

پیشینه‌های اقتصادی-اجتماعی

جنبش مشروطیت



و

انکشاف سوسیال دموکراسی

خسروشاکری



ناشر با پوزش از مؤلف و خوانندگان محترم، تقاضا دارد قبل از مطالعه‌ی متن به موارد زیر توجه و صورت درست جایگزین خطاها شود.

در صفحه‌ی ۱۹ عبارت «[نخست‌وزیر]» از سطر ۱۶، حذف شود.

در صفحه‌ی ۴۲ سطر ۱۱ به شکل زیر اصلاح شود:

به جای گسستگی ترفیع‌بخش [aufhebende] و تغییر سازنده

در صفحه‌ی ۶۶ سطر ۱۵ به شکل زیر اصلاح شود:

امپراتوری کشتزار [خصوصی] اش بود و می‌توانست

در صفحه‌ی ۷۲ سطر ۴ تا ۱ به شکل زیر اصلاح شود:

درباریان توانسته‌اند بر اکثر زمین‌های خالصه و درآمدهای دولتی چنگک بیندازند. وقتی پیامدهای طبیعی مالی [این فرایند] خود را نشان داد، شاه به قرضه‌ی خارجی روی آورد. او، در برابر واگذاری امتیازات سیاسی، مبالغ زیادی پول به دست آورد که آن را صرف مسافرت به خارج یا بذل و بخشش به

درست	غلط	لطفاً اصلاح کنید
آسیایی	آسیای	صفحه‌ی ۴۴ سطر ۷
زمین‌هایی	زمین‌های	صفحه‌ی ۷۰ سطر ۷
کردن	کرن	صفحه‌ی ۱۰۸ سطر ۱۸
پایین‌ترین	پایین‌تری	صفحه‌ی ۱۲۳ سطر ۱
ارائه	ارائه‌ی	صفحه‌ی ۱۴۳ سطر ۴
زمان	زمانی	صفحه‌ی ۱۴۴ سطر آخر
بود -	بود، که	صفحه‌ی ۱۴۶ سطر ۱۵
نجات	تجارت	صفحه‌ی ۱۴۷ سطر ۲
انقلاب	انقلاب	صفحه‌ی ۱۶۲ سطر ۱۲
بی‌درنگ	بی‌ردنگ	صفحه‌ی ۱۷۶ سطر ۲
شاقومیان	یا قومیان	صفحه‌ی ۱۷۶ سطر ۳
۸۲ کمک‌کند	کمک‌کند	صفحه‌ی ۲۳۹ سطر ۵
جلوه	جاوه	صفحه‌ی ۲۸۷ سطر ۱۷
به‌راستی	به‌راست	صفحه‌ی ۲۹۱ سطر ۹
آمیز	آیمز	صفحه‌ی ۲۹۲ سطر ۱۳
رهبران	برهبران	صفحه‌ی ۳۲۳ سطر ۱۳
۱۶۵ داده بود.	داده بود.	صفحه‌ی ۳۲۹ سطر ۱۷

پیشینه‌های اقتصادی - اجتماعی جنبش مشروطیت

پیشینه‌های اقتصادی - اجتماعی

جنبش مشروطیت

و

انکشاف سوسیال دموکراسی در آن عهد

دکتر خسرو شاکری



نشر اختران

شاگری، خسرو، ۱۳۱۷ - م
پیشینه‌های اقتصادی - اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دموکراسی در آن
عهد / خسرو شاگری. -- تهران: اختران، ۱۳۸۴
۵۴۴ ص.

ISBN 964-7514-77-8
فهرست‌نویس بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه: ص. ۴۴۴، ۴۵۱.

۱. سوسیالیسم -- ایران -- تاریخ. ۲. ایران -- سیاست و حکومت -- قرن ۱۴. ۳. ایران
-- اوضاع اجتماعی -- قرن ۱۴. ۴. ایران -- تاثیر استعمار -- تاریخ.
۵. ایران -- سیاست و حکومت -- قرن ۱۳ ق. الف. عنوان.

۳۳۵ / ۰۰۹۵۵ HX ۳۸۵ / ۲ / آ ۶
کتابخانه ملی ایران ۳۹۵ - ۸۴ م

روایت انگلیسی این اثر قبلاً در کتاب‌های زیر منتشر شده است:

Cosroe Chaqueri

The Russo-Caucasian Origins of the Iranian Left. Social-Democracy in Modern Iran, Curzon Press, London, 2001.

Origins of Social Democracy in Modern Iran University of Washington Press, Seattle, USA; University of British Columbia Press, Vancouver, Canada, 2001.



نشر اختران

پیشینه‌های اقتصادی سیاسی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دموکراسی در آن عهد

نویسنده: خسرو شاگری

طرح جلد: ابراهیم حقیقی

چاپ اول ۱۳۸۴

شماره نشر ۸۸

شمارگان ۳۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی ریحان

تلفکس انتشارات: ۶۶۴۱۰۳۲۵ - تلفن فروشگاه: ۶۶۴۱۱۴۲۹ - ۶۶۹۵۳۰۷۱

<http://www.akhtaranbook.com>

Email:info@akhtaranbook.com

ISBN 964-7514-77-8

شابک: ۹۶۴-۷۵۱۴-۷۷-۸

کلیه حقوق برای نشر اختران محفوظ است

به یاد:

هوارد سی. باسکرویل
و سرگو گ. گامدلیشویلی

برای:

علی اکبر دهخدا

انسان دوست، مبارز مشروطه خواه و دانش پژوه

درباره‌ی نویسنده

خسرو شاکری، متولد تهران سال ۱۳۱۷ خورشیدی، پس از تحصیلات دبیرستانی در البرز، برای ادامه‌ی تحصیلات دانشگاهی در رشته‌ی اقتصاد به آمریکا رفت. وی از دانشگاه دولتی کالیفرنیا (سانفرانسیسکو) لیسانس و سپس از دانشگاه ایندیانا (بلومینگتون) فوق‌لیسانس دریافت کرد. او دو سال هم به‌عنوان دانشجوی محقق در دانشکده‌ی اقتصاد لندن (London School of Economics) و دانشگاه هایدلبرگ (Universitaet Heidelberg) به پژوهش اشتغال داشت. وی رساله‌ی دکترای خود را در رشته‌ی تاریخ در دانشگاه پاریس (سوربن)، تحت هدایت پروفسورهای برجسته‌ی فرانسوی چون بنیگسون، هاپت، فرو، و رودنسون به پایان برد.

سال‌هاست که او به تدریس تاریخ ایران و آسیای باختر در فرانسه مشغول است. وی چندین سال نیز به‌عنوان استاد یا پژوهشگر مهمان در دانشگاه‌های آمریکا (دانشگاه‌های کالیفرنیا، لوس آنجلس، شیکاگو، دوپال، هاروارد)، و مرکز بین‌المللی وودرو ویلسون برای دانش‌پژوهان (واشنگتن) تدریس یا تحقیق کرد. او به مدت دو سال یاور - ویراستار دانشنامه‌ی ایرانیکا (دانشگاه کلمبیا، نیویورک) بود.

او همچنان، به‌رغم بازنشستگی، سمیناری را در سطح دکترای پیرامون تاریخ معاصر ایران در دانشگاه خود: مدرسه‌ی مطالعات عالی در علوم اجتماعی (Ecoles des Hautes en Sciences Sociales) ادامه می‌دهد.

او که از آغاز جوانی به تحقیق در مورد تاریخ ایران سده‌های ۱۹ و ۲۰ میلادی مشغول بوده است، آثار متعددی را به زبان‌های فارسی، انگلیسی، و فرانسوی منتشر کرده است. مهم‌ترین نوشته‌ها و متشرات او عبارتند از:

اسناد تاریخی: جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی، و کمونیستی ایران، ۲۳ جلد، انتشارات مزدک فلورانس (که برخی از جلد‌های نخستین آن‌ها پس از انقلاب تجدید چاپ شدند).

Russo-Caucasian Origins of the Iranian Left: Social Democracy in Modern Iran (Curzon Press), London, 2000; (University of Washington Press, Seattle), and (University of British Columbia) Vancouver, 2001, 350pp.

ترجمه‌ی فارسی آن در همین کتابی است که در دست دارید.

Armenians of Iran: The Paradoxical Role of a Minority in a Dominant Culture (Harvard University Press), Cambridge (MASS), 1998, 410pp.

ارامنه‌ی ایران، نقش خلاف - آمد - عادت یک اقلیت در فرهنگی غالب.

The Soviet Socialist Republic of Iran, 1920-1921: Birth of the Trauma (Pittsburgh University Press), Pittsburgh, 1995, 650pp.

در دست ترجمه: جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران ۱۹۲۱-۱۹۲۰. میلاد زخم.

Beginning Politics: The Reproductive Cycle of Children's Tales and Games in Iran, (The Edwin Mellen Press) Lewiston, NY, 1992, revised ed. (Mazdak), Florence, 1996, 263pp.

سیاست آغازین: دور بازتولیدکننده‌ی داستان‌ها و بازی‌های کودکان در ایران.

Histoire documentaire du mouvement ouvrier et socialiste en Iran, Florence, Editions Mazdak & Antidote, 1978-92, (in Fr., Engl., & ger.), 9 vols.,; vol I (*La Socialdémocratie en Iran* revised ed. (Editions Mazdak & Antidote), Florence and Tehran, 2000, 335 PP.), new edition, 350 pp., 98.

تاریخ مستند جنبش کارگری و سوسیالیستی ایران، ۹ جلد، به انگلیسی، فرانسه و آلمانی، انتشارات مزدک و پادزهر، فلورانس، ۱۹۹۲-۱۹۷۸، مجلد دوم (سوسیال دموکراسی در ایران)، چاپ دوم، ۳۳۵ صص، ۲۰۰۰؛ چهار جلد تحت عنوان: وضعیت طبقه کارگر در ایران. ۱۹۵۶-۱۹۰۹.

The Conditions of the Working Class in Iran. 1901-1956

Un Prince iranien rouge en France. Vie et oeuvres de Iradj Eskandari, vols., I, Florence, 2001, 220pp.

یک شاهزاده‌ی سرخ ایرانی در فرانسه، سرگذشت و آثار ایرج اسکندری.

کتاب‌های در دست انتشار:

The Shah's First Coup d'État "The Attempt on the Life of the Shah in 1949".

نخستین کودتای شاه، تیراندازی به شاه در بهمن ۱۳۲۷.

The Tragedy of Iran's Dissident Communists: The Arani Circles of 1926-1932 and 1935-1938, 300 pp. (based principally on the secret archives of the USSR and the Comintern).

تراژدی کمونیست‌های دگراندیش ایران، گروه‌های ارانی ۱۳۱۱-۱۳۰۵ و ۱۳۱۱-۱۳۱۷ (مبتنی بر اسناد بین‌الملل کمونیست).

Victims of Faith: Iranian Communists and Soviet Russia, 1917-1940, ca. 500pp (based principally on the secret archives of the USSR and the Comintern).

قربانیان ایمان: کمونیست‌های ایران و روسیه‌ی شوروی. ۱۹۱۷-۱۹۴۰ (مبتنی بر اسناد بین‌الملل کمونیست).

Turandot de Puccini. Ses origines persanes et ses avatars européens. Textes réunis, annotés et introduits.

توراندوت پوچینی: ریشه‌های ایرانی و دگرگونی‌های آن در ادبیات اروپا.

British Radicals and The Struggle for Democracy and Independence in Twentieth-Century Iran

رادیکال‌های بریتانیا و مبارزه برای دموکراسی و استقلال در ایران سده‌ی بیستم.

The Paradoxical Role of Rebels and Conservatives. An Analytic Biographical Dictionary of Those Who Shaped in Iran's Recent History, 1896-1997.

نقش غیرمنتظره‌ی سرکشان و محافظه‌کاران: فرهنگ سرگذشت‌های تحلیلی کسانی که تاریخ اخیر ایران را ریخت داده‌اند، ۱۳۷۶-۱۲۷۵.

Challenging the Establishment: A Documentary History of the Iranian Left, 1905-1985.

هماوردی با حکومت: تاریخ مستندی از چپ ایران: ۱۹۸۵-۱۹۰۵.

افزون بر این‌ها، خسرو شاکری مقالات بسیار در مجلات علمی و مطبوعات ایرانی و انیرانی منتشر کرده است، که آشناترین آن برای ایرانیان کتاب جمعه (۱۳۵۹-۱۳۵۸) است. از او ترجمه‌ی برخی آثار کلاسیک سیاسی نیز در دست است.

«از راست تا دروغ چهار انگشت بیش تر نیست!»
ضرب‌المثل فارسی

فهرست

۷	درباره‌ی نویسنده.....
۱۹	پیش‌درآمد.....
۲۳	پیش‌گفتار.....
۲۷	سیاسگزاری.....
۳۱	گاه‌شمار رخدادها.....
۳۹	مقدمه.....
فصل ۱: استعمار و نظام اجتماعی - سیاسی ایران.....	
۴۵	درآمد.....
۴۶	ظهور قاجاریه و جنگ با روسیه.....
۵۰	برقراری مجدد موازنه از سوی انگلیسیان.....
۵۱	حقوق مالکیت و سامان اجتماعی - سیاسی.....
۵۳	سپلان اجتماعی و «مبارزه‌ی طبقاتی».....
۵۶	قدرت مطلقه‌ی شاه و پیامدهای آن.....
۵۸	ساز و کارهای تضعیف قدرت مطلقه‌ی شاه.....
۶۳	نتیجه‌گیری.....
فصل ۲: دگرگونی نظام اقتصادی.....	
۶۵	اجاره‌داری زمین و تغییرات ناموزون در دوره‌ی قاجار.....
۶۸	وقف به‌مثابه ساز و کاری دفاعی.....
۷۲	فلاکت و واکنش دهقانان.....
۸۷	تجار، پیشه‌وران و خانه‌خرابی آنان.....
۹۴	امنیت تجار و چگونگی آن.....
۱۰۱	فروپاشی صنعت سنتی.....
۱۰۶	تجار و موقعیت جدید.....
۱۱۲	نتیجه‌گیری.....

فصل ۳: مهاجرت گسترده به قفقاز و تأثیر آن بر تحولات داخلی نیروی کار.. ۱۱۳	درآمد..... ۱۱۳
وسعت مهاجرت..... ۱۱۴	مهاجرت ایرانیان: احوال انسانی و طبیعی..... ۱۲۱
تأثیر اجتماعی - اقتصادی و اجتماعی - سیاسی مهاجرت..... ۱۲۵	تأثیر داخلی مهاجرت..... ۱۳۰
آغاز سازماندهی کارگری در ایران..... ۱۳۳	نتیجه گیری..... ۱۴۱
فصل ۴: انقلاب مشروطیت، بستر سوسیال دموکراسی..... ۱۴۳	درآمد..... ۱۴۳
انقلاب..... ۱۴۴	رژیم مشروطه و انجمن‌ها..... ۱۴۷
کودتای درباری..... ۱۵۰	ائتلاف باور نکردنی..... ۱۵۲
بازگشت نظم کهنه با شاهی تازه..... ۱۵۴	سرکوب فعالیت دموکراتیک از سوی نیروهای تزاری..... ۱۵۵
نتیجه گیری..... ۱۶۲	
فصل ۵: سوسیال دموکراسی ۱. فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد..... ۱۶۹	درآمد..... ۱۶۹
آشنایی با عقاید سوسیالیستی..... ۱۷۰	تاریخ تحریف شده..... ۱۷۲
سازمان «مسلمانان» قفقاز: «همت»..... ۱۷۴	پایه گذاری سازمان..... ۱۷۵
برنامه و اساسنامه..... ۱۷۸	فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد..... ۱۷۹
ترکیب اجتماعی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون..... ۲۰۱	ایجاد سردرگمی..... ۲۰۴
نقش روحانیت و تأثیر آن بر سیاست فرقه‌ی اجتماعیون عامیون..... ۲۱۱	نتیجه گیری..... ۲۱۹

فصل ۶: سوسیال دموکراسی ۲: گروه‌های سوسیال دموکرات ارمنی.....	۲۲۱
پیدایش سازمان‌های انقلابی ارمنی.....	۲۲۱
روشنفکران انقلابی ارمنی و گسترش سوسیال دموکراسی در شمال ایران.....	۲۲۲
گروه سوسیال دموکرات تبریز.....	۲۲۳
گروه سوسیال دموکرات گیلان.....	۲۲۸
سوسیال دموکرات‌های ایرانی و مناسباتشان با سوسیال دموکراسی اروپایی.....	۲۳۵
نقش سوسیال دموکرات‌های ایرانی - قفقاز در احیای حکومت مشروطه.....	۲۳۷
خلع سلاح فداییان: به‌ابتکار و مسئولیت چه کسانی؟.....	۲۴۹
همبستگی بین‌المللی: یک نمونه‌ی بی‌همتا.....	۲۵۱

فصل ۷: سوسیال دموکراسی ۳. حزب دموکرات ایران.....	۲۶۱
پایه‌گذاران واقعی.....	۲۶۱
برنامه و اساسنامه‌ی حزب دموکرات ایران.....	۲۶۷
دشواری‌های فراروی حزب.....	۲۶۹
آشتی با اسلام.....	۲۷۰
ایران نو، ارگان حزب دموکرات ایران.....	۲۷۱
نتیجه‌گیری.....	۲۷۴

فصل ۸: ملاحظات پایانی: نکاتی پیرامون پیدایش و تأثیر

سوسیال دموکراسی بر تاریخ ایران.....	۲۷۷
انقلاب همچون یکی از نتایج استعمار.....	۲۷۷
سوسیال دموکرات‌ها در انقلاب.....	۲۸۴
معجزه‌ی ایران.....	۲۹۰
ارزیابی شوروی‌ها.....	۲۹۴
خصلت بین‌المللی انقلاب ایران.....	۲۹۷

فصل ۹: پیوست؛ زندگی‌نامه‌ها.....	۲۹۹
پی‌نوشت‌ها.....	۳۳۳
منابع.....	۴۴۵
تصاویر.....	۴۷۱
نمایه.....	۵۲۹

نشانه‌های اختصاری

- آرشیو مرکزی دولتی احزاب سیاسی (باکو، جمهوری آذربایجان) ARSIHMDA
آرشیو ملی (پاریس، فرانسه) AN
مطالعات آسیا و آفریقا AAS
کتابخانه‌ی اسناد بین‌المللی معاصر BDIC
بولتن ادواری دفتر بین‌الملل سوسیالیست BPBSI
دایره‌المعارف شوروی بلشویک BSI
کمیته‌ی مرکزی CC
حزب کمونیست CP
حزب دموکرات ایران DPI
ستاد ارتش فرانسه EMAF
فرقه‌ی اجتماع‌یون عامیون، مجاهد FEAM
وزارت خارجه‌ی بریتانیا FO
آرشیو دولتی فدراسیون روسیه GARF
گروه سوسیال دموکرات گیلان GSDG
انستیتو ملی زبان‌ها و تمدن‌های شرقی INALCO
انستیتو بین‌المللی تاریخ اجتماعی IISH
مجله‌ی بین‌المللی مطالعات خاورمیانه IJMES
دفتر بین‌الملل سوسیالیست ISB
وزارت هندوستان (بریتانیا) IO
مجله‌ی انستیتو بریتانیایی مطالعات ایران Iran JBIPS
آرشیو وزارت امور خارجه MAEF
انستیتو مارکسیسم - لنینیسم MLI
مجله‌ی خلق‌های آسیا و آفریقا NAA
مجله‌ی دنیای اسلام RMM
حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه RSDWP
سوسیال دموکراسی S-D
سوسیال دموکراسی در ایران S-DI
مرکز اسناد دولتی بریتانیا PRO
گروه سوسیال دموکرات تبریز TSDG
وزارت جنگ بریتانیا WO
مجله‌ی انجمن شرق‌شناسی آلمان ZDMG

پیش درآمد

جاذبه‌ی آثار خسرو شاکری در امکان بازیابی جایگاه و نقش تغییرات داخلی ایران در دگرگونی‌های منطقه‌ی خاورمیانه و حتی فراتر از آن، در متن بین‌المللی آن‌ها، نهفته است. در واقع، نگرش دنیای غرب به این منطقه مدت‌ها اسیر رودررویی‌های ناگهانی با امپراتوری عثمانی بود که سرنوشت خود ایران را از نظر پنهان می‌داشت و بعدها نیز پیدایش ملت عرب راه را بر آن بست. و بالاخره، حرکت روسیه، و بعدها اتحاد شوروی، به سوی جنوب توجه ناظران را از آن چه در داخل ایران در جریان بود منحرف کرد.

اما به‌راستی می‌شد به این نکات توجه کرد که نهضت مشروطیت در ایران بر جنبش ترک‌های جوان مقدم بود؛ استقرار جمهوری شوروی در شمال ایران (گیلان) نخستین نمونه‌ی تاریخی تلاش شوروی برای تسلط بر شرق، در خارج از مرزهای امپراتوری پیشین تزاری، بود؛ ضمناً، پیدایش جنبش‌های خودمختاری در آذربایجان و کردستان، بیرون از مرزهای شوروی، در ۲۵-۱۳۲۴، نخستین رویارویی عمده‌ی جنگ سرد بود؛ این محمد مصدق ایران بود که برای نخستین بار در ۱۳۳۰ در برابر قدرت‌های امپریالیستی ایستاد، پیش از آن که ناصر در صحنه‌ی بین‌المللی ظاهر شود؛ و بالاخره، امروزه نیز این [نخست‌وزیر] انقلاب اسلامی ایران است که رهبری اسلام انقلابی را بر عهده گرفته است.

پس می‌توان با این گفته‌ی ک. ترویانوفسکی در ۱۹۱۸ (۱۲۹۷ ش.) همراه شد که ایران، با روحانیت قدرتمندش، همچنین سنت دیرینه‌ی سوسیال دموکراتیکش – و نیز قرار داشتش بین ترک‌ها، مسلمانان هند و اعراب – کشوری بود که می‌توانست کانون و قلب انقلاب جهانی شود.

استعداد تاریخی خسرو شاکری در این واقعیت نیز خود را نشان می‌دهد که او هم با چیره‌دستی به عوامل بیرونی این رویارویی‌ها توجه کرده و هم

پویش‌های داخلی ایران را از درون کاویده است. خسرو شاکری در اثر اخیر خود *جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران، ۱۲۹۹-۱۳۰۰*: میلاد زخم، به تجزیه و تحلیل مفصل بحرانی می‌پردازد که در مدت استقرار نخستین جمهوری شوروی در شرق، ایران را فراگرفت، و آن در هنگامی بود که انقلابیون جنگلی غیرکمونیزم بین سال‌های ۱۲۹۴ و ۱۳۰۰ به‌طور هم‌زمان با روس‌ها و انگلیسیان می‌جنگیدند. تاریخ این دوره، تا آن جا که به این دو قیام مربوط می‌شود، به دست فراموشی سپرده یا حتی ممنوع شد؛ در حالی که این دو قیام به‌طور هم‌زمان علیه تسلط بیگانه و رژیم‌هایی بود که اجازه داده بودند چنین وضعی پدید آید و هویت این کشورها را به مخاطره اندازد. نه پهلوی‌ها، که پس از آن به قدرت رسیدند، و نه رژیم اسلامی کنونی، اهمیت جنبش پیشگام جنگل را به رسمیت نشناختند.

خسرو شاکری، در این اثر تازه، ریشه‌های جنبش ملی و دموکراتیکی را که در آغاز قرن بیستم پدید آمد می‌کاود. پیشینه‌ی آن در نخستین دهه‌های قرن نوزدهم ردیابی می‌شود، یعنی در زمانی که پیامدهای فشارهای توأمان روسیه و انگلیس برای وارد کردن ایران به بازار جهانی، این کشور را دچار آشفتگی ساخته بود. البته کشور نه اشغال شد و نه مستعمره، اما اقتدار دولت سست شد و بالاتر از همه، تعادل اجتماعی - اقتصادی کشور به هم خورد که به خانه خرابی تعدادی از صنف‌های سستی انجامید. این بحران، که در سراسر قرن نوزدهم ادامه یافت، باعث مهاجرت گسترده‌ی دهقانان و پیشه‌وران از هستی ساقط شده به قفقاز شد، که در آن زمان، بویژه پس از کشف ذخایر نفت در ناحیه‌ی باکو، در حال توسعه بود. در حالی که استعمار پنهان در ایران به‌طور هم‌زمان جامعه‌ی روستایی، ایلات، و کارگاه‌های پیشه‌وری را به ویرانی می‌کشاند، در حالی که روسیه بر گرجستان، ارمنستان و باکو در آذربایجان تسلط یافته بود و در نتیجه آن‌ها را به محیط دنیای غرب می‌کشاند، مهاجران ایرانی، در دوره‌ی حکومت تزاری، پایه‌ی گذار یک جنبش سوسیالیستی - و نه لزوماً مارکسیستی - شدند که پایه‌های زندگی سیاسی سستی را در ایران به لرزه درآورد.

«مدرن کردن» زندگی اقتصادی و سیاسی در ایران، که طبقات عامه تنها پیامدهای منفی آن را تجربه می‌کردند، تأثیر منفی بر جای گذاشت و موجب نفرت از هر آن‌چه غربی بود شد. شکاف واقعی که در جنبش دموکراتیک پدید آمد، در واقع بین میانه‌روها و سوسیال دموکرات‌ها کم‌تر بود تا بین کسانی که به مارکسیسم گرایش داشتند و حاضر نبودند از عرصه‌ای که در اختیار روحانیت بود بهره‌برداری کنند. از سوی دیگر، کسانی نیز بر این عقیده بودند که چنین راهبردی باعث پیش‌روی سریع در میان توده‌های عمدتاً بی‌سواد خواهد شد.

جالب این که خسرو شاکری بر آن است که این گرایش دومی نه «مرکز سویی» بلکه «مرکز غیبی» را کانون فعالیت خود قرار داد تا بدین ترتیب سنت موعودباورانه‌ی امام غایب را حفظ کند، پیوندی که، پس از ناکامی تمام اشکال مدرن کردن، مدت‌ها بعد با پیروزی نهضت اسلامی تحقق یافت - نهضتی که، با وجود ناهمخوانی رخدادهای سال ۱۳۵۷ در ایران - بسیاری آن را پیروزی عقاید انقلابی می‌دانند. مسیر نمونه‌واری که خسرو شاکری به‌عنوان یک تاریخ‌پژوه پیموده و می‌پیماید، به ما امکان می‌دهد بر تاریخی که او توانسته است به‌تمامت و در لحظه‌ی حساس بازسازی کند، احاطه پیدا کنیم.

مارک فرو

استاد مدرسه‌ی مطالعات عالی علوم اجتماعی (پاریس)
و سردبیر مجله‌ی آنال

پیش‌گفتار

اثر حاضر تلاشی است به منظور بازسازی و بررسی تاریخ خط مشی سیاسی جناح چپ در ایران و پیشینه‌های روسی - قفقازی آن در دوره‌ی انقلاب مشروطیت ایران، یعنی هنگامی که برای نخستین بار ریشه گرفت و رشد کرد. همچنین تاریخ سال‌های شکل‌گیری جنبش سوسیا- لیستی در این کشور بین انقلاب نخست روسیه در ۱۹۰۵ (۱۲۸۴ ش.) است که طی آن ایران برای نخستین بار تحت تأثیر سازمان‌یافته‌ی مارکسیسم روسی قرار گرفت، و رژیم مشروطه‌ی ایران با سرنیزه‌های تزاری و در سایه‌ی حمایت دولت بریتانیا در پایان ۱۹۱۱ (نیمه‌ی دوم ۱۲۹۰ ش.) سرکوب شد. این رخداد تأثیری ماندگار بر تحولات بعدی خط‌مشی سیاسی چپی‌ها در ایران بر جای گذاشت. سایر جلد‌های برنامه‌ریزی شده‌ی این پژوهش (نگاه کنید به پایین‌تر) این جنبش را دنبال می‌کند و هشتاد سال نفوذ مداوم روس‌ها را بر پنج نسل پی‌درپی از فعالان سیاسی چپ ایران در بر می‌گیرد. شایان توجه است که چندین کتابی که به تاریخ چپ ایران پرداخته‌اند عملاً تاریخ مهم و بنیادی سوسیال دموکراسی را نادیده گرفته‌اند. هیچ‌کدام از پژوهش‌هایی که به انقلاب مشروطیت ایران پرداخته‌اند نیز به بررسی این جنبش، که نقش قاطعی در موفقیت آن انقلاب، بویژه در مرحله‌ی دوم آن، پس از به توپ بسته شدن مجلس، همت نگماشته‌اند. در واقع، انتشار بیش از صد کتاب درباره‌ی ایران از زمان پیدایش حکومت اسلامی، که هیچ‌گاه بدون «هدف بی‌غرضانه‌ی» بالا بردن محتوی اسلامی انقلاب مشروطیت ایران نبوده‌اند، پرده‌ی ضخیم‌تری بر نقش قاطع سوسیال دموکراسی در پیروزی انقلاب مشروطه‌ی ایران افکنده‌اند

و آن را باز هم بیش‌تر در بی‌خبری تاریخی پنهان کرده‌اند.^۱ به‌راستی که، در نتیجه‌ی پذیرش چنین روش‌شناسی سرخوشانه‌ای، جامعه‌ی ایران، اگر نه گنج‌کننده‌تر از گذشته، دست‌کم مثل همیشه پُر رمز و راز باقی می‌ماند و تاریخ‌اخیرش به‌واقع حتی اسرارآمیزتر از گذشته می‌شود. کم‌تر تردیدی می‌توان داشت که این حالت سردرگمی و حیرت‌زدگی از فقدان شناخت ناشی می‌شود، که با کاربست رویکردهای نوآورانه می‌توان بر آن فایق آمد. چنین رویکردهایی باید دل‌نگرانی‌های موجود را در مورد حال و آینده‌ی ایران در چشم‌اندازهای تاریخی قرار دهد. این امر مستلزم مطالعه‌ی نه تنها جامعه‌ی پیش - استعماری ایران بلکه روش داد و ستد تجاری و فرهنگی آن با غرب نیز هست، که در نتیجه‌ی آن ایران دستخوش تحول ژرف و چند جانبه‌ای شد. مطالعه‌ی نوع خاص این تحول تحت تأثیر غرب (از جمله «مدرن‌کردن» در دوره‌ی شاهان پهلوی)، از طریق روش‌های میان-رشته‌ای، نه تنها بر گرایش‌های اسلامی و نیز چپ آن پرتو می‌افکند، بلکه تأثیرات متقابل و نیرومند آن‌ها را نیز آشکار می‌سازد. پژوهش حاضر از این دیدگاه انجام گرفته است.

این پژوهش، برخلاف آثاری که تاکنون در مورد تاریخ چپ ایران منتشر شده است، ثمره‌ی دو دهه تحقیق پر زحمت و موشکافانه بر روی منابع بایگانی و اسناد چاپ‌شده‌ی ایرانی، آذری، ارمنی، گرجی، روسی، انگلیسی، آلمانی، فرانسوی و آمریکایی است. افزون بر آن، در نتیجه‌ی گلاس‌نوست، از این بخت نیک برخوردار شدم که به برخی از اسناد پنهان شده‌ی اتحاد شوروی سابق دست یابم. از این رو می‌توان گفت که این پژوهش مطالب قابل ملاحظه‌ای را که برای دیگر پژوهشگران ناشناخته بود آشکار می‌سازد.

لازم است تأکید شود که این پژوهش وظیفه دارد تاریخ و نقش سوسیال دموکراسی را در انقلاب مشروطیت ایران در تمام ابعادش بازنمایاند و رازگونگی‌ای را که از همه سو بر نقش سوسیال دموکراسی در آن انقلاب سایه افکند و در نتیجه آن را دگرگونه جلوه داده به کناری نهد. در واقع، این

کوششی است به‌منظور راززدایی از مبارزه‌ی ایدئولوژیکی که، طی حدود هفتاد سال، می‌کوشید این تاریخ را برای خدمت به توجیه حکومت شوروی، دچار ابهام و رازگونگی سازد.

سایر مجلدات این پژوهش به بررسی تاریخ حزب کمونیست ایران در جنبش انقلابی شمال ایران^۲ پس از جنگ جهانی اول و نیز دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰^۳، حزب توده از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۳^۴ - دوره‌ای که شاهد ظهور و سقوط جنبش دموکراتیک ملی ایران به‌رهبری دکتر مصدق بود - و سرانجام احیای جنبش چپ، در دوره‌ای که با اصلاحات شاه آغاز می‌شود و با سرکوب آن در جمهوری اسلامی در نیمه‌ی نخست دهه‌ی ۱۳۶۰ پایان می‌گیرد، خواهد پرداخت.

امید می‌رود که این پژوهش به درک بهتر نه‌تنها انقلاب مشروطیت ایران، بلکه تحولات سیاسی پس از آن در ایران کمک کند.

سپاسگزاری

این تاریخ جنبش سوسیالیستی ایران بخشی از طرح پژوهشی گسترده‌تری است که من بیش از بیست سال پیش برای بررسی تاریخ معاصر ایران پی‌ریختم و در مدرسه‌ی کاربردی آموزش‌های عالی سوربن (بعدها مدرسه‌ی آموزش‌های عالی علوم اجتماعی) در پاریس، از سوی استادان فقید ا. بنیکسون و هاپت مورد تشویق بسیار قرار گرفتم، که به هر دو آن‌ها بیش از آن‌مدیونم که کلمات بتوانند بیان کنند. همچنین مایلم قدردانی خود را نسبت به پروفیسور ماکسیم رُدنسون در مدرسه‌ی کاربردی آموزش‌های عالی (پاریس) ابراز دارم، که با علاقه‌ی زیاد کار مرا در خصوص جنبش‌های اجتماعی قرن بیستم ایران دنبال کرد. ناگفته نماند که سپاسگزار پروفیسور مارک فرو (پاریس) به‌خاطر پیش در آمدش به این کتاب و نیز تلاش‌های پیشینش برای کمک در به پایان رساندن پایان‌نامه‌ام، پس از درگذشت ناگهانی پروفیسور جورج هاپت در ۱۹۷۸ (۱۳۵۷ ش.) نیز هستم. از چند نفر دیگر نیز به‌خاطر نقششان در این اثر باید تشکر کنم. نخست، مادام ام. دومون (پاریس)، که عمده‌ی یک متن روسی را با دقت ترجمه کرد، ا. دُمبالاگیان در دانشگاه هاروارد، که به من در ترجمه‌ی متون ارمنی کمک کرد. همچنین مایلم سپاسگزاری خود را از چند دوست ایرانی ابراز دارم که در شهرهایی زندگی می‌کنند که آرشیوهای بزرگ در آن‌ها قرار دارد و با مهمان‌نوازی بی‌پایانشان تا حد زیادی کار پژوهشی مرا آسان کردند. از دانشور فقید گرجی جی. اس. چپاشویلی نیز سپاسگزارم که ترجمه‌ی روسی آثارش را به‌زبان گرجی درباره‌ی مشکلات انقلابیون گرجی در جنبش مشروطه‌ی ایران از روی لطف در اختیار گذاشت، و نیز از دکتر ال.

میریاناشویلی که با مهربانی تماس مرا با او برقرار کرد. از دکتر و. پلاستون (مسکو) نیز سپاسگزارم که اصل فارسی سندی مربوط به شاخه‌ی تبریز «فرقه‌ی اجتماع‌یون عامیون، مجاهد» را، که در ۱۹۶۸ (۱۳۴۷ ش.) در موزه‌ی انقلاب مشروطه‌ی تبریز یافته بود، در اختیارم نهاد. همچنین تشکر خود را از پروفسور ام. داندامایف (سن پترزبورگ) ابراز می‌دارم که برای دستیابی به سند مذکور نزد دکتر پلاستون پا در میانی کرد.

هزینه‌ی این کار پژوهشی طولانی را خود مؤلف بر عهده داشت. دست‌نویس اولیه‌ی این اثر هنگامی نوشته شد که این مؤلف پژوهشگرِ مقیم در انستیتوی کِنان برای مطالعات عالی روسیه در مرکز بین‌المللی وودرو ویلسون برای دانش‌پژوهان در واشنگتن دی. سی. بود. اظهار نظرها و دیدگاه‌هایی که در این جا مطرح می‌شود از آن مؤلف است و نه از آن مرکز ویلسون.

مطالب این پژوهش در طی بیش از بیست سال گذشته در مؤسسات گوناگون گردآوری شد، که من مایلم از مسئولان کتاب‌خانه‌ها و آرشیوهای آن‌ها به خاطر مساعدت سخاوتمندانه‌شان سپاسگزاری کنم. این‌ها عبارتند از:

آرشیو ملی فرانسه، آرشیو وزارت امور خارجه فرانسه، و آرشیو ستاد کل ارتش فرانسه، کتابخانه‌ی انستیتوی زبان‌ها و تمدن‌های کتابخانه‌ی سالتیکف شچدرین، و کتاب‌خانه‌ی اسناد بین‌المللی معاصر (پاریس)؛ آرشیو حکومتی (پُتسدام)؛ مرکز اسناد ملی، بایگانی وزارت هندوستان بریتانیا، و کتاب‌خانه‌ی بریتانیا (لندن)؛ انستیتو بین‌المللی تاریخ اجتماعی (آمستردام)؛ کتاب‌خانه‌ی دانشگاه ژنو و آرشیو کانتون ژنو (سوئیس)؛ آرشیو ملی ایالات متحده (واشنگتن)؛ کتاب‌خانه‌ی دانشگاه کالیفرنیا (برکلی و لوس آنجلس)؛ انستیتو هورور (استانفورد)؛ کتاب‌خانه‌ی ج. رگنشتاین در دانشگاه شیکاگو؛ کتاب‌خانه‌ی دولتی نیویورک و کتاب‌خانه‌ی دانشگاه کلمبیا (نیویورک)؛ کتاب‌خانه‌ی هاروارد (کمبریج)؛ انستیتو مارکسیسم - لنینیسم سابق (RTSKH-IDNI کنونی) و آرشیو دولتی فدراسیون روسیه (مسکو)؛ سالتیکوف - شچدرین (سن پترزبورگ)؛ آرشیو مرکزی دولتی احزاب

سیاسی و جنبش‌های اجتماعی (باکو)؛ و کتاب‌خانه‌ی ملی و کتاب‌خانه‌ی مجلس (تهران).

در این جستجو برای اسناد و اطلاعات، پیش از فروپاشی اتحاد شوروی، از بی‌اعتنایی کتاب‌خانه‌ی لنین (مسکو) و همچنین مؤسسه‌ی بانکی هنگ‌کنگ و شانگهای (هنگ‌کنگ)، صاحب آرشیو بانک شاهی سابق ایران، که از ۱۳۳۰ منحل شد، ناامید و سرخورده شدم.

سرانجام، مایلم از این فرصت استفاده کنم و دین خود را نسبت به علامه علی‌اکبر دهخدا یادآور شوم، که نه تنها به لحاظ فکری، به خاطر جایگاهش به عنوان مشروطه‌خواه ثابت‌قدم و دانش‌پژوه خستگی‌ناپذیر که با امکانات ناکافی به کارش ادامه داد و هرگز در برابر قدرت خود را نباخت یا به خاطر نفع شخصی از آرمان‌هایش دست نکشید، بلکه همچنین به لحاظ اخلاقی، به خاطر جایگاهش به عنوان انسان دوست و سوسیالیستی که در تمام زندگی‌اش برای عدالت اجتماعی، دموکراسی، و منزلت انسان مبارزه کرد، در من تأثیر گذاشته است.

این کتاب به خاطره‌ی دو انترناسیونالیست راستین تقدیم می‌شود که با مشارکت قهرمانانه‌ی خود در مبارزه به خاطر استقلال و دموکراسی در ایران دنیا را به هم پیوند دادند؛ هُوارد سی. باسکرویل، آموزگار آمریکایی در مدرسه‌ی پرسبتری در تبریز، که در آن‌جا به نیروی مقاومت پیوست و در آوریل ۱۹۰۹ (فروردین ۱۲۸۸) در نبرد با تزارسم و نوکران داخلی آن در ایران جان خود را فدا کرد؛ و سرگو گئورگیویچ گامدلیشویلی، سوسیال دموکرات انقلابی گرجی که در قیام رشت در فوریه ۱۹۰۹ (بهمن ۱۲۸۷) شرکت جست و در تمام مسیر حرکت تا تهران برای برکناری محمدعلی شاه در ژوئیه همان سال (تیر ۱۲۸۸) جنگید و در نوامبر ۱۹۱۰ (آبان ۱۲۸۹) به خاطر مشارکتش در انقلاب ایران به دست رژیم تزاری اعدام شد.

گاه‌شمار رخدادها

- پیدایش قاجاریه، ۱۱۵۸.
- به سلطنت رسیدن فتحعلی شاه، ۱۱۷۶.
- جنگ اول ایران و روسیه، ۱۱۸۵-۱۱۹۲.
- ایران شکت خود را می‌پذیرد: معاهده‌ی گلستان با روسیه، ۱۱۹۲.
- جنگ دوم ایران و روسیه و شکست ایران، معاهده‌ی ترکمن‌چای، ۱۲۰۷.
- جنگ ایران و انگلیس بر سر هرات و معاهده‌ی مربوطه، ۱۲۱۰-۱۲۱۶.
- درگذشت فتحعلی شاه؛ به سلطنت رسیدن محمدشاه، ۱۲۱۳.
- فرمان محمدشاه مبنی بر واگذاری امتیاز دولت کامله‌الوداد به انگلستان، اردیبهشت ۱۲۱۵.
- معاهده‌ی تجاری ایران و انگلیس، به‌زیان بیش‌تر بازرگانان ایرانی، مهر ۱۲۲۰.
- حرکت‌های اعتراضی بازرگانان نسبت به تعدیات اقتصادی بیگانگان آغاز می‌شود، دهه‌ی ۱۲۲۰.
- برآمدن جنبش بابیه، ۱۲۲۳.
- درگذشت محمدشاه؛ ناصرالدین شاه به سلطنت می‌رسد، ۱۲۲۷.
- تأسیس دارلفنون به کوشش میرزاتقی‌خان امیرکبیر، ۱۲۲۹.
- قتل امیرکبیر به‌دستور ناصرالدین شاه، دی ۱۲۲۹ (ربیع‌الاول ۱۲۶۸).
- حمله‌ی انگلیسیان به ساحل خلیج فارس، تیر ۱۲۳۵.
- برقراری ارتباط تلگرافی در ایران، ۱۲۳۵.
- سفرهای ناصرالدین شاه به اروپا، ۱۲۵۲، ۱۲۵۶، ۱۲۶۸.
- انتشار روزنامه‌ی فارسی زبان اختر در استامبول، ۱۲۵۴.

- آغاز دوره‌ی واگذاری امتیازها، دهه‌ی ۱۲۵۰.
- تشکیل دیویزیون قزاق زیر نظر افسران روسی، ۱۲۵۸.
- واگذاری امتیازات به بارون ژولیوس دو رویتر، از جمله امتیاز تأسیس بانک دولتی، ۱۲۶۸.
- بانک شاهنشاهی ایران متعلق به انگلیسیان شروع به فعالیت می‌کند، شهریور ۱۲۶۸.
- واگذاری امتیاز لاتاری (بخت آزمایی)، که کمی پس از آن لغو شد، ۱۲۶۸.
- انتشار روزنامه‌ی قانون از سوی میرزا ملکم‌خان در لندن، ۱ اسفند ۱۲۶۸.
- فتوای میرزای شیرازی علیه امتیاز تنباکو رژی، آذر ۱۲۷۰.
- لغو امتیاز تنباکوی رژی، ۱۲۷۱.
- انتشار روزنامه‌ی فارسی‌زبان *حبل‌المتین* در کلکته، ۱۲۷۲.
- قتل ناصرالدین شاه به دست میرزا رضا کرمانی، ۱۱ اردیبهشت ۱۲۷۵.
- به سلطنت رسیدن مظفرالدین شاه، ۱۸ خرداد ۱۲۷۵.
- سقوط صدراعظم امین‌السلطان، آبان ۱۲۷۵.
- صدراعظمی امین‌الدوله، بهمن ۱۲۷۵.
- بازگشت امین‌السلطان، تیر ۱۲۷۷.
- انتشار روزنامه‌ی فارسی‌زبان *ثریا* در قاهره، ۱۲۷۷.
- مأموران بلژیکی تصدی اداره‌ی گمرکات را به دست می‌گیرند. اسفند ۱۲۷۷.
- نخستین وام روسیه به ایران، دی ۱۲۷۸.
- نخستین سفر مظفرالدین شاه به اروپا، تابستان ۱۲۷۹.
- سوءقصد به جان مظفرالدین شاه از سوی یک آنارشیست در پاریس، ۱۱ مرداد ۱۲۷۹.
- ویلیام ناکس داریسی امتیاز نفت را به مدت شصت سال کسب می‌کند، ۱۲۸۰.
- وام دوم روسیه، فروردین ۱۲۸۱.
- سفر دوم مظفرالدین شاه به اروپا، تابستان ۱۲۸۱.

- امضای قرارداد تجاری ایران و انگلیس، بهمن ۱۲۸۱.
- موافقت نامه‌ی تجاری ایران و روسیه، بهمن ۱۲۸۱.
- آشوب‌های ضد بابی در اصفهان به هدایت ملانجفی، تابستان ۱۲۸۲.
- استعفای امین‌السلطان، ۲۴ شهریور ۱۲۸۲.
- انتصاب امین‌الدوله به وزارت داخله، مهر ۱۲۸۲.
- جنگ بین روسیه و ژاپن درمی‌گیرد، ۴ بهمن ۱۲۸۲.
- امین‌الدوله به صدراعظمی منصوب می‌شود، ۴ بهمن ۱۲۸۲، و در مرداد ۱۲۸۲ برکنار می‌گردد.
- اعلامیه‌های ضدانگلیسی در ایران پخش می‌شود، تابستان - پاییز ۱۲۸۳.
- تجدید سازمان ارتش ایران، اسفند ۱۲۸۳.
- کارمندان جدید بلژیکی برای گمرکات وارد می‌شوند، اواخر ۱۲۸۳.
- افزایش نارضایتی بازرگانان از متصدیان بلژیکی گمرکات، ۸۴-۱۲۸۳.
- روسیه از ژاپنی‌ها شکست می‌خورد، آذر ۱۲۸۳.
- انقلاب دموکراتیک روسیه آغاز می‌شود، دی ۱۲۸۳.
- تشکیل سازمان قفقازی - ایرانی «همت» در تفلیس، آذر - دی ۱۲۸۳.
- تشکیل «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد»، در اواخر ۱۲۸۳.
- تشکیل انجمن مخفی، ۲۸ بهمن ۱۲۸۳.
- بست‌نشینی بازرگانان و روحانیون به نام در مسجد شاه، بهار ۱۲۸۴.
- تشکیل گروه سوسیال دموکرات ارمنی تبریز، تابستان ۱۲۸۴.
- ارسال نامه‌ی گروه سوسیال دموکرات تبریز برای گک. پلخانف، ۲۴ شهریور ۱۲۸۴.
- بروز ناآرامی‌ها در میان مردم، آذر ۱۲۸۴.
- استعفای امین‌الدوله درخواست می‌شود، اوایل دی ۱۲۸۴.
- دست‌خط شاه مبنی بر برکناری او، ۲ بهمن ۱۲۸۴.
- درخواست‌های مکرر برای اصلاحات، بهار ۱۲۸۵.
- تبلیغ سیاسی از سوی روحانیونی چون جمال واعظ اصفهانی، بهار ۱۲۸۵.

- بازگشایی اجباری بازار از سوی امین‌الدوله، خرداد ۱۲۸۵.
- بست نشینی بازاریان و دیگر نیروهای مردمی (شامل ۱۳۰۰۰ نفر) در اقامتگاه تاستانی - هیئت نمایندگی بریتانیا، تیر ۱۲۸۵.
- اعلام سلطنت مشروطه از طرف شاه، ۱۴ مرداد ۱۲۸۵.
- نکوهش محمدعلی میرزا ولیعهد در تبریز، ۲۷ شهریور ۱۲۸۵.
- قانون انتخابات مجلس، ۱۸ شهریور ۱۲۸۵.
- تشکیل شورای نظارت بر انتخابات، آبان ۱۲۸۵.
- اخراج میرهاشم و امام جمعه‌ی ضد مشروطه از تبریز، آبان ۱۲۸۵.
- قانون اساسی به امضای شاه می‌رسد، ۹ دی ۱۲۸۵.
- درگذشت شاه، ۱۴ دی ۱۲۸۵.
- تشکیل سازمان‌های مجاهدین در شمال ایران، اواخر ۱۲۸۵.
- محمدعلی میرزا ولیعهد به سلطنت می‌رسد، ۵ بهمن ۱۲۸۵.
- تشکیل انجمن‌ها در اکثر شهرها آغاز می‌شود، دی ۱۲۸۵.
- قانون بانک ملی به تصویب می‌رسد، ۱۲ بهمن ۱۲۸۵.
- برکناری نوز، صاحب‌منصب بلژیکی، ۲۱ بهمن ۱۲۸۵.
- استعفای مشیرالدوله صدراعظم، ۲۶ اسفند ۱۲۸۵.
- انتشار انجمن (تبریز و رشت) آغاز می‌شود: بهمن - اسفند ۱۲۸۵.
- انتشار صوراسرافیل، ۹ خرداد ۱۲۸۶.
- انتشار نسیم شمال در رشت آغاز می‌شود، ۱۲۸۶.
- امین‌السلطان (اتابک) برای بازگشت به ایران و انتصاب به صدراعظمی دعوت می‌شود، اما - مشروطه‌خواهان از ورود او به انزلی جلوگیری می‌کنند، اردیبهشت ۱۲۸۶.
- مرکز غیبی در تبریز به وجود می‌آید، اواخر بهار یا اوایل تابستان ۱۲۸۶.
- نخستین سالگرد حکومت مشروطه جشن گرفته می‌شود، ۳ مرداد ۱۲۸۶.
- امین‌السلطان (اتابک) به قتل می‌رسد، ۹ شهریور ۱۲۸۶.
- پیمان سری انگلستان و روسیه که ایران را به دو منطقه‌ی نفوذ تقسیم می‌کند،

شهریور ۱۲۸۶.

- برنامه‌ی «فرقه‌ی اجتماع‌یون عامیون، مجاهد» در مشهد مورد بازنگری قرار می‌گیرد، شهریور ۱۲۸۶.

- کابینه‌ی جدید به ریاست سعدالدوله تشکیل می‌شود، شهریور ۱۲۸۶.

- متمم قانون اساسی به امضا می‌رسد، ۱۵ مهر ۱۲۸۶.

- ناصرالملک به صدراعظمی منصوب می‌شود، مهر ۱۲۸۶ (که تا اواخر آذر ۱۲۸۶ دوام می‌آورد).

- نمایندگان مجلس برکناری مشاوران ارتجاعی شاه را خواستار می‌شوند، ۲۲ آذر ۱۲۸۶.

- کودتای نافرجام شاه، ۲۴ آذر ۱۲۸۶.

- نظام‌السلطنه به صدراعظمی منصوب می‌شود، ۲۸ آذر ۱۲۸۶.

- تیراندازی به جان شاه، اوایل اسفند ۱۲۸۶.

- مناسبات شاه و مجلس وخیم‌تر می‌شود، اردیبهشت ۱۲۸۷.

- فرار شاه به اردوگاه نظامی باغ‌شاه، و رها کردن ۲۰۰۰ سرباز در پایتخت برای ایجاد وحشت، ۱۳ خرداد ۱۲۸۷.

- انجمن‌ها احیا می‌شوند، خرداد ۱۲۸۷.

- تأسیس شرکت نفت ایران و انگلیس، ۱۲۸۷.

- مغازه‌ها بسته می‌شود؛ انجمن‌ها از مجلس می‌خواهند که در برابر شاه مقاومت کند، ۲۷ خرداد ۱۲۸۷.

- حمله‌ی قزاق‌ها به مدرسه‌ی سپهسالار، ۲ تیر ۱۲۸۷.

- حمله‌ی قزاق‌ها به سرکردگی سرهنگ لیاخوف به مجلس، ساختمان بهارستان ویران می‌شود؛ - هشت نماینده‌ی مجلس، که شاه خواستار بازداشتشان شده بود، دستگیر و در باغ‌شاه خفه می‌شوند، ۲ تیر ۱۲۸۷.

- مقاومت تبریز آغاز می‌شود، ۲ تیر ۱۲۸۷.

- سه روحانی بزرگ تبریز مشروطیت را به باد انتقاد می‌گیرند، تیر ۱۲۸۷.

- مشروطه‌خواهان برجسته در تبریز کشته می‌شوند، تیر ۱۲۸۷.

- مقاومت تبریز به سرکردگی ستارخان و با همکاری سوسیال دموکرات‌های ارمنی و قفقازی آغاز می‌شود، تیر ۱۲۸۷.
- ۱- چلنگریان پرسش‌های تئوریک خود را برای کارل کائوتسکی می‌فرستد، ۲۵ تیر ۱۲۸۷.
- چهل و شش مشروطه‌خواه در رشت در ملأ عام به دار آویخته می‌شوند، مرداد ۱۲۸۷.
- مبارزان قفقازی ورود به آذربایجان را آغاز می‌کنند، شهریور ۱۲۸۷.
- دست‌خط محمدعلی شاه قانون اساسی را به حال تعلیق در می‌آورد، شهریور ۱۲۸۷.
- فعالیت سوسیال دموکرات‌ها در شمال ایران افزایش می‌یابد، شهریور ۱۲۸۷.
- گروه سوسیال دموکرات ارمنی تبریز خط‌مشی سیاسی خود را برمی‌گزیند، ۲۴ مهر ۱۲۸۷.
- داشناک‌ها به مقاومت تبریز می‌پیوندند. مهر ۱۲۸۷.
- نیروهای روسیه تبریز را محاصره می‌کنند. مهر - دی ۱۲۸۷.
- دست‌خط شاه مبنی بر برقراری مجدد قانون اساسی در بجنوبه‌ی مقاومت تبریز، ۱ آذر ۱۲۸۷.
- نامه‌ی شدیدالحن سه مجتهد بزرگ نجف در سرزنش شاه به‌خاطر تعلیق قانون اساسی، اوایل آذر ۱۲۸۷.
- دیگر ایالات در مقاومت از تبریز پیروی می‌کنند، اوایل آذر ۱۲۸۷.
- نیروهای بختیاری اصفهان را به تصرف خود در می‌آورند، ۱۵ دی ۱۲۸۷.
- مشروطه‌خواهان گیلان دیوان‌خانه را در رشت به تصرف در می‌آورند و از زمیندار مرتجع - سپهسالار دعوت می‌کنند که به آن‌ها بپیوندد، ۱۹ بهمن ۱۲۸۷.
- آموزگار امریکایی باسکرویل در مقاومت تبریز کشته می‌شود، ۱ اردیبهشت ۱۲۸۸.

- تقویت نیروهای روسیه در آذربایجان، فروردین ۱۲۸۸.
- اولتیماتوم انگلیس و روسیه به شاه، ۲ اردیبهشت ۱۲۸۸.
- ارتش انقلابی گیلان به قزوین می‌رسد، ۱۵ اردیبهشت ۱۲۸۸.
- احیای قانون اساسی از جانب شاه، ۱۵ اردیبهشت ۱۲۸۸.
- سقوط تبریز، اردیبهشت ۱۲۸۸.
- مذاکرات سرّی انگلیس و روسیه با سپهسالار و بختیاری‌ها، فروردین - تیر ۱۲۸۸.
- دفاع تهران به سرکردگی سرهنگ لیاخوف تقویت می‌شود، اردیبهشت ۱۲۸۸.
- انتشار سروش در استانبول آغاز می‌شود، ۹ تیر ۱۲۸۸.
- نیروهای بختیاری به قم می‌رسند، ۲ تیر ۱۲۸۸.
- تقویت نیروهای روسیه در باکو، خرداد ۱۲۸۸.
- ۱۸۰۰ تا ۲۰۰۰ سرباز روسی در انزلی پیاده می‌شوند، ۱۷ تیر ۱۲۸۸.
- نیروهای مشروطه‌خواه وارد تهران می‌شوند و با جنگ راه خود را می‌گشایند، ۲۴-۲۲ تیر ۱۲۸۸.
- شاه به سفارت روسیه در زرگنده در شمال تهران پناهنده می‌شود، ۲۵ تیر ۱۲۸۸.
- کمیسیون فوق‌العاده‌ی ملی تصمیم به عزل محمدعلی شاه و نشاندن پسرش احمد میرزا ولیعهد به‌جای او می‌گیرد، ۲۵ تیر ۱۲۸۸.
- شیخ فضل‌الله نوری ضد مشروطه محاکمه و به دار آویخته می‌شود، ۹ مرداد ۱۲۸۸.
- مطبوعات مشروطه‌خواه احیا می‌گردند، مرداد ۱۲۸۸.
- فرقه‌ی دموکرات تأسیس می‌شود، مرداد ۱۲۸۸.
- انتشار ایران نو سوسیال دموکرات آغاز می‌شود، مرداد ۱۲۸۸.
- انتخابات تهران برگزار می‌شود، ۲۶ مرداد ۱۲۸۸.
- انتخابات کشوری به پایان می‌رسد، شهریور ۱۲۸۸.

- گشایش مجلس دوم، ۲۴ آبان ۱۲۸۸.
- تقسیم مجلس به دو جناح دموکرات و اعتدالی، اواخر آبان ۱۲۸۸.
- انتشار *اتفاق کارگران* در تهران آغاز می‌شود، ۱۲۸۹.
- انتشار *زَنک*، روزنامه‌ی سوسیال دموکرات‌های ارمنی (هنچاک) در تبریز آغاز می‌شود، ۱۲۸۹.
- آلسا، انقلاب روسی - قفقازی‌ای که در ایران جنگیده بود، به دست پلیس مخفی تزاری در - گیلان به قتل می‌رسد، ۹ تیر ۱۲۸۹.
- قتل مجتهد تهران بهبهانی، تیر ۱۲۸۹.
- خلع سلاح فداییان تحت فرمان ستارخان در پارک اتابک، مرداد ۱۲۸۹.
- مجلس دوم مورگان شوستر را به‌عنوان مشاور مالی دولت به ایران دعوت می‌کند، بهمن ۱۲۸۹.
- مخالفت انگلیس و روسیه با اصلاحات شوستر، تابستان ۱۲۹۰.
- انقلابیون قفقازی برای دومین دفاع از نظام مشروطه‌ی ایران در برابر تهدیدهای روسیه آماده می‌شوند، شهریور ۱۲۹۰.
- «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» از بین‌الملل دوم در برابر نقض حاکمیت ایران از طرف - روسیه تقاضای کمک می‌کند، ۲۲ شهریور ۱۲۹۰.
- اولتیماتوم روسیه، آبان ۱۲۹۰.
- اشغال شمال ایران از سوی روسیه، آذر ۱۲۹۰.
- مقاومت خودانگیخته‌ی مردم در برابر تجاوز روسیه به شمال ایران، آذر - دی ۱۲۹۰.
- اجلاس هم‌بستگی بین‌المللی با مردم ایران و علیه روسیه در پاریس، ۲۸ مرداد ۱۲۹۰.
- خلع سلاح فداییان از سوی روس‌ها، ۲۹ آذر ۱۲۹۰.
- انحلال مجلس دوم، آذر ۱۲۹۰.

مقدمه

سوسیال دموکراسی به عنوان یک بخش تعیین کننده‌ی انقلاب مشروطیت ایران مورد بررسی دقیق و نقادانه قرار نگرفته و تأثیر دراز مدت آن بر تحولات بعدی چپ ایران بازبینی جدی نشده است. از آن جا که ایران و تاریخش در آسیای غربی بسیار تأثیر گذاشته است، نمی‌توان بخش مهمی از تاریخ معاصر آن را همچنان به دست فراموشی سپرد.^۱

در قرن بیستم، انقلاب مشروطیت ۱۲۸۵ ایران (۱۹۰۶/۱۲۸۵) اگر نگوییم به انقلاب ترک‌های جوان (۱۹۰۹) و جنبش ملی مصر پس از جنگ جهانی اول الهام بخشید، آن‌ها را به پیش راند؛ حزب کمونیست ایران، که در تمام شرق در نوع خود نخستین بود، برای بقیه‌ی آسیا و بویژه آسیای غربی و آفریقای شمالی الگو قرار گرفت؛ «جمهوری شوروی سوسیالیستی» آن در ۱۳۰۰-۱۲۹۹، اگر چه زودگذر، اما منادی پیدایش حکومت‌های همانند در بقیه‌ی شرق بود. در دوره‌ی پس از جنگ جهانی دوم، تلاش در آذربایجان و کردستان برای ایجاد رژیم‌های طرفدار شوروی پیش‌درآمد تأسیس رژیم کمونیستی در چین، کره، و ویتنام شد. حزب توده‌ی طرفدار شوروی بزرگ‌ترین حزب از نوع خود بود و برای احزاب برادر خود در منطقه الگو به‌شمار می‌رفت. جنبش میهنی ایران برای ملی کردن نفت منطقه را علیه نقش سلطه‌جویانه‌ی انگلیس شعله‌ور ساخت. باید پذیرفت که نمونه‌ی ایران به مصریان تحت رهبری ناصر و سایر جنبش‌های ملی عرب تا الجزایر الهام بخشید و نیروهای ضد امپریالیستی بسیاری را در منطقه برانگیخت. و سرانجام، جنبش نو-اسلامی به‌رهبری [امام] خمینی و تأسیس جمهوری

اسلامی ایران تأثیرگذارترین نمونه‌ی یک جنبش اجتماعی - سیاسی از پایان جنگ جهانی دوم به بعد بوده است.

از آن جا که تأثیر ایران در منطقه، اگر نه فراتر از آن، همچنان ادامه دارد، این پژوهش وظیفه‌ی بررسی ریشه‌ی این جنبش غیرمذهبی معاصر و ارتباط متقابلش را با اسلام از آغاز قرن بیستم بر عهده گرفته است. این تحقیق نخست به بررسی و تحلیل تغییر تدریجی نظام اقتصادی سستی ایران می‌پردازد که از یک سو به موج بزرگ مهاجرت ایرانیان و سیاسی شدن بعدی تعداد زیادی از آنان در قلمروهای تازه به دست آمده‌ی قفقاز و آسیای میانه‌ی روسیه تزاری منجر شد؛ و از سوی دیگر باعث نارضایتی سیاسی در مراکز عمده‌ی شهری گردید، که در دهه‌ی نخست قرن بیستم در جنبش مشروطه به اوج خود رسید.

در فصل‌های مقدماتی، نگاهی اجمالی به تاریخ معاصر ایران در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پیش از پیدایش نخستین سازمان‌های کارگری و با سمت‌گیری سوسیالیستی در آغاز قرن خواهیم انداخت. این نگاه اجمالی پیامدهای اجتماعی - اقتصادی دو جنگ با روسیه‌ی تزاری، یعنی از دست رفتن درآمدهای دولت از مناطق از دست رفته؛ تغییر تدریجی اما محسوس اقتصاد سستی، از جمله در بخش کشاورزی، و پیوند آن با بازار جهانی؛ و خانه‌خرابی دهقانان، پیشه‌وران، بخشی از بازرگانان و نهادهای سستی آن‌ها را در برمی‌گیرد. همه‌ی این‌ها به مهاجرت گسترده‌ی ایرانیان، عمدتاً به امپراتوری تزاری، منجر شد. در این فصل‌ها، لازم است نه تنها به رابطه‌ی تنگاتنگ نظام‌های پیش‌استعماری اجاره‌داری زمین و سامان قدرت سیاسی، بلکه به بازرگانان، پیشه‌وران و دهقانان به‌عنوان گروه‌های اجتماعی‌ای که زندگی و معیشتشان از این فرایند دگردیسی به شدت تأثیر پذیرفت، پرداخته شود. در فصل‌های بعدی کوشش خواهد شد پیدایش و رشد سه سازمان سوسیال دموکرات‌های ایرانی مورد بازکاوی و تحلیل قرار گیرد، که به‌منظور انجام «رسالت» کمک به انتقال ایران از «فتودالیسم» به سوسیالیسم، و در نتیجه برچیدن بساط سیه‌روزی، ستم، بهره‌کشی و رهایی جامعه‌ی ایران از بار

سنگینی که تاریخ به آن تحمیل کرده بود، ایجاد شدند.

دیدگاه اصلی این پژوهش از این قرار است: دخالت نظام‌مند استعماری در ایران، که با جنگ‌های ایران و روس در نخستین دهه‌های قرن نوزدهم آغاز شد، موجب فروپاشی نظام اقتصاد سنتی ایران گردید. در پایان فرمانروایی قاجار و آغاز دودمان پهلوی در اوایل دهه‌ی ۱۳۰۰، سه بخش مولد کشور، یعنی جامعه‌ی روستایی، ایلات، کارگاه‌های پیشه‌وری، ساز و کارهای «طبیعی» خودکفا و خود دوام خود را از دست داده و به بازار جهانی و نوسان‌های آن به شدت وابسته شده بودند. جذب ایران به نظام تجارت جهانی، چنان که در پولی کردن اقتصادش و همگانی کردن تولید کالایی بازتاب می‌یافت، در آن زمان به حدی رسیده بود که کشور را عمدتاً به جزئی از اقتصاد جهانی بدل می‌کرد، که به تازگی در حال شکل‌گیری بود. افزون بر آن، تغییر شکل اقتصاد سنتی، شامل سه جزء مولد آن، به وضوح تمام در تغییر شکل سامان تجارت ایران و خصلت فعالیت‌های بازرگانی‌اش بازتاب یافت. بازرگانی، که در طی فرایند دگردیسی متحمل ضربات سنگینی شده بود، خود را با نقش جدیدی که اقتصاد جهانی به آن محول کرده بود وفق داد. دگردیسی اقتصاد سه پیامد هم‌زمان داشت که در یک مجموعه‌ی فرهنگی سه جانبه، یعنی عرصه‌های سیاسی، معنوی و فکری زندگی تبلور می‌یافت. فرایند «مدرن کردن»، که زیر سلطه‌ی استعمار آغاز شد، به وضعیتی پارادکسال انجامید که در آن تمام نهادها و ارزش‌های سنتی، که به‌عنوان شالوده‌های پیش - دموکراتیک بالقوه می‌توانستند برای فرایند دموکراتیک کردن مرفقی جامعه مفید باشند، به تدریج رو به نابودی رفتند، در حالی که تمام کسانی که تا آن زمان مانع پیشرفت سیاسی - اقتصادی کشور بودند تقویت شدند.

در عرصه‌ی سیاسی، شاه، با وجود آن که چهره‌ی محوری و به‌لحاظ نظری «سایه‌ی خدا بر روی زمین» و از قدرت مطلقه برخوردار بود، اما در واقع تابع ساز و کارهای کترلی‌ای بود که سه واحد مولد اقتصادی، یعنی روستاها، ایلات، کسبه و پیشه‌وران شهری، به وجود آورده بودند و سلطنت به مازاد

آن‌ها متکی بود. در درون سامان این پادشاهی غیرمتمرکز، این واحدهای اقتصادی قادر بودند استبداد سلطنتی را مهار کنند و از شدت آن بکاهند. اکنون، مسئله‌ی مورد بررسی در این دوره، و همین‌طور در دهه‌های پس از آن، این است که آیا، در حالی که نهادها و ارزش‌های سیاسی کهنی که سابقاً مردم به کار می‌گرفتند تا از حکومت استبدادی جلوگیری و قدرت خودکامه‌ی فرمانروا را مهار کنند به‌صورت حساب‌شده‌ای در حال از بین رفتن بود، تلاشی همه‌جانبه صورت نمی‌گرفت تا کوشش‌های عناصر مترقی و دموکراتیک را برای جایگزینی استبداد قدیمی با یک نظام سیاسی کارآمد، که پاسخگو و برآورنده‌ی آرزوی عامه‌ی مردم برای خودمختاری و خودگردانی باشد، خنثی سازد؟ آیا ایران، در زیر نفوذ استعمار، دچار گسستگی فاجعه‌آمیز و تداوم فرساینده به جای گسستگی و ترفیع‌بخش [aufhebende] تغییر سازنده نبود؟

شگفت آن که نوع استعماری مدرن کردن، با ایجاد بدل‌های ظاهر فریب‌ناهدهای غربی - یعنی پارلمان، احزاب سیاسی، و اتحادیه‌های کارگری - و با تجویز تقلید ساختگی از روش‌های دموکراتیک غربی - که روشنفکران لیبرال و چپی ایرانی در آن نقش مهمی ایفا می‌کردند - به‌نحو مؤثری از دموکراتیک کردن حیات سیاسی جلوگیری کرد و در نتیجه تقویت قدرت مطلقه‌ی شاه، بویژه در دوره‌ی پس از مشروطیت، را موجب شد. این امر در دو سطح انجام گرفت: نخست، با تقویت جایگاه و قدرت مطلقه‌ی شاه از طریق کنار زدن تمام سازوکارهای کنترل‌کننده‌ی مردم به‌خوبی با آن‌ها آشنا بودند؛ و دوم، با ایجاد ناباوری تدریجی در مردم نسبت به کارایی نهادهای اقتباس‌شده‌ی غربی. فقدان پاسخگویی به مردم نهادهای غربی تازه‌برآمده را اسباب مضحکه ساخت.

این پژوهش همچنین وظیفه‌ی خود می‌داند به این بررسی بپردازد که آیا مخالفان نیز در ویران‌سازی، به‌جای ترفیع‌بخشی، شیوه‌های سنتی و جمعی مشورت و تصمیم‌گیری در درون واحدهای اقتصادی سه‌گانه نقش داشته‌اند؟

آیا نا کارآمدی در رهبری ساز و کارهای جدید مبتنی بر الگوهای غربی، نظیر احزاب و اتحادیه‌ها، که نتوانست نتایج محسوسی به بار آورد، منجر به تقویت رهبری پر جاذبه (فره‌مند) شد؟ آیا سه پدیده‌ی سیاسی زیر باعث تقویت باز هم بیش‌تر ایمان به رهبر کاریزماتیک (پُر جاذبه) نشد: الف) بی‌کفایتی نخبگان سیاسی رو به گسترش؛ ب) ورشکستگی نهادهای جدید که خود را به آشکارترین وجهی در تجربه‌ی مستقیم مردم به آنان نشان داد؛ پ) کاسته نشدن از گستردگی فساد سیاسی؟ آیا اعتقاد مردم به قدرت معجزه‌گر (کاریزمای) رهبر لغزش‌ناپذیری که باید آنان را از ورطه‌ی سیه‌روزی، اخلاق‌ستیزی، و خفت و خواری‌های بی‌بخشد، بی‌رقیب باقی‌نماند؟ و حتی نسبت به گذشته پابرجاتر نشد؟ آیا ناکامی سیاست‌های نهادین به‌ناگزیر ایمان به موعودگرایی، یعنی مهدویت در شیعه یا سوشیان در دین زرتشت را تقویت نکرد؟

همان‌طور که در فصل‌های آینده ملاحظه خواهد شد، دو گرایش سوسیال دموکراتیک که به‌طور هم‌زمان برای نفوذ رقابت می‌کردند، از یک جهت عمده با هم اختلاف داشتند: جریانی که عمدتاً تحت تأثیر مکتب اروپای غربی بود مخالف اتکا به زمینه‌ی قدرتمند سستی در جامعه‌ی ایران بود، زیرا نمی‌خواست با چسبیدن به شیوه‌های پیش - مدرن اندیشه و رفتار به پیشبرد آرمانش لطمه زند؛ مکتبی که از مسیر قفقاز و بر پایه‌ی مکتب روسی مارکسیسم شکل گرفت به هر تلاشی دست زد تا با شیوه‌ی سستی اندیشه‌ی رایج در جامعه‌ی ایران رودررو نشود، تا پیشرفت سریع خود را در میان توده‌های «بی‌سواد» تسهیل کند.

همان‌طور که در این پژوهش نشان داده خواهد شد، جریان دوم برتری پیدا کرد. این پیروزی از جهاتی مصیبت‌بار بود. نخست آن که، جنبش مشروطه را به گونه‌ای تغییر شکل داد که آن را از ساز و کارهای دفاعی‌اش در برابر حملات بی‌امان و خودکامانه‌ی تزاری - قاجاری محروم ساخت؛ و دوم، زمینه را برای نهادینه شدن آسان لنینیسم در جنبش چپ‌گرای ایران در طول مرحله‌ی

بعدی مبارزه‌ی کارگران فراهم آورد. در این جا نیز پیام بی‌چون و چرا تقویت انگاره‌ی نیاز به یک رهبر معجزه‌گر و ناجی در ذهن توده‌ها بود. همان‌طور که اکنون می‌توان مشاهده کرد، پیامد دیرپای این پدیده‌ی اخیر را نمی‌توان دست‌کم گرفت.

این پژوهش، به‌منظور نشان دادن ریشه‌های تاریخی این پدیده، خواهد کوشید روشن سازد که چگونه فروپاشی نظام اقتصاد سنتی به مهاجرت گسترده‌ی ایرانیان بویژه به مناطق آسیای امپراتوری روسیه انجامید و آنان را به‌ناگزیر در سیاست‌های انقلابی محلی درگیر ساخت. آنان، تحت تأثیر مارکسیسم نوپای روسی و سازمان‌های گوناگون آن در قفقاز، چندین سازمان انقلابی پدید آوردند و در نتیجه راه را برای نفوذ مارکسیسم روسی در جامعه‌ی ایران گشودند و به جریان‌های عمده‌ی فکری و سیاست‌های انقلابی سوسیالیستی برای پنج نسل بعدی شکل دادند.

این پژوهش همچنین می‌کوشد به این بررسی بپردازد که آیا خط سیر قفقازی سوسیال‌دموکراسی ایران از یک سو و تداوم حکومت شیوه‌ی تفکر استبدادی بر ذهن ایرانی، یعنی تفکری مبتنی بر اصول جزمی، از سوی دیگر، منشأ پیدایش بیمارگونه‌ی سوسیالیسم ایرانی بوده است یا نه؟ - پیدایش یک ذهنیت التقاطی «الهی - کمونیستی» بویژه مورد بررسی قرار خواهد گرفت؛ ذهنیتی که، با وجود اوضاع و احوال متفاوت و تغییر ناگهانی اوضاع سیاسی، به رژیم شوروی اجازه داد طی چندین دهه مهار هر سازمانی را که می‌کوشید بخش رادیکال یا «پیشرو» جامعه‌ی ایران را نمایندگی کند محکم در اختیار داشته باشد.

امید می‌رود که بازسازی انتقادی این تاریخ به فهم نه تنها انکشاف اجتماعی - سیاسی ایران در طول قرن بیستم، بلکه تاریخ فکری آن نیز، که هنوز باید نوشته شود، کمک کند.

فصل ۱

استعمار و نظام اجتماعی - سیاسی ایران

درآمد

«انکشاف» ویژه‌ی سازمان‌های گوناگون چپ ایران، که از آغاز انقلاب مشروطیت رو به فزونی گذاشتند، پیوند نزدیکی با تغییرات اقتصادی‌ای داشت که در نتیجه‌ی جنگ‌های ۹۱-۱۱۸۳ و ۷-۱۲۰۵ ایران و روس، که طی آن ایران قلمروهای خود را در قفقاز به امپراتوری توسعه-طلب تزاری واگذاشت، صورت گرفت. از دست دادن ایالت‌های قفقاز صرفاً آغاز یک رشته حوادث طولانی بود که سرانجام به برچیدن سلطنت استبدادی انجامید. از دست دادن مناطق شمالی ارس به رابطه‌ای که پادشاهی مرکزی ایران با ساکنان محلی این ایالات برقرار کرده بود پایان نداد؛ الحاق این نواحی به روسیه تنها خصلت این رابطه را تغییر داد. در حالی که در گذشته حکومت مرکزی شاهان معمولاً به گردآوری مالیات و عوارض رضایت می‌داد و با بی‌تفاوتی سرنوشت اهالی را به دست شاهزادگان و فرمانروایان مستبد محلی وامی‌گذاشت، در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم، با ظهور سرمایه‌داری رو به انکشاف روسیه و تغییرات اجتماعی - اقتصادی‌اش که از پی آن در جوامع قفقازی روی داد، پیوندهای یک سویه‌ی گذشته با ایران به رابطه‌ی دوسویه‌ی پویایی تبدیل شده که به زودی پیامدهای سیاسی اساسی به همراه آورد. تا آن جا که به وضع موجود پادشاهی مربوط می‌شد، این پیامدهای سیاسی را نمی‌شد نادیده گرفت. جالب آن که، از دست رفتن ایالت‌های به‌لحاظ سیاسی نادیده

گرفته شده‌ی قفقاز، آن‌ها را برای بیش از یک قرن و نیم آینده به میان صحنه‌ی سیاسی ایران بازگرداند.

از سوی دیگر، دو شکستی که ایران از ارتش امپراتوری روسیه متحمل گردید نه تنها ایران را به سطح یک کشور وابسته تنزل داد، بلکه به‌لحاظ داخلی نیز پیش‌درآمد تغییرات فراگیری شد که قرار بود در افق سیاسی آن نظام به‌ظاهر تغییرناپذیر و دارای مشروعیت الهی رخ نماید. از آن زمان، نکته‌ی کلیدی در این رابطه موقعیت خاص و مهم ژئوپلیتیکی بوده است که ایران در نیمه‌ی قرن نوزدهم، به‌واسطه‌ی رویارویی امپراتوری به‌سرعت رو به‌گسترش تزاری، از یک سو، و قدرت استعماری کاملاً استقرار یافته‌ی بریتانیا در شبه‌قاره‌ی هند، از سوی دیگر، به دست آورد. با وجود، یا حتی به‌خاطر، تغییرات تاریخی‌ای که در صحنه جهانی رخ داد و رقابت قدیمی جای خود را به رقابت جدید در حوزه‌های جغرافیایی و بویژه ایدئولوژیک دادند، اهمیت موقعیت ایران همچنان افزایش یافت.

ظهور قاجاریه و جنگ با روسیه

پیش از به قدرت رسیدن قاجاریه، ایران در اوایل قرن هجدهم میلادی با تهاجم ویرانگر افغان‌ها روبه‌رو شد، که خود نتیجه‌ی مستقیم زوال عمومی ایران، چه به‌لحاظ اقتصادی و چه سیاسی، در اواخر حکومت صفویه بود.^۱ پس از آن نوبت به پادشاهی نادرشاه افشار رسید.^۲ به‌دنبال شکست افغان‌ها از شاه افشار، سپاه ایران به هندوستان حمله بُرد و به ماجراجویی‌های دیگر نیز دست زد. همه‌ی این لشکرکشی‌ها و حکومت مستبدانه‌ی شاه جدید تأثیرات ویرانگر خود را نه تنها بر بخش‌های مولد اقتصاد - یعنی دهقانان، پیشه‌وران شهری و جمعیت ایلاتی، که می‌بایست بار سنگین اقتصادی و هزینه‌ی انسانی این جنگ‌ها و درگیری‌ها را به دوش می‌گرفتند - بلکه حتی بر بازرگانان نیز بر جای گذاشت. تباهی اقتصاد ایران بر اثر جنگ‌ها، تهاجم‌های خارجی و تغییر

سلسله‌ها، از مدت‌ها پیش بستر لازم را برای ظهور استعمار مهیا ساخته بود؛ این تأثیرات ویرانگر بازتاب انکارناپذیری در فشارهای تورمی‌ای داشت که مردم باید آن را تحمل می‌کردند. تومان طلا و نقره، که در قرن سیزدهم میلادی ۵۰۰۰ لیره ارزش داشت و در زمان ظهور صفویه به ۱/۳۲ لیره سقوط کرده بود، اکنون کم‌تر از ۲/۲۰ لیره می‌ارزید. پس از تهاجم افغان‌ها، و در دوره‌ی نادرشاه، باز هم از ارزش آن کاسته شد و به ۱/۹۰ لیره رسید.^۳

دوره‌ی زنده‌ی، که خود کاملاً عاری از درگیری نبود، کوتاه‌تر از آن بود که استقرار مجدد نظم سیاسی لازمی را بشارت دهد که می‌بایست به نوسازی اقتصادی کشور کمک کند.^۴ این دوره‌ی کوتاه‌مدت، با پیروزی ایلات قاجار بر اخلاف در حال جنگ و ستیز کریم‌خان زند در محدوده‌ی زمانی انقلاب‌های فرانسه و آمریکا، به‌زودی به پایان رسید.^۵

اما یکپارچگی مجدد ایران در دوره‌ی قاجاریه آرامش را به کشوری که مدت‌ها درگیر جنگ و کشمکش بود بازنگرداند: افزون بر درگیری‌های داخلی، امپراتوری‌های توسعه‌طلب استعماری نیز به‌زودی حاکمیت و حتی موجودیت ایران را به‌طور جدی مورد تهدید قرار دادند. زمان اتکای به «امپراتوری کهن» سرانجام به سر رسیده بود. هم‌آورد (چالش) جدید از قرار معلوم پیامدهای درازمدت ویرانگر و سرنوشت‌سازی داشت. به نظر می‌رسد که راهی برای گریز از ضربات خردکننده‌ی این تهدید تازه‌ی بیرونی، دست کم تا زمانی که هیچ تلاش جدی فکری از درون صورت نمی‌گرفت، وجود نداشت. برای رویارویی با این هم‌آورد جدید فراست، شناخت و قابلیت‌های خردمندانه در سطح رهبری لازم بود که اصلاً وجود نداشت. این نوع جدید فشار از خارج با تهاجم‌های ویرانگر پیشین از جانب یونانیان، اعراب مسلمان، و ایلات ترک زبان که موج وار وارد می‌شدند، تفاوت اساسی داشت. در نمونه‌های پیشین، سرانجام دشمن شکست می‌خورد و تلفات و ضایعات سنگین جبران می‌گردید. از آن گذشته، ایران به‌لحاظ فرهنگی خود را باز می‌یافت و هم چون ققنوسی از میان خاکسترهای خود سر بلند می‌کرد، یا

فرهنگ خود را به فاتحان تحمیل می‌کرد، یا فرهنگ آن‌ها را در فرهنگ خود جذب می‌کرد و از آن بهره‌مند هم می‌شد.

اما در وضعیت جدید و دشوار قرن نوزدهم، ایران با فرهنگ پویایی روبه‌رو شد که بر فرهنگ خود آن بسیار برتری داشت و نمی‌شد بر آن غلبه کرد؛ در بهترین حالت می‌شد با آن در آمیخت، آن هم تنها به شرط کسب حدی رفیع از پویایی که خود مستلزم تغییراتی اساسی در سامان اجتماعی و روان‌شناختی ایران بود. تنها از طریق به کار بستن چنین راه چاره‌ی اساسی، ایران می‌توانست خود را از سرنوشتی که می‌رفت تا او را به طرز جبران‌ناپذیری از پا بپندازد، نجات دهد. اما به نظر می‌رسد توانایی‌های پویای ضروری، از نقطه نظر ریخت‌بندی اجتماعی و سطح عقلانیت و مسئولیت اجتماعی، در میان رهبری وجود نداشت. از این رو، شکست اقتصادی و سیاسی ایران به دست متجاوزان جدید اکنون گریزناپذیر می‌نمود.

دو جنگ پی در پی با روسیه‌ی تزاری در ۱۱۹۲ و ۱۲۰۷ با معاهده‌های تحمیلی صلح خاتمه یافت و باعث وارد آمدن نخستین ضربات مهلک و سرنوشت‌ساز به امید ایران به بازیابی خود شد. شکست ایران در این دو جنگ عدم‌آبادگی کشور را برای رویارویی با برتری اروپاییان به‌وضوح آشکار ساخت. عناصر شیوه‌ی تفکر غیرعقلانی، و از آن بدتر، فقدان آینده‌نگری و احساس مسئولیت اجتماعی در جانب ایران به طرز فاحشی خود را نمایان ساخت.^۶

جنگی که فتحعلی‌شاه بدون آبادگی آغاز کرد به معاهده‌ی گلستان و از دست دادن قلمروهای وسیع انجامید.^۷ افزون بر آن، ایران حق انحصاری عملیات کشتی‌های جنگی روسیه را در دریای خزر پذیرفت.^۸ شاه، زیر فشار فتوای روحانیت شیعه که (از ترس از دست دادن نفوذش) خواستار جهاد علیه روسیه‌ی مسیحی شد، که با اهالی مسلمان قلمروهای از دست رفته بدرفتاری کرده بود، تن به ماحراجویی عاری از خرد دیگری داد و به جنگ دوم دست زد. این جنگ از ۱۲۰۵ تا ۱۲۰۷ طول کشید، که طی آن ارتش ایران به طرز

خفت باری شکست خورد و تبریز، مقر ولیعهد، اشغال شد. روس‌ها یک بار دیگر شرایط معاهده‌ی صلح را دیکته کردند. این معاهده بر روابط ایران و روسیه تا زمان سقوط سلطنت در روسیه در ۱۹۱۷ (۱۲۹۶ ش)، و حتی مدتی پس از آن، حاکم بود. اگر چه این جنگ کوتاه‌تر بود، اما به همان دلایل اساسی‌ای که باعث شده بود نخستین رویارویی با روسیه به شکست بینجامد، با شکست روبه‌رو شد.

سپاه ایران، اگر چه در آغاز دست بالا را داشت و شورش اهالی محلی، بویژه مسلمانان، علیه روس‌ها نیز موضعش را تقویت می‌کرد، سرانجام از پا افتاد، زیرا نتوانست به‌عنوان یک واحد متعهد به حفظ قلمروهایش در قفقاز عمل کند: اولاً، به‌خاطر بی‌مسئولیتی شاه‌مال-اندوزی که حاضر نشد به هیچ وجه بودجه‌ی این عملیات را تأمین کند و وارث مسلم خود را مجبور کرد که تنها به منابع مالی محدود ایالت آذربایجان تکیه کند؛ ثانیاً، رقابای سستی در دربار و در میان ایلات که در کارزار شرکت داشتند همچنان باعث تضعیف کارایی عملیات می‌شدند؛ ثالثاً، به‌سبب بخت بد مضاعف ناشی از شیوع وبا که موجب تلفات در صفوف سپاه ایران شد.

معاهده‌ی دوم تنها به‌قیمت از دست رفتن سرزمین‌های دیگر تمام نشد، بلکه از آن مهم‌تر ایران مجبور شد حق قضاوت کنسولی (کاپیتولاسیون) را به روسیه واگذار کند. این ضربه‌ی جدی‌تری بود که پیامدهای مهلکی برای اقتصاد ایران داشت. چه ایران از آن پس استقلال خود را از دست داد. خانمان براندازترین ماده‌ی این معاهده، ماده‌ی مربوط به «تجارت و امنیت اتباع» بود که بر اساس آن تمام کالاهای عبوری از مرزهای ایران به روسیه «مشمول عوارض یگانه و یکپارچه‌ی پنج درصدی بر حسب ارزش» می‌شد.^۹ امتیازاتی که روس‌ها، به‌قول یک مقام بریتانیا در ۱۲۱۵، «به‌زور سرنیزه از ایران کسب کردند»، به‌زودی به انگلیسیان نیز واگذار شد.^{۱۰} به این ترتیب، ایران به مدار اقتصاد جهانی کشانده شد و به‌صورت بخشی از «مسئله‌ی شرق» درآمد. وخامت جبران‌ناپذیر وضع اقتصاد ایران، اکنون در یک گام شتابان، در کاهش

ارزش پول رایج به بهترین وجهی خود را نشان می‌داد. ارزش این پول در فردای نخستین جنگ ایران و روس کمی بیش از نصف ارزش آن در زمان نادرشاه بود. در سال ۱۱۹۴ تومان تنها یک پوند ارزش داشت. تنها یک دهه بعد از معاهده‌ی ترکمن‌چای، ارزش آن باز هم به نصف کاهش یافت و به نیم پوند رسید.^{۱۱}

برقراری مجدد موازنه از سوی انگلیسیان

انگلیسیان، که از پیشروی روسیه در ایران (دروازه‌ی هندوستان) به‌نحو فزاینده‌ای نگران شده بودند، اکنون فعالانه در پی کسب امتیازات ویژه برای خود برآمدند. آنان که در قرن گذشته، نخست در دوره‌ی نادرشاه، «خود را در معرض موارد مکرر سرکوب یافته بودند»^{۱۲} از کریم‌خان و برادرزاده‌اش مجوز «تجارت بی‌قید و شرط در سراسر ایران» را برای کمپانی هند شرقی کسب کردند.^{۱۳} در ۱۱۸۶، سر هنری جونز، سفیر بریتانیا در ایران، دستورالعمل خاصی دریافت کرد مبنی بر این که «راه‌هایی برای گسترش هرچه بیش‌تر فروش تولیدات انگلیسی...، جونز [در ایران] و بهبود مناسبات و مبادلات تجاری بین ایران و هندوستان بیابد.»^{۱۴} به جانشین نیز دستور داده شد برای عقد معاهده‌ی تجاری به مذاکره پردازد. اما ایران از امضای چنین معاهده‌ای خودداری ورزید. در این میان، اتباع بریتانیا در مقیاس روزافزونی به تجارت خود با ایران ادامه می‌دادند، بدون آن که از «حمایت» یک موافقت‌نامه‌ی رسمی برخوردار باشند. با امضای معاهده‌ی ترکمن‌چای^{۱۵}، انگلیسیان نیز خواستار «دست‌کم معاهده‌ی روابط کامله‌الوداد شدند.»^{۱۶} آنان در ۱۲۰۹ مصونیت بازرگانان انگلیسی را در شمال ایران از عباس میرزا کسب کردند. با فشار انگلیسیان برای کسب امتیازات همسان، شاه صدراعظم میهن دوست خود قائم مقام را، که با واگذاری امتیازات به هر دو قدرت در ایران مخالف بود، برکنار کرد و در اردیبهشت ۱۲۱۵ با صدور فرمانی بازرگانان

انگلیسی را در ایران در باب عوارض گمرکی هم پایه‌ی بازرگانان روسی قرار داد.^{۱۷} این اقدام امنیت و مصونیت انگلیسیان را در ورود و فروش کالاهایشان تضمین کرد. سرانجام انگلیسیان موفق شدند در مهر ۱۲۲۰ امضای شاه را در پای یک معاهده‌ی تجاری رسمی به دست آورند.^{۱۸} پیامد آشکار و قابل پیش‌بینی امتیازاتی که زیر فشار به قدرت‌های رقیب در ایران واگذار شد، بازرگانان ایرانی را در مقایسه با هم‌قطاران اروپاییشان در نامساعدترین موقعیت قرار می‌داد. بازرگانان ایرانی مجبور می‌شدند مالیات راه‌داری را که اغلب به ۲۰ یا حتی گاهی به ۳۰ درصد بهای کالاها‌ی وارداتی بالغ می‌شد بپردازند.^{۱۹} زوال صنایع دستی ایران و جایگزینی تدریجی، یا سازگاری، آن با نیازهای صنعت اروپایی پیامد دیگر شکست‌های ایران بود. یکی دیگر از نتایج معاهدات تحمیلی دخالت غرب در تولید کشاورزی ایران بود که تغییر چشم‌گیری در اجاره‌داری زمین در کشور و همچنین تولید آن به وجود آورد.^{۲۰} این تغییر خاص به‌نوبه‌ی خود سبب‌کننده شدن تعداد زیادی از دهقانان از زمین و انتقالشان به مسیر مهاجرت شد که در آن نطفه‌ی جنبش «طبقه‌ی کارگر ایران شکل گرفت.

حقوق مالکیت و سامان اجتماعی - سیاسی^{۲۱}

برای مطالعه‌ی تأثیر این معاهدات و پیامدهای فاجعه‌آمیز آن‌ها بر اقتصاد ایران، نخست لازم است به اختصار به بررسی نظام اجاره‌داری زمین و سامان سیاسی - اجتماعی پیش - استعماری، که در آن نقش قاطع و محوری از آن شاه بود، بپردازیم. نظام ارضی و تغییرات تاریخی آن پیوند نزدیکی با حکومت مرکزی داشت که در رأس آن شاه خودکامه‌ای قرار داشت که در اکثر موارد با توان نظامی ائتلاف ایلات به قدرت می‌رسید یا حمایت می‌شد. برخلاف آن چه همه‌ی تاریخ‌پژوهان شوروی به‌صورت روشن‌مند در مورد ایران اظهار داشته‌اند و تقریباً همه‌ی تاریخ‌پژوهان و اقتصاددانان غربی در مورد این کشور

ادعا کرده‌اند، نظام اجاره‌داری زمین در ایران هیچ‌گاه فئودالی نبود. از آن گذشته، ایران هیچ‌گاه یک نظام واحد اجاره‌داری زمین نداشت.^{۲۲} جامعه و حکومتی را که سازمان ایلاتی در عرصه‌های اقتصادی و یونژه سیاسی در آن حاکم است به‌زحمت می‌توان فئودالی توصیف کرد. این پدیده را باید با سامان نظام حکومتی‌ای که طی قرن‌ها شکل گرفته بود توضیح داد.

نظریه‌ی «مساوات‌طلبانه»ی اسلام، فتوحات مکرر، و قوانین وراثت در اسلام به‌نحو مؤثری از پیدایش یک طبقه‌ی اشرافیت موروثی جلوگیری کرد.^{۲۳} لمبتون به‌درستی خاطر نشان می‌کند که گروه اجتماعی‌ای که بیش‌ترین قرابت را با اشرافیت اروپایی داشتند سران ایلات بودند، اما اقتدار آنان اساساً شخصی بود و از در اختیار داشتن سواران مسلح و پیروان ایلاتی و نه از مالکیت زمین منشأ می‌گرفت (گرچه سران ایلات غالباً سرانجام صاحب زمین نیز شدند). درست است که زمینداران و رؤسای ایلات از جایگاه بسیار ممتاز و مؤثری برخوردار بودند، اما فراز و نشیب‌های فتح، تجاوز و فشار اقتصادی منجر به تغییرات ادواری در ترکیب «طبقه»ی زمیندار یا گروه زمیندار، اگر چه نه در امتیازات و کارکردهای آن‌ها، پراکندگی پی‌درپی گروه‌های ایلاتی، و نابودی خاندان‌های پر نفوذ می‌شد.^{۲۴}

همان‌طور که لمبتون در جایی دیگر به‌نحو سنجیده‌ای تأکید می‌کند، در اسلام، دست‌کم به‌لحاظ نظری، هیچ تمایزی میان اعضای جامعه (امت) به‌لحاظ رتبه و مقام وجود ندارد، مگر تنها تمایز در کارکرد و وظایف.^{۲۵}

ما کسیم رُدنسون، در تحلیل مشابهی، مسئله‌ی مقایسه‌ی بین طبقات اجتماعی اروپا و گروه‌های اجتماعی در سرزمین‌های اسلامی را مطرح می‌کند. رُدنسون با بازبینی اصطلاحات طبقه، صنف، زمره، مرتبه، یا درجه، نتیجه می‌گیرد که: «بنابراین می‌توان گفت که جامعه‌ی مسلمان قرون وسطی جامعه‌ای بی‌طبقه است.»^{۲۶} رُدنسون، مانند لمبتون، اظهار می‌دارد که گرچه لایه‌بندی اجتماعی در کشورهای اسلامی وجود داشت، اما کارکردی بود.^{۲۷} باید بر آن افزوده می‌شد که این لایه‌بندی یک ایدئولوژی به وجود نیاورد که

به آن مشروعیت بخشد و در نتیجه راه را بر سیلان و تغییرپذیری اجتماعی ببندد. در واقع، رُدنسون برخی اشارات ابن روستا را به خاندان‌های بزرگی که حتی در قرون نهم از خاستگاه «پابین» برخاسته بودند یادآور می‌شود.^{۲۸}

با آن که رُدنسون به طرح این پرسش می‌پردازد که آیا در جهان اسلام مبارزه‌ی طبقاتی وجود داشته است یا نه، از آن فراتر نمی‌رود تا دست‌کم «رقابت دائمی» و «نارضایتی پنهان» از یک سو، و «دلمشغولی نسبت به تضمین تداوم کارکرد منظم نظام امتیازات» از سوی دیگر، را بازشناسد. از آن جا که هیچ ساز و کاری وجود نداشت که از طریق آن خواست‌ها و منافع «طبقات» گوناگون ابراز شود، برخی «طبقات» غالباً به شورش‌های بی‌رحمانه علیه کژی‌ها و کاستی‌های طبقه‌ی حاکمه رانده می‌شدند که به اشکال ایدئولوژیکی و در پوشش دینی بیان می‌شد.^{۲۹}

سیلان اجتماعی و «مبارزه‌ی طبقاتی»

پیامد مهم اجتماعی دیگر «مساوات‌طلبی» اسلام یک «سیلان اجتماعی»^{۳۰} خاص در جامعه‌ی ایران بود که آن را از اروپای فتودالی متمایز می‌کرد. با وجود قدرت خودکامه‌ای که شاه، فرمانداران و دیگر منصوبانش از آن برخوردار بودند در ایران، حتی برخلاف بسیاری از دیگر سرزمین‌های اسلامی، یک «غریزه‌ی دموکراتیک» وجود داشته که اغلب نادیده گرفته شده است: به کرات مردانی با اصل و نسب فرودست به رفیع‌ترین جایگاه اقتدار سیاسی (مهم‌تر از همه مقام پادشاهی) و در نتیجه اعتبار اجتماعی - اقتصادی دست یافته‌اند. همان‌طور که رُدنسون به آن اشاره کرده است، این واقعیت که قانون اسلام، دست‌کم به لحاظ نظری، به همه‌ی مسلمانان حقوق یکسانی اعطا می‌کند، تمام موانع «طبقاتی» یا موروثی را از سر راه به قدرت رسیدن هر کس برداشته است. بنابراین، مشاهده‌ی این که بسیاری از پایه‌گذاران دودمان‌های ایرانی یا وزیران از اعماق جامعه سر بر آوردند، به هیچ وجه تعجب‌آور

نیست.^{۳۱} جالب آن‌که پویایی بازی شطرنج، بازی‌ای که اساساً در ایران شکل گرفت، منعکس‌کننده‌ی مُرکبِ نظریه‌ی حرکت رو به بالا از نردبان سلسله‌مراتبی در جامعه‌ی ایرانی است.^{۳۲}

اهمیت نظری «مساوات‌طلبی» در ایران اسلامی^{۳۳} و سیلان اجتماعی عملی ناشی از آن، نه در امکان فایق آمدن بر «موانع طبقاتی»، که بیش‌تر در این نهفته است که در جامعه پویایی توانمندی ایجاد می‌کرد که کارکرد سلسله‌مراتب را تحت الشعاع قرار می‌داد و جامعه را برای دگرگونی‌های بنیادی و انتقال قدرت، بویژه در دوره‌های بحرانی که مرکز نمی‌توانست اقتدار خود را حفظ کند، مستعدتر می‌ساخت.

دو ویژگی دیگر جامعه‌ی ایرانی را می‌توان به این «مساوات‌طلبی» ایران اسلامی نسبت داد یا ناشی از آن دانست. چنان‌که در عدم وجود هرگونه مانع نظری بر سر راه دستیابی شخص به قدرت مطلقه بازتاب می‌یافت. نخست، جاه‌طلبی شخصی فرد ایرانیان، که از واقعیت و اسطوره‌های تاریخ ایران بارور شده، رشد می‌کند و چنان ابعاد نامحدودی می‌یابد که، در این جا برخلاف نظر پلخانف، پویایی تاریخ را نه مبارزه‌ی طبقاتی، که نقش فرد به پیش می‌راند. ویژگی دوم فقدان یا ضعف شدید مبارزه‌ی طبقاتی است که جامعه را از پویایی سازنده باز می‌دارد. در نتیجه، محور مبارزه جاه‌طلبی‌های شخصی است. پویایی مبارزه‌ی طبقاتی اروپایی، به‌مثابه «موتور تاریخ»، به پویایی شخصی رسیدن به رهبری - پادشاه - ناجی - تبدیل می‌شود، پدیده‌ای که، در چارچوب نظریه‌ی ایران اسلامی پادشاهی مطلقه، اغلب اوقات به خود بزرگ‌بینی می‌انجامد. از آن گذشته، امکان سیلان اجتماعی، که جاه‌طلبی شدید فردی به آن دامن می‌زند، و امکان دستیابی فرد به قدرت، ستیزه‌گری طبقاتی و دشمنی رده‌های پایین‌تر جامعه را نسبت به کسانی که به‌لحاظ سیاسی و اقتصادی در رأس هرم فرماندهی هستند کاهش می‌دهد.^{۳۴} در واقع، بی‌وفایی و روی‌گردانی از صفوف کسانی که در موضع مخالفت و در عوض پیوستن به قدرت را بویژه در دوره‌هایی که مرکز از قدرت زیادی برخوردار

است، باید در مجموع پیامد چاه‌طلبی ناکام‌مانده به حساب آورد.^{۳۵}

همان‌طور که در بالا اشاره شد، پیامد بسیار مهم سیستمی که شرح آن رفت این بود که در ایران به‌زحمت می‌شد چیزی شبیه مبارزه‌ی طبقاتی، به آن‌گونه که در تاریخ اروپا شناخته شده است، یافت. مبارزه‌ای که بی‌وقفه جریان داشت نه بین طبقات بلکه درون «طبقات» بود. تضاد و ستیز نه بین کسانی که تولید می‌کردند - دهقانان، پیشه‌وران، و گروه‌های گوناگون تولیدکنندگان ایلاتی - از یک سو، و کسانی که مازاد را برای مرکز یا برای خودشان برمی‌داشتند، از سوی دیگر؛ بلکه بین گروه‌های اخیر و مرکز بود، که در رأس آن شاه مستبد از قدرت عالی برخوردار بود.^{۳۶} چندین عامل سبب این فقدان مبارزه‌ی طبقاتی، یا وجود شکل تعدیل‌شده‌ی آن، در ایران بود. نخست، این واقعیت که دهقانان، هنگامی که زیر بار ستم یا مالیات خم می‌شدند، به‌سادگی می‌توانستند روستای خود را ترک گویند و به جای دیگری بروند، زیرا آن‌ها، برخلاف هم‌قطاران اروپایی‌شان، تحت نظام فئودالی و وابسته به زمین نبودند.^{۳۷}

عامل دوم که نتیجه‌ی منطقی عامل اول بود، ترس ارباب زمیندار یا مباشر املاک سلطنتی از این بود که اگر دهقانان زیر فشار بیش از اندازه قرار گیرند ممکن است زمین آنان را ترک گویند. از این رو مباشران و اربابان عاقل‌تر به ایجاد شرایطی کمک می‌کردند که در آن «احساس قوی و بسیار رضایت‌بخش پیوند متقابل آنان را به هم نزدیک کند... و خیر و سعادت دیگری را خیر و سعادت خود ببینند».^{۳۸}

عامل سوم ظاهراً امکان «مذاکره» بین دهقانان یک روستا و گردآورنده‌ی مالیات بود. گویینو این فرایند را به‌شیوه‌ای گویا شرح می‌دهد. «مذاکرات» طی نشست‌های طولانی‌گروه‌هایی روستا انجام می‌گرفت، که در آن نه‌تنها مردان، بلکه زنان و کودکان نیز حضور داشتند، و طی آن تهدید و بدزبانی به کار می‌رفت. پس از چند روز سرانجام کدخدا با مأمور جمع‌آوری مالیات بر سر مقداری کم‌تر از آن چه در اصل درخواست شده بود به توافق می‌رسید.^{۳۹}

از این رو، تا همین اواخر - یعنی، مدت‌ها پس از نفوذ اروپا - کسانی که تولید می‌کردند و بی‌رحمانه استثمار می‌شدند نه تنها شاه و قدرت مطلقه‌ی او را مسئول وضع اسفبار خود نمی‌دانستند، بلکه حتی او را ظل‌السلطان (سایه‌ی خدا) می‌دانستند و مورد تکریم قرار می‌دادند، و «تقدس زیاد» و «حرمت الهی» برایش قایل می‌شدند.^{۴۰}

قدرت مطلقه‌ی شاه و پیامدهای آن

نظریه‌پردازان گوناگون و برجسته‌ی حکومت ایران اسلامی، نظیر جوینی، غزالی، فخرالدین رازی، خواجه نصیرالدین طوسی، خواجه نظام‌الملک، و ملا محمد باقر مجلسی پذیرفته‌اند که حکومت در اصل متعلق به خداست و امام، پادشاه یا خلیفه نماینده، جانشین، یا قائم مقام او در روی زمین‌اند. در دوره‌ی حکومت صفویه شاد نه تنها «سایه‌ی خدا» بلکه همچنین چنان ملکوتی بود که ابن‌الله («پسر خدا»)، دست کم در مورد شاه اسماعیل، به‌شمار می‌رفت.^{۴۱} اما این یک گمراهی بود. در واقع، بسیاری از متون کلاسیک ایرانی درباره‌ی نظریه‌ی حکومت، چه مربوط به دوره‌ی پیش از صفویه و چه پس از آن، بر این تأکید می‌ورزند که پادشاهی موهبتی است که به شایسته‌ترین سرباز واگذار می‌شود تا از سرزمین و مردم ایران محافظت کند. بیهقی، تاریخدان نامی اوایل تاریخ اسلامی ایران، از نظریه‌ای دفاع می‌کرد که به‌موجب آن کسوت پادشاهی تنها به اراده‌ی الهی به یک انسان تعلق می‌گیرد. او بر این عقیده بود که این نظر در مورد شاهان ایران پیش از اسلام نیز صادق است.^{۴۲} از این نظریه‌ی ایران اسلامی حکومت حتی تا زمان تأسیس دودمان قاجار نیز پیروی می‌شد. رستم‌الحکما، تاریخدان اواخر قرن هجدهم (قرن دوازدهم ه.ش.) ایران عقیده داشت که پادشاهی «گوهری است در دست خدا که به هر که بخواهد می‌سپارد.»^{۴۳} پس از سقوط دودمان صفویه، شاهان افشار، زند، و قاجار نیز انتساب ظل‌الله را به خود پذیرفتند و چنان حکومت کردند که گویی

از جانب خدا برای فرمانروایی بر مردم ایران برگزیده شده بودند.^{۴۴} اما در زمانی که قاجاریه به قدرت رسید، جدایی بین قدرت‌های دنیوی و روحانی پدیدار شده بود.^{۴۵} از این رو، شاه قاجار، برخلاف شاهان نخستین صفوی، دیگر امام تلقی نمی‌شد، وظایف امام را اکنون مجتهدین شیعه انجام می‌دادند. ناظران غربی که ایران را در قرن نوزدهم مورد مطالعه قرار دادند دریافتند که شاه به راستی فرمانروای مستبدی است که در اعمال اقتدار خود کم‌تر محدودیتی دارد و با ایرانیان به مثابه ساکنان یک «کشور تسخیر شده» رفتار می‌کند و مسئولیت اعمالش را بر عهده نمی‌گیرد.^{۴۶} چنان که فتحعلی شاه به سر جان ملوک گفت: «حق در ایران همیشه به شمشیر تعلق داشته و خواهد داشت.»^{۴۷} همین «آگاهی» از قدرت بی‌شک ملکه‌ی ذهن شاهزادگان از سنین پایین، و به همین مضمون ملکه‌ی ذهن دیگرانی شد که مستعد اعمال آن در سطوح مختلف بودند، و از همه مهم‌تر در ذهن کسانی جای گرفت که مجبور بودند از افراد صاحب قدرت اطاعت کنند.^{۴۸} این آرا را منابع دیگر، بویژه ایرانیان و خارجی‌ان بی‌طرف، تأیید می‌کنند.^{۴۹}

از این رو، فرمانروای چنین کشوری می‌بایست وحشت‌انگیز می‌بود و قدرتش نمی‌توانست اثربخش و دلنشین باشد.^{۵۰} سلطه‌ی او بر مال و جان دشمنان شکست‌خورده‌اش، اتباع شورشی‌اش، صاحب منصبان کشوری و لشگری، و همه‌ی کسان دیگری که تحت فرمانش بودند، در مقام عمل و نیز بنابر نظریه‌ی حکومت پادشاهی مطلق بود.^{۵۱} اتباع «سایه‌ی خدا» بر لبه‌ی یک پرتگاه زاده می‌شدند و هوا و هوس، «سیاست»، و تلون خراج او بر آنان حاکم بود، «حسن و عیبشان می‌توانست موجب سقوطشان شود؛ چون حسادت فرمانروای مستبد بیش از حد بود؛ و او معمولاً با بدگمانی و هراس فزاینده به هر عمل کسانی که نزدیک‌ترین جایگاه را نسبت به تاج و تختش داشتند می‌نگریست»^{۵۲}. در واقع، آن‌طور که یک ناظر خارجی جمع‌بندی کرد، تا آن هنگام ۲۵۳ پادشاه با قدرت نامحدود پی در پی بر تخت پادشاهی ایران نشسته بودند، و نظریه‌ی بقای ایران به این معنا بود که شاه یعنی کشور، و همه‌ی مردم

به‌خاطر پادشاه زندگی می‌کنند.^{۵۳} مصادره‌ی ثروت و اموال بزرگان کشور مرسوم بود، تا آن جا که «زنان معصوم در بسیاری موارد مشمول مجازات شوهران و پدرانشان می‌شدند، بویژه به‌هنگامی که آنان مقام شامخی داشتند. مواردی پیش می‌آمد که زنان را شکنجه می‌دادند تا محل ثروت پنهان شده‌ای را که گمان می‌رفت آن‌ها از آن باخبرند فاش سازند»^{۵۴}. آگاهی از چنین عاقبتی باعث می‌شد بسیاری از دولت‌مردان دوران‌اندیش، یا شهروندان ثروتمند، با قناعت یا بدون خودنمایی زندگی کنند.^{۵۵}

با این حال، اقتدار «الهی» پادشاه با روش‌های ایدئولوژیکی و با دقت و سواس‌گونه‌ای ترویج، و به‌دقت با آداب و رسوم اجتماعی مردم تلفیق می‌شد.^{۵۶} پیامد قهری قدرت مطلقه‌ی شاه رفتار زیردستانش بود: «احترام بنده‌واری که به سلطنت گذاشته می‌شد به هر چه که با آن ارتباط داشت بسط می‌یافت... حتی هنگامی که تصویر او برای یک قدرت همسایه فرستاده می‌شد، آن را در یک تخت روان می‌نهادند که استران آن را می‌کشیدند و جمع‌کنیری آن را همراهی می‌کردند؛ و توقع می‌رفت که از هر جا که می‌گذشت چنان به آن خوش‌آمدگویند و ادای احترام کنند که گویی به خود پادشاه ادای احترام می‌شود»^{۵۷}.

ساز و کارهای تضعیف قدرت مطلقه‌ی شاه

ارزیابی فوق جایگاه نظری شاه را نشان می‌داد که، در وضعیت زوال شیوه‌های سنتی استیلا که از پیوند ایران به اقتصاد جهانی ناشی می‌شد، عملاً به آن چیزی نزدیک می‌شد که ناظران خارجی ثبت کرده‌اند. اما قدرت شاه ایران، در عمل و در وضعیت عادی، مطلقه نبود، زیرا امنیت فرمانروایی خود او و دودمانش در گرو سلامت اقتصاد و رفاه نسبی اتباعش بود. و این دو نیز به‌نوبه‌ی خود به اداره‌ی مدبرانه‌ی امور دولت از جانب شاه بستگی داشت.

در اوضاع سخت و نفرت‌انگیزی که در ایران حکم فرما بود، طبیعی بود که

انتظار رود که نه تنها اشکال مقاومت، بلکه، بویژه، ساز و کارهایی را نیز که، در هر جا و هر زمان که ممکن باشد، نارضایتی اتباع شاه را برای جلوگیری از بدتر شدن اوضاع جهت دهد و از شدت آن بکاهد: قتل شاه^{۵۸} یا شورش آشکار مردم، یا بخش‌هایی از آن‌ها. از این رو، سلطنت مطلقه‌ی ایران ساز و کارهای «بازدارندگی و ایجاد توازن» خودش را در برابر اشکال افراطی استبداد و ستمگری شاه و زیردستانش به وجود آورد.

نخستین، اما نه لزوماً کارآمدترین، این عوامل بازدارنده درس‌های تاریخی‌ای بود که از تجربیات گذشته‌ی پادشاهان گرفته می‌شد و در سنت ادبی ایران به صورت چکیده‌ی فلسفه‌ی اجتماعی به ثبت می‌رسید و به مثابه نظریه‌ی حکومت ارائه می‌شد. نظریه پردازان کلاسیک ایران اسلامی پادشاهی نیز مکرراً بر خصایل شاه به عنوان «سایه‌ی خدا» تأکید می‌کردند. جوینی، که عقیده داشت امام، یا قائم مقام خدا در روی زمین، باید عاری از گناه باشد، تأکید می‌کرد که چنین کسی اگر مرتکب گناه یا بی‌عدالتی شود، از خود سلب صلاحیت می‌کند. از نظر او، امام باید از ویژگی‌های مهم زیر برخوردار باشد: الف) توانایی سازماندهی سپاهیان برای دفاع از مرزهای دارالاسلام؛

ب) داوری نیکو در اداره‌ی امور مسلمانان؛

ج) شایستگی در اعمال قدرت، پارسایی، درستکاری؛ خلاصه آن که برترین انسان عصر خود باشد.^{۵۹}

غزالی نیز در نظریه‌ی پادشاهی‌اش به فرمانروا در مورد چاپلوسی ناشی از ترس هشدار می‌داد. او توصیه می‌کرد که پادشاه «اشخاص مورد اعتماد را به رسیدگی به امور بگمارد و از مردم جويا شود که واقعاً در مورد او چه می‌اندیشند تا بتواند از زبان مردم دریابد که ضعف‌هایش در کجاست».^{۶۰} فارابی و نیز خواجه نظام‌الملک در سیاست‌نامه‌اش به همین روش توصیه می‌کردند که اگر پادشاه می‌خواهد محبوب باشد باید از خصایل مورد نظر برخوردار باشد.^{۶۱} این خصایل عبارت بودند از: خرد، دانش، زیرکی، جنگاوری، جوانمردی، دلیری، متانت، خوش‌خُلقی، اجرای عدالت در مورد

ضعیف و قوی، گشاده‌دستی، نشان دادن دوستی و سخاوت، ادب و خویشن-داری، قدرت تشخیص و برنامه‌ریزی در اداره‌ی امور کشور، و نه کم‌اهمیت‌تر از بقیه، کند و کاو مستمر تاریخی در سنت، آداب، و اعمال پادشاهان پیشین. به این ترتیب، او به عدالت رفتار می‌کرد و از استبداد و فساد برکنار می‌ماند.^{۶۲} مجتهدانی چون محمدباقر مجلسی نیز که کم و بیش همین آرا را داشتند، همواره فکر شورش از طرف اتباع را ردّ می‌کردند. در عوض، تقیه یا کتمان را در دوره‌ی پادشاه ظالم به شدت توصیه می‌کردند.^{۶۳} (همان‌طور که بعداً در همین پژوهش خواهیم دید، تقیه در رفتار سیاسی چپی‌ها ایران نیز سهم زیادی داشته است).

ساز و کار دومی که به کاهش فشار استبداد و ستم پادشاه خودکامه کمک می‌کرد حق مراجعه‌ی مستقیم به فرمانروا بود.^{۶۴} البته این حق یک اقتباس منطقی و در عین حال وجه عملی نظریه‌ی پادشاه عادل به مثابه «سایه‌ی خدا» بر روی زمین بود.

در ارتباط نزدیک با حق مراجعه، حق بست‌نشینی در محلی چون مساجد، زیارتگاه‌ها، ملک چهره‌های سرشناس، یا مهم‌تر از همه، دربار خود پادشاه بود. هنگامی که تلگراف در ایران تأسیس شد، درماندگان از تلگراف‌خانه‌ها نیز برای بست‌نشینی استفاده می‌کردند و از آن‌جا از طریق سیم عریضه‌ی خود را برای شاه می‌فرستادند. به گفته‌ی ملکم، حاکمی که در یک منطقه‌ی معین به‌عنوان مقام اصلی عمل می‌کرد معمولاً به‌جای آن که قانون بر او ناظر باشد، فراتر از قانون بود. در نتیجه، برای ارتکاب بی‌عدالتی‌های بزرگ آمادگی داشت:

فیروز میرزا، برادر شاه فقید و عموی شاه فعلی که [ناصرالدین شاه]، [حاکم کنونی فارس] حکمران و مجری قانون عرفی است... هیچ‌گاه حتی یک شاهد را از هر یک از طرفین احضار نمی‌کند تا به حرفش گوش دهد. اگر متهم اتهام خود را انکار کند، معمولاً چنان با بی‌رحمی او را می‌زنند تا به گنااهش اعتراف کند، و آن‌گاه بر اساس همین اعتراف او را مجازات می‌کنند. به‌ندرت پیش می‌آید که یک

شخص صاحب مقام یا ثروت از جانب کسی در مرتبه‌ی پایین‌تر مورد اتهام قرار گیرد، مگر در برخی موارد جدی؛ و تازه در چنین حالتی او معمولاً با دادن محرمانه‌ی شیرینی به شاهزاده می‌تواند از مجازات بگریزد.^{۶۵}

در چنین اوضاع دشواری، ناظر اصلی بر عملکرد فرمانروایان محلی ترس از مافوق-هایشان بود که ستم‌دیدگان به آن‌ها شکایت می‌بردند. این شکایت با استفاده از مجراهایی که در بالا و صفشان رفت، اما در خیلی موارد نیز از طریق میانجیگری اعضای عالی مقام روحانیت، انجام می‌گرفت.^{۶۶} یک نمونه‌ی بارز اجرای عدالت به نفع قربانی مورد برکناری جهانشاه خان ایل بیگی، خان‌سالار گروه افشار اتحادیه‌ی شاهسون در شمال غربی ایران از سوی ناصرالدین شاه بود.^{۶۷} در سطح عملی، ساز و کارهای سامانین‌ای وجود داشت که به شاه و زبردستانش فشار می‌آورد که از سطح معینی از ستمگری و بهره‌کشی فراتر نروند یا سعی کنند با رعایای شاه، در یک سطح کارآمد در جامعه‌ای که آن‌ها به آن وابسته بودند، به توافق برسند.

این ساز و کارها عبارت بودند از: الف) روش‌های مشورتی غیررسمی اما خوب سازمان یافته‌ای که در درون سامان ایلاتی به وجود آمده بود تا بین بخش‌های گوناگون سازمان اجتماعی میانجیگری کند؛ ب) صنف^{۶۸}، سازمان پیشه‌وران و کسبه‌ی بازار؛ و ج) نشست‌های روستایی، که کم‌تر پیچیدگی داشت اما از همان کارایی برخوردار بود، و معمولاً کدخدا از طریق آن امور داخلی و خارجی جامعه‌ی روستایی را حل و فصل می‌کرد. بر اساس اصول اسلامی مساوات و ارتباط هماهنگ میان اعضای جامعه، معمولاً روح دوستی و همدلی در جوامع کارگردی، یعنی اصناف، فرقه‌های مذهبی، جوامع روستایی و گروه‌های ایلاتی، وجود داشت. به موازات این ارتباط هماهنگ درونی، تا حد زیادی خودمختاری، خودگردانی، و خودمدیریتی داخلی در درون همه‌ی واحدهای اقتصادی وجود داشت. گرایشی که طی سده‌های بسیار وجود داشت که به خاطر مقاصد مالیاتی به جامعه‌ی روستایی، اصناف، و ایلات

به‌عنوان واحدهای مشترک برخورد شود گواه محکمی است بر این که روستاها نیز، بسیار شبیه واحدهای ایلاتی، زندگی کم و بیش مشترکی داشتند.^{۶۹} به‌نظر می‌رسد که در دوران پیشا - مدرن دو ویژگی همیشگی تاریخ ایران کراراً روحیه‌ی اشتراک را در روستا، ایل، و صنف تقویت کرده باشند. یکی تجاوزهای بی‌وقفه‌ی مهاجمان خارجی به ایران بود که مردم تنها به‌طور دسته‌جمعی می‌توانستند نسبت به آن واکنش نشان دهند و در برابر آن از خود دفاع کنند. به‌نظر می‌رسد که تجاوزهای پی در پی ایلات کوچنده و تسلط آنان بر ایران به فرایند کوچندگی دوباره‌ی اهالی، و از این رو تقویت‌گرایش‌های اشتراکی حتی در میان گروه‌های جمعیتی اسکان‌یافته و شهری، نیز کمک کرده باشد.^{۷۰} تجاوزهای داخلی، از سوی حکمرانان مستبد ایالتی یا شاه در مرکز، این‌گرایش را تقویت می‌کرد. ویژگی دوم، قاعده‌ای بود که بر اساس آن زمین به جوامع روستایی واگذار می‌شد و نه به فرد دهقانان. میزان خودمختاری روستا، ایل، و صنف در شهرها طبعاً به قدرت حکومت مرکزی بستگی و با آن نسبت عکس داشت.

اما حتی در زمانی که مرکز قوی بود و به استبداد، سرکوب و بهره‌کشی تمایل داشت، غالباً از طریق صاحب‌منصبانی چون کدخدا و یا کلاتر تعدیل می‌شد. این دو «صاحب‌منصب» اگر چه برگزیده‌ی مردم نبودند و اغلب از سوی مقام‌های بالاتر حکومتی منصوب می‌شدند، با آن که در مواقعی این «صاحب‌منصبان» راه و رسم ظلم و استبداد را در پیش می‌گرفتند، بویژه در بخش آخر سلطنت قاجار که جامعه‌ی سستی دیگر در حال از هم پاشیدن بود، اما معمولاً دل‌مشغولی آنان حمایت از مردم بود. کدخدا و کلاتر، مانند سران ایلات که غالباً از سوی شاه منصوب می‌شدند، وظیفه داشتند استبداد و ستم را تعدیل، اگر نه برطرف، سازند. موفقیت این صاحب‌منصبان تنها به این بستگی داشت که تا چه اندازه بتوانند بین عوامل اقتصادی جامعه و اقتدار سیاسی حکومت هماهنگی ایجاد کنند. مثلاً، پس از بروز یک بلا‌ی طبیعی، این «صاحب‌منصبان»، که به‌عنوان «سخنگویان» جوامع خود عمل می‌کردند، برای

کاهش مالیات‌ها عریضه می‌نوشتند.^{۷۱}

این گرایش تاریخی به خود - مدیریتی جمعی و اشتراکی در این گروه‌های اجتماعی چنان نیرومند و ریشه‌دار بود که حتماً پس از گذشت دهه‌ها از نفوذ غرب و پیدایش سازمان‌های متعدد اجتماعی و سیاسی مدرن، و بویژه تمرکز شدید سیاسی در دوره‌ی رضاشاه پهلوی، هرگاه که فشار مرکز برداشته می‌شد یا کاهش می‌یافت، از نو خود را نشان می‌داد. جنبش گسترده‌ی انجمن‌ها (یا شوراهای) در دوره‌های انقلابی ۱۲۸۵-۸۸ و ۱۳۵۷-۵۸ نمودهایی از این گرایش‌اند (به فصل‌های بعد رجوع کنید^{۷۲}).

آخرین عامل مؤثری که شایسته‌ی یادآوری است چکیده‌های حکایت‌های عامه‌پسندی است (که ادبای کلاسیک ایران غالباً با نکته‌سنجی آن را پندنامه می‌نامیدند) که نه تنها به شاه هشدار می‌دهد، بلکه مردم را آگاه می‌کند که به فرمانروایانشان اعتماد نکنند.^{۷۳} شایان توجه آن که نوشتن این پندنامه‌ها ساز و کار دیگری بود که، در مواقع سرکوب شدید، سازوکارهای پیش‌گفته را تکمیل می‌کرد. من این را تسلیم باریک‌بینانه می‌نامم، ساز و کاری که خودش فرآورده‌ی بی‌رحمی و خشونت تاریخی در ایران است. رعایای پادشاه ستمگر و بی‌رحم ایران خود را با تقیه، فلسفه‌ی اجتماعی چاره‌سازی که در این سنت گسترده‌ی ادبی و فرهنگ عامه‌ی ایران متجلی بود، و نیز مقاومت منفی، تسلی می‌دادند و به این ترتیب منتظر لحظه‌ی مناسبی می‌شدند تا در زمانی که شاه و یارانش دچار فروماندگی می‌شدند ضربه‌ی کاری را وارد کنند.^{۷۴}

نتیجه‌گیری

پیش از پرداختن به موضوع اجاره‌داری زمین و تغییرات آن در اواخر قرن نوزدهم، اجازه دهید این فصل را با این تأکید به پایان بریم که نه تنها نظریه‌ی ایران اسلامی پادشاه عادل معصوم، بلکه از آن مهم‌تر سامان‌های متعدد اجتماعی - اقتصادی‌ای که به تعدیل فشار بر رعایای شاه کمک می‌کرد، در

وضعیت عادی تا حدی در استبداد و ستمگری شاه مطلقه‌ی ایران تعادل ایجاد می‌کرد. از این رو، رعیت، هر قدر هم که موقعیتش از نظر کارکرد اجتماعی - اقتصادی پایین بود، حق دادخواهی مستقیم به فرمانروا را به‌منظور جبران خسارت‌هایی داشت که بر اثر بی‌رحمی و ستمگری منصوبان شاه به او وارد شده بود.^{۷۵}

دگرگونی نظام اقتصادی

اجاره‌داری زمین و تغییرات ناموزون در دوره‌ی قاجار

بدیهی است که در دوران قاجار ظلم و ستم بسیاری بویژه نسبت به دهقانان وجود داشت. اما در نخستین دهه‌های حکومت قاجار، فرایند رو به وخامت رفتن وضعیت زندگی توده‌ی ایرانیان، بویژه دهقانان، آغاز شد. با آن که دستیابی به اطلاعات دقیقی درباره‌ی زندگی و کار دهقانان در ایران به‌خصوص در دوره‌ی مورد پژوهش دشوار است، ترسیم تصویری کلی و تقریبی از رو به وخامت رفتن سرنوشت آنان در طی این دوره‌ی طولانی‌گذار ناممکن نیست. آگاهی ما از این پدیده به واسطه‌ی گزارش‌های پراکنده‌ای است که مسافران و ساکنان خارجی در ایران قرن نوزدهم به دست داده‌اند.^۱

همان‌طور که در بالا اشاره شد^۲، اجاره‌داری در ایران را تقریباً همهی نویسندگان شکل‌بندی «فئودالی» دانسته‌اند، که توصیف نادرستی از آن است. آثار لمبتون با تحلیل مناسبات مشخص بین تولیدکنندگان و کسانی که مازاد محصول را تصاحب می‌کردند، نظر متفاوتی ارائه می‌دهد.^۳ او چنین استدلال می‌کند که الف) با وجود شیوه‌های گوناگون تولید، یک استمرار شگفت‌انگیز، بویژه در نظام زمینداری، طی یک دوره‌ی حدود هزار ساله وجود داشته است؛ ب) با آن که در سراسر این دوره پیوند نزدیکی بین نظام درآمد از زمین و واگذاری زمین از یک سو، و سربازگیری از سوی دیگر وجود داشت، زمینداری اساساً دیوان سالارانه و نه فئودالی بود، زیرا برخلاف اروپا یک

رابطه‌ی قراردادی بین دهقان و زمیندار بر اساس تقسیم محصول و تأمین عوارض و خدمات معین وجود داشت؛ پ) این نظام به واسطه‌ی تقسیم جمعیت روستایی به دهقانان ساکن و جامعه‌ی ایلاتی کوچنده پیچیده بود؛ و ت) مالکیت یا در اختیار داشتن زمین پدیده‌ای شهری بود و نه روستایی.^۴ تفاوت اساسی بین دو نظام این بود که در اروپا، بر اساس قانون روم، حق مالکیت سلب ناشدنی و بدون چون و چرا وجود داشت، در حالی که در ایران اسلامی و ایلاتی چنین حقی هیچ‌گاه وجود نداشت. در جایی و زمانی که مالکیت خصوصی وجود داشت، حداکثر یک امتیاز به حساب می‌آمد و نه حق.^۵ نبود حق مالکیت خصوصی واقعی از این واقعیت ناشی می‌شد که در قانون اسلامی خدا مالک هر آن چه در روی زمین وجود داشت به حساب می‌آمد.^۶ از این رو، نماینده‌ی او در روی زمین، یعنی شاه، همواره حق داشت مالکیت را به هر کس که شایسته‌ی پاداش می‌دانست واگذار و از هر کس که مستحق مجازات می‌دانست سلب کند. شاه، با داشتن این حق، خود را تنها مالک ثروت‌های این سرزمین می‌دانست. از این رو، «به لحاظ نظری، امپراتوری کشتزار اش بود و [خصوصی] می‌توانست هر درآمدی را که می‌خواست از آن به‌زور بگیرد.»^۷

این واقعیت که اکثر سلسله‌های ایران، بویژه پس از هجوم مغولان، منشأ ایلاتی داشتند، این نظریه‌ی اسلامی را عملاً بیش‌تر تقویت کرد. کم‌تر تردیدی می‌توان داشت که این منشأ ویژه تأثیر دیرپای خود را بر امور و شیوه‌های کار حکومت باقی گذاشته باشد. ایلات، از آن جا که به غارتگری عادت داشتند، حق مالکیت هیچ کس را به رسمیت نمی‌شناختند. در نظر آنان، هر کس که صاحب ملکی بود، طبعاً یک طعمه‌ی بالقوه بود. نمی‌توان گفت که این ذهنیت در محافل حکومتی در دوره‌ی سلسله‌های ایلاتی نفوذ نکرده بوده باشد.^۸ درست به همین دلیل بود که ناصرالدین شاه در سال ۱۱۶۷، زیر فشار انگلیسیان، پذیرفت که طی یک اعلامیه‌ی رسمی حق رعایای خویش را نسبت به امنیت مال و جانشان، و جلوگیری از اخلال در آن، تضمین کند.^۹

ویژگی اساسی دیگر نظام ایرانی که آن را از فتودالیم اروپایی متمایز می‌کرد این بود که دهقان به زمین وابسته نبود؛ او آزاد بود که هر وقت که مایل بود زمین خود را ترک کند.^{۱۰} این به وضوح بسط و توسعه‌ی نظریه‌ی «مساوات طلبی» اسلام بود، زیرا او تنها «بنده‌ی» خدا و نه هیچ‌کس دیگر تلقی می‌شد. به این معنا، رعیت بخشی از ملک حکومت یا هر زمیندار خصوصی نبود. با آن که دهقان از چنین امکانی آگاه بود اما معمولاً زمین خود را ترک نمی‌کرد، چون به وظایف و کارهای مشترک مقید بود. معنای ضمنی چنین امکانی البته روشن است.^{۱۱}

در مورد ویژگی نخست، یکی از تیزهوش‌ترین ناظران ایران اوایل دوره‌ی قاجار، جیمز فریزر، اظهار می‌دارد که فتحعلی شاه «ایران را نه کشور خویش، که باید دوستش بدارد، از آن محافظت کند و باعث پیشرفتش شود، بلکه ملکی می‌بیند که برای مدت نامعلومی در اجاره‌ی خود دارد و لازم است در مدتی که صاحب قدرت است حداکثر استفاده را از آن بکند. از آن جا که خانواده‌اش تاج و تخت را به زور فتح کرده‌اند، او با تمام کشور (شاید بجز مقر ایل خودش در مازندران) به گونه‌ی یک ملت به زیر سلطه درآمده رفتار می‌کند؛ و تنها دل‌مشغولی‌اش این است که بیش‌ترین پول را از آن‌ها به زور بگیرد.»^{۱۱} یک صاحب‌منصب روس که اقتصاد ایران را از نزدیک مطالعه کرده بود چنین نظر داده است که کشوری که دائماً در آتش جنگ داخلی می‌سوخت چاره‌ای نداشت جز این که «حقی» را که از فتح نشأت گرفته بود، یا آن طور که فتحعلی شاه به سر جان ملکم گفته بود، حق شمشیر، را به رسمیت بشناسد. این «حق» به ناگزیر حق مالکیت را پایمال می‌کرد.^{۱۳}

پیامدهای مصیبت‌بار این نگرش «الهی» - نظامی به کشور از سوی دو پادشاه نخست قاجار از دید یک ناظر انگلیسی دور نماند. او نوشت که «طبیعت حکومت» و بویژه «خصلت» فرمانروایان ایران «تأثیری تأسف‌انگیز بر اخلاق مردم داشته است. ناامنی فزاینده‌ی مالکیت، و حسادت ناشی از آن، بر صراحت و صداقت عمومی تأثیری مخرب گذاشته است». او سپس می‌افزاید:

«عامل اصلی و مستقیم بازدارنده‌ی پیشرفت و رفاه در ایران ناامنی جان و مال است.»^{۱۴} ملکم نیز همین اظهار نظر را می‌کند و می‌نویسد: «مردم تحت حاکمیت استبداد تنها می‌توانند به این دلخوش باشند که خود را با وضعیت واقعیشان تطبیق دهند؛ هرگونه تلاشی برای پیشرفت با خطر همراه است.»^{۱۵}

وقف به‌مثابه ساز و کاری دفاعی

به نظر می‌رسد که نهاد وقف به‌عنوان وسیله‌ای برای جلوگیری از دست‌اندازی قدرت سلطنت بر املاک ناامن غیرسلطنتی به وجود آمده باشد. تغییر مالکیت خصوصی به وقف می‌توانسته یک عمل ایمانی بوده باشد، اگر چه همیشه نمی‌توان دیگر انگیزه‌های محتمل را از نظر دور داشت.^{۱۶} ملکم می‌نویسد: «در ایران نمونه‌های متعددی از مردانی را می‌توان یافت که از روی ایمان مذهبی یا شهرت‌طلبی مبالغ زیادی را صرف خیرات می‌کنند؛ و بسیاری، حتی در میان طبقات فرودست، پس از کسب ثروت، مایلند با ساختن کاروان‌سراها، حمام‌ها و دیگر ساختمان‌های مورد استفاده‌ی عمومی نام خود را جاودانه سازند.» اما او توجه دارد که بر آن بیفزاید: «ولی آنان در رابطه با خیر کشورشان نه احساساتی را ابراز می‌دارند و نه در سر می‌پروراندند: همه‌ی دیدگاه‌ها آشکارا شخصی است؛ در واقع با توجه به خصلت حکومت، امکان ندارد که آنان بتوانند جز این باشند.»^{۱۷} به‌راستی، همان‌طور که لمبتون خاطر نشان کرده، هدف‌های انجام وقف چندگانه و متنوع بود^{۱۸}، و از هدف‌های مذهبی تا خیرخواهانه یا حتی شخصی را در بر می‌گرفت.^{۱۹} اما حتی هدف «ایمانی» که ملک به‌خاطر آن خارج از مدار داد و ستد قرار می‌گرفت نیز شاه را از دست‌اندازی به آن برای مقاصد خودش باز نمی‌داشت.

نمونه‌ی کامل آن‌چه ممکن بود بر سر املاک غیرسلطنتی بیاید ضبط زمین‌های وسیع وقفی زیر سرپرستی روحانیت شیعه از سوی نادرشاه افشار به‌منظور تأمین مالی سپاهش بود.^{۲۰} اما تغییر سرنوشت تاریخی حاکی از آن

بود که پس از سقوط افشاریه و احیای تشیع به‌عنوان مذهب رسمی، املاک وقفی به‌مقیاس وسیعی احیا شد، که بزرگ‌ترین بخش آن به حرم امام رضا (ع) در مشهد تعلق داشت.^{۲۱} بنابراین، می‌توان گفت که وقف نهادی است که اغلب اوقات به‌عنوان یک سازوکار در دفاع از مالکیت خصوصی و حق استفاده از آن عمل می‌کند.

ظهور قاجاریه یک بار دیگر به رشد زمین‌های دیوانی (حکومتی) و خالصه (سلطنتی) انجامید، که سبب شد مناطق وسیعی از کشور به‌شکل تیول واگذار شود، یعنی به‌منظور جمع‌آوری سهم حکومت از محصول دهقانان به شاهزادگان، سران ایلات، یا حکمرانان سپرده شود. اما، مانند گذشته، به‌تدریج گرایش به موروثی شدن زمین‌های تیول رشد کرد. تیگرانوف، که ایالت‌های شمالی ایران را از نزدیک بررسی کرد، می‌نویسد در پایان قرن نوزدهم روستاهای تیول اهمیت خود را برای خزانه از دست دادند و ناصرالدین شاه بسیاری از آن‌ها را به نصف قیمت به خریدارانی فروخت که عملاً به موجودیت نظام تیول‌داری در آذربایجان پایان دادند.^{۲۲} ظل‌السلطان، پسر ارشد شاه، که حکمران اصفهان و ایالت‌های مرکزی بود، همین اظهار نظر را در مورد املاک خالصه می‌کند. به‌خاطر تنگنای مالی حکومت، حدود ده هزار ملک خالصه‌ی روستایی به روحانیان برجسته و سران ایلات به نصف یا یک‌سوم ارزش آن‌ها فروخته شد. وضعیت جدید هم سبب تورم از طریق احتکار و هم خانه‌خرابی دهقانان شد.^{۲۳} در دوره‌ی نبود شاهزاده‌ای در مسند قدرت، بر اثر آزمندی مباشران مربوطه حدود ۶۰۰ ملک روستایی خالصه به ویرانه تبدیل شد.^{۲۴}

همین که خرابی اوضاع مالی کشور تحت تأثیر تجارت خارجی احساس شد، این گرایش پدید آمد که زمین‌های تیول را عملاً به چشم ملک خصوصی بنگرند، بویژه آن‌گاه که شاهان قاجار در مواجهه با مشکلات مربوط به بودجه ناگزیر از فروش، یا به بیان دقیق‌تر حراج، املاک خالصه و حکومتی شدند. فرمان ملوکانه‌ای که ناصرالدین شاه در سال ۱۲۶۷ در تأیید حق مالکیت زمین

صادر کرد^{۲۵}، به اربابان زمیندار جدید اجازه داد نه تنها املاک تازه‌ای را تصاحب کنند و موقعیت خود را تحکیم بخشند، بلکه حتی با دهقانان به مثابه «مال خود» رفتار کنند.^{۲۶} تضعیف بیش‌تر حکومت مرکزی نیز این گرایش را تقویت کرد. در واقع این آغاز فرایند رشد مالکیت خصوصی، مشهور به زمین‌های اربابی، در دوران معاصر است. زمین‌های اربابی (که مالکانشان اکنون مُلکدار نامیده می‌شدند)، نه تنها به هزینه‌ی زمین‌های حکومتی و خالصه، بلکه همچنین به‌زیان زمین‌های که به‌طور سستی ملک مُشاع دهقانان به حساب می‌آمد، به سرعت رشد کرد.

تضعیف مرکز، روحانیان محلی و صاحب‌منصبان بلندمرتبه را نیز برانگیخت تا به منظور تحکیم موقعیت خود حتی به «ارباب و غصب بی‌شرمانه‌ی» املاک دهقانان ضعیف و مالکان کوچک در مناطق روستایی متوسل شوند.^{۲۷} اینان که توان مقابله نداشتند، ناگزیر شدند از زمین‌هایی که در اختیارشان بود دست بکشند. تیگرانوف نمونه‌ی مشخص چنین مواردی را ارائه می‌کند.^{۲۸} همچنین می‌افزاید که روحانیان محلی، غالباً با استفاده از اقتدار مذهبی خود، به منظور توجیه دعای خود نسبت به زمین ضعیفان، به قانون اسلامی شیعی متوسل می‌شدند.^{۲۹} در مواردی، حتی ایلات با استفاده از برتری نظامی خود به غصب زمین‌های دهقانان پرداختند.^{۳۰} تیگرانوف، یک افسر حکومت تزاری که مشکل بتوان به وجود احساسات رادیکال در او گمان بُرد، این وضعیت جدید را در این اظهار نظر خلاصه می‌کند که «چپاول و سرکوب مشخصه‌ی زندگی داخل ایران» است.^{۳۱}

یکی از نمونه‌های بارز غصب، افتادن تدریجی وقف ظهریه به دست اشخاص بود. از این نوع وقف، که در اصل در اواخر قرن شانزدهم و در حوزه‌ای به‌وسعت ساکسونی به وجود آمد و سیصد آبادی را در بر می‌گرفت، در آغاز این قرن [نوزدهم] تنها دوازده تا پانزده آبادی باقی مانده بود.^{۳۲} از این رو تصادفی نبود که در پایان قرن، میرزا جواد، مجتهد تبریز، مالک سیصد پارچه آبادی بود که از آن‌ها سیصد هزار تومان درآمد داشت.^{۳۳} در واقع، این

با تصویری که سر جان ملکم از زندگی میانه‌ی روحانیت در آغاز قرن نوزدهم به دست داده بود کاملاً مغایرت داشت.^{۳۴} در پایان قرن، «سرمایه‌ی بسیار زیادی در دست روحانیت متمرکز شده بود، که عمدتاً از راه درآمد وقف، خمس و زکات به دست آمده بود. اکثر اربابان زمیندار جدید، مُلکداران، اعضای بالای روحانیت بودند.»^{۳۵}

وزیر مختار سر سیسیل اسپرینگ - رایس نیز در مورد تصاحب زمین می‌نویسد: «تا آن جا که به مذهب مربوط می‌شود پیشوایان، ملاها، بدترین سارقان در کشورند. آنان که متولی قانون‌اند، به تدریج دارند املاک وسیع را تصاحب می‌کنند و آبادی‌ها را یکی پس از دیگری از آن خود می‌سازند. پول همه‌ی آنان را خواهد خرید، اما آنان هنوز تنها نقطه‌ی تجمع و کانون احساسات عمومی‌اند، و صدراعظم این را می‌داند و در پی جلب حمایت آنان است.»^{۳۶} صاحب‌منصبان دولتی، تجار و درباریان نیز در این دوره املاک وسیعی را، چه از راه قانونی و خرید مستقیم از حکومت و چه از راه‌های غیرقانونی، تصاحب کردند. در پایان قرن، املاک حاجی صدرالملک، سر مهتر محمدعلی میرزا نایب‌السلطنه در تبریز، به سیصد آبادی با درآمد سالانه‌ای حدود سیصد هزار تومان بالغ می‌شد.^{۳۷} جیمز باست در سال ۱۲۶۵ نوشت که برخی از صاحب‌منصبان عالی‌رتبه‌ی دولت املاکی به ارزش یک میلیون پوند یا بیش‌تر در اختیار دارند.^{۳۸} مسلم است که افزایش تقاضای برای محصول در بازار جهانی، خرید زمین از حکومت را که نیاز به پول نقد داشت به شدت تشویق می‌کرد. رسوخ سرمایه‌ی تجاری در مناطق روستایی در حدود سال ۱۲۶۰ به شدت افزایش یافت و این هنگامی بود که صرافان، بازرگانان، و مجتهدان با نهایت دغل‌کاری شروع به تصرف و بهره‌برداری از زمین‌ها کردند.^{۳۹} یکی از اثرات جانبی این «هجوم به زمین» افزایش ناگهانی قیمت زمین‌های کشاورزی موجود بود که به نوبه‌ی خود باعث احیای زمین‌های بایر شد.^{۴۰} این پدیده حتی تا زمان شروع انقلاب مشروطیت ادامه یافت. وزیر مختار بریتانیا در آذر ۱۲۸۵ نوشت که از زمان «به سلطنت رسیدن شاه فعلی،

درباریان توانسته‌اند بر اکثر زمین‌های خالصه و درآمدهای خود را نشان دولتی چنگک بیندازند. وقتی پیامدهای طبیعی مالی قرضه‌ی خارجی [این فرایند] داد، شاه به روی آورد. او، در برابر واگذاری امتیازات سیاسی، مبالغ زیادی پول به دست آورد که آن را صرف مسافرت به خارج یا بذل و بخشش به نوکران خود کرد.^{۴۱}

فلاکت و واکنش دهقانان

زیان‌های وارده بر دهقانان و خرده‌مالکان به تصاحب زمین‌های مُشاع از سوی اربابان زمیندار جدید محدود نمی‌شد. این واقعیت که مناسبات بین دهقان و ارباب زمیندار جدید دیگر همانند مناسباتی نبود که در گذشته بین تولیدکننده و حکومت وجود داشت، و اکنون به شدت تحت تأثیر توسعه‌طلبی سرمایه‌داری اروپایی بود، در مناسبات تولیدی تغییری بنیادی به وجود آورد؛ این تغییری کیفی بود که باعث خانه‌خوابی جبران‌ناپذیر دهقانان در ایران شد. همان‌گونه که در بالا اشاره رفت، حکومت، که شاه مستبد نماینده‌ی آن بود، به لحاظ نظری مالک زمین به حساب می‌آمد. از سوی دیگر، تولیدکنندگان مستقیم صاحبان واقعی آن بودند. آنان مازاد محصول خود را در اختیار حکومت قرار می‌دادند. در اوضاع عادی، حکومت از هر جهت نفعش در این بود که با بهره‌کشی بی‌اندازه تولیدکنندگان را زیر فشار شدید قرار ندهد، زیرا نفع درازمدتش در تداوم این محصول اضافی بود.^{۴۲}

به‌راستی، همان‌طور که دو ناظر خاطر نشان کرده‌اند^{۴۳} دهقانان، پیشه‌وران، کسبه، یا حکمرانان محلی دست به بهسازی چندانی نمی‌زدند، چه همگی خیلی خوب می‌دانستند که آنان، در هر سطح اجتماعی، حق بهره‌مندی از ثمرات زحمات اضافی خود را نداشتند. فریزر می‌نویسد: «در حالی که عده‌ی کمی واقعاً دچار تنگدستی هستند [در دهه‌ی ۱۸۲۰]، بسیاری، بویژه در میان بازرگانان و زمینداران عمده، ثروت قابل توجهی گرد می‌آورند. سخت-

کوشی و صرفه‌جویی در میان طبقات پایین ممکن است تا به حدی باشد که این تناقض ظاهری را توجیه کند؛ و دروغ‌گویی، که همیشه با استبداد و ستم همگام است، کسانی را که زیر دست آنان هستند قادر می‌سازد تا، دست کم تا حدی، از زیر بار آزمندی بگریزند.^{۴۴} او در جای دیگری از سر جان ملکم به این مضمون نقل قول می‌کند: «همه از فقر شکوه دارند؛ اما این شکوه به همان اندازه که از محرومیت و مشقت واقعی ناشی می‌شود، از میل به گریز از ستم نیز هست.»^{۴۵}

در واقع، از آن‌جا که شیوهی جمع‌آوری در آمد از زمین با اجرای کلی عدالت مرتبط بود، و یک مأمور گاهی هر دو را بر عهده داشت، سرنوشت ساکنان به منش مأمور اجرای این وظایف بستگی پیدا می‌کرد.^{۴۶} در واقع، این منش ترکیبی از خود شاهان مشتق می‌شد، که یکی از آنان، فتحعلی شاه، با ملکم محرمانه در میان گذاشت که «مروّت، سخاوت و عدالت» به‌عنوان فضیلت «خصلت‌های پادشاه و نه وظایف او» هستند.^{۴۷} به نظر می‌رسد که وضعیت دهقانان ایرانی در زمین‌های خالصه در دو دهه‌ی نخست قرن نوزدهم خیلی اسفبار نبوده باشد. «زمین‌های خالصه را دهقانان با شرایطی کشت می‌کردند که برای زارع بسیار رضایت‌بخش بود.»^{۴۸} بر عکس، هنگامی که دهقان روی زمین خودش کار می‌کرد، از سوی حکمران یا مستوفی با شدت بیش‌تری مورد بهره‌کشی قرار می‌گرفت.^{۴۹}

ناظران دیگر بر این واقعیت مهم تأکید می‌کنند که:

کشاورز و زارع زمین در ایران در یک نظام دائمی اجحاف و بی‌عدالتی زندگی می‌کند. شاه از اعیان و اشراف اخاذی می‌کند، آنان باید مبلغ مورد نیاز را از سران ایالات بستانند، و ، آنان نیز از... رؤسای مالیات، [کدخدایان] و اینان باید آن را از زحمتکشان درآورند. هر گونه پیشکشی، جریمه یا رشوه سرانجام بر سر آن‌ها هوار می‌شود. با وجود این ظلم بی‌رحمانه، دهقانان از نعمت نان‌گندم، ماست، تکه‌ای پنیر و میوه که جزء ثابت خوراکشان است برخوردارند. زنان و فرزندان‌شان معمولاً لباس گرم کافی دارند، و چند نمَد یا

گلیم در خانه‌هایشان هست. مصیبت بزرگ عدم امنیت شدید جانی و مالی است.^{۵۰}

جیمز فریزر، که در ایران قرن نوزدهم به وسعت سفر کرده و اقامت گزیده، می‌نویسد:

هیچ طبقه‌ای از مردان نیست که وضعیتشان از کشاورزان و زارعان زمین در ایران تصویری غم‌انگیزتر از ستم و بیدادگری نشان دهد. آنان پیوسته تحت نظام زورگویی و بی‌عدالتی زندگی می‌کنند و هیچ راه فراری هم از آن ندارند؛ و دردناک‌تر این که یک نفر نمی‌تواند مشخصاً بگوید که چه زمان، چگونه، یا چه مقدار ممکن است، بدون پیش‌آگاهی، از او مطالبه شود... دهقانان باید [برای] آن چه شاه از وزیرانش به‌زور بیرون می‌کشد، دوشیده شوند.^{۵۱}

فریزر، با آگاهی از وضع اسفبار دهقانان، می‌گوید زارعان کسانی بودند که «بیش‌ترین سنگینی» بار ستمگری فرمانروایانشان را بر دوش می‌کشیدند. با این حال خانه‌هایشان راحت و آراسته و به‌ندرت خالی از مقداری نان گندم، ماست، پنیر، اغلب میوه، و گاهی تدارک آب‌گوشت یا یک دیس برنج بود. خود و زن و فرزندانشان لباس کافی، گرچه زمخت و نازیبا، به تن داشتند. به‌ندرت پیش می‌آمد که در اتاق پذیرایی از مهمانان یک فرش نمدی پهن نباشد. در واقع «نرخ بالای دستمزدها» نشانه‌ی این بود که درآمد کشاورزی بالاست، در حالی که نان ارزان بود و، با وجود آزمندی همراه با زورگویی، سهمی که کشاورز می‌توانست برای خود «ذخیره» کند کم نبود. «زورگویی و ستمگری، مثل سایر چیزها، پس از رسیدن به نقطه‌ی معینی از توان می‌افتد و تلاش بی‌اثر می‌شود، گرچه همچنان باعث فریب‌کاری و دروغ‌گویی می‌شود». با وجود تمام این اوضاع و احوال دلسردکننده، دهقانان، «حتی ساده‌ترینشان»، اهل فعالیت و دارای ذکاوت بودند و به‌ندرت از مهمان‌نوازیشان چیزی کاسته می‌شد.^{۵۲}

سر جان ملکم، که این گزارش‌های مربوط به آغاز قرن نوزدهم را تأیید می‌کند، تصویری حاکی از رنج و مشقت کم‌تر برای دهقانان نسبت به آنچه

برای پایان قرن گزارش شده، بویژه برای دهقانانی که زمین‌های خالصه را کاشت می‌کردند و از شرایط بهتری برخوردار بودند، ترسیم می‌کند. اما به هر حال، واقعیت آن است که هر وقت ستمگری افزایش می‌یافت، بار سنگین‌تری بر دوش دهقانان می‌افتاد.^{۵۳} نامعمول نبود که دهقانان علیه مالیات‌گیری بیش از حد یا حتی بهره‌کشی به پا خیزند؛ گرچه این موارد به فراوانی اروپای فئودالی نبود، باز هم نامعمول نبود که کل روستاها و بخش‌ها علیه رشوه‌خواری و زورگویی به پا خیزند. و هنگامی که بعد مسافت اجازه نمی‌داد که دهقانان شخصاً به پایتخت بروند تا نزد شاه دادخواهی کنند، نمایندگانشان را می‌فرستادند. اما این اقدام تنها به امید گرفتن خسارت انجام می‌گرفت، گرچه تقریباً مسلم بود که جلو سوءاستفاه را می‌گیرد. هیچ کس، مگر با پشتیبانی نیرومند، جرئت نمی‌کرد کسانی را که به نزد شاه شکایت می‌بردند سرکوب کند.^{۵۴}

اما به نظر می‌رسد شیوه‌ی کاری که ملکم توصیف کرده در نیم قرن‌ی که ناصرالدین شاه سلطنت می‌کرد، اگر نگوییم به کلی تغییر کرد، کیفیت خود را از دست داده باشد. پولاک، پزشک اتریشی شاه، که بین سال‌های ۱۲۳۰ و ۱۲۳۹ در ایران زندگی و کار می‌کرد، به زوال این سازوکار اعتراض مردمی، که بی‌شک بین دهقانان بسیار کم‌تر از پیشه‌وران و مردم ایلات متداول بود، اشاره می‌کند.^{۵۵} دهقانان جایی نداشتند که به آن شکایت برند، حتی به نزد شاه، مگر آن که خطر دستگیری و مجازات از سوی ملازمان او را به‌خاطر جسارتشان به‌جان می‌خریدند.^{۵۶} در واقع، میزان بردباری و خویش‌داری دهقانان پولاک را متحیر می‌کرد. او از این نیز در شگفت بود که آنان به کرات علیه نظام به پا نمی‌خاستند. او در دوره‌ی اقامتش در ایران تنها از دو قیام، یکی در گیلان و دیگری در آذربایجان، خیر می‌دهد.^{۵۷}

گوردون، وابسته‌ی نظامی بریتانیا که در همان حدود زمانی در ایران به سر می‌برد، تا حدی با نظر پولاک هم‌داستان است. او می‌نویسد: «دهقانان صلح‌جو، قناعت‌پیشه، و فرمان‌بردارند، اما نقطه‌ای هست که فراتر از آن

نمی‌توان، بدون احتمال خطر شوراندنشان نسبت به فرمانروای ستمگر، به آنان فشار آورد.»^{۵۸}

تغییر محسوسی را که در وضعیت دهقانان بین زمان نوشته‌های ملکم و اقامت پولاک در ایران رخ داد می‌توان به‌بهترین وجه از اشاره‌ی شخص اخیر به روش مصیبت‌باری دریافت که از سوی کسانی اختیار شد که یا متصدی زمین‌های خالصه و حکومتی بودند یا آن‌ها را به تملک خود درآوردند - روشی که به فقر روز افزون دهقانان منجر شد. کرزخاطر نشان می‌کند که «زورگویی و اجحاف گسترده و غیرمجاز» صاحب‌منصبان متصدی جمع‌آوری مالیات از دهقانان به «غارنگری با تصاعد حسابی» منجر گردید که از شاه شروع و به دهقان «نگون‌بخت» به‌عنوان «قربانی» ختم می‌شد. شعار فرمانروایان چنین بود: «هر چه می‌توانید و هر زمان که می‌توانید به دست آورید!»^{۵۹} پدر روحانی جاستین پرکینز نیز که چند سالی به‌عنوان مبلغ مذهبی در غرب ایران زندگی می‌کرد، درباره‌ی وضعیت دهقانان آن منطقه گزارش جالب و واضحی داده است: خان‌ها یا اربابان زمیندار «صف طولی از خدمتکاران را در خدمت خود دارند و در ناز و نعمت و جلال و شکوهی شاهانه زندگی می‌کنند. متأسفانه، شیوه‌ی زندگی آنان بسیار فراتر از درآمدشان است»، به‌طوری که همیشه «به‌شدت وسوسه می‌شوند که به دهقانان روستاهایی که مالک آنان هستند، یا روستاهایی که به حکومت تعلق دارند و برای کشت به آنان سپرده شده‌اند، فشار وارد آورند؛ در نتیجه، آنان به‌عنوان یک طبقه وحشتناک و نفرت‌انگیزند.»^{۶۰} اربابان زمیندار و پیشکارانشان چنان وحشت‌انگیز بودند که هر تازه‌واردی به روستاها موجی از ترس و نگرانی در میان اهالی ایجاد می‌کرد. «به نظر می‌رسید روستاییان وحشت‌زده از این نگراننده که ما آمده‌ایم یا خودشان را ببریم یا ملک و سایر حقوقشان را از آن‌ها بگیریم، و بسیاری خود را در خانه‌هایشان پنهان می‌کردند.»^{۶۱}

به نظر می‌رسد که فرار دهقانان به کوه‌های اطراف روستاهایشان راه کاری سنتی برای گریز از ستم و سرکوب بوده باشد. جیمز موریر، در دهه‌ی دوم قرن

نوزدهم، می‌نویسد ورود جمع آنان به نواحی مازنداران باعث فرار اهالی پانزده روستا شد که، از ترس تعقیب ارتش ایران، کلبه‌های محقر خود را ترک کردند.^{۶۲}

در یک روستای آذربایجان، دهقانان به پرکینز گفتند: «ما، فی‌المثل... نمی‌توانیم مزه‌ی یک لقمه نان سفید را بجشیم، در حالی که خاک ما خیلی حاصلخیز است ما جز ارزن چیزی برای خودمان ذخیره نمی‌کنیم؛ گندم برای مالیات می‌رود.»^{۶۳} در روستای دیگری که مورد بازدید مبلغان مذهبی مسیحی قرار گرفت، تعداد زیادی از روستاییان فقیر، ناامید و پریشان حال، اما بسیار صمیمی، به نظر می‌رسیدند. تصویر تیره‌ی رابطه‌ی ارباب و رعیت را پدر روحانی جاستین پرکینز در اظهار نظر زیر به بهترین وجهی ترسیم می‌کند: یک طبقه از اهالی این کشور زیبا در خوشگذرانی مفرط به سر می‌برند، و بقیه زندگی مصیبت‌باری دارند. در شهر ارومیه حدود یک صد خان - نجای بلند مرتبه - در کنار تعداد تقریباً بی‌شماری تهیدست وجود دارد. هر یک از این خان‌ها ده، بیست، پنجاه، هفتاد و پنج، یا بیش‌تر خدمتکار در اختیار دارد، و همین تعداد از اهالی روستاها به بر پا نگه داشتن دم و دستگاه او کمک می‌کنند. و برای صدها خانی که در شهر اقامت دارند، صدها روستا در گوشه و کنار کشور متحمل بیکاری منظم و تحمل‌ناپذیرند، حتی اگر از زورگویی‌های توانفرسایی که برخی از روستاها از جانب اربابان زمیندارشان متحمل می‌شوند چیزی نگوئیم.^{۶۴}

مورد دیگر ثبت شده در پایان قرن مربوط به یک مجتهد «جنگجو» در منطقه‌ی اراک است. این «شخصیت بارز»، که در این زمان مالک و زمیندار بزرگ به حساب می‌آمد، بر منطقه تسلط داشت. به گفته‌ی روستاییان، او «هفتصد مرد مسلح تحت فرمان داشت، و معمولاً با هفتاد یا یک‌صد تفنگدار که محافظان شخصی او بودند با اسب در آن حوالی گشت می‌زد. او با کمک ملازمانش مزرعه به مزرعه و روستا به روستا می‌افزود - و روشش این بود که به هر روستایی که به او تسلیم نمی‌شد حمله می‌کرد و محصولات و خانه‌ها را

از بین می‌برد تا این که مالکان آنها از روی ناچاری زمین‌شان را به هر قیمتی که او می‌خواست به او بفروشند». در پایان قرن، گفته می‌شد که درآمد او تنها از محصول گندم به سالی شصت هزار پوند بالغ می‌شد. روستایان منطقه‌ی او می‌گفتند: «و اکنون ما از دست او شب‌ها نمی‌توانیم بخوابیم».^{۶۵}

این واقعیت که مقاومت فعالانه‌ی دهقانان در برابر زورگویی و ستمگری فرمانروایان بسیار ناچیز بود، خود مؤید دیگری است بر این که گرایش به مبارزه‌ی طبقاتی به سبک اروپایی که به نارضایتی‌های دهقانان جهت می‌داد در ایران کلاً وجود نداشت. عوامل مختلفی می‌تواند آن را توضیح دهد. پیش‌تر ملاحظه کردیم که نظریه‌ی فرمانروای مطلقه اما عادل، به عنوان «سایه‌ی خدا» در روی زمین، عملاً چنان در ذهن ایرانی ریشه دوانده بود که او نمی‌توانست نسبت به سرنوشت خود راه‌حل دیگری جز مراجعه به حس «دادگری الهی» فرمانروا را در تصور آورد. افزون بر آن، خاطرات شکست‌های پی‌درپی، خیانت‌ها، یا هم‌گزینی‌های رهبران قیام‌ها در گذشته در ذهن ایرانی ستم‌دیده به شدت سنگینی می‌کرد. از آن گذشته، ایرانی، که دست‌کم از زمان صفویه عمیقاً تحت تأثیر این نظریه‌ی تقدیرگرای شیعی بود که رستگاری جهان تنها به بازگشت امام غایب مبتنی است، نمی‌توانست جز این فکر کند که هر تلاش جدی برای سرنگونی رژیم ستمگر موجود بیهوده است. یک ارزش یا عقیده‌ی ایران اسلامی دیگر بر این گرایش بود که مبارزه با خصلت طبقاتی، یعنی ایجاد ارتباط بین شرافت و سعادت، از یک سو، و ظلم و فساد، از سوی دیگر، را فرو بنشانند. لمبتون اظهار می‌دارد که حتی در دهه‌ی ۱۸۷۰ این عقیده در میان دهقانان ایران پابرجا مانده بود و آنان در برابر ناملایمات خود را با این عقیده تسکین می‌دادند که ظلم پایدار نمی‌ماند.^{۶۶}

با این حال، از آن جا که تحمل ظلم از یک حد بیش‌تر عملاً ممکن نبود، دهقانان صرفاً آبادی یا روستای خود را ترک می‌کردند و به جای دیگری نقل مکان می‌کردند؛ چه آنان، مانند دهقانان اروپایی تحت سیطره‌ی فتودالیسم،

وابسته به زمین نبودند. چندین نمونه از چنین واکنشی ثبت شده است. پولاک یادآور می‌شود که در سال ۱۸۵۲ شاهد عزیمت کل جمعیت یک روستا در نزدیکی قزوین بود که به مادر شاه تعلق داشت و پیشکار آن فراتر از حدّ تحمل دهقانان به آن‌ها فشار آورده بود.^{۶۷} باز هم نمونه‌ی دیگری را سر جان ملکم به دست می‌دهد: بر اثر ظلم و بهره‌کشی بیش از حد از سوی مالک جدید که طبیب بود، روستا در ظرف پنج سال از زمان تملکش به کلی از بین رفت.^{۶۸} به نظر می‌رسد که طی آخرین دهه‌های قرن نوزدهم وضعیت دهقانان بدتر شده باشد، زیرا ظاهراً تعداد هر چه بیش‌تری از واحدهای تولیدی زیستگاه طبیعی خود را ترک کرده بودند. یک مسافر انگلیسی به ایران در ۱۸۱۹ از زوال روستای دولت‌آباد در نزدیکی اصفهان خبر می‌دهد: «دولت‌آباد از سوی مأموران دولت، که نامش بر آن است^{۶۹}، به شدت ستم دیده است و ساکنانش یا از تنگدستی مرده و یا از اخذ مالیات و ستمگری گریخته‌اند. دولت‌آباد مثال خوبی از ویرانی جوامع روستایی ایران بر اثر زورگویی و اجحاف دولت است». این روستا ملک شخصی آقاخان محلاتی، رئیس بسیار ثروتمند فرقه‌ی اسماعیلیه بود که در آن هنگام در هندوستان در تبعید به سر می‌برد. او از «رعایای فلک‌زده»ی خود «دارو ندارشان را گرفته بود، به طوری که آنانی که به جا مانده بودند نمی‌دانستند چگونه زندگی کنند».^{۷۰}

در نیمه‌ی دوم قرن، بیدادگری آن‌قدر افزایش یافت که زندگی را حتی برای ایلات که معمولاً از ظلم متداول حکومت نسبتاً در امان بودند، تحمل‌ناپذیر کرد. یک مورد ثبت شده مربوط به ایل قضاقلوست که در نتیجه‌ی اخذ مالیات بیش از حد از هستی ساقط شد و در ۱۸۷۰ تصمیم گرفت ایران را ترک گوید و به قلمرو روسیه پناه برد. بازگشت ایل به زیستگاه طبیعی‌اش در منطقه‌ی اردبیل در آذربایجان چند سال بعد و تنها پس از آن عملی شد که سرانش تضمین لازم را برای کاهش چهل درصدی مالیات‌ها به دست آوردند.^{۷۱} کنت دو گوینو نیز از فرار دهقانان از روستاهایشان، اگر چه بیش‌تر به صورت فردی تا جمعی، خبر می‌دهد.^{۷۲}

تقریباً تردید وجود ندارد که پس از آغاز تأثیرگذاری تجارت غرب با ایران، وضع دهقانان رو به وخامت رفت. به دلیل کمبود آمار، دامنه‌ی این وخامت را نمی‌توان به درستی مشخص کرد. اما مقایسه‌ی وضعیت نسبتاً رضایت‌بخش دهقانان که شاردن در قرن هفدهم توصیف کرده با اوضاع و احوال آنان در پایان قرن نوزدهم، چنان که برخی شرح داده‌اند، نادرست است.^{۷۳} گواه دیگری بر این بدتر شدن وضعیت، گزارشی است که کنسول بریتانیا اُپوت ارائه کرده است. او می‌نویسد: «ساکنان تمامی روستاها خانه‌هایشان را ترک کردند و در زیارتگاه‌ها پناه جستند؛ و مادامی که در این اقامتگاه‌های مقدس باقی ماندند، از بار مالیات در امان بودند. همین وضعیت در شهر رشت حکمفرما بود. در آنجا نارضایتی‌ها چنان بالا گرفت که شورش عمومی قریب‌الوقوع به نظر می‌رسید، و اگر اعلیحضرت [ناصرالدین شاه] دستور نداده بود که در رشت به اطلاع عموم برسانند که، در نتیجه‌ی وضعیت نامساعد اهالی، بار مالیاتی به‌نحو قابل ملاحظه‌ای سبک خواهد شد، این وضع به اخراج اجباری عمومی شاه از ایالت، که حکمران آن بود، منجر می‌شد.»^{۷۴} اما چنین حرکت‌هایی از جانب شاه روز به روز کم‌تر می‌شد. گریبنفیلد می‌گوید: در ۱۹۰۰، در وضعیت جدید تملک زمین از سوی صاحب‌منصبان دولتی، بازرگانان و روحانیان، یعنی ملکداران جدید، شکایت‌های دهقانان به مرکز دیگر مؤثر نبود.^{۷۵}

با وجود چنین حوادثی، برگزیدگان حکومت‌گر ایران از تخریب وضعیت مردم و کشور، که توجه ناظران خارجی را به خود جلب می‌کرد، آگاه نبودند. رابرت بینینگ، کارگزار حکومت هندوستان، به بار بیش از حدی که بر دوش دهقانان بود اشاره کرده است:

مسافرت شاهزادگان و بزرگان مصیبت غم‌انگیزی برای دهقانان است. همراهان حریص آنان معمولاً روستاها را با چنان شقاوتی غارت می‌کنند که تنها از دشمن یا یک دسته‌ی راهزن انتظار می‌رود؛ و دهقانان فلک‌زده اغلب با نزدیک شدن این مهمانان وحشت‌انگیز فرار می‌کنند... عبور سربازان از مناطق روستایی چنان بلای بزرگی برای

دهقانان است که گاهی روستاییان به فرمانده فوج‌ها رشوه می‌دهند که در روستایشان توقف نکنند.^{۷۶}

واتسون می‌نویسد هنگامی که شاه در کشور سفر می‌کرد، همین بلا ممکن بود بر سر دهقانان نازل شود. وقتی شاه «قصد خود را به مفتخر کردن ایالت خاصی به دیدار از آن اعلام می‌کرد، اهالی آن‌جا، به‌دور از احساس خرسندی، برای اعلیحضرت مبلغ زیادی پول پیشکش می‌فرستادند تا او را ترغیب کنند که افتخار مورد نظر را به آنان ندهد.»^{۷۷} بینینگ می‌افزاید:

بدین ترتیب، دهقانان فلک‌زده به‌شدت مورد ستم قرار می‌گیرند؛ در واقع، یک دهقان هیچ‌گاه از اخاذی در امان نیست، مگر موقعی که هیچ چیز نداشته باشد^{۷۸}، زیرا هیچ تضمینی در مورد مالکیت وجود ندارد و شکایت بُردن به نزد هر مقامی از بی‌فایده است. بنابراین، دهقان همیشه وانمود می‌کند که در نهایت فقر و تنگدستی است، حتی اگر واقعاً چنین نباشد... [سوی دیگر، برگزیدگان حاکم کوچکترین توجهی به این ندارند که سعادت و ثروت کشور عمدتاً به‌خوشبختی رفاه، و امنیت مالکیت توده‌های وسیع مردم بستگی دارد.^{۷۹}

این عقیده که قرن نوزدهم، بویژه نیمه‌ی دوم آن، دوره‌ی فقرزدگی عمومی دهقانان ایران بود از جانب دو پژوهشگر ایران با مخالفت روبرو شده است.^{۸۰} در زیر بحث‌های پیش‌تری درباره‌ی این مخالفت‌ها ارائه خواهد شد. نمی‌توان استدلال کرد که چون اکثریت وسیع دهقانان ایران در روستاهای خودکفا زندگی می‌کردند، از مضرات تورم برکنار بودند. همان‌طور که بعداً خواهیم دید، شواهد آماری حاکی از آن است که در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم اکثریت وسیع تولیدکنندگان دهقانی نه‌تنها دیگر از تأثیر بازار جهانی برکنار نبودند، بلکه در واقع برای آن بازار محصول تولید می‌کردند. همین‌طور نمی‌توان منطقاً عقیده داشت که افزایش قیمت‌ها و حرکت نامطلوب در حوزه‌ی تجارت بر آن تأثیر نامساعدی نداشته بوده باشد. در واقع، دهقانان فشارهای تورمی داخلی و بین‌المللی را به‌شدت احساس می‌کردند، بویژه بدین

جهت که این فشار به آنان منتقل می‌شد، و اقشار فوقانی جامعه به هیچ وجه مایل نبودند از هزینه‌های خود بکاهند و هر چه بیش تر به تقلید بی حساب از سبک زندگی اروپایی روی می‌آوردند. از این مهم تر، ارزش پول رایج ایران، قران، در دوره‌ی ۱۸۱۴-۱۹۱۴ کم تر از یک چهارم شد. بین ۱۸۳۹ و ۱۸۹۱، ارزش قران به نصف تقلیل یافته بود (از ۱ تومان = ۵۰٪ به ۲۷٪ پوند)؛ و تا سال ۱۹۱۴ ارزش آن به یک چهارم ارزش سال ۱۸۱۵ آن رسیده بود.^{۸۱} کاهش سه برابری ارزش آن طی دوره‌ی ۹۷-۱۸۴۰ قابل توجه است. هم‌همی این داده‌ها نشانگر کاهش شتابان ارزش قران در نیمه دوم قرن نوزدهم است.^{۸۲}

همچنین نمی‌توان استدلال کرد که چون افزایش قیمت‌ها ارزش واقعی بدهی‌های بخش تهیدست را کاهش می‌داد، این بخش جامعه از تورم بهره‌بردار. این چنین دست زدن به بندبازی تئوریک یک واقعیت اساسی را نادیده می‌گیرد، بدین معنا که دهقانان، که به شدت مقروض بودند، آن هم با نرخ بهره‌ای بین ۲۰ تا ۱۲۰ درصد،^{۸۳} بویژه در وضعیت جدیدی که زمین به دست مالکان آزمند خصوصی افتاده بود، به سختی می‌توانستند دو سال پی‌درپی سقوط شدید قیمت‌های جهانی محصولات خود را، که اکنون به جای خدا برای مصرف خودشان به تولید آن‌ها می‌پرداختند، تحمل کنند. جیمز باست به پیامدهای تورم در سال ۱۸۸۶ اشاره می‌کند، که «طی چند سال به شدت افزایش یافته» بود:

نیازهای رو به افزایش ثروتمندان به اجحاف بیش تر می‌انجامد، و در حالی که عده‌ی کمی ثروتمندتر می‌شوند، دهقانان فقیرتر می‌شوند، البته اگر چنین امری [اصلاً] امکان‌پذیر باشد، و تمام کشور در حال سقوط به ورطه‌ی تنگنای مالی است.^{۸۴}

در برابر دلیل ضعیفی چون گزارش یک کنسول بریتانیا مبنی بر این که اکنون دهقانان سیگار می‌کشیدند^{۸۵}، باید گزارش یک کنسول دیگر بریتانیا را به تاریخ ۱۸۷۰، در مورد مصرف دهقانان، مورد توجه قرار داد^{۸۶}:

غذای روزانه‌ی زمستانی کلاً شامل نان، برنج، پنیر نامطبوع و مقدار کمی چای جوشیده می‌شود... غذای روزانه‌ی تابستان [شامل] نان و «صیفی»، یعنی خربزه، خیار، کدو مُسمایی، بادمجان و انواع کدوهای خوراکی می‌شود.^{۸۷}

باز هم شواهد دیگر مغایر این نظر است که سطح زندگی دهقانان بهبود یافته بود. ای. بی. ایستویک^{۸۸} در سال ۱۸۶۴ می‌نویسد دهقانان در تنگدستی زندگی می‌کردند. کنسول آبوت این‌گونه توصیف می‌کند:

با آن که دهقانان [در گیلان] از برخی امتیازات برخوردارند... که برای سایر بخش‌های ایران بیگانه است، وضع آنان به هیچ وجه خوب نیست... یکی از علل عمده‌ی وضع نامساعد آنان... توزیع نابرابر مالیات زمین است، که سنگینی آن بر دوش ارباب زمیندار می‌افتد و او هم آن را به زارع اجاره‌دار منتقل می‌کند... توزیع نابرابر بار مالیاتی... محرک اربابان زمیندار در برخورد ناعادلانه با دهقانان است... حکومت‌های مسلمان هیچ راه چاره‌ی مؤثری برای این نوع بدرفتاری‌ها در اختیار ندارند؛ در این‌جا، مانند سایر نقاط ایران، زور بر حق است.^{۸۹}

تنها چهار یا پنج سال زودتر، واتسون برنامه‌ی غذایی دهقان ایرانی را شامل نان، گوشت گاو (که جز در زمستان مصرف نمی‌شد) «سه یا چهار بار در هفته، اگر استطاعت مصرف روزانه‌ی آن را نداشتند»، توصیف کرده بود. آنان استطاعت این را داشتند که گوشت گوسفند را برای مصرف زمستانشان در پاییز نمک سود کنند. آنان از ذخیره‌ی فراوان شیر، پنیر و برنج برخوردار بودند. خلاصه آن‌که، «روی هم رفته، از نظر برنامه‌ی غذایی، وضع انسان زحمت‌کش ایرانی در مقایسه با وضع دهقانان در اکثر کشورهای دیگر رضایت‌بخش بود.»^{۹۰}

مدرک مورد بررسی نشان می‌دهد که وضع دهقانان ایرانی بین آغاز و پایان قرن نوزدهم بدتر شده بود. زیرا، افزون بر همه‌ی عوامل پیش‌گفته، طی این دوره مالیات زمین، یا محصول اضافی که دهقان به حکومت تسلیم می‌کرد، دو بار افزایش یافت؛ در دوره‌ی سلطنت فتحعلی شاه دو برابر شد و

پس از آن در دهه‌ی دوم حکومت ناصرالدین شاه حدود ۲۵ درصد دیگر بر آن اضافه شد.^{۹۱}

جدول الف: دستمزدهای گزیده‌ی مشاغل ماهر و غیرماهر (به شاهی در روز)

سال	کارگر غیرماهر	استادکار / ماهر	منبع، صفحه
۱۲۱۹	۱۰-۱۵	۳۲-۷۳	Issawi, 40
۱۲۴۵	۶/۶	۱۳/۲	Watson, 26
۱۲۵۱	ک ۸-۱۰	۴۰	Issawi, 40
۱۲۵۷	ک ۸/۲-۱۴/۷	نامعلوم	Issawi, 40
۱۲۷۲	ز ۲۱	ب ۳۵	Wills, 67
۱۲۶۴	۱۵-۲۰	ب ۶۰	USCR, 294
۱۲۶۵	۱۵-۲۰	۴۰-۵۰	Bassett, 264
۱۲۶۹	م / ۱ - ۲۰ - ن ۶۰	۴۰	Issawi, 41
۱۲۷۲	گ ۲۰	گ ۳۰-۵۰	Issawi, 41
۱۲۷۶	ک ح ۴۰-ق ۱۰	نامعلوم	Abdullaev, 229
۱۲۷۹	نار ۲۰	نامعلوم	Abdullaev, 229
۱۲۸۱-۸۲	م / ۱ - ۲۰ - م / ۱ - ب ۸۰	۶۰	Issawi, 41
۱۲۸۲-۸۳	ک / ک ۴۰-۱۰۰	نامعلوم	Gilbar, 339
۱۲۸۴-۸۵	بو ۳۰-م / ۱ - ۴۰	نامعلوم	Issawi, 42
۱۲۸۶	بو ۳۰	نامعلوم	Issawi, 42
۱۲۸۸	کر ۲۰-۳۰	ش ۸۰	Issawi, 42
۱۲۹۰	بو ۳۰	ب ۷۰	Issawi, 42
۱۲۹۰	قز ۱۰-۱۲	نامعلوم	Issawi, 42
۱۲۹۲	ک ا ج ۶۰-۱۰۰	ک ر ج ۲۰۰	Abdullaev, 229
۱۲۹۲	۱۵-۲۰ / ن / ب ۱۰۰	۶۰	Issawi, 42
۱۲۹۳	با / ک ۷-۱۰	نامعلوم	Issawi, 41
۱۲۹۳	با / ز ۱۰-۲۰	با / م ۳۰-۶۰	Issawi, 41

نشانه‌ها: آ: آذربایجان؛ ک: کشاورزی؛ گ: گیلان؛ ز: زن رختشوی؛ ب: بنا؛ ا / م: اهواز / مشهد؛ ن: نجار؛ ق: قالی‌باف؛ ک ج: کارگر جاده؛ ر: ریسنده؛ نا: نائین؛ ک ت: کشت تریاک؛ بو: بوشهر؛ کر: کرمانشاه؛ ش: شیراز؛ قز: قزوین؛ ک ا ج: کارگر ایرانی جنگل‌داری؛ ک ر ج: کارگر روس جنگل‌داری؛ با / ک: بافنده / کودک؛ با / م: بافنده / مرد؛ یا / ز: بافنده / زن.

دلایل پراکنده‌ای که ما در بالا مورد بررسی قرار دادیم با تصویری که جدول الف به دست می‌دهد تقویت می‌شود، که باز هم بر گزارش‌های گاه‌بگاه کنسولی مبتنی است، هر چند ممکن است کامل و قطعی نباشد. با در نظر گرفتن نرخ تورم تقریباً ۱۵۰ درصدی بین ۱۲۲۷ و ۱۲۹۲، جدول در مورد کاهش اساسی در آمد واقعی انواع گوناگون کارگران، بویژه در بخش کشاورزی، تردید چندانی باقی نمی‌گذارد.^{۹۲} بر این باید این واقعیت را نیز افزود که از دهه‌ی ۱۲۴۰ بی‌کاری، پدیده‌ی جدید ناشی از فروپاشی اقتصاد سنتی و خودکفای روستایی و پیوستن ایران به بازار جهانی، در میان جمعیت روستایی پدیدار شد.^{۹۳}

عامل دیگری، که به دلیل ضعف آماری قابل اندازه‌گیری نیست، ما را به این فکر هدایت می‌کند که وضع دهقانان رو به وخامت رفت. با وجود این واقعیت که تعداد روزافزونی از دهقانان از زیستگاه طبیعی خود به سرزمین‌های بیگانه مهاجرت کردند (نگاه کنید به فصل ۳)، تقاضای فزاینده برای محصولات فروشی به احیا و کشت زمین‌های بایر بیش‌تری منجر گردید. با توجه به شیوع مکرر بیماری‌های واگیردار که از رشد جمعیت جلوگیری می‌کرد، تنها بهره‌کشی شدیدتر از دهقانان می‌توانست امکان کشت زمین‌های کشاورزی گسترده‌تر را با تعداد روز به‌روز کم‌تری از دهقانان فراهم آورده باشد.

نکته‌ی مهم در مورد وضعیت دهقانان، بویژه در کشوری که در آن حتی عالی‌ترین مقام حکومتی مورد حمایت قانون نبود، این است که هیچ قانونی روابط بین تولیدکننده‌ی مستقیم و کسانی را که اضافه‌محصول را تصاحب می‌کردند، تنظیم نمی‌کرد. «قرارداد» شفاهی و بر اساس سنت و عُرْف بود.^{۹۴}

از این رو، در اوضاع و احوال عادی، مادام که وضع عمومی حکومت با تنش همراه نبود، دهقان می‌توانست انتظار داشته باشد که «قرارداد»ش محترم شمرده شود. اما در اوضاع متغیر و افزایش فشارهای ناشی از جذب ایران به بازار جهانی، ناامنی دهقانان به سرعت افزایش یافت. اجاره‌بهای بیش‌تر غالباً به شکل کار اضافی (بیگاری) مطالبه می‌شد.

طی دوره‌ی مورد بحث، یک خانواده‌ی متوسط دهقانی شامل پنج یا شش عضو می‌شد که سه یا چهار نفر آن کودک بودند.^{۹۵} به‌ندرت دهقانی پیدا می‌شد که زن دومی بگیرد.^{۹۶} «طبقات فرودست»، نظیر کسبه، «بنا به ضرورت» و «الزام کاری»، «زندگی سختی» داشتند و از «افراط در استراحت مثل دیگران» بازداشته می‌شدند.^{۹۷} آنان هر روز بجز جمعه از طلوع تا غروب آفتاب کار می‌کردند.^{۹۸} «در هیچ جا دهقانان فعال‌تر و زحمتکش‌تر از ایران نیستند، در حالی که از پشت‌گرمی اندکی برخوردارند.»^{۹۹} لرد کرزن دهقان ایرانی را چنین توصیف کرد:

او تهیدست، بی‌سواد و خوددار، اما در ظاهر خوش‌بنیه است؛ همچون گاو نر پُر زور است، معمولاً کیسه‌ای به پشت دارد، و به‌ندرت از کسی چیزی درخواست می‌کند. با آن که در نادانی فاحشی به‌سر می‌برد، با مهارت ابتدایی خود از منابع محدود طبیعت بهره‌برداری می‌کند، و اگر چه نه انتظار و نه آرزوی بهروزی دارد، صبور و خوددار است.^{۱۰۰}

گوردون، با مشاهده‌ی کارگران مهاجر ایرانی در روسیه‌ی تزاری، می‌نویسد که آنان را «معمولاً به کارگران محلی ترجیح می‌دهند... ایرانیان خلق و خوی آرام و متینی دارند و برای خدمت منظم در مراحل باراندازی و بارگیری می‌توان روی آنان حساب کرد». گفته می‌شد باربران ایرانی در باکو، از آن‌جا که بدن نیرومندی دارند و در حمل بارهای جداگانه قدرت زیادی از خود نشان می‌دهند، قادرند «با یکدیگر کار کنند و با تلاش مشترک بارهای سنگینی را که فراتر از توان یک نفر است بردارند». هر چند آنان به‌تنهایی می‌توانستند حدود سیصد کیلو بار را بلند و حمل کنند.^{۱۰۱}

و بالاخره باید افزود که دهقانان، همچون عموم مردم، متناوباً به بیماری‌های واگیرداری، که ناشی از وضعیت بسیار عقب‌مانده‌ی بهداشتی در شهرستان‌ها و روستاها، بود، مبتلا می‌شدند.^{۱۰۲} اثرات تخریبی این بلاها، که نمی‌توان آن‌ها را به طبیعت نسبت داد، از سازمان‌های اجتماعی‌ای ناشی می‌شد که از تولیدکنندگان مالیات می‌گرفتند اما آن را بی‌مهابا صرف رفاه

خود می‌کردند، بدون کوچک‌ترین توجه درازمدتی به سلامت و بهزیستی کسانی که می‌بایست در آینده برای آنان تولید کنند.

پس جای تعجب ندارد که در چنین وضعیتی دهقانان مجبور می‌شدند روستاهای خود را ترک گویند و دسته دسته رو به مهاجرت آورند. با در نظر گرفتن این که، مدت‌ها پیش از آن که بازارهای کار جدید در قفقاز و آسیای میانه پدید آید، دهقانان روستاها را به کلی رها می‌کردند و در زیارتگاه‌ها پناه می‌جستند، باید چنین نتیجه گرفت که بیش‌تر عامل فشار بود که افراد تازه بی‌کار شده‌ی ایرانی را به مهاجرت به این مناطق جدید وامی‌داشت تا عامل کشش، موضوعی که در فصل سوم به آن خواهیم پرداخت.

تجار، پیشه‌وران و خانه‌خرابی آنان

ضربه‌ی نفوذ غرب بر تجار و پیشه‌وران به هیچ وجه بیش‌تر از تأثیر آن بر دهقانان نبود، اما به یقین با شدت بیش‌تری احساس شد و به اعتراض رسا و سازمان‌یافته انجامید. افزون بر فشار مالی، که جنگ‌ها و معاهده‌ها از طریق دولت و خزانه‌ی آن به آنان تحمیل می‌کرد، این دو قشر اجتماعی به‌طور مستقیم و بنیادین نیز آسیب می‌دیدند؛ در نتیجه فعالیتشان به تدریج تغییر کرد.

رخنه‌ی تدریجی اجناس اروپایی که در ربع نخستین قرن نوزدهم آغاز شد، بر اثر شرایط قراردادهایی با بریتانیا و روسیه به شدت تقویت شد. ۱۰۳ به‌زودی، تغییرات بنیادین در الگوهای تولید، چه در کشاورزی و چه در صنایع دستی شهری، صورت گرفت و اقتصاد ایران را با مقتضیات سرمایه‌داری اروپا هماهنگ ساخت. با آن که دسترسی به آمارهای قابل اعتماد در مورد وضع اقتصادی ایران دشوار است، آمار و ارقام موجود تصویری درست از فرایند دگرسانی اقتصاد ایران به دست می‌دهند. از یک سو، از بررسی آمارها و توصیف‌های در دسترس معلوم می‌شود که تغییر عمده‌ی سامانین در افزایش محسوس ورود اجناس مصرفی و، هم‌زمان با آن، رشد صدور محصولات

فروشی کشاورزی و، تا در حد کم تری، معدنی نهفته است. مثلاً ورود محصولات کتانی مطلقاً افزایش یافت، اگر چه وزن نسبی آن‌ها از ۴۳ درصد به ۳۰ درصد سقوط کرد. از سوی دیگر، چشم‌گیرترین وجه دوره‌ی مورد نظر، از زمان جنگ با روسیه، کاهش شدید صدور ابریشم و منسوجات بود. آن‌ها جای خود را به پنبه و قالی دادند، که به لحاظ حدود مطلق و نسبی هر دو افزایش یافت. ۱۰۴

جدول ب چگونگی این دگرسانی را در تجارت با روسیه نشان می‌دهد. ۱۰۵

جدول ب: صادرات و واردات بین ایران و روسیه، ۱۲۲۳ و ۱۲۴۹ (درصد کل)					
صادرات	۱۲۲۳	۱۲۴۹	واردات	۱۲۲۳	۱۲۴۹
میوه	۵	۲۳	آهن	۰/۳	
پنبه	۰/۶	۲۰	مس	۷	۷
نخ پنبه‌ای	۲/۱	۱/۱	رنگ	۲	۰/۵
ابریشم	۶	۲/۱	منسوجات نخی	۰/۱	۱۳
اجناس نخی	۵	۲۴	اجناس کتانی	۰/۱	۰/۳
اجناس ابریشمی	۱۷	۶/۱	ابریشم خام	۱۶	۲
منسوجات پشمی و فرش	۳	۵	منسوجات	۱۳۳	
سایراجناس	۱۶	۲۳/۲	سایراجناس	۵۰/۸	۴۲/۹
منسوجات پشمی	۱	۲۱			
جمع	۱۰۰	۱۰۰	جمع	۱۰۰	۱۰۰

منبع: بر اساس جدول‌های ۲ و ۳ در ۱۱ pp. *Entner Russo-Persian*,

این الگوی تغییر سامانین و انکشاف تا آغاز جنگ جهانی اول ادامه یافت. اما طی دوره‌ی ۱۲۷۹ تا ۱۲۹۳ صادرات عمده عبارت بود از: پنبه، پشم، خشکیار و آجیل، و بالاخره فرش، یعنی تنها صنعت دستی‌ای که باقی مانده بود، آن هم به این دلیل بدیهی که با تولید استعماری در رقابت نبود. در طرف واردات، پارچه‌های کتانی دست بالا را داشت و از پی آن نخ کتانی، پارچه‌های پشمی، محصولات نفتی، محصولات آهنی و فولادی، و

محصولات عمده‌ای چون قند و چای قرار داشت. ۱۰۶ یک گزارش مقامات بریتانیایی بسال ۱۹۰۴/۱۲۸۳ تصویر خلاصه‌ای از تجارت خارجی ایران و میزان جذب اقتصاد ایران به بازار جهانی به دست می‌دهد. پنج ششم کل صادرات ایران به روسیه را محصولات خام کشاورزی تشکیل می‌داد که مهم‌ترین آن‌ها خشکبار، پنبه‌ی خام و برنج، و در حد کم تر، پوست، پشم، پیله‌ی کتانی، و یک چهارم دیگر را فراورده‌های صنعتی، شامل نفت سفید، توتون، محصولات گیاهی، پشم و ابریشم، پوشاک، فلزات، و ظروف بلوری؛ سه دهم را پوشاک، فلزات، چای، غلات، و ادویه؛ و سرانجام، یک دهم را مواد خام نظیر نفت سفید، توتون و پشم، تشکیل می‌دادند. ۱۰۷

همین الگو در تجارت خارجی با امپراتوری بریتانیا انکشاف یافت. صادرات عمدتاً شامل مواد خام، قالی، و پارچه‌های ابریشمی به مقصد بازار هندوستان، می‌شد؛ از سوی دیگر، واردات عمدتاً نخ و پارچه‌ی کتانی را در بر می‌گرفت؛ یک هشتم یا کم تر فراورده‌های صنعتی بود؛ و بقیه چای، قهوه، ادویه و غیره از هندوستان را شامل می‌شد. ۱۰۸

برای آن که تصویر بهتری از وابستگی فزاینده‌ی اقتصاد ایران در قرن نوزدهم به سرمایه‌داری استعماری به دست آوریم، بهتر است قطعه‌ی بزرگی از یک اثر بزرگ کلاسیک درباره‌ی این موضوع را نقل کنیم که لرد کرزن آن را در ۱۲۷۱ نوشت، کسی که بعدها با سیاست‌های ایران ارتباط بسیار نزدیکی پیدا کرد. او به تغییر عادت‌های مصرفی ایرانیان پس از کشانده شدنشان به بازار جهانی اشاره می‌کند:

ایران با آن که از تنوع گسترده‌ی محصولات و فراورده‌های طبیعی به‌غایت بهره‌مند بود، متوجه می‌شد که در آن اجناسی که در نگاه غرب، از ضروریات و موجب رفاه زندگی متمدن بود، کاملاً کمبود دارد. قند و شکر تولید نمی‌کند یا بسیار کم تولید می‌کند؛ قهوه یا چای کشت نمی‌کند، و با این حال مقادیر بسیار زیادی از اولی و آخری و مقدار قابل توجهی از دومی را مصرف می‌کند. در حالی که مخازن نفت خودش دست نخورده است، خیابان‌هایش با نفت سفید

روسی یا آمریکایی روشن می‌شوند... جواهرآلات، ساعت دیواری و ساعت مچی ملازم، اگر نه شرط لازم، تمدنند. یک وزیر یا اشرافزاده‌ی ایرانی باید صاحب کالسکه یا درشکه‌ی خود باشد... و بالاخره، بخش نامحدود لباس است که زن و مرد را از همه طبقات، از فرمانروا گرفته تا کشاورز، تحت تأثیر قرار می‌دهد. ابریشم، ساتن، و ماهوت تجمل ضروری طبقات بالا هستند؛ پارچه‌های چیت، پیراهنی و کتانی را همه می‌پوشند. پارچه‌ی لباس دهقان فرودست از منجستر یا مسکو می‌آید؛ نیلی که روسری همسر او را رنگ می‌کند که آن را با آن دقت به دور چهره‌ی زشتش می‌بندد از بمبئی آمده است. در واقع، ایران، از بالاترین تا پایین‌ترین مرتبه، مطلقاً به غرب وابسته است؛ شاید این از آن‌جا ناشی می‌شود که او با نیروی تعصب‌آمیزی با نفوذ چیزی مبارزه می‌کند که با نشانه‌های ظاهری آن خود را می‌آراید، اما در ته دلش از آن متنفر است.^{۱۰۹}

وضعیت جدید به‌زودی به ورشکستگی مالی دولت انجامید: در اواخر سلطنت فتح‌علی‌شاه، عمدتاً بر اثر جنگ‌های طولانی و مصیبت‌بار با روسیه، ذخایر به اتمام رسید و کمبود فزاینده‌ی پول در کشور به وجود آمد. در پی شکست از روسیه، در ایالات ناآرامی‌هایی بروز کرد و دولت مرکزی گام به گام رو به ضعف رفت. درآمدها از ایالات به مرکز نمی‌رسید و کسری شدید بودجه احساس می‌شد. ناآرامی و راهزنی در بسیاری نواحی شیوع یافت... از سلطنت محمد شاه (۱۲۱۳-۱۲۲۷) به بعد بحران‌های مالی به دفعات رخ می‌نمود.^{۱۱۰}

از بین رفتن تولید داخلی چنان بود که در نیمه‌ی قرن نوزدهم «یافتن محصولات ایرانی در عوض کالاهای انگلیسی دشوار و کمبود شمش که سابقاً وسیله‌ی مبادله بود، مانع مهمی بر سر راه تجارت ایران و انگلیس بود.»^{۱۱۱} کاهش سریع ارزش پول ایران در طی قرن نوزدهم، که پیش‌تر مورد بحث قرار گرفت، با این تحولات ارتباط نزدیکی داشت. میزان وابستگی ایران به اقتصاد اروپا تا بدان حد زیاد شده بود که ایران به‌طور فزاینده‌ای در برابر

نوسانات تجارت بین‌المللی آسیب‌پذیر بود. مثال آن، پیامدهای جدی کاهش قیمت‌های کالاهای صنعتی در انگلستان در سال ۱۸۴۳ (۱۲۲۲) بود که باعث سرازیر شدن کالاهای ارزان به بازار ایران شد. از آن جا که پیش از آن همین کالاها با قیمت‌های بالاتر در این بازار عرضه شده بود، واردات جدید باعث زیان شدید برخی از تجار و ورشکستگی بقیه شد. رکود اقتصادی در بریتانیا نیز به نوبه‌ی خود از تقاضا برای اجناس ایرانی نظیر ابریشم کاست.^{۱۱۲}

اما ورشکستگی تجار ایرانی حتی پیش از چنین مواردی آغاز شده بود. پیش از آن، برخی تجار تبریز، مهم‌ترین مرکز تجاری ایران (در ۱۲۲ «بازار بزرگ مبادله‌ی کالاهای اروپایی^{۱۱۳}»)، خود را به همکاران اروپائیشان شدیداً مقروض کرده بودند، که سبب ورشکستگی چندین مرکز تجاری یونانی در قسطنطنیه شد که با آن‌ها رابطه‌ی تجاری داشتند. در نتیجه، بازرگانان خارجی تصمیم گرفتند دفاتر خود را در تبریز دایر کنند. این به تسلط آنان بر تجارت خارجی ایران انجامید، که موجب رنجش و اعتراض تجار ایرانی در تبریز شد. اما اعتراضات آنان مؤثر نمی‌افتاد؛ و بازرگانان خارجی «به کسب و کار پر رونق خود ادامه می‌دادند»^{۱۱۴} و باعث رنجش بیش‌تر ایرانیان می‌شدند. تقاضای تجار از شاه و صدراعظمش در سال ۱۲۱۹ برای منع فعالیت تجاری اروپاییان «مورد عنایت واقع نشد»^{۱۱۵}.

نخستین واکنش جامعه نسبت به این تحولات جدید و بی‌سابقه در پی شکست از روسیه، حمله به روس‌ها بود که بسیاری از بازرگانان خارجی، نظیر یونانی‌ها، در زیر حمایت آنان فعالیت می‌کردند.^{۱۱۶} از این رو، از فروردین ۱۲۱۲ «گزارش‌های ناخوشایند» مربوط به شورش‌های عمومی ضد روسی از تبریز به بریتانیا می‌رسید.^{۱۱۷}

خانه‌خرایی فزاینده‌ی تجار ایرانی، و از پی آن اصناف پیشه‌ور، باعث بروز اعتراض‌های پی‌درپی از جانب آنان شد. مثلاً در ۱۲۲۳ ک. ای. ابوت، کنسول بریتانیا در تبریز، گزارش داد که «تجار و پیشه‌وران کاشان عرض حالی به حضور اعلیحضرت شاه تقدیم کردند و خواستار حمایت از تجارشان

شدند که می‌گفتند در نتیجه‌ی عرضه‌ی کالاهای اروپایی به کشورشان آسیب دیده است.^{۱۱۸} در واقع، با ادامه‌ی رشد تجارت اروپایی، فرستادگان بریتانیا در ایران پیوسته از جایگزینی کالاهای مصرفی ایرانی با کالاهای اروپایی، و زوال سریع تولید، اصناف، و بازرگانان ایران گزارش می‌دادند.

همان‌طور که چارلز عیسوی کاملاً به‌جا خاطر نشان کرده است، ایران مورد خاصی بود. چون، در مقایسه با سایر کشورهای خاورمیانه، اگر از چین یا هندوستان حرفی نزنیم، ایران به‌جهت ایجاد نهادهای اولیه‌ی صنعتی عقب‌مانده بود.^{۱۱۹} در حالی که در برخی کشورهای خاورمیانه تقاضای خارجی موجب رشد صنعت معدن شد، ایران دست‌کم در این مرحله از درآمیزی‌اش در اقتصاد جهانی، مورد توجه سرمایه‌گذاران خارجی نبود؛ در جایی هم که چنین توجهی وجود داشت، وضعیت سیاسی برای تلاش مستمر و کارآمد مناسب نبود. حتی سرمایه‌داران خارجی‌ای که می‌کوشیدند به تأسیس صنایع در ایران پردازند در این تلاش خود موفق نبودند. در برخی موارد، روس‌ها آنان را از میدان به‌در کردند. در موارد دیگر، حمایت لازم وجود نداشت تا به‌بنگاه ایرانی یا خارجی امکان دهد آن‌قدر سر پا بماند تا قادر به رقابت شود. ام. پی. دوگروت، وزیر مختار بلژیک در تهران، در سال ۱۲۸۰ اظهار داشت که تا آن هنگام سرمایه‌داران بلژیکی هم چیزی جز نتایجی ناچیز به دست نیاورده بودند.^{۱۲۰}

اما همه‌ی ناکامی‌ها را نباید به سوءنیت خارجی یا تهاجم وحشیانه‌ی سرمایه‌داران اروپا نسبت داد. همچون مورد اجاره‌داری زمین وضعیت دهقانان، ستمدیدگی عمومی اهالی، سامان درونی قدرت و جو حاکم بر حکومت برآمده از آن در جلوگیری از ایجاد بخش صنعتی در ایران، چه خصوصی و چه دولتی، نقش مهمی بازی کرد.

بررسی نمونه‌های ثبت شده‌ی ناکامی ناشی از علل داخلی، ناتوانی نظام اجتماعی ایران را به‌عنوان مانع اصلی پیدایش بنگاه‌های صنعتی نشان می‌دهد. یک نمونه‌ی گزارش شده مورد کارخانه‌ی نخ‌ریسی است که در سال ۱۲۳۸ با

هزینه‌ی زیاد و با ظرفیت ۳۰۰۰۰ دوک و به کارگیری ۳۰۰ کارگر تأسیس شد. اما در نتیجه‌ی سوء مدیریت، پس از دو سال، هنوز با ظرفیت بسیار پایین دو روز در هفته، با ۱۶۰۰ دوک و ۱۵۰ کارگر، فعالیت می‌کرد. ۱۲۱ چندین کارخانه‌ی دیگر، نظیر کاغذسازی، شیشه‌سازی، و شمع‌سازی، که در همان محدوده‌ی زمانی از سوی دولت تأسیس شدند، به همان سرنوشت دچار آمدند و به سوددهی نرسیدند، و مبالغ‌گرافی پول از خزانه‌ی تحلیل‌رفته‌ی حکومت را تلف کردند. به قول آر. تامپسون، این ناکامی‌ها بی‌شک ناشی از «نظام معیوبی» بود که آن‌ها بر اساس آن سازمان یافته بودند و کار می‌کردند. ۱۲۲

در بیان علت این ناکامی‌ها، باید از گرایش رایج در میان ایرانیان در تنها مقصر شناختن خارجیان دوری جست. همان‌طور که اشرف و حکمت با سنجیدگی خاطر نشان می‌کنند، اقتدار حکومتی موروثی قاجار در عدم موفقیت بنگاه‌های صنعتی در ایران به هیچ وجه مسئولیت کم‌تری نداشت. خلاصه آن که، وزن اجتماعی حقوق انحصاری حکومت، که در فرهنگ اجتماعی ایران و در همه‌ی حوزه‌های زندگی عمیقاً جاگیر شده بود، چنان بود که بدون حمایت حکومت نمی‌شد فکر هیچ مؤسسه‌ی خصوصی را به ذهن راه داد، چه رسد به تحقق بخشیدن به آن. از سوی دیگر، نمونه‌ای از معنای ضمنی حمایت حکومت از تجار همان فرمان امیرکبیر، نخستین صدراعظم اصلاح طلب ناصرالدین شاه است که مردی بود که اکثر گرایش‌های تاریخی ایران برایش احترام زیادی قایلند. وزیر مختار ایران در بمبئی در بهمن ۱۲۲۹ فرمانی از امیرکبیر دریافت کرد که او را موظف می‌ساخت مراقب تجار ایرانی باشد، به آنان کمک و از آنان حمایت کند، در صورت تقصیر، از مجازات آنان با شکنجه و فلک کردن خودداری کند، بلکه برای «خلاف‌های کوچک» آنان را زندانی کند؛ و در صورتی که معلوم می‌شد جرم او کوچک نیست، تاجر «مقصر» می‌بایست برای مجازات بر اساس قوانین «دادگاه کیفری» به ایران فرستاده می‌شد. بر اساس فرمان امیرکبیر، وظیفه‌ی تجار ایرانی در هندوستان این بود که «نهایت احترام» را به وزیر مختار ایران معمول دارند و

«بدون اطلاع او به هیچ کاری وارد نشوند!»^{۱۲۳}

این نوع «حمایت حکومت» فی‌نفسه مستلزم دخالتی بود که آزادی عمل را به کلی از تاجر یا بنگاه او سلب می‌کرد و مؤسسه و صاحب آن را به زیر سلطه‌ی دیوان‌سالاری حکومتی در می‌آورد، که نمونه‌های روشن آن را به‌وضوح در مدیریت زمین‌های کشاورزی مشاهده کرده‌ایم.

در زمینه‌ی عدم موفقیت یا عدم رغبت تجار در سرمایه‌گذاری در بنگاه‌های صنعتی، عامل دیگری را باید در نظر گرفت: ناامنی عمومی مالکیت (که در بالا مورد بحث قرار گرفت)، که سرمایه‌ی تجاری نیز با آن روبه‌رو بود. با آن که برخی ناظران ایران قرن نوزدهم اصرار دارند که تجار ایرانی در مقایسه با دیگر اقشار اجتماعی از امنیت بیش‌تری برخوردار بودند، لازم است وضعیت آنان مورد بررسی قرار گیرد، زیرا سرمایه‌گذاری بعدی آنان در زمین‌های کشاورزی نه‌تنها در حوزه‌ی اقتصادی، بلکه در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی نیز، پیامدهای دراز مدتی داشت.

امنیت تجار و چگونگی آن

یکی از منابع اولیه درباره‌ی امنیت تجار در دوران قاجار نوشته‌های سِر جان ملکم است. او می‌نویسد:

تا هنگامی که آنان ارتباطی با امور حکومتی ندارند و هیچ شغلی را از جانب دولت نمی‌پذیرند، از امنیت برخوردارند. غارت تجار، بدون هیچ دست‌آویزی، اعتماد عمومی را خدشه‌دار می‌کند و برای آن تجارتی که بخش بزرگی از درآمد کشور از آن حاصل می‌شود مهلک است؛ تنها ظالم‌ترین شاهان مرتکب چنین عمل نسنجیده و ناعادلانه‌ای شده‌اند.^{۱۲۴}

اما او اضافه می‌کند که چون تجار در گذشته خیلی رنج کشیده بودند، همچنان با احتیاط عمل می‌کردند. «نه‌تنها در معاملاتشان محتاط» بودند، بلکه «مثل دیپلمات‌های محتاط» پیام‌های رمزی [سیاق] خودشان را داشتند، که تنها

برای آنان و طرف‌های مکاتباتشان معلوم بود. «عده‌ی کمی ثروشان را بروز می‌دادند.»^{۱۲۵}

جیمز فریزر در مورد اعتبار تجار و احتیاط آنان در این دوره همین موضع را بیان می‌کند:

تجار پرشمار و اغلب ثروتمندند، گرچه با هشدار کسانی که از مخاطرات آگاهند. غالباً ثروت خود را بروز نمی‌دهند. بازرگانان در سراسر شرق، چه به‌عنوان یک منبع درآمد و چه به‌واسطه‌ی حفظ روابط حسنه با کشورهای خارجی، از احترام خاصی برخوردار و مورد حمایت‌اند.^{۱۲۶}

کنت دو گوینو، وزیر مختار فرانسه، در مورد امنیت تجار تأکید بیش‌تری دارد:

در ایران تجار شاید محترم‌ترین بخش جمعیت باشند. آنان را بسیار امین می‌شناسند. چون آنان بیهوده خطر نمی‌کنند، و از آن جا که تجار غالباً پسران تجاری هستند که ثروت اصلی خود را کم و بیش به ارث برده‌اند، فاقد جاه‌طلبی دنیوی و فراتر از بسیاری از اشکال دسیسه‌گری‌اند. آنان به اعتبار عمومی نیازمندند و به‌دقت آن را به دست می‌آورند. در نتیجه، این مردم بذله‌گو، شکاک، استهزاگر، و بی‌اعتماد [ایران] در سپردن پول خود به تجار برای سرمایه‌گذاری تردیدی به خود راه نمی‌دهند... دولت از آنان قرض می‌کند، اما از آن جا که تجار مبالغی را که قرض می‌دهند به خودشان تعلق ندارد و در برابر آن مسئول هستند، تنها در صورت امنیت کامل می‌توانند این پول را وام دهند.^{۱۲۷}

گوینو سپس به این استدلال ادامه می‌دهد که از آن جا که دولت یا دربار نمی‌خواستند فرصت وام‌های آینده را از دست بدهند، «آسیب جدی رساندن به تجار بسیار دشوار» بود.^{۱۲۸} او نتیجه می‌گیرد: «از این رو، تجار در جامعه‌ی ایران تقریباً بدون هیچ اجباری و در محیطی که درجه‌ی نسبتاً بالایی از آزادی مشخصه‌ی آن است، زندگی می‌کنند.»^{۱۲۹}

اکنون، اگر بتوان برای ملکم و فریزر تا حدی اعتبار قایل شد، چه آنان در زمانی گزارش‌های خود را می‌نوشتند که هنوز بحران‌های تجاری و مالی کشتی حکومت ایران را درهم نشکسته بود، این اعتبار برای گویینو بسیار کم‌تر می‌تواند باشد، زیرا در هنگامی که او گزارش خود را می‌نوشت جامعه و حکومت ایران را مدت‌ها بود دشواری‌های بزرگی احاطه کرده بودند که به افزایش ناامنی برای همه، از جمله تجار، منجر شده بود.

اشرف و حکمت^{۱۳۰} یک رشته تجاوز و دست‌اندازی به آزادی و امنیت تجار را در اواخر قرن ثبت کرده‌اند که شایسته است در این جا ذکر شود. شاید آنان بهترین نمونه‌ی ممکن را انتخاب نکرده باشند، اما مورد امین‌الضرب، تاجر برجسته‌ی ایرانی را نقل می‌کنند که گفته می‌شود از «پیامدهای منفی مصادره‌ی خودسرانه، نقض تعهدات مالی و اخذ مالیات و اخاذی خودسرانه» زیان دید.^{۱۳۱} «غارت آشکار» بخش‌های بزرگی از بازارها از سوی مقام‌های دولتی محلی نیز گاهی به‌عنوان یک «اقدام تنبیهی» نسبت به عناصر مقاوم یا رک‌گو صورت می‌گرفت. «غارت بازار اصفهان» در ۱۲۷۹ نمونه‌ی دیگری است که ایشان نقل می‌کنند. «دلخوری شخصی، خصومت خانوادگی، و یا صرف حق و حساب‌گیری یک صاحب‌مقام می‌توانست به ضرب و شتم، شکنجه، و در موارد افراطی، قتل قربانی بینجامد». طرز برخورد موروثی حکومت ایران در پاسخ ارسالی ظل‌السلطان، حکمران اصفهان، به تجار معترض به امتیاز تنباکوی رژی در ۱۲۷۱ به بهترین وجهی متجلی است:

عرض حال شما از طریق امام جمعه به دستمان رسید. سزاوار آن هستیم که احضار شوید و عواقب گستاختان بر شما معلوم شود، یعنی کتک مفصلی بخورید، و راستش باید گردن شما را زد تا دیگر کسی جرئت نکند در کار دولت چون و چرا کند... اعلیحضرت همایونی شاه ارباب ساکنان ایران و مایملک آنان است و بهتر می‌داند چه به نفع «رعیت» است. شما حق ندارید چنین اعتراضاتی بکنید. سرتان توی کار خودتان باشد و دیگر از این گستاخی‌ها نکنید و وارد چنین اموری نشوید.^{۱۳۲}

نامنی چنان فراگیر و گسترده بود که حتی رؤسای قدرتمند ایلات با پیروان مسلحشان دیگر ایمنی نداشتند و ممکن بود به آسانی سر به نیست شوند. در این خصوص، نمونه‌ی رئیس قدرتمند ایل بختیاری شایان ذکر است که ظل‌السلطان به دستور ناصرالدین شاه او را برای شام به اصفهان دعوت کرد، زیرا «به طرز نگران‌کننده‌ای بیش از حد ثروتمند» شده و «هوس استقلال» اش شاه را نگران کرده بود. شاهزاده‌ی حکمران اصفهان به «مهمان» اش اطلاع داد که به دلایل یادشده او باید اعدام شود. شاهزاده‌ی حکمران، با وجود «همدردی عمیقش» برای قربانی، از او خواست «یک تعهدنامه‌ی چهار میلیون تومانی» را امضا کند که با آن مبلغ بشود «خشم اعلیحضرت» را فرو نشانند. «تعهدنامه» امضا شد، و رئیس ایل بختیاری همان شب اعدام گردید.^{۱۳۳}

در واقع، وضع عمومی امنیت چنان خراب شده بود که حتی شخص قدر قدرت ناصرالدین شاه نیز مجبور به اعتراف و شکایت از آن بود:

در ایران از نظر منابع سرشار کمبودی وجود ندارد. اما اهالی محلی آن‌ها را بسته نگه می‌دارند مبادا که به‌جای رفاه منشأ رنج و ناراحتی شوند. همان‌طور که مایملک رعایا غارت می‌شد، خزانه‌ی حکومتی نیز به هدر می‌رود... مأمور محلی دولت هر کار که دلش بخواهد می‌کند، و تقریباً برای همه کارهایی که او می‌کند هیچ قید و بندی وجود ندارد.^{۱۳۴}

نامنی فزاینده‌ی تجار ایرانی سرانجام به اعتراضات رو به افزایش رؤسای جامعه‌ی آنان، ظاهراً به ریاست حاجی محمدحسن امین‌الضرب، منجر گردید. عریضه‌های طولانی و مکرر آنان به شاه دست‌کم باعث شد که او متوجه لزوم پایان دادن به این اوضاع وخیم شود. از این رو، شاه فرمانی برای تأسیس مجلس تجار صادر کرد، یعنی سازمان مرکزی مجالس تجار که در شهرهای گوناگون کشور ایجاد شد.^{۱۳۵} این مجلس، که در سال ۱۲۶۲ تأسیس شد، یک فدراسیون بی‌چفت و بست از مجالس محلی و ایالتی تجار بود که بیش از صد تاجر برجسته را در بر می‌گرفت.^{۱۳۶} آدمیت و ناطق می‌گویند، بر اساس فرمان

شاه، این اتحادیه و مجالس محلی آن می‌بایست در مورد حسن اجرای تمام امور مربوط به تجارت، چه داخلی و چه خارجی، مسئول می‌بودند. با وجود ارزیابی شیفته‌وار آدمیت و ناطق، مسئله‌ی اساسی‌ای که اتحادیه با آن روبه‌رو بود تضاد اصولی بین «صرف موجودیت مجلس» و خود نظام حکومتی بود^{۱۳۷}.

این اتحادیه، کمی پس از تأسیس، با مخالفت یکپارچه و قاطعانه‌ی دو منبع قدرت مواجه شد: ۱. حکمرانان ایالات، و ۲. روحانیت، که قدرتش رو به افزایش بود. در میان مخالفان عمده‌ی مجلس دو پسر قدرتمند شاه، ظل‌السلطان، حکمران پر نفوذ اصفهان، و نایب‌السلطنه، حکمران خودکامه‌ی پایتخت، وجود داشتند. از میان روحانیت، میرزا آقا جواد، مجتهد قدرتمند و ثروتمند تبریز، صریح‌ترین دشمن مجلس بود.

شواهد قوی در دست است که شاه در ابتدا از تجار و اتحادیه‌ای که خودش ایجاد کرده بود حمایت می‌کرد؛ او حتی تا آن‌جا پیش رفت که حکمران قزوین را به خاطر آن که برای مجلس محلی تجار در آن شهر مزاحمت ایجاد کرده بود مورد تهدید قرار داد. اما زمانی که اتحادیه و بویژه شاخه‌ی تبریز آن (مهم‌ترین شهر تجاری کشور) با موانع و دسایس فزاینده‌ای روبه‌رو شد، و در نتیجه تردید جدی در مورد بقای مجلس تجار (یعنی اتحادیه) به وجود آمد، به نظر می‌رسد که شاه از کاربرد تمام قدرت مطلقه‌ی خود برای نجات آن خودداری ورزید. شکست مجلس تبریز عمدتاً ناشی از دسایس مجتهد اصلی شهر و مخالفت بی‌امان برخی بازاریان محلی، نظیر تجار ورشکسته، واسطه‌ها و صراف‌ها بود.^{۱۳۸} در واقع، با وجود «آگاهی طبقاتی» عالی و «آگاهی نسبت به نیاز به یکپارچگی حرفه‌ای» که آدمیت و ناطق به تجار نسبت می‌دهند^{۱۳۹}، مشکل بتوان باور کرد که تجار به‌واقع از هیچ تلاشی برای بهبود امنیت و موقعیت جمعی و همچنین فردی خود مضایقه کرده باشند.

دشمنی و رقابت از سوی تجار ورشکسته و متحدانشان در تبریز را نمی‌توان تنها دلیل شکست به حساب آورد. این عوامل حداکثر تنها نیمی از

داستان را تشکیل می‌دهند. در واقع، علت شکست بیش تر در خصلت حکومت استبدادی و فاسدی ریشه داشت که نمی‌توانست بقای آن اتحادیه‌ی خودمختار، یا در این خصوص، هر اقدام خودمختارانه‌ای را مجاز بشمارد.^{۱۴۰} شگفت آن‌که به نظر نمی‌رسد شاه مستبد قدر قدرت به فراتر رفتن از محدوده‌ی معینی در حمایت از این طرح و پایان دادن قاطعانه به مداخله‌ی بی‌جای دو پسرش متمایل بوده باشد. همچنین، به نظر نمی‌رسد که او به طرح اتحادیه به آن اندازه علاقه‌مند بوده باشد که مجتهد تبریز را به همان سرنوشت رئیس قدرتمند ایل بختیاری که در بالا از آن یاد شد، دچار سازد. در واقع، کناره‌گیری امین‌الضرب پس از دو سال تلاش، هم عدم توجه کافی شاه و هم عدم تمایل تجار را به مبارزه به‌منظور کسب منافع درازمدت نشان می‌دهد. افزون بر این، کم‌تر نشانه‌ای در دست است که سایر اعضای روحانیت، که به واسطه‌ی پیوندهای خویشاوندی ارتباط گسترده‌ای با تجار داشتند، گامی در جهت حمایت از این طرح برداشته باشند.^{۱۴۱}

در واقع، تلاش تجار به ائتلاف با روحانیت در رخداد‌های بعدی ۷۱-۱۲۶۹ و ۸۶-۱۲۸۴ از «آگاهی» محدود تجار نسبت به منافع درازمدت، و حتی منافع کوتاه‌مدتشان، در توسعه‌ی صنعتی کشور، حکایت دارد. این واقعیت که تجار در مورد لغو امتیاز رویتزر در ۱۲۵۲^{۱۴۲}، که بر اساس آن شاه تقریباً تمام منابع کشور را به یک دلال حریص به‌حراج داده بود، بی‌تفاوت بودند و در آن نقشی ایفا نکردند، نشانه‌ی فقدان آگاهی از منافع درازمدت خودشان است، منافع کشور به‌کنار. در این مورد مثال‌های دیگری نیز می‌توان آورد. تا آن‌جا که به «آگاهی» تجار مربوط است، می‌توان با اطمینان ادعا کرد که اگر چنین آگاهی‌ای اصلاً وجود داشته - به‌دور از یک پدیده «طبقاتی» - گستره‌ی محدود و ارتباط اندکی با منافع جمعی یا سراسری آنان داشته است. کوه‌نظری آنان بی‌شک نشانه‌ی ذهنیت «منفعت‌جویی فوری» ایشان است. دو واکنش دیگر تجار در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم نشان می‌دهد که آنان ترجیح می‌دادند بر موانعی که بر سر راه مالیشان وجود داشت از راه‌های

فردی فایق آیند، بدون آن که به آن چه ممکن بود در دراز مدت بر سر کشور آید توجهی داشته باشند. نخست، بسیاری از تجار شاخص، که در تجارت خارجی منافع کلان داشتند، با پذیرش تابعیت روسیه یا بریتانیا، در صدد کسب حمایت یکی از دو قدرت رقیب مسلط در ایران برآمدند. از طرف دیگر، دیگران بخش قابل توجهی از ثروت خود را در سرزمین‌های بیگانه نگه می‌داشتند.^{۱۴۳} دوم، آنان، به لحاظ مالی، در سرمایه‌گذاری نسبتاً امن در زمین‌های کشاورزی پناه می‌جستند. چندین عامل این کار را تسهیل می‌کرد. این واقعیت که قانون اسلامی اتباع خارجی و «کافران» را از مالکیت زمین منع می‌کرد به معنای آن بود که سرمایه‌ی تجاری ایران در کشاورزی از عدم حضور رقبیان خارجی مطمئن بود. عامل توأمان دیگر تقاضای فزاینده‌ی بازار بین‌المللی برای محصولات بود که می‌توانست در ایران ارزان تولید شود.^{۱۴۴} به‌راستی، نقش تجار ایران بیش از نقش واسطه‌گری صرف بین تولیدکنندگان و خریداران خارجی بود. آنان عملاً نقش بارزی در جایگزینی تولید گندم، محصول غذایی عمده‌ی ایران، با تریاک و دیگر محصولات فروشی داشتند. مثلاً، آنان با تأمین مالی کشت تریاک، تسلط شدیدی بر تولید آن پیدا کردند.^{۱۴۵}

با آن که اطلاع از وسعت نفوذ سرمایه‌ی تجاری در کشاورزی دشوار است، گزارش‌های پراکنده و ناقص برآوردی تقریبی از آن به دست می‌دهند. تومارا، که آن را در گستره‌ای محدود مورد مطالعه قرار داده، می‌گوید در اصفهان، یزد، و بروجرد، چنین تجاری قطعات بزرگ زمین و چندین ملک را خریدند، که برای آنان به منزله‌ی تضمین اعتبار نیز بود.^{۱۴۶} گیلبر نیز این نظر را بر پایه‌ی مطالعه آرشپوهای بریتانیا تأیید می‌کند.^{۱۴۷} افزون بر آن، شناختنامه‌ی سرگذشت‌های چکیده‌ی بایگانی بریتانیا از بزرگان ایرانی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم نشان می‌دهند که تعداد زیادی از تجار ایرانی در زمین‌های کشاورزی سرمایه‌گذاری می‌کردند.^{۱۴۸} همان‌طور که پیش‌تر خاطر نشان شد، تملک زمین از سوی تجار را، در کنار عوامل دیگر، نیاز مالی

فزاینده‌ی دربار و خود شاهان به حراج زمین‌های خالصه تسهیل کرد. ۱۴۹

در ایران اواخر قرن نوزدهم، همانند دوره‌ی قرون وسطی، سرمایه‌ی تجاری باید به کشاورزی راه می‌گشود، چون تمام راه‌های سرمایه‌گذاری در صنعت مسدود شده بود. اما برخلاف دوره‌ی قرون وسطی، به واسطه‌ی وجود بازار جهانی و ادغام فزاینده‌ی ایران در آن و همچنین تقاضای رو به رشد بین‌المللی برای محصولاتِ فروشی، سرمایه‌ی تجاری اکنون عاملِ نه‌تنها تغییر شکل بخش کشاورزی، بلکه همچنین - و از آن مهم‌تر - ویرانی سامان‌های دیرینه‌ی روستاهای خودکفا و مُشاع بود. از این پس، تولیدکنندگان محصولاتِ فروشی برای معاش خود کاملاً تحت فرمان و وابسته‌ی به دنیای خارج بودند. به عبارت دیگر، خریدهای مورد نیاز آنان و فروش محصولاتشان تابع نوسانات قیمت‌های بازار جهانی بود. این عامل غیرقابل کنترل به ناتوانی همیشگی‌شان در برابر بلایای طبیعی‌ای چون سیل، طوفان، و بیماری‌های همه‌گیر افزوده شد.

از آن مهم‌تر، رخنه‌ی سرمایه‌ی تجاری در کشاورزی مخالفت بالقوه‌ی بخش تجاری اقتصاد را با فقر روزافزون دهقانان برطرف ساخت یا جداً تخفیف داد. این مهم‌ترین و قطعی‌ترین عاملی بود که به یقین مانع گسترش بازار داخلی شد، که برای انکشاف صنایع شهری شرط ضروری بود.

فروپاشی صنعت سنتی

تجارت و صنعت سنتی پیوندی تاریخی با یکدیگر داشتند. با جذب ایران به بازارهای جهانی و مدرن کردن فزاینده‌ی اقتصاد، صنعت سنتی و پیوند بین تولیدکننده و توزیع‌کننده به تدریج رو به ضعف نهاد و از بین رفت. ۱۵۰ این فرایند از زمانی شدت پیدا کرد که تجار، زیر فشار شرایط تازه، به تقلید از رقبای خارجی خود و واردات کالای خارجی روی آوردند و به تدریج به عواملان صنایع خارجی تبدیل شدند.

پی‌آمد این وضع فرساینده فروپاشی حرفه‌های سستی بود که تا پیش از تهاجم اقتصادی غرب، ایران به‌خاطر آن‌ها شهرت داشت.^{۱۵۱} سیرجان شاردن می‌نویسد^{۱۵۲} که صنایع دستی ایران از کیفیت بسیار خوبی برخوردار بود و ایرانیان در ساخت استادانه‌ی آن‌ها بسیار خوش قریحه بودند. مبلغ مسیحی آمریکایی، پدر روحانی جاستین پرکینز، که در دهه‌ی ۱۲۱۰ در ایران زندگی می‌کرد، می‌نویسد: «شگفت‌انگیز است که ایرانیان با چه مهارتی برخی کالاها را با ساده‌ترین ابزار تولید می‌کنند.»^{۱۵۳} برخی از این کالاها حتی با محصولات انگلیسی در آغاز قرن هجدهم رقابت می‌کردند. در سپتامبر ۱۷۰۱ (شهریور ۱۰۸۰) ویلیام سوم با صدور فرمانی ورود منسوجات ایرانی را به انگلستان ممنوع کرد.^{۱۵۴} لرد کرزن نوشت کشوری که «در گذشته به‌خاطر محصولات صنعتی و هنری‌اش مشهور بود، حتی در زمان زوال خلاقیت بومی‌اش در نتیجه‌ی واردات اجناس ارزان اروپایی، باز هم [در ۱۲۶۹] نشانه‌های مهارت باستانی خود را حفظ کرده است.»^{۱۵۵} همین نوع آسیب بر اثر اقدامات ویرانگر روسیه تزاری علیه تجارت ایران به اقتصاد ایران وارد شد. روسیه، پس از نخستین جنگ با ایران، صدور طلا به ایران را، که در عوض پنبه‌ای که بازرگانان روسیه از ایران وارد می‌کردند پرداخت می‌شد، ممنوع کرد. از پی آن، مالیات‌های بسیار سنگینی بر مخمل خارجی بسته شد، که مانع صدور مخمل ایران شد.^{۱۵۶}

کمی پس از امضای معاهدات تجاری تحمیلی، اصناف کاشان از شاه تقاضا کردند که از تولید آنان در برابر نتایج ویرانگر رقابت خارجی حمایت کند. گزارش‌های مکرر کنسولی اروپاییان بر زوال صنایع دستی ایران تأکید می‌کنند. یکی دو نمونه شاید شدت مسئله را روشن سازد. ک. ای. ابوت در گزارش خود برای سال ۱۲۲۸ نشان می‌دهد که در کاشان از ۸۰۰۰ دستگاه ابریشم‌بافی که سابقاً مشغول کار بود، پس از تهاجم اروپا تنها ۸۰۰ دستگاه باقی مانده بود؛ در اصفهان، صنعت «از تجارت بدون محدودیت تولیدات خارجی آسیب دیده بود». در یزد، که سابقاً «تجارت پر رونقی با هندوستان»

وجود داشت، اکنون ۳۰۰ تا ۳۵۰ دستگاه ابریشم بافی و ۱۳۰۰ دستگاه پنبه بافی رو به زوال بود.^{۱۵۷}

یاکوب پولاک، پزشک اتریشی شاه، که مدت زیادی در ایران اقامت داشت و با آن آشنا بود، اظهار می دارد که در نیمه‌ی قرن نوزدهم صنایع دستی ایران دیگر با مانع روبه‌رو شده بود:

در برابر رقابت روزافزون اروپا، تولید بسیاری از کالاها دیگر با صرفه نیست و فروش مواد خام سودآور است. افزون بر آن، جنگ‌های داخلی طولانی بویژه به مراکز صنعتی - اصفهان، یزد، کرمان - به شدت لطمه زده است. کارگران حرفه‌ی خود را از دست داده‌اند، زیرا در هیچ جا به اندازه‌ی ایران صنایع خاصی به شهرهای جداگانه وابسته نیست.^{۱۵۸}

و بالاخره، یک ایرانی معاصر این رخدادها، به نام میرزا حسین خان تحویل‌دار، به تفصیل شرح می‌دهد که ۱۹۹ صنف در شهر اصفهان در زمان نگارش او رو به زوال بودند.^{۱۵۹}

تحویل‌دار، در بحث در مورد یک صنف با اهمیت، یعنی صنف سوزن دوزان، می‌نویسد که آنان در گذشته اعضای زیادی داشتند که کارشان بسیار مورد تقاضای مردان و زنان در ایران بود. محصولات آنان، علاوه بر مصرف داخلی، به مصر، هندوستان، ترکستان، و افغانستان صادر می‌شد؛ بخش کوچکی از آن نیز به اروپا می‌رفت. اعضای صنف «جامعه‌ی موفق‌ی را تشکیل می‌دادند و همگی با نفوذ بودند؛ [اما] عده‌ی زیادی از این جامعه باقی نمانده است.»^{۱۶۰}

محصولات صنف بافندگان را همه کس «از طبقات بالا و پایین، حتی صاحب‌منصبان عالی مقام و شاهزادگان بلندپرواز» می‌خریدند و می‌پوشیدند، تا این که پارچه‌های خارجی به‌وسعت مورد استفاده قرار گرفت. به گفته‌ی تحویل‌دار:

طی چند سال اخیر، پارچه‌های قرمز و زرد ارزان اروپایی محبوبیت یافته است. هر گاه پارچه‌های آنان طرح تازه‌ای داشته و به چشم

متفاوت آمده، مردم ایران جسم و روحشان را باخته‌اند و به دنبال رنگ و بوی دیگران رفته‌اند. آنان با این کارشان ضرر می‌کنند و خودشان متوجه نیستند. به خصوص ایشان اکنون کشته و مرده‌ی پارچه‌های ارزان‌قیمتی هستند که، اگر عاقلانه به آن‌ها نگاه می‌کردند، اصلاً با صرفه یا با دوام نیستند. از طرف دیگر، وقتی محصول صنف بافندگان بازارش را از دست داد، شروع به تقلید از اجناس اروپایی کرد. بافندگان توجه بیش‌تری به ظاهر نشان دادند تا کیفیت... کارشان زشت شد و، در نتیجه در آمیختن مواد اروپایی و ایرانی، رفته رفته معیوب و خراب از آب درآمد و موقع پوشیدن تکه تکه می‌شد... ریسندگان کارشان را از دست دادند و رفته رفته مضمحل شدند. روسیه از خرید خودداری کرد. ایرانیان از محصولات خودشان روی‌گردان شدند، و صنف بافندگان متحمل زیان بسیار زیادی شد. ۱۶۱

یک واکنش زنجیره‌ای که سایر اصناف را هم گرفتار می‌کرد بی‌شک گریزناپذیر بود:

در نتیجه، اصناف دیگر هم با کسری و زیان مواجه شدند. دست کم یک‌دهم اصناف در این شهر بافندگان بودند که حتی یک‌پنجم از آنان هم باقی نمانده است... همچنین سایر اصناف بزرگ، نظیر رنگرزان، حلاجان، و کارکنان مراکز رنگبری، که با این صنف در ارتباط بودند، عمدتاً از بین رفته‌اند. سایر اصناف نیز تأثیر این خسارت را احساس کرده‌اند، بویژه کشاورزان به‌خاطر سقوط قیمت پنبه، زیان دیدند. ۱۶۲

به گفته‌ی بارون بینس، کاردار بلژیک در تهران، «منسوجات منچستر تقریباً همه‌ی رقبا را از میدان به در کرده است» ۱۶۳.

اما، چنان که پیش‌تر اشاره شد، فرش و قالی از این فرایند زوال مستثنی بود. چون به‌سبب ویژگی‌های بی‌همتایش در رفاه روزافزون اروپا یک بازار رو به رشد پیدا کرد. این صنعت انکشافی سریع یافت. همان‌گونه که یک تاریخدان شوروی تأکید کرده است، افزایش دائمی تقاضا برای قالی‌های

ایرانی گسترش تولید این کالاهای بسیار پرخواستار را ضروری ساخت. «تقاضا برای قالی آن قدر زیاد بود که کارگاه‌های مبتنی بر تعاونی‌های ساده‌ی سرمایه‌گذاری دیگر نمی‌توانست آن را برآورده سازد. تقاضا از جانب سرمایه‌ی تجاری گسترش بیش‌تر قالی‌بافی را ضروری ساخت، که به پیدایش پی در پی کارگاه‌های قالی‌بافی، از نوع صنعتی، منجر شد». بنا بر یکی از گزارش‌ها، یک کارخانه حدود ۱۵۰۰ کارگر در استخدام داشت.^{۱۶۴}

به گزارش یک منبع آن زمان، تا سال ۱۲۷۸ هیچ کارخانه‌ی قالی‌بافی در سراسر آذربایجان وجود نداشت و قالی‌ها را هنوز زنان در خانه تولید می‌کردند.^{۱۶۵} در پایان قرن، چندین شرکت انگلیسی که فعالانه در تولید قالی‌های ایرانی مشارکت داشتند، کسب و کارشان پر رونق بود و در اکثر شهرهای مهم ایران شعبه داشتند.^{۱۶۶} در سال‌های نخستین انقلاب مشروطیت (۱۲۸۴-۸۵) تنها در تبریز حدود ده هزار نفر از قبال این حرفه زندگی می‌کردند؛ آنان در صد کارگاه به کار اشتغال داشتند، که بزرگ‌ترینشان در سال ۱۲۶۷ تأسیس شد و به بابا محمودف گنجوی اهل الیزاوئیل (گنجه) تعلق داشت که تبعه‌ی روسیه بود. در این کارگاه‌های تبریز پسران کوچک هشت، نه ساله یا گاهی اوقات پانزده ساله پشت یک دار قالی کار می‌کردند و نقشه‌ها را با صدای بلند به‌آواز می‌خواندند. کل صادرات فرش در سال ۱۲۸۴ معادل ۲۲/۶ میلیون قران بود که مهم‌ترین قلم صادراتی این ایالت را تشکیل می‌داد.^{۱۶۷} افزون بر قالی، تولید چرم و تهیه‌ی تریاک و حنا در بنگاه‌های صنعتی تازه تأسیس صورت می‌گرفت.^{۱۶۸}

اما همان‌طور که بعداً خواهیم دید، صنایع تولیدی، هر قدر هم که ممکن بود متعدد و بزرگ باشند، به آن اندازه متنوع و گسترده نبودند که بتوانند زحمتکشانی را که از حرفه‌های سنتی یا جوامع دهقانی ویران شده رها می‌شدند، جذب کنند. ناگفته نماند که انکشاف استثنایی و محدود تولید صنعتی در ایران وابستگی ایران را به نوسانات بازار اروپایی باز هم افزایش داد.

تجار و موقعیت جدید

شایسته است به موضوع تجار به لحاظ اجتماعی و به لحاظ مشروط بودنش به نظریه‌ی اسلامی تجارت پردازیم، هر چند ذهنی به نظر آید. آن لمبتون^{۱۶۹} بر این نظر است که، برخلاف اروپای قرون وسطی، در ایران سده‌های میانه از اهمیت اولیه‌ی اسلامی تجارت کاسته شد، در حالی که بر اهمیت ایلات و جایگاه اجتماعی و تبارستی آن‌ها با تهاجم‌های پی‌درپی به کشور افزوده گردید. از آن گذشته، دین ایرانی پیش از اسلام، یعنی آیین زرتشت، به تجارت به دید تحقیر می‌نگریست.^{۱۷۰} احتمالاً عقاید نظریه پردازان ایران اسلامی، نظیر غزالی و نجم‌الدین رازی، که هشدار می‌دادند تجارت نامحدود و بی‌رحمانه بیش از آن سود به همراه می‌آورد که برای معاش یک خانواده ضروری است^{۱۷۱}، نفوذ آیین زرتشتی را تقویت می‌کرد. غزالی به تجار توصیه می‌کرد هنگام حضور در بازار خدا را در نظر داشته باشند تا از «افراط در آزمندی» دوری گیرند.^{۱۷۲} رازی مخالف توسعه‌ی تجارت بود و تأکید می‌ورزید که ثروت متعلق به خداست؛ از این رو سودهای حاصل از تجارت را باید به بندگان خدا اختصاص داد. به تجار توصیه می‌شد در معاملاتشان انصاف را رعایت کنند.^{۱۷۳}

از این رو می‌توان با اطمینان نتیجه گرفت که چارچوب کلی سیاسی و همین‌طور فرهنگی جامعه و حکومت ایران اسلامی در تحمیل مبارزه‌ی نابرابر به تجار ایرانی در دوره‌ی مورد بحث نقش داشت، اگر نگوئیم که پیش در آمد آن بود؛ به‌خصوص از آن جهت که تجار به‌عنوان یک قشر اجتماعی تنها بخشی، و نه همه‌ی، ویژگی‌های لازم برای رشد صنعت مدرن را دارا بودند. به این موضوع نگاه دقیق‌تری بیفکنیم.

نخست، به نظر می‌رسد که آنان یک گروه اجتماعی خوب تعلیم دیده را تشکیل می‌دادند. تجار، که اغلب خودشان پسران تجار بودند، از آموزش خوب، حتی در مواردی آموزش عالمانه‌ای، برخوردار بودند.^{۱۷۴} دوم،

همان‌طور که در مورد سایر گروه‌های اجتماعی فرادست مصداق داشت، سبیلان اجتماعی دستیابی سایر افراد دارای شایستگی ویژه به گروه آنان را تسهیل و آن را تقویت می‌کرد. به‌قرار معلوم، تعدادی از تجار برجسته‌ی قرن نوزدهم از میان رده‌های فرودست اجتماعی برخاسته بودند.^{۱۷۵} سوم، همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، آنان از احترام اجتماعی‌ای برخوردار بودند که معمولاً سایر گروه‌های مرفه جامعه نداشتند.^{۱۷۶} چهارم، اکثریت تجار، که مسلمانان بسیار مؤمنی بودند، به ارتباط و وصلت با خانواده‌های روحانی عالی‌رتبه گرایش داشتند و به این ترتیب جایگاه و قدرت اجتماعی خود را تقویت می‌کردند.^{۱۷۷} جالب آن‌که، برخلاف ترکیه‌ی عثمانی، اکثریت قاطع تجار ایرانی مسلمان بودند، و ارمنیان، کلدانیان، یهودیان، و زرتشتیان اقلیتی را تشکیل می‌دادند.^{۱۷۸} از آن گذشته، در غیاب مؤسسات بانکی، تجار بزرگ و میانه‌حال به عملیات بانکی نیز مبادرت می‌ورزیدند.^{۱۷۹} از این رو، تجار، افزون بر سودهای هنگفتی که به دست می‌آوردند، در زمان پولی شدن روز افزون اقتصاد، کارکرد مفیدی داشتند. تجار ثروتمندتر به‌عنوان بانکداران خصوصی شاه نیز عمل می‌کردند.^{۱۸۰}

در این موقعیت جدید، که در بازار پر رونق پول در آوردن آسان بود، برخی تجار به اقدامات مخاطره‌آمیز روی آوردند. تومارا می‌نویسد: همه‌ی آنان «به کارهای مخاطره‌آمیز و سفته‌بازی» گرایش داشتند، و اغلب اوقات تاجری که سرمایه‌اش از ده هزار تومان تجاوز نمی‌کرد، به‌امید یک سود هنگفت، صد هزار تومان از یک جنس خاص می‌خرید. به‌واسطه‌ی «نبود حکومت قانون و به‌طور کلی عدم امنیت مالکیت»، اغلب اتفاق می‌افتاد که یک حکمران یا حاکم طماع به‌راحتی اموال و پول یک تاجر را ضبط کند و در نتیجه او را از امکان انجام تعهداتش محروم سازد. بیش از یک تاجر به این طریق ورشکسته شدند. در واقع، به نظر می‌رسد که جو ناامنی موجب رواج ورشکستگی‌های ظاهری در شهرهای شمالی شده باشد.^{۱۸۱} همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، مورد امین‌الضرب در سال ۱۲۸۷ معروف‌ترین آن‌هاست.

در واقع، همان‌طور که مراغه‌ای، که خودش یک تاجر آواره بود، می‌نویسد، در آغاز قرن جو آن قدر تغییر کرده بود که او نمی‌توانست به طرفداری از همگنانش چیز زیادی بگوید. او آن چه را که اکثر ناظران خارجی در آن زمان درباره‌ی تاجر ثروتمند در ایران می‌گفتند تأیید می‌کند. مراغه‌ای می‌نویسد، تجار برخلاف نیاکانشان به یکدیگر اعتماد نداشتند.^{۱۸۲} واقعیتی که ویلز نیز آن را تأیید می‌کند و نبود مشارکت و همکاری را به فقدان اعتماد در میان تاجر نسبت می‌دهد.^{۱۸۳} از آن گذشته، مراغه‌ای همگنانش را به‌خاطر اهمیت ندادن به عرصه‌های تازه‌ی کسب و کار و صرفاً رقابت با یکدیگر در یک حوزه‌ی خاص به‌شدت سرزنش می‌کند. او آنان را از احتکار و مکیدن خون فقرا برحذر می‌دارد.^{۱۸۴}

گسترش فساد در میان تجارا اکنون تصویر اجتماعی‌ای را که دیوان‌سالاری لشکری و کشوری، همچنین روحانیت عالی‌رتبه، اجزای عمده‌ی آن بودند کامل می‌کرد. شیوع فساد در میان رده‌های بالای نخبگان روحانی، لشکری و کشوری؛ و چنگ‌اندازی به زمین‌های خالصه و موقوفه تحت سرپرستی ایشان، به انحطاط اخلاق اجتماعی - سیاسی در کشور انجامید، که به این گروه‌ها منحصر نماند. تردیدی نیست که نظام اخلاق سیاسی ایران، دست‌کم در سطح نخبگان، از زمان ظهور قاجاریه، اگر نه پیش از آن، دچار فساد فراگیر بود.^{۱۸۵} اما جالب آن‌که با آغاز فرایند «مدرن‌کرن»، وخامت بیش‌تر اخلاق اجتماعی - سیاسی نیز به‌نحو محسوسی آغاز شد، که با تقلید نخبگان از سبک زندگی اروپایی همراه بود. پاکدامنی سیاسی و اخلاق اجتماعی برای سلامت سیاسی هر مردمی ضروری است، بویژه در دوره‌ی یک دگرسانی بزرگ اجتماعی نظیر آنچه تحت تأثیر غرب رخ داد. اما هنگامی که این دو به شعار کسانی تبدیل می‌شود که مخالف نظام کهنه‌ی متزلزل‌اند، نباید از آن‌ها غافل ماند، چون عامل مهم، اگر نه قطعی، تأثیرگذار بر سیر تاریخ آن گروه‌های اجتماعی هستند که دعوی تجدید سامان جامعه در تمام سطوح آن را دارند. برخی از روشنفکران و دولت‌مردان استثنایی ایران، که بویژه به صداقت و اصالت

مشهورند، به این بیماری اجتماعی خاص که ایران را مبتلا کرده بود اشاره کرده‌اند. مشاهدات خارجیانی که طی این دوره‌ی مورد بررسی از ایران دیدن کردند و بانخبگان حاکم‌ی آن ارتباط مستقیم داشتند، دیدگاه‌های آن ایرانیان را تأیید می‌کند.

نخستین ایرانی‌ای که شیوه‌ی تفکر و رفتار هموطنانش را در دوران معاصر مورد انتقاد شدید قرار می‌دهد زین‌العابدین مراغه‌ای است. مراغه‌ای در نقد جامعه‌شناختی ایران، که به عادت خلاف آمد به سبک نامه‌های ایرانی مونتسکیو^{۱۸۶} نوشته شده، منش فاسد و منحط ایرانیان در تمام سطوح جامعه، بویژه دولت‌مردان و رهبران آنان، را به باد انتقاد می‌گیرد. او به اختلاس‌های کلان، به جیب زدن ارث یتیمان از سوی مقامات عالی، رواج روش‌های زبان بازی و دروغ‌گویی، حقه‌بازی، و رشوه‌خواری در میان ایرانیان در آغاز قرن می‌پردازد.^{۱۸۷} گرفتاری‌های ایران را نتیجه‌ی میل به ریاست‌طلبی نیز می‌داند، که مدیحه‌سرایی‌های شیدانی که دور افراد صاحب‌قدرت را می‌گرفتند و تنها هنرشان دروغ‌پردازی بود، آن را دائماً تقویت می‌کرد.^{۱۸۸} مراغه‌ای ایرانیان را ناتوان از وحدت توصیف می‌کند که هر روز مشغول دسیسه-چینی علیه یکدیگر و کارشکنی در تلاش‌های دیگران هستند؛^{۱۸۹} روحانیت را به‌خاطر حمایت از دزدان اجتماعی، مختلسین و مجرمان مورد سرزنش قرار می‌دهد.^{۱۹۰}

یحیی دولت‌آبادی، مشروطه‌خواه برجسته و پیشگام نظام مدارس جدید ایران، روش مخالفانش را در از میان برداشتن کل نظام جدید آموزشی که او با زحمت زیاد ایجاد کرده بود، به باد انتقاد می‌گیرد؛ «کوته‌بینی خودخواهانه، و آزمندی»، همین‌طور «دسیسه‌چینی‌ها، شایعه‌پراکنی‌ها، و افترازی»^{۱۹۱}های آنان را نیز مورد سرزنش قرار می‌دهد، که هدفشان دستیابی به مقاصد تنگ‌نظرانه‌ی شخصی بود، که یکی از آن‌ها نابود کردن هر آن چیزی بود که نمی‌توانستند بر آن تسلط داشته باشند.^{۱۹۱}

یک مشروطه‌خواه نامی دیگر، علی‌اکبر دهخدا، که به‌خاطر خصوصیات زاهدانه‌ی استثنایی‌اش مشهور است، نیز از رفتار مشروطه‌خواهان پیشرو در

تبعید مایوس شده بود. او آنان را به‌خاطر بی‌صدافتی و ریاکاری کاملشان به‌عنوان یک مشت «سودجو و دزد» مورد سرزنش قرار می‌داد؛ می‌نوشت که ایشان در واقع از رفتن به تبعید به نوایی رسیده‌اند، بویژه از به مصرف رساندن «ثروت به یغما برده» شان در «تبعیدگاه» آرام و راحت اروپا. ۱۹۲ دیگر عناصر و گروه‌های پیشرو مشروطه‌خواه محافظه‌کارانی را سرزنش می‌کردند که نسل اندر نسل در اختلاس بیت‌المال و خیانت به کشور سابقه داشتند، اما اکنون به‌منظور حفظ امتیازات خود به‌انقلاب پیوسته بودند. ۱۹۳ روزنامه‌ی ایران نو متعلق به دموکرات‌ها (در فصل هفتم مورد بحث قرار می‌گیرد) می‌نوشت در حالی که همه می‌دانستند وزیر خارجه نوکر روسیه‌ی تزاری است، هیچ‌کس به اعمال ضد ملی او اعتراض نمی‌کرد، چون در ایران بین حق و ناحق، صداقت و خیانت، حقیقت و دروغ، معرفت و جهالت فرقی وجود نداشت؛ همه یکسان بودند! ۱۹۴

همه‌ی این‌ها را دیگران نیز تأیید می‌کنند. از زمانی که ایران در تماس بیش‌تر و منظم با جهان خارج قرار گرفت، ناظران گوناگون خارجی ایرانیان، بویژه اعضای نخبگان حاکم، را به‌شدت جاه‌طلب، خودمحور، بدون مسئولیت نسبت به جامعه، و بویژه حقه‌باز معرفی کرده‌اند. با آن‌که برخی از ایرانیان استدلال می‌کنند این توصیف‌ها دیدگاه‌های افراطی و حتی استعماری‌ای است که مأموران اطلاعاتی قدرت‌های خارجی که مایلند ایران را مورد بهره‌کشی قرار دهند ترویج می‌کنند، اما نمی‌توان انکار کرد که نخبگان حاکم بر ایران از ضعف‌هایی که طی دو قرن اخیر به‌وسعت به آنان نسبت داده می‌شد عاری نبوده‌اند. ناظران اروپایی و آمریکایی این دوره درباره‌ی اخلاق سیاسی در ایران هم عقیده‌اند، بدین معنا که اعضای گروه نخبگان سیاسی ایران در مجموع «حقه‌باز»، «ریاکار»، و «دروغگو» بودند. ۱۹۵.

فهرست این ناظران خارجی بسیار طویل است ۱۹۶؛ اشاره به چند نمونه‌ی برجسته کفایت می‌کند: از شاردن در قرن هفدهم ۱۹۷، تا کسانی در قرن نوزدهم چون سر مک دونالد کینر ۱۹۸، فریزر ۱۹۹، سر جان ملکم ۲۰۰،

واتسون ۲۰۱، باست ۲۰۲، پرکینز ۲۰۳، لیدی شیل ۲۰۴، ارسول فرانسوی ۲۰۵، گوبینو ۲۰۶، سفیر کبیر آمریکا بنجامین ۲۰۷، و معلم انگلیسی کودکان درباری ایران در دربار ظل السلطان ۲۰۸ تنها ناظری که نسبت به این دیدگاه عمومی استثناء به شمار می رود دکتر سی. ج. ویلز است که، گرچه در مورد دروغ گویی با دیگران هم عقیده است، اما ایرانیان را «به اندازه‌ی نوع معمولی بشر صادق» می داند. او، برخلاف فریزر، در مورد تجار ایرانی چنین می گوید:

من خیال می کنم که یک تاجر ایرانی از نظر اخلاق تجاری در مقایسه با اروپاییان نمره منفی نخواهد گرفت، اگر همیشه به عالی ترین سطحی که به لحاظ نظری مورد پذیرش انگلیسیان است دست نیابد. ۲۰۹

سِر هاردینگ، یک ناظر مشتاق صحنه‌ی ایران در آستانه‌ی انقلاب مشروطیت، در مورد فساد مالی می نویسد:

طبیعت جامعه‌ی ایران برخی امکانات را نشان می داد. این واقعیت که تماس‌های فردی آن قدر اهمیت داشت بدین معنا بود که از راه استفاده‌ی معقولانه از پول و هدیه می شد راه را میان‌بُر رفت... غرور همه‌ی ایرانیان چنان بود که هرکاری از راه تعریف و تمجید شخصی یا هدیه بسیار بهتر اثر می کرد تا قوی ترین استدلال‌ها. هدیه را می شد داد یا نداد.

به گفته‌ی هاردینگ «دلیل نداشت که "مبلغی جزئی" صرف ایجاد روابط نزدیک با ملاها نشود که در تهران و اصفهان به واقع اهل رشوه گیری بودند.» ۲۱۰ از آن جا که سِر چارلز هاردینگ یکی از آن دیپلمات‌های خارجی‌ای بود که به راستی مساعدت اعضای نخبگان حاکمه‌ی ایران را می خرید، مشکل بتوان اظهارات او را نادیده گرفت. ۲۱۱ یک مؤلف آن دوران سبب بی تفاوتی ایرانیان نسبت به این پدیده را، چه پیش از انقلاب مشروطیت و چه در جریان آن، شرح می دهد. او می گوید که، با آن که در نظام اخلاقی ایران به ضعف‌های زیادی می توان اشاره کرد، ایرانیان به این ضعف‌ها دامن هم زدند، اما می خواهند بر آن‌ها سرپوش بگذارند. اگر نویسنده‌ای به این ضعف‌ها اشاره کند از هیچ خصومت و تهمتی علیه او مضایقه نخواهد شد. ۲۱۲

نتیجه‌گیری

خلاصه آن که تاجر جدید آغاز قرن، مانند ارباب زمیندار جدید، کارآفرین نبود، بلکه بیش تر شخصیت پیچیده‌ای بود که نه دارای ویژگی‌های سستی مثبتی بود که برای نیاکانش اعتبار و احترام جامعه را به بار آورده بود و نه قادر بود با تخصصی کردن امور، قدرت را بر اساس یک مجموعه قوانین جدید مورد نیاز وضعیت تجاری تفویض کند. او در مورد دارایی‌اش از امنیت برخوردار نبود و بخت چندانی هم برای رقابت با سرمایه‌داران خارجی در بازار جهانی یا حتی محلی نداشت. پس به‌ناچار جاه‌طلبی‌های ناکام مانده‌اش را - اگرچه تا حدی - تنها با نزول خواری، تولید محصولات کشاورزی سریع‌ال فروش، و وارد کردن کالاهای خارجی جبران می‌کرد. - یعنی همه‌ی کارهایی که مستلزم دوره‌های تکوینی بسیار کوتاه و گردش سریع کالا بود که بازگشت سریع پول را تضمین می‌کرد. ۲۱۳

این گروه جدید به هیچ وجه شیه بورژوازی اروپا نبود، بویژه تا آن جا که به نگرش آن نسبت به علم مربوط می‌شد. در بهترین حالت، نسخه‌ی کوه‌توله‌ی همتای اروپایی خود بود. اشتهای بسیار زیاد برای سود سریع شخصی، چه در مورد تجار جدید و چه مقامات اداری «مدرن»، هرگونه مسئولیتی نسبت به جامعه، دوستان، و حتی خانواده را متفی می‌ساخت. اکثر اعضای نخبگان جدید ایران به‌نحوی سنگدلانه جاه‌طلب و خودمحور، و به‌لحاظ اجتماعی و همین‌طور سیاسی وظیفه‌نشناس، دغل‌کار و حيله‌گر بودند. متأسفانه این خصلت‌ها، همان‌طور که بعداً خواهیم دید، در جریان انقلاب مشروطیت و پس از آن، نه تنها م‌هار نشدند، بلکه تقویت هم شدند. یک ضرب‌المثل قدیمی ایرانی این خصلت اهریمنی را، که اکنون بسیار بیش تر از گذشته در نظام حکومتی و جامعه‌ی ایران عمومیت یافته بود، به تصویر می‌کشد: «قیصر به را برای دستمالی آتش زدن!» ۲۱۴

فصل ۳

مهاجرت گسترده به قفقاز و تأثیر آن بر تحولات داخلی نیروی کار

درآمد

چنان که در فصل‌های پیشین مشاهده کردیم، فروپاشی نظام اقتصاد سستی و به‌همراه آن خانه‌خرابی دهقانان و پیشه‌وران به‌رهایی و بی‌کاری نیروی کار، بویژه دهقانان، منجر شد. موقعیت خاص تاریخی - جغرافیایی اقتصاد ایران در زمان ادغامش در نظام جهانی چنان بود که نیروی کار مازادی که از بخش‌های سستی آزاد می‌شد نمی‌توانست از طریق استخدام در بخش‌های جدید دوباره جذب اقتصاد شود. این ناشی از این واقعیت بود که، برخلاف سرمایه‌داری در اروپا، نظام اقتصادی جدید ایران در جهت ایجاد و رشد بنگاه‌های صنعتی هدایت نمی‌شد.^۱ در نتیجه، نیروی کاری که از بخش‌های سستی آزاد شد راهی جز رفتن به مهاجرت نداشت، که در آغاز قرن ابعاد گسترده‌ای پیدا کرد. (نشانه‌ای از افزایش نامعمول جمعیت در ایران در دست نیست؛ برعکس، فقر فزاینده و شیوع پی‌درپی بیماری‌های واگیردار، همچنین اقامت مهاجران مرد در خارج از ایران آهنگ رشد آن را کاهش داد). مهاجرت در ایران پدیده‌ی تازه‌ای نبود. نگاهی به نقشه‌ی قومی - زبان‌شناختی ایران نشان می‌دهد که بسیاری از گروه‌های ایلاتی قومی ایران را شاهان ایران به‌دلایل نظامی متقسم می‌کردند و به‌زور در بخش‌های مختلف ایران اسکان می‌دادند.^۲ سیل و خشکسالی نیز سبب مهاجرت داخلی جمعیت ساکن می‌شد. مثلاً، بنا بر یک

گزارش رسمی بریتانیا، در سال ۱۲۵۰ هزاران دهقان و شهرنشین از ایالت‌های جنوبی و مرکزی در جستجوی غذا به کرانه‌ی خزر نقل مکان کردند؛ حدود ۲۰ تا ۳۰ هزار نفر از آنان در اطراف شهر رشت اقامت گزیدند. در دهه‌ی ۱۲۷۰ یک حرکت دهقانان از آذربایجان، کرمان، و یزد به روستاهای شمال شرقی صورت گرفت. طی قحطی بزرگ جنگ جهانی اول، بسیاری با امید رهایی از گرسنگی به منطقه‌ی خزر نقل مکان کردند.^۳ اما مهاجرت گسترده‌ای که در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم آغاز شد از نوع دیگری بود و تأثیر متفاوتی بر سیاست ایران در قرن بیستم داشت.

وسعت مهاجرت

با آن که پژوهش نظام‌مند و کاملی در مورد این مهاجرت گسترده‌ی ایرانیان بی‌نوا و بی‌کار به نواحی آسیایی امپراتوری روسیه انجام نگرفته، بررسی‌های محدود و اطلاعات پراکنده وسعت و اهمیت تاریخی آن را تا حدی روشن می‌کند. بنا بر منابع در دسترس، دهقانان و پیشه‌وران فلاکت‌زده‌ی ایران به آسیای میانه، قفقاز - بویژه باکو - و حتی استانبول، دمشق، حلب، بغداد، هندوستان، زنگبار، هرات، مسقط، کراچی، ترکیه، و حتی آمریکا مهاجرت می‌کردند.^۴ اما به نظر می‌رسد چشم‌گیرترین بخش این مهاجرت به ایالت‌های جنوبی امپراتوری روسیه بوده باشد که در آن‌جا سرمایه‌داری رو به انکشاف بود و به سرعت رشد می‌کرد. به گفته‌ی یک تاریخ‌شناس، اکثریت مهاجران ایرانی در کشورهای هم‌جوار ایران، بجز امپراتوری روسیه، در صنعت کار پیدا نکردند، زیرا انکشاف صنعتی چشم‌گیری صورت نگرفته بود.^۵ مهاجرت به ایالت‌های آسیایی این امپراتوری در آغاز قرن، بویژه از ایالت‌های شمالی ایران، یعنی آذربایجان و گیلان، شکل گسترده‌ای پیدا کرد.

الگوی رشد مهاجرت ایرانیان طی نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در واقع بازتاب رو به وخامت رفتن تدریجی اقتصاد ایران طی این دوره

است. از آن جا که از سوی مقامات ایرانی هیچ ثبت و ضبطی صورت نگرفته است، به نظر می‌رسد که نخستین مهاجرت‌ها آن‌هایی باشد که کنسولگری‌های خارجی در ایران ثبت کرده‌اند. چنان که خواهیم دید، حتی چنین ثبت و ضبط‌هایی نمی‌تواند نمایانگر مقیاس حقیقی این مهاجرت‌ها باشد.

نخستین گزارش از چنین گزارش‌هایی را ابوت کنسول بریتانیا در ۱۸۵۵ / ۱۲۳۴ تهیه کرد. او می‌نویسد که «تعداد زیادی» از دهقانان سلماس و سایر نواحی آذربایجان در جستجوی کار به ایروان و تفلیس رفته بودند. پدیده‌ی گزارش شده انکشاف تازه‌ای در ایران میانه‌ی قرن نوزدهم بود، که گواه آن این واقعیت است که ابوت کنسول بریتانیا از تعداد ۳۰۰۰ روادیدی که کنسولگری روسیه در تبریز در ظرف دو ماه در سال ۱۸۵۵ / ۱۲۳۴ برای کارگران مهاجر صادر کرد، در شگفتی شد.^۶ در ظرف سه سال تعداد روادیده‌های صادره برای کسانی که مایل به کار در قفقاز بودند به ۴۸۵۲ مورد رسید.^۷ تا دهه‌ی ۱۲۶۰ حضور ایرانیان در قفقاز چنان زیاد بود که نمی‌توانست توجه مسافران خارجی را به خود جلب نکند. گزارش‌های همین مسافران است که، با وجود تناقض و آشفتگی، نخستین برآوردها را در مورد تعداد مهاجران ایرانی در این بخش از امپراتوری روسیه به دست می‌دهند.

به گفته‌ی مسافر فرانسوی ارسول، در ۱۲۶۴ بین ده تا دوازده هزار ایرانی در تفلیس اقامت داشتند که بخش اصلی آنان در اصل در زمان تسلط ایران بر گرجستان در آن جا اقامت گزیده بودند. این گروه با «مهاجران زیادی» که از غرب و شمال ایران «در پی کسب اندوخته‌ای» به قفقاز می‌آمدند، پیوسته در حال گسترش بود. به گمان او، اکثر مهاجران ایرانی را تجار تشکیل می‌دادند.^۸ دیپلمات ایرانی شاهزاده ارفع، در حالی که تعداد مهاجران را تأیید می‌کند، می‌گوید اکثریت ایرانیان مقیم تفلیس را کارگران ساده‌ی ساختمانی تشکیل می‌دادند.^۹ ایرانی دیگری که به قفقاز مسافرت کرده بود، با آن که ترکیب اجتماعی این مهاجران را مورد تأیید قرار می‌دهد، تعدادشان را بسیار کم‌تر برآورد می‌کند. فراهانی تعداد آنان را در سال ۱۲۶۴ / ۱۸۸۵ بیش از ۴۰۰۰

نفر نمی‌داند، که به گفته‌ی او تنها صد نفر از آنان تاجر و بقیه مغازه‌دار و دهقان بودند.^{۱۰} با این حال، یک گردشگر آمریکایی در قفقاز در دهه‌ی ۱۸۹۰/۱۲۷۰ تعداد ایرانیان مقیم تفلیس را در همان حدودی برآورد می‌کند که ارسول گفته بود، گرچه گردشگر آمریکایی گمان می‌کند آنان مهاجرت نکرده بودند، بلکه پس از آن که ایران مجبور شد از حاکمیت خود بر گرجستان دست بکشد، در آن‌جا باقی مانده بودند. برخی تاجر فرش، ابریشم و دیگر کالاها‌ی کشور خود بودند، و بقیه کارگران یدی بودند. آنان منحصراً به حرفه‌ی بنایی می‌پرداختند که گفته می‌شد در آن «گوی سبقت را از سایر کارگران این کشورها ربوده‌اند».^{۱۱} به گزارش یک انگلیسی، اکثر ساختمان‌های جدید تفلیس را ایرانیان بنا کردند.^{۱۲}

حسن خداداد آذربایجانی، دبیر هیئت نمایندگی ایران در وین، که مشغول بررسی افول ایران در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم بود، برآورد می‌کرد که حدود صد هزار ایرانی به امپراتوری عثمانی مهاجرت کرده و در آن‌جا مشغول دست‌فروشی بودند، در حالی که نود هزار نفر دیگر در امپراتوری روسیه اقامت‌گرفته بودند و در آن‌جا به مغازه‌داری از هر نوع و کار یدی اشتغال داشتند.^{۱۳}

ژنرال گوردون، وابسته‌ی نظامی بریتانیا در تهران، در خاطرات دوره‌ی دوم اقامت خود در ایران می‌نویسد:

باکو پُر از ایرانیان مقیم و مهاجر است. آنان در همه‌جا به‌عنوان مغازه‌دار، مکانیک، بنا، نجار، درشکه‌چی، گاری‌چی و عمله در تکاپوی کار و تلاش دیده می‌شوند، که با ایرانیان در وطن بسیار متفاوتند. وضعیت ایشان یا نداشتن اعتماد به نفس در این‌جا سستی و تنبلی می‌آورد، اما در آن‌جا و هر جای دیگری خارج از ایران، آنان خود را فعال، پرتحرک، و بسیار باهوش نشان می‌دهند.^{۱۴}

گفته می‌شد، در تابستان ۱۲۷۴، بیست هزار کارگر ایرانی از ایالت‌های آذربایجان و همدان در راه آهن جدیدی که از تفلیس تا الکساندروپل و قارص

کشیده می‌شد کار می‌کردند.^{۱۵} ژنرال گوردون می‌نویسد در آن زمان گفته می‌شد نیم میلیون ایرانی در خارج از ایران مشغول کار بودند، اما او گمان می‌کند این برآورد «اغراق آمیز» باشد.^{۱۶} میرزا آقاخان کرمانی این اطلاعات را تأیید می‌کند. او در اواخر قرن نوزدهم می‌نویسد سالانه حدود صد هزار ایرانی از ایران به امپراتوری‌های روسیه و عثمانی، عربستان، مصر و هندوستان مهاجرت می‌کنند و در آن‌جا با مشاغل پست زندگی مشقت باری را می‌گذرانند. او همه‌ی این‌ها را به ظلم و ستمی که در وطن حکمفرما بود نسبت می‌دهد.^{۱۷}

اگر در نظر آوریم که تنها یک دهه جلوتر بیش از سیصد نفر از مهاجران ایرانی در منطقه‌ی باکو اقامت نداشتند، به رشد سریع تعداد آنان پی می‌بریم. گفته می‌شد از این تعداد پنج شش نفر تاجر بودند و بقیه، اهل گیلان یا مازندران، به‌عنوان مغازه‌دار و کارگر بارانداز کار می‌کردند.^{۱۸} برآوردها در مورد تعداد مهاجران متفاوت بود. یک نویسنده‌ی ایرانی در آغاز قرن می‌نویسد در گورستان‌های شمال ایران تنها نام‌های زنان در سنگ‌های قبر به چشم می‌خورد، و حدود شصت هزار ایرانی در نواحی مختلف قفقاز مشغول کار بودند.^{۱۹} یک مؤلف قفقازی، در سال ۱۹۰۵/۱۲۸۴ می‌نویسد آذربایجان صد هزار کارگر به قفقاز فرستاده بود.^{۲۰} مؤلف روسی، واسیلوفسکی، نیز همین را می‌گوید.^{۲۱} ایرانیان باکو در مرداد ۱۲۸۵، در نامه‌ای به یکی از مجتهدین بزرگ تهران که طرفدار جنبش مشروطه بود، اظهار داشتند که آنان حدود پنجاه هزار نفر بودند که بر اثر ظلم و ستم مقامات دولتی «کشور، خانواده، و تعلقات» خود را ترک گفته و اکنون در باکو به کسب و کار یدی مشغول بودند. آنان همچنین مدعی شدند که تعداد ایرانیان مقیم امپراتوری روسیه به یک میلیون نفر می‌رسید.^{۲۲} اما یک نویسنده‌ی پیشرو ایرانی، قلی‌زاده، در مورد این زمان می‌گوید تعداد مهاجران ایرانی در امپراتوری روسیه بیش از نیم میلیون نفر نبود.^{۲۳} از سوی دیگر، سید حسن تقی‌زاده، نماینده‌ی تبریز، در چهارم فروردین ۱۲۸۶ در سخنرانی پرشوری

در مجلس جدیدالتأسیس، اربابان زمیندار را به‌خاطر روش‌های اجحاف-آمیزشان محکوم کرد و آنان را به‌خاطر فرار سیصد هزار دهقان ایرانی به قفقاز، امپراتوری عثمانی، و هندوستان مقصر دانست.^{۲۴} در سال ۱۲۸۹/ایران نوزدهمین امپراتوری عثمانی، تهران نوشت که چهل تا پنجاه هزار ایرانی در باکو مقیم یا مسافر بودند که تنها بخش کوچکی از آنان را تجار یا مغازه‌داران تشکیل می‌دادند و بقیه عمله، حمال یا کارگر ساختمانی بودند.^{۲۵} در حالی که گوردون می‌گوید در ۱۲۶۴ جمعیت ایرانیان مقیم عشق‌آباد بالغ بر ۱۲ هزار نفر بود^{۲۶}، در سال ۱۲۸۶ ایرانیان مقیم همان شهر آسیای میانه تعداد افراد جامعه‌ی خود را پنجاه هزار نفر اعلام کردند.^{۲۷} (شاید این تفاوت ناشی از حرکت کارگران ساختمانی راه‌آهن از یک ناحیه به ناحیه‌ی دیگر بوده باشد). مقامات حکومت تزاری در دهه‌ی ۱۲۶۰/۱۸۸۰ مجموعه‌ی اطلاعات مربوط به مهاجرت ایرانیان به قفقاز و آسیای میانه را نظام‌مند کردند، چون به‌منظور برآوردن نیاز انکشاف سریع سرمایه‌داری در منطقه به نیروی کار ارزان، سیاست تشویق این حرکت را در پیش گرفته بودند.^{۲۸} به این ترتیب، مهاجرت به‌صورت تابعی از آهنگ انکشاف سرمایه‌داری در نواحی قفقاز و آسیای میانه‌ی امپراتوری درآمد. در این زمان کنسولگری‌های روسیه در مشهد، رشت، و عمدتاً آذربایجان، برای ایرانیانی که خواهان کار در شمال مرزهای ایران بودند، به‌طور نظام‌مند روادید صادر می‌کردند. در حالی که در ۱۲۷۰، در تبریز ۲۶،۸۵۵ روادید صادر شده بود، این رقم در ۱۲۷۹ به ۱۶،۶۲۷ سقوط کرد، سپس در ۱۲۸۳ به ۳۲،۸۶۶ مورد بالا رفت. کل تعداد روادیدها در ۱۲۸۳ در سراسر کشور به ۷۱،۴۰۷ مورد رسید.^{۲۹}

همه‌ی ناظران، از جمله منابع رسمی روسی، تصدیق می‌کنند که آمارهای رسمی میزان حقیقی مهاجرت ایرانیان را کم‌تر از واقع نشان می‌دهند، چه بسیاری بدون داشتن پاسپورت یا روادید از مرز رد می‌شدند. پس از سال ۱۲۶۶ به اتباع ایران اجازه داده شد برای مدت یک سال در نواحی مرزی آزادانه زندگی کنند. تصویب‌نامه‌ی دیگری به ایرانیان اجازه می‌داد از مرز

عبور کنند و برای مدت شش ماه بدون روادید ورود در قفقاز به کار پردازند^{۳۰}، که بی‌شک مهاجرت غیرقانونی به نواحی مرزی، و از آن‌جا به سایر نواحی قفقاز که به نیروی کار ارزان نیاز داشتند، را تشویق می‌کرد. بر اساس برآورد تیگرانوف، حدود ۳۰ تا ۳۵ هزار کارگر ایرانی به‌طور غیرقانونی از مرز گذشته بودند.^{۳۱} رئیس گمرکات ناحیه‌ی باکو در دسامبر ۱۹۰۶ (آذر ۱۲۸۵) خاطر نشان کرد که تعداد زیادی از اتباع ایران از مرز آستارا گذشته بودند، که تعدادی از آنان مدارک لازم را نداشتند. در ۱۲۷۹/۱۹۱۰ فرماندار الیزاوپل (گنجه) گزارش داد که «درصد بالایی از کارگران ایرانی» بدون داشتن پاسپورت یا روادید به منطقه‌ی او وارد می‌شدند، در آن‌جا کار می‌کردند، و سپس به وطنشان بازمی‌گشتند.^{۳۲} دیگر گزارش‌های رسمی این موضوع را تأیید می‌کنند و نشان می‌دهند که مقامات روسی مهاجران غیر- قانونی دستگیر شده را جریمه می‌کردند.^{۳۳} بلووا، با احتساب گزارش‌های گوناگونی که نشانگر رشد تدریجی اما بی‌وقفه‌ی این حرکت بود، نتیجه می‌گیرد که مهاجرت ایرانیان به قفقاز تا سال ۱۲۸۴ به سیصد هزار مورد رسید.^{۳۴}

مهاجرت ایرانیان به نواحی آن سوی خزر را، اگر چه نسبت به مهاجرت به قفقاز از اهمیت کم‌تری برخوردار بود، به هیچ وجه نباید نادیده گرفت. به گفته‌ی تاریخ‌شناس شوروی، ماتویف، در آغاز قرن بیستم افراد ایرانی تبار بزرگ‌ترین گروه مهاجر را در این منطقه تشکیل می‌دادند.^{۳۵} در سال ۱۲۸۴، از افزون بر سیصد هزار نفری که در نواحی قفقاز زندگی می‌کردند، ۱۸۰،۵۱۱ ایرانی در فراسوی خزر به‌سر می‌بردند. در همان سال، در مرکز اداری عشق‌آباد از ۳۶،۸۱۴ نفر جمعیت ۱۱:۳۰۰ نفر یعنی سی درصد ایرانی بودند.^{۳۶} شش سال بعد تعداد ایرانیان در همان منطقه سه برابر شده بود.^{۳۷} در این‌جا نیز مهاجرت به نواحی مرزی محدود نمی‌شد، بلکه تا مرز مغولستان گسترش یافته بود. آمارهای ارائه شده از سوی ماتویف گستره‌ی این حرکت را نشان می‌دهد:

در سال ۱۹۱۱ از میان جمعیت ۷۰۰۶۰ نفری گراستوودسک ۱۰,۵۰۰ تن ایرانی بودند؛ در مرو، از مجموع ۱۸,۲۰۷ نفر ۲,۶۰۰ نفر ایرانی بودند؛ در سمرقند، از مجموع ۱,۶۰۰ نفر ۳۰۰ نفر ایرانی بودند؛ در شهرهای دیگر ترکستان، ایرانیان مهاجر بخش قابل توجهی از جمعیت را تشکیل می‌دادند.^{۳۸}

به‌رغم، یا شاید به‌خاطر، انقلاب مشروطیت در ایران، مهاجرت به شمال، قانونی و غیرقانونی، به رشد خود ادامه داد. بنا بر یک منبع روسی، در سال ۱۹۱۱/۱۲۹۰، ۱۹۲,۷۶۷ ایرانی از مرز گذشته، وارد این امپراتوری شدند، در حالی که ۱۶۰,۲۱۱ نفر به ایران بازگشتند، که نشان می‌دهد اضافه‌جمعیتی بالغ بر ۳۰ هزار نفر در محل کار خود باقی ماندند.^{۳۹} تصویر کامل‌تری از این پدیده‌ی در حال رشد را می‌توان از جدول پ به دست آورد.

جدول پ: مهاجرت قانونی ایرانیان از طریق مرزهای آسیایی روسیه

سال	به روسیه	از روسیه	باقی مانده
۱۲۷۹	۶۷۳۰۴	۵۷۸۴۹	۹۴۵۵
۱۲۸۰	۷۱۹۰۹	۵۵۴۴۹	۱۶۴۶۰
۱۲۸۱	۸۳۶۸۴	۶۱۷۴۹	۲۱۹۳۵
۱۲۸۲	۹۳۳۸۵	۶۹۳۲۳	۲۴۰۶۲
۱۲۸۳	۷۸۷۷۹	۶۳۸۱۴	۱۴۹۶۵
۱۲۸۴	۶۷۹۶۶	۶۰۰۳۱	۷۹۳۵
۱۲۸۵	۹۵۱۳۲	۶۰۵۲۴	۳۴۶۰۸
۱۲۸۶	۹۴۶۱۶	۷۷۸۰۳	۱۶۸۱۳
۱۲۸۷	۱۰۲۰۶۸	۸۷۱۳۸	۱۴۹۳۰
۱۲۸۸	۱۱۶۲۵۶	۹۵۴۵۴	۲۰۸۰۲
۱۲۸۹	۱۶۱۶۷۹	۱۳۶۱۰۷	۲۵۵۷۲
۱۲۹۰	۱۹۱۲۶۹	۱۵۷۷۰۵	۳۳۵۶۴
۱۲۹۱	۲۶۶۷۳۲	۲۱۵۶۳۲	۵۱۱۰۰
۱۲۹۲	۲۷۴۵۵۵	۲۱۳۳۷۳	۶۱۱۸۲
جمع	۱۷۶۵۳۳۴	۱۴۱۱۹۵۱	۳۵۳۳۸۳

این جدول نشان می‌دهد که طی یک دوره‌ی چهارده‌ساله رشد مهاجرت بیش از چهار برابر بود، در حالی که تعداد ایرانیانی که اقامت در امپراتوری روسیه را برگزیدند به بیش از شش برابر افزایش یافت.

با توجه به تعداد ایرانیانی (حدود ۳۵۴۰۰۰) که طی این دوره تصمیم گرفتند به کشورشان بازنگردند، می‌توان با اطمینان فرض را بر این گذاشت که از آغاز این حرکت در دهه‌ی ۱۲۳۰ تا شروع جنگ جهانی اول تقریباً نیم میلیون نفر در نواحی آسیای امپراتوری روسیه برای همیشه اقامت گزیدند.^{۴۰}

مهاجرت ایرانیان: احوال انسانی و طبیعی

طبیعت کاری که این مهاجران ایرانی به آن اشتغال داشتند نیز نه تنها روشنگر منشأ شغلی یا اجتماعی آنان است، که همچنین تأییدی را آشکار می‌سازد که آنان در زمان مهاجرت می‌پذیرفتند. از ۵۹,۱۲۱ روادیدی که در کنسولگری‌های روسیه در تبریز و ارومیه برای ایرانیان صادر شده، ۵۴,۸۴۶ مورد کارگران غیرماهر یا یدی بودند.^{۴۱} حدود چهار تا پنج هزار ایرانی در باتوم به‌عنوان کارگر یدی کار می‌کردند؛ اکثر آنان باربر بودند، در حالی که حدود پنجاه نفر از آنان میوه‌فروش بودند.^{۴۲} گوردون می‌گوید که از هزاران نفری که در کار ساختن راه آهن فراسوی خزر مشغول بودند، کارگران دائمی عمدتاً ایرانی بودند.^{۴۳} به گفته‌ی بلووا، اکثر مهاجران مردم فقیری بودند که صدها کیلومتر پیاده راه پیموده و مخفیانه از مرز گذشته بودند. فرماندار الیزاوتپل می‌نویسد:

ایرانی بی‌نواایی که در وطنش دولت او را چاییده و غالباً حتی یک پول سیاه در جیبش نیست، صبح که می‌شود مطمئن نیست که در طول روز بتواند چیزی بخورد، و نمی‌داند شب که شد کجا بخوابد. چنین مرد بی‌نواای گرسنگی کشیده‌ای که در مسیرش به روسیه به‌ندرت لقمه نانی گیرش می‌آید، وقتی مایوس و درهم شکسته از مرز، رود ارس، می‌گذرد، به دنبال هدف رؤیایی‌اش می‌گردد، یعنی کار در قره‌باغ، گنجه، نوهو، و غیره.^{۴۴}

بسیار اتفاق می‌افتاد که مردان زنانشان را بدون معاش رها کنند و در جستجوی کار به روسیه بروند، در آن‌جا دوباره ازدواج می‌کردند و برای همیشه می‌ماندند. زنان تهی‌دستان، که اغلب جوانی و شادابی‌شان را از دست داده بودند، می‌بایست بقیه‌ی عمر را بیوه بمانند.^{۴۵} هولناک به نظر می‌رسد، اما چه بسیار پدران فقرزده‌ی اهل شهرستان‌های مجاور امپراتوری روسیه که کودکان خردسال خود را در ترکستان روس می‌فروختند. جامعه‌ی ایرانیان مقیم عشق‌آباد در بهمن ۱۲۸۵ رسماً به مجلس اول در تهران نامه نوشت و با کمال تأسف چنین رویدادهایی را گزارش داد.^{۴۶} به گفته‌ی مسافر آمریکایی‌ای که پیش‌تر هم از او نقل قول کردیم، ایرانیان در تفلیس، با آن‌که «کارگران دائمی» بودند، «تقریباً با نداری» زندگی می‌کردند، زیرا «هنوز سازماندهی اعتصاب را نیاموخته» بودند.^{۴۷}

در سال ۱۲۸۴ کنسول ایران در باکو به دولت تهران اطلاع داد که حدود بیست هزار تبعه‌ی ایران در باکو «تهیدست» و «گرسنگی کشیده»‌اند. کنسول پیشنهاد کرد آنان را به رشت بازگردانند.^{۴۸} وزیر خارجه‌ی ایران نظر نمایندگی بریتانیا در تهران را جویا شد. و این نمایندگی، ظاهراً از ترس پراکنده شدن «تبلیغات ضد مسیحی» در ایران، علیه «پُر کردن نامطلوب شمال ایران با این آدم‌ها» نظر داد. نمایندگی بریتانیا به دولت ایران گفت که «حمایت از اتباع خارجی تهیدست در باکو، و تأمین نیازهای ایشان، دست کم به‌طور موقت، مشکل دولت روسیه است که مسئول این وضع شهر است».^{۴۹}

افزون بر وضعیت بسیار دشواری که کارگران مهاجر ایرانی در قفقاز در آن به‌سر می‌بردند، نمایندگان دولت ایران نیز برای آنان گرفتاری درست می‌کردند. روزنامه‌ی ایران نو خبر داد که حتی حقوق بیمه‌ی عمر که به کارگرانی که در معادن یا کارخانه‌های قفقاز کشته می‌شدند تعلق می‌گرفت به بستگان‌شان در ایران مسترد نمی‌شد، بلکه کارکنان کنسولگری آن را ضبط می‌کردند. کارکنان کنسولگری غالباً نقش واسطه را بین تازه از راه رسیدگان و صاحبان کارخانه و معدن بازی می‌کردند. گفته می‌شد که این مقامات با تبانی با

کارخانه داران، که پایین تری دستمزدها را به تازه واردانی که از بازار کار کاملاً بی خبر بودند می پرداختند، به ثروت اندوزی مشغول بودند.^{۵۰} این اتهام را که دیپلمات‌های ایرانی در باکو کارگران تهیدست و دیگر ایرانیان بینوا را می چاییدند، برای نخستین بار روزنامه‌ی مخالف ثریا، منتشره در قاهره، در سال ۱۲۷۷ مطرح ساخت. این روزنامه نوشت که طی ۲۷ سال گذشته، «مقامات دیپلماتیک شاه در باکو جز این کار دیگری نداشته‌اند که ایرانیان بینوا را تا آخرین شاهی غارت کنند.»^{۵۱} منابع رسمی تزاری نیز این خبر را تأیید می‌کنند. مهاجران غیرقانونی، افزون بر جریمه‌هایی که مجبور بودند بپردازند، از طرف اعضای کنسولگری ایران در الیزاوتپل نیز زندانی و تنبیه بدنی می‌شدند.^{۵۲}

کارگران ایرانی در قفقاز و آسیای میانه، علی‌رغم، یا به سبب، فقرشان از سوی جمعیت محلی نیز با رفتار ناخوشایندی روبه‌رو می‌شدند. دشمنی نسبت به آنان شدید بود. کتک خوردن کارگران ایرانی از سوی کارگران دیگر اتفاق نامعمولی نبود. عنوان «همشهری» به زودی معنای «حیوان»، «گدا» و «شبه‌انسان» پیدا کرد.^{۵۳} ایرانیان مهاجر، بر اساس نوع کاری که به آن اشتغال داشتند، به چهار رده تقسیم می‌شدند: فَعَله، کارگر کشاورزی که در مقابل کارش دستمزد نقدی دریافت می‌کرد؛ رنجبر، زحمتکشی که به کار کشاورزی اشتغال داشت و در مقابل کارش بخشی از محصول را دریافت می‌کرد؛ خمبال [مخدوش شده‌ی واژه‌ی عربی حَمَال]، باربری که نه تنها در باراندازها، بلکه به عنوان آب‌رسان و رفتگر خیابان نیز کار می‌کرد؛ مزدور [مخدوش شده‌ی واژه‌ی فارسی مُزْدُور] و کارگر مزد بگیری که در کارخانه و دیگر بنگاه‌های صنعتی کار می‌کرد.^{۵۴}

این وضعیت تحمل‌ناپذیر تأثیر خود را بر دست کم آن دسته از کارگران ایرانی که از شرایط وخیم کشورشان نسبتاً آگاه بودند بر جای گذاشت. میرزارضا کرمانی - قاتل ناصرالدین شاه قاجار، در شرح انگیزه‌های خود برای قتل شاه، به بازپرسانش گفت:

قدری پایتان را از خاک ایران بیرون بگذارید، در عراق عرب و بلاد قفقاز و عشق‌آباد و اوایل خاک روسیه، هزار هزار رعیت بی‌چاره ایرانی را ببینید که از وطن عزیز خود، از دست تعدی و ظلم، فرار کرده، کیفیت‌ترین کسب و شغل را از ناچاری پیش گرفته‌اند. هر چه حمال و کناس و الاغی و مزدور در آن نقاط می‌بینید، همه ایرانی هستند.^{۵۵}

توصیف وضعی که این مهاجران در آن کار می‌کردند نه تنها وضعیت طاقت‌فرسا و سطح بهره‌کشی از آنان را، بلکه سطح آگاهی سیاسی‌شان را نیز نشان می‌دهد. بنا بر این گزارش فرمانداری الیزاویتل، سالانه حدود صد هزار مهاجر ایرانی در آن ناحیه به کندن و لایروبی کانال‌های آبیاری، بویژه در مناطقی که در معرض مالاریا بود، اشتغال داشتند. آنان غالباً جایگزین کارگران محلی می‌شدند که حاضر نبودند در وضعیت غیربهداشتی، نظیر مناطق باتلاقی، گرمای شدید، و بدون آب آشامیدنی، کار کنند.^{۵۶} مهاجران سخت‌ترین کارها را در مقابل پایین‌ترین دستمزدها انجام می‌دادند. بین پانزده تا هجده ساعت، و حتی شب‌ها، کار می‌کردند. دشوارترین و خطرناک‌ترین کارها را در صنعت نفت و کارخانه‌های تولید اسید انجام می‌دادند.^{۵۷} دستمزدها شصت کوپک با «مسکن» و هفتاد کوپک بدون آن بود (۲۵ تا ۲۳ درصد کم‌تر از سایر کارگران) کارآموزان تنها روزی چهل کوپک دریافت می‌کردند.^{۵۸} غذای روزمره‌شان عبارت از نان لواش، پیاز، پنیر سفید، و خیار بود. اغلب در همان محلی که کار می‌کردند، می‌خوابیدند. باربران و کارگران ایرانی، که قابل بهره‌کشی و در معرض بهره‌کشی بسیار شدید بودند، هر جا که یافت می‌شدند، حتی در پتروفسک و آستراخان، به کارگران محلی «معمولاً ترجیح داده» می‌شدند. آنان «رفتار معقولانه» ای داشتند و «برای حضور منظم در باراندازها و مراحل بارگیری» می‌شد رویشان حساب کرد؛ قوی هیکل بودند و در حمل بارهای جداگانه توانایی زیادی از خود نشان می‌دادند؛ اما نمی‌توانستند با یکدیگر کار کنند و بارهای سنگین فوقه؛ توان یک نفر را

مشترکاً بردارند.^{۶۰} به گزارش ساراتفسکی لیستوک، در ناحیه‌ی ولگا کارگران ایرانی بارانداژ داشتند به تدریج جانشین روس‌ها می‌شدند و در میان اهالی این ترس را ایجاد می‌کردند که «ایرانیان تنها کارگران بارانداژ در تمام لنگرگاه‌های مهم ولگا خواهند شد».^{۶۱}

اما با گذشت زمان و افزایش تعداد ایرانیان، آنان به تدریج وارد بنگاه‌های صنعتی شدند. مثلاً تعداد کارگران ایرانی در صنعت نفت با کواز ۱۱/۱ درصد در سال ۱۲۷۲ به ۲۲/۲ درصد در ۱۲۸۲ افزایش یافت. در حالی که در سال ۱۲۸۴ تعداد کارگران ایرانی در صنعت نفت حدود ده هزار نفر برآورد می‌شد، تا ۱۲۹۹ این تعداد به حدود صد هزار نفر رسید.^{۶۲}

تأثیر اجتماعی - اقتصادی و اجتماعی - سیاسی مهاجرت

مهاجرت ایرانیان چندین پیامد اجتماعی - اقتصادی در نواحی آسیایی امپراتوری روسیه داشت. البته، نخستین و بدیهی‌ترین این پیامدها سهمین شدن این مهاجران در گسترش زیربنای سرمایه‌داری و صنعت در این نواحی بود. دوم، تعداد مداوماً افزایش‌یابنده‌ی مهاجران ایرانی به صورت یک منبع مهم انتقال سرمایه به کشورشان درآمد. به گفته‌ی تیگرانوف، تا زمان نگارش او در ۱۲۸۴/۱۹۰۵ موازنه‌ی تجاری روسیه با ایران هیچ‌گاه به نفع روسیه تمام نشد. این به خاطر جریان پول روسیه به ایران بود که از آن جا به هندوستان و بریتانیان می‌رفت، و سبب آن وجوه ارسالی کارگران ایرانی از روسیه بود.^{۶۳} و اما در مورد مقدار این وجوه ارسالی، مینورسکی کنسول روسیه در سال ۱۲۸۳ برآورد کرد که ۱/۸ میلیون روبل تنها از سوی شصت هزار مهاجر اهل ایالت آذربایجان انتقال یافت.^{۶۴} انتنر، بر اساس برآوردهای مینورسکی و دیگران، محاسبه می‌کند که در حدود سال ۱۲۸۸ بانک روس در ایران سالی حدود سه میلیون روبل مهاجرانی را که به وطن بازمی‌گشتند تبدیل می‌کرد. به گفته‌ی انتنر، اگر مبالغی که در بازار تبدیل می‌شد به این رقم افزوده می‌شد،

کل مبلغ به حدود سالی شش میلیون روبل بالغ می‌گردید.^{۶۵} که برای اقتصاد متزلزل ایران در آن روزها مبلغ زیادی بود.

سوم، بی‌شک مهم‌ترین و پایدارترین پی‌آمد این مهاجرت گسترده تأثیر سیاسی آن بر جامعه‌ی ایران بود. خودِ عرضه‌ی نیروی کار ارزانِ مهاجران ایرانی در بازار کار روسیه، بویژه در قفقاز، بر دستمزدها و روابط کار تأثیر مستقیم داشت. وضع اسفبار مهاجران ایرانی، آمادگی ایشان برای کار در هر وضعیتی و با هر دستمزدی، و سطح پایین آگاهی سیاسی آنان از طرف کارفرمایان روسی - قفقازی و کشاورزان سرمایه‌دار، که آنان را به کارگران محلی ترجیح می‌دادند، مورد سوءاستفاده قرار می‌گرفت. کارگران محلی هم به‌طور جدی خواستار تلاش مقامات برای محدود کردن تعداد مهاجران ایرانی، بویژه در دوره‌های بی‌کاری شدید، بودند. چه این امر تأثیر آشکارا نامطلوبی بر بهای نیروی کار در قفقاز داشت.^{۶۶} در واقع، دشمنی گسترده نسبت به مهاجران ایرانی در بخش آسیایی روسیه عمدتاً ناشی از نقش ایشان در پایین نگه داشتن سطح دستمزدها بود. این دشمنی بر پایه‌ی منافع اقتصادی متضاد دو گروه جمعیتی مزدبگیر استوار بود: مسلمانان، یعنی مهاجران ایرانی و تاتارهای بومی؛ و غیرمسلمانان، یعنی ارمنی‌ها، گرجی‌ها، و روس‌ها. اختلافات ایدئولوژیکی غالباً این دشمنی را تشدید می‌کرد. به عبارت دیگر، اختلافات ملی - مذهبی، بویژه در منطقه‌ی باکو، به برخوردهای خونین می‌انجامید.^{۶۷}

تا آن جا که به‌سازمان‌های انقلابی در قفقاز مربوط می‌شد، مهاجران ایرانی مسبب «یک مشکل جدی برای سازمان‌های کارگری» در منطقه، بویژه در باکو، بودند. روشنفکران قفقازی بیش‌تر دهقانان تاتار شمال رود ارس را جمعیتی «ناآگاه» و حتی «ارتجاعی» تلقی می‌کردند.^{۶۸} زیرا وفاداریشان را به اربابان زمیندار و روحانیت مسلمان به آن آسانی که فکر می‌کردند نمی‌شد درهم شکست. دهقانان مهاجر ایرانی، با آن که از برادرانشان در شمال رود ارس «پیشرفته» تر بودند، تسلیم پذیریشان نسبت به عوام‌فریبی‌های کارفرمایان

کم تر از ایشان نبود. ناآگاهی شان از اوضاع و احوال محلی و قوانین مربوط به حداقل دستمزد، ناآشنایی شان با مبارزات اتحادیه‌ای و فواید اقدام جمعی، و در ماندگی شان از جانب کارفرمایان کاملاً مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت. بر اساس یافته‌های تاریخ شناس شوروی بلووا، کارفرمایان به‌هنگام استخدام مهاجران ایرانی آنان را وامی‌داشتند که به کتاب مقدس خود، قرآن، سوگند یاد کنند که به هیچ اتحادیه‌ی کارگری ملحق نشوند یا در اعتصاب‌ها شرکت نکنند.^{۶۹} اما چنین شگردهایی از ورود نهایی مهاجران ایرانی به جمع کارگران اعتصابی جلوگیری نکرد.

کارفرمایان، با بهره‌گیری از عقب‌ماندگی سیاسی مهاجران ایرانی، نه تنها به تعصبات دینی و قومی دامن می‌زدند، بلکه از مهاجران به‌عنوان اعتصاب‌شکن نیز استفاده می‌کردند.^{۷۰} تقریباً شکی نمی‌توان داشت که یکی از دلایل اصلی ایجاد سازمان‌های کارگری در میان مسلمانان قفقاز جنوبی (چه تاتارها و چه ایرانیان) نقش‌پلیدی بوده باشد که آنان به‌عنوان اعتصاب‌شکن و ادار به انجامش می‌شدند. این مسئله موضوع اصلی تمام گفتگوهای سوسیال دموکرات‌های آن زمان درباره‌ی مهاجران ایرانی یا انقلاب در ایران بود.^{۷۱} بلشویک و دیگر روزنامه‌های حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه در قفقاز، نظیر باکینسکی رابوچی، پرولتاریات، گادوک، پرومیسلووی وستنیک، کاوگازکی رابوچی، و لیستوک، مقالات متعددی را به مسئله‌ی تبلیغات در میان کارگران مسلمان اختصاص می‌دادند.^{۷۲} این که این وظیفه‌ی تبلیغاتی کار آسانی نبود با این واقعیت تأیید می‌شد که چهار سال پس از تأسیس نخستین سازمان سوسیال دموکرات، «همت» که در میان کارگران مسلمان فعالیت می‌کرد، کمیته‌ی باکوی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه هنوز در کار سازمانی‌اش با مشکل مواجه بود و از بابت جایگاه مهاجران ایرانی در بازار کار قفقاز نگرانی داشت. از این رو، باکینسکی رابوچی در سپتامبر ۱۹۰۸ / شهریور ۱۲۸۷ مقاله‌ی مفصلی را به این موضوع اختصاص داد. و این هنگامی بود که مبارزه‌ی انقلابی در خود ایران شدت گرفته بود.

در این مقاله با عنوان «رویدادهای ایران و بازار کار باکو» آمده بود:

عوامل بسیاری مبارزه‌ی کارگران را، برای بهبود وضعیت کار و حفظ بهبودی که تاکنون به دست آمده، تا حد فلج شدن به مخاطره می‌اندازد. یکی از عوامل اصلی، حضور دائمی یک ارتش ذخیره - ارتش بی‌کاران - است. طبقه‌ی فقرزده‌ی دهقانان در شهرها، در اطراف کارخانه‌ها و بنگاه‌های اقتصادی در جستجوی لقمه‌ای نان گرد می‌آیند. آنان که قحطی و گرسنگی در تعقیبشان است، از دریاها و اقیانوس‌ها می‌گذرند، و در کشورهای دیگر، در سرزمین‌های بیگانه، پناه می‌جویند. آنان که از بی‌کاری و پی‌آمدهای آن (گرسنگی، سرما، بیماری، و نظایر آنها) عذاب می‌کشند، آماده‌اند هر کاری را با پایین‌ترین دستمزد انجام دهند. آماده‌اند برای سیر کردن شکم خود و زنان و فرزندان گرسنگی‌کشیده‌ی خود شب و روز کار کنند. صدها و هزاران نفر از آنان از روستاها و شهرهای کوچک وارد مراکز تولید می‌شوند و با تهدید رقابت خود، ترس به جان کارگران می‌اندازند. حضور دائمی ایشان باعث تکبر و اطمینان خاطر سرمایه‌داران می‌شود و به آنان اجازه می‌دهد به کارگران فشار آورند.

باکینسکی رابوچی چنین ادامه می‌داد:

در بازار نفت سیاه، این ارتش ذخیره، این تهدید کارگران، عمدتاً شامل مهاجران ایرانی است. واداشتن آنان به اطاعت از تشکیلات دشوار است. و در میانشان کسانی که مشغول کارند فعلاً آمادگی مبارزه‌ی آگاهانه را ندارند، خود نیز دارای تشکیلات منظمی نیستند، و این واقعیتی است که مبارزه‌ی کارگران باکو را برای بهبود وضعیت کار و زندگی بهتر تا حد زیادی پیچیده می‌کند. مبارزه با بی‌کاری، با حضور ارتش ذخیره، و وضعی که به وجود آن می‌انجامد، وظیفه‌ی پرولتاریای همه‌ی کشورهاست. و هر حادثه‌ای که این مبارزه را تسهیل کند یا دشوارتر سازد باید در همه‌جا عمیقاً مورد توجه کارگران قرار گیرد و قرار دارد. از این زاویه، از زاویه‌ی منافع مستقیم بازار کار در باکو، و منافع همه‌ی پرولتاریا، است که ما به رخدادهایی که در خاور نزدیک، در ایران و ترکیه در جریان است می‌نگریم.

پیروزی مردم ایران بر استبداد کهن، انجام اصلاحات و تأمین آزادی به رشد و شکوفایی کشور کمک خواهد کرد.

تجارت و صنعت و همین طور وسایل ارتباطی توسعه پیدا خواهد کرد؛ جهل و نادانی از میان مردم رخت برخواهد بست. دهقانان نیروی خود را باز خواهند یافت و افراد گرسنه‌ی کم‌تری را در جستجوی لقمه‌ای نان روانه‌ی بازار کار خواهند کرد. شهرهای [ایران] به نیروی کار فراوان‌تری نیاز خواهند داشت، و از سرازیر شدن کارگران ایرانی به دیگر کشورها - در درجه‌ی اول به این جا، به باکو - به‌طور محسوسی کاسته خواهد شد. واقعیتی که مبارزه‌ی کارگران باکو را برای بهبود وضعیت زندگیشان تسهیل خواهد کرد. برعکس، پیروزی رژیم کهن در ایران ویرانی روستاها را تشدید خواهد کرد، مردم را در ناآگاهی نگه خواهد داشت، و سیل دهقانان گرسنه و کارگران آماده‌ی کار در ازای چند کوپک را افزایش خواهد داد. این مبارزه‌ی کارگران باکو را با صاحبان نفت دشوارتر خواهد کرد.^{۷۳}

همان‌طور که از مقاله‌ی بالا مشهود است، جنبش کارگران باکو هنوز تا آزادسازی خود از تأثیر منفی مهاجرت ایرانیان راه درازی در پیش داشت. با وجود این، تلاش‌های مشترک کارگران سازمان‌یافته در قفقاز به پیشرفت‌هایی نایل آمده و موفق شده بود برخی کارگران ایرانی را به جرگه‌ی سیاسی و سازمانی وارد کند. این امر در مشارکت کارگران مهاجر ایرانی در اعتصاب‌های عمومی ژوئیه ۱۹۰۳/تیر ۱۲۸۲ و دسامبر ۱۹۰۴/آذر ۱۲۸۳^{۷۳}، و همین‌طور در چندین اعتصاب دیگر، بازتاب یافت. در ۱۲۸۵/۱۹۰۶ حدود ۲۵۰۰ کارگر ایرانی معادن مس اللهوردی در ارمنستان «هسته‌ی اصلی» اعتصابیون را تشکیل دادند.^{۷۵} در تابستان ۱۲۸۵/۱۹۰۶ کارگران ایرانی، به‌همراه روس‌ها و قفقازی‌ها، در کارخانه‌ی نساجی سرمایه‌دار ایرانی تقی‌یف، دست به اعتصاب زدند و از کنسول ایران خواستند به‌نفع آنان مداخله کند. کارگران حوزه‌ی نفت از این درخواست پشتیبانی کردند. این نگرانی وجود داشت که این مسئله به اعتصاب عمومی صد هزار

کارگر در باکو منجر شود.^{۷۶}

این پیشرفت در ۱۲۸۸/۱۹۰۹ در اظهاریه‌ای که ژوزف استالین، یکی از رهبران کارگری منطقه در آن زمان، از طرف کمیته‌ی باکوی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه و خطاب به مهاجران ایرانی به مناسبت سالگرد اعتصاب ۱۲۸۳/۱۹۰۴ نوشت، مورد ارزیابی قرار گرفت. این اظهاریه می‌گفت، به برکت آن اعتصاب، «ما همشهری‌ها [ایرانیان]، نوعی از حیوانات، بی‌درنگ به مردان مبارزه‌جو برای نیل به زندگی بهتر تبدیل شدیم. این است آنچه اعتصاب و توافق دسامبر برای ما به ارمغان آورد!»^{۷۷}

تأثیر داخلی مهاجرت

همان‌گونه که در بالا نشان داده شد، نیروی کار اضافی آزاد شده از بخش‌های سستی بسیار بیش از آن چیزی بود که، در اوضاع و احوال استعماری، می‌توانست از طریق استخدام در بخش‌های نوظهور دوباره جذب اقتصاد در حال تجدیدسامان ایران شود. در نتیجه، پیدایش صنایع و بنگاه‌های اقتصادی جدید در ایران کاملاً دیر هنگام بود و انکشاف جنبش کارگری به تأخیر افتاد. اما سیاسی شدن تدریجی کارگران مهاجر ایرانی در خارج از کشور سرانجام به گسترش عقاید رادیکال در ایران انجامید. عامل عمده‌ی ترویج این عقاید کارگران مهاجر، بویژه آنانی بودند که به صورت فصلی در ایالت‌های آسیایی امپراتوری روسیه مشغول کار می‌شدند. انتقال عقاید رادیکال در خصوص نیاز به سازمان‌های کارگری زمینه را برای پیدایش جنبش کارگری در داخل ایران نیز مهیا کرد.

با وجود موانع «نیمه» مستعمراتی بر سر راه انکشاف اقتصادی ایران، یک رشته تغییرات اقتصادی به تدریج صورت گرفت. این تغییرات در دو عرصه بود: نخست، در زمینه‌هایی چون زیربنا برای بهره‌کشی استعماری، که در آن راهی جز سرمایه‌گذاری خارجی و استخدام نیروی کار ارزان نبود؛ دوم، در

بخش‌هایی که ارتباط نزدیکی با سوءانکشاف «نیمه» استعماری داشت، که در زیر مدیریت یک بورژوازی جدید «کمپرادور» که برآمدنش آهسته، اما ناگزیر بود، آغاز شده بود.

بنگاه‌های جدید، چه برآمده از بخش‌های ستی و چه جدیدالتأسیس، کوچک و اساساً در صنایع سبک بودند. چنین بنگاه‌هایی، که اغلب به صورت متناوب کار می‌کردند، همیشه در پیوند با جایگاه جدید «نیمه» استعماری ایران در اقتصاد جهانی انکشاف می‌یافتند. این انکشاف آهسته به ناچار به پیدایش دسته‌هایی از کارگران برآمده از میان روستاییان، پیشه‌وران، و حتی ایلاتی‌های خانه‌خراب شده انجامید. این بنگاه‌های جدید نشان دهنده‌ی ضعف انکشاف صنعتی کشور، ناتوانی مالکان بورژوا - کمپرادور بنگاه‌های جدید، و ضعف کارگزارانشان، چه به لحاظ تعداد و چه از جهت فرهنگ صنعتی، نیز بودند.

جدول‌های ت و ث تصویری تقریبی از وضع پایه‌ی استخدام در صنایع ایران در آستانه‌ی انقلاب مشروطیت به دست می‌دهند. بجز صنعت چاپ و نظام مخابراتی، بنگاه‌های جدید روی هم بیش از چند صد نفر را در استخدام خود نداشتند.

جدول ت: تعداد مزدبگیران در کارگاه‌های پیشه‌وری شهری
(حدود سال ۱۲۸۶)

تعداد کارگران	صنعت
۶۵۰۰۰	قالی‌بافی
۵۰۰	رنگرزی
۲۰۰۰۰	پارچه‌بافی
۲۰۰۰	فلزکاری
۹۰۰	پوست و چرم‌سازی
۱۰۰۰۰	سایر موارد
۹۸۴۰۰	جمع

چنان که از ترکیب شغلی و توزیع جغرافیایی کارگران فهرست شده در جدول‌های ت و ث می‌توان مشاهده کرد، بخش مزدبگیر جمعیت ایران هنوز جزء بسیار کوچکی از جمعیت را تشکیل می‌داد، که بسیار پراکنده بود و به‌ندرت با فن‌آوری مدرن سر و کار داشت. بنابراین، نمی‌توانست نیروی اجتماعی مؤثری باشد که بتواند به‌نحو اثربخشی برای حقوق اقتصادی و اجتماعی خود یا آزادی‌های سیاسی به‌طور کلی مبارزه کند. از آن گذشته، باید توجه داشت که بسیاری از این کارگران هنوز پیوند خود را با محیط اجتماعی پیشین خویش - روستا یا ایل - حفظ می‌کردند، و از این رو به‌لحاظ فرهنگی به محیط پیش - صنعتی وابسته بودند.

جدول ث: تعداد کارگران در بنگاه‌های صنعتی (۱۲۷۹-۱۲۸۶)

تعداد کارگران	نوع کارخانه
۱۵۰	ابریشم رسی، گیلان
۲۰	ابریشم رسی، برکد
۵۰	کبریت سازی، تهران
۶۰	نخ رسی
۳۰۰	کارخانه‌ی قند، کهریزک
۲۰	چینی سازی
۲۰	کره، رودبار
۴۵	نفت
۱۰۰	قالی بافی متعلق به آلمانی‌ها
۳۰	کارخانه‌ی کاشی و سفال متعلق به آلمانی‌ها
۴۱۶	پنبه پاک‌کنی (۲۶ کارخانه)
۲۰	برق، تهران (امین‌الضرب)
۳۰	برق، مشهد و تبریز (امین‌الضرب)
۲۵	برق، انزلی (لیانازوف و خوشتاریا)
۱۵	تولید ابریشم، نزدیک رشت
۱۵	ابریشم سازی خوشتاریا، تالش

تعداد کارگران	نوع کارخانه
۱۰	ابریشم سازی خوشتاریا، ارومیه
۲۰	تولید سیگار، مشهد
۲۰	کاشی سازی، تهران
۲۰	صابون سازی، تهران
۱۵	مشروب سازی، ارومیه
۱۰	شیشه سازی خوشتاریا، گیلان
۱۰	آسیاب تر-گرگوریان، قزوین
۱۰	آبجو سازی، تهران
۱۰	فشننگ سازی، تهران
۱۵	فشننگ - بمب سازی، اصفهان (آلمانی)
۸۰	انبار نفت برادران نوبل، گیلان
۲۰	انبار نفت و کارگاه حبیب الله یف - ستارویف، آستارا
۲۰	کارگاه مونتاژ آلمانی، تبریز
۵۰	انبار نفت برادران رمضانوف
۲۰	کارخانه ی نفت تساتورف، انزلی
۲۰	کارگاه های ساختمانی
۱۶۸۱	جمع

منبع: Abdullaev Promyshl'nosti pp 198-99

در مورد کسانی که در کارگاه های پیشه وری کار می کردند، تردیدی نمی توان داشت که فرهنگ سیاسی شان نیز به تولید خرده پایشان مشروط بود. با این حال، کارگران ایرانی، با آغاز جوّ سیاسی، در دفاع از حقوق خود شروع به اقدام کردند و به تدریج متشکل شدند.

آغاز سازماندهی کارگری در ایران

همان طور که انتظار می رفت، نخستین اتحادیه ی کارگری را کارگران چاپخانه در خرداد ۱۲۸۹ به وجود آوردند. این اتحادیه ارگان خود را به نام *اتفاق کارگران* برای مدت کوتاهی منتشر می کرد.^{۷۸} یک کتاب حزب توده تاریخ

تأسیس نخستین سازمان اتحادیه‌ی کارگری در ایران را ۱۲۸۵ می‌داند و آن را به «کارگران چاپخانه‌ای کوچک» نسبت می‌دهد، بدون آن که هیچ مدرک مستندی ارائه کند.^{۷۹}

یک ناظر شوروی امور ایران در اوایل دهه‌ی ۱۲۰۰ تاریخ تأسیس این اتحادیه را ۱۲۸۷ و دیگران حتی ۱۲۸۵ ذکر کرده‌اند.^{۸۰} آنچه انکارناپذیر است این است که نخستین فعالیت‌های کارگران مدتی زودتر، پیش از هر تلاشی در جهت سازماندهی، انجام گرفت.

نخستین اقدام ثبت شده‌ی یک گروه از کارگران در طول ماه‌های پرتلاطم انقلاب مشروطیت، یعنی بین ۳۰ آبان و ۲۴ آذر ۱۲۸۵، صورت گرفت، و آن هنگامی بود که ماهیگیران در بندر انزلی به قیمت‌های پایینی که صاحب امتیاز روسی - ارمنی لیانازوف برای صیدشان می‌پرداخت، اعتراض کردند. آنان اظهار می‌داشتند که از این پس صید خود را به شرکت تحویل نخواهند داد و خود مستقیماً اقدام به فروش آن خواهند کرد. در نتیجه‌ی حمله‌ی نیروهای دولتی تحت کنترل کنسول روس، دیکتاتور واقعی ساحل ایرانی دریای خزر، یک ماهیگیر کشته شد. اعتصاب کنندگان طبعاً نزد مردم، که از تسلط روس‌ها بر ایالت‌ها و کشورشان نفرت داشتند، محبوبیت پیدا کردند.^{۸۱}

در اسفند ۱۲۸۵، سه ماه پس از آن که محمدعلی میرزا به دنبال مرگ پدرش به سلطنت رسید، اعتصاب مهم دیگری رخ داد. این یک «اعتصاب عمومی» از سوی کارگران تلگراف بود که در استخدام دولت بودند. خواست‌های آنان از این قرار بود:

الف) تلگراف‌چی‌ها را باید مستخدم دولت به حساب آورد، نه کارگران مستقل؛

ب) هیچ تلگراف‌چی‌ای نباید بی‌جهت و بدون آن که مرتکب خطایی شده باشد، اخراج شود؛

پ) ترفیع هر کارگری باید بر اساس شایستگی باشد و نباید پیش از سه سال خدمت انجام گیرد؛

ت) افزایش دستمزد فوری و افزایش دستمزدهای بعدی باید بر اساس سابقه‌ی خدمت پرداخت شود؛

ث) باید پس از ۲۵ سال خدمت یک مستمری مادام‌العمر به میزان نصف دستمزد ماهانه پرداخت شود.^{۸۲}

شاه جدید تقریباً بی‌درنگ خواست‌های آنان را پذیرفت، زیرا کنترل ایالات از سوی دولت در دوره‌ی ناپایداری سیاسی به ارتباطات از طریق دستگاه تلگراف به شدت بستگی داشت. به نظر می‌رسد که این اقدام تلگراف‌چی‌ها تحت رهبری انجمن‌شان سازمان یافته بود. (نگاه کنید به فصل‌های ۴، ۵ و ۶). از قرار معلوم، اقدام مشابهی نیز از سوی تلگراف‌چی‌ها در اوایل شهریور ۱۲۸۶ در بندر انزلی^{۸۳} و در دی ماه همان سال در تبریز صورت گرفت، که خواست هر دو پرداخت دستمزدهای عقب‌افتاده بود.^{۸۴}

در همان فضای سیاسی، کارگران کارخانه‌ی کوچک برق در تهران سه روز اعتصاب کردند و بخشی از پایتخت را از برق محروم ساختند. آنان خواستار یک روز تعطیلی با حقوق در هفته، لباس کار، و غرامت آسیب‌های بدنی و ضایعات دائمی ناشی از کار مانند «بقیه‌ی نقاط دنیا» بودند.^{۸۵} کارگران سیستم تراموا در تهران نیز انجمن خود را تشکیل دادند و در اوایل مرداد ۱۲۸۶ دست به اعتصاب زدند و خواستار دستمزد برای روزهای تعطیل شدند.^{۸۶} ظاهراً این دومین تلاش ایشان برای اعتصاب بود؛ اولی احتمالاً در آذر ۱۲۸۵ در نتیجه‌ی بی‌کاری معمول کارگران در طول فصل زمستان صورت گرفته بود. خواست‌های اعتصاب اول، که دوازده روز طول کشید، عبارت بود از: الف) محدود شدن اختیارات مدیریت؛ و ب) بهبود وضع کارگران. با آن که نخستین خواسته‌ی آنان پذیرفته شد، اما دومی با قاطعیت رد شد.^{۸۷} تب اعتصاب دیگر بخش‌های جامعه را فراگرفت، و حتی کارگران کارگاه‌های نظامی دولتی و بانک‌ها نیز اعتصاب کردند و خواستار دستمزد بیش‌تر شدند.^{۸۸} حتی دو گروه به‌لحاظ اجتماعی متمایزی که در یک حوزه کار می‌کردند، یعنی کارکنان دارای تحصیلات عالی وزارت امور خارجه و

خدمتکاران ایرانی‌ای که برای خارجیان مقیم ایران کار می‌کردند، از این تب اعتصاب برکنار نماندند.

گروه اول به رفتار وزیر خارجه‌ی جدید اعتراض داشتند، که با دعوت از افراد بی‌کفایت ناآشنا با وزارتخانه برای همکاری با خود، تعهداتش را زیر پا گذاشته بود. این گروه وزیر را متهم می‌کردند که با رفتن به دیدار سفیران خارجی و احترام‌گزاری بی‌جا، به جای آن که بگذارد نخست آنان به وزیر ایران ادای احترام کنند؛ با توهین به کارکنان وزارتخانه، و بالاخره با بی‌توجهی و نادیده گرفتن محرمانه بودن امور این وزارتخانه به طوری که هیئت‌های خارجی به اسرار ملی پی برده بودند، شأن وزارت و ملت را پایین آورده بود. از سوی دیگر، گروه دوم اعتصاب‌کنندگان انجمن خود را تشکیل دادند و از خدمتکارانی که برای هیئت‌های دیپلماتیک خارجی در پایتخت کار می‌کردند دعوت کردند که برای مبارزه به خاطر منافعشان به آنان پیوندند.^{۸۹}

تأسیس انجمن‌های حرفه‌ای و شغلی در آن زمان در دستور روز بود. از این رو کارگران کارگاه‌های کفاشی یک انجمن تشکیل دادند و به‌عنوان وظیفه‌ی میهنی خود، برای ممنوعیت ورود کفش‌های خارجی و در عین حال بهبود کیفیت کفش‌های ساخت کشور به مبارزه دست زدند.^{۹۰}

گسترش فعالیت‌های کارگران به پایتخت محدود نماند. در تبریز، مرکز فعالیت مسلحانه‌ی انقلابی در ۱۲۸۷، کارگران چند کارخانه‌ی چرم‌سازی در بحبوحه‌ی مقاومت مسلحانه در برابر کودتای محمدعلی شاه دست به اعتصاب زدند. گزارش این اعتصاب را خاچاتوریان سوسیال دموکرات ارمنی - قفقازی، که برای همکاری با رفقای سوسیال دموکرات خود در مبارزه‌ی مسلحانه به ایران آمده بود، برای گئورگی پلخانف فرستاد. او گزارش داد که در ششم آبان ۱۲۸۷ حدود ۱۵۰ کارگر دست به اعتصاب زدند و سوسیال دموکرات‌های تبریز از این عمل آنان پشتیبانی کردند. کارگران خواست‌های زیر را پیش کشیده بودند:

۱. افزایش یک شاهی به دستمزدشان^{۹۱}؛

۲. استخدام و اخراج کارگران تنها با مشورت با کارگران؛
 ۳. تأمین وضعیت بهداشتی محیط کار؛
 ۴. تأمین مراقبت پزشکی از سوی مدیریت در مدت بیماری کارگر؛
 ۵. پرداخت نیمی از دستمزدهای مقرر در ایام بیماری؛
 ۶. کاهش اضافه کاری؛
 ۷. پرداخت دو برابر دستمزد عادی برای اضافه کاری؛
 ۸. جایگزین نکردن کارگران اعتصابی با کارگران دیگر؛
 ۹. پرداخت دستمزد ایام اعتصاب؛
 ۱۰. عدم اخراج کارگران به خاطر شرکت در اعتصاب.
- این اعتصاب تنها چهار روز دوام آورد و با برآورده شدن تنها خواست‌های شماره‌ی ۸ و ۱۰ پایان یافت. بنابر گزارش خاچاتوریان به پلخائف، اگر کارگران سازمان مربوط به خود را می‌داشتند اعتصاب می‌توانست با موفقیت کامل روبه‌رو شود.^{۹۲} دست‌آوردهای ناچیز اعتصاب، سو سیال دموکرات‌ها را به سازماندهی سه محفل برای آموزش کارگران در آن شهر واداشت.^{۹۲} ناکامی کارگران در به کرسی نشاندن تمام خواست‌های خود اهمیتی ندارد، زیرا چنین خواست‌هایی حتی برای عرصه‌ی کارگری پیشرفته‌ی اروپا در آن زمان نیز بیش از حد جاه‌طلبانه بود. مهم این است که کارگران جرئت کردند به اعتصاب دست بزنند و چنین خواست‌های پیشرفته‌ای را پیش بکشند که ارزش آموزشی داشت.
- پیش از آن، در همان سال، دیپلمات‌های روسی در انزلی گزارش دادند که قایقرانان آن بندر دست به اعتصاب زده‌اند و از دسترسی به پیر بازار برای بارگیری و باراندازی کشتی‌های تجاری جلوگیری می‌کردند. خواست کارگران اخراج کرجی‌ها و قایق‌های موتوری از لنگرگاه بود.^{۹۴} در همین دوره، کنسول روسیه گزارش داد که کارگران گمرک انزلی اعتصاب کرده بودند و از بارگیری و باراندازی محموله‌ها جلوگیری می‌کردند. اقدامات پراکنده‌ی کارگران در طول سال ۱۲۸۸ از سوی کنسول روسیه در ساحل خزر

پی‌درپی به سن پترزبورگ مخابره می‌شد، تا آن جا که دولت روسیه احساس کرد ناگزیر بود «برای دفاع از دستگاه اداری بندر در برابر شدت عمل کارگران، که خواستار آن بودند که مقامات بندر دستمزدشان را بپردازند» از نیروی نظامی استفاده کند.^{۹۵}

افزون بر دومین اعتصاب تلگراف‌چی‌ها در ۱۲۸۹، معروف‌ترین اقدام کارگران در این دوره مربوط به کارگران چاپخانه‌ها بود که تمام روزنامه‌ها را بجز نشریه‌ی خود تعطیل کردند.^{۹۶} خواست‌های آنان که در نشریه‌شان اعلام شد چنین بود:

۱. هیچ کارگری نباید بیش از نه ساعت در روز در چاپخانه کار کند؛
۲. حداقل دستمزد برای کارگران حروفچین نباید کم‌تر از سه تومان در ماه باشد؛ کارگرانی که تا کنون بین سه تا پنج تومان در ماه می‌گرفتند باید به دستمزدشان ۱۵ درصد اضافه شود؛ کسانی که ۵ تا ۱۰ تومان، ۱۰ تا ۱۵ تومان، ۱۵ تا ۲۰ تومان، و ۲۰ تا ۲۵ تومان می‌گرفتند، باید به ترتیب ۱۲، ۱۰، ۸، و ۵ درصد به دستمزدشان اضافه شود؛
۳. به هر کارگری که بدون دلیل اخراج شود باید از طرف کارفرما بر اساس سابقه‌ی اشتغال به کارش خسارت پرداخت شود؛ برای شش ماه، دستمزد ۱۵ روز، بیش از یک سال، یک ماه دستمزد؛ بیش از دو سال، یک ماه و نیم دستمزد؛ بیش از سه سال، دو ماه دستمزد؛
۴. کارفرما تنها در صورتی می‌تواند کارگری را بی‌دلیل اخراج کند که پانزده روز جلوتر به او اطلاع داده باشد؛
۵. رفتار با کارگران نباید برخلاف ضوابط ادب و احترام باشد؛
۶. برای کار اضافی و شبانه باید ۱۵۰ درصد نرخ دستمزد معمولی پرداخت شود؛ چاپخانه‌هایی که کار شبانه‌ی دائمی دارند باید کارگرانی را برای این شغل خاص استخدام کنند؛
۷. علاوه بر تعطیلات عمومی، هفته‌ای یک روز استراحت به‌عنوان حق هر ملتی شناخته می‌شود؛

۸. دستمزد هر کارگر بیماری باید پرداخت شود و او حق داشته باشد به سر کار سابقش بازگردد؛

۹. هر چاپخانه‌ای باید پزشک مخصوص خود را داشته باشد؛

۱۰. هر کارگری که در حین کار آسیب ببیند باید تا زمان بهبودی حقوق کامل خود را دریافت کند، که سقف آن سه ماه خواهد بود؛

۱۱. به هر کارگری که در حین کار آسیب دائمی ببیند باید بابت ضرر و زیانش خسارت پرداخت شود؛ میزان خسارت را باید کارفرما و کارگران مشترکاً تعیین کنند؛

۱۲. در صورت مرگ یک کارگر بر اثر کار باید به همسر و فرزندانش خسارت پرداخت شود؛ میزان آن را باید کارفرما و کارگران مشترکاً تعیین کنند؛

۱۳. هر چاپخانه‌ای باید یک رئیس داشته باشد؛

۱۴. هر چاپخانه‌ای باید مقررات اداره‌ی خود را بر اساس توافق بین مالکان و نمایندگان کارگران تعیین کند.^{۹۷}

البته این خواست‌ها برای ایران، که در آن زمان اکثر مزدبگیرانش در صنایع سستی مشغول کار بودند و هنوز تحت تأثیر فرهنگ سیاسی سستی‌شان قرار داشتند، خیلی مدرن و پیشرفته بود. بنابراین، تنظیم و ارائه‌ی چنین خواست‌هایی نه تنها نشانه‌ی درجه‌ی بالای آگاهی اجتماعی-سیاسی کارگران چاپخانه‌ها بود، بلکه همچنین نمایانگر آرزوهایی بود که انقلاب مشروطیت در میان تعداد کمی از کارگران مدرن در جامعه‌ای برانگیخته بود که در بحبوحه‌ی گذار دردناک از نظام سستی به سامانی مدرن بود. خالی از لطف نیست که خاطر نشان شود تایمز لندن، در حالی که مخالف اعتصاب‌ها به طور کلی و اعتصاب کارگران چاپخانه‌ها بالاخص بود، چاره‌ای نداشت جز این که خواست‌های کارگران چاپخانه‌های ایران را «فی نفسه جالب توجه و نشانه‌ی گسترش تدریجی عقاید غربی در تهران» ارزیابی کند.^{۹۸} در واقع، همان طور که در اثر کلاسیک براون خاطر نشان شده، هم این اعتصاب و هم روزنامه‌ی

اتفاق کارگران «اهمیت تاریخی خاصی» داشت، «تا بدان حد که نخستین نموده‌های یک جنبش جمع‌گرا و سوسیالیستی» تلقی می‌شد.^{۹۹} هیچ یک از اعتصاب‌های پیشین که در بالا به آن‌ها اشاره رفت، به علت سازگاری با فرهنگ سیاسی سستی‌ای که به آن تعلق داشتند، دارای خصلت مدرن نبودند، آن‌ها در روش‌های سستی ریشه داشتند و دارای خواست‌های نظام‌مند یا چشم‌اندازهای روشن نبودند. با آن که درباره‌ی سرنوشت اتحادیه‌ی کارگران چاپخانه‌ها اطلاعات اندکی وجود دارد، از گزارش سلطان‌زاده درمی‌یابیم که این اتحادیه به‌زودی منحل یا ناگزیر به انحلال شد، چه با حزب دموکرات ایران (نگاه کنید به فصل هفتم) ارتباط داشت که رهبرانش با رژیم «جدید» به سازش سیاسی رسیدند و پست‌های وزارتی گرفتند.^{۱۰۰}

حتی پیدایش و گسترش سریع صنعت مدرن نفت، که در سال ۱۲۸۷ تحت کنترل سرمایه‌ی انگلیسی در جنوب غربی ایران آغاز به کار کرد، در عرصه‌ی کار تغییر سیاسی به بار نیاورد، زیرا اکثریت کارگران ایرانی در صنعت نفت عشایر بختیاری و عرب‌های خوزستانی بودند که به کارهای پست اشتغال داشتند که به هیچ‌گونه تخصصی احتیاج نداشت. کارهای فنی به کارگران خارجی اختصاص داشت که از طرف انگلیسیان از هندوستان یا سایر مستعمرات بریتانیا آورده می‌شدند. ظهور خواست‌های سیاسی و اقتصادی کارگران در صنعت نفت باید دو دهه‌ی دیگر با مداخله‌ی سیاسی حزب کمونیست ایران تحقق می‌یافت.^{۱۰۱}

وضعیت کارگران در صنایع سستی، در مقایسه با وضع کارگران چاپخانه‌ها، چه به لحاظ مادی و چه سیاسی، دشوار بود و نیاز شدیدی به مداخله‌ی بیرون داشت. حادثه‌ای در صنعت فرش در کرمان به سال ۱۲۹۰ گواهی است بر این وضعیت. در واکنش به وضعیت دشوار قالی‌بافان در آن ایالت، که اکثراً کودکان کم سن و سال بودند، دولت، زیر فشار سازمان‌های نوع‌دوست خارج از کشور، مقررات کار را وضع کرد. این نه کودکان بلکه مالکان بی‌رحم صنعت فرش بودند که علیه این مقررات دست به اعتصاب زدند و در

کنسولگری انگلیس در کرمان بست نشستند.^{۱۰۲} آنان تمام قالی بافی های ایالت را از کار انداختند.

کنسول بریتانیا، پس از بررسی این مقررات، آن‌ها را «فی نفسه مطلوب» یافت، «نظری که نمایندگان شرکت‌های اروپایی تجارت قالی با آن موافق بودند». اما کنسول بریتانیا دریافت که «برخی از مواد این مقررات چندان عملی نیست» و «تنها پس از سپری شدن یک دوره‌ی زمانی معقول می‌تواند تا حد زیادی مؤثر واقع شود»، گرچه «وضعیت کار بسیار شرم‌آور و برای سلامت و بهداشت کارگران که عمدتاً کودکان خردسال بودند به شدت زیان‌آور بود — واقعیتی که شرکت‌های اروپایی به صراحت تأیید می‌کردند».^{۱۰۳} این نخستین بار نبود که از قالی بافان فلاکت زده به نفع کسانی که به شدت از آنان بهره‌کشی می‌کردند سوءاستفاده می‌شد، واقعیتی که بیانگر سطح پایین آگاهی سیاسی و نیازهای مبرم اقتصادی والدین کودکان قالی باف بود.^{۱۰۴} کنسول بریتانیا، از ترس روی آوردن کارخانه‌داران به کنسولگری روسیه، از منافع آنان به بهای به خطر افتادن سلامت بافندگان خردسال پشتیبانی و این مداخله را به نام منافی که کنسولگری نماینده‌ی آن بود توجیه کرد، در حالی که در مورد انگیزه‌هایی که مقامات تهران را واداشته بود تسلیم فشار انسان‌دوستانه‌ی خیرخواهان اروپایی شوند، شبهه افکند.^{۱۰۵} در همین زمان جنگ جهانی اول به سال ۱۹۱۴/۱۲۹۲ آغاز شد و صحنه‌ی کارگری ایران مانند عرصه‌ی سیاسی کشور به نحو غم‌انگیزی عقیم شد.

نتیجه‌گیری

واضح است که گستره و تأثیر مهاجرت ایرانیان عظیم بود. هزاران ایرانی محروم از امکانات زندگی چاره‌ای جز این نداشتند که خانه و کاشانه‌ی خود را ترک گویند و به جاهای مختلفی چون مسقط، هندوستان، هرات، زنگبار، قفقاز، آسیای میانه، و حتی به محل‌های دوردستی چون ایالات متحده بروند.

اما مهاجرت عمده به امپراتوری روسیه بود، جایی که ناآرامی‌های اجتماعی محلی مهاجر ایرانی را در کام خود فرو می‌برد و او را در گرداب سیاست رها می‌ساخت. همچنان که اقتصاد ایران در نتیجه‌ی تهاجم اروپا ضعیف‌تر می‌شد، تعداد مهاجران افزایش می‌یافت. تعدادشان که افزایش می‌یافت، بر صحنه‌ی سیاسی و کارگری در قفقاز و آسیای میانه تأثیر منفی می‌گذاشت. در واقع، به همین دلیل مقامات روسی در قفقاز این مهاجرت را تشویق می‌کردند. با آن که تعیین تعداد دقیق مهاجران دشوار است، نمی‌توان تردید کرد که این تعداد بسیار زیاد و برای تأثیرگذاری سیاسی و اقتصادی کافی بود. بدبختی و محرومیت این مهاجران در وطنشان آنان را مجبور می‌ساخت حتی وضعیت فلاکت‌بار خود در امپراتوری روسیه را پذیرا شوند، وضعیتی که به تدریج آنان را، زیر فشار سیاسی مبارزه‌ای که کارگران محلی زیر رهبری سازمان‌های گوناگون انقلابی به آن دست می‌زدند، به سوی بیداری سوق داد. سیاسی شدن تدریجی مهاجران بسیج آنان را برای هدف‌های سوسیال‌دموکراتیک امکان‌پذیر ساخت. مشارکت آنان در اعتصاب‌های صنعتی و رخدادهای سیاسی تجربه‌ای را برایشان به ارمغان آورد که در وطنشان هرگز نمی‌توانستند کسب کنند، زیرا در آنجا اوضاع و احوال اقتصادی و سیاسی برای چنین فعالیت‌هایی مهیا نبود. با این حال، بازگشت موسمی آنان به شمال ایران باعث پراکندن این سخن می‌شد که نوع دیگری از زندگی امکان‌پذیر است و از طریق مبارزه‌ی سیاسی می‌توان به آن دست یافت. در زمانی که انقلاب مشروطیت رخ داد، انگاره‌ی اعتصاب کارگران به‌عنوان وسیله‌ی اعمال فشار بر کسانی که مزدبگیران را اجیر و بی‌رحمانه استثمار می‌کردند در درون کشور ریشه دوانده و مورد پذیرش قرار گرفته بود. بر این بستر و پیش‌زمینه بود که سازمان‌های گوناگون سوسیال‌دموکراتیک پا به هستی گذاشتند و در مبارزه برای تحول سیاسی در ایران نقش فعالی را عهده‌دار شدند، موضوعی که ما در فصل‌های آینده به آن خواهیم پرداخت.

فصل ۴

انقلاب مشروطیت

بستر سوسیال دموکراسی

درآمد

این گزارش مختصر انقلاب مشروطیت قرار نیست جایگزین تاریخ آن جنبش شود که پیش از این ادوارد براون و احمد کسروی آن را به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند. در این جا قصد صرفاً این است که خطوط کلی این دوره‌ی تاریخی که در آن سوسیال دموکراسی شکل گرفت برای خواننده‌ی ناوارد ارائه‌ی شود.^۱ البته آثار دیگری تا به حال منتشر شده‌اند که، به دلیل کاستی‌هایشان در زمینه‌ی اسناد و مدارک و نیز ایدئولوژیک بودنشان، همیشه می‌توان آن‌ها را مورد مطالعه‌ی نقادانه قرار داد.^۲

ایران برای نخستین بار هنگامی شروع به بیدار شدن از خواب زمستانی دیرینه‌اش کرد که امپراتوری توسعه‌طلب روسیه ناگهان وارد دروازه‌های شرق شد. شکست‌های ایرانیان از روس‌ها نه تنها موجب از دست رفتن ایالت‌های ایران در قفقاز شد، بلکه پیش‌درآمد تغییرات پردامنه‌ای بود که ما پیش از این مورد بررسی قرار دادیم. اما از دست رفتن ایالت‌های قفقاز سرآغاز یک رشته رخدادهایی شد که می‌رفت تا به برجیده شدن بساط پادشاهی کهن بینجامد. با این حال، بدی حادثه در مورد قفقاز به ارتباط متزلزلی که حکومت مرکزی با جمعیت محلی آن منطقه داشت پایان نداد. در گذشته، حکومت مرکزی شاهان به گرفتن مالیات راضی بود و سرنوشت‌های اهالی را به دست اربابان زمیندار و

شاهزادگان وا گذاشته بود. با ظهور سرمایه‌داری در روسیه و تغییرات اجتماعی - سیاسی‌اش که از پی آن در صحنه‌ی قفقاز روی داد، قید و بندهای یک سویه‌ی گذشته دیگر به رابطه‌ای پویا و دو جانبه تغییر شکل یافت که باعث پیامدهای سیاسی ژرفی در خود ایران می‌شد. عجب آن‌که، بدین ترتیب، ایالت‌های سابق ایران در قفقاز، که به لحاظ سیاسی نادیده گرفته می‌شدند، طی دهه‌های آینده درست در میان پهنه‌ی سیاسی ایران قرار می‌گرفتند. حلقه‌ی اتصال جامعه‌ی کارگران مهاجر ایرانی در قفقاز بود که، با درگیر شدن در فرایند انقلابی روسیه، بستر را برای فعالیت سوسیال‌دموکراتیک خود در انقلاب مشروطیت فراهم آورد.

انقلاب

افول سریع جایگاه تجار ایرانی به‌زودی خود را در اعتراض‌های سیاسی نسبت به سیاست‌های تجارتنی ناتوان استبدادی، که بی‌کفایتی خود را در دفاع از جایگاه اتباع خودش نشان داده بود، متجلی ساخت. این اعتراض‌ها از دید سفیران خارجی مقیم ایران پنهان نماند. ابوت، دیپلمات انگلیسی، در ۱۲۱۹ و ۱۲۲۳ گزارش داد که تجار ایرانی خواستار ممنوعیت کالاهای خارجی شده بودند، اما بیهوده، زیرا شاه در اوضاع و احوال جدید چاره‌ای جز ردّ تقاضای آنان نداشت.^۳

با وجود اعتراض‌های شدید از سوی تجار ایرانی، به‌زودی بازرگانان انگلیسی و روسی تحت حمایت این قدرت‌ها بر تجارت ایران تسلط یافتند، و شگفت آن‌که این وضعیت حتی پس از انقلاب مشروطیت ادامه یافت.^۴ یک دیپلمات انگلیسی در سال ۱۲۴۰ از تبریز گزارش داد که «در نتیجه‌ی افزایش عوارض کالاهایی که ایرانیان وارد می‌کنند، نارضایتی شدیدی در بازار تبریز حکمفرماست؛ روش وصول آن نیز شدید و به‌حق مورد اعتراض است».^۵ راه‌حل‌های موقتی، نظیر به تابعیت روسیه در آمدن تجار ایرانی یا خریداری زمین‌های کشاورزی از سوی آنان، با گذشت زمانی ناکافی از کار درآمد.

شورش بایان در سال‌های ۳۰-۱۲۲۷، که اساساً یک شورش تجار در لباس مذهب بود، نخستین نمود نارضایتی رو به رشد در کشور بود که با سرکوب خونین مواجه شد.^۶ اما به دنبال آن، شورش پیروزمندانه علیه واگذاری امتیاز انحصاری تجارت داخلی و خارجی تنباکوی تولید شده در ایران به یک شرکت انگلیسی برپا شد.^۷

در حالی که دهقانان و پیشه‌وران به مهاجرت ادامه می‌دادند، دیگر نیروهای اجتماعی، نظیر روحانیت، تجار ناراضی و متحدانشان دربار سلطنتی و دولت را برای دست زدن به اصلاحات زیر فشار گذاشتند. جنبش اصلاحی آزادی خواهانه اساساً در خارج از کشور در میان روشنفکران ایرانی، که برخی از آنان تبعیدی بودند، شکل گرفت.^۸ قتل شاه به دست یک پیرو جمال‌الدین اسدآبادی در ۱۱ اردیبهشت ۱۲۷۵/اول ماه مه ۱۸۹۶ و تیراندازی به پسرش مظفرالدین شاه در پاریس در سال ۱۲۷۹ از سوی یک آنارشیزست باعث تشدید فرسایش اقتدار سلطنت شد. شکست روسیه‌ی تزاری از کشور آسیایی ژاپن در ۱۲۸۳ و از پی آن انقلاب ۱۹۰۵ (۱۲۸۴) روسیه دو عامل مهمی بودند که نخبگان شهری ایران و توده‌ی پیرو ایشان را به دست زدن به اقدام قاطع در برابر استبداد سلطنتی تشویق کردند. از سوی دیگر، محافل حاکم‌هی سرخورده فکر می‌کردند در صورت بروز طغیان انقلابی در ایران دیگر نمی‌توانستند روی حمایت کامل رژیم ضعیف شده‌ی تزاری حساب کنند.

نوعی انقلاب ناگزیر به نظر می‌رسید. حتی روس‌هایی چون مامانتوف، که بی‌شرمانه از رژیم فاسد قاجار دفاع می‌کردند، تصدیق می‌کردند که «فقر و خالی شدن» خزانه‌ی ایران و «تغییر نظام مالیاتی» کشور «علل اصلی» عقب ماندگی ایران بودند.^۹ مامانتوف، با تأیید این که مردم ایران «خوش قلب، بسیار صبور، و آرامش طلب» اند، خاطر نشان می‌کرد که «فقدان اقتدار دولتی»، «تعدی‌های مأموران دولت» و «غار تگری خان‌های محلی» سبب وضعیت «دشوار و فقر فوق‌العاده‌ی» آنان شده بود. به نظر او، فشار مالیات‌های چنان زیاد بود که هیچ کس به ادامه‌ی زندگی خود حتی تا روز بعد مطمئن نبود.^{۱۰} با

وجود چنین وضعیتی، در دوره‌ی صدراعظمی شاهزاده‌ی مستبد و ارتجاعی عین‌الدوله، که می‌کوشید جنبش اصلاحی را با نیروی مسلح سرکوب کند، رخدادها سرانجام به نقطه‌ی بحرانی رسید. هنگامی که مجتهدان برجسته‌ی پایتخت به اعتراض خرداد ماه ۱۲۸۵ پیوستند و مخالفان استبداد در باغ مقبره‌ی هیئت نمایندگی انگلیس بست نشستند، جنبش شکل تازه‌ای به خود گرفت. از این رو، در اوایل مرداد ۱۲۸۵، از آن جا که بحران اقتصادی عمیق‌گردیده و اثرات روان‌شاختی شکست همسایه‌ی ستمگر شمالی به دست ژاپنی‌ها کاملاً احساس شده بود، شکست سیاسی دولت استبدادی حاصل آمد، هر چند به طور موقت. در ۱۴ مرداد، شاه که به شدت بیمار بود تسلیم خواست‌های عمومی شد و تأسیس مجلس شورای ملی را وعده داد.

این واقعیت که جنبش مردمی «ابعاد بسیار گسترده» ای پیدا کرده و شاه را به زانو در آورده بود «دولت و روس‌ها را دچار شگفتی کرده بود»^{۱۱}، بویژه در زمانی که شاه به شدت بیمار و رو به مرگ بود و عملاً هیچ‌کترلی بر امور دولت نداشت - که خود عامل مهمی در شتاب گرفتن حرکت جنبش و تسهیل موفقیت آن بود، که در تاریخ انقلاب مشروطیت ایران نادیده گرفته شده است.^{۱۲} در واقع، از آغاز شورش، روس‌ها مخالفت شدیدی نسبت به هرگونه تغییر در ایران نشان داده بودند. همان طور که سِر سسیل اسپرینگ - رایس در یک نامه‌ی خصوصی نوشت، «تمام شواهد حاکی از آن است که در حال حاضر [دی ۱۲۸۴] روسیه برای واگذاری هیچ‌گونه امتیاز جدی و دائمی آمادگی نخواهد داشت. صدراعظم ایران [امین‌الدوله] داور نسبتاً خوبی است و قویاً بر این نظر است که روسیه ایران را طعمه‌ی مقدر خود تلقی می‌کند و هیچ چیز باعث نمی‌شود که روسیه از هدف‌هایش برای همیشه چشم‌پوشی کند».^{۱۳} اما دیگر نمی‌شد جنبش را متوقف کرد. یک ماه بعد شاه فرمان پیشنهادی مربوط به تأسیس مجلس را پذیرفت، که در پانزدهم مهر ۱۲۸۵ رسماً آغاز به کار کرد.^{۱۴} همان‌طور که وزیر مختار انگلیس اظهار می‌داشت، مردم به یقین بیدار شده بودند:

در مساجد موعظه می‌شود و زنان در حالی که اشک می‌ریزند جواهرات خود را برای تجارت کشور از دست بیگانگان تقدیم می‌دارند. سال‌هاست که فرمانروایان شرافت و استقلال ایران را در معرض فروش گذاشته‌اند و اکنون قرار است فروش نهایی صورت گیرد تا صدراعظم [امین‌الدوله] املاکی چند خریداری کند و درباریان شاه پول بیش‌تری را در هتل‌های پاریس هزینه کنند.

مجلس با وام‌های خارجی مخالفت و تصویب کرد که مردم باید در تأسیس یک بانک ملی مشارکت کنند؛

مشارکت‌ها صورت گرفت، اما متأسفانه این‌ها تنها تعهدات پرداخت بود. پولی موجود نبود. اما امیدها و آرزوها وجود داشت. مثلاً، هیئتی از نمایندگان پسران خردسال وارد شدند و گفتند آنان بین خودشان بیست تومان برای کمک به کشور تعهد کرده‌اند. هنگامی که رئیس مجلس برخاست تا از این هیئت تشکر کند و از مردم خواست که از پسرانشان یاد بگیرند، سیل اشک بود که در میان حضار جاری شد... کاخ پراز طفیلی‌های آزمندی است که منتظرند شاه بمیرد تا به اشیای قیمتی جنگ بیندازند.^{۱۵}

رژیم مشروطه و انجمن‌ها

سرانجام، قانون اساسی کشور، که نمایندگان مجلس تهیه کرده بودند، در دی ۱۲۸۵ برای امضا به شاه تقدیم شد. او تنها پنج روز پیش از مرگش اسناد را پذیرفت، و این به «ترغیب روحانیونی بود که به او وعده می‌دادند که او در آستانه‌ی ملاقات با خداست و باید بکوشد عمل صالح بزرگی را همراه خود به پیشگاه پُر اُبَهِت او ببرد تا شاید گناهان به تقصیر و قصورش را جبران کند».^{۱۶} یکی از نخستین اقدامات مجلس به رسمیت شناختن حرمت مالکیت خصوصی بود.^{۱۷} اقدامی که به نفع کسانی بود که طی دهه‌های آخر قرون نوزدهم با خرید یا تصرف عدوانی املاک دهقانان، وقفی، و مشاع، ثروت هنگفتی اندوخته بودند. محمدعلی شاه که به سلطنت رسید، خیلی زود دشمنی خود را با حکومت

مشروطه آشکار ساخت. از دی ۱۲۸۵، که بر تخت سلطنت نشست، تا خرداد ۱۲۸۷ مبارزه‌ی شدیدی بین شاه جدید، که هر چه در توان داشت برای برچیدن بساط مجلس تازه به کار می‌برد، از یک سو و مشروطه‌خواهان از دیگر سو در گرفت. نخستین تلاش او در آذر ۱۲۸۶ برای کودتا علیه حکومت مشروطه را مجلس و انجمن‌های^{۱۸} مردمی پایتخت ناکام گذاشتند.^{۱۹}

انجمن‌ها به مرکز تجمع نیروهای مردمی و شالوده‌ی دموکراسی توده‌ی مردم، و خار چشم شاه و محارم ارتجاعی او تبدیل شده بودند. سیر سسیل اسپرینگ - رایس، وزیر مختار بریتانیا در تهران، در دوم خرداد ۱۲۸۶ گزارش داد:

[در هر شهر] یک انجمن مستقل وجود دارد. که بدون مشورت با حکمران یا مجلس مرکزی در تهران عمل می‌کند. حکمرانان منفور یکی پس از دیگری اخراج شده‌اند، و حکومت مرکزی و مجلس تهران خود را ناتوان از مقاومت یافته‌اند.^{۲۰}

به نظر او «خطر بی‌نظمی عمومی»، «جدی» بود. «روحیه‌ی مقاومت در برابر ستمگری و حتی در برابر تمام قدرت در سراسر کشور پراکنده می‌شود». وزیر مختار بریتانیا اهمیت این جنبش را درک نمی‌کرد؛ او به دنبال «رهبران ناشناخته»ی آن می‌گشت. سپس گمان بُرد که الهام از «شمال، شاید از قفقاز» می‌آید.^{۲۱} این روحیه‌ی انقلابی در مطبوعات، چه در تهران و چه در ایالات، بازتاب یافت. روزنامه‌ی مشهور مشروطه‌خواه صوراسرافیل اخبار انجمن‌ها را منتشر و کارهای انقلابی آنان را منعکس می‌کرد.^{۲۲} وزیر مختار بریتانیا در تهران نوشت:

لحن مطبوعات محلی روز به روز دموکراتیک‌تر می‌شود، و دائماً روزنامه‌های جدیدی ظاهر می‌شوند... یک روزنامه‌ی فارسی‌زبان با لحن شدید ضد سلطنتی در باکو منتشر و به وسعت در ایران پخش می‌شود. جزوه‌های بی‌نام و نشان نیز مانند سابق در تهران به وسعت پخش می‌شوند. تعدادی از آن‌ها در باکو چاپ می‌شوند و به‌خاطر ویژگی تحریک‌آمیزشان شایان توجه‌اند.^{۲۳}

وزیر مختار روسیه در تهران و کنسول‌های روسیه در تبریز و رشت نیز در گزارش‌های خود به سن پترزبورگ همین دیدگاه‌های به شدت ضد انجمنی را ابراز می‌داشتند. در یک گزارش گویا گفته می‌شد که «مادامی که تبلیغات و حملات انجمن‌ها علیه وزیران ادامه داشته باشد، مسائل داخلی [کشور] حل نخواهد شد.»^{۲۴}

تعداد انجمن‌ها به صورت‌های متفاوتی گزارش شده است. بنا بر تلگرافی که تقی‌زاده در آستانه‌ی کودتا برای انجمن ایالتی تبریز فرستاد، ۱۵۰ انجمن تنها در تهران وجود داشت که برخی از آن‌ها برای دفاع از مشروطیت دارای شبه‌نظامیان مسلح بودند^{۲۵}، در حالی که عبدالله مستوفی تعداد آن‌ها را ۱۸۰ برآورده کرده است.^{۲۶} ماماتوف، روزنامه‌نگار روسیه‌ی تزاری، در خرداد ۱۲۸۷ در خوش‌خدمتی به نیروی مسلح قزاق نوشت که تنها در تهران حدود ۱۴۰ انجمن با سی هزار عضو وجود دارد. او وجود آن‌ها را به حالت «هرج و مرج انقلابی» ای نسبت داد که حکومت شاه را به تسلیم شدن به آن‌ها مجبور ساخت.^{۲۷} دیپلمات انگلیسی رابینو، که احساسات مشابهی علیه جنبش مردمی در ایران داشت، نوشت حدود سی انجمن تنها در رشت وجود داشت که یکی از آن‌ها به مجاهدین قفقازی تعلق داشت و بقیه صاحبان املاک، پیشه‌وران، نوکران خانگی، و غیره را متشکل می‌کردند.^{۲۸} یک ناظر روسی موافق‌تر در سال ۱۲۸۷ نوشت که دو سال پس از آغاز انقلاب کمیته‌های انتخابی، انجمن‌ها، بر ایران حاکم بودند:

اما این‌ها همیشه در بهترین وضعیت خود نبودند. اگر چه در میان اعضایشان افرادی با ایمان، صادق، و مدافع مردم وجود داشت اما اغلب دیگرانی نیز بودند که برای وظایف جدیدشان تجربه و آمادگی کافی نداشتند. گذشته از آن، افراد ناشایسته‌ای نیز در میانشان بودند که از اعتماد مردم سوء استفاده می‌کردند و برای منافع مالی مردمی کم‌تر دل می‌سوزاندند. بعد در انجمن‌ها سوء تفاهم‌هایی بروز کرد که به برخورد و نیز جدایی بسیاری از دوستان از تشکیلات منجر شد، واقعیتی که از اعتبار راه تازه در نظر مردم کاست و به دشمنان

مشروطه برای عیب‌جویی از نظم جدید دست‌آویز تازه‌ای داد.^{۲۹}

انجمن‌ها، با وجود تمام کاستی‌هایشان، ارگان‌های قدرت مردمی در ایران بودند، مثلاً تلاش برای جلوگیری از ورود اتابک اعظم، صدراعظم ارتجاعی و قدرتمند پیشین، که یکی از نیرومندترین ستون‌های حکومت استبدادی به‌شمار می‌رفت^{۳۰}، به بندر انزلی، زیر رهبری انجمن شهر سازمان یافت. سرانجام با مداخله‌ی دو مجتهد بزرگ، بهبهانی و طباطبایی، به او اجازه‌ی ورود به کشور داده شد.^{۳۱} رشد قدرت سیاسی انجمن‌ها در کشور در اسفند ۱۲۸۶ به اوج خود رسید.^{۳۲}

اما سزکوب فزاینده از جانب شاه و خطر یک کودتای دیگر تأثیر سلطنت خود را بر همه‌ی ایرانیان باقی گذاشت. انجمن‌های رشت و تبریز نسبت به همه‌ی این رخدادها در تهران و سایر ایالات با بستن بازار و در مواقع لازم ایراد سخنرانی در مساجد و دیگر مکان‌های عمومی واکنش نشان می‌دادند. اما ترس روز افزون از رودرویی با محمدعلی شاه مشروطه خواهان میانه‌رو را، چه در تهران و چه در ایالات، به روحیه‌ی آشتی‌جویانه‌تر و مواضع محافظه‌کارانه‌تر می‌کشاند. هر چند تندروها حاضر نبودند ساکت بنشینند. با وجود آن‌که می‌دانستند روسیه پنهانی جانب شاه را گرفته بود و او می‌خواست با ایجاد هرج و مرج در کشور کار را به مداخله‌ی خارجی بکشاند.^{۳۳}

کودتای درباری

نخستین تلاش شاه برای براندازی حکومت مشروطه در آذر ۱۲۸۶ صورت گرفت. شاه جدید، که نخستین تلاشش برای کودتا با مقاومت مسلحانه‌ی انجمن‌ها در تهران ناکام مانده بود^{۳۴}، سرانجام در دوم تیر ۱۲۸۷ نقشه‌ی خود را برای کودتا عملی ساخت و بریگاد قزاق به فرماندهی سرهنگ لیاخوف روسی مجلس را به توپ بست و مهم‌ترین نمایندگان آن را به قتل رساند. سیاست روسیه در این‌جا «مداخله به نفع شاه» بود، زیرا در غیر این صورت

«می‌بایست تسلیم جنبش میهنی و همکاری با مجلس می‌شد که البته کار آن‌ها را خراب می‌کرد». ^{۳۵} وزیر مختار انگلیس در تهران که «از نفرت بسیار آشکار همه‌ی روس‌ها نسبت به دسته‌ی مردم» در شگفت بود، در مورد روابط دوستانه با روسیه نگرانی داشت. ^{۳۶} کودتا برخلاف متن قرارداد سری ۱۹۰۷/۱۲۸۶ انگلیس و روسیه بود، که ایران را به دو منطقه‌ی نفوذ تقسیم می‌کرد. ^{۳۷} طبعاً مردم مغلوب ایران نابودی نهادهای دموکراتیک تازه به دست آمده‌ی خود را به تفاهم پنهان دو همسایه مقتدر نسبت می‌دادند. در واقع، دموکراسی جوان ایران در غرب دموکراتیک دوستان چندان‌ی نداشت. ^{۳۸}

تمام کشور، بجز ایالت آذربایجان، با سرکوب و وحشیانه به سکوت واداشته شد. ^{۳۹} آذربایجان به قدرت مطلقه‌ی جدید تن در نداد و به‌زودی به قیام مسلحانه دست زد. قیام را ستارخان رهبری می‌کرد که چهره‌ای مردمی بود که به زاپاتا در مکزیک بی‌شباهت نبود. مرکز قیام در تبریز انجمن ملی بود که به‌صورت مجلس مشورتی غیررسمی در کنار ستارخان عمل می‌کرد. انجمن ملی آذربایجان در سیزدهم تیر تلگرافی خطاب به تمام انجمن‌های دیگر در کشور فرستاد و از آنان دعوت کرد که علیه «دولت شرور» در تهران به‌پاخیزند و از آن‌جا که «هیچ تفاهمی با شاه امکان‌پذیر نیست، خواستار جمهوریت شوند». ^{۴۰}

همان‌طور که بعداً خواهیم دید، به‌زودی سوسیال دموکرات‌های ایرانی که در تبریز، استانبول، و قفقاز پراکنده بودند، با کمک رفقای قفقازی خود، بر آن شدند به‌حمایت مؤثر از ستارخان برخیزند و به او امکان دهند موازنه را به نفع نیروهای مسلح مشروطه‌خواه تغییر دهد. مقاومت موفقیت‌آمیز در آذربایجان دیگر ایالات، بویژه گیلان، را نیز به قیام تشویق کرد.

باری، پس از کودتای تیر وضعیت از بن تغییر کرد با دریافت خبرهای تهران مبنی بر این که مشروطه‌خواهان برجسته اعدام شده بودند و مجلس ویران گردیده بود، در رشت و تبریز بازارها بسته شد و در آن دو شهر روحیه‌ی تازه‌ای حکمفرما گردید. قتل دسته‌جمعی (آویزان کردن از پا) ^{۴۳}

نفر در رشت در مرداد ۱۲۸۷ تأثیر عمیق و تکان دهنده‌ای بر مردم گذاشت.^{۴۱} مرحله‌ی تازه‌ای به رهبری «عناصر انقلابی» ای که به مبارزه‌ی زیرزمینی خود ادامه می‌دادند آغاز شد.^{۴۲} در مهر ۱۲۸۷، در حالی که مقاومت مسلحانه در تبریز شدت می‌یافت، گیلان نیز تدارک نوع دیگری از رویارویی با رژیم کودتا را آغاز کرد. تا اوایل بهمن این ایالت به دست عناصر تندرو به رهبری کمیته‌ی ستار افتاد. این کمیته زمام امور دولت ایالتی را نیز به دست گرفت.^{۴۳} موفقیت عملیات در رشت، با کمک حدود دوست «توطئه‌گر» قفقازی، «تأثیر عمیقی» بر مردم پایتخت گذاشت و مردم را به ادامه‌ی مبارزه با شاه تشویق کرد.^{۴۴} کمیته‌ی ستار از سپهدار اعظم (که بعدها سپهسالار خوانده شد) خواست که والی ایالت شود.^{۴۵}

ائتلاف باور نکردنی

باید یادآور شد که سپهدار اعظم از ثروتمندترین اربابان زمیندار شمال و از همکاران نزدیک شاه بود و شاه او را برای سرکوب مقاومت در تبریز فرستاده بود. او تنها به خاطر اختلاف نظرش با عین‌الدوله، والی مستبد و ظالم آذربایجان، از این مأموریت دست کشیده بود.

گزارش‌های موجود کم‌تر تردیدی باقی می‌گذارد که گزینش او از جانب کمیته یک اقدام «تاکتیکی» بود. شخصیت‌های ایالتی، نظیر کریم خان، که خود خرده‌مالک بود، حساب کرده بودند که اگر سپهسالار در رأس نیروهای انقلابی گیلان باشد، سریع‌تر می‌توانستند محمدعلی شاه را شکست دهند. محاسبه‌ی آنان هر چه بود، گزینش یک زمیندار قدرتمند با شخصیتی پُرهیبت نشان‌دهنده‌ی آمادگی نداشتن سپاه انقلابی آنان و نیازشان به یک چهره‌ی شناخته شده در سطح کشوری بود که می‌توانست از احترام سایر ایرانیان، بویژه در اردوی دشمن، برخوردار شود.^{۴۶}

آنچه آنان نمی‌توانستند درک کنند این بود که سپهسالار، با توجه به موقعیت اجتماعی و گرایش‌های سیاسی‌اش، نمی‌توانست از خویشاوندان

سیاسی‌اش بگسلد و مشروطه‌خواه شود. او در بحبوحه‌ی مقاومت در مصاحبه‌ای با روزنامه‌ی تزاری روسکو اسلُو گفت:

حرف‌های مرا به خاطر داشته باشید و از طریق روزنامه‌تان به مردم منتقل کنید. من به‌عنوان معاون وزیر جنگ در حرکت به سوی تبریز برای مقابله با ملیون با عین‌الدوله همراه شدم. سرانجام هنگامی که متوجه خشونت شدید و لجاجت بی‌مورد شدم، ناگزیر از کارهایی که کرده بودم دست کشیدم. مجبور شدم در ۶۳ سالگی به صفوف کسانی که انقلابی نامیده می‌شدند وارد شوم. با این حال، معتقدم که ایران نیاز به استبداد دارد. من در تمام زندگی‌ام به شاه و سلطنت خدمت کرده‌ام و در سالخوردگی بر آنم که به‌نام عدالت با شاه بجنگم. من در حرکت به سوی تهران مشارکت خواهم کرد و نسبت به پیروزی کامل مطمئنم.^{۴۷}

سپهسالار در تماس با شاه باقی مانده بود، و شاه کوشیده بود او را به مقابله با انقلابیون متقاعد کند. سپهسالار به احتمال موقفیت مشروطه‌خواهان در تبریز اصفهان، و گیلان که مورد ۳ حمایت مردان مسلح قفقازی بودند، اطمینان بیش‌تری داشت. این بود که تسلیم خواست‌های شاه نشد.^{۴۸} اگر چه همچنان از نیروهای انقلابی نیز دل خوشی نداشت.^{۴۹}

در اوایل زمستان ۱۲۸۷ ایالت‌های اصفهان، به رهبری سران ایل بختیاری، و گیلان، اسماً به فرماندهی زمیندار ناراضی پیش‌گفته، به نظر می‌رسید آماده‌ی پشتیبانی از مقاومت تبریز، از طریق حرکت به سوی تهران برای خلع شاه غاصب باشند. در اسفند ۱۲۸۷ سه مرکز مخالفت، یعنی تبریز، گیلان، و اصفهان، هماهنگ عمل می‌کردند. تا اواخر اسفند، نیروهای گیلانی - قفقازی حرکت خود را به سوی تهران آغاز کرده بودند.^{۵۰} وزیران مختار انگلیس و روسیه در تهران، با توجه به وخامت اوضاع، به شاه فشار می‌آوردند که با دوری جستن از محارم ارتجاعی، احیای مشروطه، گرد آوردن وزیران و مشاوران شایسته‌ی اعتماد در اطراف خود، و وارد کردن احزاب گوناگون در فرایند سیاسی، خرابی‌ها را ترمیم کند.^{۵۱} از سوی دیگر، انگلیسیان که از

وجود عناصری چون سپهسالار در میان نیروهای مردمی آگاه بودند، به آنان توصیه می‌کردند از «خواست‌های افراطی» خود دست بردارند و با شاه به مصالحه برسند. اما انقلابیون که پیش‌تر طعم خیانت را چشیده بودند، حاضر نشدند از مبارزه با شخص محمدعلی شاه دست بردارند.

بازگشت نظم کهنه با شاهی تازه

بردد در ۲۵ تیر ۱۲۸۸ به پایان رسید و این هنگامی بود که شاه و ملازمانش به سفارت روسیه در تهران پناه بردند.^{۵۲} شاه به تبعید اجباری فرستاده شد و پسر جوانش احمد میرزا بر تخت سلطنت نشاند. به نظر می‌رسد اعضای تندرو جنبش، افزون بر واگذاری رهبری جنبش ضد استبدادی به کسانی چون سپهسالار، به سازش دیگری نیز دست زده باشند، یعنی خواست جمهوری را به کناری نهادند و به جایگزینی شاه با پسر نوجوانش احمد میرزا رضایت دادند.^{۵۳}

با آن که این پیروزی عمدتاً حاصل مقاومت دلیرانه‌ی آذربایجانی‌ها و تاحدی گیلانی‌ها - با کمک حیاتی و انکارناپذیر سوسیال‌دموکرات‌های ایرانی و قفقازی - بود، ثمراتش نصیب زمینداران ناراضی و جنگ‌سالارانی شد که دیر هنگام به صف «روشنفکران دموکرات» پیوسته بودند. نیروهای مردمی که، به شکل انجمن‌ها، شالوده‌ی مقاومت را در همه‌جا تشکیل می‌دادند، از دستیابی به قدرت بازماندند.

به‌زودی مجلس دوم آغاز به کار کرد و اوضاع سیاسی عادی شد. انقلابیون پیروزمند سازمان‌های سیاسی گوناگونی تأسیس کردند. زندگی به وضع عادی برگشت و عناصر رادیکال جنبش کوشیدند از فضای دموکراتیک تازه به دست آمده و سازمان‌های سیاسی خود به‌منظور آموزش مردم استفاده کنند. مجلس دوم، که به‌طرز آشکاری به دوگرایش سیاسی «اعتدالیون»^{۵۴} و «دموکرات‌ها»^{۵۵} تقسیم شد (که در فصل هفتم مورد بحث قرار خواهد گرفت)، سرانجام در ۲۳ آبان ۱۲۸۸ تشکیل جلسه داد و مذاکرات خود را آغاز کرد. دموکرات‌ها، با

الهام از آرمان‌های سوسیال دموکراسی، به‌زودی یک حزب سیاسی مطابق الگوی اروپایی به‌نام حزب دموکرات ایران تشکیل دادند و یک برنامه‌ی کامل اصلاحی بیسمارک‌منشانه، ورنه ژاکوبن منشانه، ارائه کردند که تمرکز حکومتی هسته‌ی مرکزی آن را تشکیل می‌داد (نگاه کنید به فصل هفتم).

دموکرات‌های «ملی» پیروزمند در مجموع «با خویشتن‌داری و میانه‌روی رفتار کردند» که به‌قول انگلیسیان، «حتی از جانب کسانی که تا آن هنگام با همدلی و موافقت چندانی به آنان نمی‌گریستند نیز به گرمی ستایش شدند».^{۵۶} این «میانه‌روی»، ارتجاعیون و حامیان روسی‌شان را از مساعدت فعال به شاه معزول و تلاش برای بازگرداندن او به سلطنت بازداشت. شاه سابق در دو مورد، در پاییز ۱۲۸۹ و تابستان ۱۲۹۰، به کشور هجوم آورد، اما به‌بهای تلفات قابل توجه و تحمل هزینه‌ی سنگین به خزانه‌ی تهی شکست خورد.

سرکوب فعالیت دموکراتیک از سوی نیروهای تزاری

با وجود انکار برخی استالینیست‌های دو آتشه^{۵۷}، باید خاطر نشان کرد که تزاریسم می‌ترسید که پیشرفت موفقیت‌آمیز انقلاب در ایران تأثیری انقلابی بر فضای سیاسی مناطق آسیایی روسیه بگذارد. به همین دلیل، نظام استبدادی روسیه دست به کار سرکوب انقلاب ایران شد. قرارداد ۱۲۸۶/۱۹۰۷ با بریتانیا و کودتای ۱۲۸۷ بخشی از این رویکرد راهبردی بود.^{۵۸} با توجه به رابطه‌ی متقابلی که بین ایران و مناطق آسیایی روسیه به وجود آمده بود، مشکل بتوان با این دیدگاه وزیر مختار روسیه مخالفت کرد که اگر قفقازی‌ها به ستارخان کمک نرسانده بودند، او مدت‌ها پیش در مبارزه‌ی مسلحانه شکست خورده بود.^{۵۹} در واقع، از آن‌جا که در حمله‌ی دوم روسیه به دموکراسی جوان ایران در نیمه‌ی دوم ۱۲۹۰ چنین کمکی نرسید، مقاومت مردم به‌زودی با بی‌رحمی و وحشی‌گری سرکوب شد.^{۶۰}

فرصت این حمله‌ی زمانی دست داد که مجلس دوم از یک کارشناس آمریکایی، مورگان شوستر، برای تصدی اصلاحات مالی که بسیار ضروری

بود، دعوت به عمل آورد. دولت روسیه، از ترس از دست دادن سلطه‌ی خود بر ایران، با اصلاحات شوستر مخالفت کرد و طی اولتیماتومی خواستار اخراج مشاوران آمریکایی شد که بدون رضایت انگلیس و روسیه استخدام شده بودند. مجلس در ابتدا اولتیماتوم را رد کرد؛ قوای روسیه به ایران هجوم آوردند و به سوی تهران پیشروی کردند.^{۶۱}

در حالی که قوای روسیه در شمال ایران مانند قوای اشغالگر پیروزمند رفتار می‌کرد، «دولت دموکراتیک» برگزیده‌ی مجلسی که تنها دو سال پیش از آن از سوی انقلابیون احیا شده بود، حکومت نظامی اعلام کرد. روس‌ها در شب نوازل دست به عملیات قتل عام اهالی تبریز زدند. مفصل‌ترین روایت تجاوز روسیه پس از انتصاب مورگان شوستر و فجایعی که مرتکب شدند در دفتری آورده شده که ادوارد براون تحت عنوان حکومت وحشت در تبریز منتشر کرد.^{۶۲} از آن‌جا که این گزارش مهم کم‌تر مورد توجه قرار گرفته گزیده‌های مفصلی از آن در این جا ارائه می‌شود:

صمدخان شجاع‌الدوله، یکی از سرداران و طرفداران شاه سابق، و رئیس ایل شاهسون، از مرداد ۱۲۹۰ در پی آن بود که بر تبریز مسلط شود. در بیرون شهر نیروهای روسی مستقر بودند که مدعی حفظ نوعی بی‌طرفی بودند. اما توفیقی نداشتند. زیرا فداییان محلی ایشان را تحت کنترل گرفته بودند، و به همین جهت ۷۰۰ نفر از اردبیل فرستاده شدند تا در اشغال تبریز کمک کنند. آنان در کار خود موفق شدند. اما تنها پس از آن که سوءتدبیر توجیه‌ناپذیر جبهه‌ی مقاومت آنان را برانگیخت و بهانه‌ی لازم را برای خشونت‌های کور و دهشتناکی فراهم کرد که نه تنها فداییان، بلکه بزرگان و رهبران دسته‌ی مشروطه-خواه و افراد عالی‌مقام و نیک‌نام شهر را نیز نشانه می‌گرفت.

بلافاصله پس از شکست ملیون، روس‌ها که دیگر کنترل کامل شهر را در دست داشتند، به شجاع‌الدوله که مدت‌ها بود شهر را محاصره کرده بود اجازه‌ی ورود دادند، و او با حمایت آنان حکمرانی را بر عهده گرفت. مستر شیپلی، کسنول بریتانیا در تبریز، از این انتصاب با نظری مساعد گزارش داد. شجاع‌الدوله در ۱۲ دی [۱۲۹۰]

وارد تبریز شد. روس‌ها در روز پیش از آن یک‌رشته اعدام‌ها را شروع کرده بودند که با آن اکثر رهبران ملیون تبریز را از میان برداشتند؛ آنان هشت نفر، از جمله ثقة‌الاسلام، رهبر روحانی آذربایجان، را به دار آویختند [نگاه کنید به عکس‌ها]. این اعدام‌ها ادامه یافت، و هم‌زمان شجاع‌الدوله و پیروانش مرتکب وحشی‌گری‌های دهشتناکی نسبت به جسدهای ملیون بداقبالی که به چنگ آن‌ها افتاده بودند می‌شدند. البته روس‌ها از این وحشی‌گری‌ها باخبر بودند. جسد یک مرد را [نگاه کنید به عکس] در بازار شقه شقه کردند... باید افزود که در گزارش‌های کنسول بریتانیا در تبریز، که از سوی وزارت امور خارجه منتشر شد، هیچ شرحی یا حتی اشاره‌ای در مورد وحشی‌گری‌هایی که شجاع‌الدوله و هوادارانش مرتکب می‌شدند وجود نداشت، که می‌توانست دولت بریتانیا را، با در نظر گرفتن مسئولیتش، به اعتراض به روسیه وادارد، یا ماهیت دهشتناک رخدادهایی را که در تبریز جریان داشت به مردم انگلستان نشان دهد.^{۶۳}

این دفتر، پس از نقل نامه‌ی ۷ فوریه ۱۹۱۲ / ۱۸ بهمن ۱۲۹۰ براون به منچسترگاردین در مورد قتل وحشیانه‌ی شش رهبر مشروطه‌خواه از سوی روس‌ها در روز عاشورا (۱۰ محرم / ۱۰ دی ۱۲۹۰)، که شامل شرح جزئیات درآوردن چشم‌ها و بریدن زبان یک نماینده‌ی مجلس در زمانی که هنوز زنده بود می‌شد^{۶۴}، تلگرافی را آورد که در استانبول دریافت شده بود و از اعدام‌های بیش‌تر، عمدتاً از فدائیان و اعضای انجمن تبریز، خبر می‌داد. یکی از قربانیان این «تجاوز روس‌ها قدیر دوازده ساله بود که در آخرین نفس فریاد زد: زنده باد ایران! زنده باد مشروطه!»^{۶۵}

دفتر سپس در در ادامه، گزارش جی. دی. ترنر انگلیسی، دبیر افتخاری «انجمن جوانان مسیحی» در پنجاب را، که اتفاقاً در آن زمان در تبریز بود، نقل می‌کند. آنچه او نوشته بر «شهادت شاهدان عینی قابل اعتمادی» مبتنی است «که در حُسن‌نیتشان تردیدی نیست و تصاویری که من در اختیار دارم اظهاراتشان را تأیید می‌کند»^{۶۶}، و در این کتاب تجدید چاپ شده است.

روس‌ها، «مطابق یک طرح عمومی پیشروی در شمال ایران»، در ۲۹ آذر ۱۲۹۰ «به تدارک خلع سلاح فداییان پرداختند» آنان در تدارک عملیاتشان یک تبریزی را با تیر زدند که «جسورانه» با روس‌ها که می‌خواستند از پشت‌بامش برای تعمیر خط تلگراف از اردوگاه نظامی تا کنسولگری استفاده کنند، مخالفت کرده بود. این گزارش، به خاطر اهمیتش و این واقعیت که مدت‌هاست نادیده گرفته شده است، در این جا به تفصیل نقل می‌شود:

این حادثه نه تنها ایرانیان را خشمگین بلکه گوش به زنگ کرد؛ و روز بعد که خلع سلاح آغاز شد، آنان خود را برای مقاومت آماده کردند. در سراسر آن روز جنگ در خیابان‌ها ادامه داشت. فداییان دسته دسته پخش شدند و در خانه‌ها موضع‌گیری کردند و به هر روسی که می‌دیدند شلیک می‌کردند. وضع روس‌ها از این بدتر نمی‌شد... بسیاری از سربازانشان به محاصره‌ی ایرانیان درآمده بودند و برای مدتی روس‌ها کاملاً آسیب‌پذیر بودند. هنگامی که آن‌ها می‌کوشیدند راه خود را در خیابان‌ها به سوی اردوگاه بکشایند، بسیاری از ایشان هدف گلوله قرار گرفتند، عده‌ای نیز اسیر و، گفته می‌شود، تا سرحد مرگ شکنجه شدند. اجساد بسیاری از روس‌ها مثله شده، اما مدرکی در دست نیست که نشان دهد که این مثله شدن پیش از مرگ صورت گرفته باشد... اگر فداییان رهبری شایسته‌ای می‌داشتند، کنسولگری [روسیه] را می‌گرفتند و همه‌ی روس‌ها را از تبریز بیرون می‌راندند. اما به نظر می‌رسد که محرک ایشان بیش‌تر تمایل کور به کشتن روس‌ها تا حد ممکن بوده باشد تا امید به دست زدن به مقاومت پایدار؛ و هیچ چیز بیش از موفقیتشان آنان را به هراس نمی‌افکند. در شب اول دی [۱۲۹۰]، کنسول روسیه موفق به برقراری یک آتش بس موقت شد، اما از آن جا که ارسال پیام به اردوی روس‌ها ناممکن بود، تمام روز بعد تیراندازی ادامه یافت.

پس از آن، از جانب فداییان مقاومت چندانی صورت نگرفت... اما روس‌ها تا مدتی حملات خود را متوقف نکردند. گفته می‌شد که به سربازان آن‌ها دستور داده شده در همان خیابانی که تعدادی از روس‌ها کشته شده بودند هر ایرانی‌ای را که دیدند با تیر بزنند، و

قطعی است که تعدادی ایرانی غیر مسلح در این خیابان و جاهای دیگر کشته شدند. در مواردی، آنان وارد خانه‌ها شدند و مردان و زنان و کودکان بسیاری را بی هدف به گلوله بستند. تعداد زیادی از زنان و کودکان کشته شدند، اما اکثر ایشان در جریان ورود روس‌ها به همان خانه‌هایی که ایرانی‌ها از آن‌ها تیراندازی کرده بودند از بین رفتند. سربازان روسی منظم‌اً هر خانه‌ای را که از آن به سویشان تیراندازی شده بود غارت و ویران کردند.

... ثقة الاسلام... رهبر روحانی تبریز... مردی با قابلیت بسیار زیاد و جاذبه‌ی شخصی بسیار، و دارای وسعت نظر منحصر به فرد... که نه تنها با هم‌کیشان خود، بلکه [همچنین] با مسیحیان شهر روابطی در سطح عالی داشت، در نیمه‌ی آذر به ملاقات کنسول بریتانیا رفته و از او پرسیده بود که آیا در صورت بروز خطر برای خودش می‌توانست از حمایت کنسولگری برخوردار شود؛ پاسخ این بود که کنسولگری نمی‌توانست به او قول حمایت دهد مگر آن که در معرض خطر فوری باشد. او به کنسولگری روسیه نیز مراجعه کرده بود و به او اطمینان داده شد که هر چه پیش آید امنیت او رعایت خواهد شد. او در ناآرامی‌هایی که وصف آن رفت هیچ‌گونه مشارکتی نداشت، اگر چه با مشروطیت و مبارزه برای استقلال ایران همدلی داشت. با این وجود، روس‌ها او را گرفتند، خانه‌اش را در پی فهرست افراد هوادار دولت مشروطه جستجو کردند، و در عوض وعده‌ی آزادی‌اش مبلغ زیادی پول از او اخاذی کردند. سپس او را محاکمه کردند، و از منبع موثقی شنیدم که در جریان محاکمه از او پرسیدند که آیا نامه‌ای به یکی از دوستانش در ارومیه به این مضمون نوشته بوده: «روس‌ها ما را مورد حمله قرار داده‌اند و ما تاکنون به نحو مؤثری در برابرشان مقاومت کرده‌ایم. مطمئنیم که شما نیز چنین خواهید کرد». پس از آن که او تصدیق کرد این نامه از آن اوست، به دارش کشیدند... اگر بشود چیزی بر دهشت این عمل افزود، این است که در دهم محرم، یا مقدس‌ترین روز نزد مسلمانان [شیعه] صورت گرفت.

چند روز بعد، در میانه‌ی جشن روز سال نو ارامنه، سرشناس-ترین ارمنی شهر، بدروس آندریاسیان، دستگیر و به دار آویخته شد.

او یک مشروطه‌خواه بود. تنها جرمش اعتقاد سیاسی‌اش بود^{۶۷}. شاهدان عینی شجاعت او را به‌هنگام رفتن به‌سوی چوبه‌ی دار، در حالی که سواران قزاق او را می‌کشیدند، وصف می‌کنند. او مردی تنومند و سنگین‌وزن بود و دوبار طناب دار پاره شد. یک افسر جوان روس که در آن جا ایستاده بود اعتراض کرد که او به‌اندازه کافی رنج برده است و در هر کشور متمدنی او را رها می‌کردند. آن افسر را به‌خاطر این اظهارات تنبیه کردند و ارمنی شجاع سرانجام اعدام شد. آن شب سربازان روسی در حالی که آواز می‌خواندند در محله‌ی ارمنی‌ها رژه رفتند، به این قصد که در تمام جامعه‌ی ارمنه وحشت بیافرینند....

دوستی در تبریز شاهد بود که یک سرباز روس در خیابان چادر را از سر یک زن کشید - که توهینی نابخشوندنی بود - و به من گفته‌اند که این کار نامعمول نیست. با وجود همه‌ی آنچه اتفاق افتاده، شجاع‌الدوله در قدرت باقی ماند. دولت روسیه مکرراً اصرار ورزیده است که دولت ایران باید رسماً او را به سمت حکمرانی منصوب کند... دولت ایران بر انتصاب حکمران دیگری اصرار دارد، اما شجاع‌الدوله در قدرت باقی است و از حمایت روسیه و حتی، به نظر می‌رسد، وزارت خارجه‌ی بریتانیا برخوردار است.^{۶۸}

مشاور آمریکایی، شوستر، که زیر فشار روسیه برکنار شده بود، از طریق بندر انزلی ایران را ترک گفت؛ او شرح می‌دهد که در آن زمان شهر در کنترل کنسول روسیه بود. بازار در تهران و شهرهای دیگر در اعتراض به نقض حاکمیت ایران از سوی روسیه بسته شد. مردم فریاد می‌زدند «یا مرگ یا استقلال». در رشت نیز، مانند تبریز، نبرد بین سربازان مهاجم روسی و داوطلبان در گرفت. روس‌ها در آن جا نیز مرتکب ددمنشی‌های زیادی شدند. در مشهد، حرم مقدس بمباران شد و بسیاری از اهالی و زائران کشته شدند.^{۶۹}

تیرباران‌ها، به دار آویختن‌ها، شکنجه‌ها، به توپ بستن مردان، و کشتار ددمنشانه‌ی زنان و کودکان در خیابان‌های شهرستان و حتی بدتر از این‌ها - برای افسران و سربازان کشوری که فرمانروایش مبلغ

داوری است و به دوستی بشریت تظاهر می‌کند، پرونده‌ی نویدبخشی است... در همان زمانی که نبرد در تبریز جریان داشت، سربازان روسی، صدها کیلومتر دورتر، در رشت و انزلی، پلیس ایران و بسیاری از اهالی را بی‌خبر و بدون هرگونه عمل تحریک‌آمیز به ضرب گلوله از پای در آوردند.^{۷۰}

ایرانیان از رفتار خودپسندانه و بی‌تفاوتی بقیه‌ی دنیا، به‌استثنای براون و دوستان آزادی‌خواهش، همین‌طور سوسیالیست‌های اروپایی، و بویژه از تسلیم و رضای بریتانیا، که وزارت خارجه‌اش قرارداد سری ۱۹۰۷/۱۲۸۶ با سن‌پترزبورگ را امضا کرده بود، کاملاً بهت زده بودند. دوستان انگلیسی دموکراسی جوان ایران، که از خیانت سِر‌ای. گِری سرخورده بودند، به‌رغم سخترانی وزیر خارجه‌ی بریتانیا در مجلس عوام در دفاع از سیاست ایرانی‌اش و تأیید تمام اعمالی که روس‌ها در ایران انجام می‌دادند، به‌لُرد کرزن، به‌عنوان «مردی با کفایت، که جانب آنان را گرفته، دل خوش کردند. همان‌طور که یکی از آنان نوشته، هدف واقعی گِری «حفظ استقلال ظاهری ایران در عین از بین بردن جوهر آن» بود. «روسیه همان کاری را در ایران می‌کند که ما در مصر می‌کنیم».^{۷۱} در چنین وضعیتی، «میان‌روها» مجلس را منحل کردند و تسلیم خواست‌های دولت تزاری شدند. شوستر در آذر ۱۲۹۰ برکنار شد.^{۷۲} و بدین ترتیب نخستین تجربه‌ی حکومت دموکراتیک در ایران به پایان رسید، در حالی که پیامدهای روان‌شناختی آن تا انقلاب جدید ایران در اواخر دهه‌ی ۱۳۵۰ و پس از آن دوام آورد.

پس از آن که روس‌ها موفق شدند اراده‌ی خود را به نخبگان رهبری‌کننده‌ی ایران تحمیل کنند، ایران وارد یکی از تاریک‌ترین ادوار خود شد. همان‌گونه که در یکی از تحلیل‌های انگلیسی آمده: «مشکل می‌شد مخمضه‌ای فلاکت‌بارتر از آن چه ایران در آن سال‌ها بدان دچار آمده بود تصور کرد».^{۷۳} در حالی که مجلس منحل شده باقی ماند، دولت تسلیم فشار روسیه شد. تورم و فساد کشور را درنوردید. خزانه تهی باقی ماند. حتی نمی‌شد از خارج کمک

دریافت کرد، زیرا روس‌ها با چنین ابتکار عمل‌هایی مخالفت می‌کردند. اکنون شمال ایران عملاً مستعمره‌ی روسیه بود. ایرانیان در تحقیر‌آمیزترین اوضاع و احوال به سر می‌بردند. در ۱۲۹۰ منافع ایران قربانی روابط حسنه‌ی انگلیس و روسیه شد. وحشی‌گری‌های روس‌ها در ایران با ضعیف‌ترین اعتراض ممکن از جانب انگلیسیان روبه‌رو می‌شد.^{۷۴}

نتیجه‌گیری

برای نتیجه‌گیری از این پیش‌درآمد، چند اظهار نظر کلی با هدف تسهیل درک رخدادهای آینده، از انقلاب مشروطه تا جنگ جهانی اول و پس از آن، ارائه می‌شود.

نخست، با وجود آن که طی چندین دهه رنج و مشقت در ایران در حال افزایش بود، هیچ نشانه‌ی محسوسی از شورش‌های دهقانی یا شهری در کشور تا پیش از انقلاب ۱۲۸۴/۱۹۰۵ روسیه و آغاز انقلاب مشروطیت در تهران وجود نداشت. چندین انجمن سری در تهران، تبریز و رشت وجود داشت، اما هیچ نشانه‌ای در دست نیست که مردم ستمدیده به سوی یک عمل مستقل، مستمر و سازمان‌یافته حرکت کرده باشند. افزون بر خویشتن‌داری محض، به نظر می‌رسد که مهاجرت تنها راه برون‌رفت بوده باشد. با آغاز انقلاب روسیه و پراکنده شدن این اخبار که یک قدرت آسیایی، ژاپن، همسایه‌ی ستمگر شمالی را شکست داده است، ایرانیان می‌بایست احساس قوت قلب کرده باشند و این که پیروزی بر دشمنی که تاکنون شکست‌ناپذیر می‌نمود امکان‌پذیر بود.

دوم، شتاب ناگهانی به سوی ایجاد انجمن‌ها به عنوان ارگان‌های ابراز نظر و خودگردانی مردمی شاید بازتاب حس ارزیابی مجدد خود در ارتباط با روسیه و استبداد داخلی بود. در واقع، انجمن‌ها تازه در آغاز راه بودند و با وجود کاستی‌های برنامه‌ای و سازمانی، موفق شدند وضعیتی را به وجود آورند که در آن به عنوان طرف‌های مذاکره نه تنها از سوی والی، حکومت مرکزی، و حتی

مجلس، بلکه همچنین از سوی سفیران خارجی، به عنوان جایگزین حکومت ایالتی، پذیرفته شوند. این دست آورد بزرگی بود. تأثیرگذاری این سازمان‌های مردمی را از این واقعیت می‌توان دریافت که حتی طبقات مرفه چون تجار ثروتمند، زمین-داران و روحانیون برجسته نیز انجمن‌های خود را، به عنوان وسیله‌ی مقابله با انجمن‌های مردمی، تأسیس کردند.

سوم، انجمن‌های مردمی بر اساس صنوف شکل گرفتند. با آن که این انکشاف بازتاب استمرار عنصر سنت در جامعه بود، از پیدایش نوعی تعالی در این استمرار نیز حکایت دارد. درست است که بزرگان هر گروه اجتماعی در صف مقدم هر سازمانی بودند، اما رخدادها نشان می‌دهد که مجال فراوانی برای افراد جسور و مبتکر وجود داشت که پا پیش بگذارند و تاردهی رهبری ارتقا یابند. در حالی که قشر اجتماعی متوسط، تجار زمیندار و زمینداران میانه حال، زمام امور را در دست داشتند - چنان که ترکیب اجتماعی انجمن‌های ایالتی و نمایندگانی که به مجلس دوم فرستاده شدند گواهی می‌دهند - مبارزه‌ی سخت با استبداد صغیر محمدعلی شاه جنبش را رادیکالیزه و پیشروی عناصر اجتماعی فرودست را تسهیل کرد. از آن گذشته، دهقانان نشان دادند که، در صورت وجود وضعیت مناسب کشوری، می‌توانستند علیه ستمگران و بهره‌کشان به پا خیزند و امور خود را نیز از طریق خودپاری و همکاری اداره کنند.

چهارم، و مهم در پرتو رخدادهای تاریخی بعدی که به انقلاب ۱۳۵۷ انجامید، در انقلاب مشروطیت یک رهبر واحد پر جاذبه و فره مند، چه در پایتخت و چه در ایالات وجود نداشت - به طوری که وزیر مختار بریتانیا در تهران در پی «رهبر ناشناخته» می‌گشت! در مجموع، انجمن‌ها، رهبری جمعی و هم‌پاری شاخص‌های این دوره بودند. با این همه، اتحاد با رئیس ایل بختیاری و گزینش سپهسالار به عنوان رهبر نیروهای انقلابی گیلان برای حرکت به سوی تهران، هر چند اقداماتی صوری بودند، اما دیدگاه رهبران مشروطه خواه را در باب نیاز به رهبران پر جاذبه آشکار می‌کنند. این دیدگاه در

برداشت این رهبران از واقعیت ریشه داشت، نه در واقعیت بدان گونه که در کش خودمختار توده‌های مردم در انجمن‌ها متجلی بود. گزینش برای این ائتلاف را درک ضعیف نیروهای دست‌اندرکار تحمیل کرد. به هر حال، به نظر می‌رسد جنبش مشروطیت اولین و آخرین جنبش «مدرن» در ایران بوده باشد که یک رهبر واحد بر آن غلبه نداشت.

پنجم، انتخاب سپهسالار به‌عنوان فرمانده کل انقلابیون گیلان، که به او در رسیدن به صدراعظمی کمک کرد، نیز بازتاب ضعف عقلانی مبارزه برای احیای مشروطیت بود. در واقع، همان‌طور که براون خاطر نشان کرده است^{۷۵}، «شخصیت‌های مؤثر» این مبارزه اعضای برجسته‌ی کمیته‌ی ستار بودند که ساده‌لوحانه گمان می‌بردند از پیرمرد استفاده می‌کنند. اما دلیل واقعی پذیرش نقش «تابع» در ائتلاف از سوی خان‌ها و زمینداران «آزادی‌خواه» بی‌شک ترسشان از افتادن حکومت در دست انقلابیون، از یک سو، و نیاز به فرونشاندن مخالفت روسیه‌ی تزاری و بریتانیا با برکناری محمدعلی شاه، از سوی دیگر، بود.^{۷۶} در این هم نمی‌توان تردیدی داشت که اگر به جای سپهسالار می‌خواستند تلاش‌های شوستر را با شکست مواجه سازند به این سبب بود که می‌دانستند شوستر، با حمایت ژاندارمری تحت فرماندهی افسران سوئدی، جمع‌آوری مالیات را نظم خواهد بخشید. سپهسالار، قوام و وثوق دیگر نمی‌توانستند از پرداخت مالیات‌های سنگینی که به دولت بدهکار بودند شانه خالی کنند.^{۷۷} شوستر نقل می‌کند که چگونه سپهسالار طی سال‌ها از پرداخت مالیات خودداری ورزیده بود. هنگامی که از او خواسته شد ۷۲ هزار تومان مالیات‌های عقب افتاده را پردازد، او از شوستر یک میلیون تومان «بابت خدمات میهنی و هزینه‌های مربوط به تدارک سپاه رشت» مطالبه می‌کرد. این سپاه بخشی از قوای ملی را تشکیل می‌داد که محمدعلی شاه را سرنگون کرد. شوستر می‌افزاید که سپهسالار «فکر می‌کرد یک دولت قدرشناس باید او و اخلافش را برای ده نسل از تمام مالیات‌ها معاف کند».^{۷۸}

البته سپهسالار تنها نبود. یک دیپلمات آلمانی در آن زمان اظهار داشت:

زمینداران بزرگ کشور، روحانیون^{۷۹}، و سوداگران ثروتمند همگی در ته دلشان از عوام‌فریبی پارلمانی حاکم خسته و ناخرسندند، عمدتاً بدین خاطر که اکنون شروع کرده است به این که حتی در امتیازات سنتی آنان و مقدس‌ترین اختیاراتشان، یعنی آزادی دزدیدن از مالیات‌ها، شک کند.^{۸۰}

در پرتو واقعیت‌هایی که بیش‌ترشان در آن زمان شناخته شده بودند، کشاندن سپهسالار و امثال او به صفوف قیام از جانب مشروطه‌خواها کار نابخردانه‌ای بود؛ و معلوم شد که برای جنبش دموکراتیک و پیشرفت اجتماعی به منزله‌ی بوسه‌ی مرگ بود. دلیل آن هم، در کنار سایر دلایل، این بود که به یک «آرایش تازه» در مناسبات کشاورزی به‌زیان دهقانان تبدیل شد، در حالی که می‌بایست - و می‌توانست - به یک انقلاب کشاورزی تبدیل شود که به‌صورت شالوده‌ای برای برپا داشتن انقلاب صنعتی و انکشاف همه‌جانبه‌ی کشور درآید.^{۸۱}

درست همان طور که واکنش مسلحانه‌ی خودانگیخته‌ی نیروهای مردمی نسبت به تجاوز ۱۲۹۰ روسیه می‌توانست به‌نحو مؤثری هدایت شود و مورد بهره‌برداری قرار گیرد، دولتی با ترکیب اجتماعی متفاوت و بدون آن که نیازی به پرده‌پوشی اختلاس‌ها داشته بوده باشد، نسبت به اولتیماتوم ۱۲۹۰ روسیه برای برکناری مشاور مالی آمریکایی واکنشی کاملاً متفاوت نشان می‌داد و با قدرت در برابر تهاجم روسیه مقاومت می‌کرد. به نظر می‌رسد که دهقانان ایران، دست کم در گیلان، درباره‌ی رنگ حقیقی سپهسالار دچار توهم نبودند. دهقانان دستوراتی را که او، به‌هنگامی که در سال ۱۲۸۶ حکمران رشت بود، برای مجازات آنان صادر کرده بود، از یاد نبرده بودند.^{۸۲} به همین دلیل، به‌هنگامی که او در رأس اردوی انقلاب قرار گرفت، دهقانان به دستوراتش توجه نکردند. رهبران کمیته‌ی ستار نشان دادند که هوشمندیشان از دهقانان بی‌سواد کم‌تر بود. بنابراین، غیرمنصفانه نخواهد بود اگر گفته شود رهبری قیام گیلان تا حدی مبتلا به بی‌لیاقتی سیاسی بود، اگر نگوییم

فرصت‌طلبی آشکار، که ویژگی نخبگان سیاسی ایران بوده است. این موضوع را می‌توان بر اساس آزمندی شخصی برخی از رهبران کمیته‌ی ستار، نظیر سردار محبی و برادرانش، توضیح داد که زمینداران میانه‌حال و دارای ارتباط نزدیک با سردار منصور (سپهدار رشتی)، بزرگ‌ترین ارباب زمیندار گیلان، بودند.^{۸۳}

ممکن است کسانی به‌نفع، یا در توجیه، مصالحه‌ی صورت گرفته با ستم‌گرتترین ارباب زمیندار، سپهسالار، یا حتی خرده‌مالکان فرصت‌طلبی چون سردار محبی، استدلال کنند و بگویند که مردم برای پیشروی تا حد استقرار دموکراسی و دفاع از آن آمادگی نداشتند.^{۸۴} مورگان شوستر، که انتصابش به خزانه‌داری دولت ایران برای اصلاح نظامی مالی و برطرف کردن فساد سبب قتل‌عام ایرانیان از سوی سربازان ددمتش روسی بود، در برابر کسانی که به مصالحه با دشمن شمالی ایران متوسل شدند، استدلال نیرومندی ارائه کرد. او به‌شیوه‌ای نامعمول و غیراستعماری، که از آن پس به‌ندرت مشاهده شد، از ایرانیان دفاع کرد و گفت آنان «روحیه‌ی ملی» لازم برای امتناع از «بر باد دادن شرافت و حاکمیت کشورشان» را دارا هستند:

شایستگی ایرانیان به حکومت بر خود به‌طرز ظاهر فریبانه‌ای درست در آن جایی مورد تعرض قرار گرفته که انکار بر پرس و جو پیشی می‌گیرد. این را که ایرانیان در سیاست عملی و در روش دولت مشروطه‌ی پارلمانی ناکارآزموده بودند کسی نمی‌تواند انکار کند؛ اما این که آنان کاملاً حق داشتند مطابق نوع خاص سنت‌ها، منش، طبع و تمایلات خودشان انکشاف یابند نیز به همان اندازه بدیهی است. پنج سال در زندگی یک ملت چیزی نیست؛ حتی برای اصلاح فردی نیز مدت زیادی نیست؛ با این حال، پس از تنها پنج سال تلاش، که طی آن مردم ایران، با تمام مشکلات و مزاحمت‌هایی که قدرت‌های به‌اصطلاح دوست برایشان فراهم کردند، موفق شدند تلاش برنامه‌ریزی شده‌ی یک فرمانروای مستبد برای از بین بردن آزادی‌های به‌زحمت به دست آمده‌شان را خنثی سازند، دو کشور اروپایی به جهان می‌گویند که این مردم ناصالح، منحط، و ناتوان از

ایجاد یک شکل دولتی پایدار و به‌سامان بودند. با آگاهی از واقعیت‌های شکست ایران، پرده از جلو چشمان ناباورترین افراد فرو می‌افتد و روشن می‌شود که این کشور قربانی بی‌پناه بازی مصیبت‌باری بوده که چند قدرت اروپایی، با مهارت ناشی از قرن‌ها تجربه، هنوز هم بر سر ملت‌های ضعیف‌تر، و به‌بهای زندگی، شرافت و پیشرفت همه‌ی نژادها، به آن دست می‌زنند.^{۸۵}

در این بستر است که سوسیال دموکراسی ایران، با اشکال متنوع و تفاوت‌های ایدئولوژیکش، از پیش‌زمینه‌های مختلف پدید می‌آید.^{۸۶}

فصل ۵

سوسیال دموکراسی ۱:

فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد

درآمد

در تاریخ قرن بیستم ایران کم‌تر موضوعی به اندازه‌ی تاریخ‌نگاری سوسیال دموکراسی دچار سردرگمی است. دو دلیل برای این آشفتگی وجود دارد. نخست، فقدان بصیرت تاریخی در میان سوسیال دموکرات‌های ایرانی در آن زمان برای نگهداری گزارش‌های موثق از فعالیت‌های تشکیلاتی و تبلیغاتی خودشان. دوم، تلاش‌های آگاهانه‌ی همه‌ی کسانی که در تحریف تاریخ سوسیالیسم ایرانی نفع ایدئولوژیک داشته‌اند. در نتیجه، نه تنها آرشیوهای مربوط به تاریخ‌نگاری این جنبش بر روی اکثر پژوهشگران بسته است، بلکه حتی تلاش مؤلفان شوروی (و پیروان ایرانی آنان) در نگارش این تاریخ، به‌خاطر سرکوب سیاسی در ایران از سوی دودمان پهلوی، تعمداً سردرگم کننده بوده است. محور اصلی تحریف استالینیستی این تاریخ، که هر موضوعی به‌گرد آن می‌چرخد، این است که انقلاب مشروطیت ایران را انقلاب ۱۲۸۴/۱۹۰۵ روسیه برانگیخت و موفقیت سوسیال دموکراسی ایران در احیای حکومت مشروطه منحصرأً مدیون جناح بلشویک حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه بود.^۱ به‌راستی که بر هر داده‌ای که با این نکته‌ی محوری مغایر بود لزوماً می‌بایست سرپوش گذاشته می‌شد.

افزون بر برخی آثار ایرانی، مجموعه‌ی کاملی از مقالات مؤلفان شوروی

به این تاریخ اختصاص یافته است.^۲ با وجود کمبود منابع آرشیوی در همه‌ی آثار، بی‌دقتی و لغزش در برخی و تحریف آگاهانه در برخی دیگر از منابع ایرانی، و برخورد ایدئولوژیک با موضوع، در این فصل و فصل‌های بعدی تلاش خواهد شد تاریخ سوسیال‌دموکراسی ایران در سه بخش آن، یعنی «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد»، گروه‌های سوسیال‌دموکرات ارمنی ایران در تبریز و گیلان، و حزب دموکرات ایران، بازسازی شود.

آشنایی با عقاید سوسیالیستی

در آغاز باید به این خلاف‌آمدِ عادت (پارادوکس) توجه کرد که، با وجود مهاجرت گسترده‌ی سلب مالکیت‌شدگان ایرانی به ایالت‌های آسیایی امپراتوری روسیه، پیش از ظهور این سازمان‌ها در ایران یا در میان ایرانیان قفقاز در طی ماه‌های سرنوشت‌ساز انقلاب مشروطیت، آگاهی ایرانیان درباره‌ی سوسیالیسم، که در آن زمان در اروپا به نیروی مهمی تبدیل شده بود، بسیار اندک بود. همان‌گونه که در فصل سوم مشاهده کردیم، فشار ایدئولوژیکی که سرمایه‌داران روسی - قفقازی اعمال می‌کردند تا کارگران ایرانی را از اتحادیه‌ها و بسیج سیاسی دور نگه دارند این خلاف - آمد - عادت را توضیح می‌دهد. این نیز خلاف - آمد - عادت است که سازمان‌های سوسیال‌دموکرات باید نخست در یک کشور اسلامی چون ایران، که در آن هیچ آشنایی قبلی با سوسیالیسم وجود نداشت، پدیدار شوند، نه در مصر یا ترکیه - خلاف آمدِ عادتِی که باز هم نتایج بعدی این مهاجرت آن را توضیح می‌دهد. یا وجود ضربه‌ی تکان‌دهنده‌ی دو جنگ با روسیه و یکی با بریتانیا، روشنفکران ایران هنوز بسیار سستی و از جهان پیرامون خود کاملاً ناآگاه بودند. این موضوع از نحوه‌ی ابتدایی ارائه‌ی جنبش سوسیالیستی اروپا و کمون پاریس از سوی یک روزنامه‌ی ایرانی منتشره در تبعید برای خوانندگانش مشهود است.^۳ نخستین روزنامه‌ی فارسی‌زبان که برای اولین بار در ایران از سوسیالیسم سخنی به میان آورد، اختر بود که کمون پاریس (۱۸۷۱) را شرح داد و

سوسیالیست‌ها، کمونیست‌ها، آنارشیت‌ها و نیهیلیست‌ها را بدون تمایز نیهیلیست معرفی کرد^۴. مقاله‌ی اختر، با اشاره به این که این گروه‌ها حدود بیست سال بود که موجودیت داشتند، در ادامه اظهار می‌داشت که تلاش نیهیلیست‌ها برای از بین بردن دولت فرانسه در جریان کمون را جمهوری خواهان فرانسه با دادن قربانی‌های بسیار سرکوب کردند. درک نادرست اختر از سوسیالیسم از مقایسه‌ی آن با جنبش مزدکیان، که به روایت رسمی مخالف آن، می‌خواست مالکیت را ملغی سازد و زنان را اشتراکی کند^۵، کاملاً مشهود است. باز هم مقایسه‌ای که بین سوسیالیسم اروپایی و جنبش قرامطه به عمل می‌آورد که در دوره‌ی عباسیان قدرت یافتند و نیز فرقه‌ی شیعی هفت امامی اسماعیلیه، که به همان خواسته‌های اشتراکی‌گرایانه متهم شده‌اند، از این درک سطحی حکایت دارد^۶.

نویسنده‌ی مقاله‌ی اختر از مسائل سازمانی جنبش سوسیالیستی نیز آگاهی نداشت، چون رهبران آن را، به جای رهبران بین‌الملل اول، اگوست بلانکی و لویی بلان معرفی می‌کرد. شگفت آن که نویسنده از وزن سیاسی رو به افزایش سوسیالیست‌ها در اروپا به خوبی آگاه بود. آشنایی سطحی نویسنده با عقاید سوسیالیستی اروپا، که منعکس‌کننده‌ی تأثیر تبلیغات بر او بود، از این جا نیز آشکار می‌شود که او سوسیالیست‌های اروپایی را از این جهت مورد انتقاد قرار می‌داد که هنوز یک «مذهب» جدید و جهانگیری را به وجود نیاورده بودند که بتواند جایگزین مذاهب متعددی شود که در آن زمان در جهان وجود داشت. قالب تفکر سستی او در زیانش نیز متجلی بود، که مثلاً به «فتواها»ی رهبران سوسیالیست اروپا اشاره می‌کرد!

از مقایسه‌ی نحوه‌ی ارائه‌ی سوسیالیسم در اروپا از سوی اختر با تلاش‌های هم‌زمان در ترکیه و مصر^۷، جز این نمی‌توان گفت که آشنایی ایرانیان با مکتب‌های فکری سوسیالیستی در آن مرحله چقدر ابتدایی بود. باز هم بی‌تفاوتی روشنفکران ایرانی را نسبت به عقاید اروپایی در آن زمان از سکوت تقریباً همگی آنان درباره‌ی جنبش سوسیالیستی در طول بیست و پنج

سال بعدی، تا زمانی که ژاپنی‌ها روس‌ها را در جنگ شکست دادند و باعث شدند ایرانیان به این فکر بیفتند که آسیایی‌ها نیز می‌توانستند اروپایی‌ها را شکست دهند، می‌توان دریافت^۸.

تاریخ تحریف شده

پیش از ورود به بحث پیدایش سوسیال‌دموکراسی ایران، لازم است به بررسی تلاش‌هایی پردازیم که از سوی پیروان تاریخ‌نگاری استالینیستی به منظور تعیین زمینه‌های «رشد بومی» سوسیال‌دموکراسی در ایران تحت تأثیر بلشویسم صورت گرفته است. همچنین لازم است چنین تلاش‌هایی را به‌عنوان تبلیغات صرف به‌کناری نهیم. مثلاً، عبدالله‌یف و عبدالحسین آگاهی نخست به یک واقعت تاریخی اشاره می‌کنند که تبریز، به‌عنوان یک «گذرگاه انتقالی» برای روزنامه‌ی ایسکرا به روسیه، به حزب سوسیال‌دموکرات کارگری روسیه خدمت می‌کرد، و سپس «حدس می‌زنند» که هدف فعالیت «نمایندگان روزنامه در ایران در عین حال مشارکت دادن اهالی در کار انقلابی بود»^۹. مشکل این نوع تاریخ‌نگاری این است که از یک واقعت ساده‌ی انتقال یک روزنامه‌ی روسی از راه تبریز به قفقاز از سوی یک یا چند نفر تفسیری به عمل می‌آورد که برای توجیه آن مشکل بتوان مدرکی یافت. ما نه دقیقاً میدانیم که این افراد که بودند و نه این که روس، ارمنی یا فارسی‌زبان‌هایی بودند که می‌توانستند ایسکرا را بخوانند.^{۱۰} آگاهی ما درباره‌ی این «فعالان سوسیال‌دموکرات» که «حدس زده می‌شود» مأموریت داشته‌اند به تبلیغ در میان «اهالی» در سراسر ایران پردازند(!) نیز کم است.

بدیهی است که هدف از این «حدس زدن» به اثبات رساندن مقام بلشویک‌ها به‌عنوان تنها «پدرخوانده‌ها»ی سوسیال‌دموکراسی در ایران است. همان‌گونه که پیش‌تر یادآور شدیم، این در واقع ترجیح‌بند تمام تاریخ‌نگاری شوروی درباره‌ی سیاست‌های قرن بیستم ایران است. ما همین هدف است که عبدالحسین آگاهی ادعا می‌کند ملک‌التکلمین، روحانی رادیکالی که در

جریان کودتای خرداد ۱۲۸۷ به قتل رسید، از لنین آگاهی داشت. او نظر خود را بر پایه‌ی یک اظهارنظر کوتاه منسوب به این روحانی رادیکال «اثبات» می‌کند که: «به‌زودی خورشید آزادی از روسیه طلوع خواهد کرد و به مردم روح تازه‌ای برای یک زندگی تازه خواهد بخشید»^{۱۱}. مطمئناً، این روحانی رادیکال از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه تأثیر پذیرفته بود، اما مشکل می‌توانست لنین را بشناسد، زیرا مدرکی وجود ندارد که از رهبر آینده‌ی انقلاب اکتبر در این دوره در نشریات ایرانی ذکری به میان آمده باشد. از آن گذشته، لنین را حتی در اروپا خارج از محافل محدود سوسیال دموکرات به‌زحمت کسی می‌شناخت.

همین تلاش برای «جازدن» تأثیر بلشویسم در تاریخ ایران را علی‌یف نیز به عمل آورده است.^{۱۲} او به آشنایی احتمالی لنین با برخی چهره‌های مطرح ایرانی که در انقلاب مشروطه شرکت داشتند اشاره می‌کند و مدعی می‌شود که لنین مبتکر این تماس‌ها بود. به منابع علی‌یف (ملک‌زاده و آگاهی‌دهنده‌ی او میرزا کریم خان رشتی) که گزارش‌های خود را زمانی نوشتند که لنین در ایران شهرت کسب کرده بود، مشکل بتوان اعتماد کرد.^{۱۲} همچنین لازم است خاطر نشان شود که میرزا کریم خان در میان مشروطه‌خواهان در تبعید چهره‌ی شاخصی نبود، بلکه فردی گزافه‌گو و خودنما بود. از آن گذشته، هیچ چهره‌ی بارز ایرانی این دوره، حتی پس از شهرت یافتن لنین، یادآور نشده است که شخصاً رهبر بلشویک‌ها را می‌شناخته است. در واقع، علی‌یف تصدیق می‌کند که هیچ «اطلاع دقیقی» در مورد زمان ملاقات احتمالی لنین و این ایرانیان در دست نیست.

مقالات لنین درباره‌ی ایران نیز، که علی‌یف به آن‌ها اشاره می‌کند، آشنایی رهبر بلشویک‌ها را با ایرانیان سرشناسی چون علی‌اکبر دهخدا ثابت نمی‌کند. کم‌تر تردیدی می‌توان داشت که لنین اطلاعات خود را از مقالاتی کسب می‌کرد که سوسیال دموکرات‌های ارمنی (نگاه کنید به فصل ششم) در نوبه‌ی سایت منتشر می‌کردند، نشریه‌ای که لنین می‌خواند و مقالات او نیز در آن

منتشر می‌شد. گذشته از آن، ابوالحسن پیرنیا را، که گمان می‌رود لنین با او ملاقات داشته بوده باشد، به زحمت می‌توان «نماینده‌ی جناح چپ» توصیف کرد. علی‌یف از یک نویسنده‌ی شوروی نقل قول می‌کند که به گفته‌ی او لنین با یحیی دولت‌آبادی نیز ملاقات کرده بود. اما در خاطرات چهار جلدی دولت‌آبادی هیچ اشاره‌ای به ملاقات او با لنین وجود ندارد. در واقع، علی‌یف می‌گوید این ارتباط را جعل کند تا برای تأثیر لنینسم بر این دوران سوسیال‌دموکراسی ایران سابقه‌ای فراهم آورد. علی‌یف، بدون آن که هیچ مدرک تاریخی مؤید ادعای او باشد، می‌گوید «نام و.ا. لنین برای تمام نیروهای پیشرو در ایران به خوبی شناخته شده بود». او به سادگی مایل است فراموش کند که شهرت لنین در ایران تنها با انقلاب اکبر و تصمیم او به لغو امتیازات تزاری در این کشور آغاز شد. همان‌گونه که از عنوان این کتاب برمی‌آید، قرار نیست گفته شود که سوسیالیسم ایرانی تحت تأثیر شدید مارکسیسم روسی، از جمله لنینسم، نبوده است. بلکه مسیر آن متفاوت بوده است.

سازمان «مسلمانان» قفقاز: «همت»

پیش از هرگونه بحثی در مورد سازمان‌های گوناگون انقلابی ایران باید به بازنگری مختصر پیدایش، گسترش، و برنامه‌ی «همت» پرداخت، سازمانی که از سوی مسلمانان قفقاز ساکن شمال رود آرس و برای آن‌ها تأسیس شد، که جمهوری آنان تا همین اواخر جمهوری آذربایجان شوروی نامیده می‌شد^{۱۴}. زیرا «همت» و رهبران در ترویج عقاید سوسیال‌دموکراتیک در میان کارگران مهاجر ایرانی نقش مهمی ایفا کردند و به فرقه‌ی اجتماعیون‌عامیون (مجاهد) یاری رساندند، اگر نگوییم به تأسیس آن عملاً کمک کردند. از آن گذشته، «همت» بعدها خدمات باارزشی برای جنبش کمونیستی ایران انجام داد. خلاصه آن که «همت» به‌عنوان یک مجرای انتقال عقاید و روش‌های مارکسیسم روسی به ایران تأثیر قطعی خود را بر جنبش چپی ایران بر جای گذاشته است.

پایه‌گذاری سازمان

به نظر می‌رسد که «همت» به‌عنوان یک گروه در سال ۱۹۰۴/۱۲۸۳، درست پیش از انقلاب اول روسیه، پایه‌گذاری شده باشد، گرچه تاریخی که برنامه‌ی سیاسی آن در بر دارد ۲۴ دسامبر ۱۹۰۹ (۳ دی ۱۲۸۸) است. افراد نزدیک به، یا عضو، کمیته‌ی باکوی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه «همت» را به‌عنوان یک سازمان انقلابی تأسیس کردند. «همت» تا پس از روزهای پرماجرای انقلاب ۱۹۰۵ به‌صورت یک سازمان سیاسی تمام‌عیار درنیامد.^{۱۵}

با آن‌که طی چندین دهه پایه‌گذاری «همت» رسماً به تلاش‌های تنها استالین نسبت داده می‌شد^{۱۶}، کم‌تر تردیدی وجود دارد که او ارتباط بسیار کمی با آن داشته بوده باشد. بنا بر نوشته‌ی *دایره‌المعارف بزرگ شوروی*^{۱۷}، «همت» را گروهی از روشنفکران جوان، تحت ریاست شخص الیوشا جاپاریدزه، تأسیس کرده بودند، که همه‌شان آموزش مارکسیستی خود را در محافل سوسیال دموکرات روسیه دریافت کرده بودند. یک روایت جدیدتر شوروی در *دایره‌المعارف تاریخی شوروی*، که افندیف و استپان شانومیان را به فهرست بنیان‌گذاران آن می‌افزاید، تأکید می‌کند که «همت» در پیوند با کمیته‌ی باکوی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، با هدف انجام فعالیت تبلیغی در میان کارگران مسلمان در قفقاز، مشارکت دادن آنان در آموزش و مبارزه‌ی سیاسی، و دمیدن روح انترناسیونالیسم پرولتری در آنان، البته بدون از دست رفتن زبان و آداب و رسوم ملیشان، تأسیس شد^{۱۸}.

به هر حال، به نظر می‌رسد این روایت به واقعیت نزدیک‌تر است و همانی است که خود افندیف در ۱۹۱۹ منتشر کرده است. او می‌نویسد:

پیش از این در ۱۹۰۴، در لحظه‌ی بیداری انقلابی همگانی، گروهی از مسلمانان جوان محلی متمایل به مارکسیسم در باکو، این شهر پرولتاریا و پادشاهان نفتی، شکل گرفت. گروه خود را «همت» نامید... در میان کارگران به کار تبلیغی همت گماشت، و ارگان خود را به همان نام منتشر کرد. «همت» جوان از همان آغاز با کمیته‌ی باکوی

حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه تماس برقرار کرد، و اعضایش بی‌ردنگ جناح خود را در داخل آن تشکیل دادند... رهبرانش رفقا استالین، پائومیان و جاپاریدزه بودند. بعدها، طی سال‌های ۱۹۰۶-۱۹۰۷، «همت» به یک سازمان تبدیل شد.^{۱۹}

به گفته‌ی سیویو توچوفسکی^{۲۰}، پیدایش «همت» مستقیماً از اهمال کمیته‌ی باکوی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه ناشی می‌شد که به «نیاز به تبلیغ» در میان کارگران مسلمان بی‌توجهی کرده بود. در نتیجه‌ی «تلاش‌های فردی برخی از اعضای عادی و آذربایجانی» حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه که «مستقلاً» عمل می‌کردند، یک محفل بحث و گفتگو در ۱۹۰۳ تشکیل شد که در سال بعد فعالیت تبلیغاتی خود را در میان جمعیت مسلمانان آغاز کرد. برخی از اعضای این محفل، نظیر ام. جی. معصوموف، سلطان مجید افندیف، و ا. آخوندوف، در واقع اعضای حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه بودند. دیگران، نظیر م. ا. رسولزاده، م. ح. حاجینسکی، و ا. کاظم‌زاده، ظاهراً هیچ ارتباط شناخته شده‌ای به خارج از گروه کوچک‌شان نداشتند^{۲۱}. در اوایل سال ۱۹۰۵ دو آذری لایق، ن. نریمانوف و م. ا. عزیزبکوف، نیز به «همت» پیوستند^{۲۲}.

نشریه‌ی همت، ارگان گروه، بین اکتبر ۱۹۰۴ (مهر ۱۲۸۳) و فوریه ۱۹۰۵ (بهمن ۱۲۸۴) منتشر می‌شد، و در این هنگام بود که قربانی دستگاه سانسور تزاری گردید^{۲۳}. بعدها، رهبری «همت»، در ارتباط با گروهی از سوسیال دموکرات‌های ارمنی مرتبط با کمیته‌ی باکوی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، چندین روزنامه نظیر کوچ، دوات، نبات، یولداش و تکامل منتشر کرد^{۲۴}.

پافشاری تاریخ‌نویسان شوروی بر این که «همت» یک سازمان سوسیال دموکرات، یعنی مارکسیست، بوده با واقعیات نمی‌خواند^{۲۵}. در واقع، این دیدگاه بر اظهارات مقامات تزاری در مورد ماهیت سیاسی این سازمان مبتنی است. یک گزارش پلیس که برای کنت وروتسوف داشکوف فرستاده شده

«همت» را یک «سازمان سوسیال دموکرات تاتار» تحت «کنترل کمیته باکو»، «پرتلاش»، و دارای «هیچ فضل و دانشی، مگر شور انقلابی بسیار»، که به یقین آینده‌ای را برای آن تضمین می‌کرد، توصیف می‌کند.^{۲۶} شاید این توصیف از آن جهت ارائه شده بوده باشد که، همان‌طور که یک گزارش پلیس سیاسی خاطر نشان می‌کرد، «توده‌ی تاتارها، لزگی‌ها و ایرانی‌ها»، اگر چه «به‌لحاظ سیاسی ناآگاه‌اند»، به ندای این سازمان گوش فرا می‌دهند.^{۲۷}

با آن که «همت» رسماً شعبه‌ی فرعی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه نبود، در ارتباط نزدیک با آن و همچنین با حزب ارمنی هنگام کار می‌کرد. همکاری با دومی نه تنها از تلاش مشترک برای انتشار نشریه‌ی ارمنی - تاتاری کوچ - دوات، بلکه همچنین از همکاری نزدیک رزمی آنان با انقلابیون ایران در تهیه‌ی اسلحه و مهمات و اعزام پارتیزان‌های مسلح به ایران مشهود است (نگاه کنید به پایین‌تر در همین فصل و فصل ششم). این همکاری از اهمیت بسیار بیش‌تری برخوردار است، زیرا علی‌رغم فضای نفرت خونینی که بین ارامنه و مسلمانان (تاتارها) در جنوب قفقاز وجود داشت صورت گرفت. انقلابیون ارمنی و تاتارها هر دو فکر می‌کردند که حکومت تزاری به این فضا دامن می‌زد.^{۲۸}

«همت»، که در آغاز در حوزه‌های نفتی باکو تأسیس شده بود، به سرعت به بخش‌های دیگر ماورای قفقاز، نظیر پتروفسک، تفلیس و گنجه، که در آن کارگران مسلمان زندگی می‌کردند، گسترش یافت.^{۲۹} با استقرار ارتجاع استولپین، این سازمان سرکوب شد و رهبرانش تحت پیگرد قرار گرفتند. برخی به ایران پناهنده، و عده‌ای نیز بازداشت شدند. همان‌گونه که در پایین اشاره خواهیم کرد، جنبش گسترده و خودانگیخته‌ی رزمندگان سوسیال دموکرات با گرایش‌های مختلف در ایران تنها به‌طور غیرمستقیم با این پیگرد ارتباط داشت و تلاشی آگاهانه برای مبارزه با ارتجاع روسی و متحدان محلی روسیه در ایران بود.

برنامه و اساسنامه

همان گونه که پیش‌تر اشاره شد، برنامه‌ی «همت»، که تنها در سال ۱۹۰۹/۱۲۸۸ در گنجه تهیه شد، نه ادعای سوسیالیسم داشت و نه هیچ اشاره‌ای به حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه می‌کرد.^{۳۰} این یک برنامه‌ی انقلابی بود که هدف خود را تحقق خواست‌های دموکراتیک برای یک جمعیت مسلمان در آستانه‌ی گسست از سنت قرار داده بود. در برنامه گفته می‌شد که هدف از پایه‌گذاری این سازمان «حفظ منافع و بهبود شرایط بینوایان، کارگران و کارکنان بخش تجارت» بود و تحقق آزادی‌های دموکراتیک، نظیر آزادی عقیده، بیان، تشکل، مطبوعات و غیره، و همچنین کسب حق اعتصاب و حق رأی همگانی را وظیفه‌ی خود قرار می‌داد.

مقررات سازمانی «همت» این برداشت را می‌داد که این یک سازمان «لنینستی» است که با شرایط خاص یک جامعه‌ی شرقی و اسلامی سازگار شده بود. سازمان به سه بخش تقسیم می‌شد: ۱- مجمع تخصصی، یعنی کمیته‌ی مرکزی؛ ۲- یک مجمع دوازده نفره، مرکب از یک رئیس، یک دبیر، یک خزانه‌دار، و غیره، که بی‌شک به‌عنوان کمیته‌ی اجرایی عمل می‌کرد؛ ۳- و هسته‌های محلی که هر کدام ده عضو مبارز داشت. هر هسته زیر سرپرستی یک راهنما بود که از بالا منصوب می‌شد. هیچ عضوی نمی‌توانست «بدون علت و اجازه‌ی کمیته‌ی مرکزی» سازمان را ترک گوید. اگر چنین می‌کرد، «خائن» تلقی می‌شد و بر اساس حکم یک «دادگاه ویژه»، که مطابق مقررات تشکیل می‌شد، مجازات می‌گردید.^{۳۱}

پنهان‌کاری، نبود دموکراسی درونی، و سرسپردگی کاملی که از اعضا خواسته می‌شد، که ظاهراً از ضرورت‌های کار در میان افراد یک جامعه‌ی سستی در حال‌گذار ناشی می‌شد، مشکل می‌توانست به پرورش و نهادینه کردن ارزش‌ها و شیوه‌های کار دموکراتیک کمک کند. این بیش‌تر یادآور سازمان‌های اسلامی بسته‌ای چون اسماعیلیه یا کاربوناری ایتالیا است.^{۳۲} اگر این نظر موجه باشد، که به گمان من هست، آن وقت می‌توان استدلال کرد که

همتی‌ها، که می‌کوشیدند زنجیرهای شیوه‌ی تفکری را بگسلند که کارگران مسلمان را در دو سوی رود ارس اسیر کرده بود، با وجود تلاششان برای ارائه‌ی عقاید ضد استبدادی، ندانسته همان قید و بندهای ذهنی را در سطح سازمانی تقویت کردند، که تأثیر فلج‌کننده‌ی آن برای دهه‌ها، چه در آذربایجان شوروی و چه در جنبش سوسیالیستی ایران، باقی ماند.

فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد

سر در آوردن از این که سازمان‌هایی که به‌عنوان فرقه‌ی اجتماعیون عامیون (مجاهد) شناخته شده‌اند دقیقاً چگونه بودند به‌راستی دشوار است. عدم دسترسی مستقیم به آرشیوهای شوروی^{۳۳}، خارج از دسترس بودن اسناد آرشیوی ایران، و بالاتر از همه، تلاش آگاهانه‌ی پژوهشگران تاریخ‌نگاری شوروی برای ارائه‌ی تصویری ایدئولوژیک از تاریخ این جنبش، وظیفه‌ی تاریخ‌نویسی را که در پی بازسازی تاریخ آن است بسیار دشوار کرده است. آشفتگی به این پرسش‌ها مربوط می‌شود که آیا فرقه‌ی اجتماعیون عامیون و مجاهد یک سازمان واحد یا دو سازمان جداگانه بودند و آیا مجاهد کاملاً مستقل یا شاخه‌ای (نظامی) از فرقه‌ی اجتماعیون عامیون بود. پرسش‌های مهم دیگر مربوط می‌شوند به تاریخ(های) ایجاد این سازمان(ها)، کسانی که آن(ها) را تأسیس کردند، برنامه و اساسنامه‌ی آن(ها)، و سرانجام، این که آیا سازمان‌های گوناگون موجود تحت همین نام در شمال ایران در واقع شاخه‌های همان سازمانی بودند که در اصل در قفقاز تأسیس شد؟

«بحث» در میان ایران‌شناسان شوروی، که به مطالب آرشیوی دسترسی مستقیم داشته‌اند، هنوز پاسخ روشنی برای این پرسش‌ها فراهم نیاورده است. در مجموع، درباره‌ی این موضوع می‌توان دو دیدگاه شوروی‌ها را از هم تشخیص داد: یکی مدافع این نظر که فرقه‌ی اجتماعیون عامیون و مجاهد یکی بودند؛ و دیگری مدعی این که دو سازمان جداگانه وجود داشت، گرچه ممکن است آن دو پیوندهایی با هم داشته بوه باشند. در حالی که بلووا، پلاتسون،

آقایف، و اصلانی را می‌توان نماینده‌ی گرایش نخست دانست، م. س. علی‌یف و شاهین ابراهیموف مدافعان اصلی گرایش دوم هستند. م. س. ایوانف موضعی بینابینی دارد. هنگام مراجعه به این مؤلفان گوناگون در جریان کوشش برای بازسازی تاریخ این جنبش، اختلافاتشان آشکار خواهد شد.

بر پایه‌ی مطاب چاپ شده‌ی انکارناپذیری که بلووا و اصلانی از آرشیوهای شوروی ارائه کرده‌اند، از یک سو، و پژوهش خود من در منابع فارسی و غربی، از سوی دیگر، به این نتیجه رسیده‌ام که فرقه‌ی اجتماعیون عامیون و مجاهد یک سازمان واحد بودند، یعنی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون (مجاهد)، و برنامه‌اش در بستر زمان و بسته به برداشت رهبران از واقعیت‌های اجتماعی - سیاسی ایران تعدیل شده بود.

پایه‌گذاری و مرحله‌ی نخست سازمان

شواهد موجود نشان می‌دهند که فرقه‌ی اجتماعیون عامیون (مجاهد) در ۱۲۸۴/۱۹۰۵ تأسیس شد. خود نریمان نریمانوف پس از انقلاب اکتبر گفت که او فرقه‌ی اجتماعیون عامیون را در ۱۹۰۵ تأسیس کرده بود^{۳۴}. اصلانی بر آن است که این امر در باکو روی داده بود^{۳۵}، اما مدرکی برای اثبات نظر او وجود ندارد^{۳۶}. در واقع احتمال می‌رود که این امر در تفلیس، شهر زادگاه نریمانوف صورت پذیرفته بوده باشد. به احتمال زیاد این نظر برگرفته از اظهارنظری در خاطرات فعال سابق یوسف اکبرزاده (سپرده شده به آرشیو شوروی در ژوئن ۱۹۳۸/خرداد ۱۳۱۷) است مبنی بر این که سازمان مجاهد در سال ۱۲۸۴/۱۹۰۵ پس از آغاز انقلاب روسیه در تفلیس تأسیس شد^{۳۷}. به هر صورت، سال ۱۹۰۵ به‌عنوان سال تأسیس از مقدمه‌ی اساسنامه‌ای که مجاهدین در سپتامبر ۱۹۰۷ / شهریور ۱۲۸۶ تصویب کردند نیز تأیید می‌شود. در آن جا گفته می‌شد که نخستین اساسنامه دو سال پیش، یعنی در ۱۹۰۵، به تصویب رسیده بود^{۳۸}. یک بیانیه‌ی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون (مجاهد) در سال ۱۲۸۸/۱۹۰۹ که اظهار می‌دارد «چهار سال برای ایجاد

حزب اجتماعیون عامیون "مجاهدین" مبارزه کرده است»^{۳۹}، هرگونه تردید را در مورد تاریخ تأسیس آن برطرف می‌سازد. با این حال، باید خاطر نشان کرد که هنگامی که اصلانی می‌گوید فرقه‌ی اجتماعیون عامیون (مجاهد) نخست با نام «عدالت» حضور خود را اعلام کرد^{۴۰}، یک دوگانگی بروز می‌کند. «عدالت» را بلشویک‌های قفقازی در پایان سال ۱۹۰۴ (زمستان ۱۲۸۳) در کنار «همت» در میان کارگران مهاجر ایرانی به وجود آوردند و گفته می‌شود فعالان تراز اول آن محمدیاروف، جاپاریدزه، آخوندوف، و دیگران اما نه نریمانوف، بودند. این ادعا در خاطرات کامران آقازاده (آقایف) نیز تأیید می‌شود^{۴۱} با توجه به کمبود اطلاعات ما در مورد این موضوع، و تا زمان دسترسی بیش‌تر به آرشیوهای شوروی، توضیح پذیرفتنی می‌تواند این باشد که این دو سازمان، که در ابتدا نمایانگر دو اقدام سیاسی از جانب عناصر سوسیال دموکرات جامعه‌ی مسلمان در ماورای قفقاز بودند، بعدها با توجه به ضرورت‌های زمان، تحت رهبری «همت» متحد شدند.

با در نظر گرفتن جوّ انقلابی موجود در امپراتوری روسیه، عقلانی به نظر می‌رسد که فرض را بر این بگذاریم که تجربه‌ای که «همت» کسب کرده بود می‌توانست به‌نحو ثمربخشی به خدمت نیاز به سازماندهی کارگران مهاجر ایرانی درآید. برعکس، ادعای بور - رامنسکی را مبنی بر این که شهرهای شمالی ایران، باز هم در سال ۱۹۰۵، شاهد تأسیس سازمان توده‌ای و «انقلابی» مجاهدین بود^{۴۲}، هیچ مدرکی تأیید نمی‌کند. آغاز ظهور این سازمان‌ها می‌بایست پس از امضای قانون اساسی از سوی شاه بیمار، یعنی پس از ژانویه ۱۹۰۷ (دی ۱۲۸۵)، بوده باشد. گواه آن، چنان که بعداً خواهیم دید، انتشار روزنامه‌های مجاهد در شهرهای شمالی است.

این که این سازمان برای نخستین بار در سال ۱۹۰۷ توجه مقامات تزاری را به خود جلب کرد^{۴۳}، با دو عامل قابل توضیح است: نخست، فضای عمومی سیاسی آسان‌گیرانه در امپراتوری در جریان عقب‌نشینی استبداد در دو سال

اول پس از انقلاب در روسیه؛ و دوم، کار بی‌نهایت هوشیارانه و مخفیانه‌ای که سازمان در آن زمان انجام می‌داد. نکته‌ی دوم بویژه دارای اهمیت است. چه حزب می‌بایست به صورت محفل‌های کوچک مبارزاتی تأسیس شده باشد که اعتماد زیادی به آن‌ها وجود داشت و در هسته‌های «بسته» یا «خصوصی»، بدان‌گونه که در اساسنامه ذکر شده (بعدهاً خواهد آمد)، متشکل شده بودند. پس، کشف سازمان از سوی پلیس تزاری در دوره‌ی سرکوب فزاینده و گسترش سریع حزب در میان توده‌ی مهاجران ایرانی در قفقاز، از یک سو، و توسعه‌ی آن به ایالت‌های شمالی ایران، از سوی دیگر، صورت گرفت.

ظهور روزنامه‌های مجاهد در پاییز ۱۹۰۷/۱۲۸۶ در رشت و تبریز^{۴۴} و وجود یک سازمان در انزلی^{۴۵} نشانگر آن است که فرقه‌ی اجتماعیون عامیون (مجاهد) در این زمان در داخل کشور کاملاً فعال بود. تقاضای عاجل روزنامه‌ی رادیکال فریاد^{۴۶} از مجاهدین و هواداران‌شان در تبریز برای وحدت، این نظر را تأیید می‌کند^{۴۷}. «تقاضا از همه‌ی رهبران مجاهد» در آن شهر، که در آن نسبت به سرنوشت سازمان در صورت ادامه‌ی کشمکش اظهار نگرانی شده بود، گویاتر از آن است که تاکنون تصور می‌شده است. تقاضا، با تأکید بر اهمیت مجاهدین در انقلاب ایران، به رهبران آنان توجهی را که می‌بایست نسبت به آموزش نظامی، انضباط و تدارک تسلیحات مبذول می‌داشتند یادآور شده بود. روزنامه سپس به رهبران محلی مجاهدین در مورد احتمال «فروپاشی» حزب در نتیجه‌ی بی‌توجهی نسبت به اجرای برنامه و اساسنامه هشدار می‌داد، و در ادامه می‌افزود:

ما به یک برنامه‌ی مناسب و اساسنامه‌ی دقیق نیاز داریم. ما باید یک برنامه‌ی عملی فراهم آوریم... برای تهیه‌ی برنامه، باید از افراد هوشمند و کارآزموده دعوت کنیم، یا... از برنامه‌ی مجاهدین قفقازی استفاده کنیم.^{۴۸}

این جملات آشکار می‌سازند که نه تنها برنامه و اساسنامه‌ای برای مجاهدین (یعنی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد) وجود داشت، بلکه حتی در تبریز

نیز شناخته شده بود و شاخه‌های مجاهد در ایران آن‌ها را اجرا نمی‌کردند، شاید به این علت که به‌اندازه‌ی کافی با وضع حاکم در داخل کشور سازگار نبودند. بنابراین، نامعقول نیست که فرض را بر این بگذاریم که تجدیدنظر در برنامه و اساسنامه‌ی مصوب فرقه‌ی اجتماعیون عامیون (مجاهد) «در مشهد»^{۴۹}، که موجب استحکام و انضباط بیش از پیش سازمان می‌شد، به‌واسطه‌ی وضع خاص حاکم بر ایران ضروری بود.

کشف سازمان مخفی مجاهد در نواحی کارگری باکو در مارس ۱۹۰۷ / اسفند ۱۲۸۵ از سوی پلیس تزاری، که مقدار زیادی نوشته‌های انقلابی نیز در آن‌جا پیدا شد، به تحقیقات بیش‌تر انجامید. در دسامبر همان سال (آذر ۱۲۸۶) پلیس سازمان همتای آن را در نخجوان کشف کرد، که بعداً معلوم شد ارتباط نزدیکی با «همت» داشته بود. در ژوئن ۱۹۰۸ (خرداد ۱۲۸۷) وجود شاخه‌های قارص و ایروان نیز برملا شد.^{۵۰} پس از آن، سازمان‌های مجاهد در پتروفسک^{۵۱} و عشق‌آباد کشف شد. بنا بر گزارش‌ها، گروه سومی از بهار سال ۱۹۰۷ (۱۲۸۶) وجود داشت و انجمن محلی آن را اداره می‌کرد.^{۵۲}

چند سندی که به‌گفته‌ی تاریخ‌نویسان شوروی در ارتباط با سازمان مجاهد در تفلیس کشف شده نشان می‌دهد که در بهار ۱۹۰۹ (۱۲۸۸) جلسه‌ای با حضور پنجاه مجاهد در خانه‌ای برگزار و در آن «کمیته‌ی جدید»^{۵۳} برگزیده شد که اعضایش حاجی فتحعلی صادقوف، مشهدی محمدآقا جبالوف (جباروف؟)، و حاجی محمد علی یف بودند. این کمیته‌ی جدید تصمیم گرفت داوطلبانی را برای مبارزه با شاه، که اکنون داشت به اوج خود می‌رسید، به ایران اعزام کند. کمیته (از طریق مراجعی چون انجمن خیریه‌ی مسلمانان شهر) پول نیز جمع می‌کرد.^{۵۴}

گزارش‌های پلیس تزاری روشن می‌سازد که بین «همت» و «مجاهد» در پتروفسک ارتباط مشخصی از طریق اسماعیل مصطفی اوغلی گنججی، عضو شاخص سازمان مجاهد که به‌طور هم‌زمان عضو «همت» نیز بود، وجود داشت.^{۵۴} بر پایه‌ی چنین اسنادی، تاریخ‌نویسان شوروی نتیجه گرفته‌اند که

«همت» به مجاهدین ایرانی در تأسیس سازمان‌هایشان در سراسر قفقاز، که مهاجران ایرانی زندگی و کار می‌کردند، کمک می‌کرد^{۵۵}. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، مجاهدین در داخل ایران نیز سازمان‌های خود را گسترش دادند. از قرار معلوم آنان افزون بر تبریز، رشت و مشهد در سلماس، ارومیه، آستارا، اردبیل، خوی و بناب نیز شاخه‌هایی به وجود آورده بودند^{۵۶}. اعزام داوطلبان، حتی پیش از آن که تهدید کودتا علیه حکومت مشروطه واقعیت پذیرد، باید به قصد ایجاد یا کمک به ایجاد سازمان‌های محلی مجاهد بوده باشد.

شکل‌گیری برنامه‌ی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون (مجاهد)

نمی‌توان با بلووا (۱۹۶۰) و علی‌یف (۱۹۶۵) موافقت کرد که به ترتیبی گفته‌اند فرقه‌ی اجتماعیون عامیون (مجاهد) تا سال ۱۹۰۷ (۱۲۸۶) و ۱۹۰۶ (۱۲۸۵) فاقد برنامه بود^{۵۷}. همان‌گونه که اصلانی نشان داده است، شرح برنامه‌ی فرقه فرایندی بود که از پاییز ۱۹۰۵ (۱۲۸۴) تا ژانویه‌ی ۱۹۰۷ (۱۲۸۵) طول کشید و طی آن مواضع اساسی سازمان در مطبوعات مسلمانان قفقاز، نظیر هیأت و ارشاد، برای عموم توضیح داده شد.^{۵۸} گفته‌های خود نریمانوف مبنی بر این که او مواد مربوط به جدایی دین از حکومت، از یک سو، و آموزش و مذهب، از سوی دیگر، را در برنامه‌ی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون (مجاهد) اصلاح کرده بود، مؤید این دیدگاه است^{۵۹}.

چندین سندی که اصلانی یافته است نشان می‌دهد که فرقه‌ی اجتماعیون عامیون (مجاهد) احتمالاً هم‌زمان با انتخابات مجلس اول در حال تهیه‌ی یک برنامه بود. دو پیش‌نویس این برنامه به نمایندگان (رادیکال) آذربایجان که با فعالان فرقه در تفلیس و باکو در دی ۱۲۸۵ ملاقات کردند، تقدیم شد. هر دو آن‌ها در ارشاد منتشر شدند.^{۶۰}

نسخه‌های تفلیس و باکو مشتمل بر ۱۴ خواست برنامه‌ای بود که مهم‌ترین آن‌ها را می‌توان به‌قرار زیر خلاصه کرد:

- الف) محدود شدن اختیارات پادشاه مستبد؛
 ب) واگذاری حق رأی به کارگران، صرف نظر از درآمد یا ثروت آنان، که در قانون اساسی ایران پیش‌بینی نشده بود؛
 پ) انجام انتخابات مجلس بر اساس حق رأی همگانی؛
 ت) تقسیم املاک بزرگ کشاورزی در میان دهقانان و حمایت قانونی از مالکیت دهقانان بر زمین؛
 ث) واگذاری حقوق دموکراتیک به کارگران، نظیر آزادی تشکل، بیان، تجمع و حق اعتصاب.^{۶۱}

برنامه‌ی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون (مجاهد)

در واقع، این پیش‌نویس‌ها می‌بایست به‌عنوان شالوده‌ای برای شرح و بسط برنامه‌ی فرقه به کار رفته باشد که شامل «اساسنامه‌ی» سازمان نیز می‌شد، که بلووا آن را در آرشیوهای شوروی یافته است.^{۶۲} بنا بر این سند، «حزب انقلابی» نظم مستقر را می‌پذیرفت، زیرا به اعضایش رهنمود می‌داد (ماده ۲) که «در امور داخلی» حکمرانان و رؤسا که «مسئولیت کامل حفظ نظم و امنیت» را بر عهده داشتند «مداخله» نکنند. اما اعضا اجازه داشتند به رؤسا کمک کنند، زیرا حفظ نظم در شهرها پرمخاطره بود. در صورت بدرفتاری حکمرانان با اهالی، اعضا می‌بایست از طریق کمیته‌ی مرکزی سازمان شکایت‌ها را به انجمن‌ها ارجاع می‌دادند. ماده‌ی ۳ بر همکاری حزب نه تنها با انجمن‌های شهر، بلکه همچنین با روحانیون و دستگاه اداری، در صورت لزوم، تصریح داشت.

همکاری متقابل، بویژه در آموزش فرزندان رفقایشان، نیز وظیفه‌ی اعضا تلقی می‌شد (ماده ۹). از اعضای فرقه خواسته می‌شد برای رفاه و پیشرفت کشور، «البته بدون آسیب رساندن به حرمت و تقدس دین» بکوشند (ماده ۱۱).^{۶۳}

برنامه‌ی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون (مجاهد) در این مرحله در سندی که

س. علی‌یف یافته است با صراحت بیش‌تری بیان می‌شود، که آن نیز مربوط به خواست‌هایی است که در سال ۱۹۰۶ (۱۲۸۵) مطرح شده بود. برنامه‌ی سال ۱۹۰۶، تحت تأثیر برخوردهای قومی در شمال رود ارس، با جنگ داخلی مخالفت می‌کرد و خود را متعهد می‌دانست با «دسیسه‌ها» بی‌از این نوع و ریختن خون هر گروه ملی مبارزه کند. برنامه آرزو می‌کرد که خلق‌های وابسته به گروه‌های دینی و ملی گوناگون بتوانند در شرایط برابری و عدالت زندگی کنند. فرقه‌ی اجتماعیون عامیون خود را «دوست» مردمی که با بدبختی زندگی می‌کردند و آرزو داشتند خود را از یوغ «ستمگران» «خون‌آشام» در دستگاه کشوری و لشگری آزاد کنند، اعلام می‌کرد و خواست‌های مشخصی را ابراز می‌داشت که خلاصه‌ی آن‌ها چنین است:

(الف) آزادی تشکل، اجتماع، بیان، و مطبوعات؛

(ب) آزادی عقیده، «یعنی، بر اساس شرع مقدس»، هیچ‌کس را نباید مجبور کرد از عقیده‌ی خود دست بکشد و دین دیگری را بپذیرد^{۶۴}؛

(پ) آزادی تمام کارگران برای تشکیل اتحادیه‌های کارگری، آزادی اعتصاب؛

(ت) کار هشت ساعته برای همه‌ی کارگران، چه در صنعت و چه در دستگاه اداری؛

(ث) مراقبت دولت از بیوه‌زنان، یتیمان و سالخورده‌گان؛ آموزش برای کودکان فقیر و یتیمان؛

(ج) مسکن رایگان برای بینوایان و برای بیماران مبتلا به بیماری‌های مسری؛

(چ) کاهش مالیات‌ها و ایجاد نظام مالیاتی ترقی برای کاستن از فشار بر بینوایان؛

(ح) کاهش مالیات‌های (عوارض) مستقیم بر کالاهای ضروری و اساسی.

برنامه این خواست‌ها را تنها مقدماتی می‌دانست که می‌بایست به تدریج با تحول سیاسی جامعه سازگار می‌شد.^{۶۵} در ظرف یک سال، با توجه به بهبود

وضعیت در داخل کشور، سازمان بر آن شد برنامه، و بویژه اساسنامه‌ی، خود را با شرایط جدید تطبیق دهد. این کار از قرار معلوم در کنفرانسی که در شهریور ۱۲۸۶ در مشهد برگزار شد، صورت گرفت.

برنامه‌ی ۱۲۸۶ مشهد

پیشگفتار برنامه‌ی ۱۲۸۶^{۶۶} لزوم حرکت تدریجی درخواست‌های سیاسی را بیان می‌دارد و روشن می‌سازد که فرقه‌ی اجتماعیون عامیون (مجاهد) نظام پارلمانی را می‌پذیرفت و از این رو خواست‌هایی را مطرح می‌کرد که می‌شد در آن لحظه‌ی خاص ضمن «حفظ حرمت مردم و سرزمین مقدس آبا و اجدادی» برای آن‌ها مبارزه کرد. بنابراین، می‌شد به برکت وجود قانون اساسی و مجلس ملی و گسترش عدالت و برابری به این خواست‌ها رسید. تدریجی بودن خواست‌ها در ابراز اعتماد محدود به نمایندگان انتخابی برای مجلس نیز متجلی است. از آن گذشته، برنامه ضمن هشدار به مردم در مورد هر گونه اعتماد به وزیران دولت، به آنان توصیه می‌کند با هدف زیر نظر داشتن فعالیت‌های صاحبان قدرت، در سازمان‌های مجاهد متشکل شوند. این وظیفه‌ای مقدس تلقی می‌شود؛ برنامه تأکید می‌کند، همان‌طور که در قرآن آمده است، «خداوند افراد فعال را بیش‌تر از افراد منفعل گرامی می‌دارد».

برنامه، مجاهد را عضوی از جامعه توصیف می‌کند «که در سایر کشورهای متمدن نیز با نام‌های دیگری وجود دارد»، و شب و روز تلاش می‌کند، خود را در راه گسترش عدالت قربانی می‌کند، از مجلس محافظت می‌کند، و به هدف‌های سازمانی دست می‌یابد. برنامه هدف‌های خود را نیز چنین مشخص می‌کند:

(الف) تضمین وجود و حفاظت دائمی از مجلس؛

(ب) حق رأی همگانی، صرف‌نظر از تمایزات قومی یا طبقاتی، همراه با رأی‌گیری مخفی؛

(پ) تحقق آزادی‌های دموکراتیک، که همان‌طور که در بالا ذکر شد، شامل

آزادی شخص و مالکیت او می‌شد؛

ت) آموزش ابتدایی و متوسطه‌ی رایگان و اجباری، با امکان دسترسی به آموزش عالی برای همه؛

ث) ایجاد نظام مالیاتی مترقی؛

ج) ایجاد یک ارتش دائمی از طریق برقراری خدمت نظام وظیفه؛

چ) محدود شدن ساعات کار روزانه به هشت ساعت؛

ح) پاسخگویی وزیران در برابر مجلس ملی که آنان را برمی‌گزیند؛ مجلس اعیان یا سنا نباید وجود داشته باشد؛

و سرانجام، ابراز امیدواری می‌شود که در آینده و در لحظه‌ی مناسب، هنگامی که مردم ایران بیدار شدند، به «امید خدا» خواست‌های دیگری نیز مطرح شود.^{۶۷} این اعتقاد به حرکت گام به گام ظاهراً توضیح می‌دهد که چرا مثلاً استقرار نظام جمهوری یکی از خواست‌های فرقه‌ی اجتماع‌یون عامیون را در آن زمان تشکیل نمی‌داد.^{۶۸} با این حال، می‌دانیم که در میان مشروطه‌خواهان گرایشی به طرفداری از خط مشی جمهوری خواهانه نیز وجود داشت. مدت‌ها پیش از آغاز جنبش مشروطیت، یک گروه جمهوری خواه وجود داشت که حتی پس از کودتای خرداد ۱۲۸۷ نیز به حمایت خود از جمهوری ادامه داد.^{۶۹}

اکنون بهتر است توجه خود را به سیاست ارضی در این برنامه‌ها برگردانیم که تاکنون به تعویق افتاد.

سیاست ارضی

نکته‌ی مهمی که در اساسنامه‌ی ۸۶-۱۲۸۴ (ماده‌ی ۸) وجود داشت، به هدف‌های فرقه در مورد مسئله‌ی ارضی مربوط می‌شد: «هدف ما آزاد کردن دهقانان و نیز سایر ساکنان روستا از بندگی تحمیلی [بر آنان] از سوی اربابان زمیندار و مباشرانشان، و از نیاز تعداد زیادی از آنان به مهاجرت برای به دست آوردن لقمه‌ای نان و در نتیجه هلاک شدن به‌عنوان قربانیان کار سخت در

معادن است».^{۷۰}

بلووا، که این برنامه را برای نخستین بار منتشر کرد، بر این نظر است که فرقه‌ی اجتماعیون عامیون برنامه‌ی ارضی روشنی نداشت. با این حال، او یافته‌های توثیق را تأیید می‌کند که در آذر ۱۲۸۵ نماینده (های) فرقه از باکو به تبریز سفر کرد (ند) و یک طرح رادیکال برای اصلاحات ارضی (یعنی [اصلاحات] ارضی «بر پایه‌ی تقسیم املاک اعیان») را، که به نفع توده‌های وسیع دهقانی بود، به انجمن ایالتی (انجمن ملی^{۷۱}) ارائه کرد (ند).^{۷۲} اما انجمن ملی، با «ترکیب اجتماعی مرفه، شامل نمایندگان بورژوازی تجاری بزرگ، روحانیت عالی مقام، و اربابان زمیندار با این طرح مخالفت کرد، زیرا اعضایش، که از مردم بیگانه بودند، از آغاز شدن مبارزه‌ی ضد فئودالی وحشت داشتند، و این برنامه‌ی اصلاحی به نظر آن‌ها بسیار "چپگرایانه" می‌آمد». ^{۷۳} در ضمن، باید خاطر نشان کرد که این ادعای بلووا که شاخه‌ی تبریز فرقه‌ی اجتماعیون عامیون (یعنی مرکز غیبی) در جریان انقلاب پیش‌تاز مبارزه برای قانون اساسی، مجلس و انجمن‌ها بود با این ردّ برنامه‌ی ارضی ناسازگار است.^{۷۴}

پیش‌نویس‌های یادشده که با نمایندگان آذربایجان در میان گذاشته شد و علناً انتشار یافت، می‌بایست شالوده‌ی تدوین سیاست ارضی‌ای را تشکیل داده باشد که (در آذر ۱۲۸۵) در برنامه‌ای گنجانده شد که علی‌یف آن را یافته است. در این برنامه، فرقه به وضوح تصریح می‌کند که «تمام املاک باید به کسانی تعلق داشته باشد که با عرق جبین آن‌ها را کشت می‌کنند، [یعنی کسانی] که از کارکارگران یا دست‌های کشاورزان روزمزد استفاده نمی‌کنند». به طوری که دهقان بتواند به کار کشاورزی پردازد و از درآمد سالانه‌ی مکفی برای خود و خانواده‌اش مطمئن باشد.^{۷۵}

خواست‌های ارضی‌ای که در ۱۲۸۶ پیش‌کشیده شد با تحولات جدید و تاکتیک‌هایی که حزب متناسب با آن برگزید مطابقت داشت. این خواست‌ها اکنون عبارت بودند از:

الف) مصادره و تقسیم املاک خاصه در میان دهقانان بدون پرداخت غرامت، بجز مبلغ معینی که برای هزینه‌های شاه و خانواده‌اش لازم بود؛ و ب) خرید و تقسیم املاک خصوصی در میان دهقانان از طریق یک بانک کشاورزی.^{۷۶} همان‌طور که مشاهده می‌شود، مخالفت نمایندگان آذربایجان و انجمن ایالتی با طرح مسئله‌ی ارضی تأثیر معتدل‌کننده‌ای بر برنامه‌ی سازمان داشت. به عبارت دیگر، پدیده‌ی اجتماعی جدید، یعنی منافع تجار در زمین‌های کشاورزی (نگاه کنید به فصل ۲) بر تدوین سیاست فرقه‌ی اجتماعیون عامیون اثر گذاشت.

با این حال، بیانیه‌ی فرقه خطاب به دهقانان ایران در مهر ۱۲۸۷، یعنی در زمانی که مقاومت مسلحانه در تبریز شکل گرفته بود، به‌طور ضمنی بر این دلالت دارد که دهقانان عنصر عقب‌مانده‌ی جامعه‌ی ایران را تشکیل می‌دادند. مجاهدین بیانیه‌ی خود را با «به‌نام خداوند آزادی‌بخش» آغاز می‌کردند و به دهقانان در مورد شاه و نقشه‌های شیطانی‌اش، یعنی «فروختن کشور مقدس ما، سرزمینی که خون نیاکان ما بر آن ریخته است، به بیگانگان... و قربانی کردن فداییان ملت برای برآوردن امیال شیطانی خود»، هشدار می‌دادند. بیانیه دهقانان ایران را به‌خاطر سستی و بی‌حالی‌شان، که می‌گفت سبب گرفتاری زیادی برای ملت خواهد شد، مورد انتقاد قرار می‌داد، و از آنان تقاضا می‌کرد که به‌خاطر خدا حرکتی از خود نشان دهند و به ریشه‌کنی نظام پوسیده‌ی موجود کمک کنند. بیانیه می‌پرسید که آیا آنان خبر ندارند که مجتهدین (که برخی از آنان زمینداران بزرگ و برخی نیز سرپرست زمین‌های وقفی بودند)، کسانی «که ما از آنان تقلید می‌کنیم»، اعلام کرده بودند که حکومت مشروطه‌ی ایران «دقیقاً همان قانون شریعت محمدی» است؛ آیا آنان فتوایی را که این رهبران دینی صادر کرده بودند نخوانده بودند؛ آیا آنان نمی‌دانستند که هرگونه حمایت از محمدعلی شاه حتی از حمایت از یزید بدتر بود؟ بیانیه به دهقانان و ایلاتی‌ها هشدار می‌داد که نمی‌توانند برای مدت زیادی منفعل باقی بمانند، زیرا ایران دارد به دست کفار می‌افتد؛ دیگر وقت آن رسیده بود که با

برافراشتن پرچم اسلام شهدای کربلا را خشنود سازند!^{۷۷}

این بیانیه‌ی شگفت‌انگیزی است، زیرا تا زمستان ۱۲۸۷ ستارخان املاک شاه و بستگانش را در آذربایجان، بدون کوچک‌ترین اعتراضی از جانب دهقانان، مصادره کرده بود. اقدامی که با ستایش روزنامه‌های رادیکال در قفقاز مواجه شد، گویا یکی از مواد برنامه‌ی مجاهد به اجرا درآمده بوده باشد.^{۷۸} در مورد موضوع مالکیت ارضی، دهقانان تردیدی به خود راه ندادند، اما رهبران مشروطه خواه در تبریز چرا؛ چنان که اظهارات مگلا دزه‌ی منشویک، یکی از شرکت‌کنندگان مهم در مقاومت تبریز، در اردیبهشت ۱۲۸۸ گواه آن است. او می‌گفت برخی از خان‌ها و زمینداران از املاک خود رانده شده بودند، اما معلوم نیست که آیا زمین‌های مصادره شده‌ی آنان بین دهقانان تقسیم می‌شدند.^{۷۹} گزارش‌های دیگر، هر چند ممکن است پراکنده باشند، از این اعتقاد نادرست حکایت دارند که «عقب‌ماندگی» دهقانان سازش‌هایی را در سیاست ارضی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون (مجاهد) باعث شد.

برخلاف دیدگاه رایج در مورد دهقانان ایران^{۸۰}، به نظر می‌رسد که آنان نسبت به تحول انقلابی در ایران واکنش کاملاً جدی نشان داده باشند و در شمال در درخواست‌های خود بسیار جلو رفته بوده باشند. بر اساس یادداشت‌های برجا مانده از کنسول بریتانیا در رشت در آن زمان، جنبش شورایی دهقانی در ابتدا با اقدامات فردی، گاه خشونت‌آمیز، علیه اربابان ستمگر آغاز شد. این را چلنگریان، سوسیال دموکرات ایرانی - ارمنی، در مقاله‌ای که در روزنامه‌ی ارمنی تفلیس منتشر می‌شد تصدیق می‌کند. به گفته‌ی او، دهقانان از پرداخت مالیات خودداری می‌کردند و زمین‌هایی را که کشت می‌کردند به تصرف خود درمی‌آوردند.^{۸۱} در کشوری که یک دهقان غالباً مجبور بود در برابر ارباب زانو بزند یا دختر نوجوان خود را پیش از فرستادن به خانه‌ی شوهر تسلیم پسر ارباب کند، شگفت‌انگیز نیست که شروع شدن جنبش انقلابی بزودی دهقانان را از اقدامات انتقام‌جویانه‌ی فردی به اقدام

جمعی سوق دهد، از جمله به امتناع از دادن بخش بزرگ‌تر محصولشان به زمیندار، و دفاع از رویکرد جدیدشان با توسل به خشونت علیه پیشکار، مردان مسلح او، یا قزاق‌های اعزامی از سوی دولت.

بی‌توجهی ناظران و تاریخ‌نگاران آن زمان نسبت به اقدامات دهقانان، ما را از تمام اطلاعات مربوط به آن محروم کرده است. با این حال، در جایی که چنین اقدامی علیه یک ارباب زمیندار بزرگ صورت گرفت، اطلاعات آن ثبت شده است. نمونه‌ی آن بست‌نشینی^{۸۲} حدود ۱۰۰ دهقان در فروردین ۱۲۸۶ در مسجد خواهر امام در رشت برای جلب حمایت از امتناع آنان از تسلیم سهم مرسوم محصول به ارباب است. به نظر نمی‌رسد که انجمن ملی، گرچه در آغاز نسبت به مطالبات دهقانان بست‌نشین تردید داشت، با آنان به کلی مخالفت کرده باشد. اما به محض این که فشار از ناحیه‌ی اربابان زمیندار و روحانیت، بویژه از سوی نمایندگان رشت در مجلس شکل گرفت، انجمن علیه خواست‌های دهقانان موضع گرفت و خواستار آن شد که دهقانان به بست‌نشینی پایان دهند.

فقدان همدردی از سوی اکثریت انجمن ملی، که بیش‌ترشان تاجر بودند، ناشی از وضعیت خاص زمینداری، یعنی وجود یک‌گروه تاجران زمیندار در میان آنان، بود. مسئله‌ی زمین‌های وقفی نیز این وضعیت را تشدید می‌کرد. در این زمان، همچون دوران بعدی جنبش جنگل (۱۳۰۰-۱۲۹۳)، این ویژگی مانع عمده بر سر راه حل مسئله‌ی ارضی بود. با این حال، جواب ردّ انجمن ملی دهقانان گیلانی را دلسرد نکرد. جنبش دهقانی، که ظاهراً مورد پشتیبانی اعضای رادیکال انجمن بود، به سرعت در سراسر گیلان گسترش یافت. زمینداران نسبت به موجودیت خود به نحو روزافزونی احساس خطر می‌کردند و روحانی سرشناس حاجی خُمامی، که منافع آنان را نمایندگی می‌کرد، به عنوان اعتراض گیلان را به مقصد تهران ترک گفت، به این امید که در آن جا بتواند علیه دهقانان به جلب حمایت بپردازد. به زودی سایر روحانیون گیلان نیز به او ملحق شدند. یکی از آنان حاجی رضا، زمیندار ثروتمندی بود که،

به گفته‌ی رایینو، حاضر بود تمام ثروتش را برای از بین بردن انجمن ملی صرف کند. حاجی رضا، با اعلام حمایت کامل خود از حاجی خمّامی، خواستار تحویل اجباری سهم مالکانه از جانب دهقانان شد، اما بر اثر تهدید دهقانان، ناچار شد املاکش را رها سازد و روانه‌ی تهران شود.^{۸۳}

مهم‌ترین رخداد ثبت شده در این زمان اقدام دهقانان کشتِ نشا است که گفته می‌شد از سوی سید جلال شهر آشوب تحریک شده بودند. حدود ۳۰۰۰ دهقان که در ملک متعلق به امین‌الدوله کار می‌کردند یک سازمان خودگردان تأسیس کردند و از پرداخت سهم مقرر مالکانه امتناع ورزیدند. سید جلال، که خودش عضو انجمن پیشه‌وران رشت و نماینده‌ی انجمن ملی بود، در مجمع دهقانان که در مورد تشکیل آن سازمان تصمیم می‌گرفت حضور داشت، با این حال، زمینداران ذی‌نفوذ او را به سازماندهی دهقانان به‌منظور این که خود را به‌عنوان یک «شاه محلی» تثبیت کند، متهم کردند!^{۸۴} سید جلال، پس از بازگشت به رشت، به‌دستور رئیس انجمن ملی دستگیر شد. در نتیجه‌ی تلاش‌های مشترک حاجی خمّامی و حاجی رضا، حکومت مرکزی ۲۰۰ قزاق را به گیلان اعزام داشت تا شورش دهقانان را سرکوب کنند و تشکل‌هایشان را متلاشی سازند. دهقانان و حامیان‌شان نیز به خشونت متوسل شدند. یک ارباب زمیندار کشته شد و قاتلش هرگز پیدا نشد.^{۸۵} با شکست جناح رادیکال انجمن ایالتی در رشت، دهقانان نیز از درِ سازش برآمدند و، با توافق به عمل آمده، تحویل سهم محصول به امین‌الدوله را پذیرفتند. برخی از دهقانان به شرطی قبول کردند که سهم ارباب را تحویل دهند که تحمیل‌های اضافی، بویژه «حق عروس» ارباب، لغو شود.^{۸۶} با این حال، در بخش دیگری از گیلان (دیلمان) دهقانان اربابان زمیندار را بیرون راندند و یک پرچم سرخ برافراشتند، که ظاهراً فقط نشانه‌ی اعتقاد سوسیال دموکراتیک نبود، بلکه یک سنت کهن ایرانی از زمان شورش علیه نیروهای اشغالگر عرب نیز بود. امیر اعظم والی گیلان برای بازگرداندن نظم کهنه، با پشتیبانی نظامی قدرتمند، دست به اقدام شدیدی زد.^{۸۷}

جالب آن است که رایینو، کنسول بریتانیا، با وجود دیدگاه تحقیرآمیزش نسبت به دهقانان، تصدیق می‌کند که آنان منافع خود را می‌شناختند. او می‌نویسد: «روستایی، کم‌کم با بهره‌گیری از بی‌نظمی عمومی و آشفتگی دستگاه اداری، دیگر اجاره‌بها یا اقساط خود را مرتباً نمی‌پرداخت. [از نظر او] مالک یک دزد و دشمن بود». با آن‌که پس از بمباران مجلس «نظم» به دهقانان تحمیل شد، اما «مدت زیادی دوام نیاورد». رایینو می‌افزاید، پس از شکست ارتجاع، دهقانان دوباره از پرداخت اجاره‌بها و بهره‌ی مالکانه امتناع کردند. «مالکان محروم شده از تمام درآمدهایشان زندگی ناگواری داشتند و می‌بایست با هزینه‌ها دست و پنجه نرم می‌کردند»^{۸۸}. این دهقانان از انجمن‌ها، بویژه عناصر رادیکال آن‌ها، حمایت می‌کردند. دلیلی هم نداشت که به انجمن‌ها و عناصر پیشرو آن‌ها گرایش نداشته بوده باشند و در عوض به عناصری تکیه کنند که دیپلمات‌های روسی و بریتانیایی در ایران آنان را «ستمگر و استعمارگر» توده‌های فقیر مردم توصیف می‌کردند.

موارد دیگری از اعتراض‌های دهقانی نیز گزارش شده است. در همین حدود زمانی، دهقانان در حوالی یزد، در اعتراض به وضع مالیات‌های جدید، برای دو هفته در تلگرافخانه بست نشستند. برانگیختگی آنان، هنگامی که از قرار معلوم یکی دو نفر از میانشان دست به خودکشی زدند، ابعاد خطرناکی پیدا کرد. بنابراین می‌توان دریافت که فرقه‌ی اجتماع‌یون عامیون (مجاهد) بیش‌تر به دیدگاه‌های ابراز شده از سوی رهبران انجمن‌های ایالتی در تبریز، رشت، یا تهران، که «طبقات» برخوردار بر آن‌ها تسلط داشتند، توجه داشت تا به خواست‌های واقعی جنبش دهقانی، که این نیز خود نشانه‌ی کم‌اطلاعی آن از جامعه‌ی ایران بود.

اساسنامه فرقه‌ی اجتماع‌یون عامیون

اساسنامه‌ی فرقه، که بلووا در آرشیو شوروی یافته، گویا نظم سازمان را طی دوره‌ی ۱۲۸۴-۱۲۸۶ برقرار کرده است. به گفته‌ی او، این اساسنامه همانی

است که در مقدمه‌ی نظام‌نامه‌ی مجاهد مصوب شهریور ۱۲۸۶ به آن اشاره شده، بنابراین نشان می‌دهد که دو سازمان یکی بوده، که به‌اندازه‌ی کافی منطقی به نظر می‌رسد.

بر اساس ماده اول اساسنامه^{۹۰}، هر عضو سازمان بایستی برای تأمین زندگی خود یک درآمد «مشروع» می‌داشت، اما تعریف روشنی از واژه‌ی «مشروع» به دست داده نشده است. با این حال، عضویت بایستی پنهان نگه داشته می‌شد. هر عضو فرقه وظیفه داشت (ماده ۴) هر اقدام مشکوکی را که از سوی گروهی از مردم صورت می‌گرفت به کمیته‌ی مرکزی اطلاع می‌داد تا فرقه بتواند با اعلام تفسیح مرتکب آن، به آن پایان دهد. اساسنامه همچنین از اعضا می‌خواست تمام سعی خود را بکنند تا حقوق خارجیان را در ایران، مادامی که نمایندگان قدرت‌های خارجی «آزادی ما» را نقض نکرده و باعث خسارتی به ایران نشده‌اند، حفظ کنند (ماده ۵). ماده ۱۴، به‌منظور تضمین این که تمام تصمیم‌های مهم کمیته‌ی مرکزی مشترکاً گرفته شود، لازم می‌دانست که تمام تصمیم‌ها مقرر مخصوص رئیس، نایب رئیس، دبیر تشکیلاتی و شش عضو دیگر کمیته‌ی اجرایی را داشته باشد.

ماده ۶ اعضای فرقه را ملزم می‌ساخت که، طبق قرآن و در حد استطاعت خود، برای اداره کلی امور و همچنین خرید «سلاح‌های دفاعی» به بودجه‌ی فرقه کمک کنند. اعضای فرقه به‌خاطر ارتکاب اعمالی که از جانب کمیته‌ی مرکزی غیرمجاز تلقی می‌شد مجازات می‌شدند (ماده ۷). بر این اساس، بلووا می‌گوید که نباید فراموش کرد که «همه‌ی اعضای فرقه مسلمان بودند و در زندگی خود مطابق احکام قرآن عمل می‌کردند»^{۹۱}. و این با این ادعا که در واقع «همت»، و در نهایت کمیته‌ی باکوی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، فرقه‌ی اجتماعيون عاميون (مجاهد) را اداره می‌کرد مغایرت دارد. این تاریخدان شوروی همچنین تأکید می‌کند که «اطاعت مطلق»ی که اساسنامه از همه‌ی رده‌های سازمانی می‌خواست بازتاب «اراده‌ی اکثریت» بود^{۹۲}. با این حال، او تصریح نمی‌کند که این تأثیر اسلام بر فرقه‌ی اجتماعيون عاميون بود یا تأثیر بلشویسم.

نظام‌نامه‌ی مصوب ۱۲۸۶

مجموعه‌ی کامل «مقررات مفصلی» که به تازگی ساخته و پرداخته شده بود، و «همه‌ی شعبه‌های فرعی سازمان موظف به پیروی از آن بودند»، در مقدمه چنین توجیه می‌شد: «تفکر و تجربه نشان می‌دهد که بدون یک نظم مستقر و مقررات معین، پیشرفت در جامعه ناممکن است. مقرراتی که دو سال پیش وضع گردید با شرایط موجود سازگار نیست». نظام‌نامه‌ی جدید چنین آغاز می‌شد: «هدف‌های فرقه‌ی مقدس مجاهدین ایران (اجتماعیون انقلابی پرشور». به نام خداوند بخشاینده! سپاس خدای را که سرور کائنات است! رحمت خدا بر مجاهدین! نفرین بر ستمگران و مستبدان!»^{۹۳}. لازم است تأکید شود که عبارتی که به سازمان با عنوان «اجتماعیون انقلابی پرشور» اشاره می‌کند (به احتمال بسیار زیاد ترجمه‌ی روسی عبارت فارسی «انقلابیون - اجتماعیون، مجاهد») در روایت بور - رامنسکی حذف شده بود اما بعداً بر اثر تحقیق بلووا در دیگر آرشیوهای شوروی بازگردانده شد^{۹۴}. تأکید بر وجه مجاهد بیش از سرشت سوسیال دموکراتیک سازمان، بی‌شک بازتاب‌گرایش تاکتیکی فرقه به اسلام در این دوره است، که ما بعداً به آن باز خواهیم گشت. نظام‌نامه‌ی جدید^{۹۵}، مانند اساسنامه‌ی اولیه، تمام بخش‌های فرقه را ملزم به اطاعت مطلق از کمیته‌ی مرکزی می‌کرد که در قفقاز باقی می‌ماند (ماده ۱). کمیته‌ی مرکزی مرکب از پانزده عضو «تحصیل‌کرده، هوشمند و شایسته» بود که مسئولیت نظارت دقیق بر تمام بخش‌ها و شعبه‌های فرعی فرقه را بر عهده داشت (ماده ۳). مواد بعدی نظارت متمرکز را بیش‌تر تقویت می‌کرد و فرقه را به عنوان یک سازمان کاملاً بسته نشان می‌داد. بر اساس مواد ۵، ۶ و ۱۶ هر بخش دو نوع مجمع داشت: خصوصی، مرکب از هفت تا یازده عضو، و عمومی، با یازده تا هفده عضو؛ اولی سه عضو را به عنوان هیئت اجرایی خود برمی‌گزید و می‌بایست برای اعضای دومی کاملاً پنهان می‌ماند و مجمع عمومی راهبری می‌کرد و ارتباط خود را با آن از طریق دو عضو مجمع که از سوی اولی انتخاب می‌شد حفظ می‌کرد. افرادی که عضویت در سازمان را که

مخفی بود فاش می‌کردند مجازات می‌شدند (ماده ۱۳). تماس‌های تشکیلاتی صرفاً عمودی، و تماس‌های افقی اکیداً ممنوع بود. مرجع صلاحیت‌دار نهایی کمیته‌ی مرکزی بود که تمام مسائل مهم بایستی برای تصمیم‌گیری به این ارگان ارجاع داده می‌شد.

وظایف و حقوق هر بخش، شعبه‌ی فرعی، و مجمع، از جمله تک تک اعضا، در نظام‌نامه به‌روشنی و با موشکافی مشخص شده بود. با این حال، جالب است که، به‌رغم ماهیت مخفی سازمان، بند ۶ ماده‌ی ۲۸ به اعضا اجازه می‌داد از سازمان‌های دیگری که برای آزادی مبارزه می‌کردند و هدف‌هایشان مغایر هدف‌های فرقه نبود، پشتیبانی کنند^{۹۶}. از سوی دیگر، یک عضو نمی‌توانست از سازمان کناره‌گیری کند، مگر آن که تقاضای کتبی خود را با شرح انگیزه‌هایش به سازمان تسلیم می‌کرد و با آن موافقت می‌شد (ماده ۳۰). از آن گذشته، اعضا از به‌زور گرفتن پول از هر کسی اکیداً منع می‌شدند (ماده ۳۹)، مگر از ارتجاعیون ثروتمند، یعنی مستبدین^{۹۷}. ماده‌ی ۶۱ برای مجاهدین و فداییان داشتن اسلحه و بمب را الزامی می‌دانست، که در قبال رسید به امانت در اختیار رهبرشان قرار می‌گرفت. این بی‌شک به‌خاطر آن بود که آنان را از اقدام فردی باز دارد. دادگاه‌های ویژه‌ای که از سوی هیئت اجرایی فرقه در سطوح مختلف تشکیل می‌شدند می‌توانستند تمام اعضا را محاکمه و مجازات کنند. دامنه‌ی مجازات متخلف یا خائن از جریمه نقدی، حبس، تبعید تا مجازات اعدام از سوی سازمان متغیر بود (ماده‌های ۶۳-۶۷). درباره‌ی تحول اساسنامه‌ی ۸۶-۱۲۸۴ به نظام‌نامه‌ی ۱۲۸۶، به یک نکته‌ی مهم باید توجه کرد. مستندات آرشویی در دسترس ما را به این نتیجه‌گیری رهنمون می‌شوند که مجمع‌های «عمومی» و «خصوصی» تنها بخشی از نظام‌نامه‌ی بعدی بودند، زیرا در واقع بسیاری نکات دیگر نیز وجود داشت. با این حال، بر اساس خاطرات تا حدی مبهم حیدرخان عمو اوغلی^{۹۸}، او تا دوره‌ی انتخابات (یعنی پاییز ۱۲۸۵) دو نوع واحد تشکیلاتی را سازمان داده بود، که آن‌ها را خصوصی و عمومی می‌نامید. اولی هفت عضو داشت، و

دومی تعداد نامشخصی از میان «افراد خوب بازار». اما پس از انتخابات و ظهور گسترده‌ی انجمن‌ها، واحد عمومی فروپاشید، در حالی که هسته‌ی خصوصی، بنا به گزارش او به حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، به صورت شاخه‌ی محلی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون در تهران درآمد. هسته‌ی خصوصی تهران، که از طرف حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه به عنوان یک بخش فرقه‌ی اجتماعیون عامیون شناخته می‌شد، به گفته‌ی حیدرخان، می‌بایست زیر نظر مرکز فرقه در قفقاز کار می‌کرد.^{۹۹} اگر اطلاعات بالا درست باشد، این پرسش را مطرح می‌کند که آیا پیش از تصویب نظامنامه‌ی ۱۲۸۶، مجموعه‌ی مقررات دیگری نیز وجود داشته بود که هنوز یافت نشده است.

با وجود چنین احتمالی، بررسی دو مجموعه‌ی مقررات سازمان روشن می‌سازد که سازمان سامانی بسیار فشرده‌تر داشت و نیازمند نه تنها انضباط، بلکه از خودگذشتگی نسبت به آرمانش بود. با آن که ممکن است چنین استدلال شود که این مقررات بسیار سختگیرانه، و حتی مجازات اعدام به خاطر خیانت، احتمالاً در جامعه‌ای که در مسیر فروپاشی اخلاقی و سامانین قرار داشت لازم بود، مشکل بتوان تأثیر شرارت بار آن را بر فرهنگ سیاسی جدید کشور، که در آن زمان داشت به نام اصلاحات، انقلاب، و پیشرفت به طور کلی شکل می‌گرفت، انکار کرد. زیرا دموکراسی را نمی‌توان با یک سازمان ضد دموکراتیک و به شدت متمرکز بنا کرد.

همین فرمان برداری مطلق را «کمیته‌ی مرکزی» فرقه‌ی اجتماعیون عامیون شاخه‌ی تبریز - ظاهراً «مرکز غیبی» (نگاه کنید به پایین تر) - در مقرراتی که وضع کرده بود از اعضای خود خواستار بود. این سند را و. پلاستون در سال ۱۳۴۷ در موزه‌ی انقلاب مشروطیت در تبریز کشف کرد.^{۱۰۰} نکات اصلی هجده ماده‌ی آن به طور خلاصه به قرار زیر است:

مجاهد:

باید از کمیته و صدر آن اطاعت کند، آن دو نیز به نوبه‌ی خود باید از

کمیسیون جنگ تبعیت کنند؛ او باید خودش را در خدمت آسایش مردم قرار دهد.

باید بدون هیچ چشم‌داشتی به دیگران خدمت کند، در غیر این صورت کوشش‌هایش بی‌ثمر خواهند بود؛

باید از همه‌ی آزمندی‌های روحی و مادی آزاد باشد و در نهایت صرفه‌جویی و قناعت زندگی کند؛

باید به دارایی، خانواده و شرافت مردم مانند مال خودش بنگرد و از آن‌ها پاسداری کند؛

باید از دوستان و آشنایانش دعوت کند که از همین اصول اخلاقی پیروی کنند؛

باید دین خود را، هر چه که باشد، حفظ کند؛

باید نخست رفتار اخلاقی خود را درست کند، و بعد دیگران را به این کار دعوت نماید؛ باید به وفاداری به قانون اساسی شناخته شود؛

به شدت مجازات خواهد شد اگر - خدا نخواسته - آزاری به مردم برساند؛ به سازمان پذیرفته نمی‌شود اگر بدخواه مجاهدین باشد یا نسبت به همه‌ی آنان رفتاری برادرانه نداشته باشد؛

باید به هر شغل یا حرفه‌ای که دارد ادامه دهد، مگر آن‌که انجمن مجاهدین به او دستور دهد از فعالیت دست بکشد و به مأموریتی اعزام شود؛ اگر یک فرمانده (دَه‌باشی) به مأموریت اعزام یا بیمار شود، یک نفر دیگر موقتاً به جای او انتخاب می‌شود.

باید چنان مطیع باشد که اگر رئیس به او دستور داد ثروت خود را بدهد، چنین کند؛

تابع فرمانده واحد (دَه‌باشی) است، چنان‌که او نیز تابع دستورات رئیس است؛ مجاهدینی که نشان دهند باهوش‌تر و زرنگ‌ترند، در صورتی که مطیع نیز باشند، به رده‌ی فرماندهی ارتقا خواهند یافت؛

نمی‌تواند به‌هنگام مأموریت کاری را شروع کند، مگر با اجازه‌ی

فرمانده‌اش که نماینده‌ی رئیس است؛ مجاهد نمی‌تواند مستقیماً به رئیس اعتراض کند؛ او یا باید عریضه تقدیم دارد یا از طریق فرمانده‌اش حرف خود را به رئیس برساند؛

باید اجرتی را که در حین مأموریت کسب کرده است به فرمانده‌اش تسلیم کند تا او آن را به انجمن تقدیم کند که میان همه‌ی اعضا تقسیم شود؛ نباید بیش از حقوقی که دریافت می‌کند خرج کند تا خود را به مردم تحمیل نکند؛ اگر در این خصوص مقصر شناخته شود، مجازات خواهد شد؛ فرماندهان مسئول رفتار مجاهدین خود هستند، مگر آن که سوءرفتار آنان را به موقع گزارش دهند؛

باید همیشه از برنامه‌ی زمان‌بندی شده‌ی مأموریت‌هایی که برای آن‌ها اعزام می‌شود آگاه باشد؛ و در صورتی که - خدای نکرده - بیمار شد دست‌کم دو ساعت پیش از زمان اعزام به مأموریت به فرمانده خود خبر دهد تا بتوان کس دیگری را به جای او فرستاد؛

در قبال سوءرفتار برادران و دیگر اعضای خانواده، دوستان، و آشنایان خود مسئول است؛ مجازات او همان مجازاتی است که برای سوءرفتار دیگران نسبت به او صورت می‌گیرد؛ او باید رفتارهای ناشایست را به فرمانده خود گزارش دهد تا مقصر بدون درنگ مجازات شود؛ او باید سلاح گرم خود را به بهترین شکل نگهداری کند؛

سلاح‌های خود را - تفنگ، تپانچه، شمشیر، دشنه یا چاقو - به انبار اسلحه‌ی فرقه تحویل خواهد داد و برای استفاده به‌هنگام اعزام به مأموریت تحویل خواهد گرفت.

کسانی که این هجده ماده را بپذیرند خوش‌آمدند و به‌عنوان مجاهد شناخته می‌شوند و نامشان بدین‌عنوان در بایگانی ثبت خواهد شد؛ کسانی که توانایی پذیرش این ضوابط را ندارند نباید وارد صف مجاهدین شوند؛ به هر حال، اگر آنان وارد فرقه شوند و ضوابط آن را زیر پا بگذارند، به‌شدت مجازات خواهند شد. ۱۰۱

این ضوابط رفتاری برآمده از شیوه‌ی تفکر عمومی مجاهد و به یقین نوشته شده در میانه‌ی سال ۱۲۸۷، در جریان مقاومت مسلحانه در تبریز - به اهمیت «کمته‌ی جنگ» توجه کنید - نیازی به توضیح ندارد. اما توجه به چند نکته ضروری است. لحن بازدارنده‌ی این ضوابط نشانگر ترس رهبران از احتمال جدی سوءاستفاده از نام مجاهد از سوی ماجراجویان، سودجویان و فرصت‌طلبان است. همچنین وجود نگرش مساوات‌طلبانه در مورد جامعه و چگونگی رفتار با مردم را بیان می‌کند. با این حال، همچون مورد اسناد دیگری که بررسی کرده‌ایم، سخت‌گیری این ضوابط - مطالبه‌ی فرمان‌برداری مطلق از رهبری - مشکل می‌توانست به‌طور گسترده مروج دموکراسی درونی یا الهام‌بخش تفکر دموکراتیک به نفع جامعه‌ی ایران بوده باشد.

ترکیب اجتماعی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون

با وجود تمام لاف و گزاف‌های تاریخ‌نگاری شوروی درباره‌ی نفوذ و تأثیر لنین و بلشویک‌های قفقازی بر فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، درباره‌ی ترکیب اجتماعی این سازمان دیدگاه متفاوتی ابراز شده است. بور - رامنسکی حتی به برنامه و نظام‌نامه‌ی فرقه اشاره می‌کند و آن را متعلق به سازمان «خرده‌بورژوازی» مجاهدین می‌داند.^{۱۰۲} از نظر او، ترکیب اجتماعی مجاهدین بسیار متنوع بود^{۱۰۳}، و شامل بازرگانان، پیشه‌وران، صرافان، دهقانان، کارگران، خرده‌مالکان و روحانیت سطح پایین، یعنی «خرده‌بورژوازی»، می‌شد. «فرقه‌گرایی، گرایش‌های توطئه‌آمیز و تروریسم فردی» فرقه‌ی اجتماعیون عامیون (مجاهد)، که بازتاب «ناپختگی سیاسی» سازمان بود، از ترکیب اجتماعی آن برمی‌خاست؛ ضعفی که از تعداد محدود کادرهای پرولتاریایی در ایران حکایت داشت^{۱۰۴}. توتایف، بر اساس این نظر، فکر می‌کند که فرقه مرکب بود از «نمایندگان» روحانیت خرده‌پا، روشنفکران، دانش‌آموزان، پیشه‌وران، بازرگانان خرده‌پا، دهقانان و کارگران که برای «دموکراسی خرده‌بورژوازی» مبارزه می‌کرد، و ضعف اصلی‌اش در

نداشتن کادرهای کافی پرولتاریایی نهفته بود^{۱۰۵}.

اصلائی نیز بر این عقیده است که ترکیب سازمان «متنوع» بود. مثلاً، در بخش چرنوگورود باکو کارگران نفت هسته‌ی اصلی را تشکیل می‌دادند، در حالی که در بخش‌های دیگر اعضا شامل کارمندان، دهقانان، روشنفکران، و کسبه می‌شدند^{۱۰۶}. بلووا همین نظر را با لحن کم‌تر توهمین آمیز بیان می‌دارد، و بر این اساس که شرایط عضویت ورود صاحبان حرفه‌های گوناگون را به سازمان مجاز می‌شمارد، نتیجه می‌گیرد که فرقه‌ی اجتماعیون عامیون را باید در میان سازمان‌های «غیرپرولتاری» طبقه‌بندی کرد^{۱۰۷}.

در واقع، اگر بر اساس نام‌ها و عناوین اجتماعی رهبران سازمان که از سوی تاریخدانان شوروی بازشناسی شده قضاوت کنیم، مشکل بتوان نتیجه گرفت که فرقه‌ی اجتماعیون عامیون (مجاهد) یک سازمان پرولتاری بوده باشد. از نظر بلووا، رهبری فرقه، افزون بر نریمانوف^{۱۰۸}، شامل همان افرادی می‌شد که تاریخ‌نگار ایرانی کسروی از آنان یاد کرده است. یعنی سورچی میرزا، میرزا جعفر زنجانی، مشهدی محمد، حیدرخان عمواغلی، محمدتقی شیرین‌زاده سلماسی، حاجی خان، نصرالله خان یکانی، مشهدی محمدعلی خان، میرزا ابوالحسن تهرانی، اکبر اسکویی، حسین سرابی، مشهدی باقرخان ارومیه‌ای و مشهدی اسماعیل بنابی^{۱۰۹}. اصلائی به این‌ها گنجه‌ای خان را به‌عنوان عضو کمیته‌ی مرکزی فرقه می‌افزاید^{۱۱۰}. اگر نام رهبران فرقه در تبریز (مرکز غیبی) را، آن‌طور که کسروی ذکر کرده و مورد بازشناسی بلووا قرار گرفته، نیز به حساب آوریم این تصویر اجتماعی رنگارنگ کامل‌تر می‌شود: کربلایی علی مسیو، حاجی رسول صدقیانی، حاجی علی دوافروش، سیدحسن شریف‌زاده، میرزا محمدعلی خان تربیت، علی اصغر خویی، آقائقی شجاعی آقا، محمدصادق خامنه‌ای، آقا سید رضا و فرد دیگری که هویتش ناشناخته مانده است^{۱۱۱}.

نمایندگان اعزامی سازمان به ایران در خرداد ۱۲۸۶ همین پیش‌زمینه‌ی اجتماعی را نشان می‌دهند^{۱۱۲}.

دوازده عضو هیئت اجرایی انجمن شهر در عشق‌آباد، همچنین اعضای کمیته‌ی محلی مجاهد، بازرگانان سرشناس و ملاکان واقعی در منطقه بودند. آنان در پاییز ۱۲۸۶، بر اثر اعتراض عناصر «خرده‌بورژوازی شهر، ترکیب خود را با انتخاب شانزده عضو جدید از میان «خرده‌بورژوازی»، «کامل» کردند^{۱۱۳}. اما به گفته‌ی متویف، نفوذ بازرگانان طبقه‌ی متوسط از سازمان رخت برنست. با آن که مقاومت در تبریز هم فرقه‌ی اجتماعیون عامیون و هم انجمن شهر را رادیکال کرد، اما به محض این که شاه در خرداد ۱۲۸۸ معزول شد، اختلاف نظر پنهان در میان جناح‌های «رادیکال» و معتدل فرقه نمایان شد، و به مقامات روسیه اجازه داد که به رادیکال‌ها ضربه‌ی سختی وارد سازند. یک عنصر رادیکال به نام سبزعلی، برای آن که از اخراج خود از عشق‌آباد از سوی مقامات تزاری جلوگیری کند، رنگ عوض کرد و سلطنت طلب شد^{۱۱۴}.

گذشته از آن، پس از آغاز مقاومت مسلحانه در تبریز، یک واعظ مشهدی به نام ملا میرزا حبیب‌الله خراسانی از عشق‌آباد (و دیگر شهرهای مهم منطقه نظیر سمرقند و مرو) دیدن کرد. همان‌طور که در کمیته‌ی تهران، که حیدرخان سازماندهی کرده بود، روحانیونی چون سید جمال واعظ و ملک‌المتکلمین سرشناس بودند، حضور «انقلابی کهنه‌کار»ی چون ملا خراسانی^{۱۱۵} در عشق‌آباد و حومه نشانه‌ی نفوذ روحانیت در داخل فرقه‌ی اجتماعیون عامیون (مجاهد) بود.

بنابراین، تعجبی ندارد که شاهد باشیم که، پس از تأسیس جمهوری اسلامی در ایران، آقایی و پلاستون از دیدگاه متفاوتی به فرقه‌ی اجتماعیون عامیون (مجاهد) بنگرند. این دو مؤلف شوروی، با این استدلال که شاخه‌های مختلف فرقه‌ی اجتماعیون عامیون از برنامه و اساسنامه‌ی واحد فرقه تبعیت نمی‌کردند - که اظهارنظری بی‌دلیل است - بر این نظرند که سازمان از «چارچوب سستی» فراتر نرفت، زیرا «نشانه‌های ظاهری احزاب معاصر را با ویژگی‌های بارز فرقه‌های قرون وسطایی به‌طرز بدیعی درهم آمیخته بود: سامان سازمانی

سلسله‌مراتبی مبتنی بر اطاعت مطلق ارگان‌های پایینی از ارگان‌های بالایی، یک نظام توطئه‌گرانه در سطوح متعدد، دادگاه‌های ویژه، زندان‌های مخفی برای اعضای خطا کار... تا کنیک‌های توطئه‌گرانه، و ترور فردی».

با وجود این، این ویژگی‌های قرون وسطایی کمی «تحول» یافته و تحت تأثیر «شکل سوسیالیست - انقلابی پوپولیستی و آنارشستی» قرار گرفته بود که - این مؤلفان برای نخستین بار در تاریخ‌نگاری شوروی تصدیق می‌کنند - تأثیر خود را از طریق مشارکت عده‌ای از سوسیال - انقلابی‌های قفقاز در انقلاب ایران و همچنین از طریق پیوستن کارگران مهاجر ایرانی به چنین احزابی در بخش‌های مختلف امپراتوری تزاری، بر جای گذاشته بود^{۱۱۶}. این ارزیابی بسیار نزدیک به ارزیابی گزارش سالانه‌ی ۱۹۰۷/۱۲۸۶ هیئت نمایندگی بریتانیاست که می‌گوید جنبش اصلاحی در ایران تحت تأثیر «عناصر انقلابی و حتی تروریستی» در باکو بود، که این امر آشفتگی شدیدی را در اوایل سال ۱۹۰۷ (زمستان ۱۲۸۵ - بهار ۱۲۸۶) باعث شد^{۱۱۷}. با این حال، این ارزیابی این دو مؤلف شوروی را از آن باز نمی‌دارد که با همان روش اظهار بدارند که فرقه‌ی اجتماعيون عاميون «چپ‌ترین» سازمان ایران بود و مستقیماً تحت تأثیر سازمان‌های انقلابی روسیه، از جمله بلشویک‌ها، قرار داشت^{۱۱۸}.

ایجاد سردرگمی

در مورد آنچه در بالا درباره‌ی فرقه‌ی اجتماعيون عاميون (مجاهد) گفته شد، لازم است دو نکته را روشن کنیم. نخست، یکی دانستن فرقه‌ی اجتماعيون عاميون و «مجاهد» به عنوان سازمان واحد اجتماعيون عاميون (مجاهد)؛ دوم، این ادعا که جناح بلشویک حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، هر چند از طریق کمیته‌ی باکو و «همت»، در این فرقه بیش‌ترین نفوذ را داشت - چنان که در بالا بدان اشاره شد. ادعایی که ترجیح‌بند تاریخ‌نگاری شوروی درباره‌ی

تاریخ مشروطیت ایران است.

در باره‌ی نکته‌ی اول، باید یادآور شد که یکی از منابع سردرگمی عدم درک معنای مجاهد بوده است، که افراد مختلف آن را به طرز متفاوتی به زبان‌های خارجی ترجمه می‌کنند. مجاهد کیست؟ متأسفانه، به واسطه‌ی عدم تمایز بین حروف بزرگ و کوچک در زبان فارسی، غالباً تمایز بین یک مجاهد (یعنی یک رزمنده در راه هدف «مقدس» از جمله جنبش مشروطیت) و یک «مجاهد»، یعنی یک عضو سازمانی به همین نام، دشوار است.^{۱۱۹} همین عدم تمایز سردرگمی مشابهی را در مورد واژه‌ی فدایی ایجاد کرده است. مثلاً، انجمن «مجاهدین» در بارفروش خود را «فرقه‌ی فداییان» می‌نامید.^{۱۲۰} در این مورد کاملاً روشن نیست که آیا این «مجاهدین» اعضای فرقه‌ی اجتماعیون عامیون (مجاهد) بودند یا نه. این هم روشن نیست که «مجاهدین» مازندران چه کسانی بودند که تلگرافی برای مجتهد سرشناس ضد مشروطه شیخ فضل‌الله نوری فرستادند و او را «خائن» نامیدند.^{۱۲۱} با توجه به این ابهام، اگر چه ایوانف اظهار می‌دارد که سوسیال دموکرات‌ها، یعنی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، در فعالیت سازمان انقلابی توده‌ای «مجاهد» نقش فعالی داشتند^{۱۲۲}، اما در این مورد نامطمئن باقی می‌ماند که آیا «مجاهد» بخشی از فرقه‌ی اجتماعیون عامیون بود یا دومی «هسته‌ی مرکزی» اولی^{۱۲۳}. همان‌گونه که پیش‌تر خاطر نشان شد، بلووا، بر پایه‌ی تشابه‌های بین اساسنامه‌ی سال ۸۶-۱۲۸۳ و نظام‌نامه‌ی مجاهدین مصوب سال ۱۲۸۶، این نظر را ابراز می‌دارد که این دو متعلق به یک سازمان واحد بودند، زیرا در برخی عبارت‌ها واژه‌ی «مجاهد» با اصطلاح سوسیالیست توصیف شده است.^{۱۲۴}

از سوی دیگر، علی‌یف^{۱۲۵} و شاهین^{۱۲۶}، با وجود مدرکی که خودشان ارائه می‌کنند، مدعی‌اند که فرقه‌ی اجتماعیون عامیون و «مجاهد» دو سازمان مجزا بودند. اگر به خاطر گرایش ایدئولوژیک انعطاف‌ناپذیرشان نبود، این تناقض بزرگ خیلی فاحش جلوه می‌کرد. علی‌یف، با آن که اظهار می‌دارد که «فرقه [اجتماعیون عامیون] از سال ۱۲۸۶ خود را "فرقه‌ی اجتماعیون عامیون

ایران - مجاهد" و گاهی صرفاً "فرقه‌ی مجاهد" نامید، شگفت آن که باز هم در همان جا می‌افزاید: «به همین دلیل باید ادعای بلووا را در مورد این که فرقه‌ی اجتماع‌یون عامیون و "مجاهد" سازمان‌های یک حزب واحد بودند نادرست دانست». او برای اثبات این عقیده‌ی عجیب، مدعی می‌شود که یک «سازمان معین ایرانی»، «گروه‌های مسلحی» که در انقلاب مشروطیت شرکت کردند، و همچنین «یک رشته سازمان‌های انقلابی بورژوازی ایرانی در قفقاز و آسیای میانه» نیز خود را به همین نام می‌نامیدند^{۱۲۷}. او طبعاً آوردن هرگونه مدرکی را برای اثبات این ادعا غیر ضروری می‌داند؛ و بابتی توجهی به موضوع برنامه و اساسنامه‌هایی که باید با هم مقایسه شوند، به سردرگمی در این زمینه باز هم می‌افزاید.

ابراهیموف، به همین سیاق، ضمن انتقاد از طرز برخورد ایوانف با این مسئله به عنوان حرکتی پر تناقض، اذعان می‌کند که این دو سازمان یکی نبودند. گر چه تصدیق می‌کند که نماد «مجاهد» در مهر فرقه‌ی اجتماع‌یون عامیون دیده می‌شود، اولی را صرفاً «نیروهای مسلح» و دومی را سازمانی «سیاسی» که در پی رهبری جنبش بود، معرفی می‌کند. از آن گذشته، ابراهیموف، در تناقض کامل با مدارک تاریخی در دسترس، نظیر روزنامه‌های «مجاهد» منتشره در سال ۱۲۸۶ در تبریز و رشت و اساسنامه‌ی مصوب مشهد^{۱۲۸}، مدعی است که انقلابیون تا کودتای ۱۲۸۷ مجاهد نامیده نمی‌شدند. او ادعا می‌کند که تنها پس از آن تاریخ است که ما با نام‌های «مجاهد» و «فدایی» روبه‌رو می‌شویم^{۱۲۹}. خلاصه آن که طرز برخورد ابراهیموف با فرقه‌ی اجتماع‌یون عامیون (مجاهد) به شدت ایدئولوژیک است و بر منابع ضعیف و نه همیشه قابل اتکایی چون نوشته‌های ملک‌زاده، ا. آذری، و بهزاد متکی است^{۱۳۰}.

با وجود گزارش‌های متناقضی که در بالا به آن‌ها اشاره شد، سردرگمی درباره‌ی فرقه‌ی اجتماع‌یون عامیون (مجاهد) را، بر اساس کشف تعدادی سند که بلووا و پلاستون ارائه کرده‌اند، که نشانه‌ی «فرقه‌ی اجتماع‌یون عامیون ایران، مجاهد»^{۱۳۱} را بر خود دارند، و همین طور اسنادی که اصلانی کشف

کرده است^{۱۳۲}، بی‌چون و چرا برطرف شده تلقی کرد. اسناد یافت شده از سوی این مؤلف در روزنامه‌ی رادیکال تمدن (تابستان ۱۲۸۷)،^{۱۳۳} و ایران نو^{۱۳۴} ارگان حزب دموکرات ایران، نیز دارای امضای فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد است. باز هم یک سند شناخته شده‌ی دیگر، گرچه تحریف و دست‌کاری شده، بر وجود «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» به‌عنوان یک سازمان واحد تأکید دارد. این سند را نخستین بار شرق‌شناس فرانسوی اُبن در سال ۱۲۸۷/۱۹۰۸ به‌طور کامل منتشر کرد، و پس از آن شرق‌شناس بلشویک پاولوویچ (ولتمان) آن را، نه لزوماً از همان ترجمه‌ی فرانسه، در سال ۱۲۸۸ به روسی، در ۱۲۸۹ به آلمانی، در ۱۲۹۰ به فرانسه، و باز هم در ۱۳۰۴ به روسی منتشر ساخت^{۱۳۵}. اهمیت کشف کامل‌ترین نسخه‌ی این بیانیه از سوی اُبن به‌واسطه‌ی دو جنبه‌ی آن است. نخست این که کامل‌ترین نسخه است؛ دوم این که امضای مکرراً ذکر شده در نسخه‌ی پاولوویچ را اُبن یک سال جلوتر ترجمه کرده بود:

(Les Social-democrates Persans, Champions de l'Islam.)

بدیهی است که اصطلاح «مجاهد» برای خوانندگان اروپایی ناشناخته بود و بدین سبب یک بار از سوی اُبن به "Champion de l'Islam" و بار دیگر از سوی پاولوویچ به "Defenseur de l'Islama" ترجمه شد، که باز هم نمایانگر آن است که امضای اصلی فارسی «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» بود، و در نتیجه نظر ما را تأیید می‌کند که تنها یک سازمان وجود داشت^{۱۳۶}. استدلال اساسی دیگری که باید به‌همه‌ی این‌ها افزود این است که شعار همیشگی «آزادی، برابری و عدالت^{۱۳۷}»، تکیه کلام همه‌ی اسنادی است که اصلانی، بلووا - پلاستون، و این مؤلف یافته‌اند.

«مرکز غیبی» در تبریز

در مورد این نظر ایوانف که «مرکز غیبی» تبریز یک گروه کوچک سوسیال دموکرات بود^{۱۳۸}، چاره‌ای نیست جز این که با بلووا موافق باشیم، که این ادعا

را بدین دلیل رد می‌کند که هیچ مدرک تاریخی آن را تأیید نکرده است.^{۱۳۹} تقریباً تمام رویکردهای متفاوت به این مرکز شگفت‌انگیز بر پایه‌ی بحث تاکنون اثبات نشده‌ی دو کتاب تاریخ کسروی در مورد انقلاب مشروطه استوار است. ادعای ابراهیموف، بر اساس خاطرات امیرخیزی مشروطه‌خواه، مبنی بر این که «حزب سوسیال دموکرات تبریز» در شهریور یا مهر ۱۲۸۵ تشکیل شده ضعیف‌تر و نامستندتر از آن است که جدی گرفته شود.^{۱۴۰}

با این حال، از نظر امیرخیزی انجمن مجاهدین تبریز در آبان ۱۲۸۷ یعنی در گرماگرم مقاومت تبریز در برابر کودتای درباری تشکیل شد؛ بنابراین، تاریخ‌سندی را که و. پلاستون کشف کرده است پاییز ۱۲۸۷ قرار می‌دهد.^{۱۴۱} زیرا «کمیته‌ی مرکزی» شاخه‌ی «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» در تبریز، که ضوابط رفتاری‌ای را که پیش‌تر مورد بحث قرار گرفت با عنوان «مسئولیت مجاهدین» منتشر کرد، احتمالاً همان گروهی است که امیرخیزی از آن یاد کرده است؛ کسروی آن را «مرکز غیبی» می‌نامید، که غالباً از آن به‌عنوان «حزب سوسیال دموکرات تبریز» یاد می‌شد که علی‌مسیو و همکارانش رهبری آن را بر عهده داشتند، و هدف آن تربیت داوطلبان برای «رده‌ی شایسته» «مجاهد» بود.

با این حال، به‌گفته‌ی مگلاوزه، انقلابی‌منشویکی که در آن زمان در تبریز بود و نقش چشم‌گیری در مقاومت شهر داشت، «کمیته‌ی مرکزی انقلابی» پس از کودتای ۱۲۸۷ در قسطنطنیه، و نه در تبریز، تشکیل شد.^{۱۴۲} با توجه به فقدان سند در این مورد و خصلت متناقض و به‌شدت ایدئولوژیکی آرای ابراز شده تا بدین جا، عاقلانه به نظر می‌رسد که نتیجه بگیریم که گروه پیش‌تاز و رادیکال انجمن ایالتی تبریز به‌رهبری علی‌مسیو در مقاومت تبریز از جانب ستارخان نقش داشت. اما، همان‌طور که بعداً (در فصل ۶) خواهیم دید، نمی‌توان رهبری کل مقاومت مسلحانه را به حساب آن گذاشت.

تأثیر بلشویک‌ها؟

نکته‌ی دومی که در مورد «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» باید روشن شود مربوط به تأثیری است که گفته می‌شود بلشویک‌ها بر این حزب داشته‌اند. مثلاً، دایره‌المعارف بزرگ شوروی مدعی است که کارگران ایرانی تحت تأثیر آموزش بلشویکی خود در قفقاز بودند و بلشویک‌های قفقازی به رهبری استالین به انقلابیون ایرانی کمک می‌کردند. دایره‌المعارف شوروی حتی ادعا می‌کند که انقلابیون گیلانی را که در ۱۹ بهمن ۱۲۸۷ به پا خاستند ارژونیکدزه رهبری می‌کرد^{۱۴۲}. شکی نمی‌توان داشت که انقلابیون گیلان تحت تأثیر شدید ایدئولوژی‌های رایج در روسیه‌ی آن زمان، و بویژه نوع روسی مارکسیسم، قرار داشتند. اما این که آیا می‌شود تمام فعالیت آنان را تحت تأثیر بلشویک‌ها دانست از چندین جهت سوال برانگیز است. نخست، فرض پایه در تمام تاریخ‌نگاری شوروی در این مورد این است که بلشویک‌ها در طول این سال‌های انقلاب جناح کاملاً مسلط را در قفقاز تشکیل می‌دادند؛ که البته این یک فرض نادرست است. دوم، برخلاف اظهار قاطع علی‌یف^{۱۴۴}، از اطلاعات بسیار ناقصی که درباره‌ی این موضوع در آثار تاریخ‌نگاران شوروی نمودار شده است چنین برمی‌آید که بجز بلشویک‌ها، انقلابیون دیگر روسیه نیز در یاری مسلحانه‌ی قفقازی‌ها به جنبش مقاومت در ایران شرکت داشتند.

ما پیش‌تر به این گفته‌ی آقایف و پلاستون اشاره کردیم که کارگران مهاجر ایرانی تحت تأثیر ایدئولوژی‌های گوناگون انقلابی، سوسیالیستی، و حتی آنارشیستی قرار گرفته بودند^{۱۴۵}. اطلاعاتی که بلووا و بله لیوسکی^{۱۴۶} از روزنامه‌ی گرجی آخالی نقل می‌کنند این اظهار نظر کلی را تأیید می‌کند و نشان می‌دهد که شرکت‌کنندگان قفقازی در مقاومت مسلحانه دارای پیشینه‌های قومی و ایدئولوژیکی گوناگونی بودند، دلیل و مدرکی نیز وجود ندارد که ملوان مشهور پوتمکین، «آلیوشا» (بعداً درباره‌اش بحث خواهد شد)، که در مقاومت تبریز و رشت شرکت داشت، بلشویک بود.^{۱۴۷} از آن گذشته، با

وجود تلاش تاریخ‌نگاران استالینست برای جا انداختن این که این گرجی نامدار عضو حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، که در تبریز جنگید و در سال ۱۲۸۹/۱۹۱۰ گزارش مفصلی برای کنگره‌ی بین‌الملل سوسیالیست در کپنهاگ نوشت، یک بلشویک بود، او در واقع به جناح منشویک تعلق داشت. ۱۴۸ هاروتونیان به شدت می‌کوشد تأثیر قاطع بلشویک‌ها را بر سوسیال دموکراسی ایران جا بیندازد و حتی یک گام جلوتر می‌رود و ادعا می‌کند که اسنادی که در اختیار دارد نشان می‌دهند که ارژونیکی‌دزه و عزیزبکوف اعضای کمیته‌ی مرکزی حزب سوسیال دموکرات ایران بودند. متأسفانه او از ارائه‌ی اسناد خود یا مشخص کردن منبع خویش امتناع می‌ورزد.^{۱۴۹}

تقلید از برنامه‌ی بلشویسم از طریق «همت» را نخست بور - رامنسکی مطرح کرد. او مدعی است که مقایسه‌ی برنامه‌های مجاهدین و «همت» تأثیر دومی را بر اولی نشان می‌دهد.^{۱۵۰} بلووا همین را به صورت دیگر مطرح می‌سازد و می‌گوید که از آن جا که نریمانوف و حیدرخان «امکان یادگیری از برنامه و اساسنامه‌ی "همت" را داشتند»، برنامه و اساسنامه‌ی «فرقه‌ی اجتماع‌یون عامیون، مجاهد» را بر اساس آن تدوین کردند.^{۱۵۱} طبعاً، هیچ کدام از این مواضع را نمی‌توان قابل دفاع دانست، زیرا برنامه و اساسنامه‌ی «همت»، چنان که بور - رامنسکی نشان داده است و دیگر تاریخ‌دانان شوروی تأیید کرده‌اند، نخست در سال ۱۲۸۸/۱۹۰۹ تدوین و تصویب شد - واقعیت ساده‌ای که بسیاری ترجیح داده‌اند آن را نادیده بگیرند. البته این به معنای انکار تأثیر طیف گوناگون جنبش انقلابی روسیه در کل، و بویژه حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، بر فرقه‌ی اجتماع‌یون عامیون از طریق افرادی چون نریمانوف، حیدرخان، یا سایر مسلمانان (تاتارها)، که عضو بخش‌های قفقازی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه بودند، نیست. قصد من در این جا صرفاً این است که به این افسانه‌ی بلشویکی که هدف نفرت‌انگیزش کمک به منافع شوروی در ایران بود پایان دهم؛ من مطمئنم که مارکسیسم روسی تأثیر بازدارنده‌ای بر سوسیال‌دموکراسی، و بعداً کمونیسم، در ایران داشت.

برخورد پدروار انقلابیون قفقازی نسبت به ایرانیان ارتباطی با نوع دوستی نداشت، بلکه، همان‌گونه که در فصل ۳ خاطر نشان شد، ارتباط زیادی با آن مسائل عملی سیاسی و اجتماعی داشت که کارگران مهاجر در بازار کار منطقه ایجاد کرده بودند. این موضع فخر فروشانه‌ی انقلابیون قفقازی در این دیدگاه کمیته‌ی باکو بازتاب داشت که به گروه ایرانی خود «به‌دیده‌ی تحقیر» می‌نگریست و آنان را دارای «آگاهی طبقاتی اندک» و «ضعف تشکیلاتی» می‌دانست.^{۱۵۲} جدا از این که سطح آگاهی ایرانیان در قفقاز چه بوده، نمی‌توان انکار کرد که این برخورد بنده‌نوازانه از آن پس تأثیر بازدارنده‌ی خود را بر رشد سوسیالیسم ایرانی، به‌درجات مختلف در دوره‌های مختلف، بر جای گذاشته است.

نقش روحانیت و تأثیر آن بر سیاست فرقه‌ی اجتماعیون عامیون

درگیر شدن روزافزون روحانیت شیعه در جنبش مشروطیت تأثیری مستقیم بر رهبران جناح چپ جنبش داشت. این امر از مقالاتی که نریمان نریمانوف در مورد این موضوع به‌خصوص نوشت به‌خوبی آشکار است. نریمانوف، ضمن بحث در مورد خیزش اجتماعی در ایران در تابستان ۱۲۸۵، درست پیش از پذیرش مشروطیت از جانب شاه، و ارزیابی این رویدادها به‌عنوان «انقلاب»، اذعان می‌کند که روحانیت ایران، برخلاف کشیشان اروپایی، به انقلاب پیوسته و کوشیده بودند هاله‌ی تقدس دولت را پاره پاره کنند. او اعتراف می‌کند که تنها چند ماه پیش از آن جرئت نمی‌کرد برداشتش را درباره‌ی نقش آنان ابراز کند.^{۱۵۳} زیرا علی‌رغم تشخیص تأثیر زیاد آنان بر مردم، امیدی نداشت که آنان به مردم پیوندند و خواستار «حریت، مساوات و عدالت» شوند. نریمانوف، که گزارش‌های مربوط به رخدادهای خرداد ۱۲۸۵، که از طریق مکاتباتش با تهران دریافت کرده بود او را متقاعد ساخته بود که «در مورد ماهیت مترقی روحانیان هیچ شکمی» نداشت. «اکنون می‌توانیم بگوییم که ستاره‌ی اقبال ایران دارد به‌تدریج درخشش خود را آغاز می‌کند.»^{۱۵۴}

مقاله‌ی دیگری از شرق‌شناس بلشویک م. پاولوویچ، که رخدادهای انقلابی ایران و «موضع شکفت‌انگیز روحانیت ایران در جنبش آزادی‌خواهی» را از نزدیک دنبال می‌کرد، این دیدگاه کلی را تأیید می‌کند:

از صفوف روحانیت انقلابیون متعددی برخاستند که برای نوسازی کشورشان با فداکاری تحسین برانگیزی وارد صحنه‌ی مبارزه شدند. بسیاری جان خود را از دست دادند؛ عده‌ای بر اثر گلوله‌های سربازان و قزاق‌های شاه به خاک و خون کشیده شدند، و عده‌ای دیگر در شکنجه‌گاه‌های ایران که وصفشان اروپاییان را تا سر حد مرگ به وحشت می‌اندازد، در زیر شکنجه جان باختند.^{۱۵۶}

شکفت آن که پاولوویچ دلیل علاقه‌مندی روحانیت را به مبارزه‌ی مردم تشخیص می‌دهد. او مشارکت آنان را در مبارزه‌ی مردم ناشی از این واقعیت می‌داند که در فرایندی که با ترکمن‌چای آغاز شده بود، نه امتیازات آنان، بلکه اصل موجودیشان مورد تهدید قرار گرفته بود، چنان‌که در مورد آزادی ایران نیز چنین بود. در نتیجه، می‌بایست به سرعت دست به اقدام می‌زدند، زیرا به نظر می‌رسید «کفار» می‌خواستند به نفوذ تجاری و سیاسی‌شان در کشور یک ظاهر دینی نیز بیفزایند. «بنابراین، روحانیت نمی‌توانست نسبت به مبارزه‌ای که بورژوازی ایران علیه فرمانروای مستبد آغاز کرده بود بی‌تفاوت بماند». و به همین دلیل بود که او نیز خود را درگیر تبلیغ علیه رژیم کهن کرد.^{۱۵۷}

پاولوویچ حتی از این هم جلو تر می‌رود. او عقیده دارد که «روحانیت، با پذیرش آرمان تمدن و پیشرفت، به حمایت از عقاید دموکراتیک و دفاع از رژیم مشروطه پرداخت»^{۱۵۸}. این شرق‌شناس بلشویک، برای تأیید نظریه‌ی خود، به نقل نامه‌های مجتهد شیعی کربلا ملا کاظم خراسانی می‌پردازد که از حقوق اقلیت‌های دینی و مجلس ملی دفاع می‌کرد.^{۱۵۹} پاولوویچ برای تأکید بر میزان «اهمیت» روحانیت در انقلاب ایران، همچنین می‌نویسد: هنگامی که «جنبش سوسیالیستی قفقاز به ایران گسترش یافت و یک حزب سوسیالیست تشکیل گردید، این حزب خود را مدافع الله و پیامبر بزرگ اعلام کرد». او

سپس بیانیه‌ی سابق‌الذکر ۲۷ مرداد ۱۲۸۵ را نقل می‌کند که سوسیال دموکرات‌های انجمن ایالتی تبریز منتشر کرده بودند.^{۱۶۰} (همان طور که در بالا در رابطه با سندی که نخستین بار اُبن منتشر کرد و بعدها تحریف شد، خاطر نشان کردم، این تفسیر، در بهترین حالت، یک اشتباه یا سوء تعبیر از سوی این مؤلف بلشویک است).

پاولوویچ با این اعتقاد که «جنبش مشروطیت ایران، جز در مرحله‌ی نخست مبارزه علیه استبداد سلطنتی، این شکل صریح مذهبی را به خود نگرفت»، تصدیق می‌کند که «ماه غسل» بین روحانیت و عناصر آزادی‌خواه کمی پس از اعطای مشروطیت به پایان رسید. چندین روحانی در جنبش شرکت کرده بودند تا «به قدرت غیردینی حمله بَرند و اقتدار دودمان حاکم را، که از دستش رنج برده بودند، تضعیف کنند. آنان پیش‌بینی نمی‌کردند که انقلاب اصلاحات دیگری را در پی داشته باشد که به برتری‌شان لطمه وارد آورد». پاولوویچ «بورژوازی تجاری را که عقاید بسیار مترقیانه‌تری داشت» در مقابل این روحانیت قرار می‌دهد. با این حال، از نشان دادن این که این مقابله چگونه متجلی می‌شد خودداری می‌ورزد.^{۱۶۱} از نظر این شرق‌شناس بلشویک، تضاد بین جناح مشروطه‌خواه و روحانیت تا به آن جا شدت یافت که در یکی از آخرین جلسات مجلس در آغاز زمستان ۱۲۸۵، یک سخنران، «بدون آن که با کوچک‌ترین اعتراضی مواجه شود، جرئت کرد بگوید: "مردم، به هیچ کس اعتماد نکنید! به حرف روحانیون گوش ندهید! آنچه کاشته‌اید درو کنید!"^{۱۶۲} همین که جنبش گسترش یافت و نیروی فزاینده پیدا کرد، «روحانیت به تعداد روزافزونی جانب ارتجاع را گرفت... تمایلات ارتجاعی روحانیون عالی‌مقام، که از پیشرفت سریع جنبش آزادیخواهانه به وحشت افتاده بودند، هر روز خود را با شدت بیش‌تری نمایان ساخت»^{۱۶۳}. با این وجود، پاولوویچ ضمن نتیجه‌گیری به خوانندگان یادآوری می‌کند که این اظهارات نباید بر این واقعیت سایه اندازد که در آغاز روحانیت ایران در رأس جنبش مشروطیت قرار داشت و برخی از اعضای آن به خاطر آزادی مردم جان باختند. «[حتی]

اکنون چندین مقام عالی‌رتبه‌ی روحانی و، بالاتر از همه، تقریباً تمام روحانیت رده متوسط و پایین هوادار رژیم جدید باقی مانده‌اند. مردان دین که کاملاً به مذهب شیعه معتقدند تأیید می‌کنند که مجلس و قانون اساسی تنها وسایل تأمین و حفظ استقلال کشور از دستبرد دشمنان خارجی هستند.^{۱۶۴}

مگلاذده‌ی منشویک (تریا)، در گزارشی که به کنگره‌ی کپنهاگ فرستاد، دیدگاه دیگری را درباره‌ی ایران پیش از انقلاب ارائه کرد. او «ویرانی کامل» کشور و وضعیت ناامیدکننده‌ی مردم را نه تنها به استبداد شاه و کنترل اقتصاد از سوی سرمایه‌داران خارجی، بلکه همچنین به «بی‌توجهی دستگاه اجرایی که به دست خان‌ها و ملاها افتاده» نسبت می‌دهد. با وجود این، تریا بر این نیز واقف است که روحانیون وارد جنبش شدند: «همه‌ی کسانی که از شاه و خان‌ها ناراضی بودند در اردوی مخالف حکومت متحد شدند. ملاها به این امید به انقلابیون پیوستند که با کمک مردم قدرت گذشته‌ی خود را باز یابند و بر حکومت مسلط شوند»^{۱۶۵}. پس از گشایش مجلس دوم، روحانیت ایران، که «محافظه کار شده بود، از اشتباه داشناک‌ها [که سمت‌های حکومتی پذیرفته بودند] استفاده و حمله به آنان را آغاز کرد؛ فاسدکننده و سرکوب‌کننده‌ی مردم نامیدشان، و به تصرف مقام‌های مختلف مهم و متوسط در حکومت متهم‌شان کرد»^{۱۶۶}.

با این حال، همان‌طور که در بررسی برنامه و اساسنامه‌ی «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» مشاهده کردیم، نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که این سازمان نقش مهمی نه صرفاً در مطرح کردن گفتار اسلامی، بلکه در تأیید آن به‌عنوان یک گفتار معتبر در دوران انقلاب، بازی کرد، و این دومی از اهمیت بیش‌تری برخوردار است. بازگویی ویژگی‌های برجسته‌ی نخستین بیانیه‌ی شناخته شده‌ای که «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» با آن حضور خود را در صحنه‌ی سیاسی ایران اعلام کرد، بدون اهمیت تاریخی نیست. تردیدی نمی‌توان داشت که این بیانیه، که از «روسیه‌ی انقلابی» آمده بود، باید تأثیری بسیار بیش‌تر از آن چه نیروهای سیاسی خود سازمان در آن

زمان داشتند گذاشته باشد. متن بیانیه، که برای عرض تبریک پس از پذیرش مشروطیت از طرف مظفرالدین شاه در ۱۴ مرداد صادر شد، چنین است:

شما تهیدستان، متحد شوید! به مناسبت انتشار دست‌خط مبارک مبنی بر اعلان آغاز یک رژیم مشروطه و تأسیس مجلس نمایندگان، ما اجتماعیون عامیون، مجاهدین اسلام در ایران، به اطلاع همه‌ی طرفداران آزادی و مدافعان شجاع دین می‌رسانیم که در این موقع شادی‌بخش و روز فرخنده، تبریکات خود را به همه‌ی دوستان آزادی در تمام گوشه و کنار دنیا، به‌خصوص به محضر شریف علمای اعلام، تجار و کسبه، این مبارزان پرشور اسلام در تهران که، به‌منظور دستیابی به این هدف مقدس، جان و مال خود را فدا کردند، تقدیم می‌داریم. با تقدیم سپاس بسیار صمیمانه‌ی خود به آنان، اعلام می‌داریم:

هم‌میهنان! برادران! بیاید خدا را شکرگزار باشیم که بر اساس عدل مطلق خود بر ما منت گذاشته و اجازه داده، با عزم و تلاش دوست‌داران آزادی، به این اولین مرحله‌ی هدفمان دست یابیم. بر ما ایرانیان است که این روز را به بزرگ‌ترین جشن تاریخ ملی خود تبدیل کنیم. و هر سال به مناسبت این روز شادی‌بخش یکدیگر را در آغوش بگیریم و به هم تبریک بگوییم.

برادران راستین، اکنون روشن است که با تفاهم و وحدت به همه‌چیز می‌توان رسید. از این روست که شاعر می‌گوید: «مورچگان را چُو بود اتفاق / شیر ژیان را به درآند پوست!»^{۱۶۷}

بدیهی است که ملت پُرشور و حرارتی چون ژاپن با وحدت می‌تواند پرچم افتخار را از حریفی چون روسیه بگیرد. در نتیجه، ما، مجاهدین اسلام در راه خدا، نباید با گفتن این که هرچه می‌خواستیم به دست آورده‌ایم، دچار بی‌تفاوتی شویم. وظیفه‌ی ماست که از این دست‌خط مبارک بهره‌برداری کنیم و مبارزه‌ی خود را گسترش دهیم، پرچم سرخ آزادی را برافرازیم، و از این که اندک دشمنان عدالت سایه‌ی منافع شخصی خود را بر انوار درخشان این مشروطیت، که ما با رنج و قربانی بسیار به دست آورده‌ایم، بگسترانند جلوگیری کنیم.

زنده باد حامیان آزادی و مشروطیت!

مرگ و نفرین بر خودخواهان!

فرقه‌ی مجاهدین، اجتماعیون عامیون ایران.^{۱۶۸}

این بیانیه از لحن عمومی اسلامی سازمانی پیروی می‌کند که نریمانوف و همکاران ایرانی - قفقازی او ایجاد و رهبری کردند. ماده‌ی ۳۳ اساسنامه‌ی سازمان تمام بخش‌های فرقه را موظف می‌کرد از سرنوشته‌ی «به‌نام خداوند آزادی‌بخش» استفاده کنند.

سایر بیانیه‌های «مجاهدین قفقازی» نیز از اصطلاحات دینی استفاده می‌کردند و بر ارزش‌های اسلامی تأکید می‌ورزیدند. یکی از آن‌ها در تیر یا مرداد ۱۲۸۷، پس از بمباران مجلس از سوی قزاق‌های تحت رهبری روس‌ها، صادر شد، که بازگشت «عصر بربریت و وحشیگری» را زیر «نفوذ فزاینده» همسایه‌ی شمالی ایران، و پایان [عمر] ملت ایران، صلابت دین اسلام، و زندگی سیاسی در کشور را بر اثر ویران شدن مجلس به‌عنوان یک نهاد ملی اعلام می‌داشت. فرمانروایان کیانی ایران باستان اکنون نایب‌السلطنه‌ی پالکوونیک شده بودند! اکنون یک شاه «خائن بی‌دین»، که هماهنگ با «دسایس» اربابان روسی عمل می‌کرد، داشت سرنوشت «ملت شش هزار ساله‌ی ایران» را به مخاطره می‌افکند.

با این همه، این بیانیه مجتهدان بزرگ تهران را به‌خاطر سکوت «مسرت‌آمیز» شان در برابر قتل روحانی ملک‌المتکلمین سرزنش می‌کرد، عملی که در حکم مخالفت با امام عصر بود. بیانیه با یادآوری قتل فجیع رادیکال‌ترین اعضای مجلس و آزادی‌خواه‌ترین اعضای مطبوعات، از علما می‌پرسید پس کی می‌خواستند از فتوای جهاد استفاده کنند. و به آنان هشدار می‌داد که، اگر کاری نکنند، این ستمگران به‌زودی بقایای شاعران بزرگ ایران سعدی و فردوسی را از خاک به در خواهند آورد تا نام ایران را از پهنه‌ی زمین محو سازند. همان‌طور که آیت‌الله خمینی هفت دهه‌ی بعد به شاه به‌خاطر سرکردگی رژیم بدتر از حکومت امویان هشدار داد، این بیانیه نیز تصریح می‌کرد که شمشیر این شاه شمرگونه هم‌اورد ایمان اسلامی نبود. بیانیه در ادامه از مجاهدین ملت و سران نهضت درخواست می‌کرد به مبارزه‌ی خود ادامه دهند که پیروزی حتماً از آن‌ان خواهد بود.^{۱۶۹}

بیانیه‌ی دیگری که «کمیت‌های مرکزی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد در قفقاز»، احتمالاً پیش از صدور فرمان مشروطیت، منتشر کرد پُر از اصطلاحات اسلامی بود. این بیانیه از «فقرای کاسبه و دهقانان» دعوت می‌کرد متحد شوند تا خود را از یوغ همسایه‌ی شمالی، «استبداد دینی» و «استبداد سلطنتی» نجات دهند، و به آنان می‌گفت که دیگر هیچ عذر بهانه‌ی دینی برای عدم شرکت فعال در جنبش نداشتند، زیرا اکنون دو مجتهد بزرگ تهران، طباطبایی و بهبهانی، همانند امام علی، صمیمانه خود را وقف این آرمان کرده بودند. بیانیه به مردم یاد آور می‌شد که دار و دسته‌ی شاه حتی از یزید نیز بدتر بودند. تنها با وحدت و فدا کردن جان و مال بود که آنان می‌توانستند خود را از یوغ «ستمگران مُلحد حاکم»، که دشمن دین پیغمبر اسلام بودند، آزاد کنند. بیانیه به آنان یاد آور می‌شد که امام حسین و هفتاد و دو شهید همراه او برای «نجات شما اُمّت تن‌پرور» جان باختند؛ و از آنان می‌پرسید چرا به پانمی‌خیزیدند تا با نثار جان و مال خود این بی‌شرمی و وقاحتی را که ملت و دولت را بدنام کرده برطرف سازند و به آزادی و پادشاهی مشروطه نایل آیند. برای این منظور از آنان خواسته می‌شد که به کمک مجتهدان تهران بشتابند.^{۱۷۱}

ایرانیان متمایل به سوسیالیسم در این کار تنها نبودند. برای درک وزن سنگینی که در انقلاب مشروطیت برای اسلام به‌عنوان یک ایدئولوژی قائل می‌شدند، و همچنین جایگاه و هدف علما در آن زمان، کافی است به برخی از بیانیه‌های آزادی‌خواهانه‌ی آن دوره که تاریخ‌نگاری غیرحرفه‌ای آن جنبش بر آن سایه انداخته است، مراجعه کنیم. یک اعلامیه‌ی منتشره علیه صدراعظم مرتجع، اتابک، و مشاوران نظامی شاه به‌وضوح می‌گوید:

ای مردم! عدالت چنین حکم می‌کند که: تمام آنچه دولت پادشاهی، وزیران، و مسئولان امر تجارت، فلاحت و سیاست [بر عهده می‌گیرند]، باید بر اساس حکم خدا و پیغمبر انجام شود، به‌طوری که هر کاری بر اساس احکام شریعت باشد... هدف علما به‌اختصار به‌قرار زیر است، از بین بردن تمام روش‌های ظلم و استبداد، دزدی از وجوهات دولتی، و غارت مردم فقیر... که دوستی‌شان با علما را با

خونشان اثبات می‌کنند، به‌خصوص اکنون که علما به‌خاطر آرامش خیال آنان، بر اساس عقل، معنویت، رفاه عمومی و به‌خاطر اقتدار اسلام، صحبت و عمل می‌کنند.^{۱۷۲}

پس از برکناری محمدعلی شاه از سلطنت، مجاهدین، در نامه‌ای اعتراضی به روزنامه‌ی مشروطه‌خواه *ندای وطن*، اظهار داشتند که «تمام جان‌فشانی‌هایی که مجاهدین، با بذل جان و [تحمیل نامالیقات به] خانواده [خود]، یا مال، کردند به‌منظور اشاعه‌ی دین مقدس اسلام بود، و اگر کسی بخواهد کلمه‌ای در بی‌احترامی به اسلام بگوید یا بنویسد، آنان او را مطابق آن مجازات خواهند کرد».^{۱۷۳}

خلاصه، همه‌ی روزنامه‌ها در دسترس سازمان^{۱۷۴} بر تلاشی نظام‌مند برای پیروی از گرایش رایج و تکیه بر اسلام به‌عنوان یک ایدئولوژی، همچنان که بر تاریخ باستانی ایران به‌عنوان وسیله‌ای برای کشاندن توده‌ها به مبارزه‌ای که آنان درگیرش بودند، دلالت دارند.^{۱۷۵}

با این حال، تاریخدان شوروی بلووا عقیده دارد که «جناح لیبرال» جنبش مشروطیت، مرکب از روحانیون عالی‌مقام، زمینداران «لیبرال»، و بورژوازی بزرگ تجاری از جناح چپ به‌منظور «اعمال فشار» بر حکومت شاه برای کسب امتیازات مورد نیاز خود و همین‌طور امتیازاتی در حوزه‌ی اجرایی استفاده کرد. هر چند او می‌افزاید که «لیبرال‌ها» از گسترش جنبش مردمی و، بالاتر از همه، از تقویت جنبش روستایی در اردیبهشت ۱۲۸۶ درگیلان و آذربایجان وحشت‌زده بودند. آنان می‌ترسیدند که عناصر بورژوا - دموکرات موفق شوند در تبریز نفوذ تعیین‌کننده‌ای به دست آورند که به آنان اجازه می‌داد به کسب قدرت بپردازند. به همین دلیل، دو مجتهد بزرگ تهران اعلام کردند که مجاهدین قفقازی از دین دور شده‌اند و بدین ترتیب در میان مجاهدین محلی و قفقازی تخم نفاق پاشیدند.^{۱۷۶} این تاکتیک‌ها ظاهراً با موفقیت همراه شده بودند، به‌طوری که در خرداد ۱۲۸۶ درگیری‌هایی بین فداییان قفقازی و محلی به‌وقوع پیوست. حتی سوسیال‌دموکرات‌های تبریز زیر فشار شدیدی

قرار گرفتند، و خواستار برکناری فعال‌ترین انقلابیون و انحلال گروه‌های مسلح در تبریز شدند.^{۱۷۷}

نمی‌توان این واقعیت را انکار کرد که طبقات مرفه که در جنبش شرکت کرده بودند، هنگامی که به هدف خود رسیدند، کوشیدند به جنبش اجتماعی پایان دهند تا از مناصب جدیدی که در نظام جدید به دست آورده بودند بهره‌مند شوند. از این نظر، می‌بایست چنین وانمود می‌کردند که «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» و متحدانش به‌جدا قصد داشتند قدرت را قبضه کنند. بلووا بدون تردید ارائه‌ی هرگونه مدرکی را دالّ بر وجود چنین قصدی ردّ می‌کند. در واقع، اگر بر اساس مشارکت «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد»، و قهرمانش حیدرخان، و سایر گروه‌های سوسیال دموکرات در خلع سلاح مجاهدین تحت رهبری ستارخان قضاوت شود، به یقین می‌توان تصدیق کرد که سیاست فرقه، اگر با زبان لنینی سخن بگوییم، «همکاری طبقاتی» به‌جای «مبارزه‌ی طبقاتی» بود. به هیچ وجه نمی‌توان منکر شد که هر دو جناح جنبش مشروطیت، یعنی «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» و همکارانش از یک سو، و مخالفان روحانی آنان و متحدین‌شان از سوی دیگر، از اسلام به‌عنوان یک ایدئولوژی برای بسیج و برانگیختن توده‌ها در زیر پرچم خود استفاده کردند. اگر به کارگیری چنین روش‌هایی برای دومی بر حسب تعریف «مشروع» بود، در مورد اولی نمی‌توان چنین گفت؛ به هر حال، چنین کاری برای آنان و برای رشد جنبش سوسیالیستی در ایران کاملاً زیان‌مند بود.

نتیجه‌گیری

برای جمع‌بندی این فصل با چند تذکر مختصر، به نکات برجسته‌ی زیر می‌توان اشاره کرد. مهاجرت گسترده‌ی ایرانیان به قفقاز مشکلاتی جدی برای جنبش کارگری قفقاز ایجاد کرد. این جنبش برای حل این مشکلات به سیاسی کردن مهاجران ایرانی روی آورد. برای این منظور، دو سازمان «همت» و «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد»، ایجاد شدند. تلاش‌های تبلیغی در جوّ انقلابی

قفقاز صورت گرفت. آغاز انقلاب مشروطیت در ایران خود زمینه‌ی مناسبی را برای سوسیال دموکرات‌های قفقازی و رفقای ایرانی‌شان در «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» فراهم آورد تا فعالیت‌های سازمانی و برنامه‌ای خود را به ایران نیز گسترش دهند و در نتیجه در مبارزه با حکومت استبدادی ایران، که تحت حمایت تراریسم روسیه قرار داشت، فعالانه شرکت جویند. با این حال، گسترش جنبش آنان به داخل ایران و مشارکت‌شان در جریان انقلاب در آن کشور مستلزم سازش‌های فزاینده‌ی ایدئولوژیکی با شیوه‌ی تفکر مسلط در ایران بود. با آن‌که فرقه‌ی اجتماعیون عامیون و متحدانش موفق شدند محمدعلی شاه غاصب را برکنار کنند، و از این طریق انقلاب را نجات دهند، پیامد جانبی، اما مهم، این تلاش‌ها به ناچار پیدایش یک فرایند بازتولید شیوه‌ی تفکر سنتی در پوشش اساسنامه‌ها و برنامه‌هایی بود که فرقه ابداع کرد. و بالاخره، به دلیل فقدان مدارک، نمی‌توان در مورد تعداد اعضای این سازمان اظهار نظر کرد. به «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» باید بیش‌تر به‌عنوان یک سازمان هادی نگریست تا یک سازمان توده‌ای، چنان‌که در مورد اکثر سازمان‌های سیاسی در ایران نیز چنین بوده است - زیرا در کشوری که سرکوب سیاسی را تنها جنبش‌های ناپایدار و زودگذر متوقف می‌کند، مجال چندانی برای رشد سامان‌های سازمانی نیرومند باقی نمی‌ماند.

فصل ۶

سوسیال دموکراسی ۲:

گروه‌های سوسیال دموکرات ارمنی

پیدایش سازمان‌های انقلابی ارمنی

در این فصل به بررسی آن بخش از سوسیال دموکراسی ایران می‌پردازیم که ارمنیان ایجاد و پیگیری کردند، که با «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» در بیش از یک جهت تفاوت زیادی داشت. روشن خواهد شد که چگونه پیش‌زمینه‌های فرهنگی متفاوت این دو گرایش اصلی سوسیال دموکراسی در ایران بر تحولات سیاسی بعدی کشور و رشد سازمان‌های حزبی در ایران اثر گذاشت.^۱ در حالی که مهاجران ایرانی از هستی ساقط شده در قفقاز جذب سازمان‌های سیاسی نوظهور می‌شدند، فرزندان ارمنیان مرفه در اروپا (از جمله خود روسیه) جذب احزاب سوسیال دموکرات اروپایی می‌شدند. این بویژه در مورد ارمنیان قفقازی صادق بود. آنان به تدریج به تأسیس سازمان‌های انقلابی چپ در میان آرامنه روی آوردند.

یکی از آن‌ها حزب هنجاک بود که در اوت ۱۸۸۷ (مرداد ۱۲۶۶) در ژنو تأسیس شد.^۲ ارمنیان دیگری در ۱۲۶۹/۱۸۹۰ در تفلیس «فدراسیون انقلابی ارمنی» موسوم به داشناکسوتیون (که به اختصار به آنان داشناک‌ها می‌گفتند) را تأسیس کردند.^۳ به نظر می‌رسد که در حالی که هنجاک اساساً از غرب فعالیت خود را سازمان می‌داد، داشناک‌ها به‌زودی بر آن شدند مراکز فعالیت خود را در ایران بر پا دارند، و از آن‌جا فعالیت‌های خود را در ترکیه انجام دهند. در

واقع، این گروه دانشناک در تبریز بود که در فروردین ۱۲۷۱/۱۸۹۲ نخستین کنگره‌ی عمومی انقلاب ارامنه را فراخواند.^۴ مراکز دانشناک در ایران در خوی، سلماس و تبریز دایر شد. ارامنه‌ی روسیه‌ی تزاری به‌عنوان معلم، کشیش و بازرگان به این مراکز می‌آمدند تا به تبلیغ و تدارک انقلاب بپردازند.^۵ انقلابیون ارمنی، بویژه دانشناک‌ها، عقاید انقلابی خود را در میان فارس‌ها، آذری‌ها، کردها، ترک‌های جوان و اقلیت‌های بالکانی امپراتوری عثمانی می‌پراکندند.

روشنفکران انقلابی ارمنی

وگسترش سوسیال‌دموکراسی در شمال ایران

همان‌طور که در بالا اشاره شد، معمولاً گفته می‌شود (بویژه در تاریخ‌نگاری شوروی درباره‌ی ایران معاصر و از سوی پیروانش در داخل ایران) که نخستین احزاب سیاسی مدرن ایران به‌سبک اروپایی را سوسیال‌دموکرات‌هایی ایرانی تشکیل دادند که از سوی رفقای قفقازی خود، که عضو کمیته‌ی باکوی حزب سوسیال‌دموکرات کارگری روسیه بودند، تربیت شده بودند. با قاطعیت گفته شده است که کل رشد و گسترش سوسیال‌دموکراسی ایران مدیون تلاش‌های کمیته‌ی باکو و شعبه‌ی فرعی «مسلمان» آن، سازمان «همت»، بود.^۶ این تاریخ‌نگاری ویژه در دوران «کیش شخصیت» و در سایه‌ی توجهات نزدیک‌ترین دستیاران قفقازی استالین، به‌منظور نسبت دادن نقش شخصی ویژه‌ای به او در پیدایش سوسیال‌دموکراسی ایران، شکل گرفت. این تز چنان خوب طراحی شده بود که ام.اس. ایوانف، حتی در سال ۱۳۳۸/۱۹۵۹، که به یک رشته اسناد در آرشیو پلخانف برخورد کرد که مغایر دیدگاه رسمی شوروی بود، خود را مجبور دید مدارک جدید را به‌عنوان ناکافی کنار بگذارد.^۷

اکنون در پرتو آن اسنادی که ایوانف یافت و توضیحات بعدی آن‌ها از

سوی تاریخ-نگاران روسی پس از استالین، نظیر آقایف، پلاستون، مارتیروسوف و کورباتووا^۸؛ مدارک دیگری که در آرشیو کائوتسکی یافت شد^۹؛ و انتشار اخیر برخی مکاتبات مربوط به دوران مشروطیت^{۱۰}، تصویر متفاوتی نمایان می‌شود. این تصویر تازه اجازهی طرح این فرضیه را می‌دهد که عرضه‌داشت آیین‌ها و نهادهای سیاسی مدرن، از جمله آیین سوسیال دموکراسی، در ایران به روشنفکران ارمنی نسبت داده شود، و نه به اندیشه‌ی سوسیال دموکرات‌های قفقاز که تحت تسلط بلشویک‌ها بود. در آن چه در زیر می‌آید، ما به‌اختصار به ارائه‌ی مدرک در تأیید این فرضیه می‌پردازیم و آرایه‌ی را که سوسیال دموکرات‌های ارمنی در ایران پراکندند مورد بررسی قرار می‌دهیم.

گروه سوسیال دموکرات تبریز

به نظر می‌رسد که گروه سوسیال دموکرات تبریز نخست به‌صورت یک گروه مطالعاتی در اواخر تابستان ۱۲۸۴ به وجود آمد^{۱۱}. به‌گفته‌ی چلنگریان که یکی از اعضای برجسته‌ی آن بود، این گروه «پس از انقلاب [۱۹۰۵] روسیه و در زمانی که عقاید سوسیال دموکراسی در قفقاز گسترش یافت»، به وجود آمد. او در ادامه می‌افزاید که ایجاد گروه با آغاز جنبش مردمی در خود ایران هم‌زمان بود^{۱۲}. باید خاطر نشان شود که این سوسیال دموکرات‌ها به‌احتمال زیاد عضو حزب هنجاک نبودند بلکه شاید یک گروه انشعابی از آن حزب را تشکیل می‌دادند^{۱۳}.

همین که مبارزه‌ی انقلابی در ایران شکوفا شد، بویژه در دوران سلطنت محمدعلی شاه، اعضای جدیدی جذب این گروه شدند؛ در همان زمان مسائل تازه‌ای بروز کرد^{۱۴}. از نامه‌ی چلنگریان به کارل کائوتسکی به تاریخ ۲۵ تیر ۱۲۸۷ معلوم می‌شود که گروه تازه برنامه‌ی عمل خود را تدوین کرده بود که مجبور شد در مواجهه با کودتای تیر ماه شاه علیه مجلس، در آن بازنگری کند^{۱۵}. قرار بود بازنگری برنامه در شهریور همان سال انجام شود، اما در واقع

این کار تا ۲۴ مهر ۱۳۸۷ امکان‌پذیر نشد.

در مورد اعضای گروه باید گفت، به نظر می‌رسد که عمدتاً ارمنی بودند^{۱۶} و تعدادشان زیاد نبود و در مرحله‌ی آغازین حداکثر به ۲۸ نفر می‌رسید.^{۱۷} فعالان آن منشأ «بورژوازی» داشتند و برخی از آنان در روسیه تحصیل کرده بودند. آنان، تحت تأثیر بین‌الملل سوسیالیست و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، توانستند «خود را از عقاید بورژوازی رها سازند» و این گروه را تشکیل دهند.^{۱۸} گروه «با وجود نیروهای بالقوه و یکپارچه‌اش» نتوانست پیش از روشن ساختن برخی نکات نظری، که اعضا در مورد آن‌ها با هم اختلاف داشتند، مشارکت انقلابی خود را در مقاومت تبریز آغاز کند. در واقع، دو گرایش در گروه وجود داشت: یکی را می‌شد «دمو-کراتیک» تشخیص داد و دیگری را، در مقابل، «سوسیال دموکراتیک». به گفته‌ی چلنگریان^{۱۹}، یک گرایش طرفدار همکاری با دموکرات‌های غیر سوسیالیست بود و با آموزش صرفاً سوسیال دموکراتیک در آن زمان مخالفت می‌کرد. برعکس، دیگری، در حالی که خواستار مشارکت فعال در جنبش انقلابی بود، عمیقاً اعتقاد داشت که باید کار فعال آموزشی در راستای خط مشی سوسیالیستی در میان کارگران و سایر حقوق‌بگیران احتمالی انجام گیرد. با هدف نظرخواهی از رهبران برجسته‌ی سوسیال دموکرات اروپا در مورد این اختلاف نظر درونی بود که نمایندگان هر دو گرایش پرسش‌های خود را برای گئورگی پلخانف و کارل کائوتسکی فرستادند؛ که البته می‌دانیم تنها دومی به این پرسش‌ها پاسخ داد است.^{۲۰}

هنگامی که «جلسه‌ی عمومی» گروه سرانجام در ۲۴ مهر، در میانه‌ی مقاومت تبریز، برگزار شد، دو دیدگاه به شدت با یکدیگر مخالفت کردند و در مورد راهبردهای مورد مناقشه رأی گرفتند. با این حال، دقیقاً نمی‌دانیم که آیا آنان بلافاصله پس از آن راهشان را جدا کردند و گروه‌های جداگانه‌ای تشکیل دادند یا نه. تبلور این گرایش‌ها در دو راهبرد جداگانه و یک سامان پس از آن - یعنی، پیدایش فرقه‌ی دموکرات ایران (که در فصل ۷ مورد بحث قرار

خواهد گرفت) - ارائه‌ی گزارش مختصری از این دو دیدگاه را ضروری می‌سازد.

واسو خاچاتوریان، یک ارمنی ظاهراً قفقازی، و آرشاویر چلنگریان، اهل تبریز، از دیدگاه سوسیال دموکراتیک به‌قرار زیر دفاع می‌کردند:

ایران دیگر وارد مرحله‌ی تولید سرمایه‌داری شده بود و بنگاه‌های گوناگون سرمایه‌داری در ایران فعالیت می‌کردند. در ایران دیگر پرولتاریا در کنار پیشه‌وران خرده‌پا وجود داشت. این شرایط شالوده‌ی فعالیت‌های دارای ماهیت سوسیالیستی را فراهم می‌کرد. بنابراین، بی‌توجهی به این پرولتاریا موجب تقویت مواضع بورژوازی می‌شد. مبارزه‌ی اقتصادی مبتنی بر اشکال تازه، دیگر آغاز شده بود^{۲۱}، اما در این مبارزه همه‌ی نیروهای انقلابی به دور مبارزه‌ی طبقه‌ی بورژوا گرد آمده بودند. در ایران نیز، مانند انقلاب‌های ۱۷۸۹، ۱۸۳۰، ۱۸۴۸ فرانسه، فعال‌ترین عناصر در مبارزه، مردم، یعنی عناصر فاقد زمین، بودند. به‌محض این که عناصر فعال به منافع طبقاتی خود پی می‌بردند، انقلاب به هدف منطقی خود می‌رسید^{۲۲}.

در نتیجه، وظیفه‌ی همه‌ی سوسیال دموکرات‌ها این بود که:

به‌سازماندهی پرولتاریا و آموزش آگاهی طبقاتی به آن در راستای سوسیالیسم بپردازند. افزون بر آن، لازم بود همه رزمندگان با جنبش انقلابی همکاری کنند. از آن گذشته، وظیفه‌ی سوسیالیست‌ها، به‌مثابه پیگیرترین دموکرات‌ها، این بود که نه تنها در جریان انقلاب با بورژوازی همکاری کنند، بلکه از منافع مردم انقلابی، بویژه اقشار فاقد زمین، با هدف پیشرفت اقتصادی و اجتماعی، دفاع کنند. این امر پیروزی دموکراسی را تضمین می‌کرد. وحدت تمام انقلابیون به‌گرد پرچم بورژوازی به‌معنای، اولاً، تنها دفاع از این طبقه و، ثانیاً، جلوگیری از پیشرفت انقلاب بود.

هیچ سوسیالیستی نمی‌توانست خود را به دموکراسی بورژوازی محدود کند، زیرا:

۱. سوسیالیست‌ها و دموکرات‌ها در رابطه با برداشتشان از جهان

دو نقطه‌ی عزیمت متفاوت داشتند؛

۲. دموکراتیسم سوسیالیست با روح پایدار و استواری‌اش خود را متمایز می‌کند؛

۳. یک سوسیالیست که در انقلاب بورژوازی مشارکت می‌جوید، اگر بر موضع طبقاتی پرولتری اصرار ورزد، می‌تواند موفق‌تر باشد.

و دست آخر، این دیدگاه خواستار ایجاد یک گروه صرفاً سوسیال دموکرات با هدف‌های جذب فزاینده‌ی کارگران و روشنفکران فعال و ترویج آگاهی طبقاتی در میان توده‌ی کارگران به‌منظور سازماندهی آنان بود. گرایش «دموکراتیک» که سِدراک دوم^{۲۳} و ورام پیلوسیانتز در انجمن و درویش، در نامه‌اش به پلخانف، از آن دفاع می‌کردند، استدلال‌های عمده‌ی زیر را مطرح می‌کرد:

با آن که ایران در مسیر سرمایه‌داری قرار گرفته بود، هنوز وارد مرحله‌ی صنعتی نشده بود؛ پرولتاریای مدرن در ایران وجود نداشت. اگر پرولتاریا در ایران مشکلی داشت، به‌خاطر سرمایه‌داری نبود، بلکه از فقدان رشد آن ناشی می‌شد. در نتیجه، «سوسیالیسم ایرانی» نه برآمد طبیعی واقعیت‌های ایران، بلکه یک «کالای قاچاق» بود، زیرا هنوز بورژوازی و پرولتاریای صنعتی در کشور وجود نداشت. این واقعیت که تولید نیز در «مرحله‌ی ابتدایی» باقی مانده بود، و کارگران در شرایط فلاکت‌باری زندگی می‌کردند و دهقانان بی‌زمین در وضعیت نیمه سرفداری به سر می‌بردند، شرایط را برای مبارزه‌ای از نوع پرولتاریای مدرن، یعنی ضدیت شدید طبقاتی، آگاهی طبقاتی، و آرمان طبقاتی، ناممکن می‌ساخت. بنابراین، لازم بود راه کارهای کوتاه‌مدت را اختیار کرد: یعنی سازمان‌دهی عناصر دموکراتیک علیه استبداد و «فئودالیسم».

این دیدگاه نتیجه می‌گرفت:

زمینه برای این کار سوسیال دموکراتیک هنوز آماده نبود. در نتیجه، چنین فعالیت‌هایی به نتایج مثبتی نمی‌انجامید. شرایط عینی و

ذهنی هنوز برای مبادرت به ایجاد یک سازمان سوسیال دموکراتیک و اتحادیه‌های کارگری مناسب نبود، و فعالیت صرفاً سوسیال دموکراتیک به نتایج زیان‌بخشی برای انقلاب منجر می‌شد و دموکراسی را به چنگ ارتجاع می‌انداخت، بویژه در زمانی که دمو-کراسی به تحکیم مواضع خود و انجام رسالت تاریخی‌اش از طریق خواست‌های دموکراتیک نیاز داشت.^{۲۴}

برعکس، هر گام اشتباه می‌توانست برای خیزش آینده و تقویت سازمان پرولتاریایی زیان‌مند باشد. با توجه به این واقعیت که پیروزی انقلاب در ایران، با شرایط خاص، به یک برنامه‌ی منسجم و فعالیت در میان همه‌ی عناصر ناراضی در کشور، از یک سو، و در نظر داشتن ضرورت کار واقع‌بینانه و مثبت، از سوی دیگر، بستگی داشت، جریان دوم به دست کشیدن از کار صرفاً سوسیال - دموکراتیک و پرداختن به فعالیت اکیداً دموکراتیک در صفوف دموکرات‌ها فرامی‌خواند. سوسیال دموکرات‌ها، به‌مثابه رادیکال‌ترین عناصر، باید صفوف دموکرات‌ها را از عناصر ارتجاعی پاکسازی و زمینه را برای مبارزه‌ی طبقاتی آینده آماده می‌کردند. بنابراین، این گرایش با تشکیل یک سازمان سوسیال دموکراتیک مخالف بود و آن را «خیال‌پردازی» می‌نامید و از فکر ایجاد یک سازمان صرفاً دموکراتیک به‌منظور مبارزه با استبداد و فئودالیسم دفاع می‌کرد. دیدگاه دوم در مورد اصول سوسیال دموکراسی نیز خواستار محدود کردن آن در چارچوب نظری بود.

«صورت جلسه» ای که برای پلخائف فرستاده شد نشان می‌دهد که تنها دو نفر به‌نفع دیدگاه دوم و ۲۶ نفر به‌نفع دیدگاه اول رأی دادند.^{۲۵} همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، معلوم نیست که آیا این رأی‌گیری به‌معنای یک انشعاب بی‌درنگ بوده یا نه. به هر حال، آنچه ما می‌دانیم این است که تیگران درویش (تر-هاکوبیان) رهسپار ژنو شده بود، و از آن جا با پلخائف مکاتبه کرد (او از مرداد ۱۲۸۷ تا مرداد ۱۲۸۸ در ژنو زندگی می‌کرد). در این بین، خاچاتوریان و چلنگریان از شهر جنگ‌زده‌ی تبریز با پلخائف مکاتبه

می‌کردند تا از دیدگاه‌های رهبران سوسیالیست اروپا باخبر شوند و احتمالاً آنان را نسبت به دیدگاه‌های خودشان متقاعد سازند. گروه سوسیال دموکرات تبریز، پس از کنفرانس مهر ماه، در حالی که در مقاومت مسلحانه در تبریز شرکت داشت، تلاش‌های جدی به عمل آورد تا با برقراری تماس‌های بین‌المللی، حمایت کسب کند. افزون بر مکاتبه با کائوتسکی و پلخانف، آنان در پی کسب حمایت کمیته‌ی تفلیس حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه برآمدند.^{۲۶} چلنگریان به تفلیس سفر کرد و مشکلاتشان را با این کمیته در میان گذاشت.^{۲۷} همچنین مقالاتی را در روزنامه‌ی نویه تسایت در قفقاز به زبان ارمنی منتشر ساخت.^{۲۸} او پاسخ کائوتسکی را در نشریه‌های روس زبان بوربا، ارمنی‌زبان میساک، و گرجی‌زبان آلی منتشر کرد.^{۲۹} گروه در پی آن بود که نماینده‌ای را به کنگره‌ی بین‌الملل سوسیالیست در کپنهاگ^{۳۰} بفرستد اما ظاهراً موفق نشد. شاید تلاش آنان بر اثر ترفند داشناک‌ها ناکام ماند، زیرا اینان می‌خواستند موقعیت انحصاری خود را در آن سازمان بین‌المللی حفظ کنند (نگاه کنید به پایین‌تر).

گروه سوسیال دموکرات گیلان

در این تردیدی نیست که مشارکت فعال داوطلبان سوسیال دموکرات قفقاز در مقاومت موفقیت‌آمیزی که به پیروزی سریع جنبش مشروطیت بر شاه و برکناری محمدعلی شاه انجامید تأثیر بسیار شدیدی بر ایرانیان درگیر باقی گذاشت. کاملاً طبیعی است که بسیاری از آنان خود را سوسیال دموکرات نامیده باشند^{۳۱}، یا خواسته باشند به این آیین که به نظر می‌رسید همه‌ی آن عناصر گوناگون را در یک جبهه‌ی مشترک گردآورده و باعث شده که آنان در جایی که پیش‌تر شکست خورده بودند پیروز شوند، ایمان آورند؛ یا حتی به چنین سازمانی بپیوندند. بنابراین، این تمایل کار سوسیال دموکرات‌ها، بویژه ارمنی‌ها، را در تلاش برای ایجاد پیوندهای تازه با جوانان انقلابی مسلمان تبار آسان کرد. باید یادآور شد که خاچاتوریان، ارمنی سوسیال دموکرات، در

نامه‌اش به پلخانف به نیاز مبرم جلب «کارگران مسلمان» به سازمان تأکید می‌کرد.^{۳۲}

افزون بر توانمندی فکری بالای ارامنه، این تب و تاب روانی پیروزی انقلابی بود که سوسیال دموکرات‌های حزب هنجاک را به جذب مشتاقان مسلمان برانگیخت. از این رو، سیمون سیمونیان، یک هنجاک گیلانی و یک مربی مدرسه که با ارمنیان و مسلمانان در تماس بود، در موقعیتی بود که مسئولیت آموزش سیاسی نامزدهای آینده‌ی عضویت را بر عهده گیرد.^{۳۳} یکی از شاگردان سابقش، غلامحسین خان محمد^{۳۴}، با سازمان محلی هنجاک در گیلان تماس برقرار کرد (ظاهراً در نیمه‌ی دوم سال ۱۲۸۸)، با این قصد که یک حزب سوسیال دموکراتیک در ایران به وجود آورد. به گفته‌ی تنها منبع ارمنی، گیدور، به‌زودی اساسنامه‌ی حزب هنجاک به فارسی ترجمه و با شرایط محلی تطبیق داده شد. در جلسه‌ی مشترکی که نظام‌نامه‌ی جدید را تصویب کرد چهار ارمنی^{۳۵} و سه مسلمان^{۳۶} حضور داشتند.

در جلسه‌ی دوم که در انزلی برگزار شد، از قرار معلوم با تأسیس یک بخش در حزب هنجاک منحصرأ با عضویت غیر ارمنی‌ها موافقت شد. یک کمیته‌ی اجرایی با شرکت غلامحسین محمدخان به‌عنوان رئیس، رضازاده منشی، و ابوالفضل خان خزانه‌دار تشکیل شد. سپس، گروه وظیفه‌ی ترجمه و انتشار یک دفترچه‌ی راهنمای هنجاک با عنوان «سوسیال دموکرات‌ها چه می‌خواهند؟» را در برابر خود نهاد^{۳۷}. به گفته‌ی گیدور، پس از انتشار این دفترچه‌ی راهنما، صفوف گروه، بویژه از قایقرانان و ماهیگیران دریای خزر، متورم شد^{۳۸}. هر چند مجبور شدند هرگونه اشاره‌ای به ارتباط با هنجاک را حذف کنند، زیرا باعث بروز «تفسیرهای افترآمیز از جانب مخالفان و محافل ارتجاعی» ای می‌شد که می‌کوشیدند گروه را «ضد اسلامی» معرفی کنند^{۳۹}. گرچه گیدور به مانمی‌گوید که این مخالفان چه کسانی بودند، اما می‌دانیم که حزب داشناک (به پایین‌تر مراجعه کنید) به‌طور جدی مشروعیت این گروه را به هم‌آوردی (چالش) می‌کشد.

منبع دیگری، گرچه به صورت پراکنده، این نظر را تأیید می‌کند که در آن زمان از سوی هنجاک‌ها تلاش می‌شد یک حزب سوسیال دموکرات در ایران تشکیل شود. در نامه‌ای که در ۴ ژوئن ۱۹۱۰/۱۴ خرداد ۱۲۸۹ از رشت برای لنین (یا مرکز بلشویک‌ها در اروپای غربی) فرستاده شد، سرگو ارژونیکیدزه نوشت که «ایرانیان در فکر تأسیس یک سازمان سوسیال دموکرات هستند. شاید من گزارشی درباره‌ی آن برای ارگان مرکزی بفرستم»^{۴۰}. این گزارش در مقاله‌ی *اسخویوی*، که پیش‌تر به آن اشاره شد، نیز بازگو می‌شود: «حزب سوسیال دموکرات امروز وجود ندارد. این حزب سازمان‌های خود را منحل کرد و اکنون در جریان تجدید سازمان است»^{۴۱}. بی‌شک این گروه تازه همانی است که هنجاک‌ها با همکاری غیرارمنی‌ها در رشت تأسیس کردند و ارژونیکیدزه با آن همکاری می‌کرد.

لازم به یادآوری است که انقلابی گرجی ارژونیکیدزه، ظاهراً برای فرار از پیگرد پلیس تزاری، در پاییز ۱۹۰۹/۱۲۸۸ وارد ایران شد^{۴۲}. او، هنگامی که در ایران بود، با گروه‌های مختلف مشروطه‌خواه، «دموکرات‌ها»-ی چون سردار محیی و همچنین سوسیالیست هنجاک‌ی یقیکیان و رفقاییش در هیئت تحریریه‌ی ارگان آنان، *زَنک*^{۴۳}، از نزدیک همکاری داشت^{۴۴}. هیچ مدرکی در دست نیست، و تاریخ‌نگاران استالینست نیز چنین ادعایی نکرده‌اند، که نشان دهد ارژونیکیدزه هیچ‌گاه در تبریز بوده یا با جنبش مقاومت آن و رهبرش ستارخان همکاری داشته است^{۴۵}.

در مقاله‌ای به قلم باقربیگ، گزارشگر روزنامه‌ی *باکو* در رشت، در فوریه ۱۹۱۱/بهمن ۱۲۸۹، باز هم بر این واقعیت تأکید می‌شود که گروه سوسیال دموکرات گیلان، هنجاک‌ها و ارگانشان *زَنک* به لحاظ سیاسی دارای اهمیت بودند^{۴۶}. این گزارشگر به خوانندگانش اطلاع داد که یک گروه سوسیال دموکرات به رهبری یقیکیان با نایب‌السلطنه‌ی ایران، ناصرالملک، هنگامی که از انزلی عبور می‌کرد، گفتگویی انجام داد^{۴۷}. به گفته‌ی باقربیگ، یقیکیان در حضور نایب‌السلطنه گزارشی درباره‌ی اوضاع ایران و اصلاحات لازمی که

باید برای نجات ایران صورت می‌گرفت، خوانده بود^{۴۸}. مهم‌ترین نکته‌ای که از مقاله‌ی باقریگ برمی‌آید پاسخ یقینان به این پرسش نایب‌السلطنه است که آیا سوسیال دموکرات‌های گیلان هیچ‌گونه ارتباطی با «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» داشتند یا نه. ظاهراً یقینان این گروه را به صورت زیر از «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» مستقر در باکو و تفلیس متمایز نشان داد:

گرچه این حزب عنوان سوسیال دموکرات دارد، هیچ ارتباطی با آن ندارد؛ رفقای ارمنی ما سوسیال دموکرات هنجاک‌ی نامیده می‌شوند و [رفقای] ایرانی، حزب سوسیال دموکرات ایران. ما با هم جناحی از سوسیال دموکراسی بین‌المللی را تشکیل می‌دهیم. بخش‌های ما در ترکیه، قفقاز، روسیه و [ایالت متحده‌ی] آمریکا وجود دارند... ارگان ما به زودی منتشر خواهد شد.^{۴۹}

همچنین لازم است خاطر نشان شود که تاریخدان مهاجر ایرانی در باکو، تقی شاهین ابراهیموف^{۵۰}، در حالی که گروه سوسیال دموکرات تبریز را نادیده می‌گیرد، در مورد گروه سوسیال دموکرات گیلان به بحث می‌پردازد و به نقش یقینان اشاره می‌کند^{۵۱}.

کوشش‌های گروه سوسیال دموکرات گیلان، با وجود حمایت ارژونیکیدزه، با موفقیت همراه نشد. در ۲۹ اکتبر ۱۹۱۰/۷ آبان ۱۲۸۹ «فدراسیون انزلی حزب سوسیال دموکرات هنجاک‌ی» به دفتر بین‌الملل سوسیالیست در بروکسل اطلاع داد که «نخستین گروه حزب سوسیال دموکرات ایران سازمان داده شده است». گزارش نخستین جلسه نیز برای این دفتر ارسال شد. حزب داشناک، که این اطلاع به آن «منتقل شده» بود، به دفتر بین‌الملل سوسیالیست اطلاع داد که گروه انزلی «از جوانانی تشکیل شده که صلاحیت فکری یا اخلاقی ندارند و... هیچ‌گونه ارتباطی نیز با سوسیالیسم [ندارند]». در ادامه‌ی پاسخ داشناک آمده بود: «برعکس، بنا بر اطلاع رسیده از ایران، آنان در جریان ارتجاعی غرقند»^{۵۲}. این توصیف نه تنها تحریف آشکار واقعیت‌ها از جانب داشناک‌هاست، که در این سازمان بین‌المللی خوب جا افتاده بودند^{۵۳}، بلکه

نشانگر رویکردی تنگ‌نظرانه و انحصارطلبانه است.^{۵۴}

علی‌رغم این داوری‌ها، آشناک‌ها، آنچه واقعاً اهمیت داشت تلاش جدی برخی روشنفکران ارمنی در گیلان، نظیر یقیکیان، برای آشنا ساختن انقلابیون جوان ایران با آیین‌های جدید اجتماعی اروپا بود. با توجه به مدارک در دسترس که ما در بالا بررسی کردیم، می‌توان ادعا کرد که تنها گروه فعال و مؤثر در گیلان، که عقاید سوسیالیستی و دموکراسی مشروطه را به کار می‌گرفت و می‌پراکند، همان گروهی بود که یقیکیان و رفقای ایشان ایجاد کردند؛ گروهی که حتی ارژونیکیدزه و بلشویک‌ها مجبور بودند، چه به خاطر فعالیت عمومی سیاسی و چه انتقال نشریات مخفیشان به روسیه از طریق شمال ایران، به آن متکی باشند.^{۵۵}

تقریباً شکی وجود ندارد که این سوسیال‌دموکرات‌ها می‌کوشیدند از رفقای روسی خود بیاموزند، اما نه فقط از بلشویک‌ها. نامه‌ای از ارژونیکیدزه به رفقای بلشویک‌ش، که بیش از هفتاد سال پنهان نگه داشته شده بود، این نکته را آشکار می‌کند. او روس‌های مقیم رشت را به‌عنوان «خیلی هوچی» (Khuliganskaia) کنار گذاشت، و نوشت رفقای ایرانی، با آن که «نمی‌توانند روسی بخوانند»، قول داده‌اند به پخش نشریات سوسیال‌دموکراتیک روسی در میان ملوانان کشتی‌هایی که از باکو به انزلی می‌آیند کمک کنند. این ایرانیان از ارژونیکیدزه خواسته بودند نسخه‌هایی نه تنها از سوسیال‌دموکرات و پراودا (متعلق به جناح بلشویک)، بلکه همچنین از دنونیک (نشریه‌ی پلخائف)، پرولتاریا، و گولوس سوسیال‌دموکرات (متعلق به جناح منشویک) را برایشان تهیه کند - درخواستی که این بلشویک مقیم رشت با آن مخالفت کرد و حاضر نشد آن را برآورده سازد، بلکه از روی ناچاری به حزب گزارش کرد.^{۵۶}

برای آن که بررسی خود را در مورد گروه سوسیال‌دموکرات گیلان کامل کنیم، اکنون به‌اختصار به برنامه و مقررات سازمانی آن می‌پردازیم. اساسنامه‌ی سازمان، که در ۸۴ ماده تنظیم شده بود، اساساً بر الگوی سازمانی حزب سوسیال‌دموکرات آلمان مبتنی بود و وظایف دقیق اعضای خود را

مشخص می‌کرد. پیروی دقیق از مقررات حزبی از اعضا خواسته می‌شد. افزون بر وظایف عادی، از اعضا انتظار می‌رفت چنان رفتار نمونه‌ای، بویژه با پیشه‌وران، کارگران، و دهقانان، داشته باشند که به جذب آنان به حزب کمک کند. سازمان، برخلاف الگوی آلمانی، و با این که یک بخش پارلمانی داشت، هویت اعضای کمیته‌ی مرکزی و هیئت اجرایی هفت نفره‌ی خود را مخفی نگه می‌داشت. البته این نتیجه‌ی طبیعی فعالیت در یک موقعیت سیاسی نامطمئن بود که امنیت جانی و مالی هیچ کس، بویژه کسانی که درگیر مسائل سیاسی بودند، تضمین شده نبود.^{۵۷}

دو نکته‌ی دیگر را در باره‌ی اساسنامه‌ی حزبی باید در نظر داشت. نخست، روشن است که گروه قصد داشت به یک حزب سراسری با شاخه‌های سازمانی شهری و ایالتی تبدیل شود. دوم، قرار بود در چارچوب قانون فعالیت کند. در خصوص برنامه‌ی آنان، می‌توانیم به دل بستگی‌شان به استقلال ایران تأکید کنیم، که از نظر آنان در نتیجه‌ی رقابت دائمی بین دو قدرت بزرگ منطقه، یعنی بریتانیا و روسیه، می‌شد به آن دست یافت. آنان نگران فزون‌خواهی‌های توسعه‌طلبانه‌ی آلمانی‌ها بودند، که می‌توانستند با اتحاد با عثمانی‌ها و به‌زیان ایران آن را برآورده سازند. در این ارتباط، هوشیاری یک ضرورت حیاتی تلقی می‌شد. رخدادهای بعدی در جریان جنگ جهانی اول پیش‌بینی آنان را درباره‌ی فزون‌خواهی‌های ترک‌ها در غرب ایران ثابت کرد.^{۵۸}

آنان در سیاست‌های داخلی کشور بر اهمیت انجمن‌های محلی و ایالتی به‌عنوان ابزاری که دموکراسی پارلمانی را حفظ و تقویت، و مشارکت مردم را در زندگی سیاسی کشور تضمین می‌کرد، تأکید می‌ورزیدند و برای جلوگیری از خودکامگی و استبداد، بر ضرورت آموزش سیاسی اصرار داشتند. آنان به این جهت بر این نکته تأکید داشتند که از گرایش رایج در جامعه به‌سوی استبداد یا پیدایش مجدد خودکامگی آگاهی داشتند. در حالی که بر نقش مجلس و انجمن‌های محلی و منطقه‌ای تأکید می‌کردند، بر محروم ساختن

توانگران از امکاناتی که به آنان اجازه‌ی بارگشت به حکومت خودکامه را می‌داد، اصرار داشتند.^{۵۹}

بر اهمیت انجمن‌ها در سطح روستاها برای آزادسازی دهقانان تأکید می‌کردند. بویژه، عمیقاً اعتقاد داشتند که توسعه‌ی اقتصادی کشور به مشارکت فعال همه‌ی شهروندان در زندگی سیاسی کشور بستگی دارد. به همین سبب بود که آنان «خطاب به دهقانان» اثر جی. برامبو-لینی^{۶۰}، نماینده‌ی سوسیالیست مجلس ایتالیا، را ترجمه و برای استفاده در ضمن ترویج سیاسی خود در میان دهقانان گیلان منتشر کردند.^{۶۱}

در خصوص مسائل اقتصادی و مالی، گروه خواستار لغو مالیات‌های غیرمستقیم و ایجاد نظام مالیات‌گیری مستقیم بود. گروه استدلال می‌کرد که کشور غنی است، اما این واقعیت که دهقانان، کارگران و پیشه‌وران، یعنی اکثریت قاطع مردم، که خریداران نهایی در یک بازار توسعه‌یافته‌ی ملی هستند، در فقر به سر می‌برند، مانع توسعه‌ی آن است. گروه در باب طرفداری از وام‌های خارجی برای توسعه‌ی ذخایر ملی و همچنین کارهای عمرانی از سوی دولت مباحثه می‌کرد. اصلاح ارضی و تقسیم زمین‌های کشاورزی در میان دهقانان برای بهبود تولید کشاورزی ضروری تشخیص داده می‌شد. گروه خواهان تأسیس بانک کشاورزی نیز بود. در این مورد اصرار داشت که مسئولیت مدیریت اقتصادی به انجمن‌های محلی و ایالتی سپرده شود، موضعی که آن را کاملاً از «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» متمایز می‌کرد. با آن که گروه سوسیال دموکرات گیلان طرفدار سرپرستی پلیس محلی و ژاندارمری ایالتی از سوی انجمن‌ها بود، تشکیل ارتش ملی را بر اساس خدمت و وظیفه به شدت توصیه می‌کرد^{۶۲} که «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» نیز آن را مطرح می‌ساخت^{۶۳}.

در سایر زمینه‌ها، گروه خواستار تجدید سازمان کامل نظام قضایی، از جمله ترتیبات ویژه‌ای برای حفظ حقوق فقرا، تضمین اجرای عدالت رایگان، و ایجاد یک مجموعه‌ی حقوقی تازه بود. بر انجام محاکمه با حضور هیئت

منصفه تأکید می‌شد. گروه همچنین خواستار ایجاد نظام آموزشی مدرن، با تأکید بر آموزش علمی، بود؛ و بر آموزش زنان تأکید داشت. در عرصه‌ی آموزش نیز بر اهمیت نقش انجمن‌ها اصرار می‌ورزید. و بالاخره، به مسائل قومی می‌پرداخت و خطر فزاینده‌ی «پان اسلامیس» را، که امپراتوری عثمانی مروج آن بود، گوشزد می‌کرد. گروه توجه سیاستمداران ایران را به خطر فزاینده‌ی امپراتوری عثمانی جلب می‌کرد و خواستار هوشیاری در برابر استانبول بود. با آن که ممکن بود «حرکت برخلاف جریان» به نظر برسد، گروه از تمام ملت ایران می‌خواست، فارغ از تمایزهای نژادی و مذهبی، برای پیروزی آرمان‌های آزادی در سراسر کشور همکاری کنند.^{۶۴} بسیاری از همین آرا را حزب دموکرات ایران نیز مطرح می‌کرد که ما بعداً به آن خواهیم پرداخت.

سوسیال دموکرات‌های ایرانی و مناسباتشان

با سوسیال دموکراسی اروپایی

گروه‌های سوسیال دموکرات ارمنی در گیلان و تبریز مناسبات خود را با سوسیال دموکراسی اروپا حفظ کردند. در حالی که رابطه‌ی گیلانی‌ها عمدتاً با سازمان‌های روسی بود، گروه تبریز تماس مستقیم خود را با اندیشمندان سوسیالیست غربی نیز حفظ کرد. اما این آنان را از داشتن تماس با هم منشویک‌ها و هم بلشویک‌ها در قفقاز باز نداشت. سرگو ارژونیکی‌دزه، در نامه‌ای به مرکز بلشویک‌ها در غرب، نشانی چلنگریان را در تبریز به‌منظور تماس داد.^{۶۵} این تماس‌ها هم از جهت آموختن از آنان و هم مطلع ساختن شان از وضعیت ایران بسیار ثمربخش بود. تا آن جا که به پیدایش سوسیال دموکراسی در ایران مربوط می‌شود، آنچه در این جا مهم است نقش سازمانی و نظری روشنفکران گروه سوسیال دموکرات تبریز نظیر چلنگریان است. تحلیل‌های اجتماعی-اقتصادی او از جامعه‌ی ایران پیش از انقلاب مشروطیت،

در جریان آن و پس از انقلاب مشروطیت از اهمیت خاصی برخوردار است. از آن گذشته، سوسیال‌دموکرات‌های ارمنی نخستین کسانی بودند که با جنبش سوسیالیستی اروپا تماس برقرار کردند.

چلنگریان، که کائوتسکی از او دعوت کرده بود برای نشریه‌ی تئوریک سوسیال‌دموکراسی آلمان مطلب بنویسد^{۶۶}، به‌عنوان یک مارکسیست، روحیه‌ی فوق‌العاده مستقل و دانش ژرف و دست‌اولی از جامعه‌ای که در آن زندگی و کار می‌کرد نشان داد. هر چند، نخستین مقاله‌ی او را نه چلنگریان بلکه یک عضو دیگر گروه، یعنی تیگران درویش (تر.هاکوییان) نوشت که در آن زمان بیش از بیست سال سن نداشت^{۶۷}. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، تیگران درویش به «گرایش دموکراتیک» گروه تعلق داشت، واقعیتی که شاید علت تلاش او را برای انتشار آرایش سریع‌تر از چلنگریان توضیح دهد. نخستین مقاله‌ی مفصل چلنگریان تنها در مه ۱۹۱۰ / اردیبهشت ۱۲۸۹ در نوبه تسایت منتشر شد^{۶۸}. این مقاله با عنوان «علل اجتماعی - اقتصادی انقلاب در ایران» بیش‌تر مطالبی را که در نوشته‌های دیگر او منتشره در می‌شاک بین ۲۲ ژوئیه / ۳۱ تیر و ۱۶ سپتامبر / ۲۵ شهریور ۱۹۰۹ / ۱۲۸۸ آمده بود در بر می‌گرفت. مشخصاً، بحث بسیار جالب او^{۶۹} در مورد سازمان‌های گوناگونی در ایران که خود را سوسیال‌دموکرات می‌نامیدند، در مقاله‌ی نوبه تسایت وجود نداشت^{۷۰}. مقالات چلنگریان^{۷۱} همچنان در صفحات نوبه تسایت، با نام خودش یا بدون امضا^{۷۲}، به چاپ می‌رسید؛ و بدین ترتیب جناح چپ سیاستمداران اروپایی را از تحولات سیاسی و رقابت استعماری انگلیس و روسیه در ایران آگاه نگه‌می‌داشت^{۷۳}.

آنچه لازم است در این‌جا به‌اختصار بر آن تأکید شود این است که چلنگریان و رفقاییش، به‌عنوان مساوات‌طلب، تنها به مباحث نظری نمی‌پرداختند، بلکه واقعیت اجتماعی - اقتصادی ایران را به‌دقت مورد بررسی قرار می‌دادند تا خط مشی خود را تدوین کنند - رویکردی که نسل چپ‌های ایرانی پس از جنگ جهانی دوم فاقد آن بودند. این سوسیالیست‌های نخستین

آنچه را از نظریه‌های اجتماعی اروپایی می‌آموختند به صورت مکانیکی در شرایط ایران به کار نمی‌بردند.

همان‌طور که پیش‌تر خاطر نشان شد، ما در مورد سرنوشت بعدی گروه سوسیال دموکرات تبریز اطلاع دقیقی در اختیار نداریم، هر چند می‌دانیم که دست کم بخشی از گروه درگیر ایجاد نخستین حزب پارلمانی‌ای در ایران شد که به مبارزه‌ی سیاسی علنی روی آورد. این، حزب دموکرات ایران بود که، خوب یا بد، تأثیری ماندگار بر توسعه‌ی سیاسی مدرن کشور بر جای گذاشت (نگاه کنید به فصل ۷).

نقش سوسیال دموکرات‌های ایرانی - قفقاز

در احیای حکومت مشروطه

باید یاد آور شد که دخالت عناصر سوسیال دموکرات در بستری آشنا صورت گرفت، که تأثیر تدریجی خود را طی سال‌های گذشته، بویژه از زمان انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بر جای گذاشته بود. این واقعیت برای ناظران خارجی در ایران کاملاً آشکار بود. بریتانیایی‌ها در ۴ ژانویه ۱۹۰۷/۱۴ دی ۱۲۸۶ گزارش دادند که «جنبش اصلاحی در رشت نیرومند است، و تحت تأثیر ارتباط و همکاری تنگاتنگ با باکو قرار دارد. آنان خود را "فدایی" می‌نامند». گزارش بریتانیایی‌ها تعداد آنان را بین سه تا پنج هزار نفر برآورد می‌کرد. این گزارش بر اهمیت نام فدایی به عنوان تجدیدخاطره‌ی «فداییان» اسماعیلی تکیه می‌کرد و تأکید داشت که «رویکرد انقلابی و حتی تروریستی بخشی از جنبش اصلاح طلب در رشت، ناشی از تأثیر زیانبار "فداییان" باکو است»، که در اعمال فشار بر افراد قدرتمند ایالت برای حمایت از جنبش درنگ نمی‌کردند.^{۷۴} بریتانیایی‌ها در تبریز نیز بر همین تأثیر اشاره داشتند. در آنجا انقلابیون قفقازی در جنبش مقاومت مشارکت چشم‌گیری داشتند، و رهبران مردمی، بنا بر مقتضیات، یا از آنان دعوت می‌کردند و یا خواستار

کناره‌گیریشان می‌شدند.^{۷۵}

بنابراین، پی بردن به دخالت انقلابیون قفقازی به حمایت از مشروطیت، که شاه با کودتای ۱۲۸۷ آن را سرنگون کرده بود، به آسانی امکان‌پذیر بود. اسناد ناقصی که در دسترس ماست از مشارکت دست‌کم گرجی‌ها، تاتارها (آذری‌ها)، هنگ‌ها، داشناک‌ها، و دیگر ارمنی‌ها در این جنبش مقاومت خبر می‌دهند. تحقیقات ما نشان می‌دهد که سازمان‌های سوسیال‌دموکرات ایرانی - قفقازی در حرکت مسلحانه برای برکنار ساختن محمدعلی شاه شرکت داشتند.

در جریان این پژوهش به دفعات به وجه بین‌المللی «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» و گروه‌های سوسیال‌دموکرات ارمنی ایران و فعالیت‌های آن‌ها اشاره شده است. اکنون زمان آن است که بُعد بین‌المللی جنبش و یاری و همبستگی بین‌المللی با مبارزه‌ی مشروطه‌خواهان مشخص شود.

در خصوص «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد»، گزارش‌های معتبر تاریخدانان شوروی بر پایه‌ی منابع آرشیوی نشان می‌دهد که فرقه در آغاز انقلاب در ایران در باکو فعالیت می‌کرد و داوطلبان (فداییان) را به منظور کمک به مشروطه‌خواهان و «انجام اقدامات گوناگون تروریستی» به ایران اعزام می‌داشت.^{۷۶} وزیر مختار روسیه هارتویگ این موضوع را تأیید می‌کند و می‌گوید که کمیته‌های انقلابی‌ای که عهده‌دار فعالیت انقلابی در ایران می‌شوند تحت نظر «ایرانیان جوانی» عمل می‌کنند که از خارج آمده‌اند و در آن‌جا «تحت تأثیر عقاید سوسیالیستی» قرار گرفته‌اند.^{۷۷} گزارش‌های گوناگون حاکی از این بود که «مجاهدین» به ایران اسلحه می‌فرستند.^{۷۸} «مجاهدین» مبالغی را نیز از کارگران یدی مهاجر ایرانی جمع‌آوری و غالباً برای خرید اسلحه و ارسال آن به ایران از آن استفاده می‌کردند.^{۷۹}

این گزارش‌های رسمی را خاطرات مجاهدان اکبرزاده و عظیم‌زاده، که در تیر ۱۲۸۶ به ایران اعزام شدند، تأیید می‌کند. بنا بر این گزارش‌ها، «مجاهدین» برای کمک به انقلاب در ایران پول و اسلحه می‌فرستادند.^{۸۰} مجاهدان اسلحه

و مهمات را مخفیانه به ایران منتقل می‌کردند.^{۸۱} یک سوسیال دموکرات گرجی به یاد داشت که حتی در دی ۱۲۸۵ سوسیال دموکرات‌های ایرانی در باتومی از او خواسته بودند از کمیته‌ی آن شهر حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه درخواست کند در اعزام اسلحه و داوطلب به ایران به آنان کمک کند. کمیته تصمیم به همکاری گرفت و تعدادی رزمنده را اعزام داشت و آنان همراه خود اسلحه و بمب، «جاسازی شده در محموله‌های ساختگی» یا کیسه‌های برنج، بردند.^{۸۲}

چنین اقداماتی باعث نگرانی شاه جدید شد و او به وزیر مختار روسیه هارتویگ شکایت کرد.^{۸۴} در بهار ۱۲۸۶، هارتویگ از دایر شدن یک چاپخانه در تبریز، که از طرف «فرقه‌ی اجتماع‌یون عامیون، مجاهد» یا «همت» از باکو آورده شده بود، خبر داد.^{۸۵} بلووا به اسناد گوناگونی اشاره می‌کند که از کمک سوسیال دموکرات‌های قفقاز به «فرقه‌ی اجتماع‌یون عامیون، مجاهد» بویژه تأسیس یک چاپخانه، حکایت دارند.^{۸۶} تأثیر سوسیال دموکراسی قفقاز در گردهمایی‌هایی که در تبریز برگزار می‌شد، بویژه در ۲۳ مهر و ۱۳ آذر ۱۲۸۷ و ۶ فروردین ۱۲۸۸، مشهود بود، که در آن‌ها شعارهایی چون «کارگران جهان متحد شوید!» به نمایش گذاشته و مارسیز و دیگر سرودهای انقلابی خوانده می‌شد.^{۸۷} یک ناظر فرانسوی آن دوره این توصیف را تأیید می‌کند.^{۸۸}

شاخه‌ی «مجاهدین» در عشق‌آباد نیز مقدار چشمگیری پول را که از اعضا و هوادارانش جمع کرده بود صرف خرید اسلحه کرد و آن را مخفیانه به تبریز فرستاد. با وجود هوشیاری فزاینده‌ی مقامات تزاری، مجاهدین عشق‌آباد برای ارسال مخفیانه‌ی سلاح به ایران، هر بار دست به «ابتکار تازه» ای می‌زدند. آنان گروه‌های مسلح فداییان را نیز به ایلات هم‌جوار خراسان اعزام می‌داشتند. به قولی، مجاهدین عشق‌آباد یک گروه ۱۵۰ نفره‌ی فدایی داشتند که ماهی ۳۰-۴۰ روبل حقوق می‌گرفتند. افزون بر آن، آنان از تروریست‌های منفردی استفاده می‌کردند که به عملیات ویژه در داخل کشور دست می‌زدند.^{۸۹} در

یک مورد مواد منفجره در رشت کشف شد، که به دنبال آن یک ارمنی بازداشت و ۴۳ مسلمان از پا به دار آویخته شدند تا عبرتی برای عموم باشد.^{۹۰} بنا بر یک گزارش کنسولی تزاری، به نقل از توتایف، انقلابیون قفقازی روابط خود را حتی با انجمن ایالتی در تبریز نیز حفظ کردند، و این انجمن «روابط پنهان با کمیته‌های مسلمان در باکو و باتومی» را مورد توجه قرار داد.^{۹۱}

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، خصلت بین‌المللی این همراهی «غریزی» بود. حتی در دی ۱۲۸۶، بلافاصله پس از نخستین تهدید کودتا، و چند ماه پیش از آن که کودتا عملی شود، «فرقه‌ی اجتماعيون عاميون، مجاهد» در بیانیه‌ای که در یک روزنامه‌ی پیشرو تهران منتشر شد^{۹۲} به ضرورت همبستگی بین‌المللی در میان همه‌ی خلق‌ها و احزاب آزادی‌خواه به منظور مقاومت در برابر اقدامات مشترک دولت‌های استبدادی اشاره کرد. فرقه با پیش‌بینی و هشدار این واقعیت که مشروطیت ایران عملاً از طریق تباری روس‌ها و عثمانی‌ها تهدید می‌شود، از «برادران مشروطه‌خواه» مقیم این دو امپراتوری درخواست کرد نیروهایشان را یک‌پارچه کنند و به کمک رژیم مشروطه‌ی ایران بشتابند. فرقه بویژه از «حزب مشروطه‌خواه هنجاک، مجاهدین ارمنی» و «شورای عثمانی»^{۹۳} خواست به یاری انقلاب ایران برخیزند. هنگامی که رسیدن این کمک‌ها آغاز شد، شور و شوق بسیار بالا گرفت. نامه‌ای به تاریخ ۶ شهریور ۱۲۸۷ از تبریز و خطاب به یک مجاهد قفقاز در تفلیس (نریمانوف؟) می‌گوید که شهر از پیش از آن در دست انقلابیون به‌رهبری ستارخان بود، و تعداد انقلابیون مسلح بی‌شمار و سنگر‌بندی‌ها پا بر جا بود، که همه از پیروزی مردم خبر می‌داد.^{۹۴}

حمایت جامعه‌ی ایرانی در قفقاز به مقاومت در تبریز قوت قلب می‌داد. آنان، افزون بر کمک‌های مالی، با ارسال تلگرام‌ها به وزارت خارجه و ابراز نگرانی از درگیری در تبریز و پشتیبانی از رزمندگان در آن شهر، به حمایت سیاسی نیز می‌پرداختند.^{۹۵} شایان توجه است که این حمایت به جامعه‌ی مهاجر محدود نمی‌شد، چنان‌که م. ز. توتایف تصدیق می‌کند که تأثیر انقلاب روسیه

بر ایران ناشی از «اهمیت ژرف پیوندهای تاریخی» ای بود که از مدت‌ها پیش بین مردم ایران و قفقاز وجود داشت.^{۹۶}

افزون بر تلاش‌های آگاهانه یا ناآگاهانه‌ی تاریخ‌نویسان ایرانی^{۹۷} (به‌استثنای کسروی) در نادیده گرفتن یا کوچک نشان دادن نقش ارامنه در سیاست‌های ایران در این دوره، زدودن نقشی که ارمنیان، چه ایرانی و چه قفقازی، در انقلاب ایران ایفا کردند، اساساً ناشی از مکتب تاریخ‌نگاری استالینی است. هر چند دست‌کم گرفتن سهم رقابت‌های هنجاک و داشناک در مخدوش ساختن نقش خاص آن‌ها به‌عنوان ارمنی در این رخدادها خلاف واقعیت‌های تاریخی است.^{۹۸}

یک مؤلف ارمنی، تریان^{۹۹}، می‌نویسد فعالیت‌های حزب هنجاک در ایران «محدود» بود، زیرا «ارمنیان ایرانی جاه‌طلبی‌های ملی یا یاغی‌گرانه نداشتند». او می‌افزاید که هنجاک‌ی‌ها «در آن‌جا از امتیازاتی برخوردار بودند و حتی بیش‌تر از ارمنیان روسیه آزادی سیاسی داشتند». بنابراین، احتمالاً پس از دومین شکاف در صفوف این حزب در ۱۲۸۲ بود که برخی از هنجاک‌ی‌ها گروه مطالعاتی سوسیال دموکرات در تبریز را تشکیل دادند. از نامه‌ی ارسالی برای گنورگی پلخانف در ۱۵ سپتامبر ۱۹۰۵/۲۴ شهریور ۱۲۸۴ چنین برمی‌آید که این گروه سوسیال دموکرات‌های ارمنی پیش از آن در آن شهر تأسیس شده بود^{۱۰۰}؛ هر چند، همان‌طور که در بالا اشاره شد، مدرکی در دست نیست که آنان مواضع هنجاک‌ی‌ها را حفظ کرده بوده باشند.

مدارک در دسترس، گرچه ناکافی، بر این واقعیت دلالت دارند که پس از کودتای تیر ۱۲۸۷، هنجاک‌ی‌ها، درست مثل داشناک‌ها، در این فکر بودند که باید در مقاومت تبریز شرکت کنند یا نه. زمانی که تصمیم به مشارکت گرفتند، با هماهنگی با سایر گروه‌های انقلابی عمل کردند. بنا بر گزارش گیدور^{۱۰۱}، در مذاکرات بین هنجاک‌ها و انقلابیون ایرانی، در مورد ایجاد «شورای مخفی نظامی» در تبریز توافق شد که افراد زیر اعضای آن باشند: ستارخان و باقرخان، هر دو از انقلابیون ایرانی؛ رستم کاراخانیان، داشناک؛ رافائل

مُوسسیان، هنجاک؛ و سدراک بانوریان^{۱۰۲} نماینده‌ی بخش ارمنی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه.

بنا بر همین گزارش، در ۲۸ آبان ۱۲۸۷ موافقت‌نامه‌ای بین حزب هنجاک، با نمایندگی سخنگوی آن فلووا واردانیان، و «مجاهدین» ایرانی «فرقه‌ی اجتماع‌یون عامیون» به امضا رسید. این پیمان به منظور «اتحاد همه‌ی نیروهای مربوطه و انجام فداکاری‌های لازم برای بازگشت مشروطیت ایران» بسته شد. این توافق شامل تدارک تحویل اسحله و مشارکت داوطلبان در نبرد با نیروهای سلطنت-طلب بود. ظاهراً در همان آغاز حدود هشتاد قبضه تفنگ از سوی حزب هنجاک به ستارخان تحویل داده شد. گزارش گیدور همچنین می‌گوید که، بر اساس آن توافق، گروه‌های انقلابی قفقازی می‌بایست تعداد داوطلبان زیر را تأمین می‌کردند:

۱. سوسیال دموکرات‌های گرجی: ۲۳ نفر به ریاست ولیکوف بلغاری (برای تعداد، به پایین نگاه کنید)؛

۲. حزب هنجاک: ۲۱ نفر به ریاست پطروس ملیک آندراسیان؛

۳. سوسیال دموکرات‌های ایرانی: ۵۰ نفر به ریاست غلامحسین خان (کی استوان) و مسلح شده از طرف هنجاک‌ها در تفلیس؛

۴. حزب داشناک: ۱۷ نفر به ریاست یفرم خان؛

۵. گروه ستار: ۴۵ نفر؛

۶. گروه برق [از انزلی]: ۴۶ نفر؛

۷. یک گروه ترک‌ها [تاتارهای قفقازی]: تعداد افراد نامشخص^{۱۰۳}.

در حالی که گیدور تنها به مشارکت هنجاک‌ها در مقاومت تبریز اشاره می‌کند، سایر منابع آن زمان، نظیر واسو خاچاتوریان^{۱۰۴} و آرشاوبر چلنگریان^{۱۰۵} بویژه از مشارکت فعال گروه سوسیال دموکرات تبریز در آن مبارزه یاد می‌کنند. مدارک دیگر این نظر دومی را تأیید می‌کند. مثلاً، منشویک گرجی تریا (مگلادزه) بر مشارکت فعال گروه سوسیال دموکرات تبریز در مقاومت تبریز تأکید دارد^{۱۰۶}.

تماس‌های انقلابیون محلی، چه ارمنی و چه غیرارمنی، با انقلابیون قفقازی را دو گزارش فرانسوی آن زمان نیز تأیید می‌کنند. سروان آثرینیو، به عنوان شاهد عینی، در گزارشی به تاریخ ۲۷ مهر ۱۲۸۷ نوشت:

پرچم سرخی را دیدم که بر آن به ارمنی و فرانسه نوشته شده بود «زنده باد انترناسیونال سوسیال دموکرات»... این پرچم کار ارمنی‌ها یا گرجی‌های وابسته به «کمیت‌های انقلابی» در قفقاز است. باید از آن ترسید که این مردم [ارمنی یا گرجی] تأثیر بدی بر ایرانیان بگذارند و آنان را به سوی عقاید افراطی سوق دهند^{۱۰۷}.

کنسول فرانسه، نیکولا، نیز در گزارشی از تبریز به تاریخ ۱۹ دسامبر ۱۹۰۸/۸ دی ۱۲۸۷، افزود:

حزب انقلابی در حال حاضر بر آذربایجان مسلط و در تماس دائمی با «کمیت‌های اتحاد و ترقی» در قسطنطنیه و نیز با «کمیت‌های انقلابی تفلیس» است که در آن‌ها ارمنی‌ها بیش‌ترین نفوذ را دارند.^{۱۰۸}

نقش عمده‌ی سوسیال دموکرات‌های قفقاز، بویژه ارمنی‌ها و گرجی‌ها، در این مرحله از انقلاب را اشارات دیگری به حضور پرچم‌های سرخ به عنوان یک نماد جنبش انقلابی تأیید می‌کند^{۱۰۹}. پرچم سرخ نه تنها در جلفا و تبریز، بلکه همچنین در تهران در آستانه‌ی تصرف آن از سوی انقلابیون در تیر ۱۲۸۸، در اهتزاز بود.

در واقع، حضور و فعالیت هم ارمنی‌ها و هم گرجی‌های قفقازی را نه تنها گزارش‌های رسمی کنسول و سفیر روسیه در تبریز و تهران^{۱۱۰}، بلکه همچنین مکاتبات هر دو گروه سوسیال دموکرات تأیید می‌کند؛ چنان که در گزارش تریا نیز، که در ۱۹۱۱/۱۲۹۰ در اروپا شهرت یافت، به آن اشاره شده بود^{۱۱۱}. تریا (مگلاذره) به شهرهای اروپا نظیر وین، زوریخ، بازل، لوزان، ژنو، پاریس، بروکسل، آنتورپ، رُم و کاپری مسافرت و درباره‌ی مشارکت انقلابیون قفقازی در انقلاب ایران سخنرانی کرد. تریا، در نامه‌ای به انجمن ایالتی گیلان، به رفقای ایرانی‌اش اطلاع داد که در همه‌ی گردهمایی‌هایی که او

در آن‌ها در مورد انقلاب ایران گزارش داده بود، قطعنامه‌یی به حمایت از این جنبش و علیه مداخله‌ی مسلحانه‌ی بیگانگان، بویژه روسیه‌ی تزاری، در ایران تصویب شده بود^{۱۱۲}.

لازم است خاطرنشان شود که دخالت انقلابیون ارمنی - گرجی قفقازی در دفاع از حکومت مشروطه‌ی ایران تقریباً بی‌درنگ بود. شایسته است از یک انقلابی ارمنی قفقازی که از میدان نبرد با پلخانف مکاتبه کرد نقل قول کنیم. او در ۲۰ آبان ۱۲۸۷ نوشت که از مرداد همان سال، یعنی کمی پس از کودتای تیر ۱۲۸۷، سازمان سوسیال دموکرات کارگری با کوشش و شروع به تدارک اعزام داوطلب برای کمک به مقاومت تبریز کرده بود؛ و حدود سی رزمنده در اواخر شهریور از راه رسیده و در مبارزه شرکت جسته بودند؛ که به‌زودی سه نفر از آنان جان باختند. او در ادامه از ورود داوطلبان از تفلیس گزارش می‌دهد^{۱۱۳}. همه‌ی این جزئیات را اسناد منتشره از سوی تاریخدان شوروی بور - رامنسکی در آرشیو سرخ تأیید می‌کند^{۱۱۴}.

آنتیووف کنسول روسیه در رشت در گزارش مورخ ۲۹ سپتامبر / ۷ مهر از «پیوندهای استوار» بین «مجاهدین» ایرانی و انقلابیون با کواکب نگرانی کرد و گفت انقلابیون با کواکب گیلانی‌ها در سازماندهی دو انجمن کمک کرده‌اند^{۱۱۵}. آنان در پی جلب حمایت یک روحانی محلی برای سازماندهی یکی از انجمن‌ها برآمده بودند. آنتیووف باز هم خاطرنشان می‌کرد که سوسیال دموکرات‌های قفقازی هفتاد نفر را برای کمک به ستارخان به تبریز فرستاده بودند و در مجموع حدود ۸۰۰ نفر با رهبر مقاومت تبریز همکاری می‌کردند^{۱۱۶}.

دیگر گزارش‌های رسیده به دولت تزاری این فعالیت پر تب و تاب سوسیال دموکرات‌های قفقازی را در شمال ایران تأیید می‌کنند. اپرولیسکی، وزیر امور خارجه‌ی دولت تزاری، در تلگرامی به تاریخ ۶ فوریه ۱۹۰۹ / ۱۷ بهمن ۱۲۸۷ به وروتسوف داشکوف والی تزار در قفقاز نوشت که، بنا بر اطلاعات رسیده به او، بیش از ۱۰۰ تن از اتباع روسیه از ملیت ارمنی و گرجی

در جنبش انقلابی ایران «شرکت فعال» داشتند، و بمب و دیگر ملزومات جنگی را به ایران منتقل کرده بودند. او می‌افزود که شاه از این وضعیت غیرقابل تحمل شکایت داشت. او به حکومت قفقاز تذکر می‌داد که در برابر ادامه‌ی چنین فعالیت‌هایی به «اقدامات قاطع» دست بزنند.^{۱۱۷} یک گزارش فرماندار تفلیس به تاریخ ۴ آوریل ۱۹۰۹ / ۱۵ فروردین ۱۲۸۸ نشان می‌دهد که هوشیاری در این زمینه بالا رفته بود و برخی از مبلغان انقلابی بازداشت شده و از ادامه‌ی مأموریتشان بازمانده بودند.^{۱۱۸} همان گونه که از گزارش‌های فوق برمی‌آید، کمک به جنبش مقاومت در داخل ایران ادامه یافت و تعداد روزافزونی از انقلابیون از گروه‌های گوناگون دست به دست هم دادند تا به رفقای ایرانی خود کمک کنند. در خصوص رویکرد آغازین ارامنه‌ی داخل ایران، باید خاطر نشان شود که ظاهراً ملاحظات تئوریک بر جرّ و بحث‌های گروه سوسیال دموکرات تبریز، یا هنجاک‌های پیشین، در مورد شرکت یا عدم شرکت در مقاومت تبریز، سایه افکنده بود. به نظر می‌رسید در صورت خودداری داشناک‌ها در نتیجه‌ی نگرانی‌شان نسبت به سرنوشت ارامنه در ایران، مقاومت با شکست روبه‌رو می‌شد. تریا، «نارنجک‌انداز» گرجی منشویک، مدعی است در آغاز مقاومت در تبریز، داشناک‌ها «از مشارکت فعال در آن خودداری کردند»، زیرا به موفقیت آن باور نداشتند و می‌ترسیدند که در صورت پیروزی حکومت، جمعیت ارمنی «بدون استثنا قتل عام» شوند. به گفته‌ی تریا، داشناک‌ها در مهر ۱۲۸۷ تصمیم گرفتند به جنبش بپیوندند.^{۱۱۹} چلنگریان، یکی از اعضای اصلی گروه سوسیال دموکرات تبریز، نیز تأکید می‌کند که داشناک‌ها، گرچه با تأخیر، در مقاومت تبریز شرکت فعال داشتند.^{۱۲۰} او شرکت اولیه‌ی داشناک‌ها را در مقاومت تبریز «ناچیز» و نه فراتر از «مشاوره‌ی انقلابی» ارزیابی می‌کند. اما می‌افزاید که پس از انفجار نخستین بمب از سوی داوطلبان گرجی، رویکرد داشناک‌ها تغییر کرد. «از آن پس، رزمندگان داشناک را مکرراً در سنگرها می‌شد دید. عدالت حکم می‌کند که تصدیق کنیم که رزمندگان داشناک همان از خودگذشتگی

مثال زدنی را از خود نشان می‌دادند که انقلابیون گرجی؛ و هنگامی که در سنگرها حضور می‌یافتند، تاتارها [آذری‌ها] بی‌تجربه و رزمندگان ایرانی را الهام می‌بخشیدند»^{۱۲۱}. چلنگریان باز هم خاطر نشان می‌کند که، با آن که دانشاکی‌ها در بیداری فکری در ایران سهم اندکی داشتند، سازماندهی و انضباط را برای جنبش مقاومت به ارمغان آوردند.

در مورد دانشاکی‌ها، که به‌عنوان سوسیال‌دموکرات هنوز عضو انترناسیونال بودند^{۱۲۲}، باید خاطر نشان کرد که نقش آنان در قیام گیلان به‌طرفداری از مشروطیت برجسته بود^{۱۲۳}. دو اثر معیار درباره‌ی انقلاب مشروطیت در ایران از ادوارد براون و احمد کسروی نیز بر نقش عمده‌ی یفرم (یا پیرم) داویدیان، قهرمان حزب دانشاکی، و رفقای دانشاکی او در سرنگونی محمدعلی شاه تأکید دارند.

در زمانی که مقاومت تبریز به‌رهبری ستارخان یک بار دیگر از سوی نیروهای تقویت‌شده‌ی سلطنت‌طلب مورد حمایت روسیه به‌طور جدی در معرض خطر قرار گرفت، جبهه‌ی جدید مقاومت در شهر رشت گشوده شد. این جبهه‌ی جدید با کمک «کمیته‌ی ستار» آن شهر سازمان داده شد. گرچه چند منبع موجود در مورد اوضاعی که به ایجاد «کمیته‌ی ستار» انجامید اختلاف نظر دارند، اما همگی قبول دارند که یفرم و رفقای دانشاکی در هسته‌ی مرکزی این کار انقلابی قرار داشتند^{۱۲۴}. ظاهراً، این کمیته در نتیجه‌ی اختلاف‌های مسلکی (ایدئولوژیکی) چندین بار منحل و از نو سازماندهی شد^{۱۲۵}، اما سرانجام توانست نیروی کافی برای عهده‌دار شدن وظیفه‌ی نبرد، درهم شکستن، و بر عهده گرفتن زمام حکومت ایالتی گرد آورد.

گزارش تریا حاکی از آن است که سرانجام در ۵ بهمن ۱۲۸۷ جلسه‌ی مشترکی در خانه‌ی میرزا کریم‌خان رشتی و برادرانش تشکیل شد. یفرم و رفقای دانشاکی در این جلسه، که سوسیال‌دموکرات‌ها آن را هدایت می‌کردند، حضور داشتند. تریا باز هم می‌نویسد که ساکنان رشت، بویژه تجار و پیشه‌وران آذری‌مقیم این شهر، آماده بودند اسلحه به دست گیرند و با

حکومت محلی ارتجاعی بجنگند^{۱۲۶}.

در ۱۹ بهمن ۱۲۸۷ کمیته‌ی ستار، با رهبری چندقومی / چندمذهبی زیر نظر یفرم، ولیکوف، و میرزا کریم‌خان، علیه سردار افخم حکمران مستبد ایالت به حرکت درآمد، او را کشت، و زرّادخانه‌ی موجود را برای استفاده در عملیات آینده در اختیار گرفت^{۱۲۷}. مدارک موجود از مشارکت نه تنها ارمنیان و مسلمانان ایرانی، بلکه انقلابیون ارمنی و گرجی متعلق به سازمان‌های سیاسی گوناگون قفقازی خبر می‌دهند^{۱۲۸}. موفقیت این عملیات نقطه‌ی عطفی در مبارزه به‌خاطر بازگشت مشروطیت بود، زیرا شاه و سپاهیان با دریافت خبرهای رشت، که آنان را متحیر می‌کرد و مردم را برمی‌انگیخت، به تدریج اعتماد به نفس خود را از دست دادند^{۱۲۹}.

فحوای کلی اطلاعات ارائه شده از سوی گیدور و دیگران، هر اندازه هم ناکافی و نادقیق باشند، را گزارش‌های دیپلماتیک بریتانیایی و تزاری تأیید می‌کنند. سابلین، کاردار روسیه در تهران، در ۱۰ نوامبر ۱۹۰۸ / ۱۹ آبان ۱۲۸۷ به سن پترزبورگ گزارش داد که حدود ۳۰۰ فدایی مسلح به ۱۵۰ تفنگ شهرهای سلماس و دیلمان را گرفتند و پس از آن به مراغه حمله کردند و در آن جا دو توپ، ۶۰۰ تفنگ و ۴۰۰ هزار گلوله‌ی فشنگ به غنیمت گرفتند. به گزارش کاردار روسیه، از حدود ۷۰۰ فدایی، ۲۰۰ نفر اتباع روسیه و عمدتاً گرجی، ارمنی و تاتار [آذری] بودند^{۱۳۰}. وزیر مختار بریتانیا در تهران در گزارش سالانه‌ی مربوط به سال ۱۹۰۹ خود می‌گوید «جنش مردمی» در رشت که حکمران محلی را سرنگون کرد «از طرف تعدادی از آشوبگران قفقازی، که گمان می‌رود اجیر کمیته‌های انقلابی در باکو و دیگر مراکز خارجی هستند، کمک و احتمالاً سازماندهی می‌شد»^{۱۳۱}.

دو گزارش جی. پی. چرچیل، دبیر امور مشرق بریتانیا در تهران نیز به همین اندازه گویاست. او به نقشی که سوسیال دموکرات‌های ارمنی (و دیگر قفقازی‌ها) در سرنگونی محمدعلی شاه ایفا کردند اشاره و نقل می‌کند که در ۱۵ مهر ۱۲۸۷، «هیچ کس در گیلان جرئت ندارد در حمایت از مشروطیت به

اقدامی دست بزند، و تا موقعی که در تهران مشکلی پیش نیاید، این ایالت احتمالاً آرام خواهد ماند»^{۱۳۲}. برعکس، همین دیپلمات بریتانیایی در سوم فروردین ۱۲۸۸ گزارش می‌دهد که بنا بر «مشاهده‌ی شخصی» او و دیگر اطلاعات گرد آمده از منابع مختلف، روشن است که تمام طرح‌های انقلابی برای قیام در رشت در قفقاز ریخته شده و به دست پنجاه داوطلب، که تعدادشان در ظرف شش ماه به ۳۵۰ نفر افزایش یافت، به اجرا درآمده است. او می‌افزود هنگامی که در یک کشتی بخار از باکو به بندر انزلی در حال مسافرت بود، به حدود سی انقلابی قفقازی برخورد بود که به محض ورود علناً مورد استقبال رفقای خود در ایران قرار گرفتند^{۱۳۳}.

آی. ای. زینویف، مقام سابق وزارت امور خارجه‌ی تزاری و همچنین وزیر مختار روسیه در تهران، در خاطراتش دخالت سوسیال دموکرات‌های ارمنی را در دفاع انقلابی از مشروطیت یادآور می‌شود^{۱۳۴}. زینویف بویژه مشتاق است کل عملیات را به ارمنی‌ها نسبت دهد. او می‌نویسد که «نامنی» در ایالت گیلان، «به محض این که آنارشیست‌های قفقازی، که اکثرشان ارمنی بودند، ناگهان در منطقه حضور پیدا کردند و آموزش جدیدترین روش‌های مبارزه‌ی انقلابی به ساکنان محلی را آغاز کردند، افزایش یافت». و می‌افزاید در عملیاتی که به مرگ سردار افخم، حکمران مستبد گیلان، انجامید، حدود ۲۰۰ قفقازی دخالت داشتند که اکثر آنان ارمنی بودند^{۱۳۵}.

آخرین مرحله‌ی مشارکت ارمنیان در برکناری محمدعلی شاه از سوی نیروهای مشروطه خواه گیلان و اصفهان، که به سرکردگی به ترتیب سپهدار و سردار اسعد بختیاری، در تهران به هم رسیدند، در بالا مورد بررسی قرار گرفت. اما در این جا باز هم گزارش مربوط به نقش ارمنی‌ها را برخی از ایرانیانی که مایل نبودند تاریخ را بنویسند، بلکه می‌خواستند آن را برای بهره‌برداری ایدئولوژیک بسازند، هم از دیدگاه ایدئولوژیکی و هم ملی، آشفته کرده‌اند.

گزارش یفرم، که تنها در دهه‌ی ۱۹۷۰ به فارسی منتشر شد، نشان می‌دهد

که نیروهای او در ابتدا در بهار ۱۲۸۸ از رشت عازم قزوین و از آن جا رهسپار تهران شدند، و در حومه‌ی این شهر با قزاق‌های طرفدار شاه تحت فرماندهی افسران روسی جنگیدند و آنان را شکست دادند^{۱۳۶}. خدماتی که سوسیال دموکرات‌های ارمنی، چه از داخل و چه از بیرون ایران، در این نبردها ارائه دادند آن قدر زیاد هست که سزاوار پژوهشی دیگر باشد. در این جا کافی است گفته شود که بسیاری از سوسیال دموکرات‌های ارمنی در نبرد به‌خاطر آرمان دموکراسی، آزادی و مشروطه، همانند بسیاری از گرجی‌ها، تاتارها و ایرانیان، جان خود را فدا کردند^{۱۳۷}. از آنچه گفته شد معلوم می‌شود یک گروه گسترده‌ی بین‌المللی از سوسیال دموکرات‌ها در بازگشت حکومت مشروطه در ایران نقش قاطعی بازی کردند.

بسیار مهم است که در این جا به چند نکته در مورد سوسیال دموکرات‌های ارمنی در مجموع تأکید کنیم. نخست، در خطرترین و دشوارترین لحظه‌ها، که ستارخان برای شکستن محاصره‌ی تبریز تلاش می‌کرد، تنها عده‌ای از سوسیال دموکرات‌های ارمنی در کنارش بودند. از آن گذشته، در دشوارترین لحظه‌ی مقاومت، که دولت‌های روسیه و انگلیس به کنسول‌های خود توصیه می‌کردند اتباع خود را از آن شهر مصیبت‌زده تخلیه کنند، ستار باز هم با کمک چند سوسیال دموکرات ارمنی پایداری کرد^{۱۳۸}. در یک سطح همگانی‌تر نیز، سوسیال دموکرات‌های ارمنی نقش دلیرانه‌ای داشتند. هنگامی که سربازان روسی حجاب یا لباس زنان مسلمان را در خیابان‌های تبریز پاره می‌کردند، تنها انقلابیون ارمنی بودند که در آن جا از این قربانیان نگون‌بخت دفاع می‌کردند، با آن که به‌خوبی می‌دانستند که در نتیجه‌ی این کار، زنان و کودکان خودشان مورد حمله و تعرض قرار خواهند گرفت^{۱۳۹}.

خلع سلاح فداییان: به ابتکار و مسئولیت چه کسانی؟

پیش از نتیجه‌گیری از بحث در مورد نقش سوسیال دموکرات‌های ارمنی در

بازگشت حکومت مشروطه در ایران، لازم است به یک موضوع دیگر مرتبط با آن پردازیم. این موضوع مربوط به اتهام‌هایی است که از سوی «مکتب تاریخ‌نگاری استالینستی» ایران معاصر به یفرم و داشناک‌ها به‌طور کلی وارد شده است. با آن که این حمله‌ی عمومی در تاریخ جمهوری مستقل ارمنستان عمیقاً ریشه دارد و از ناخشنودی سرچشمه می‌گیرد، در رابطه با رخداد‌های پس از سقوط محمدعلی شاه و عهده‌دار شدن سمت ریاست شهربانی از سوی یفرم دلایلی را باید مورد نظر قرار داد.

حادثه‌ای که موجب بروز احساسات گزنده‌ای نسبت به داشناک‌ها شد، خلع سلاح ستارخان و «فداییان» و «مجاهدین» او در مرداد ۱۲۸۹ به‌دست رزمندگان دیگری از صفوف مشروطه خواهان بود که اکنون تحت رهبری یفرم، رئیس پلیس جدید، قرار داشتند. این حادثه، به دلایلی که هنوز روشن نیست، به نبردی خونین انجامید که در آن ستارخان مجروح شد. او در نتیجه‌ی جراحات وارده در حادثه‌ی خونین پارک اتابک در تهران، که افرادش در آن اقامت داشتند، درگذشت ۱۴۰.

آن چه معمولاً، و تعمداً، در این مورد فراموش می‌شود این است که تنها داشناک‌ها به سرکردگی یفرم در خلع سلاح افراد ستارخان دخالت نداشتند. در واقع، پس از بازگشت قدرت به «مشروطه‌خواهانی» چون سپهدار، انقلابیون به دو اردوی سیاسی متخاصم تقسیم شدند: رادیکال‌ها و محافظه‌کاران؛ رادیکال‌ها پیرامون حزب دموکرات ایران گرد آمدند، و محافظه‌کاران گرد «اعتدالیون» حلقه زدند. این فضای جدید بود که به خونریزی انجامید، که در آن هر دو طرف متحمل صدماتی شدند. طنز این حادثه در آن است که فکر خلع سلاح «مجاهدین» و «فداییان» به‌طور هم‌زمان در اردوی مشروطه‌خواهان رادیکال و در دولت‌های انگلیس و روسیه مطرح شده بود، و به‌سود «اعتدالیون» تمام شد که در آن وقت از حمایت مشترک بریتانیا و روسیه تزاری برخوردار بودند. در واقع، اکثریت کسانی که در حادثه‌ی پارک اتابک دخالت داشتند به جناح رادیکال رزمندگان انقلابی متعلق بودند.

آنچه منتقدان یفرم ناگفته می‌گذارند این است که مشروطه‌خواهان رادیکالی چون تقی‌زاده (بعدها رئیس مجلس سنا و چندین نوبت وزیر، نماینده‌ی مجلس و سفیر کبیر؛ نگاه کنید به پیوست)، همکاران نزدیکش، حزب هنجاک، و گروه سوسیال دموکرات تبریز با طرح خلع سلاح ستارخان و رزمندگاناش موافق بودند. مهم‌تر از آن، حیدرخان عمواغلی، از «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» و «حزب دموکرات ایران»، و بعدها یکی از رهبران «حزب کمونیست ایران»، و «قهرمان تاریخی» نوشته‌های استالینیستی درباره‌ی ایران قرن بیستم، در عملیات خلع سلاح نقش فعال و بارزی داشت^{۱۴۱}. خلع سلاح فداییان و مجاهدین در شرایط جدید ساختن احزاب سیاسی مطابق الگوی اروپایی صورت گرفت. که در آن سوسیال دموکرات‌های ارمنی نقش درجه‌ی اول داشتند، که در فصل بعد به آن خواهیم پرداخت.

همبستگی بین‌المللی: یک نمونه‌ی بی‌همتا

خصلت بین‌المللی کمکی که به نهادهای دموکراتیک جوان ایران شد از تعداد گسترده‌ی تاتارها، گرجی‌ها^{۱۴۲}، و ارمنی‌هایی مشخص می‌شود که در کنار انقلابیون ایران^{۱۴۳} قرار گرفتند و ۲۲ نفر از رفقایشان را در تبریز و جاهای دیگر از دست دادند؛ که هفت تن از آنان به دست ارتجاعیون دستگیر، شکنجه و زنده سوزانده شدند^{۱۴۴}.

یک بُعد مهم بین‌المللی انقلاب مشروطه توجهی بود که مطبوعات خارجی به مقاومت مشروطه‌خواهان در تبریز و کمک بین‌المللی به آن نشان دادند. طبعاً، مشارکت انقلابیون قفقازی را مطبوعات در امپراتوری روسیه، بویژه مطبوعات گرجی^{۱۴۵}، که با آرمان ایرانی همدلی داشتند، نظیر بردزولا (مبارزه)، ناپرتسکالی (جرقه)، آمیرانی (امیران)، اکالی (گزنده)، شوکی (نور)، شوردولی («تیرکمان»)، خملی (ثریا)، آلی (شعله)، چوینی آزری (دیدگاه ما)، چوینی ساکمه (کسب و کار ما)، چوینی کوالی (کشتزار ما)،

نیشادوری (نشادور) و ماتراخی (چماق) گزارش می‌کردند^{۱۴۶}.

گزارش‌های و مکاتبات مربوط به عقب‌ماندگی اقتصادی ایران، نابسامانی دولت، و سلطه‌ی استعماری بر زندگی اقتصادی و سیاسی کشور در مطبوعات گرجی منتشر می‌شد. آن‌ها اوضاع دشواری را که زحمتکشان ایرانی در آن به سر می‌بردند و مهاجر تشان را به قفقاز، که در آن‌جا «غسل تعمید انقلابی» داده می‌شدند، مورد بحث قرار می‌دادند^{۱۴۷}. مطبوعات گرجی به ستارخان، رهبر مقاومت تبریز، توجه خاصی نشان می‌دادند. آلی و چونی کوالی اطلاعاتی درباره‌ی زندگی و خاستگاه دهقانی او منتشر می‌کردند، و توجه می‌دادند که برادر او به‌خاطر شرکت فعال در یک قیام دهقانی [؟] اعدام شده بود - واقعیتی که بر ستار جوان تأثیر زیادی گذشته بود^{۱۴۸}.

مقالاتی که سرگو گامدلیشویلی در آخالی اسخیوی می‌نوشت جاذبه‌ی خاصی داشت و نه تنها اوضاع اقتصادی و سیاسی را، که هنگامی که در گیلان، قزوین، و تهران بود به چشم دیده یا دریافته بود، بلکه دریافته‌اش را از شرایط مردم عادی و رهبران سیاسی، در طول حدود ده ماهی که در ایران اقامت داشت، همچنین رخدادهایی انقلابی را که خود در شهرهای فوق در آن‌ها شرکت می‌کرد، در بر می‌گرفت. او گزارش‌های دست اول و مفصلی از نبردهایی که مجاهدین ایرانی - قفقازی در مسیر تهران - از رشت تا رستم‌آباد، و منجیل، از یوزباش‌چای و پاچنار نزدیک قزوین، تا داخل خود قزوین، و از قزوین تا شاه‌آباد و بادامک و از آن‌جا تا تهران - در آن درگیر بودند، به دست می‌دهد. سرگو گرجی برداشت خود را از شک و تردیدهایی ارائه می‌کند که همسفرانش که فرایند انقلابی را درک نمی‌کردند از خود نشان می‌دادند - شک و تردیدهایی که می‌بایست بسیاری از قفقازی‌ها را پس از نبرد قزوین ناامید ساخته و به عزیمتشان کمک کرده بوده باشد. گامدلیشویلی همچنین شرح دقیقی درباره‌ی دشواری‌هایی به دست می‌دهد که آنان هر روز در جریان مبارزه با آن‌ها مواجه بودند تا این که سرانجام پسر شاه جای او را گرفت.

مطبوعات گرجی همچنین از تظاهرات گسترده‌ای گزارش دادند که

انقلابیون در ۱۳ آذر ۱۲۸۷ در تبریز با هدف «توضیح وظیفه‌ی جنبش انقلابی برای توده‌های مردم» برگزار کردند. بنا بر این گزارش‌ها، حدود ۲۰۰۰۰ تبریزی در این تظاهرات شرکت کردند^{۱۴۹}. مطبوعات انقلابی در گرجستان، نظیر *چوئی آزی*، نه تجاوز نظامی روسیه به ایران را نادیده می‌گرفتند و نه «اقدامات خائنانه»ی کنسول روسیه پوخیتونوف و نمایندگان دیگر دول استعماری را که به نیروهای ضد مشروطه در تبریز کمک می‌کردند^{۱۵۰}.

مطبوعات گرجی درباره‌ی انقلابیون گرجی و دیگر انقلابیون قفقازی، نظیر *چیتو*، *واسو*، *پولسی*، *ناری* و دیگران، که در مقاومت تبریز شرکت کرده و طی آن برخی از آنان از پا در آمده بودند، می‌نوشتند. دو گزارش مربوط بود به مرگ *چیتو* دهاواتزه (یا *چیتا الکساندروویچ* ترزتوادزه)، یک گرجی که، افزون بر کسانی که تریا نام برده، به‌عنوان یک انقلابی داوطلب در ۲۹ سالگی در تبریز جان باخت. او بر اثر انفجار یک نارنجک در دستش جان سپرد. مراسم تشییع جنازه‌ی او به یک گردهمایی بین‌المللی تبدیل شد؛ جایگاه با پرچم‌های سرخ تزیین شده بود، شعار «کارگران جهان متحد شوید!» از بالای آن آویخته بود، و سرود *مارسییز* نواخته می‌شد^{۱۵۱}. به گزارش *آلی* (۲ نوامبر ۱۹۰۸/۱۱ آبان ۱۲۸۷)، در ۲۳ مهر حدود ۱۵ هزار نفر، از جمله نمایندگان ملیت‌های مختلف، در مراسم تشییع جنازه‌ی *چیتو* شرکت داشتند. شرکت‌کنندگان فریاد می‌زدند: «چه زمانی رسیده! تاکنون یکدیگر را دشمن می‌پنداشتیم، اما اکنون دست در دست هم حرکت می‌کنیم!»^{۱۵۲ و ۱۵۳}

مشارکت انقلابیون گرجی در مبارزه به‌خاطر احیای مشروطه در ایران بسیار کم شناخته شده است. ثابت شده که مطبوعات گرجی آن زمان یک منبع مهم اطلاعات در این خصوص است. بر اساس این منبع بی‌همتا، در نیمه‌ی دوم سال ۱۲۸۷ که تبریز زیر فشار شدیدی قرار گرفت، همان‌طور که بالا اشاره شد، انقلابیون در پی کسب کمک بیش‌تری از قفقاز برآمدند. در میان کسانی که از راه رسیدند تا جبهه‌ی تازه‌ای را علیه کودتای درباری محمدعلی شاه و حامیان تزاری‌اش بازکنند، یک گروه ۳۲ نفری قفقازی بودند که در نوامبر و

دسامبر (آبان و آذر) از سوی کمیته‌های تفلیس و باتومی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه اعزام شدند. نیمی از این‌ها گرجی بودند که یازده نفرشان عضو حزب بودند^{۱۵۴}. به گفته‌ی آپولون گلاخوویچ جاپاریدزه، او و دو نفر دیگر، سدراک زاریدزه و کاکو کوریتلی، در آغاز نوامبر ۱۹۰۸ (آبان ۱۲۸۷) از باکو به رشت اعزام شدند. آنان با اسناد جعلی به عنوان کارگران تأسیسات نفتی نوبل در لنگران سوار کشتی شدند، در حالی که با خود اسلحه و مواد منفجره داشتند. یک کارمند محلی نوبل، به نام محمدباقر، از آنان استقبال کرد. از پی آن، دیگران در گروه‌های سه یا پنج نفری از راه رسیدند، که در میان‌شان یک ملوان روسی بود که رفقایش آلیشا صدایش می‌کردند و سابقاً در رزم‌ناو پوتمکین خدمت می‌کرد^{۱۵۵}؛ و یک آلمانی (ولگا) به نام فتودور؛ دو گرجی به نام‌های سرگو جی. گامدلیشویلی و کویاوا. کوچوا؛ یک دانشجوی باکوبی به نام پاشاخان از یک خانواده‌ی مسلمان؛ و دو مسلمان باکوبی (آذری) دیگر^{۱۵۶}.

به گفته‌ی سرگو گامدلیشویلی، مشروطه‌خواهان در «کمیته‌ی انقلابی [ستار]» رشت، که از دو دانش‌آموز ارمنی و دو گیلانی مسلمان تشکیل می‌شد، هیچ‌گونه برنامه‌ی عملی نداشتند. این انقلابیون قفقازی بودند که قیام مسلحانه را برنامه‌ریزی کردند که این ایالت را از حکومت نمایندگان دربار آزاد کرد. اما امکانات مالی و نظامی به حد کافی نبود. از این رو، نتیجه‌ی این طرح به بمب‌های دست‌سازی که قفقازی‌ها آماده کردند و مهارت انقلابی‌گرجی‌هایی بستگی داشت که در حمله‌ی اولیه به مرکز حکومتی در رشت شرکت جستند^{۱۵۷}. از هفت نفری که در این عملیات بی‌باکانه و تعیین‌کننده شرکت داشتند، شش نفر گرجی بودند. از این هفت نفر دو تن در عملیات کشته شدند؛ آنان دانشجویان آذری پاشاخان و شالوا دولیدزه گرجی بودند^{۱۵۸}. مراسم تشییع جنازه‌ی آنان در رشت نیز به نمایش برادری انقلابی و همبستگی بین‌المللی تبدیل شد. میرزا حسین خان کسمایی، در میان چیزهای دیگر، به مرگ شالوا دولیدزه اشاره می‌کند و می‌گوید:

فرزند شجاع ملتی که ما درباره‌ی آن چیز زیادی نمی‌دانیم، به‌خاطر آزادی ایران درگذشت. تاکنون ما گرجی‌ها را دشمنان خود [!] تلقی می‌کردیم. اما می‌بینید که چه کسی در برابر ما بی‌جان آرمیده: شالوای گرجی! از حالا به بعد ما باید مکرراً به خود اطمینان دهیم که، علی‌رغم این واقعیت که کشورمان ایران در محاصره‌ی دشمنان قرار دارد، دوستان زیادی نیز دارد.^{۱۵۹}

تا آن جا که به ادامه‌ی عملیات برای فتح تهران مربوط می‌شد، به نظر نمی‌رسد که انقلابیون قفقازی با «کمیته‌ی جنگ»، که پس از پیروزی بر حکومت ایالتی تشکیل شد، موافق بوده باشند. این کمیته از سپهدار اعظم طی یک «استقبال پیروزمندانه» دعوت کرده بود تا سرکردگی نیروهای آنان را در حرکت به سوی تهران بر عهده گیرد. هیچ کدام از قفقازی‌ها، از جمله سرگو گرجی، که شخصاً با سپهدار ملاقات کرده بودند از او خوششان نمی‌آمد؛ «دست‌های سفید و غرور خان‌گونه‌اش در ما نفرت ایجاد می‌کرد». گرجی‌ها از «خصلت طبقاتی» این ارباب زمیندار و قصد او به «استفاده از خون انقلابیون برای منافع غایی خودش» آگاه بودند.^{۱۶۰}

ملوان پیش‌گفته‌ی پوتمکین با نام مستعار آلسا در میان انقلابیون سوسیال دموکرات بسیاری بود که جانشان را در ایران از دست دادند. او در میان هم‌زمانش محبوبیت و نفوذ پیدا کرد. از قرار معلوم، او یک روس اهل دهکده‌ی لوگانسک به نام تروفیم آندریویچ گونچاروف بود، اما بلووا بر اساس پژوهش مفصلی که پس از انتشار مقاله‌ی عبدالحسین آگاهی و عبدالله یف انجام داد، این هویت را زیر سؤال می‌برد. هر چند می‌دانیم که پس از عزیمت داوطلبان انقلابی در اردیبهشت ۱۲۸۸، مردی به نام آلسا به‌عنوان پناهنده‌ی سیاسی در گیلان باقی ماند؛ او یک سال بعد، در ۹ تیر ۱۲۸۹ به دست مأموران پلیس مخفی روسیه در زشت به قتل رسید.^{۱۶۱} احتمال زیادی می‌رود که آلسا همان ملوان پیش‌گفته‌ی پوتمکین بوده باشد که گفته می‌شد به‌عنوان توپخانه‌چی در مهر ۱۲۸۷ در اردوی ستارخان خدمت کرده بود.^{۱۶۲}

و بالاخره، بنا بر یک منبع آلمانی^{۱۶۳}، در میان نیروهای ملی‌ای که با استفاده از بمب با سربازان شاه می‌جنگیدند، دو بمب‌ساز انقلابی آلمانی، یکی اهل دانتزیک و دیگری اهل کوئینگزبرگ، حضور داشتند.

همبستگی بین‌المللی با انقلاب و سوسیال‌دموکراسی ایران به منطقه قفقاز محدود نمی‌شد. در واقع، به محض وقوع کودتا در تهران، ژان لونگه (۱۸۷۶-۱۹۳۶)، نوهی مارکس، آن را در صفحات اومانیته محکوم کرد. همین روزنامه شکایت ستارخان و باقرخان را از دادن وام به شاه در زمانی که محاصره‌ی تبریز داشت سخت‌تر می‌شد، منتشر کرد. این روزنامه‌ی سوسیالیست فرانسه همچنین پیش‌روی انقلابیون ایرانی - قفقازی را به سوی تهران برای برانداختن شاه گزارش کرد^{۱۶۴}. مسئله‌ی ایران در کنگره‌های بین‌الملل سوسیالیست در اشتوتگارت و کپنهاگ (۱۹۰۷ و ۱۹۱۰) نیز مورد بحث قرار گرفت^{۱۶۵}. در ۱۲۸۶/۱۹۰۷ یک روزنامه‌ی تهران گزارش داد که یک «شرقی» در کنگره‌ی بین‌الملل سوسیالیست در اشتوتگارت سخنرانی کرد و از برجیده شدن حدود پنجاه «حزب» (بی‌شک انجمن) تنها در تهران خبر داد که، بجز چند تا، همگی حامی مجلس بودند^{۱۶۶}. به نظر می‌رسد که حتی در نیمه‌ی دوم سال ۱۲۹۰ که حکومت جوان مشروطه‌ی ایران مورد تهدید قرار گرفت، سوسیال‌دموکرات‌های قفقازی و رفقای ایرانی‌شان داشتند آماده می‌شدند تا سناریوی پیشین اعزام افراد و سلاح را به ایران تکرار کنند. بنا بر یک گزارش پلیس تفلیس به تاریخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۱/۸ مهر ۱۲۹۰، برای جلوگیری از ارسال اسلحه و مهمات به ایران، بویژه از طریق مرز جلفا، اقداماتی صورت گرفت^{۱۶۷}. در واقع، همبستگی بین‌المللی با مبارزه‌ی دموکراتیک در ایران و ارگان‌های گوناگون آن از سوی مبارزانی با پیشینه‌های بسیار گوناگون ابراز شد. شاید به‌واقع این نخستین اقدام از نوع خود از جانب جنبش سوسیالیسم جهانی به نفع یک کشور غیر اروپایی بوده باشد^{۱۶۸}.

هنگامی که فشار روسیه‌ی تزاری بر مجلس ایران افزایش یافت و سرانجام به قتل‌عام‌های پیش‌گفته منجر شد، کمیته‌ی مرکزی «فرقه‌ی اجتماعيون

عامیون، مجاهد» آن را محکوم کرد و خواستار کمک بین‌المللی شد، و دادخواستی برای پروتاریای بین‌المللی فرستاد و یک نسخه از آن را برای لنین ارسال داشت. لنین از کامی هویسمانز از دفتر بین‌الملل سوسیالیست خواست که آن را انتشار دهد. او از این درخواست لنین پیروی کرد و دادخواست در بولتن بین‌الملل سوسیالیست و لوئیپل در ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۱ منتشر شد.^{۱۶۹} «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» خطاب به بین‌الملل سوسیالیست گفت:

ایران جوان ایام صعب روزگار سخت را می‌گذراند. آزادی و حریتی که در سایهٔ مساعی و اقدامات طبقاتی جماعت و در اثر نثار شدن خونهای شهیدان ملت و از جان‌گذشتگی صدها هزار قربانی به دست آمده و هنوز مبانی آن استحکام نیافته در خطر است! امپراطوریت روس، که تنها دشمن و اعدا و عدوی نابکار حریت عالم انسانیت است، با حکومت انگلستانی که بنا به ادعای واهی خود دولتی «لیبرال و مشروطیت‌پرور» است دست به یکی کرده و تیغ خونریز دژخیمی خود را به فراز اندام مجروح ایرانی که به‌تازگی راه تجدد را پیش گرفته برآهیخته! گمان نشود که ایران متجدد اینک فقط در مقابل خرابیات خان‌ها [کذا] شاه مخلوع محمدعلی بیخود ساز کشمکش آراسته چنانچه انقلابیان ایران با خود شاه معزول و دیگر همدستان ارتجاع پرستش در کشمکش و نزاع بودند دیری بود که کارشان ساخته و رشتهٔ حیات ننگین‌شان از هم گسسته بود.

امروز ایران جوان در مقابل یک زمره یغماگران بین‌المللی و دستهٔ پیشقدم فنا و اضمحلال حریت بشری واقع است، و این دزدان راه آزادی ملل هیچگاه هواخواه استقلال و حریت وطن بلا دیدهٔ ما نبوده‌اند...

حکومت معلوم‌الحال روسیه با معاونت انگلستان با اتخاذ اقدامات قطعیه خود شروع نموده و قراردادی را که به امضای روس و انگلیس رسیده بود و ضامن ممانعت از بازگشت محمدعلی به ایران می‌بود نقض کرده است. پس از یک سلسله آتریک‌بازی‌ها و کارشکنی‌هایی که مخصوصاً به قصد ضعیف ساختن حکومت ایران ترتیب [داده] شده بود امپراطوریت روسیه با موافقت انگلیسی‌ها

محمدعلی را به ایران رجعت داده است که مجدداً زمام حکمرانی را به دست گیرد و غاصبانه با استعانت بیگانه به فراز تخت شاهی جای گیرد!...

فقط صنف کارگران دوستانه صادق و صمیمی تمام ملل مقهوره و حریت‌هایی که آماج سیاه خطرات و مهالک می‌شوند طرفدار اخوت بین‌الملل و دشمن پرخطر یغماگری اصول سرمایه‌داری در اینجا طرف خطاب است!

رفقا! به شما خطاب می‌کنیم تا صدای رعد‌آسای و هیجان شما برادران که در راه دفاع [از] ما به اقصای جهان طنین‌انداز شود... از شما استمداد می‌جوئیم که صدای اعتراض و احتجاج‌تان پارلمان‌ها، متینگ‌ها، مجامع، کنفرانس‌ها و مطبوعات را فراگیرد!

زنده باد استقلال و اخوت ملل! زنده باد اجتماع‌یون بین‌الملل! ۱۷۰

در پاسخ به این درخواست، دفتر بین‌الملل سوسیالیست در پی جلب حمایت احزاب گوناگون سوسیالیست اروپا، و از همه مهم‌تر حزب بریتانیای کبیر، برآمد. رمزی مک‌دونالد، نخست‌وزیر آینده‌ی بریتانیا، در نامه‌ای به کامی‌هوئسمانز در دفتر بروکسل نوشت که حزب او موضوع مداخله‌ی روسیه را در ایران در پارلمان بریتانیا مطرح کرده بود، و حزب او به «حمله به دولت [بریتانیا] به‌خاطر سیاست همراهی‌اش با روس‌ها ادامه خواهد داد.» او همچنین به گردهمایی‌های متعددی اشاره کرد که دوستان دموکراسی ایران در انگلستان ترتیب می‌دادند.^{۱۷۱}

از آن گذشته، ژان لونگه در یک رشته مقالات این آخرین تلاش تزارسم روسیه را برای سرکوب دموکراسی ایران به باد انتقاد گرفت^{۱۷۲}. از جمله در نتیجه‌ی تلاش‌های او بود که یک اجلاس بین‌المللی در ۱۹ دسامبر ۱۹۱۱ (۲۸ آذر ۱۲۹۰) در پاریس برگزار شد که ۱۸۰۰ سوسیالیست با پیشینه‌های ملی و قومی گوناگون از جمله فرانسوی، روسی، یهودی، لهستانی، لیتوانیایی و ارمنی در آن شرکت کردند. برجسته‌ترین آنان نمایندگان حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه (م. پاولوویچ)، انقلابیون سوسیالیست روسیه (آوخوتیف)،

حزب سوسیال دموکرات لهستان (پرنی و جاستین)، بخش فرانسوی «بین‌الملل کارگری»، (ژان لونگه)، و حزب سوسیال دموکرات آلمان (گرومباخ) بودند. این اجلاس بین‌المللی قطعنامه‌ای تصویب کرد که تجاوز روسیه به حاکمیت ایران را به شدت محکوم می‌کرد. همچنین همبستگی خود را با دموکراسی جوان ایران و مبارزه‌ی قهرمانانه‌ی آن در راه شرافت و آزادی خود ابراز می‌داشت.^{۱۷۳}

همبستگی بین‌المللی با انقلاب ایران و علیه وحشیگری تزاری روحیه‌ی همه را بالا برد. شرکت انقلابیون قفقازی در انقلاب ایران در آن زمان «نمونه‌ی چشمگیر کمک برادرانه‌ی خلقی به خلق دیگر» تلقی و باعث می‌شد شرکت‌کنندگان فکر کنند که «قربانی شدن رفقای روسی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه بی‌ثمر نخواهد بود^{۱۷۴}». از آن گذشته، از نظر مگلاذهی منشویک، معجزه‌ی ایران شامل «وحدت ملت‌هایی به نام آزادی و علیه دشمن مشترک می‌شد که طی قرن‌ها با یکدیگر در جنگ و جدال بودند. ایرانی‌ها، ارمنی‌ها، گرجی‌ها، [تاتارها]، و یهودی‌ها در زیر یک پرچم مبارزه گرد آمدند»^{۱۷۵}. از نظر بوربا، ارگان بلشویک‌ها در تفلیس، کمکی که به انقلاب ایران شد معنای دیگری داشت، این کمک از آن جهت اهمیت داشت که «به تحکیم سرمایه‌داری در ایران منجر می‌شد، که جنبش پرولتاریا و در نتیجه سوسیال دموکراسی ایران را تقویت می‌کرد»^{۱۷۶} - نظری که سوسیال دموکراسی اروپا از کائوتسکی تا لینن و مریدان بعدی رهبر بلشویک‌ها در جنبش بین‌المللی کمونیستی آن را حفظ کردند.

در مورد مشارکت انقلابیون قفقازی، بویژه ارمنیان که یک خاستگاه قومی - مذهبی در ایران داشتند، در بازگشت مشروطه به کشور، باید یادآور شد که نیروهای ارتجاعی ضد مشروطه تبلیغات ضد ارمنی را از نو باب کردند و ارمنیان را به خاطر همه‌ی اشتباه‌کاری‌های گذشته مورد سرزنش قرار دادند. ارمنیان را به خاطر قتل مسلمانان در قفقاز و گیلان مقصر قلمداد کردند تا مردم تهران را علیه این اقلیت قومی - مذهبی بشورانند. سابلین سفیر روسیه، با آن که

تأکید می‌کرد که این شایعاتِ ضد ارمنی بی‌اساس است، می‌افزود که آرامنه علیه مسلمانان به‌زور متوسل شدند^{۱۷۷}. به هر حال، این تبلیغات ضد ارمنی بی‌اثر نبود، زیرا اسقف آرامنه‌ی تهران از هیئت نمایندگی روسیه درخواست کرد پادرمیانی و از حملات احتمالی ضد ارمنی (یقیناً از سوی نیروهای ضد مشروطه) جلوگیری کند؛ از ترس همین حملات بود که آرامنه‌ی پایتخت انتقال دارایی‌ها و اشیای باارزش خود را به مکان‌های امن آغاز کرده بودند^{۱۷۸}. پیامد نبرد برای بازگشت مشروطیت نشان داد که تحریکات ضد ارمنی نتایج دلخواه را به بار نیاورد، بویژه اگر به انتصاب یفرم انقلابی ارمنی به سمت رئیس شهربانی پایتخت توجه شود.

فصل ۷

سوسیال دموکراسی ۳

حزب دموکرات ایران

پایه‌گذاران واقعی

نخستین حزب به‌سبک اروپایی که در ایران به وجود آمد فرقه‌ی دموکرات ایران بود. افزون بر «تاریخ رسمی»^۱ ای که در مورد این حزب نوشته شده^۱، چهره‌های معروف زیر همیشه و به‌طور ثابت به‌عنوان پایه‌گذاران و رهبران حزب دموکرات ایران شناخته شده‌اند: سیدحسن تقی‌زاده، محمداطاهر تنکابنی، حسینقلی خان نواب، شیخ ابراهیم زنجانی^۲، ابراهیم حکیمی (حکیم الملک)^۳، سیدمحمد رضا مساوات^۴، سلیمان میرزا اسکندری، حیدرخان عمواغلی، و محمد امین رسول‌زاده، که همه‌ی آنان، بجز نفر آخر، روشنفکران ایرانی مسلمان‌تبار بودند^۵، با انتشار مکاتبات تیگران تر - ها کویان و ورام پیلوسیانتز با سیدحسن تقی‌زاده، معلوم می‌شود که پایه‌گذاران واقعی و گرداندگان پشت پرده‌ی حزب و روزنامه‌ی آن ایران نو^۶ در واقع چند روشنفکر ارمنی بودند که از گروه سوسیال دموکرات تبریز انشعاب کرده بودند. بهتر است پیش از بحث در مورد برنامه و اساسنامه‌ی حزب، به بررسی تا حدی مفصل این مدرک پردازیم.

سوسیال دموکرات ارمنی پیلوسیانتز، در نامه‌ای به تاریخ ۲۸ مرداد ۱۲۸۸ که از تبریز برای تقی‌زاده در تهران فرستاد، شادمانی خود را از تلاش‌های تقی‌زاده در پایتخت و اطمینان خود را از این که کوشش‌های او در آن‌جا ثمربخش‌تر از تبریز خواهد بود، ابراز داشت^۷. او همچنین همکاری‌اش را در

تهران از مذاکرات خود با دو دوست مشروطه‌خواه در تبریز آگاه کرد که طرح ایجاد حزب دموکرات ایران را فکری «عالی» یافته بودند. دو دوستی که او از آنان نام می‌برد قول داده بودند در اجرای این طرح همکاری کنند. پیلوسیانتز باز هم به تقی‌زاده اطلاع داد که نظام‌نامه‌ی داخلی حزب را تهیه کرده که به فارسی ترجمه شده است و از طریق محمدعلی اکبر خان، یک مقام برگزیده‌ی انجمن ایالتی در تبریز، برایش فرستاده خواهد شد.^۸ او سپس به طرفش در تهران خبر داد که یک «بخش فرعی» از شاخه‌ی تبریز حزب از میان کسبه‌ی جوان و کارکنان مراکز تجاری در شهر تشکیل شده بود. پیلوسیانتز در جای دیگری علاقه‌مندی خود را نسبت به آنچه تقی‌زاده در پایتخت برای حزب انجام داده بود ابراز داشت. او ضمناً مایل بود بداند آیا آشنایی تقی‌زاده و سیدمحمدرضا مساوات با «بسیاری از افراد تحصیل‌کرده در تهران» که علاقه‌مند به مشارکت در فعالیت‌های آنها بودند تاکنون نتایجی به بار آورده بود یا نه.

پیلوسیانتز توجه تقی‌زاده را به این واقعیت جلب می‌کرد که «عصر تشکیل احزاب سیاسی در ایران» فرارسیده بود، و «هرکسی در هر جایی به آن می‌اندیشد.» او از دوستش در تهران می‌خواست که به این واقعیت توجه داشته باشد که حزب داشناک مشغول ایجاد حزب است و او و دوستانش نیز باید «عجله» می‌کردند، وگرنه دیگران تمام عرصه را در اختیار می‌گرفتند. او به تقی‌زاده وظیفه‌ی آنان را برای ایجاد یک اکثریت دموکراتیک سازمان یافته در مجلس دوم یادآور می‌شد. پیلوسیانتز خاطر نشان می‌کرد که مردم ایران از انقلاب و «آشوب» خسته شده بودند و نیاز به صلح و آرامش داشتند. اگر مشروطه‌خواهان در داخل و بیرون مجلس سازمان نمی‌یافتند، صلح و آرامش تأمین نمی‌شد. او می‌افزود که، در حالی که انتخابات برای مجلس دوم شروع شده بود، «حزب ما» درگیر مبارزه با مخالفان خود بود؛ و ابراز امیدواری می‌کرد که نامزدهایشان «پیروز خواهند شد»، زیرا رقیبان فعال نبودند و نمی‌توانستند به‌طور جدی کار کنند؛ و سرانجام، او یک فهرست غیرقطعی از

۲۲ نامزد حزب دموکرات ایران برای انتخابات آتی را در اختیار تقی‌زاده گذاشت، که برخی از آنان در عرصه‌ی سیاست ایران سرشناس بودند یا بعداً شدند.^۹

پیلوسیانتز، در نامه‌ی دوم به تاریخ ۲۸ شهریور ۱۲۸۸، از تقی‌زاده خواست نتایج کارش را در سازماندهی کمیته‌ی تهران به او اطلاع دهد.^{۱۰} او همچنین خاطر نشان کرد که، به گفته‌ی محمدرضا مساوات، شانس یافتن افراد تحصیل کرده‌تر در تهران بیش‌تر بود و او به آسانی می‌توانست افراد مورد نیاز را برای کمیته‌ی مرکزی تهران بیابد. او به تقی‌زاده اصرار می‌کرد که آنان به «افراد پُرتحرک و به‌راستی میهن‌دوست» نیاز دارند، زیرا، اگر مجلس دوم نمی‌توانست مردم را راضی کند و به هرج و مرج در ایالات پایان دهد، «استقلال ما» به خطر می‌افتاد. او تأکید می‌کرد که همان‌طور که در ترکیه مجلس مورد حمایت مورد حمایت اکثریت «کمیته‌ی اتحاد و ترقی» بود، در ایران نیز می‌بایست نیرو صرف ایجاد «حزب دموکرات» می‌شد. او همچنین به تقی‌زاده اطلاع داد که «رفیق تیکران» (تیگران درویش، تر-ها کویبان)، که یک سال بود در ژنو زندگی می‌کرد، اکنون به تبریز برگشته بود. «در صورت نیاز» تقی‌زاده می‌توانست از تیگران بخواهد که به تهران برود؛ خود پیلوسیانتز نیز در صورتی که حضورش در تهران ضروری تشخیص داده می‌شد چنین می‌کرد. پیلوسیانتز، در نامه‌ی بعدی به تاریخ ۶ بهمن ۱۲۸۸، اطلاع داد که، علاوه بر نامه‌ی تقی‌زاده، از دیگران، از جمله حیدرخان عمواوغلی، چهره‌ی برجسته‌ی «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» در تهران، نیز نامه‌هایی دریافت کرده بود^{۱۱}، و افزود تمام این نامه‌ها «مربوط به سازماندهی حزب بود و در من [پیلوسیانتز] شهامت و شور و شوق برانگیخت». او فکر می‌کرد حزب دموکرات ایران دیگر یک «خیال» نیست، زیرا اکنون واقعاً وجود داشت. او به تقی‌زاده اطمینان می‌داد که هیچ‌خبر دیگری نمی‌توانست به‌اندازه‌ی خبر موجودیت واقعی حزب در او «تا این اندازه شادی» برانگیزد. او بر «اهمیت این واقعیت» تأکید می‌کرد که در یک شهر شرقی نظیر تهران

«۳۹۰ نفر در زیر درفش حزب دموکرات ایران» بودند. آنچه از نظر او بیش تر اهمیت داشت این بود که حزب مطابق الگوهای اروپایی سازمان یابد. او در این نامه با خواست تقی‌زاده موافقت کرد که از آن پس دو نامه به تهران بفرستد، یکی برای کمیته‌ی تهران و دیگری برای تقی‌زاده. او نامه‌ی خود را با این گفته به پایان برد که به تازگی نامه‌ای برای «دوستان» حیدرخان فرستاده و به او توصیه کرده بود به جنگ «دشمن بشریت»، یعنی رحیم خان، رئیس ضد مشروطه‌ی ایل شاهسون، نرود، بویژه آن که حضور او در تهران برای پیشرفت حزب دموکرات ایران، که رستگاری کشور به آن وابسته بود، «حیاتی» بود. پیلوسیانتز از تقی‌زاده تقاضا کرد حیدرخان را در تهران نگه دارد، زیرا او «یک سازمانده و مبلغ خوب» بود^{۱۲}.

این ارتباط با حیدرخان از اهمیت زیادی برخوردار است، زیرا تاریخ‌نگاری استالینستی ایران همیشه حیدرخان را به‌عنوان یک «سوسیال دموکرات» در آن زمان معرفی کرده بود. نامه‌ای از محمد امین رسول‌زاده به میخائیل وتمان (با نام مستعار پاولوویچ) در فروردین ۱۲۸۹ به او اطلاع می‌داد که روزنامه‌ی ایران نو را دموکرات‌ها انتشار می‌دهند که برای رفقای حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه در باکو شناخته شده هستند. در پشت این نامه پاولوویچ از دو نفر، حیدرخان عمواغلی و سیدحسن تقی‌زاده، احتمالاً همکاران رسول‌زاده، نام برد و خاطر نشان کرد که حیدرخان، که «فرماندار خوی [بوده]... [و در مبارزه برای بازگشت مشروطیت] نقش مهمی ایفا کرده، اخیراً یک دموکرات شده است»^{۱۳}.

تاریخ‌نویسان شوروی ایران تنها به تأخیر به این واقعیت اعتراف کردند که حیدرخان «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» را ترک کرده و به حزب دموکرات ایران پیوسته بود، و با انشعاب‌یون میانه‌رو گروه سوسیال دموکرات تبریز و رسول‌زاده‌ی «همتی» در انتشار ایران نو همکاری می‌کرد. علی‌یف، آقاییف، و پلاستون این واقعیت بسیار جالب توجه را تنها به این خاطر بر ملا کردند که آن را به یک مزیت برای تاریخ‌نگاری استالینستی تبدیل کنند:

اصل یک نامه، که در TSGAOR [اکنون GARF = آرشیو دولتی فدراسیون روسیه] نگهداری می‌شود، و محمد امین رسول‌زاده سردبیر ایران نوآن را در تاریخ ۱۶ آوریل ۱۹۱۰/۲۷ فروردین ۱۲۸۹ «در چارچوب یک پیوند ضروری بین هیئت تحریریه‌ی ارگان‌های انقلابی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه در پاریس و [هیئت تحریریه‌ی] ما» برای پاولوویچ فرستاده شایان توجه است. در آن نامه محمد امین رسول‌زاده می‌نویسد: «اگر مرا شخصاً نمی‌شناسید، رفقای دیگری که با سازمان باکو در ارتباطند یقیناً نام مرا شنیده‌اند».

مؤلفان شوروی می‌افزایند: «معلوم است که نشریات مرکز بلشویک‌ها در پاریس به نام حیدر عمواوغلی به دفتر ایران نو در تهران می‌رسید.»^{۱۴} این نظر را که حزب دموکرات ایران از تبریز هدایت می‌شد نامه‌ی دیگری به تاریخ اول بهمن ۱۲۸۸ از تیگران تر - ها کوبیان (درویش) به تقی‌زاده نیز تأیید می‌کند. این نامه به «ضرورت» شناساندن حزب به همه در تهران و سازماندهی سریع آن تأکید داشت.^{۱۵}

در نامه‌ی دیگری به تاریخ ۱۴ بهمن ۱۲۸۸، پیلوسیانتز تقی‌زاده را از پیشرفت شاخه‌های تبریز حزب آگاه کرد و بر نیاز بیش‌تر به رازداری در کار حزب تأکید ورزید.^{۱۶} او همچنین خاطر نشان کرد که تیگران به میرزا علی اکبر خان (دهخدا؟) توصیه کرده بود از «توهم» ایجاد یک حزب سوسیال دموکراتیک در ایران دست بردارد و نیروی خود را صرف پیشرفت حزب دموکرات ایران کند. در همین نامه، پیلوسیانتز در مورد «نفرت» ایرانیان از واژه‌های عجیب بیگانه هشدار جدی می‌داد و از تقی‌زاده می‌خواست معادل مناسبی برای اصطلاح «دموکرات» بیابد؛ زیرا این اصطلاح غالباً با «سوسیال دموکرات» نیز اشتباه گرفته می‌شد. در نامه‌ی بعدی به تاریخ ۱۹ اردیبهشت ۱۲۸۹، پیلوسیانتز واژه‌ی «ملیون» را به جای «دموکرات» پیشنهاد کرد.^{۱۷} سرانجام، اصطلاح «عامیون» انتخاب شد.

پیلوسیانتز، در آخرین نامه‌ی^{۱۸} باقی مانده‌ی^{۱۹} خود به تقی‌زاده در این دوره، حزب دموکرات ایران را «حزب ما» نامید و درباره‌ی کمیته‌ی مرکز

تهران اظهار نارضایتی کرد که، پس از عزیمت رسول‌زاده از تهران در زیر فشار دولت تزاری، از عهده‌ی وظیفه‌ی رهبری سیاسی برنمی‌آمد. او بر این نظر بود که کمیته‌ی مرکز «سر خود را از دست داده» و به جای آن که مرکز فعالیت و تلاش حزب باشد، «مرکز بی‌کفایتی و تنبلی» سازمان شده بود. او باز هم از انفعال کمیته‌ی مرکزی تهران در برابر تهدیدی که از جانب «دولت به اصطلاح دموکرات» متوجه ایران نو، ارگان حزب، بود اظهار نارضایتی کرد و این را «ناپذیرفتنی» دانست که وزیرانی که با حمایت حزب به قدرت رسیده بودند این «جسارت» را داشته باشند که ارگان همان حزب را تعطیل کنند.^{۲۰} او فکر می‌کرد حزب باید از «عناصر مُضر»ی که اکنون «جاه‌طلبی، تنبلی، بی‌انضباطی، و خودنمایی» بر آن چیره گشته بود پاکسازی شود، خصوصیاتِی که به قدرتمندان ایران پیش-مدرن تعلق داشت و اکنون در شرایط «مدرنیت» باز هم سر بلند کرده بود. پیلوسیانتز «وظیفه‌ی خود» می‌دانست که، به نام «کمیته‌ی ایالتی آذربایجان»، «رهنمودهای مفصلی» را برای شاخه‌های مشهد، اصفهان، و قزوین حزب بفرستد. این مداخله بر نقش برجسته‌ی رهبری پیلوسیانتز در حزب تأکید می‌کند.

گزارش مفصل پیشین به‌راستی این نظر را تأیید می‌کند که فکر ایجاد حزب دموکرات ایران از سوسیال دموکرات‌هایی ارمنی سرچشمه می‌گرفت که در سال ۱۲۸۷ در گروه سوسیال دموکرات تبریز دیدگاه اقلیت («دموکراتیک» در برابر «سوسیال دموکرات‌ها») را تشکیل می‌دادند، و این که آنان نیروی محرکه و راهنمای سازمانی و نظری حزب دموکرات باقی ماندند. برعکس، آن روشنفکران مسلمانی که بهره‌وران اصلی حزب بودند و از آن برای کسب مقامات پارلمانی و دیگر سمت‌های عالی دولتی استفاده کردند یا نسبت به سرنوشت حزب بی‌تفاوت بودند و یا می‌کوشیدند آن را تضعیف کنند تا بتوانند بدون هیچ نظارتی حکومت کنند.^{۲۱}

حال که ایجاد حزب را از نظر گذرانندیم، به برنامه و اساسنامه‌ی آن می‌پردازیم:

برنامه و اساسنامه‌ی حزب دموکرات ایران

باید به طور خلاصه گفت که این حزب، ظاهراً کم و بیش مطابق الگوی حزب سوسیال دموکرات آلمان، یک گروه دارای سازماندهی متمرکز بود؛ یک نظام سلسله‌مراتبی عمودی بر پایه‌ی هسته‌ها، مجمع‌ها و کمیته‌های محلی؛ کمیته‌های کنفرانس ایالتی، و یک کمیته‌ی مرکزی و کنگره‌های ادواری.^{۲۲} همان‌طور که از یک حزب دارای کنترل مرکزی انتظار می‌رفت، تمام بیانیه‌های عمومی در سطح محلی و ایالتی می‌بایست پیشاپیش از مرکز بازبینی و کنترل می‌شد. اساسنامه‌ی حزب پذیرش کسانی را که در کسوت روحانیت بودند نیز منع می‌کرد.^{۲۳} به‌عنوان یک حزب قانونی دست اندرکار سیاست‌های ملی، یک بخش پارلمانی داشت، اما اعضای کمیته‌ی مرکزی آن ناشناخته باقی ماندند، مگر برای اعضای آن. در واقع، حتی اساسنامه و برنامه‌ی حزب تا تیر ۱۲۸۹ برای عموم ناشناخته باقی ماند. شیخ ابراهیم زنجانی، یکی از فعالان آن، در نامه‌ای به تقی‌زاده از این پنهان‌کاری شکایت داشت و بر لزوم حرکت علنی تأکید می‌ورزید.^{۲۴} حزب همچنین بایستی یک ارگان ادواری می‌داشت که با هدایت کمیته‌ی مرکزی آن عمل می‌کرد.^{۲۵}

خواست‌های حزب را می‌توان چنین خلاصه کرد:

الف) آزادی‌های دموکراتیک؛

ب) مسئول بودن وزرا در برابر مجلس؛

پ) تفکیک قوای مجریه، قضاییه و مقننه؛

ت) لغو القاب و امتیازات اشرافی؛

ث) برابری همه‌ی ایرانیان در برابر قانون، بدون در نظر گرفتن نژاد،

مذهب، و ملیت.^{۲۶}

برنامه همچنین بر «انفکاک کامل قوه‌ی سیاسی از قوه‌ی روحانی» تأکید داشت.^{۲۷} این با توجه به حمایت اولیه‌ی جناح «آزادی‌خواه» روحانیت از جنبش مشروطیت موضعی جسارت-آمیز بود.

در «بیانیه‌ی پارلمانی» ای که سلیمان میرزا اسکندری^{۲۸} در مجلس خواند و

در ایران نو به‌چاپ رسید، به لزوم تقویت دموکراسی پارلمانی از راه ایجاد احزاب سیاسی‌ای که با یکدیگر به رقابت انتخاباتی برمی‌خاستند، اهمیت داده شده بود. به‌طور خلاصه، حزب دموکرات ایران سه مفهوم اساسی را به‌عنوان ستون‌های سیاست داخلی‌اش مطرح می‌کرد: ۱- ایجاد تمرکز؛ ۲- دموکراتیسم؛ و ۳- نظام پارلمانی. گمان می‌رفت ایجاد تمرکز برای منافع کشور حیاتی بود، چنان‌که در دسرهای ملت ناشی از نظام غیرمتمرکز گذشته تلقی می‌شد. هر چند، این سیاست ایجاد تمرکز می‌بایست با نظارت مجلس همراه می‌شد، یعنی دولت مرکزی را وزیرانی اداره می‌کردند که از طرف مجلس انتخاب می‌شدند و در برابر آن پاسخگو می‌بودند. نظام پارلمانی از راه دموکراتیسم در صدد برآوردن خواست‌های مردم برمی‌آمد، و این تنها روشی بود که می‌توانست از منافع اکثریت مردم (یعنی دهقانان، زحمتکشان، اصناف، و تجار کوچک) پاسداری، به آن خدمت، و به پیش‌برد آن کمک کند. حزب دموکرات ایران خود را در خدمت «دموکراسی زحمتکشان» اعلام می‌کرد و در پی آن بود که از راه اصلاح نظام مالیاتی خواست‌های اقتصادی کارگران، دهقانان، و امثال آنان را برآورده سازد.

در عرصه‌ی اقتصادی، برنامه قوانینی مرفی نظیر مالیات‌بندی مستقیم به‌جای مالیات‌بندی غیرمستقیم که بار آن بر دوش قشرهای تولیدکننده قرار می‌گرفت، مطرح می‌کرد. همچنین قانون کار مدرن و اقدامات رفاهی را برای نخستین بار پیشنهاد می‌کرد. کار کودکان باید ممنوع و ساعات کار محدود می‌شد. واگذاری اراضی خالصه به دهقانان و تقسیم سایر زمین‌های کشاورزی در میان دهقانان از طریق بانک‌های کشاورزی [بانک فلاحتی] در برنامه‌ی حزب جای برجسته‌ای داشت. منابع طبیعی عمده‌ی کشور باید در خدمت عموم و تحت مدیریت دولت قرار داشته باشد.

حزب همچنین خواستار آموزش رایگان و اجباری برای همه، از جمله زنان، بود. حزب بر ضرورت ایجاد یک ارتش مدرن بر پایه‌ی خدمت سربازی اجباری دو ساله‌ی مردان بالغ تأکید داشت. حزب دموکرات همچنین

خواستار قانونگذاری عرفی در همه‌ی عرصه‌ها، بویژه در خصوص بدرفتاری اربابان زمیندار نسبت به دهقانان بود. خلاصه آن که، این برنامه و بیانیه نخستین تلاش‌ها برای ارائه‌ی قوانین مدرن در جامعه‌ای بود که طی یک قرن گذشته در آشوب و آشفتگی به سر برده بود.

دشواری‌های فراروی حزب

حزب، با اعلام سیاست خود، نشان داد که از موانع پیش رو آگاه بود و می‌دانست که در کشوری مثل ایران می‌بایست نه بی‌درنگ بلکه به تدریج بر آن‌ها چیره شد. موانع حزب از سه منبع سرچشمه می‌گرفت:

۱. سیاست استعماری روسیه در ایران که مغایر استقلال کشور و هرگونه دموکراتیک کردن فضای آن بود؛

۲. ائتلاف محافظه‌کاران داخلی، مرکب از نخبگان صاحب امتیاز قشرهای مرفه، که برخی از آنان با تأخیر به جنبش مشروطیت پیوسته و از نو قدرت را تصاحب کرده بودند، و روحانیت سستی که با مدرن کردن کشور مخالف بود؛

۳. نخواستگی‌ها در خود رهبری حزب که اکنون کم‌تر علاقه‌ای به ادامه‌ی موجودیت حزب یا رفاه مردم داشتند.^{۲۹}

کافی است خیلی به اختصار اشاره کنیم که اولتیماتوم روسیه در آذر ۱۲۹۰ با خواست اخراج مورگان شوستر و بستن مجلس (نگاه کنید به بالا) نشانه‌ی نخستین دسته از موانع بود؛ همکاری عناصر محافظه‌کار با خواست‌های روسیه و حمله‌ی روحانیت به تقی‌زاده، که فتاوی صادره از شهرهای مقدس عراق پشتوانه‌ی آن بود، بازتاب‌کننده‌ی دسته‌ی دوم از موانع بود^{۳۰}؛ و تنبلی، بی‌تفاوتی، بی‌عملی و بی‌انضباطی کمیته‌ی مرکزی حزب و وزرای دموکرات، چنان که در نامه‌ی پیش‌گفته‌ی پیلوسیانتز به تقی‌زاده شرح داده شده بود، نمودار دسته‌ی سوم دشواری‌های فراروی حزب دموکرات ایران بود.

حزب در مواجهه با بحران کاملاً فلج شد. فعالان ناشناخته‌ی حزب (شاید به رهبری کسانی چون پیلوسیانتز) کوشیدند از پشت صحنه با تشکیل «کمیته‌ی

موقت استانبول» آن را نجات دهند. آنان با اعتراف به این که حزب در بحران جدی به سر می‌برد و آینده‌اش نامعلوم بود، عقیده‌ی برخی را مبنی بر این که تنها یک «ناجی» می‌توانست این وضع را اصلاح کند، رد کردند؛ مهار این بحران از عهده‌ی کنگره‌ی حزب برمی‌آمد. از آن جا که بر اساس نظام‌نامه امکان تشکیل کنگره وجود نداشت، راه حل تشکیل اجلاسی از «اندیشمندان، پیشگامان و نویسندگان» حزب بود، که جانشین کنگره می‌شد.^{۳۱}

آشتی با اسلام

تحول مهم دیگری که به تدریج در حزب صورت گرفت پذیرش مسلمانان معتقد یا افرادی که فکر می‌کردند می‌توانستند از اسلام برای گسترش سازمان خود در میان توده‌های وسیع مردم استفاده کنند، به صفوف حزب بود. از این رو، برای یک عضو فعال کاملاً طبیعی به نظر می‌رسید که برنامه‌ی حزب را بر اساس مفهوم اسلامی عدالت توضیح دهد تا شک و تردید در مورد هدف‌های حزب را برطرف کند. جزوه‌ای که یک فعال حزبی در دفاع از برنامه‌ی حزب در ۱۲۹۳ منتشر کرد^{۳۲} استدلال می‌کرد که اصول حزب دموکرات ایران و حمایت از منافع زحمتکشان با روح اسلام سازگار بود.^{۳۳} جزوه می‌گفت: مطابق اسلام همه‌ی مردم «برابر و برادر»ند، و اختلافات و تمایزات اجتماعی که اکنون در جامعه‌ی اسلامی ایران وجود دارد ناشی از نادیده گرفتن کامل اصول اسلامی بود.^{۳۴} از آن جا که در اسلام جایگاه هیچ کس بالاتر از پیغمبر نیست، مهم آن بود که رفتار پیامبر و امامان را با مسلمانان به یاد آوریم: آنان درست مانند سایر مسلمانان کار می‌کردند، هیچ‌گاه کسی را تحقیر نمی‌کردند، به فقرا کمک می‌کردند، و هیچ‌گاه بین فرزندان افراد سفید و سیاه تمایز قایل نمی‌شدند؛ و از این قبیل.^{۳۵} بنابراین، جزوه استدلال می‌کرد که هر کس باید دستمزد واقعی کارش را دریافت کند و پیشرفت هر کس باید بر اساس شایستگی‌هایش باشد.^{۳۵}

در عین حال، جزوه می‌کوشید دلایل موضع حزب را در مورد جدایی

حکومت از مرجعیت روحانیت توضیح دهد، و اظهار می‌داشت که این دو مرجع همیشه در ایران از هم جدا بودند، منتها نه به صورت کامل. اکنون که پادشاهی استبدادی جای خود را به حکومت مشروطه داده بود، آنچه مورد نیاز بود جدایی کامل این دو مرجع بود. این کار بویژه به دو دلیل اهمیت داشت؛ نخست، به دلیل این که علما از نظام حکومتی جدید حمایت کرده بودند؛ دوم، عالم‌نماها از اقتدار اسلام سوءاستفاده کرده بودند.^{۳۷} سایر نکات برنامه^{۳۸}، نظیر آموزش دختران به عنوان مادران نسل آینده، فروش اراضی دولتی به دهقانان، و ایجاد ارتش مدرن، با اصطلاحات اسلامی توجیه می‌شد. خلاصه آن که، از آن جا که حزب دموکرات ایران بر اساس درک «تکامل‌باورانه» از جامعه‌ی ایران ایجاد شده بود، به تدریج به تکیه بر اسلام، استفاده از آن، و قرار گرفتن تحت تأثیر ارزش‌های آن گرایش می‌یافت.

ایران نو، ارگان حزب دموکرات ایران

مطالعه‌ی حزب دموکرات بدون بررسی ارگان رسمی آن، ایران نو، کامل نخواهد بود و بدین لحاظ ما در این جا به آن می‌پردازیم.

ایران نو برای نخستین بار در ۲ شهریور ۱۲۸۸، تنها یک ماه پس از کناره‌گیری اجباری محمدعلی شاه، منتشر شد، و نخستین روزنامه و یکی از بهترین نشریاتی بود که روزنامه‌نگاری سیاسی ایران تا آن هنگام ارائه کرده بود.^{۳۹} براون سید محمد شبستری، مشهور به ابوالضیاء و سردبیر پیشین مجاهد (تبریز)، را صاحب امتیاز و سردبیر اسمی آن ذکر می‌کند. اما در واقع، سردبیر آن محمد امین رسول‌زاده، سوسیال دموکرات میانه‌رو با کویب مسلمان تبار بود (نگاه کنید به پیوست). در نامه‌ی پیش‌گفته به میخائیل پاولوویچ، رسول‌زاده، که خود را سردبیر ایران نو معرفی می‌کرد، به مخاطب نامه‌اش اطلاع می‌داد که روزنامه‌ی حزب دموکرات ایران «پر نفوذترین روزنامه در ایران» بود و «در تاریخ مطبوعات کشور نخستین روزنامه‌ای بود که مطابق الگوی اروپایی تدوین می‌شد». و می‌افزود که این روزنامه «به نظریه‌های

سوسیالیستی نزدیک است و از آن‌ها رویگردان نیست. و دقیقاً به اصول دموکراتیک پایبند است». در ادامه می‌گفت او مقاله‌ای را که پاولوویچ در گولوس سوسیال - دموکرات (صدای سوسیال دموکرات‌ها) درباره‌ی «سیاست بریتانیا و روسیه در ایران و مسئله خاورمیانه» منتشر کرده بود خوانده بود و هیئت تحریریه از آن در ایران نو استفاده خواهد کرد. رسول‌زاده آرزو می‌کرد که تماسش را با پاولوویچ و حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه حفظ کند و همچنین «گولوس» را دریافت دارد.^{۴۰}

شخصی که تأمین بودجه‌ی روزنامه را بر عهده داشت ارمنی ثروتمند ژوزف باسیل بود.^{۴۱} این روزنامه از شهریور ۱۲۸۸ تا تیر ۱۲۹۸ - یعنی زمانی که به گفته‌ی براون بر اثر تنگنای مالی انتشارش را به حال تعلیق در آورد - پنهانی، اما نه رسماً، در خدمت حزب بود. اما در ۴ آبان ۱۲۹۸ که مجدداً انتشار یافت، رسماً ارگان حزب دموکرات ایران شد.^{۴۲}

براون آن را «بزرگ‌ترین، مهم‌ترین و مشهورترین روزنامه‌های ایران» می‌نامد. ایران نوروش‌های روزنامه‌نگاری اروپایی را در ایران معرفی کرد و الگویی برای سایر روزنامه‌ها شد.^{۴۳} گذشت زمان از توجه به این روزنامه‌ی پیشتاز نکاسته است. تاریخدانان شوروی نیز، با وجود سکوت یا دشمنی گذشته‌شان، دیر هنگام ستایش ایران‌نورا به لحاظ دیگری آغاز کردند. با وجود ادامه‌ی خوش نداشتن رسمی رسول‌زاده در تاریخ‌نگاری شوروی، پرسیتس نیز در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ آن را «روزنامه‌ای پیشرو» ارزیابی کرد که در پراکندن عقاید مدرن در ایران نقش مهمی ایفا کرده بود. او می‌افزاید که مقالات آن «شرح برخی از مسائل عمده‌ی سوسیالیسم علمی را ارائه می‌کرد... در آن زمان هنوز تنها گروه کوچکی از افراد در ایران بودند که می‌توانستند این عقاید را درک کنند، با وجود این، در نتیجه‌ی تلاش‌های سوسیال دموکرات‌ها، تعدادشان رو به فزونی بود».^{۴۴}

براون می‌گوید برخی از «مقالات اساسی آن به قلم امیر حاجبی یا غلامرضا بود، یک گرجی که وانمود می‌کرد مسلمان است و معمولاً به فرانسه می‌نوشت

که از آن زبان به فارسی برگردانده می‌شد.^{۴۵} از بیش از هشتاد سال پیش که براون این جملات را نوشته، هیچ سند یا اشاره‌ای در هیچ یک از خاطرات نیامده که این نظر او را به اثبات برساند. هر چند، با توجه به مکاتبات بین سوسیال دموکرات‌های ارمنی در تبریز و تقی‌زاده، که در بالا به آن‌ها اشاره شد، کم‌تر می‌توان تردید داشت که شخص یا اشخاصی که براون آنان را گرجی می‌نامد، در واقع، ارمنی‌هایی بودند که، همان‌طور که پیش‌تر ملاحظه کردیم، مقالاتی برای ارگان حزب دموکرات ایران به فرانسه می‌نوشتند و این مقالات به فارسی ترجمه می‌شدند. مدرکی مکمل نامه‌های پیش‌گفته در تأیید این نظر وجود دارد.^{۴۶}

در واقع، به نظر می‌رسد که این واقعیت نزد دشمنان آن روزنامه فاش شده و علیه آن مورد استفاده قرار گرفته بود. در ۲۸ فوریه ۱۹۱۰ / ۹ اسفند ۱۲۸۹ گزارشگر تایمز (لندن) ایران‌نورا متهم کرد که از سوی ارمنی‌ها و روس‌های قفقازی کنترل می‌شود. روزنامه‌ی ایرانی به این «ادعای مسموم‌کننده» به شدت واکنش نشان داد و در پاسخ گفت که «اگر منظور از این ادعای مسموم‌کننده اشاره به یکی از نویسندگان هیئت تحریریه‌ی ماست [محمد امین رسول‌زاده] که اصلاً ایرانی بوده اما نیاکانش در قفقاز سکونت داشتند و او هم طبعاً در آن جا بزرگ شده است و به دلیل وطن‌پرستی به وطن اصلی خود بازگشته است.... اما در مورد این موضوع که آرامنه در میان کارکنان ایران نو هستند، روشن است که هر قدر تایمز در مورد احساسات "بین‌المللی" و "جهان‌وطنی" دم بزند، دریافتش از ما با غرض ورزی مسمومی آمیخته است. زیرا در کشوری که آرامنه را جزو فرزندان خود می‌شمارد، امکان دارد که فردی ارمنی در رأس روزنامه‌ای قرار بگیرد، اگر چه فی‌الواقع این ادعای تایمز کذب است، زیرا ما در هیئت تحریریه‌ی خود اصلاً ارمنی نداریم».^{۴۷}

روشن است که این واکنش کاملاً حساب شده به هیچ وجه امکان این را نفی نمی‌کرد که ارمنی‌هایی مثل پیلوسیانتز و تر - ها کویبان برای روزنامه مطلب می‌نوشتند بدون آن‌که، به بیان دقیق، «عضو هیئت تحریریه» بوده باشند. حتی

اگر آنان برای روزنامه مطلب می‌نوشتند، کاملاً طبیعی بود که از ساز و کار دفاعی کتمان، برای پرهیز از آن نوع حملاتی که از دشمنانی چون تایمز و حامیان دست راستی‌اش در ایران انتظار می‌رفت، استفاده شود. در واقع: پیلوسیاتز به همین دلیل از نام‌های مستعار «بحر» و «دهاتی» برای مقالاتش استفاده می‌کرد.^{۴۸} همکار صمیمی او تیگران درویش، که با پلخانف نامه‌نگاری داشت، دو رشته مقالات برای این روزنامه نوشت، یکی درباره‌ی تاریخ نظام مالیاتی ایران^{۴۹} و دیگری بر ضد استفاده از ترور در امور سیاسی^{۵۰}. خلاصه آن که، شواهد زیادی وجود دارد که شخصیت‌های تأثیرگذار این روزنامه‌ی مهم و رادیکال مشروطه‌خواه نیز سوسیال دموکرات‌های ارمنی بودند.

از آن جا که عمر این روزنامه با حیات حکومت مشروطه پیوند نزدیکی داشت، هنگامی که روسیه یک بار دیگر به شمال ایران تجاوز کرد و دولت ائتلافی در تهران را واداشت که مجلس دوم، مطبوعات پیشرو و آزاد، و احزاب سیاسی را تعطیل کند، عمر آن نیز به پایان رسید. اکثر ایرانی‌ها و خارجی‌هایی که این دوره‌ی تاریخی را مطالعه کرده‌اند موافقتند که ایران نوه‌م بر روزنامه‌نگاری ایران و هم بر فرایند معرفی آیین‌های جدید سیاسی در ایران تأثیر زیادی بر جای گذاشت.^{۵۱}

نتیجه‌گیری

پس از اولتیماتوم آذر ۱۲۹۰ روسیه، عمر حزب نیز عملاً به پایان رسید، گرچه اعضای برجسته یا سازمان‌های ایالتی آن به فعالیت خود در صحنه‌ی سیاسی کشور، هر چند ناپوسته، ادامه دادند.^{۵۲} برخی از اعضای سرشناس آن هسته‌ی مرکزی جنبش مقاومت در برابر اشغال کشور از سوی انگلستان و روسیه در طول جنگ جهانی اول را به وجود آوردند که به شکل «دولت ملی» طرفدار کشورهای محور در کرمانشاه نمودار شد. یکی از اعضای برجسته‌ی این گروه سلیمان میرزا اسکندری بود که از طرف انگلیسیان بازداشت و به

هندوستان تبعید شد.^{۵۳} برخی نظیر تقی‌زاده نیز در برلین اقامت گزیدند و مستقیماً با دولت رایش به همکاری پرداختند.^{۵۴} باز هم دیگرانی نظیر وثوق‌الدوله به اعتدالیون پیوستند و با نیروهای اشغالگر انگلیسی و روسی به همکاری پرداختند. هنگامی که این عناصر «خائن» تصمیم گرفتند حزب را احیا کنند، با مخالفت میهن‌دوستانی چون دکتر محمد مصدق روبه‌رو شدند، که نسبت به احیای حزب دموکرات ایران به شدت اعتراض کردند که باعث شد آنان از نام نیک حزب دموکرات ایران بی‌نصیب بمانند. این گروه دوم به‌خاطر مخالفتشان با تشکل‌هایی که در پی احیای حزب بودند، ضد تشکیلی خوانده شدند.^{۵۵} پس از کودتای طرفدار انگلیس ۱۲۹۹، آن دسته از رهبران حزب دموکرات ایران که در پی تأسیس یک حزب جدید بودند گرد سلیمان میرزا اسکندری حلقه زدند که حزب اجتماعیون (سوسیالیست) را به وجود آورد. این حزب سمت‌گیری طرفدار شوروی داشت و با رضاخان (شاه بعدی) همکاری می‌کرد تا این که دیکتاتور جدید ایران آنان را کنار زد.^{۵۶}

برای نتیجه‌گیری از بحثمان درباره‌ی حزب دموکرات ایران، لازم است دو نکته را روشن سازیم. یکم، این حزب، که مطابق الگوی اروپایی شکل گرفته بود، برای نخستین بار در ایران سبک تازه‌ای از سازماندهی، آموزش و روزنامه‌نگاری سیاسی را عرضه داشت. همچنین، ایرانیان را با سخنوری و قانونگذاری پارلمانی، که تا آن موقع برایشان ناشناخته بود، آشنا کرد. همه‌ی این گام‌ها را باید دست‌آوردهای مثبت به‌شمار آورد. با وجود این، باید بر این نکته نیز تأکید کرد که پیروی شیفته‌وار از الگوی غربی، سوسیال‌دموکرات‌ها را به بی‌تفاوتی زیان‌مند نسبت به نقش مردمی‌ای کشاند که انجمن‌ها به‌مثابه سازمان‌های توده‌ای در جنبش به‌خاطر قانون بازی کرده بودند و می‌توانستند همچنان بازی کنند.

دوم، مقایسه‌ی حزب دموکرات ایران با «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» به‌لحاظ نقش و سهم سیاسی‌شان به همان اندازه اهمیت دارد. جالب است که هر دو سازمان نه‌تنها خطای تکیه‌ی صرف به مجلس و نادیده گرفتن

نقش حیاتی انجمن‌ها، بلکه همچنین اشتباه کمک به خلع سلاح مجاهدین و فداییان تحت فرماندهی ستارخان را (که در فصل ۶ به آن اشاره شد) مرتکب شدند. پیامد منطقی این اقدام حمایت مشترک آنان از طرح ایجاد ارتش دائمی مطابق الگوی فرانسه بود. بی‌شک این مفاهیم ژاکوبینی در زمان آموزش سوسیالیستی رهبران حزب در روسیه و فرانسه کسب شده بود.

اما حزب دموکرات ایران، برخلاف «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد»، از جدایی دین و حکومت، از یک سو، و تقسیم اراضی دولتی و خالصه در میان دهقانان، از سوی دیگر، قاطعانه پشتیبانی می‌کرد. به همین ترتیب، حزب دموکرات ایران در مورد تکیه بر اسلام و روحانیت مسلمان، دست‌کم در مرحله‌ی ابتدایی‌اش، بسیار کم‌تر اشتیاق نشان می‌داد. این حزب از دموکراسی پارلمانی حمایت می‌کرد و نقش فعالی در آن داشت، در حالی که «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد»، بدون ارائه‌ی هیچ توضیحی، تصمیم گرفت شاخه‌های خود را در داخل کشور منحل کند.^{۵۷} به هر حال، جالب‌ترین وجه حزب دموکرات ایران این است که توانست اعضای میانه‌رو گروه سوسیال دموکرات تبریز، رهبران رادیکال «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» و رسول‌زاده‌ی میانه‌رو «همتی» را در یک حزب سیاسی گرد هم آورد و در مجلس دوم فعالانه مشارکت جوید. با توجه به ارزیابی مثبتی که از این حزب در مقاله‌ی پیش‌گفته‌ی روزنامه‌ی گرجی اسخیوی به عمل آمده - که گمان می‌رود نوشته‌ی ارژونیک‌دزه‌ی بلشویک بوده باشد - به نظر می‌رسد که این حزب بر سوسیال دموکرات‌های قفقاز واقعاً تأثیر گذاشته بوده باشد.

به هر حال، در سال‌های بعد، در شرایط جدید پس از جنگ جهانی اول، این اتحاد نیز فرو پاشید و اعضای تشکیل دهنده‌ی آن راه‌های گوناگون و اغلب متضادی را در پیش گرفتند.^{۵۸}

فصل ۸

ملاحظات پایانی

نکاتی پیرامون پیدایش و تأثیر سوسیال دموکراسی

بر تاریخ ایران

انقلاب همچون یکی از نتایج استعمار

ما در این پژوهش به بررسی تحلیلی تاریخ ظهور و سقوط سوسیال دموکراسی ایران پرداخته‌ایم، و همچنین برداشتی کلی از تاریخ معاصر ایران در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به دست داده‌ایم که در آغاز قرن منجر به پیدایش نخستین سازمان‌های کارگری رادیکال با سمت‌گیری سوسیالیستی شد. این برداشت کلی دو جنگی را که در آن‌ها ایران از ارتش تزاری شکست خورد، معاهده‌های ناشی از آن‌ها، و پیامدهای اجتماعی - اقتصادی این معاهده‌ها را در بر می‌گیرد؛ نظیر از دست رفتن درآمدهای قلمروهای از دست داده، ویرانی اقتصاد سنتی، تغییر شکل کشاورزی ایران و پیوند آن با بازار جهانی، و خانه‌خوابی دهقانان، پیشه‌وران، بخشی از تجار، و نهادهای سنتی آنان که به مهاجرت گسترده‌ی ایرانیان، عمدتاً به امپراتوری تزاری، منجر شد.

بدین ترتیب بود که جنبش سوسیالیستی ایران در خارج از مرزهای کشور، در قفقاز، متولد شد.^۱ سوء‌انکشاف* اقتصاد ایران پس از شکست ایران و از

* Dysdevelopment

دست رفتن سرزمین‌های ثروتمند قفقاز و از پی آن تسلط سرمایه‌داری اروپایی طی دهه‌های بعدی موجب مهاجرت گسترده‌ی بی‌کاران کشور، بویژه - و از قضا - به همان ایالت‌های از دست رفته‌ی قفقاز شد. آنان در آن جا به تدریج و بدون تلاش چشم‌گیری به گردهای فعالیت و سازمان‌سازی سیاسی و انقلابی کشیده شدند.

این پژوهش نه تنها نظام‌های پیش - استعماری اجاره‌داری زمین و سامان قدرت سیاسی را، که پیوند نزدیکی با هم داشتند و طی دوره‌ی مورد بررسی تغییر چشم‌گیری پیدا کردند، بلکه همچنین تجار، پیشه‌وران، و دهقانان را به‌عنوان گروه‌های اجتماعی‌یی که از این فرایند دگرذیسی تأثیر جدی پذیرفتند، مورد بررسی قرار داد.

بررسی مفصل فرایند اخیر در این پژوهش نشانگر تزی اصلی این تحقیق بود، بدین معنا که مداخله‌ی منظم استعماری در ایران در آغاز قرن نوزدهم باعث فروپاشی سامان‌های اقتصادی پیش - استعماری ایران شد. به هنگام ظهور دودمان پهلوی در اوایل دهه‌ی ۱۳۰۰، سه بخش مولد کشور - یعنی جامعه‌ی روستایی، ایلات و کارگاه‌های پیشه‌وری - سازوکارهای «طبیعی» خودبسندگی و خودکفایی خویش را از دست داده و کاملاً تابع بازار بین‌المللی و نوسان‌های آن شده بودند. ادغام ایران در بازار جهانی، چنان که در پولی شدن اقتصاد آن و رواج تولید کالایی بازتاب داشت، در این هنگام کامل شده بود.

گذشته از آن، دگرذیسی سامان تجاری ایران و سرشت فعالیت‌های تجاری ایرانی در ویرانی اقتصاد سستی و سه بخش مولد آن بازتاب یافت. تجار، که طی این فرایند دگرذیسی متحمل ضربات شدیدی شده بودند، نقش تازه‌ای را که اقتصاد جهانی به آنان واگذار کرده بود پذیرفتند. دگرذیسی اقتصاد سه پیامد هم‌زمان داشت که در یک مجموعه‌ی فرهنگی سه جانبه، یعنی عرصه‌های سیاسی، معنوی و فکری زندگی، خود را نشان می‌داد. بنابراین، فرایند «مدرن کردن»ی که تحت تأثیر استعمار آغاز شده بود به یک موقعیت پارادکسال

انجامید که در آن همه‌ی نهادها و ارزش‌های سستی - که به‌عنوان شالوده‌های پیش - دموکراتیک بالقوه می‌توانستند برای دموکراتیک کردن جامعه مفید باشند - به تدریج رو به زوال رفتند، در حالی که همه‌ی آن نهادها و ارزش‌هایی که تا آن موقع سد راه پیشرفت سیاسی - اقتصادی کشور بودند اکنون تقویت شده بودند.

این بررسی همچنین نشان داد که شاه، گرچه به‌لحاظ سستی یک شخصیت محوری بود و به‌لحاظ نظری «سایه‌ی خدا بر روی زمین» تلقی می‌شد که قدرت مطلقه به او اعطا شده بود، در واقع تابع ساز و کارهای مهارکننده‌ای بود که سه واحد مولد اقتصاد در اختیار داشتند و او به اضافه محصول آن‌ها وابسته بود. در داخل پادشاهی نامتمرکز، این واحدهای اقتصادی می‌توانستند قدرت مطلقه‌ی شاه را مهار و تعدیل کنند. اما تا آغاز قرن، نهادها و ارزش‌های سیاسی دیرینه‌ای که سابقاً مردم از آن‌ها برای دفع ستم استبدادی و مهار قدرت خودکامه‌ی فرمانروا استفاده می‌کردند، به‌شکل منظمی از بین رفته بود.

همچنین دیدیم که چگونه تلاش‌هایی چون کودتای نافرجام آذر ۱۲۸۶ و کودتای موفق تیر ۱۲۸۷ کوشش‌های عناصر پیشرو دموکرات را برای جایگزینی استبداد کهن با یک نظام سیاسی کارآمد که پاسخگوی خواست‌های مردم باشد و آرزوی آنان را برای تعیین سرنوشت خویش و خودگردانی برآورده سازد، نقش بر آب کرد. خلاصه آن که، در حالی که تلاش می‌شد نهادهای سستی پیش‌دموکراتیک به سازمان‌های مدرن به‌شکل انجمن‌های مردمی و ایالتی و یک مجلس ملی به‌راستی انتخابی تبدیل شوند، ارتجاع و متحدان خارجی آن از هیچ تلاشی برای سرکوب دومی فروگذار نمی‌کردند، تا اصلاح‌طلبان و انقلابیون را به روی آوردن به مبارزه‌ی مسلحانه و ادار سازند، که به‌ناگزیر نیاز به اشکال سازمانی انعطاف‌ناپذیر مناسب خود (مثل نظام‌نامه‌ی «مجاهدین») را به همراه می‌آورد، که روش‌های غیر دموکراتیک و استبدادی و فرمان‌برداری گذشته را با شدت بیش‌تری باز تولید می‌کرد. از این رو، ایران، در اوضاع و احوال استعماری، گسست فاجعه‌آمیز و

تداوم فرسایشی را به‌جای گسستی تعالی‌بخش و تغییر سازنده دچار آمد. به این ترتیب، انقلاب مشروطیت، به‌شکلی پارادکسی، در اوضاع و احوال مدرن‌کردن استعماری، با مبارزه‌ی مسلحانه و همچنین فرصت‌طلبی سیاسی و سازش‌های از پی آن همراه شد، که نتیجه‌اش الگوبرداری‌های ظاهری از نهادهای غربی (مجلس، احزاب سیاسی و اتحادیه‌های کارگری) و پیروی دروغین از روش‌های دموکراتیک غربی بود. همه‌ی این‌ها به‌نحو مؤثری سد راه دموکراتیک‌کردن زندگی سیاسی شد و در نتیجه قدرت مطلقه‌ی شاه را تقویت کرد - پدیده‌ای که من آن را تداوم فرسایشی می‌نامم. و به دو طریق انجام گرفت: نخست، با تقویت موضع و قدرت مطلقه‌ی شاه از طریق کنار زدن تمام ساز و کارهای مهارکننده‌ی سستی؛ دوم، با ایجاد تدریجی ناباوری عمومی به کارایی نهادهای غربی پذیرفته شده. عدم پاسخگویی به مردم، نهادهای غربی تازه عرضه‌شده را به یک مضحکه تبدیل کرد، بویژه پس از آن که اصلاح‌طلبان و انقلابیون به طبقه‌ی سیاسی «جدید» پیوستند تا اثر ثمرات وضعیت جدید بهره‌برند، یا، به‌اصطلاح عموم، پس از آن که «به مشروطیت‌شان رسیدند».

روشن است که نتیجه‌ی خسران‌بار این پدیده برای جناح مخالف این بود که روش‌های جمعی و سستی مشورت و تصمیم‌گیری در داخل سه واحد اقتصادی - روستا، ایل، صنف - از بین رفته و نهادهای جدید غربی، یعنی احزاب و اتحادیه‌ها، توانسته بودند نیازهای مردم را برآورده سازند؛ از این رو، جز این نمی‌توانست شود که نیاز فزاینده به رهبری پر جاذبه و فرهمند (کاریزماتیک) با شدت بی‌سابقه‌ای رشد کند. سه پدیده‌ی سیاسی، اعتقاد به رهبر فرهمند را باز هم تقویت کرد: الف) بی‌کفایتی نخبگان سیاسی در حال رشد؛ ب) ناکامی نهادهای جدید، که مردم با تجربه‌ی مستقیم خود آن را حس می‌کردند (در نتیجه ناپیوستگی سازمانی احزاب سیاسی و پشتیبانی ناپایدار مردم از آن‌ها)؛ و پ) کاسته‌نشدن از گستره‌ی فساد سیاسی. در نتیجه، اعتقاد عمومی به این که قدرت کاریزماتیک رهبر «لغزش‌ناپذیر» آنان را از مهلکه‌ی

سیه‌روزی، بی‌بند و باری اخلاقی، و انحطاط نجات خواهد داد بلامنازع باقی ماند و حتی نسبت به گذشته تقویت شد.

شکست سیاست نهادینه شده به ناگزیر اعتقاد به موعودگرایی، یا به عبارت دیگر ناجی ملقب به شوسیانس زرتشتی را تقویت کرد.

تا آن جا که به جنبش سوسیال دموکراسی مربوط می‌شود، مشاهده کردیم که دوگرایش که به طور هم‌زمان برای نفوذ رقابت می‌کردند، از یک جهت مهم با همه فرق داشتند: جریان نخستین، که عمدتاً از مکتب اروپای غربی الهام می‌گرفت، مخالف بهره‌برداری از زمینه‌ی نیرومندستی در جامعه‌ی ایران به منظور جلوگیری از مانع‌تراشی شیوه‌های اندیشه و رفتار پیش - مدرن بر سر راه پیشرفت آرمانش بود؛ دومی، که از مجرای قفقاز به ایران راه یافته و ملهم از مکتب روسی مارکسیسم بود، هرگونه تلاشی را به عمل آورد تا خود را با آن شیوه‌ی تفکری که ما شاخه‌ی صفوی شیعه نامیده‌ایم، به عنوان وسیله‌ای برای پیش‌روی سریع در میان توده‌های «بی‌سواد»، همراه کند.^۳

در این مورد، یادآوری نامی که شاخه‌ی تبریز «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» به خودش داد شایان اهمیت است: مرکز غیبی، که در فصل‌های ۵ و ۶ مورد بحث قرار گرفت. هدف «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» از توسل به این نام به لحاظ احساسی داغ و به لحاظ فرهنگی سرنوشت‌ساز، به جای این که صرفاً آن را «مرکز سری» بنامد، این بود که به نحو ثمربخشی از اشتیاق به امام غایب بهره‌برداری کند.^۴ این شیوه‌ی به‌ظاهر زیرکانه‌ی بهره‌گیری از معتقدات اسلامی مردم به نفع سوسیالیسم در وقت مناسب (حتی در دوره‌ی حزب کمونیست ایران در دهه‌ی ۱۳۰۰^۵) به نتایج وحشتناکی انجامید، و در حزب توده در دوره‌ی دیرکلی کیانوری و نظریه‌پردازش احسان طبری، که مدعی شدند بین اسلام و کمونیسم تفاوت اندکی وجود دارد، به اوج خود رسید.^۶

چنان که تاریخ بعدی چپ ایران نشان داده است، «پیه‌روزی» این گرایش خاص^۷ در بیش از یک جهت مصیبت‌بار بود. نخست این که، جنبش مشروطیت را به گونه‌ای تغییر شکل داد که ساز و کارهای دفاعی آن را در برابر

حملات بی‌امان روسیه‌ی تزاری و استبداد قاجار گرفت؛ دوم، زمینه را برای جای‌گیر شدن ساده‌انگارانه‌ی لنینیسم در جنبش سوسیالیستی ایران طی مرحله‌ی بعدی جنبش کارگری فراهم کرد. از همه مهم‌تر، در این جا پیام اشتباه‌ناپذیری بود که در ذهن توده‌ها تصور نیاز به یک رهبر فره‌مند را به‌عنوان ناجی تقویت می‌کرد. از چشم‌انداز درازمدت برُدلی*، به عواقب این پدیده نمی‌توان کم بها داد.

هر چند، در نبود یک رهبر فره‌مند، تنها «ساز و کار دفاعی» ای که در دسترس مردم باقی می‌ماند خودِ فساد بود که هم‌زمان با پولی شدن تدریجی اقتصاد و تسلط تولید کالایی، در جامعه رواج یافت.

از این رو، باز هم پارادوکسال این است که، در زمانی که دودمان قاجار به سقوط خود نزدیک می‌شد، پادشاهی غیرمتمرکز داشت جای خود را به یک دولت پادشاهی متمرکز و بی‌رحم می‌داد که یک‌بار در اواخر دهه‌ی ۱۳۱۰ در دوران حکومت رضا شاه، و بار دیگر، پس از یک دوره ناآرامی که تا حدی موجب مهار قدرت سیاسی در فاصله‌ی بین ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ شد، در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۳۵۰ در دوران محمدرضا شاه، به اوج خود رسید. از سوی دیگر، اپوزیسیون به‌طور فزاینده‌ای تحت تأثیر گونه‌ی لنینیستی انضباط حزبی پروسی- کائوتسکی و نظریه‌ی حزب متمرکز ژاکوبینی قرار گرفت، به تدریج از دموکراتیک کردن صفوف خود دور شد، و به اوج دیکتاتوری بی‌رحمانه‌ی حزبی بر توده‌های زحمتکش تحت نفوذ مریدان ایرانی استالین نزدیک شد. از این رو، قدرت چه در کاخ و چه در اپوزیسیون، بویژه جناح چپ آن، به‌نحو فزاینده‌ای تصویر آینه‌وار یکدیگر به نظر می‌آمد - تداوم دوچندان‌شده و فرساینده‌ی فرمان‌برداری از گذشته‌ی استبدادی.

در سطح معنوی، باید تأکید کرد که تحمیل شکل خاصی از شیعه‌گری به اکثریت ایرانیان شهری و روستایی، اما نه ایلات^۱، از طرف دودمان صفوی در

* Braudelien longue-durée.

اوایل قرن شانزدهم، تأثیر ویرانگر خود را بر جامعه‌ی ایران باقی گذاشته بود. فرایند «مدرن‌کردن»، که از این زمینه‌ی جزمی سستی متأثر بود، تحت تأثیر مخرب تهاجم استعماری، سرانجام، به جای یک فرایند روشنگری فکری، به استقرار نخستین رژیم روحانیت‌سالار^۹ ایران به‌رهبری نواسلام‌گرایان منتهی شد.

به‌عنوان پیامد منطقی این تحمیل، جامعه‌ی روشنفکری، که در تنگنای جزمیت آیینی قرار داشت و از هرگونه امکان مبادله بین بخش‌های گوناگونش محروم شده بود، نشاط خلاقانه‌ای را که پیش از ظهور صفویه از آن برخوردار بود از دست داد و در نتیجه به‌شدت ناتوان و بی‌مایه شد. روش کتمان یا تقیه، که در دوران صفویه در سراسر جامعه رواج یافته بود، با افزایش ناامنی در دوران رشد قدرت مطلقه‌ی شاه در مرکز، باز هم دامنه‌ی بیش‌تری یافت. زندگی فکری در ایران، که به حفظ کردن مطالب فراوان، تکرار اصول جزمی کهنه، و بیان کلی پی‌کاوی‌های دانشورانه فرو کاسته شده بود، پس از ظهور قاجاریه، به تقلید سطحی از غرب، چه در ظاهر و چه در شیوه‌ی تفکر، محکوم بود. نبود توانایی ذهنی نقادانه در چپ، یا صرف همراهی با آن، جز تقویت باز هم بیش‌تر این پدیده‌ی زیان‌بار نمی‌توانست نتیجه‌ی دیگری داشته باشد.

در نتیجه، جامعه‌ی ایران، با توجه به ناتوانی‌اش در پیکاوی و توضیح ریشه‌های وضع اسفبار اجتماعی - اقتصادی‌اش، بیش از گذشته به استفاده از شیوه‌های تفکر سستی و خرافاتی روی آورد، که با توجه به واقعیت‌های جدید استعماری، به تدریج آنان را به یک جهان‌بینی مبتنی بر طالع‌بینی تبدیل کرد، که شاه‌بیت آن («ثوری یک‌پارچه‌ی» توطئه) نیاز به توانایی ذهنی نقادانه را به کلی فرو نشاند - توانایی ذهنی‌ای که برای پیشرفت سالم هر جامعه‌ای ضروری است.

در سطح فکری، کشور به قلمرو عقیمی تبدیل شد که دیگر اندیشمند تولید نمی‌کرد، بلکه مقلدان محدوداندیشی را عرضه می‌داشت که جز تقلید از غرب

هنر دیگری نداشتند. این تحول تازه تأثیر بسیار شومی بر چپ ایران باقی گذاشت، که از زمان پیدایشش در جریان مبارزه برای حکومت مشروطه، در مقام روشن‌بین‌ترین نیروی پیشرو و دموکراتیک در کشور مطرح شده بود. چپ ایران، در هنگامی که داشت به «بلوغ» خود می‌رسید، به‌جای آن که محصول روشنگری اروپایی باشد، چیزی بیش از یک دورگه‌ی نوع تشیع صفوی و بلشویسم روسی نبود. پدیده‌ای که در نظریه‌پردازی و برنامه‌ی سیاسی نظریه‌پرداز حزب توده، احسان طبری، و دبیر اول آن نورالدین کیانوری بازتاب یافت، که هر دو - به‌دروغ - پشتیبانی حزب را از حکومت اسلامی که در ۱۳۵۷ استقرار یافت توجیه می‌کردند.

سوسیال‌دموکرات‌ها در انقلاب

با این حال، این تحولات تمام آن چیزی نیست که انقلاب مشروطیت ایران را، سوسیال‌دموکراسی را به‌عنوان یک بخش مهم و مکمل انقلاب، یا آن چه را که از آن دو ناشی شد، به وجود آورد. اگر به انقلاب مشروطیت ایران و جزئی سوسیال‌دموکرات آن در خود متن تاریخی نگاه شود، باید آن را جنبشی اعتراضی دانست که در درون نظم جهانی جدید استعماری، اگر نگوییم امپریالیستی، زاده شدند. اوضاع و احوال سیاسی - اقتصادی جدیدی که ایران - نیمی از روی میل و نیمی با اکراه - به تدریج اما به ناگزیر به درون آن کشیده می‌شد، نتیجه‌ی آمیزش آن با سرمایه‌داری غربی (از جمله روسی) بود، که نمی‌توانست به تحکیم حق مالکیت خصوصی منجر نشود. این فرایند پیامدهای دیگری نیز داشت: پیدایش نوع خاصی از سامان اقتصادی که در آن مالکیت زمین و سرمایه‌ی تجاری چنان پیوند پایداری یافتند که از رشد سرمایه‌داری صنعتی، نیروی کار صنعتی، و جنبش کارگری (با سازمان‌های پایداری)، همچنین آزادی دهقانان جلوگیری، یا تا حد زیادی آن را گُند کرد. همه‌ی آن‌ها، چه در سطح مادی و عینی و چه در سطح فکری، «به‌طرز مصیب‌باری» از رشد بازداشته شدند.

در مجموع، سوسیال دموکراسی در جریان انقلاب مشروطیت نتوانست این مسائل را درک کند، یا موضع نسنجیده‌ای نسبت به آن‌ها در پیش گرفت. بحث و تصمیم‌گیری در مورد چند موضوع حیاتی، نظیر اصلاحات ارضی، راهبرد سیاسی، رشد دموکراسی عمومی از طریق انجمن‌ها (که طبیعی‌ترین و پایدارترین زمینه را برای کار سازمانی فراهم می‌آوردند) و شکل نهایی حاکمیت مردم، چنان‌که در سامان جمهوری در مقابل پادشاهی ابراز می‌شد، ناممکن گردید. در نتیجه، تجربیات چپ اروپا، نظیر راهنمایی انگلس به سوسیالیست‌های ایتالیا، نمی‌توانست به‌صورت خلاقانه‌ای مطالعه یا به‌کار گرفته شود؛ توصیه‌های پلخانف یا کائوتسکی را نیز نمی‌شد به‌صورت ثمربخشی به‌کار برد.

با این همه، باز هم جهات دیگری در مورد انقلاب ایران، بویژه در مورد نقش نادیده گرفته شده یا فراموش‌شده‌ی سوسیال دموکرات‌های ارمنی (و قفقازی) در عرضه‌ی سیاست‌های مدرن در این کشور باقی است. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، انجام چنین وظیفه‌ای با موانع بسیاری روبه‌رو بوده است.^{۱۰} تا هنگامی که تلاش‌های آگاهانه یا ناآگاهانه برای حذف یا تحریف واقعیت‌ها به‌منظور سرهم‌بندی یک تصویر تاریخی در خدمت ایدئولوژی، دولت، یا حزب ادامه داشته باشد، نمی‌توان بر این موانع به‌طور کامل فائق آمد. بنابراین، باید تصدیق کنیم که این پژوهش به هیچ وجه کامل نیست. پژوهش بیشتر، بویژه در آرشیوهای ارمنستان و قفقاز، به‌منظور روشن ساختن بیش‌تر این موضوع باید پیگیری شود. هر چند از مدارکی که ما توانسته‌ایم در بالا مورد بررسی قرار دهیم چنین برمی‌آید که سوسیال دموکرات‌های ارمنی ایران نقش قاطعی در تحولات سیاسی ایران در آن برهه‌ی بسیار حساس بازی کردند. هر پنج سازمان ارمنی، یا پایه‌گذاری شده از سوی ارمنه که مورد بررسی قرار دادیم، یعنی داشناک‌ها، هنگ‌اک‌ها، گروه‌های سوسیال دموکرات تبریز و گیلان و حزب دموکرات ایران، هر کدام به‌روش خود در اصلاح و تغییر جهت فرایندهای سیاسی در ایران سهم زیادی داشتند. در حالی که داشناک‌ها عمدتاً

در پیروزی نظامی بر استبداد نقش داشتند، هنجاک‌ها و سه گروه دیگر (که بیش‌تر «بومی» ایران بودند) تأثیر فکری ماندگاری در عرصه‌های سیاسی و فرهنگی بر جای گذاشتند.

این واقعیت نیز از اهمیت کم‌تری برخوردار نیست که سوسیال‌دموکرات‌های ارمنی ایران نخستین گروه‌هایی بودند که به تحلیل جدی جامعه‌ی ایران در ببحوجه‌ی انقلاب مبادرت ورزیدند، که برخی از این تحلیل‌ها هنوز هم از تحلیل‌های جانشینان چپی آنان بهتر است. این ارمنی‌ها کوشیدند نتایج و چشم‌اندازهای «نخستین انقلاب» در شرق را مورد بررسی موشکافانه قرار دهند. نامه‌های چلنگریان و تیگران درویش (که هر دو به‌زحمت بیش از بیست سال داشتند) خطاب به کارل کائوتسکی و گئورگی پلخانف^{۱۱} مسائل بنیادی مربوط به نه‌تنها انقلاب در یک کشور مستعمره، بلکه همچنین چشم‌اندازهای انکشاف اقتصادی را مطرح می‌کردند - مسائلی که بعدها پس از جنگ جهانی دوم مطرح شد - که، دست‌کم در مورد کائوتسکی، سزاوار پاسخ‌های جدی دانسته شد و او را بر آن داشت تا از آنان دعوت کند تا ارزیابی خود را از انقلاب در صفحات صاحب‌نام‌ترین نشریه‌ی تئوریک اروپا در آن زمان، یعنی نویه تسایت مستشر سازند. مقالات چلنگریان^{۱۲}، درویش^{۱۳}، و شهبازیان^{۱۴} متشره در نشریات سوسیالیستی اروپا در آن زمان از قابلیت فکری بالایی برخوردار بود. آن مقالات و رشته تحلیل‌هایی که از چلنگریان در صفحات روزنامه‌ی ارمنی مشاک^{۱۵} چاپ تفلیس درباره‌ی انقلاب مشروطه‌ی ایران و نیازهای آن منتشر شد هنوز هم برای درک دلایل وقوع انقلاب در ایران، و راهی که انقلاب در پیش گرفت، و همچنین این که چرا و چه خطرات معینی انقلاب را از درون تهدید می‌کرد، با ارزش و مفید است.

در این جا می‌توان چنین نظر داد که دلیل موفقیت این سوسیال‌دموکرات‌ها در درک انقلاب و نقاط قوت و ضعف آن این بود که آنان تا آن حد غربی شده بودند که اندیشه‌ی مدرن اروپایی را درک، سازگار، و ترکیب کنند، اما

«غرب زده» نشده بودند. آنان، برخلاف جانشینان چپی شان که تربیت شده‌ی حزب توده بودند، که تنها هنرش تقلید اصول جزمی شوروی بود، آموخته بودند که روش‌های مدرن تحلیل سوسیال دموکراتیک را به‌طور خلاقانه در مورد جامعه‌ای به کار گیرند که حتی برای دانشوران غربی ناشناخته بود. این سوسیال دموکرات‌ها، با آن که انقلاب ۸۸ - ۱۲۸۴ را «نقطه‌ی عطفی» در تاریخ معاصر ایران می‌دانستند، به‌وضوح، در میان سایر چیزها، خطراتی را که انقلاب را از درون تهدید می‌کرد می‌دیدند: فقدان آگاهی طبقاتی - هم در میان روشنفکران بورژوا و هم در میان روشنفکران سوسیالیست - در مصالحه‌های سیاسی‌ای که صورت می‌گرفت، وضع نامساعدی که کارگران و دهقانان در آن قرار داشتند، کوتاهی در رسیدگی به مسئله‌ی ارضی، و همچنین کوتاهی انقلابیون در برخورد جدی با مسئله‌ی رهایی زنان، که در نظام موجود از «ستم مضاعف» رنج می‌بردند. با این حال، غربیان و ایرانیانی که از آن زمان تاکنون در مورد این انقلاب نوشته‌اند، نقش آنان [سوسیال دموکرات] را به‌راحتی به فراموشی سپرده‌اند. (همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، آن تاریخ‌نویسان شوروی که به آن سوسیال دموکرات‌ها پرداخته‌اند این کار را خیلی سرسری و گذرا انجام داده‌اند و بیش‌تر سعی کرده‌اند آنان را بی‌اهمیت جاوه دهند، زیرا این افراد هیچ‌گاه مسائل خود را با لنین در میان نگذاشتند، تقدیس و تکریم او که به کنار!) شایان توجه است که تحولات سیاسی بعدی در ایران از نقش سوسیال دموکرات‌های ارمنی در جنبش مشروطیت ایران تأثیر پذیرفت در حالی که سیاست تمرکززدایی گروه سوسیال دموکرات گیلان نتوانست فراتر از شمول مواد مربوط به انجمن‌های محلی / ایالتی در قانون اساسی تحقق یابد، مفهوم ژاکوبینی ایجاد تمرکز، که در برنامه‌ی حزب دموکرات ایران ارائه شده بود، به یکی از پایه‌های سیاست داخلی تبدیل شد. این سیاست را شاهان پهلوی با پشتیبانی «طبقه‌ی سیاسی» ایران، از جمله جناحی از حزب کمونیست، و با پشتیبانی روسیه‌ی استالینی - لنینستی، هر چند بدون یک مجلس به‌راستی دموکراتیک، عملی ساختند. با آن که سیاست

اجتماعی معتدل حزب دموکرات ایران در دوره‌ی کوتاه مجلس دوم نتوانست کاملاً مورد پذیرش واقع شود، نمی‌توان تأثیر برنامه‌ی حزب را بر اصلاحات بسیار ضروری (در آموزش، روزنامه‌نگاری، اقتصاد، کشاورزی، صنعت، بانکداری و غیره) که نسل‌ها، احزاب و دولت‌های بعدی، هر چند با اکراه، پیش کشیدند و به انجام آن‌ها مبادرت ورزیدند، انکار کرد. با آن‌که گروه‌های سوسیال دموکرات و حزب دموکرات ایران نتوانستند برای مقابله با تجاوز روسیه به ایران در نیمه‌ی دوم سال ۱۲۹۰ به اندازه‌ی کافی نیرو بسیج کنند، سنت استقلال خواهی آنان در صفوف حزب کمونیست ایران به رهبری آوتیس سلطان‌زاده (میکائیلیان)، یک روشنفکر با استعداد دیگر ارمنی، که در میان رهبران کمونیست کمیترون به جهت امتناعش از تبدیل این حزب ایرانی به یک ابزار صرف سیاست خارجی شوروی بی‌همتا بود، بر جا ماند.^{۱۶}

با توجه به سطح آگاهی ایرانیان و آیرانیان از واقعیت‌های ایران کیفیت، اصالت و عینیت تحلیل‌های سوسیال دموکرات‌های ارمنی‌ای چون آرشاویر چلنگریان و آوتیس سلطان‌زاده شگفت‌انگیز است و باید آن‌ها را آثاری ابتکاری و نشانه‌ی ستایش‌انگیز جسارت فکری جامعه‌ی ارمنی در ایران دانست. در سطحی دیگر، باید تأکید کرد که خود مفهوم انقلاب و تحول انقلابی را این سوسیال دموکرات‌های ارمنی در ایران عرضه داشتند.^{۱۷} همان‌طور که میس لمبتون خاطر نشان کرده است، «هیچ مدرکی» وجود ندارد که رهبران جنبش اولیه (مشروطه) که در رخداد‌های ۸۵-۱۲۸۴ به اوج رسیدند یک گروه توطئه‌گر تربیت شده با یک ایدئولوژی و برنامه‌ی مفصل برای حکومت بودند. «آنان خواستار اصلاح و نه انقلاب بودند، و در واقع به وظیفه‌ی قدیمی اسلامی امر به معروف و نهی از منکر عمل می‌کردند. انتخاب نام آزادی‌خواهان از جانب آنان خصلت جنبششان را بازتاب می‌کند. آنچه آنان می‌خواستند عمدتاً آزادی از ظلم بود.»^{۱۸} از این رو معلوم می‌شود که بدون دخالت فعال این سوسیال دموکرات‌های ارمنی (و گرجی)، حکومت ظالمانه‌ی محمدعلی شاه ادامه می‌یافت و تلاش‌های اولیه برای پایان دادن به

استبداد سلطنتی بی نتیجه می ماند.

برای درک این که چرا سوسیال دموکرات های ارمنی چنین نقشی ایفا کردند به پژوهش بیش تری نیاز است. هر چند در این جا می توان اظهار داشت که سهولت دسترسی سوسیال دموکرات های ارمنی به نظریه ها، آیین ها و روش های جدید و آوردن آن ها به ایران از چند عامل ناشی می شد. نخست، آنان، به عنوان ایرانیان مسیحی^{۱۹}، در پی گیری و ایجاد تماس با اروپای پس از عصر روشنگری کم تر باز داشته و بیش تر ترغیب می شدند. شاید خویشاوندی مسیحی ایشان با اروپای پس از عصر روشنگری را بتوان عامل مهمی به حساب آورد، زیرا دیگر اقلیت های مذهبی در ایران، یعنی یهودیان، زرتشتیان و بهاییان، چنین تماسی برقرار نکردند. ظاهراً این سه گروه در تجارت و بعدها در صنعت نقش مهمی ایفا کرده اند، اما به نظر نمی رسد که در عرصه ی فکری یا حوزه ی سیاست خود را برجسته نشان داده باشند.

با آن که ممکن است توضیح «آوارگی» ای که بر دِل^{۲۰} ارائه می دارد برای نقش این اقلیت ها در تجارت پذیرفتنی باشد، اما مسلماً نمی توان آن را برای تلاش های فکری استثنایی ارامنه در ایران کافی دانست. این پدیده را با خود آگاهی ملی آنان نیز نمی توان توجیه کرد، خود- آگاهی ای که بر اثر قرار گرفتن آنان تحت ستم ترکیه و روسیه ی تزاری و تقسیم شان در سه کشور مختلف همسایه: ایران، ترکیه و امپراتوری تزاری، پدیدار شد. لازم به یادآوری است که تماس آنان با اروپا خیلی زودتر از تماس سایر اقلیت های ایران آغاز شد.

واقعیت طنزآلود آن است که، با آن که ارامنه از کلیسا به عنوان مرکز تجمع و مقاومت خود در برابر ستم و کانون بیان آگاهی قومی خویش استفاده می کردند، خود را در ایجاد سازمان- های غیر مذهبی در ایران بسیار موفق تر از اعضای سایر جوامع دینی نشان دادند. برعکس، به نظر می رسد که تلاش برخی از سوسیال دموکرات های «فرقه ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» و حزب دموکرات ایران برای استفاده از اسلام برای انتقال عقاید سوسیالیستی به میان

توده‌های مسلمان ایران، در تجدید حیات اسلام بیش‌تر مؤثر بوده باشد تا اشاعه‌ی عقاید سوسیالیستی اروپایی. هر چند طنزآلودتر از آن این است که ارامنه، در مقام یک اقلیت قومی که به تجارت و صنعت اشتغال داشتند، نخستین سازمان‌های نه «ملی - بورژوازی» بلکه انقلابی - سوسیالیستی را در ایران به وجود آوردند. از این رو، به نظر می‌رسد که هم‌خوانی خطی و سستی بین تجارت و ایدئولوژی بورژوازی در مورد ارامنه‌ی ایران مصداق نداشته است، همچنان که «نظریه‌ی آوارگی»، چه معلوم شد گروه‌هایی که ما مورد بررسی قرار دادیم دلبستگی زیادی به آینده‌ی ایران داشتند. شاید بتوان این دلبستگی را با پیوندهای باستانی و ستم کم‌تر در ایران - دست‌کم در دوره‌های اخیر، در مقایسه با ترکیه و روسیه‌ی تزاری - توضیح داد، واقعیتی که در منابع ارمنی غالباً به آن اذعان می‌شود.^{۲۱}

معجزه‌ی ایران

پیش از نتیجه‌گیری از این بحث، لازم است به جنبه‌ی خاص انسانی این داستان، که تریا (و. مگلادزه) از آن به‌عنوان «معجزه‌ی ایران» یاد می‌کند، اشاره کنیم. یکی از جالب‌ترین پیامدهای جانبی مشارکت ارامنه، و در این خصوص قفقازی‌ها، در مبارزه به‌خاطر دموکراسی و علیه تزاریسیم روسیه، و همچنین شاه‌دست‌پرورده‌ی آن در ایران، پیدایش دور از انتظار همبستگی، برادری و روابط انسانی میان گروه‌های قومی - مذهبی تاکنون متخاصمی بود که در مناطق خاصی از قفقاز و شمال ایران زندگی می‌کردند. شایان ذکر است که درست تا پیش از پیدایش جنبش انقلابی (یعنی سوسیال‌دموکراتیک) در ایران، خصومت‌های مذهبی در منطقه‌ی باکو به خونریزی‌های زیادی منجر شده بود.^{۲۲}

به هر دلیلی، به نظر می‌رسد که حکومت تزاری در قفقاز دست‌کم از این مناسبات خصمانه بین مسلمانان و ارامنه سود می‌برده باشد. مدارک موجود حاکی از تحولی جالب توجه و برطرف شدن تقریباً فوری این خصومت بین

این جوامع متخاصم، به هنگام حضورشان در ایران، و جایگزینی همکاری برادرانه در میان آنان است. به عبارت دیگر، مبارزه برای دموکراسی و شأن انسانی در ایران به تعصبات مذهبی پایان داد.

یک مؤلف دیگر ایرانی، ابراهیم فخرایی^{۲۳}، می‌نویسد همبستگی و یکپارچگی به منظور بازگشت مشروطیت از اثربخشی هرگونه تبلیغات ضد ارمنی که ممکن بود در ادامه‌ی خصومت مذهبی در منطقه‌ی باکو در ایران صورت‌گیرد جلوگیری کرد. در واقع این همبستگی چنان نیرومند بود که یک ارمنی، هارتون گالوستیان، به عضویت انجمن ایالتی گیلان، که در آن روزها به‌راستی حکومت آن منطقه به شمار می‌رفت، برگزیده شد. این تحولی به‌راستی بی‌سابقه بود. «مجاهدین» رشت، در ۱۲۸۶ در واکنش به تراکت تحریک آمیزی، که هدفش برانگیختن تعصب مذهبی مسلمانان علیه ارامنه و ایجاد تفرقه در صفوف مشروطه‌خواهان بود، تأکید کردند، که یهودیان و ارمنیان ایرانی هستند و نباید به‌خاطر اعتقادات مذهبی‌شان مورد آزار واقع شوند. در این مقطع، نماینده‌ی یهودیان نیز به انجمن ایالتی پذیرفته شد.^{۲۴}

ادوارد براون نیز تأیید می‌کند که «بسیاری از شهروندان مسلمان... این روحیه‌ی جدید شکیبایی و حس مشترک انسانی» را از خود نشان می‌دادند و «می‌کوشیدند... زندگی همسایگان یهودی خود را نجات دهند و از آنان در برابر خشونت» مسلمانان متعصبی که تحت تأثیر روحانیون ضد مشروطه قرار داشتند، محافظت کنند.^{۲۵} گزارش‌اش نشان‌دهنده‌ی این است که بین‌المللی سوسیالیست در کپنهاگ نیز این نظر را تأیید می‌کند. در این گزارش آمده است:

شگفت آن که کمی پیش از انقلاب ایران، که در جریان آن مسلمانان و ارامنه در یک همبستگی مهرآمیزی برای آرمان مشترک کسب آزادی و مبارزه با استبداد دست به دست هم دادند، در آن سوی مرز در امپراتوری تزاری، همان عناصر قومی در یک مبارزه‌ی بی‌رحمانه‌ی برادرگشی یکدیگر را دریدند و [در نتیجه] صدها جسد خیابان‌های باکو، شوشا، نخجوان، ایروان، و غیره را پوشاند.^{۲۶}

همه‌ی این انکشافات را باید، اگر نه کاملاً، که تا حدی نتیجه‌ی مشخص خصلت بین‌المللی سوسیال دموکرات‌ها در پیگیری دموکراسی پارلمانی و عدالت اجتماعی در ایران دانست.

خلاصه آن‌که، سوسیال دموکرات‌های ارمنی و رفقای قفقازی‌شان در پی یک تحول سیاسی بنیادی و انکشاف همه‌جانبه در ایران عقاید، نهادها و روش‌های سیاسی تازه‌ای - چون حکومت دموکراتیک، فدرالیسم یا پارلمانتاریسم متمرکز مبتنی بر انجمن‌های محلی / ایالتی، احزاب سیاسی، و روزنامه‌نگاری به‌سبک اروپایی - را در حیات سیاسی ایران عرضه داشتند. آنان همچنین آگاهی ژرف نسبت به مسائل اجتماعی - اقتصادی و از خودگذشتگی و عشق نسبت به آینده‌ی کشورشان را به اثبات رساندند.

باز هم باید تأکید کرد که سوسیال دموکرات‌های ارمنی ایران، برخلاف هم‌تایان غیرارمنی خود، نشان دادند که در برابر فساد سیاسی استوار و تأثیر ناپذیرند. آنان، با پرهیز از رویکردهای رقابت‌آییز و خودنمایانه‌ی اکثریت قاطع هم‌میهنان «مسلمان» تازه به دوران رسیده‌ی خود، از خود اصالت و سازندگی نشان دادند. از همه مهم‌تر، آنان در صحنه‌ی علنی حضور نداشتند تا در پی شهرت، مقام و ثروت‌اندوزی شخصی باشند. از این نظر، آنان، مانند معدودی از روشنفکران مسلمان‌تبار ایرانی نظیر علی‌اکبر دهخدا، یحیی دولت‌آبادی، تقی‌ارانی، محمد مصدق و مصطفی شاعیان یک نظام ارزشی متفاوت و احساس مسئولیت را نسبت به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کردند به نمایش گذاشتند. بنابراین، آنان جزو روشن-اندیش‌ترین، آگاه‌ترین و مسئول‌ترین شهروندان ایران بودند.

با این حال، این را نیز باید گفت که ایران در مجموع، برخلاف مصر و ترکیه، نتوانست در آن مرحله اندیشمندان سوسیالیست اصیل عرضه دارد. به‌استثنای چند سوسیال دموکرات ارمنی، سوسیالیست‌های ایران به دنیای خارج وابسته بودند، درست همان‌طور که اقتصاد ایران به‌طور فزاینده‌ای تحت سیطره‌ی بیگانه درآمده بود. سوسیالیسم یک مکتب در بست عاریتی و

وارداتی از روسیه یا، دقیق‌تر بگوییم، از باکو بود که آن را با اصطلاحات اسلامی پوشانده بودند. به نظر نمی‌رسد که ایرانیان به هیچ‌آمیزش خلاقانه‌ای بین سوسیالیسم اروپایی و واقعیت‌های ایران دست زده بوده باشند. در واقع، همان‌گونه که ادوارد براون کمی پس از شکست انقلاب مشروطیت اظهار داشت، تفکر ایرانی بیش‌تر با اندیشه‌پردازی مذهبی خو گرفته بود:

هنگامی که بدبینی سیاسی و اجتماعی بیش‌تر رایج می‌شود، احساس دینی و گمان‌پردازی متافیزیکی عموماً بیش‌تر فعال می‌گردد. شاید این تنها در مورد مردمی چون ایرانیان مصداق داشته باشد که گرایش شدید دینی دارند.

او در باره‌ی سال‌های پیش از انقلاب مشروطیت می‌افزاید:

بیست و شش سال پیش [۱۲۶۷] که از ایران دیدن کردم، هیچ چیز بیش‌تر از شیفتگی همه‌ی مردان اندیشمند به گمان‌پردازی دینی و فلسفی، و کناره‌گیری کامل آنان از همه‌ی مسائل سیاسی و اجتماعی، مرا تحت تأثیر قرار نداد؛ و من به این نتیجه رسیدم که برای این ملت‌های کهنسال، که رنج بسیاری برده و فراز و نشیب‌های فراوانی را پشت‌سر گذاشته‌اند، این گفته‌ی شاعر بدبین عرب ابوالعلاء معری که تاریخ بشریت همچون شعری است که در آن واژه‌ها تغییر می‌کنند اما قافیه همواره تکرار می‌شود، حقیقتی بدیهی و بی‌چون و چرا به نظر می‌آید.^{۲۷}

براون نتیجه می‌گیرد که:

پس، بدبینی یکی از عوامل اصلی مؤثر در شکل‌گیری فلسفه‌های دینی ایران بوده است. و من فکر می‌کنم این پر معنی است که تقریباً در هیچ جای دیگری تا به این حد افکار متوجه مسئله‌ی ماهیت شرّ در عالم نبوده است.^{۲۸}

در اوضاع و احوال دشوار و تحمل‌ناپذیر دوران معاصر، این بدبینی برای پیدایش و گسترش نظریه‌ی توطئه راه‌گشود، که - ادوارد براون آن قدر زنده نماند تا آن را ببیند - شاه‌بیت جهان‌بینی به تمام معنی مبتنی بر طالع‌بینی ایرانیان

را تشکیل داد. با چنین گرایش تاریخی، مشکل بتوان انتظار داشت که ایرانیان در جنبش سوسیالیستی خود خلاق یا حتی دموکراتیک بوده باشند. یک اظهار نظر دیگر براون، که ایران و انقلاب مشروطیت را در آن زمان بهتر از هر کس دیگری می‌شناخت، به همان اندازه به کل جنبش مربوط می‌شود که به جناح سوسیالیست آن. به نظر او، این جنبش «بیشتر ملی بود تا دموکراتیک»؛ پیدایش ناگهانی آن را نباید تنها به ظلم و استبداد نسبت داد، بلکه باید آن را به کاهش وجهه و اعتبار کشور و اسراف‌کاری‌های رژیم در سال‌های گذشته نیز مربوط دانست.^{۲۹} متوسل شدن دائمی به افتخارات گذشته‌ی ایران در بیانیه‌هایی که در جریان انقلاب مشروطیت، چه از جانب «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» و چه از طرف جناح لیبرال جنبش، منتشر می‌شد مؤید جدی این نظر است.

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، بررسی دقیق چپ ایران نشان می‌دهد که این مضامین در سراسر دوران موجودیت جنبش چپی ایران همواره سایه گستر بوده است.

ارزیابی شوروی‌ها

همان‌طور که پیش از این گفته شد، آن دسته از تاریخدانان شوروی که در مورد این موضوع نوشته‌اند نه در تفسیر اسنادی که خود منتشر کردند هم عقیده بودند و نه در ارزیابی‌شان از سازمان‌های گوناگون سوسیال دموکرات در ایران هماهنگی داشتند. تا آن جایی که نیاز داشتند در مورد تأثیر بلشویسم بر جنبش انقلابی ایران ارزیابی بسیار مثبتی به عمل آورند و مجبور شدند «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» را یک سازمان انقلابی و حتی پیش‌تاز ارزیابی کنند. با این حال، با توجه به علاقه‌مندی آنان به یک سازمان صرفاً پرولتری، مضمون برنامه‌ها و نظام‌نامه‌ی سازمان برایشان کاملاً ارضا کننده نبود. از این رو، تاریخدانان شوروی بر سر این دوراهی گیر کردند که از یک سو از خلوص ایدئولوژیک دفاع کنند و از سوی دیگر به نیاز تبلیغاتی دولت

شوروی برای جا انداختن پیوندهای تاریخی با جنبش انقلابی ایران پاسخ دهند. این دوراهی نوسان‌های موجود در ارزیابی‌های مختلفی را که ما در آثار مؤلفان شوروی، از بور-رامنسکی تا آقایف، از س. علی‌یف تا بلووا، و از مارتیروسوف تا ابراهیموف، به آن اشاره کردیم توضیح می‌دهد. در واقع، دقت تاریخی و واقع‌نگری دانشورانه کم‌تر مورد توجه آنان بود.

از نظر بلووا، مجاهدین، با وجود نقطه ضعف‌هایشان، «نقش بسیار مهمی در انقلاب ایران» بازی کردند، که حتی دشمنان طبقاتی آنان نظیر وزیر مختار روسیه به آن معترف بودند. او مثلاً شکست طرح ایجاد مجلس سنا را به مخالفت مجاهدین نسبت می‌دهد.^{۳۰} او نیز مانند بور-رامنسکی مجاهدین را یک سازمان «خرده‌بورژوا» یا جناح‌های «افراطی و میانه‌رو» تلقی می‌کند.^{۳۱} به گفته‌ی بلووا، جناح میانه‌رو پس از سرنگونی محمدعلی شاه به تشکیل حزب دموکرات ایران اقدام کرد.^{۳۲} همان‌طور که در بالا نشان داده شد، عکس آن صادق است؛ نه میانه‌روها، بلکه رادیکال‌های «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» به حزب دموکرات ایران پیوستند، که «گرایش دموکراتیک» گروه سوسیال دموکرات تبریز آن را راه انداخته بود!

در حالی که علی‌یف و ابراهیموف نقش «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» را در تاریخ سیاسی معاصر ایران کاملاً ستایش می‌کنند^{۳۳}، آقایف و پلاستون^{۳۴}، علی‌رغم موضع انتقادی‌شان، «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد» را در برابر گروه‌های سوسیال دموکرات تبریز و رشت دست‌کم نمی‌گیرند، به این دلیل بدیهی که چنین موضعی بازتاب خود را بر سازمان مادر متسبب به آن، یعنی جناح بلشویک حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، خواهد داشت.

در مورد سوسیال دموکرات‌های ارمنی، درست است که آنان تحت تأثیر غرب، یعنی فرهنگ‌های روسی، آلمانی، فرانسوی و حتی قوانین اساسی آمریکا و سوئیس بودند؛ اما بسیاری از ایرانیان مسلمان تبار نیز چنین بودند. دست‌کم باید گفت که نتایج چنین تأثیری یکسان نبود؛ مسلماً شکاف بین آنان

بسیار زیاد بود. سطح مشارکت ارمنیان در آن دوره آن قدر بالا بود که سرانجام چند تاریخدان شوروی خود را ناگزیر از آن دیدند که به آن اعتراف کنند و با این کار کلیشه‌های دیرینه‌ی استالینیستی را که بور - رامنسکی^{۳۵} و ام. اس. ایوانف^{۳۶} چنان خوب از کار در آورده بودند به کناری اندازند. از این رو، آقاییف و پلاستون نسبت به مارتیروسوف یک گام جلوتر می‌روند و اکنون نقش سوسیال دموکرات‌های ارمنی را در شروع نخستین تلاش برای عرضه‌ی سوسیالیسم اروپایی در ایران به رسمیت می‌شناسند.

این تاریخدانان شوروی تصور می‌کنند^{۳۷} که «اجتماعیون عامیون» که نخست در ماورای قفقاز پدید آمده و سپس به بخش پرولتاری به لحاظ تعداد ناچیز ایران پیوند زده شده بود، به یک سازمان دموکراتیک تبدیل شد که بخش‌های وسیعی از جمعیت را در بر می‌گرفت. آقاییف و پلاستون می‌افزایند:

تمایل به سازگار کردن برنامه‌ی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، بویژه بخش ارضی آن، با وضعیت ایران، به ناگزیر به کوچک کردن سطح و گستره‌ی خواست‌ها انجامید... این دگرذیسی سازمان اجتماعیون عامیون در ایران با توجه به نبود خصوصت‌های اجتماعی می‌توانست رخ دهد.

با این حال، همین مؤلفان گروه سوسیال دموکرات تبریز را «یک استثنا» می‌دانند. هر چند، آنچه آنان اصلاح نکرده‌اند تز پایه‌ای نسبت دادن همه‌ی این‌ها باز هم به تأثیر بلشویسم است. آنان از این واقعیت کاملاً آگاهند که روزنامه‌ی گرجی آلی در ۱۲۸۷ گزارش داد که:

کمیته‌ی انقلابی تبریز از رهبر «برجسته» حزب سوسیالیست فرانسه [ژان ژورس] درخواست کرده بود که ترتیب انتشار مقالاتی را در مطبوعات فرانسه در محکومیت حمایت تزاریسیم روسیه از شاه ایران در سرکوب انقلاب در ایران بدهد.^{۳۸}

این دو مؤلف شوروی به این واقعیت نیز معترفند که، در حالی که سوسیال دموکرات‌های تبریز با کائوتسکی و پلخانف مکاتبه داشتند و آثار آنان را

می‌خواندند، در هیچ جا اشاره‌ای به تماس آنان با لنین وجود ندارد؛ با این حال، آقاییف و پلاستون می‌کوشند یک «حلقه‌ی مفقوده» خلق کنند که با آن نقش فکری این ارمنیان تبریزی را توجیه کنند. حتی نگاهی گذرا به کار این ارمنیان سوسیال دموکرات نشان می‌دهد که، در حالی که آنان را روشنفکران برجسته‌ی اروپایی می‌آموختند، هیچ‌گاه از فرد خاصی تقلید نمی‌کردند. مزیت آنان در اصالت و استقلال روحیشان است، هر چند برخی از نکات در برنامه، اساسنامه، و سیاست‌هایشان ممکن است اشتباه بوده باشد. هیچ چیز روشن‌تر از راهی که آنان بعدها در پیش گرفتند نمی‌تواند بر این نکته تأکید گذارد.^{۳۹} از این جهت، تلاش برای اعاده‌ی حیثیت از این روشنفکران به‌عنوان «لنینیست‌های فراموش شده» و بازیابی نقش آنان در راه آرمان شوروی، به‌راستی هم دشوار و هم برخلاف تاریخ است. و سرانجام، خالی از لطف نیست که تأکید شود دو دهه پس از انقلاب مشروطیت، ب. نیکیتین، کنسول سابق روسیه‌ی تزاری در رشت که به یک دانش‌پژوه در تبعید تبدیل شده بود، اذعان کرد که حمایت از مشروطه‌خواهان ایران بیش‌تر از جانب «روس‌ها» بوده تا اروپاییان غربی:

در حالی که روسیه‌ی رسمی، حافظ صاحبان منافع کلان، موافق حفظ نظم مستقر بود، روسیه‌ی انقلابی سال ۱۹۰۵ تأثیر خود را در جهت مخالفت، از طریق مطبوعات مسلمان باکو، با کمک پیک‌های قفقازی، که در [فن] حملات انقلابی «حرفه‌ای» بودند، بر مسیر سیاست‌های داخلی ایران گذاشت.^{۴۰}

برعکس، شگفت آن که پژوهشگران غربی مسئله‌ی نقش سوسیال دموکراسی را در مبارزه‌ی ایران برای دموکراسی تقریباً به‌طور کامل نادیده گرفته و حتی وجود آن را منکر شده‌اند.^{۴۱}

خصلت بین‌المللی انقلاب ایران

انقلاب مشروطیت ایران، که در نوع خود در شرق نخستین بود، به‌راستی یک

رخداد بین‌المللی بود. این انقلاب نه تنها توجه ارامنه، گرجی‌ها، تاتارهای مسلمان، و روس‌های دارای عقاید سوسیالیستی گوناگون را در قفقاز به خود جلب کرد، بلکه توجه لیبرال - دموکرات‌ها و سوسیال دموکرات‌های اروپای غربی را نیز به یکسان به خود مشغول داشت. این سوسیال دموکرات‌های اروپایی شامل بریتانیایی‌هایی چون رهبر حزب کارگر ک. هاردی و استاد سرشناس دانشگاه ادوارد جی. براون، رهبر سوسیالیست فرانسوی ژان ژورس و همکارش ژان لونگه (نوهی مارکس)، و رهبران و فعالان سوسیالیست آلمانی، لیتوانیایی، یهودی، بلغاری، بلژیکی، هلندی و لهستانی می‌شدند. هوارد سی. باسکرویل لیبرال - دموکرات آمریکایی، فارغ‌التحصیل پرینستون که داوطلبانه به آموزش ایرانیان در کالج آمریکایی تبریز مشغول بود، نیز درگیر پیکار ایران برای آزادی و دموکراسی شد. این به‌راستی پدیده‌ای بین‌المللی بود که سوسیال دموکرات گرجی تریا (مگلاذزه) به حق آن را «معجزه‌ی ایران» نامید.

بنابراین، منحصر کردن «افتخارات» این انقلاب صرفاً به بلشویک‌ها و رهبران لنین، که حتی دو آتش‌ترین ایران‌شناسان شوروی نیز نقش او را تأیید نکرده‌اند، دست کم باید گفت، تحریف آشکار تاریخ است. بر همین سیاق، این ریشخند تاریخ (که در اتحاد شوروی آن را «علم» می‌دانستند) است که اسناد تاریخی‌ای که جسس کرده‌اند ثابت می‌کند تقریباً همه کسانی که آماج تقبیح و محکومیت استالینیستی شدند (از هنجاک‌های ارمنی گرفته تا سوسیال دموکرات‌های غربی، و تا لیبرال - دموکرات‌های انگلیسی و آمریکایی) با شرکت مستقیم یا حمایت خود در این انقلاب کاملاً نقش داشتند. آن‌جا، در ایران، خشک‌اندیشی مذهبی، تعصبات ملی، فرقه‌گرایی ایدئولوژیک، و جاه‌طلبی‌های بی‌حد شخصی و شهرت‌طلبی همه به‌دور افکنده شد. همه‌ی این‌ها در پای اشتیاق جهانی به همبستگی انسانی و احترام جهانی به آرمان‌های دموکراتیک مردمی، که از سوی قزاق‌های وحشی یک قدرت اروپایی، روسیه‌ی تزاری، با مشارکت خودخواهانه‌ی باز هم یک قدرت اروپایی دیگر، بریتانیا - و به نام تمدن غربی - سرکوب می‌شدند، به خاک سپرده شد.

فصل ۹

پیوست

چکیده‌ی زندگی‌نامه‌ی رهبران برجسته‌ی سوسیال‌دموکرات و شرکت‌کنندگان در انقلاب

هووارد باسکرویل

هووارد سی. باسکرویل، در خانواده‌ی یک پدر روحانی به‌نام هنری باسکرویل، اهل آتواتر، مینسوتا، به دنیا آمد و از دانشگاه پرینستون (۱۹۰۷) فارغ‌التحصیل شد. او از طرف هیئت مبلغان پرسیتتری برای دو سال استخدام شد تا در مدرسه‌ی پسرانه‌ی مموریال آمریکایی در تبریز علوم و انگلیسی تدریس کند.^۱ اقامتش در تبریز با رویدادهای انقلابی در ایران هم‌زمان شد. او طی این مدت با معلمان و شاگردان ایرانی در مدرسه طرح دوستی ریخت. یکی از همکارانش، معلم ایرانی میرزا حسین‌خان شریف‌زاده بود که یکی از رهبران برجسته‌ی مشروطه‌خواه تبریز شده بود و در یکی از خیابان‌های تبریز به دست ارتجاعیون به قتل رسید.^۲ افزون بر این، محاصره‌ی شهر و همچنین جوّ عمومی وحشت و خشونت که ارتجاعیون به شهر تحمیل کرده بودند باسکرویل را تحت تأثیر قرار داد. مقاومت تبریز به‌رهبری ستارخان، که باسکرویل با او طرح دوستی ریخته بود، در بهمن ۱۲۸۷ توجه همه‌ی هیئت‌های نمایندگی خارجی در شهر، از جمله کنسولگری آمریکا، را به «وحشی‌گری‌ها» و «بی‌رحمی‌های بی‌دلیل و توجیه‌ناپذیر» نیروهای ارتجاعی نسبت به زنان، کودکان، افراد عادی، و روستاییان بی‌طرف جلب کرد.^۳

در دی ۱۲۸۷ باسکرویل به کنسول آمریکا در تبریز مراجعه کرد «تا در مورد چند کتاب درباره‌ی مواد منفجره، که می‌گفت در حال تحقیق در مورد آن به نفع ستارخان و ملیون است، پرس و جو کند».^۴

کنسول طبعاً «به او هشدار داد که دولت آمریکا در این دعوی طرف است و اگر یک شهروند آمریکایی به یکی از طرفین کمک کند احتمال دارد که نه تنها دولت را بدنام کند، بلکه منافع هیئت تبلیغی پرسبتری آمریکایی را نیز به خطر اندازد».^۵

باسکرویل، که تحت تأثیر فشار شدیدی که بر اهالی تبریز وارد می‌آمد و بسیاری از آنان «از گرسنگی می‌مردند یا صرفاً با خوردن علف خود را زنده نگه می‌داشتند»^۶، و شاید همچنین تحت تأثیر مشارکت موفقیت‌آمیز انقلابیون قفقازی در گیلان، تصمیم گرفت با آموزش نظامی به داوطلبان به رزمندگان تبریز کمک برساند. او استعفای خود را از مدرسه‌ی مموریال آمریکایی در نامه‌ای^۷ به رئیسش، دکتر اس. جی. ویلسون، ارائه داد. توصیه‌ی ویلسون علیه چنین اقدام «نابخردانه» ای در آغاز مؤثر واقع شد، چنان که به نظر می‌رسید باسکرویل آن را پذیرفته بوده باشد.^۸ با این حال، یک روز بعد، باسکرویل به ویلسون نامه نوشت و باز هم تصمیم اولیه‌ی خود را به رئیس مدرسه اطلاع داد:

به نظرم می‌رسد که گفتگوی بیش‌تر پیرامون این موضوع تنها می‌تواند باعث ناراحتی و احتمالاً احساسات ناخوشایند شود. من باید به این کار دست بزنم. بسیار خوشحال می‌شدم که از آن پرکنار می‌ماندم، اما نمی‌توانم. امیدوارم خداوند همه چیز را ختم به خیر فرماید. احساس می‌کنم بار بسیار سنگینی بر دوش من گذاشته شده که نمی‌توانم از زیر آن شانه خالی کنم، و گفتگو تنها مرا اندوهگین می‌کند.^۹

تلاش‌های بیش‌تر کنسول و وزارت امور خارجه برای متقاعد کردن یا بازداشتن او از عملی کردن تصمیمش بی‌نتیجه ماند.^{۱۰} باسکرویل در نامه‌ای به کنسول آمریکا توضیح داد:

به دستور حکومت «واقعی» تبریز، مسئولیت سازماندهی و آموزش نیروهایی را که از شهر در برابر دشمنانش دفاع می‌کنند بر عهده گرفته‌ام. عقیده دارم که با انجام این کار در انقلاب مشارکت ندارم، بلکه صرفاً در دفاع از خود و در دفاع از جان و مال آمریکایی‌ها، و بر همین نسق، جان و مال دوستان بی‌گناه ایرانی عمل می‌کنم. من در برابر هیچ دولت قانونی مقاومت نمی‌کنم، بلکه صرفاً به حکومت «موجود» برای حفظ نظم و دفاع از شهروندان بی‌گناه در برابر غارت، تجاوز، و قتل کمک می‌رسانم... اگر این فوج وظیفه‌نشناس [به سرکردگی رحیم‌خان] وارد شهر شود، چه دلیلی دارد که ما آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها تصور کنیم آنان اموال ما را غارت نخواهند کرد و به زنان و دخترانمان تجاوز نخواهند نمود؟ در داخل شهر چند میهن‌دوست می‌کوشند نظم را حفظ کنند و از جان خود و امنیت زنان و خواهرانشان دفاع نمایند. آنان نمی‌توانند تسلیم این راهزنان شوند، چون تسلیم به معنای سرقت، تجاوز و قتل است... برای آن که نکند دیگران نیز وارد این کار خطرناک شوند، این گام را بدون مشورت قبلی با هر آمریکایی برداشته‌ام؛ و همچنین تمام ارتباط‌های رسمی خود را بای مدرسه مموریال آمریکایی کاملاً قطع کرده‌ام.^{۱۱}

تمام متولیان آمریکایی در ایران، چه در مدرسه‌ی مموریال و چه در سرویس دیپلماتیک، با تصمیم باسکرویل به شدت مخالف بودند، تصمیمی که، بنا بر گفته‌ی باسکرویل به کنسول دوتی، داوطلبانه در حضور ستارخان، بدون هر گونه فشار از طرف ملّیون، گرفته شده بود. مقامات میسیون پرسیتتری در نیویورک، در پاسخ به درخواست وزارت امور خارجه‌ی آمریکا، اقدام باسکرویل را «محکوم» و «رد کردند»، و خاطر نشان ساختند که ایشان کوشیده بودند او را وادارند «از دخالت در سیاست دست بردارد و فوراً به آمریکا بازگردد».^{۱۲}

با وجود تهدیدهای دیپلمات‌های آمریکایی مبنی بر این که او دیگر از «حمایت» دولت متبوعش برخوردار نخواهد بود و می‌بایست گذرنامه‌ی خود

را تسلیم، و «خود را مردی فاقد کشور اعلام کند»، باسکرویل عمیقاً به تصمیمش پایبند ماند. او به خانه‌ی ستارخان نقل مکان کرد و نه تنها داوطلبان جدید را آموزش داد^{۱۳}، بلکه سرانجام در نبرد شرکت جست و طی آن، چنان که در گواهینامه‌ی فوت او صادره از طرف کنسولگری آمریکا در تبریز ثبت شده است، در ۳۱ فروردین ۱۲۸۸ «در درگیری با نیروهای شاه» کشته شد.^{۱۴} به گفته‌ی فردی که به ادوارد براون خبر داد، حمله‌ای - بیش تر سیاسی تا استراتژیک - که در جریان آن باسکرویل کشته شد نابجا بود و ستارخان آن را تصویب نکرده بود.^{۱۵} به گزارش کنسول دوتی^{۱۶}، باسکرویل هنگامی کشته شد که:

یک ستون از انقلابیون را در حمله به سنگری رهبری می‌کرد که سربازان صمد خان از آن دفاع می‌کردند. این کاری ناممکن بود، چنان که از ۱۵۰ نفری که به همراه او حمله را آغازیده بودند جز یازده نفر همه بازگشتند، و برای درهم شکستن سنگر توپ هم نداشتند. به او هشدار داده شده بود که به سرعت پیشروی نکند، اما او با برخاستن از زمین، ظاهراً برای پیشروی، خودش را در معرض خطر قرار داده بود. گلوله‌ای از پشت سر به او اصابت کرد که از سینه‌اش خارج شد و آئورت را قطع کرد، و پس از چند دقیقه سبب مرگش شد.

تردید نمی‌توان داشت که داوریِ دیپلمات‌های آمریکایی درباره‌ی عملی که باسکرویل به آن دست زد بر پایه‌ی نگرش کلاً منفی آنان نسبت به جنبش مشروطه‌خواهی در ایران استوار بود. برخلاف نظر بسیاری، از جمله مشاور مالی آمریکایی مورگان شوستر، آمریکایی‌های مستقر در تبریز و تهران بر این عقیده بودند که:

درباره‌ی وضعیت موجود در ایران [در اسفند ۱۲۸۷] از این پوچ تر نمی‌توان سخن گفت (چنان که در یک سرمقاله در نیویورک تریبون در ۶ فوریه / ۱۷ بهمن آمد) که آن [جنبش] به یک «روحیه‌ی ملی» نسبت داده شود یا از «قیام عمومی، هوشمندانه و منظم مردم در یک انقلاب مردمی برای اصلاحات اساسی» سخن رود. تاکنون چیزی

به‌نام روحیه‌ی ملی ایرانی به وجود نیامده و این قیام نه هوشمندانه و عمومی است و نه منظم.^{۱۷}

با این حال، به نظر می‌رسد که سایر آمریکایی‌های مقیم تبریز با اقدام باسکرویل احساس همدردی می‌کردند. به گزارش کنسول دوتی، برخی از میسیونرهای آمریکایی به «روابط اجتماعی با او» ادامه می‌دادند. کنسول دوتی «خرسند» بود که اعلام دارد «آنان [اکنون] مراقب‌اند که از برداشت من از توصیه‌ی شما دایر بر این که نباید به معاشرت با باسکرویل ادامه دهند پیروی کنند. برخی از آنان قصد داشتند کودکانشان را به میدان مشق ببرند تا شاهد آموزش سربازان از سوی آقای باسکرویل باشند، اما من از این کار جلوگیری کردم، چون ممکن بود باعث محکومیت علنی عمل او شود.»^{۱۸} اما اثر وی بیش‌تر از آن بود که دوتی در ابتدا تصور می‌کرد. کنسول دوتی در نامه‌ای که یک ماه پس از مرگ باسکرویل فرستاد، تصدیق کرد که:

برخی از میسیونرهای آمریکایی بر این نظر بودند که اوضاع این‌جا همانند وضع هیئت‌های نمایندگی در پکن در جریان «اغتشاش [قیام] بوکسورها» است... تمام شهر از مخالفت من با اقدام او خبر داشت و من بدین خاطر به شدت مورد تنفر بودم. این وظیفه‌ی من بود، هم به‌عنوان یک مقام رسمی و هم به‌عنوان یک دوست آقای باسکرویل. عمل من مورد انتقاد شدید تقریباً همه‌ی میسیونرهای آمریکایی نیز قرار گرفته است.^{۱۹}

به گزارش دکتر ویلسون، «چند شاگرد» مدرسه را ترک کرده بودند تا به باسکرویل پیوندند. از آن گذشته، همان‌گونه که دکتر ویلسون رئیس مدرسه‌ی مورریال اظهار داشت، اکثر آمریکایی‌ها در تبریز اعتقاد داشتند که باسکرویل:

فکر می‌کرد این وظیفه‌ی اوست که به ملیون در دفاع از شهر کمک کند، بویژه با توجه به امکان غارت و تجاوز از سوی عشایر مسلح که ممکن بود به‌زور وارد شهر شوند. من فکر می‌کنم او با انگیزه‌های

خالص فداکاری وارد این کار شد، و اگر جز این چیزی شنیدید می‌توانید باور نکنید... از نظر ایرانیان و آمریکاییان عمل او یک از خود گذشتگی آرمانی به‌خاطر خیر دیگران بود. از این رو من مطمئنم که ترس ما بی‌مورد است.^{۲۰}

درک این که چرا اکثر آمریکاییان در تبریز عمل باسکرویل را تأیید می‌کردند زیاد دشوار نیست. دکتر ویلسون گزارش داد:

اکنون دو ماه و نیم است که محاصره شده‌ایم و به هیچ وجه اجازه داده نمی‌شود که آذوقه وارد شهر شود. مقدار زیادی آذوقه ذخیره شده بود، اما رنج از گرسنگی بسیار زیاد بوده و اکنون به نقطه‌ای رسیده است که تعدادی از مردم چند روز چند روز گرسنه می‌مانند. گندم یا آردی برای خرید وجود ندارد. از انبارهای دولتی هزار تا سه هزار بوشل [هر بوشل ۳۵/۲۳۹ کیلو] گندم هر روز به قیمت ارزان به نانوایان فروخته می‌شود. مردم جلوی نانوائی‌ها در خیابان ازدحام می‌کنند و برای گرفتن نوبت در جلوی پیشخوان فریاد می‌کشند و دعوا می‌کنند. حتی مردم پولدار نیز گرسنه‌اند. ما حتی یونجه می‌خوریم. ما به افراد اندکی کمک می‌کنیم، اما چون آذوقه نداریم، صرفاً پول می‌دهیم.^{۲۱}

دکتر ویلسون در خصوص این که چرا میسیونرها - و دیپلمات‌ها - ی آمریکایی معتقد بودند که او در این «امر» اشتباه کرده بود، به اداره‌ی مرکزی خود در نیویورک گزارش داد که:

ما می‌ترسیم که ممکن است این کار [درگیر شدن او در مبارزه‌ی مشروطه‌خواهی ایران] برای کارمان بد باشد و مدرسه‌ی ما را در نظر دولت آینده بدنام کند، اما توکل به خدا، ممکن است اوضاع به بهترین وجهی از کار در آید.^{۲۲}

وزارت خارجه دوتی را به‌خاطر «تلاشش برای منصرف کردن آقای باسکرویل از درگیر شدن در امور سیاسی ایران» تحسین کرد^{۲۳}، اگر چه او، پس از مرگ باسکرویل، مایل بود به قصد جدی و شرافتمندانه‌ی وی در دفاع

از «آمریکایی‌ها در برابر سواران وحشی رحیم خان و دیگر فرماندهان اردوی سلطنت طلب، و همچنین کمک به مشروطه‌خواهان در تلاششان برای اصلاحات» اذعان کند.^{۲۴}

با وجود عدم تمایل میسیونرهای آمریکایی و کنسول دوتی؛ انقلابیون تبریز و انجمن‌های ایالتی تصمیم گرفتند برای خاکسپاری باسکرویل در گورستان آمریکاییان یک مراسم عمومی برگزار کنند؛ حدود سه هزار تن از اهالی، آمریکاییان مقیم تبریز و فداییان و مجاهدین ارمنی - گرجی در این مراسم شرکت داشتند.^{۲۵} در مراسم خاکسپاری، برخی از انقلابیون «بین از خود گذشتگی آن مرحوم و نگرش همه‌ی خارجی‌ان دیگر تمایز روشنی قایل شدند، که گفته می‌شد دشمنان ایران و بویژه جنبش ملی و دست‌اندرکار غارت مملکت بودند، به‌خصوص کنسول‌ها و میسیونرها.»^{۲۶} این موضع بی‌شک واکتش انقلابیون در تبریز بود که مسامحه‌ی نمایندگان خارجی، بویژه انگلیسیان و آمریکاییان را در برابر محاصره و قحطی‌ای شاهد بودند که روس‌ها به شهر تحمیل کرده بودند. بر سر مزار او، یک انقلابی ارمنی به نام بارن سدارک اظهار داشت که «جنبش مشروطه‌ی ایران به برکت خون این جوان بی‌گناه پیش خواهد رفت.»^{۲۷}

انجمن ایالتی مایل بود برای مادر او مقداری پول بفرستد که با مخالفت دکتر ویتمن، مقام ارشد جامعه‌ی آمریکایی در تبریز، روبه‌رو شد. تفنگ او، که نام او و آرمانی که به خاطرش جان باخته بود روی آن حک شده بود، برای مادرش فرستاده شد.^{۲۸}

نام و از خودگذشتگی هووارد باسکرویل به‌خاطر آرمان دموکراسی در ایران در لوح تاریخ معاصر ایران عمیقاً حک شده است. یاد او به‌عنوان یک معلم خوب علوم طبیعی، فلسفه، ریاضیات، و حقوق، و همچنین یک مربی نظامی از سوی کسانی که او را می‌شناختند پایدار ماند.^{۲۹} تقریباً در هر کتابی به زبان فارسی پیرامون جنبش مشروطه از او یاد شده است. (بسیار جای تأسف است هموطنان او به هنگام تسلط ایالات متحده بر ایران از موضع

آرمان‌خواهانه‌ی او، و نه مرگ تأسف‌آورش، به‌سود دموکراسی در ایران پیروی نکردند، و در جریان گروگان‌گیری سال‌های ۶۰-۱۳۵۸ و پس از آن، هم از سوی کسانی که دیپلمات‌های آمریکایی را به گروگان گرفتند و هم کسانی که شخصیت ایران را تا حد گروگان‌گیر پایین آوردند، اقدام او را به دست فراموشی سپردند).

علی‌اکبر دهخدا^{۳۰}

او در حدود سال ۱۲۵۸ در تهران متولد شد. وی فرزند یک خرده‌مالک اهل قزوین بود. پدر بزرگش احتمالاً در نیمه‌ی دوم قرن هجدهم یک فرد نظامی بود. او در نه سالگی با درگذشت پدرش یتیم شد. در تهران تحصیلات سستی کرد و همچنین به‌صورت غیررسمی در محضر درس حاج شیخ هادی نجم‌آبادی، یک روحانی برجسته‌ی تهرانی با‌گرایش‌های اصلاح‌طلبانه، حضور می‌یافت. در واقع، دیدگاه‌های اجتماعی اولیه‌اش از مادر فعالش و نجم‌آبادی تأثیر پذیرفت؛ و همچنین، پس از مرگ پدرش، از به یغما رفتن اموال پدری‌اش به‌دست خویشاوندانش.^{۳۱} دهخدا در میان نخستین شاگردانی بود که وارد مدرسه تازه‌تأسیس علوم سیاسی شد و در آن جا فرانسه را نیز آموخت.^{۳۲}

زندگی حرفه‌ای خود را در وزارت امور خارجه آغاز کرد، که او را برای خدمت نزد سفیر کبیر ایران در بالکان اعزام داشت. او عمدتاً در وین و رم اقامت گزید.^{۳۳} با آن که اقامت کوتاهش در اروپا در انکشاف دیدگاه‌های دموکراتیکش نقش داشت، وی رویکردی انتقادی نسبت به غرب توسعه‌طلب و استعمارگر، و دیدگاهی خوشبینانه نسبت به امکانات پیشرفت در شرق اختیار کرد.^{۳۴}

در آستانه‌ی انقلاب مشروطیت به ایران بازگشت. در سر راه بازگشت به وطن، چند ماهی در باکو توقف کرد^{۳۵}، و باید در همان جا با انقلابیون محلی و

سوسیال دمکرات‌های ایرانی ملاقات کرده بوده باشد. کمی پس از بازگشت به تهران، به حرفه‌ی روزنامه‌نگاری روی آورد، که تأثیر ماندگار خود را نه تنها بر جنبش انقلابی، که بر انکشاف روزنامه‌نگاری انتقادی در ایران بر جای گذارد. او نویسنده‌ی اصلی *صوراسرافیل*، مهم‌ترین روزنامه‌ی دوره‌ی نخستین جنبش مشروطیت، بود.^{۳۶} مطالعه‌ی دقیق *صوراسرافیل* - و نیز روزنامه‌ی رادیکال *روح القدس*، که وی در نشر آن شرکت داشت - تمایلات سوسیالیستی دهخدا را نشان می‌دهد. او از گرایش‌های سوسیالیستی در قفقاز پیروی می‌کرد و مقالات روزنامه‌های منتشره در باکو را به فارسی برمی‌گرداند.^{۳۷}

پس از کودتای ۱۲۸۷ دهخدا مجبور شد به همراه تعداد دیگری از مشروطه‌خواهان رادیکال در مقر هیئت نمایندگی بریتانیا در تهران پناهنده شود، که برای آنان از شاه جواز عبور گرفت و به ایشان اجازه داد که رهسپار تبعید شوند. او نخست وارد پاریس شد و در آذر ۱۲۸۷ به ایوردون (سوئیس) نقل مکان کرد. برخلاف همگنانش در تبعید، در وضعیت مالی بی‌نیازت به انتشار دشواری می‌زیست. با این حال، تنها کسی در تبعید بود که توانست به انتشار *صوراسرافیل* در ایوردون ادامه دهد (دی - اسفند ۱۲۸۷).^{۳۸} همین که امید به بازگشت حکومت مشروطه، پس از سرنگونی حکومت ایالتی گیلان (بهمن ۱۲۸۷) به دست مجاهدین ایرانی - قفقازی، افزایش یافت، دهخدا به تشویق یحیی دولت‌آبادی در فروردین ۱۲۸۸ به استانبول نقل مکان کرد، و در آن جا از مهمان‌نوازی هم‌جامعه‌ی ایرانیان که در انجمن سعادت گرد آمده بودند و هم «ترک‌های جوان» برخوردار شد. در استانبول سرورش را (تیر - آبان ۱۲۸۸) منتشر کرد.^{۳۹}

دوران تبعید دهخدا در اروپا بی‌نیازت پُر تنش و افسرده‌کننده بود، و او را به فکر خودکشی یا گرفتن تابعیت بیگانه انداخت.^{۴۰} او از رویکرد رخوت‌آلود مشروطه‌خواهان برجسته‌ای که زندگی راحتی را در تبعید در اروپا می‌گذراندند سرخورده شده بود.^{۴۱} او، چه در پاریس و چه در ایوردون، چهره‌ی پیشتاز جنبش در محکوم کردن شاه مستبد و حامیان

روسی‌اش بود. برای نشریات معتبر فرانسوی نظیر ژورنال دو دیا و ژوو دوموند مسلمان مقاله می‌نوشت و اطلاعات فراهم می‌آورد؛ با طرفداران فرانسوی حکومت پارلمانی برای جلب کمک آنان به دموکراسی در ایران تماس برقرار می‌کرد. در این کار، از مساعدت یک شاعره و مؤلف فرانسوی، که «احساساتی نظیر ادوارد براون نسبت به ایران» داشت، برخوردار شد.^{۴۲} او به دهخدا در تدارک کنفرانسی در مورد تاریخ و تحولات اخیر ایران کمک رساند.^{۴۳} ظاهراً به کمک او^{۴۴} بود که دهخدا ترجمه‌ی فرانسه‌ی برنامه‌ی فدرالیست‌های جمهوری‌خواه (تبعیدی) ایران را، که او بی‌شک چهره‌ی مؤثر آن بود، در ژوو دوموند مسلمان منتشر کرد.^{۴۵}

پس از بازگشتش به ایران در ۳ بهمن ۱۲۸۸، هم از کرمان و هم از تهران برای مجلس دوم انتخاب شد. در این دوره به فعالیت‌های روزنامه‌نگاری‌اش، گرچه محدودتر از گذشته، ادامه داد.^{۴۶} با آن‌که او یک سوسیال‌دموکرات (یا شاید حتی یک سوسیال - انقلابی) بود، نه به حزب تازه‌تأسیس دموکرات ایران (نگاه کنید به فصل ۷)، بلکه - بدون هیچ توجیهی - به حزب رقیب آن، اجتماع‌یون اعتدالیون، پیوست.^{۴۷} پس از یک دوره‌ی تبعید کوتاه خود - خواسته در منطقه‌ی بختیاری در طول جنگ جهانی اول، به تهران بازگشت و در آن‌جا به همراه چند مشروطه‌خواه دیگر حزب اجتماع‌یون - اتحادیون را تشکیل دادند، که هیچ‌گاه پیروان قابل‌توجهی پیدا نکرد.^{۴۸} دهخدا پس از پذیرفتن چندین سمت مهم دولتی، نظیر رئیس دفتر وزیر معارف (۱۲۹۲)، به ریاست مدرسه‌ی علوم سیاسی منصوب شد (۱۲۹۹)، که بعدها با تغییر نام به دانشکده‌ی حقوق جزو دانشگاه تهران گردید. وی تا کناره‌گیری‌اش از خدمت دولتی در ۱۳۲۰ در این سمت خدمت می‌کرد.^{۴۹} از دهه‌ی ۱۳۰۰ به بعد، خود را وقف کارهای پژوهشی کرد، که مهم‌ترین دست‌آورد آن لغتنامه بود.^{۵۰} در ۱۹۲۷ / ۱۳۰۶ دولت شوروی از او به همراه نه شخصیت دیگر ایرانی^{۵۱} برای حضور در دهمین سالگرد انقلاب اکتبر دعوت کرد، اما او این دعوت را نپذیرفت.^{۵۲}

با آن که دهخدا دیگر در سیاست دخالت نمی‌کرد، در بقیه‌ی عمرش با محمد مصدق رهبر میهن‌دوست ایران رفیق نزدیک باقی ماند. او در سال ۱۳۲۵ به ریاست کنگره‌ی نویسندگان ایران برگزیده شد. در سال ۱۳۳۰ انجمن پیکار با بی‌سوادی را تأسیس کرد، و به جنبش صلح در ایران پیوست که حزب توده برپا کرده بود.^{۵۳} او موفق شد برخی از همکاران جوانش را ترغیب کند که از مخالفت با دولت مصدق دست بردارند، امری که بروز شکافی را در صفوف یکپارچه‌ی آن حزب موجب شد.

در جریان بحران سیاسی سال ۱۳۳۲، دهخدا در کنار دوست قدیمی‌اش مصدق ایستاد و نامزد مصدق برای ریاست شورای سلطنت یا، بنا بر یک گزارش دیگر، ریاست جمهوری‌ای، بود که مصدق قصد داشت، پس از کودتای نخست در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ و فرار شاه به ژنرال، برقرار سازد.^{۵۴} به همین دلیل دستگاه پهلوی با بی‌اعتنایی با دهخدا برخورد کرد - واقعیتی که، پس از سقوط سلطنت، در سال ۱۳۵۷، تقریباً در تمام گزارش‌های منتشر شده درباره‌ی زندگی و آثار او به‌خوبی منعکس شده است.

سرگو گئورگویچ گامدلیشویلی («سرگو گرچی»)^{۵۵}

سرگو، متولد ۱۲۶۱/۱۸۸۲ در آولوی، دهکده‌ای در حوزه‌ی فرمانداری تفلیس (در حال حاضر منطقه‌ی کارلی جمهوری گرجستان)، یکی از شش پسر دهقانی به نام گرگوری کیخسرو-ویچ گامدلیشویلی بود، که تنها دو تن از آنان، سرگو و یاسون، کودکی را پشت سر گذاشتند. سرگو در ۱۲۷۸/۱۸۹۹، پس از اتمام دبیرستان، در گوری، برای دیدن دوره‌ی دو ساله‌ی مخابرات وارد یک دانشکده‌ی فنی در تفلیس شد. سپس در یک مرکز مخابرات محلی در سیگناخی مشغول به کار شد.^{۵۶}

به خدمت نظام که فراخوانده شد، نخست در اودسا و سپس در رازایاسک استقرار یافت. در سال ۱۲۸۳/۱۹۰۴ که جنگ بین روسیه و ژاپن در گرفت،

به جبهه‌ی منچوری اعزام شد. در جریان نبرد معلول شد و تجربیات نظامی‌اش او را برآشفته ساخت. این بود که پس از ورودش به مسکو در سال ۱۲۸۴/۱۹۰۵ به فعالیت سیاسی روی آورد و در جریان شورش انقلابی در سنگرهای خیابانی جنگید. در ۱۹۰۶ به گرجستان بازگشت و با استفاده از تجربیاتش در جنگ روسیه و ژاپن و قیام مسکو، کار انقلابی در میان دهقانان ایالت بومی‌اش را آغازید. از پذیرش سمتی در اداره پُست تفلیس خودداری کرد و رهسپار باکو شد. در آن جا در میان کارگران نفت حوزه‌های بالاخانی و صابونچی، که بسیاری از مهاجران ایرانی در آن‌ها کار می‌کردند، به فعالیت پرداخت. در نتیجه، پلیس تزاری او را بازداشت کرد. در فوریه ۱۹۰۸/ بهمن ۱۲۸۶ محاکمه و به ناحیه اولوتسکی تبعید شد. اما در خرداد ماه به باکو بازگشت و چند ماهی در آن جا ماند تا این که کمیته باکوی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه در آخر پاییز ۱۲۸۷ او را به ایران فرستاد. او و رفقای قفقازی‌اش در خانه‌ی معزالسلطان سردار محیی مخفیانه زندگی می‌کردند. گامدلیشویلی یکی از گروه هفت نفره‌ی قفقازی‌هایی بود که در ۱۹ بهمن ۱۲۸۷ به مرکز حکومتی حمله بردند و آن را به تصرف درآوردند (نگاه کنید به فصل ۶). پس از تصرف رشت، سرگو در نبردهای قزوین و سپس تهران، که منجر به پایان یافتن سلطنت محمدعلی شاه شد، شرکت جست.^{۵۷} او در این نبردها تحت فرماندهی اسمی سپهدار اعظم (سپهدار تنکابنی) قرار داشت؛ او و رفقای هم‌رزمش سپهدار را دیده و به «ایوان مخوف» تشبیه کرده بودند.^{۵۸} پس از خروج محمدعلی شاه از ایران، سرگو چند ماهی در تهران ماند و سپس در پاییز ۱۲۸۸ به باکو و از آن جا به تفلیس بازگشت. او که در تفلیس به صورت مخفی زندگی می‌کرد، خاطرات انقلابی‌اش را در ایران در یک سلسله مقاله در روزنامه‌ی سوسیال دموکرات گرجی *آخالی استخیوی*^{۵۹} (از فوریه تا مارس ۱۹۱۰) با عنوان تاریخ جنبش ایران منتشر کرد. او مقالاتش را «سرگو گرجی» امضا می‌کرد.^{۶۰} تا نگارش کتاب *چپاشویلی مورخان شوروی نوشته‌های او* را به سرگو ارژونیکیدزه نسبت می‌دادند.

مقالات او نه تنها وضعیت اقتصادی و سیاسی‌ای را که به هنگام اقامت در گیلان، قزوین، و تهران به چشم دیده یا دریافته بود تشریح می‌کرد، بلکه شرح زندگی و نگرش مردم معمولی و رهبران سیاسی را که او در طول حدود دهه ما اقامتش در ایران مشاهده کرده بود، و همچنین رخداد‌های انقلابی گیلان، قزوین و تهران را که او خود در آن‌ها شرکت جسته بود، دربرمی‌گرفت. او گزارش‌های مفصل و دست‌اولی از نبردهایی به دست می‌دهد که مجاهدین ایرانی - قفقازی در سرراهشان تا تهران در آن‌ها شرکت کرده بودند. - از رشت تا رستم‌آباد و رودسر، تا یوزباشی چای و پاچنار نزدیک قزوین، طی نبردهای خیابانی در قزوین، و از قزوین تا دهکده‌ی شاه‌آباد، که از آن‌جا ضربه‌ی نهایی به قدرت شاه در تهران وارد آمد. سرگوگرچی دریافت خود را از دودلی‌هایی بیان می‌دارد که همراهانش از خود بروز می‌دادند؛ آنان فرایند انقلابی را درک نمی‌کردند و پس از نبردهای قزوین باعث ناامیدی و بازگشت بسیاری از داوطلبان قفقازی شدند. او همچنین طی گزارش‌های روزبه‌روز، جزئیات صریحی را درباره‌ی دشواری‌های نبرد تا نشستن احمد شاه به جای پدرش به دست می‌دهد.^{۶۱}

سرگو و رفقای هم‌رزمش سدارک زاریدزه و کاکو کوریتلی سرراهشان به روسیه از سوی پلیس سیاسی بازداشت و در زندان اکاترینودار زندانی و در نوامبر ۱۹۱۰ در آن‌جا اعدام شدند.^{۶۲}

حیدرخان عمو اوغلی (تاریوردیف)

حیدرخان یکی از افسانه‌ای‌ترین، مکرّم‌ترین، و در عین حال بحث‌انگیزترین چهره‌های ایران در قرن بیستم است.

حیدر در ۲۹ آذر ۱۲۵۹ در خانواده‌ی علی‌اکبر تاریوردیف، پزشک ایرانی مهاجر در قفقاز به دنیا آمد و در گنجه بزرگ شد. مؤلفان گوناگون محل تولد او را سلماس^{۶۳}، ارومیه^{۶۴}، یا حتی الکساندروپل^{۶۵} گزارش کرده‌اند.

گفته می‌شود هنگامی که شش ساله بود به همراه خانواده‌اش ایران را ترک کرد.^{۶۶} او تبعه‌ی روسیه بود.^{۶۷}

وی دوره‌ی دبیرستان را در ایروان گذراند^{۶۸} و سپس وارد پلی تکنیک تفلیس شد؛ در آن جا از طریق انقلابیون محلی که، از قرار گزارش شده، ژوزف استالین، نریمان نریمانوف، سرگو ارژونیکیدزه و عزیزبکوف جزو آنان بودند، با سوسیالیسم آشنا شد.^{۶۹} عباس اقبال حیدر را «مسلمان فرزانه» ای تصویر می‌کند که به معرفی سوسیال دموکراسی در ایران کمک کرد^{۷۰}، در حالی که نوایی او را هم‌زمان «یک دانشجوی سوسیالیسم» و «دلبسته‌ی اسلام» توصیف می‌کند.^{۷۱}

او در ۱۲۸۲ که برای کار در کارخانه‌ی برق مشهد به ایران رفت^{۷۲}، مرد جوانی بدون یا با اندک تجربه‌ی سیاسی بود. احزاب سیاسی قفقاز (همت و فرقه‌ی اجتماعیون ایران) که گفته می‌شود او در آن زمان با آن‌ها همکاری داشته بوده است، چنان که مشاهده کردیم، پس از عزیمت او به مشهد به وجود آمدند. با آغاز انقلاب مشروطیت، حیدرخان به تهران نقل مکان کرد و در آن جا شاخه‌ی محلی «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد»، را به وجود آورد. پس از کودتای ۱۲۸۷ در دفاع از مشروطیت نقش مهمی بازی کرد، اما نه به آن اهمیتی که برخی از آن ساخته‌اند.^{۷۳} او در آن زمان در تهران یک رادیکال سرشناس بود. در جریان انقلاب مشروطیت (۹۰-۱۲۸۴) در اقدام به سه قتل مهم شرکت داشت، که دو مورد آن با موفقیت انجام شد. اقدام اول در سال ۱۲۸۶ به مرگ صدراعظم میرزا علی‌اصغرخان اتابک انجامید، که به داشتن عقاید ضد مشروطه مشهور بود.^{۷۴} حیدرخان شرکت خود را در این اقدام تأیید می‌کند.^{۷۵} اقدام دوم تیراندازی نافرجام به جان محمدعلی شاه در بهمن ۱۲۸۶ بود.^{۷۶} اقدام سوم، قتل یکی از دو روحانی برجسته‌ی مشروطه‌خواه تهران، سید عبدالله بهبهانی، بود.^{۷۷} در این دوره او در خلع سلاح رزمندگان مشروطه‌خواه به رهبری ستارخان و باقرخان مستقر در پارک اتابک در تهران نیز شرکت کرد.^{۷۸} تندروی او که به تبعیدش از ایران پس از پیروزی بر

محمدعلی شاه انجامید، باعث شد که به او لقب «بمبی» داده شود، امری که به استفاده‌ی وی از مواد منفجره در نبرد با کسانی مربوط بود که با حکومت مشروطه مخالفت کرده بودند.

در مرحله‌ی دوم جنبش مشروطه، او فرقه‌ی اجتماع‌یون عامیون را ترک گفت و به فرقه‌ی دموکرات ایران، که معتدل و اصلاح‌طلب بود پیوست (نگاه کنید به فصل ۶).^{۷۹} هنگامی که به تبعید اجباری رفت^{۸۰}، در پاریس، استانبول و برلین به سر برد.^{۸۱} در پاریس که بود، از قرار معلوم بر آن شد تا ایرانیان جوان را در آن جا سیاسی کند، تلاشی که باعث «نگرانی» نایب‌السلطنه شد، و او از وزارت امور خارجه‌ی فرانسه خواست این «آنارشیست روسی - ایرانی» را که «یکی از طراحان تیراندازی به مظفرالدین شاه [کذا]، محمدعلی شاه در زمستان ۱۲۸۶]» بود «تحت مراقبت» قرار دهد.^{۸۲}

یک دلیل پیدایش افسانه پیرامون نام او، ملاقات و همکاری نزدیکی است که گفته می‌شود او در این دوره با لنین داشته بود^{۸۳}، هر چند مدرکی در دست نیست که نشان دهد حیدرخان کوچک‌ترین تماسی جدی با لنین داشته بوده باشد.^{۸۴} او در جریان جنگ جهانی اول وارد ارتش عثمانی شد و به نفع قدرت‌های محور جنگید.^{۸۵} ستایش‌گران او این بخش از زندگی‌اش را یا لاپوشانی و یا توجیه می‌کنند.^{۸۶} پس از انقلاب اکتبر، وی به پتروگراد رفت و در میان ایرانیان، آذری‌ها (تاتارها)، و اهالی آسیای میانه به کار پرداخت. او با کمیساریای شوروی در امور ملیت‌ها که زیر نظر استالین بود همکاری نزدیکی داشت.^{۸۷} در آن جا که بود، در یک اجلاس بین‌المللی شرکت جست و به‌عنوان نماینده‌ی «حزب انقلابی ایران» سخن گفت.^{۸۸} همچنین گفته می‌شود که او در ۱۲۹۸/۱۹۱۹ یک شاخه از حزب سوسیال دموکرات ایران در پتروگراد را رهبری می‌کند.^{۸۹}

او به‌عنوان همکار کمیساریای استالین، به آسیای میانه اعزام شد و در آن جا به حزب عدالت پیوست و یکی از رهبران آن شد. با آن که در کنفرانس حزب عدالت در تاشکند در آوریل ۱۹۲۰/فروردین ۱۲۹۹ حضور داشت،

به طرز غیر قابل توضیحی در کنگره‌ی انزلی در خرداد ۱۲۹۹ غایب بود.^{۹۰} او به جناح «میان‌رو» حزب کمونیست ایران تعلق داشت. در کنگره‌ی باکو در شهریور ۱۲۹۹ حضور پیدا کرد و به ریاست کمیته مرکزی «دوم» حزب کمونیست ایران برگزیده شد. در این دوران، از قرار معلوم او نخست در اسفند ۱۲۹۹ مجدداً وارد ایران شد و به تبریز رفت.^{۹۱} اما حکمران تبریز او را دستگیر و اخراج کرد. او به زودی وارد گیلان شد و در آنجا توفیق یافت دولت ائتلافی جنگلی - کمونیست شوروی سوسیالیستی ایران را از نو برقرار سازد. او کمیسر امور خارجه شد. هنگامی که بدگمانی متقابل شدت یافت، آخرین جلسه‌ی آشتی بین کوچک خان، حیدرخان، و همکاران آنان سازمان داده شد. محل جلسه مورد حمله قرار گرفت، و به دنبال آن حادثه‌ی مشکوک، حیدرخان دستگیر و، در حالی که خود میرزا کوچک تحت تعقیب نیروهای دولتی بود، توسط افراد وی به قتل رسید.^{۹۲}

آن چه بتوان با قطعیت به قلم او متسبب کرد اندک است. اثر عمده‌ی تئوریکی (تزها و برنامه‌ی کمیته مرکزی دوم حزب کمونیست ایران) را، که نویسندگان استالینیست در اتحاد شوروی و ایران می‌گفتند از آن اوست، چین‌شناس بلشویک اسکاچکو نوشته بود.^{۹۳} علاوه بر آن که تاریخ‌نگاری استالینیستی اتحاد شوروی و ایران او را می‌ستاید، هم ملیون ایرانی و هم شورونیست‌های آذری نیز احترام زیادی برای او قایلند. در حالی که دایره‌المعارف بزرگ شوروی همکاری او را در جریان جنگ جهانی اول با ارتش عثمانی نادیده نمی‌گرفت، همکار و رقیب او در حزب کمونیست ایران، سلطان‌زاده، به همکاری او با کوچک‌خان به دیده تحقیر می‌نگریست. حیدرخان با سلطان‌زاده، رقیب دیرین خود در حزب کمونیست ایران، از بیش از یک جهت مهم فرق داشت. او یک انقلابی‌اهل عمل با پیشینه‌ی مسلمانی بود، در حالی که سلطان‌زاده، برعکس، نظریه‌پرداز انقلابی، از یک مادر ارمنی متولد شده بود. ضمناً، حیدرخان تقریباً با همه‌ی جناح‌ها: مسلمانان، دموکرات‌ها، سوسیال‌دموکرات‌ها و کمونیست‌ها، همچنین با رایش آلمان و

عثمانی‌ها در جریان جنگ جهانی اول، و از آن پس با اتحاد شوروی، کار می‌کرد. ۹۴

محمد امین رسول‌زاده^{۹۵}

رسول‌زاده در سال ۱۲۶۳ در یک خانواده‌ی اعیان ایرانی در اران (جمهوری آذربایجان کنونی) به دنیا آمد. هم آموزش کلاسیک و هم آموزش مدرن اروپایی (یعنی روسی) دید. افزون بر زبان مادری‌اش آذری، روسی و فارسی را هم آموخت، که در قفقاز (امپراتوری تزاری امری عادی بود، به طوری که به فارسی هم خیلی خوب صحبت می‌کرد و هم می‌نوشت. به واسطه‌ی وجود مراحل متناقض در زندگی سیاسی او، در مورد آغاز زندگی سیاسی‌اش آرای مختلفی وجود دارد. به هر حال، شکی نمی‌توان داشت که او، اگر نه عضو حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، دست کم از طریق سازمان همت در باکو به آن حزب نزدیک بود، و از فعالان جنبش سوسیال دموکراتیک به حساب می‌آمد. در ۱۲۸۸ به تهران رفت و در آن جا در بازسازی دموکراسی پارلمانی در ایران در دوره‌ی پس از محمدعلی شاه فعالانه شرکت جست. او عملاً سردبیر مهم‌ترین روزنامه‌ی «سوسیال دموکراتیک» ایران یعنی ایران نو بود، تا این که دولت ایران به درخواست دولت روسیه او را اخراج کرد. در پاریس که بود، خود را نه یک شوونیست ارانی و نه یک ناسیونالیست ایرانی نشان می‌داد. چه ایرانیان و چه خیرخواهان آنان، او را، به خاطر فعالیت مطبوعاتی‌اش، انترناسیونالیستی می‌شناختند که به آرمان دموکراسی و عدالت اجتماعی در ایران خدمت کرده بود.

پس از اخراجش از ایران به مدت تقریباً سه سال در ترکیه پناه گرفت، و طی آن مدت از موج رو به خیزش ناسیونالیسم ترک تأثیر پذیرفت. در سال ۱۲۹۲/۱۹۱۳ به قفقاز بازگشت و در آن جا سرانجام در حزب تازه تأسیس مساوات به فعالیت پرداخت. در ۱۲۹۷/۱۹۱۸ به ریاست جمهوری جدید

آذربایجان برگزیده شد، که پس از سقوط کمون باکوی تحت رهبری بلشویک‌ها، تأسیس شده بود. انتخاب نام آذربایجان از سوی نخبگان سیاسی منطقه‌ی شمال رود ارس، بویژه از سوی رسول‌زاده، باعث رنجش اکثر ایرانیان و کسانى شد که او را می‌شناختند و از خدمات گذشته‌ی او به انقلاب ایران خبر داشتند. هم کوچک خان در گیلان و هم شیخ محمد خیابانی در تبریز، آذربایجان، به این انتخاب اعتراض کردند. در واقع، در اعتراض به این انتخاب بود که خیابانی نام ایالت آذربایجان را آزادستان گذاشت.^{۹۶} با توجه به این حساسیت ایرانیان بود که رسول‌زاده در سال ۱۳۰۳/۱۹۲۴ به رفیق قدیمی ایرانی اهل تبریزش، سیدحسن تقی‌زاده، رسماً اطمینان داد که او و دوستانش از هر اظهارنظری که سبب سوء تفاهم در میان دوستان ایرانی‌شان شود پرهیز خواهند کرد.^{۹۷} چند سال بعد، رسول‌زاده، که رنج‌های تبعید طولانی او را سرسخت کرده بود، اذعان داشت که مغولان بین قرن‌های سیزدهم و چهاردهم آذربایجان را ترک‌زبان کرده بودند، اما سرانجام مدعی شد که آذربایجان هرگز یک سرزمین ایرانی نبوده است.^{۹۸}

پس از سقوط حکومت مساوات در باکو رسول‌زاده بازداشت شد و تحت مراقبت استالین در مسکو زندگی می‌کرد، تا این که «موفق شد» به غرب «فرار کند». از آن پس در آلمان، لهستان، رومانی و سرانجام ترکیه زیست و در سال ۱۳۳۳/۱۹۵۴ در ترکیه درگذشت. او تا هنگام مرگش به مبارزه با حکومت شوروی در جمهوری آذربایجان ادامه داد. در سال ۱۳۳۲/۱۹۵۳ هنوز ریاست «مرکز ملی آذربایجان» را بر عهده داشت، گروهی که در ائتلاف با سازمان‌های گرجی، بلوروسی، اوکراینی، ترکستانی و دیگر ملیت‌های آسیای میانه و قفقاز بود که به مخالفت با سلطه‌ی شوروی بر کشورهایشان ادامه می‌دادند.^{۹۹}

پس از فروپاشی اتحاد شوروی، نیروهایی که اصلاحات را در باکو رهبری می‌کردند از رسول‌زاده اعاده‌ی حیثیت کردند. مجموعه‌ی آثار او اکنون به زبان آذری منتشر شده است.

کمی پیش از انتشار این کتاب، ترجمه‌ی فارسی مجموعه‌ی نوشته‌ها و سفرنامه‌هایش در ایران درباره‌ی انقلاب مشروطیت و نقش سوسیال دموکرات‌ها در جریان شکل‌گیری آن در تهران منتشر شد (گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت، ترجمه‌ی رحیم رئیس‌نیا، ۱۳۷۷). این کتاب به روشن شدن موضوع بسیار مهمی کمک می‌کند که در خود ایران ناشناخته بود. این کتاب نقش انجمن‌ها، حتی نقش روحانیان، را در قفقاز در میان کارگران ایرانی نفت برجسته می‌سازد: تحسین مطبوعات سوسیال دموکرات قفقاز از روحانیان مسلمان؛ احترامی که برخی از قفقازی‌ها همچون خود او، برخلاف برخی دیگر، برای سپهسالار قایل بودند؛ وضع اسفبار کارگران مهاجر ایرانی در قفقاز، ترسی که رزمندگان قفقازی در دل دشمنان مشروطه افکنده بودند، و نقش پانوف بلغاری در این رخدادها؛ تظاهرات ضد تزاری هشت هزار نفری در رشت که در آن یک روحانی به نام کسمایی و یک ارمنی، با هماهنگی با یکدیگر، صحبت کردند و قطعنامه‌ی شدیداللحنی به تصویب رسید؛ نقش شهر مرزی جلفا در رخداد‌های انقلابی به عنوان یک نقطه عبور؛ احساسات طرفدار یا ضد ارمنی، از جمله احساسات ضد مسلمان قشر فوقانی آرامنه‌ی تبریز؛ تشییع جنازه‌ی باشکوه یک رزمنده‌ی ارمنی که به دست ارتجاعیون در ارومیه کشته شده بود. نکته‌ی دیگر شایان ذکر نوع نگاه رسول‌زاده به ایرانیان، بویژه دهقانان است که شبیه برخی از روزنامه‌نگاران غربی است.^{۱۰۰}

سردار محیی، عبدالحسین خان مُعز السلطان

خانواده‌ی محیی نقش مهمی در قیام رشت در سال ۱۲۸۸ و در جنبش انقلابی گیلان در ۱۳۰۰-۱۲۹۷ ایفا کرد. این خانواده زمانی اهمیت نسبی یافت که پدر بزرگ محیی، آقاجانی، یک دهقان ساده، کدخدای قُمشه شد.^{۱۰۱} یکی از پسرانش، علی‌اکبر، وارد خدمت اداره‌ی گمرکات گیلان شد و سرانجام به ریاست آن اداره و سپس با لقب بیگلربیگی گیلان، به حکمرانی رسید. به گفته‌ی

راینو، سرپرستی اداره‌ی گمرکات شخص علی اکبرخان را ثروتمند ساخت و به افزایش نفوذ برادر و برادرزاده‌هایش کمک کرد. یکی از برادرزاده‌های او سردار منصور بود که بعدها به سپهدار رشتی مشهور شد.

پدر سردار محیی، بزرگ‌ترین پسر آقاجانی، به وکیل‌الرعا یا مشهور بود، چه به انجمن ملی گیلان پیوسته بود. سه پسر دیگر حسن خان عمیدالسلطان، احمدعلی خان و میرزا کریم خان مجیب‌السلطان بودند. بریتانیایی‌ها آنان را «برادران ماجراجو» می‌نامیدند. از این برادران، سه تن در سیاست نقش بازی کردند. حسن خان در ۱۲۸۷ عضو کمیته‌ی ستار رشت شد. او بعدها در دوره‌ی حکومت جنگلی‌ها در ۱۲۹۷ و بار دیگر در دوره‌ی حکومت ائتلافی جنگلی - کمونیستی در ۱۲۹۹ فرماندار رشت شد. بریتانیایی‌ها او را فرمانداری «بسیار نامطلوب» یافتند. جوان‌ترین این برادران، میرزا کریم خان، به‌خاطر اتخاذ مواضع طرفداری از آلمان در جریان جنگ جهانی اول مشهور بود، اما پس از جنگ هوادار بلشویسم شد. او که گمان می‌رفت نماینده‌ی بلشویک‌های مساواتی بوده باشد، در گیلان به تبلیغات بلشویکی دست می‌زد.

سردار محیی، پسر دوم، فرماندهی واقعی سپاه انقلابی گیلان بود، اما اسماً سپهدار تنکابنی ریاست آن را بر عهده داشت، که در تیر ۱۲۸۸ تهران را گرفت و شاه را عزل کرد (نگاه کنید به فصل ۴). محیی که «فرمانده - ناجی» انقلاب لقب گرفته بود، در جریان خلع سلاح مجاهدین تحت فرماندهی ستارخان در پارک اتابک به‌شدت زخمی شد. در ۱۲۸۹ به حکمرانی کرمان منصوب شد، اما حاضر به پذیرش این سمت نگردید. در ۱۲۹۰، یک بار دیگر نیروهای مشروطه‌خواه را در برابر تهاجم شاه معزول، فرماندهی کرد. در نبرد شکست خورد و به قم عقب نشست. محیی به نیروهای طرفدار آلمان در غرب ایران پیوست و چند مجاهد مسلح تحت فرمان داشت. بنا بر یک منبع بریتانیایی، او تا سال ۱۲۹۶ موضع خود را تغییر داده بود و هماهنگ با «منافع» انگلیس و روسیه برای سرنگونی کابینه‌ی صمصام‌السلطنه تلاش می‌کرد. در ۱۲۹۷، احتمالاً به‌خاطر خدماتش، به حکمرانی کردستان منصوب شد. بعداً به

گیلان رفت و برای کابینه‌ی وثوق علیه جنگلی‌ها وارد کار شد. دولت‌آبادی در خاطراتش محیی را متهم می‌کند که یک عامل اخلاک‌گر بود که از طریق کمیته‌ی زرگنده به ریاست سید ضیاء و دیگر هواداران انگلیس، به منافع بریتانیا خدمت می‌کرد. شاید دولت‌آبادی بر پایه‌ی خبرهای برملاکننده‌ی تماس‌های او با وثوق، حدس می‌زد که ابراز هواداری او از بلشویک‌ها تنها پوششی بوده باشد برای فعالیت‌های وی در هواداری از انگلستان. محیی در جریان مرحله‌ی دوم جنبش آشکارا با بلشویک‌ها در گیلان همکاری می‌کرد.^{۱۰۲} باید بر پایه‌ی چنین اتهاماتی بوده باشد که مقامات شوروی در سال ۱۹۲۱/۱۳۰۰ محیی را همراه برادر بزرگ‌ترش به اتهام خیانت، بازداشت کردند. او را به روسیه‌ی شوروی فرستادند. او تا هنگام مرگش، ظاهراً در اواسط دهه‌ی ۱۹۲۰/۱۳۰۰، در آن جا تحت مراقبت ارژونیکیدزه به سر بُرد.

سلیمان میرزا (محسن) اسکندری^{۱۰۳}

مشروطه‌خواه، کارمند دولت، سیاستمدار و دولتمرد؛ نوه‌ی عباس میرزا قاجار نایب‌السلطنه؛ سلیمان میرزا اسکندری در حدود ۱۲۵۴ متولد شد و پس از درگذشت برادرش یحیی میرزا در اثر جراحات وارد به او در جریان بمباران مجلس از طرف محمدعلی شاه در تیرماه ۱۲۸۷، به شهرت رسید.^{۱۰۴} تا آن هنگام به‌عنوان کارمند در اداره‌ی پلیس و اداره‌ی گمرکات و به‌عنوان روزنامه‌نگار و سردبیر نشریه‌ی حقوق مشغول کار بود. سلیمان میرزا در مجلس دوم (۹۰-۱۲۸۸) جانشین برادر فقیدش شد و به‌زودی سخنگوی برجسته‌ی حزب دموکرات ایران شد.^{۱۰۵} برخی منابع انگلیسی و ایرانی بر این نظرند که پس از عزیمت اجباری تقی‌زاده از کشور، این مقام به او رسید. سخنگویی فعالش برای حزب دموکرات ایران و مخالفت سرسختانه‌اش با انگلیسیان تا پایان عمرش برچسب «شاهزاده پُرچانه» [؟] را برایش به ارمغان

آورد. ^{۱۰۶} به دنبال انحلال مجلس دوم در دی ۱۲۹۰ بازداشت و به قم نفی بلد شد، اما به زودی آزاد شد و به سمت وزارت داخله رسید. ^{۱۰۷} در دوره‌ی سوم مجلس دوباره انتخاب شد. پس از شروع جنگ جهانی اول، به جمع طرفداران آلمان و «دولت ملی» در کرمانشاه پیوست و ریاست «کمیته‌ی دفاع ملی» را بر عهده گرفت. ^{۱۰۸} از بی سقوت بغداد به دست انگلیسیان، او برای اقامت به میان ایل سنجابی رفت. انگلیسیان از ایل سنجابی خواستند که او را به اتهام «جاسوسی» علیه دولت بریتانیا تحویل دهند. از آن جا که این درخواست از سوی سنجابی‌ها رد شد، نیروهای بریتانیا در سال ۱۲۹۶/۱۹۱۷ او را به زور دستگیر و در ۱۲۹۷/۱۹۱۸ به هندوستان تبعید کردند. در مقابل، انقلابیون جنگلی به ریاست کوچک خان چندین صاحب‌منصب بریتانیایی را در گیلان دستگیر کردند و شرط رهایی‌شان را آزادی سلیمان میرزا اسکندری قرار دادند. ^{۱۰۹}

او، پس از آن که در سال ۱۳۰۰/۱۹۲۱ انگلیسیان رهایش کردند و به ایران بازگشت، حزب سیاسی جدیدی به نام اجتماعیون تأسیس کرد که رهبری‌اش، با آن که عمدتاً شامل نخبگان می‌شد، اما تعداد محدودی از «رنجبران» متشکل در اتحادیه‌ها و کارمندان دولت را نیز در برمی‌گرفت. ^{۱۱۰} او به نمایندگی در دوره‌های چهارم و پنجم تقنینیه نیز انتخاب شد. در مقام نمایندگی، به شدت با دکتر مصدق، خویشاوند دورش، به مخالفت برخاست، که برای مدت کوتاهی در سمت وزیر مالیه و نیز امور خارجه، همچنین نماینده‌ی مجلس بین ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۶ خدمت کرد. ^{۱۱۱} سلیمان میرزا، که «دوست» رضاخان سردار سپه به حساب می‌آمد ^{۱۱۲}، با هیئت نمایندگی شوروی در تهران ارتباط نزدیکی داشت. انتصاب او به عنوان وزیر معارف در نخستین کابینه‌ی سردار سپه در مهر ۱۳۰۲ ^{۱۱۳} ممکن است به تشویق شوروی‌ها صورت گرفته باشد. ^{۱۱۴} تحت تأثیر شوروی‌ها، در پاییز ۱۳۰۴، او نیز به الغای سلطنت قاجار و انتقال قدرت به رضاخان سردار سپه رأی داد. ^{۱۱۵} در مجلس پنجم رهبری فراکسیون «سوسیالیست» را بر عهده داشت. ^{۱۱۶}

در نتیجه، به نمایندگی از حزب سوسیالیست برای شرکت در کنفرانس «جامعه‌ی ضدامپریالیسم» که در فوریه‌ی ۱۹۲۷/ بهمن ۱۳۰۵ در بروکسل برپا شد، دعوت شد. او توانست در کنفرانس حضور یابد، زیرا دولت از صدور گذرنامه برای او امتناع ورزید. هر چند در اجلاس شورای آن سازمان در دسامبر همان سال / آذر ۱۳۰۶ حضور یافت. او پس از آن که در نوامبر ۱۹۲۷ / آبان ۱۳۰۶، به عنوان مهمان رسمی دولت شوروی، در دهمین سالگرد انقلاب بلشویکی در مسکو حضور یافت، عازم بروکسل شد.^{۱۱۷} در طول سفرش به اروپا، با کمونیست جوان ایرانی مرتضی علوی، که مبارزه‌ی ضدپهلوی را در برلین از ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۲ (۱۳۰۹ تا ۱۳۱۱) هدایت می‌کرد، و رهبر کمونیست‌های فرانسوی مارسل کاشن در پاریس ملاقات کرد.^{۱۱۸} در بازگشت به ایران باز هم سر راهش در مسکو توقف کرد و با مقامات وزارت خارجه‌ی شوروی، چیچرین، کاراخان، روتشتین، و لژاوا، ملاقات به عمل آورد.^{۱۱۹} روزنامه‌ی شوروی ایزوستیا بویژه به موضع ضدانگلیسی اسکندری در اجلاس بروکسل توجه نشان داد.

سلیمان میرزا، پس از بازگشت به ایران از سفر اروپا، از جانب رژیم از سیاست منع شد. او پس از کناره‌گیری رضاشاه از سلطنت، فعالیت سیاسی را از سر گرفت و به دنبال تأسیس حزب توده ریاست آن را عهده‌دار شد؛ بنا بر طرح پیشنهادی کمیترون توسط گئورگی دیمیتروف در دسامبر ۱۹۴۱/ آذر ۱۳۲۰ به ژوزف استالین، قرار بود این حزب یک سازمان «توده‌ای دموکراتیک» با یک مرکز رهبری کمونیست باشد.

شوروی‌ها سلیمان میرزا را یک دموکرات سالخورده‌ی میانه‌رو با ارتباطات گسترده‌ی اجتماعی، فردی «درستکار»، محتاط»، «محبوب در میان روشنفکران، کارمندان دولت و خرده‌بورژوازی شهری»، و بویژه «دوست و همکار» اتحاد شوروی به شمار می‌آوردند. از این رو، او را به عنوان بهترین گزینه در رأس حزب توده قرار دادند. بویژه برای تلاش‌های او در جویا شدن «توصیه‌ی سفارت شوروی در تهران ارزش مثبتی قایل می‌شدند.^{۱۲۰} سلیمان

میرزا در شهریور ۱۳۲۰ با پرسنل ارتش شوروی اشغال‌کننده‌ی ایران ملاقات و در مورد وضعیت جدید در کشور و تأسیس یک حزب تازه مذاکره کرد. او به یک افسر ارتش سرخ گفت که، به خاطر قدرت پایدارمانده‌ی رژیم پهلوی پس از عزیمت رضاشاه، «کاملاً روشن است که ما افراد آزاداندیش بدون کمک شما نمی‌توانیم کاری از پیش ببریم... اکنون از این لحظه‌ی تاریخی که ما در آن قرار داریم باید برای بهبود وضعیت ایران استفاده کرد.»

افسر شوروی پاسخ داد که وضعیت «برای ایجاد حزب مورد نیاز [توده] بسیار مناسب است و اگر کار او [سلیمان میرزا] مغایر منافع ما نباشد کمک ارائه خواهد شد. ۱۲۱

بنا بر اسناد معتبر، چنین تماس‌هایی بین سلیمان میرزا و شوروی‌ها، دست کم برای یک سال دیگر، مرتباً ادامه یافت. ۱۲۲ سلیمان میرزا در دی ماه ۱۳۲۳ درگذشت.

علاقه‌ی او به عدالت اجتماعی و مساوات‌طلبی بیش‌تر در عقاید اسلامی ریشه داشت تا تأثیر اندیشمندان اروپایی عصر روشنگری یا سوسیالیسم اروپایی. او مسلمانی مؤمن بود و برای انجام مناسک معمول حج به مکه سفر کرد. تعلق خاطرش به اسلام تا بدان حد بود که با عضویت زنان در حزب توده مخالفت می‌کرد. ۱۲۳ توده‌ای‌ها در ستایش او تا آن جا پیش می‌روند که، نظیر ق. قیامی، در اهمیت نقشش در سیاست ایران مبالغه می‌کنند، درست به همان گونه که گزارش‌های بریتانیایی‌ها او را کم‌اهمیت جلوه می‌دهند. ۱۲۴

سیدحسین تقی‌زاده ۱۲۵

تقی‌زاده پسر یک واعظ دون‌پایه بود، و در حدود ۱۲۵۹ در تبریز به دنیا آمد. در همان شهر بومی‌اش تبریز تحصیل کرد و بسیار مشتاق بود که برای کسب دانش به کتابفروشی‌ها سر بزنند. در او ان جوانی یک عنصر ملی دو آتش بود و از همان آغاز به جنبش مشروطه‌خواهی پیوست. به نمایندگی مجلس اول

انتخاب شد، و یکی از اعضای برجسته‌ی آن بود. از قرار معلوم، محمدعلی شاه هم از او نفرت داشت و هم از او می‌ترسید. در ۱۲۸۷ که شاه دست به کودتا زد، تقی‌زاده به سفارت انگلیس پناهنده شد. بنا بر یک یادداشت وزارت خارجه‌ی انگلستان درباره‌ی سرگذشت او، انگلیسیان از پذیرش درخواست شاه برای تحویل او سر باز زدند. سرانجام به شرط رفتنش به اروپا مورد عفو قرار گرفت. او از لندن و کمبریج دیدن کرد و در آن جا، به گفته‌ی براون^{۱۲۶} بانی اصلی تشکیل «کمیته‌ی ایران» شد، که از مقاومت در برابر استبداد در داخل کشور حمایت می‌کرد. در نیمه‌ی دوم سال ۱۲۸۷ به تبریز بازگشت و در ۱۲۸۸ به مجلس دوم راه یافت. او عضو برجسته‌ی «کمیته ملی»‌ای بود که برای تعیین دولت برپا شد. به‌عنوان یک نماینده‌ی برجسته و رادیکال مجلس دوم با تشکیل مجلس سنا، که در قانون اساسی پیش‌بینی شده بود، به شدت مخالفت کرد.^{۱۲۷} در سال ۱۲۸۹ باز هم مجبور به ترک کشور شد، اما غیاباً به نمایندگی دوره‌های سوم و چهارم مجلس نیز انتخاب شد. این بار تا ۱۳۰۳ در اروپا و ایالات متحده ماند و در این سال به کشور بازگشت.

در طول جنگ بزرگ در برلین زیست و در آن جا روزنامه‌ی کاوه را منتشر کرد.^{۱۲۸} در تابستان ۱۹۱۷/۱۲۸۶ او و وحیدالملک^{۱۲۹} در گردهمایی بین‌الملل سوسیالیست در استکهلم حضور یافتند و یک نامه‌ی اعتراضی با عنوان «دادخواهی مردم ایران از کنگره‌ی بین‌المللی سوسیالیست‌ها» در باره‌ی تعدیات انگلیس و روسیه نسبت به ایران تسلیم داشتند.^{۱۳۰} یک گزارش دولت بریتانیا به سفر تقی‌زاده به تفلیس اشاره می‌برد که او از آن جا دولت ایران را تشویق می‌کرد کاردار ایران در پتروگراد را در سمت خود حفظ کند، که به تهران توصیه کرده بود از «الگوی قدرت‌های دیگر» در امتناع از به رسمیت شناختن دولت شوروی پیروی نکند.^{۱۳۱} بنا بر گزارش سرویس اطلاعاتی بریتانیا^{۱۳۲}، تقی‌زاده و وحیدالملک، در حالی که در برلین بودند و به‌عنوان برهبران «کمیته‌ی ایران» عمل می‌کردند، «با نمایندگان بلشویک مسکو^{۱۳۳} و تاشکند تماس داشتند و به وعده‌های

بلشویک‌ها در مورد رهایی از سلطه‌ی بریتانیا امید بسته بودند.» تقی‌زاده سپس به مشاورالممالک در مسکو پیوست تا در مورد نخستین معاهده‌ی تجاری ایران و شوروی در ۱۳۰۱/۱۹۲۲ مذاکره کنند. از پی آن به نمایندگی دوره‌های پنجم و ششم مجلس انتخاب شد. در سال ۱۳۰۸ به وزیر مختاری ایران در لندن منصوب شد و تا فروردین ۱۳۰۹ در آن سمت باقی ماند. سپس به ایران بازگشت تا وزارت شوارع و ارتباطات را به عهده بگیرد و کمی پس از آن وزیر مالیه شود. گزارش انگلیسیان در مورد سرگذشت او بر این اشاره می‌برد که او پس از به عهده گرفتن مقام وزارتی «هیچ معجزه‌ای نکرد.»^{۱۳۴} او در مقام وزیر مالیه مذاکرات مربوط به قرارداد جدید با شرکت نفت ایران و انگلیس را انجام داد.^{۱۳۵}

گزارش سال ۱۳۱۶/۱۹۳۷ در مورد شرح حال او^{۱۳۶} بر این اشاره می‌کند که این دولتمرد «خوش رفتار» «دیگر از آن محبوبیتی که در روزهای نخست مشروطیت داشت» برخوردار نبود... «سخنانش در مجلس او را مردی سلیم‌العقل و میانه‌رو در تقابل شدید با بیانات آن عنصر ملی‌جوان و پُرشور سابق قرار می‌داد.» تقی‌زاده در سال ۱۳۱۲ به‌دلایلی که انگلیسیان «ناروشن» یافتند از چشم شاه افتاد. از قراری که گزارش شده است، رضاشاه در مورد «تبانی» او با نمایندگان مجلس در مورد خرید طلا به وی ظنین شده بود. اما او به‌زودی به کار بازگشت و در سال ۱۳۱۲ به وزیرمختاری در پاریس منصوب شد. سال بعد به تهران فراخوانده شد، اما با گرفتن مرخصی دراز مدت در اروپا ماند. او مقاله‌ای در نشریه‌ی وزارت معارف نوشت و در آن گفت که اصلاح زبان فارسی باید به تدریج و بدون کاربرد زور صورت پذیرد، امری که باعث رنجش شاه و توقیف نشریه شد. بریتانیایی‌ها بازگشت او را به ایران «در دوره‌ی رژیم پهلوی نامحتمل» می‌دانستند. او با یک زن آلمانی ازدواج کرد و به انگلیسی و تا حدی فرانسه صحبت می‌کرد.^{۱۳۷} پس از کناره‌گیری رضاشاه از سلطنت در شهریور ۱۳۲۰ به ایران بازگشت و سفیر کبیر ایران در لندن شد. یک گزارش محرمانه‌ی مقامات آمریکایی در مورد شرح حال او در سال

۱۳۲۲ می‌نویسد او «همیشه طرفدار بریتانیا و یک میهن دوست بزرگ ایرانی بود. با آن‌که با یک آلمانی ازدواج کرده بود، همیشه مخالف تجدید دوستی سیاسی با آلمان بود. می‌توان او را یکی از مردان بزرگ ایران به شمار آورد که به آسانی می‌توانست ریاست شورا [ی وزیران] را عهده‌دار شود، و منبع [سفارت آمریکا] این احساس را دارد که در این مقام او با شایستگی خدمت بسیار می‌توانست [کرد. مخالفت با این دولتمرد واقعی در کشور اندک است.].»^{۱۳۸}

در همان زمان یک گزارش محرمانه‌ی دیگر آمریکاییان او را «یکی از پرنفوذترین چهره‌های پهنه‌ی عمومی [سیاست] ایران» توصیف کرد. «نظر عمومی بر این است که او مشاور عالی نخست‌وزیر حکیمی است... هنگامی که در مقام سفارت بود به نمایندگی مجلس پانزدهم انتخاب شد. گاهی او را پدر انقلاب ایران می‌خوانند». از آن جا که او «پرنفوذترین» نماینده‌ی مجلس پانزدهم بود، نظرش درباره‌ی مسائل گوناگون «در آغاز از سوی تعداد زیادی از نمایندگان چون وحی مُنزل تلقی می‌شد.»^{۱۳۹}

ابهامی که در مورد کارنامه‌ی او وجود دارد این است که دولت بریتانیا - به‌رغم اطلاعش^{۱۴۰} - به‌نحو شگفت‌انگیزی هیچ‌گاه او را به‌خاطر نقش برجسته‌اش در فعالیت‌های ضد انگلیسی ایرانیان مقیم برلین، که در جریان جنگ جهانی اول علیه متفقین با آلمان همکاری نزدیکی داشتند، مورد سرزنش قرار نداد.^{۱۴۱} باز هم به همین اندازه شگفت‌انگیز است که ادوارد براون، بهترین دوست جنبش مشروطیت ایران، که زمانی از تقی‌زاده حمایت می‌کرد، ظاهراً از زمان ورود او به برلین تمام روابط خود را با او قطع کرد. تقی‌زاده در سال ۱۳۲۸ نخستین رئیس مجلس سنای ایران شد، که از زمانی که خود، در مجلس دوم، با آن مخالفت کرده بود در قفرت مانده بود. او تا پایان عمرش سناتور ماند.

آرشاویر چلنگریان

اطلاع ما از شرح حال رهبران گروه سوسیال دموکرات تبریز بسیار محدود است. ۱۴۲ تنها کسی که در باره‌اش ما اطلاع بسیار کمی داریم آرشاویر چلنگریان، روشنفکر ارمنی بسیار جالب توجه اهل تبریز است.

ما از منبعی درمی‌یابیم که او در حدود سال ۱۲۶۰ متولد شد، چه در تنها عکس در دسترس از او (که در ۱۲۸۸ گرفته شد)، او در حدود سی سال به نظر می‌رسد. ۱۴۳ از همان منبع مطلع می‌شویم که در زمانی که این عکس گرفته شد او کارمند محلی بانک شاهی ایران در تبریز بود. ۱۴۴ منبع دیگری مستقلاً اشتغال او را در آن بانک تأیید می‌کند. در نامه‌ای که سرگو ارژونیکی‌دزه به تاریخ ۱۰ مارس ۱۹۱۰/۱۹ اسفند ۱۲۸۸ از شمال ایران به مرکز بلشویک‌ها در پاریس فرستاده، نشانی «آرشاویر چلنگریان، بانک انگلیس در تبریز» نام متداول بانک شاهی ایران] به‌عنوان محل تماس داده شده بود. ۱۴۵ اطلاع یاد شده به‌نحو انکارناپذیری این واقعیت را اثبات می‌کند که تماس منظمی بین گروه سوسیال دموکرات تبریز و همه‌ی جناح‌های سوسیال دموکرات قفقاز، از جمله بلشویک‌ها، وجود داشته بود. واقعیتی که تاریخدانان استالینست پیش از این می‌کوشیدند نادیده بگیرند. هر چند که این واقعیت پیوندی اختصاصی بین چلنگریان و بلشویک‌ها برقرار نمی‌کند و او را بلشویک نمی‌کند ۱۴۶، زیرا او همین رابطه را با منشویک‌هایی چون تریا و خاچاتوریان نیز داشت. در واقع، همان‌گونه که در خاطرات پ. کابلین خاطر نشان شده است، تفاوت در برنامه‌ی دو جناح روسی بسیار کم بود؛ اختلافی که وجود داشت اساساً به مسئله‌ی سازماندهی مربوط می‌شد و در «نهایت» جنبه‌ی شخصی پیدا می‌کرد. ۱۴۷ در واقع، استالین زمانی به اختلاف نظر رهبری منشویک/بلشویک به‌عنوان «توفانی در یک فنجان چای» اشاره کرده بود! ۱۴۸

چندین نشانه وجود دارد که چلنگریان نه بلشویک بود و نه در جر و

بحث‌های بلشویک - منشویک وارد می‌شد. نخست این که پرسش‌هایش را با کارل کائوتسکی و گئورگی پلخانف مطرح کرد. نامه‌اش به پلخانف با این عبارات‌های شیفته‌وار آغاز می‌شود:

اگر این جملات شتابزده را برایتان می‌نویسم، به این دلیل است که نمی‌خواهم واسو [خاچاتوریان] از من پیشی بگیرد. مرا به‌خاطر این حسادتم خواهید بخشید. بسیار افسوس می‌خورم که وضعیت اجازه نداد پیش از این برایتان نامه بنویسم.^{۱۴۹}

دوم، خاچاتوریان در نامه به پلخانف از جانب چلنگریان و رفقایش، از پیرمرد سوسیال دموکراسی روسیه تقاضا می‌کند که «درباره‌ی مسئله‌ای که بین دو جناح [در مورد ایران] بروز کرده بود اظهار نظر کند». او در ادامه از پلخانف خواهش می‌کند که موضوع بیماری تریا را به آکسلرود، رهبر منشویک، اطلاع دهد.^{۱۵۰} جالب آن‌جاست که کورباتووا در سال ۱۹۷۲ تا ۱۵۱ تصدیق کرد که گروه سوسیال دموکرات تبریز هنوز مناسبات خود را با دو جناح حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه شفاف نکرده بود!

آن چه باز هم اهمیت بیش‌تری دارد این است که هیچ مدرکی وجود ندارد که چلنگریان هرگز به لنین نامه‌ای نوشته باشد. اگر نوشته بود، تاریخ‌نویسان شوروی بر وجود و «اهمیت خاص» آن تأکید می‌ورزیدند!^{۱۵۲} در واقع، از ارزیابی نسبتاً منفی ایوانف از چلنگریان و رفقایش در گروه سوسیال دموکرات تبریز، آشکار می‌شود که تاریخ‌نگاری شوروی این سوسیال دموکرات‌ها را مظنون به گرایش منشویکی می‌دانست، تا این که علی‌یاف ارتباط پیش‌گفته بین اُرژونیکیدزه و چلنگریان را کشف کرد. پس از آن، تاریخ‌نگاران شوروی برای گروه «ارزش تاریخی بالایی» قابل شدند.

سوم، تریا (مگلاذده)، که در آن زمان همه به گزارش درباه‌ی انقلاب ایران مراجعه می‌کردند و منشویک بود، رابط اصلی چلنگریان و رفقایش در گروه سوسیال دموکرات تبریز با سوسیال دموکراسی قفقاز باقی ماند.^{۱۵۳} به هر حال، آن چه در این جا حائز اهمیت است تلاش‌های سازمانی نظری

روشنفکران گروه سوسیال دموکرات تبریز همچون چلنگریان است. تحلیل‌های اجتماعی-اقتصادی او از جامعه‌ی ایران پیش، در جریان، و پس از انقلاب مشروطیت، چه در نوبه تسایت و چه در مشاک، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

اگر چه مارژ گروه سوسیال دموکرات تبریز را در خلال جنگ جهانی اول از دست می‌دهیم، دلایلی وجود دارد که دست کم چلنگریان و ورام پیلوسیانتز به فعالیت در جنبش سوسیالیستی در ایران در سال‌های بعد ادامه دادند. به گفته‌ی مارتیروسوف، در آغاز ۱۹۲۰/۱۲۹۸ چلنگریان «در رأس شاخه‌ی کمونیستی ارمیان قرار داشت که، همانند شاخه‌ی آذربایجانی، بخشی از حزب کمونیست ایران بود.»^{۱۵۴} مارتیروسوف باید از گزارش کنگره‌ی اول حزب کمونیست ایران، که در خرداد ۱۲۹۹ برگزار شد، متوجه شده باشد که نماینده‌ی سازمان جوانان از شمال ایران همان آرشاویر چلنگریان بود.^{۱۵۵} یک رزمنده‌ی انقلابی آن دوره در خاطراتش به یاد می‌آورد که در جریان رخدادهای انقلابی گیلان با چلنگریان نامی کار می‌کرد. او از چلنگریان به‌عنوان یکی از سازمان‌دهندگان جنبش انقلابی یاد می‌کند که به شهرها و محل‌های گوناگون گیلان سفر می‌کرد.^{۱۵۶} اطلاعات تازه‌ی ما نشان می‌دهد که چلنگریان حزب کمونیست شخص دیگری بود که اسم کوچکش با «ت» شروع می‌شد.

مارتیروسوف^{۱۵۷}، بر اساس خاطرات انقلابیون در آرشیو شوروی، می‌گوید که چلنگریان به زندگی در ایران ادامه داد. اگر چنین باشد، هیچ ردّ آشکاری از او در فعالیت‌های بعدی حزب کمونیست ایران دیده نمی‌شود.^{۱۵۸} همچنین می‌دانیم که او در تابستان ۱۲۹۹ در کنگره‌ی اول خلق‌های شرق در باکو، همراه با یقیکیان (هنچاک) و جوادزاده پیشه‌وری، یکی از رهبران حزب کمونیست ایران، شرکت داشت.^{۱۵۹} اسناد حزب کمونیست ایران نیز نشانه‌های فعالیت چلنگریان را تا دست‌کم سال ۱۳۰۰ نشان می‌دهد.^{۱۶۰} به گفته‌ی اوآنسیان^{۱۶۱}، چلنگریان و درویش (تر-هاکوبیان) در دهه‌ی ۱۳۲۰،

زمانی که حزب توده در آذربایجان فعال بود، هنوز زنده بودند، اما با آن سازمان هیچ ارتباطی نداشتند.

برعکس، یک عضو گروه سوسیال دموکرات تبریز، ژوزف (هوسپ) کاراخانیان، که نخستین نامه‌ی گروه را خطاب به پلخانف نوشت^{۱۶۲}، از قرار معلوم به بلشویک‌ها پیوست و در ۱۹۱۹/۱۲۹۸ دستیار دومین فرستاده‌ی شوروی در ایران، کولومیتسف، شد. بر اساس یک گزارش، او بعدها به ارمنستان شوروی نقل مکان کرد و رئیس اداره‌ی فرهنگ شهر لنیناگان شد.^{۱۶۳} گزارشی نیز وجود دارد که او به همراه کولومیتسف به دست روس‌های سفید و همدستان ایرانی آنان به قتل رسید.^{۱۶۴}

همان‌گونه که در بالا اشاره شد، ورام پیلوسیانتز در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۳۰۰ هنوز فعالیت سیاسی داشت و در نتیجه زندانی شد. اتهامات اقامه شده علیه او تنها نشان می‌دهند که او، برخلاف برخی از شاگردانش که در دیکتاتوری نظامی رو به رشد مشارکت جسته بودند، دموکرات و احتمالاً سوسیالیست، و «در نتیجه عامل شوروی» (!) باقی ماند. اما به نظر می‌رسد که پیلوسیانتز در اوایل دهه‌ی ۱۳۱۰ جنبش سوسیالیستی را ترک گفته باشد. به گفته‌ی سید حسن تقی‌زاده، پیلوسیانتز در آن زمان با او کار می‌کرد، که در آن موقع وزیر مالیه‌ی رضا شاه بود و خود را در خدمت سلسله‌ی جدید قرار داده بود.

گریگور یقیکیان

چهره‌ی مهم دیگری که درباره‌ی او اطلاعاتی در دسترس است گریگور یقیکیان از حزب هنجاک است. گریگور یقیکیان در سال ۱۲۵۹ در آکن (ارمنستان غربی) متولد شد، دوره‌ی دبیرستان را در استانبول طی کرد، و پس از آن به ونیز رفت و تحصیلات دانشگاهی خود را در آن جا به پایان رساند. به هنگام تحصیل در دانشگاه، مقالاتی برای نشریه‌ی میزان در قاهره فرستاد که در آن‌ها، به عنوان یک فعال هنجاک، به سیاست سلطان عبدالحمید نسبت به

ارامنه‌ی تحت حاکمیت عثمانی اعتراض می‌کرد. در ۱۲۷۷ اروپا را به مقصد باکو ترک گفت و در آن جا با رهبر آینده‌ی جمهوری شوروی آذربایجان، نریمان نریمانوف، ملاقات کرد، درگیر سیاست‌های انقلابی محلی شد، و در اعتصاب‌های کارگران در این شهر نفتی شرکت جست.^{۱۶۶} مانند بسیاری از رزمندگان این منطقه، با پایان گرفتن انقلاب روسیه عازم آمریکای شمالی شد و طی سال‌های ۱۹۰۷-۰۹ / ۱۲۸۶-۸۸ در آن جا سردبیری روزنامه‌ی ارمنی‌زبان *یریتاسات* هایستان را عهده‌دار شد.^{۱۶۷} پس از بازگشت از آمریکای شمالی، که در آن جا تبعه‌ی کانادا شده بود^{۱۶۸}، در باکو اقامت‌گزید و روزنامه‌ی ارمنی *زنگ* را منتشر کرد. همچنین، پس از بازگشتش در سال ۱۹۰۹ بود که، همراه با ولاخوف، به‌عنوان یکی از دو نماینده‌ی سوسیال دموکرات مجلس تازه‌تأسیس استانبول، در کنگره‌ی سوسیال دموکرات‌های بالکان که در بلغراد برگزار می‌شد شرکت کرد.^{۱۶۹} در ۱۲۸۹/۱۹۱۰، به‌عنوان نماینده‌ی حزب *هنچاک*، از باکو عازم رشت شد و به تأسیس گروه سوسیال دموکرات گیلان کمک کرد (نگاه کنید به فصل ۶).^{۱۷۰} در این زمان *زنگ* را در ایران از نو منتشر کرد.^{۱۷۱} او در رشت یک مرکز آموزشی به نام کتابخانه‌ی جوانان نیز تأسیس کرد.

با مدیریت مدرسه‌ی رشدیه در انزلی، از ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۵، به توسعه‌ی آموزش در گیلان نیز خدمت کرد. از قراری گفته شده است، او در میان سرمایه‌داران ثروتمند باکو، نظیر تقی‌یف، تومانیانتز، و لیانازوف، به یک کارزار جمع‌آوری اعانه برای این مدرسه دست زد.^{۱۷۲} در اسفند ۱۲۹۵، عمید همایون، صاحب‌منصب دولت ایران و نماینده‌ی روسیه در بندر انزلی، به بهانه‌ی این که «قانونی نیست که یک مسیحی را مجاز به تدریس کودکان مسلمان کند»، او را اخراج کرد.^{۱۷۳}

پس از انقلاب فوریه در روسیه، هنگامی که جنبش انقلابی ایران حیات دوباره‌ای یافت، یقیکیان، به‌عنوان یک *هنچاکیست* فعال، با میرزا کوچک خان جنگلی^{۱۷۴}، رهبر انقلابی و میهن‌دوست ایران، که از آغاز جنگ جهانی

اول با اشغال ایران از سوی انگلیس و روسیه تزاری مبارزه کرده بود، همکاری کرد. ۱۷۵ هنگامی که نیروهای شوروی در بندر انزلی پیاده شدند و با رهبر ایرانی به مذاکره پرداختند، یقیناً به عنوان مترجم نقش میانجی را ایفا کرد. ممکن است تفسیر چند سند در پرونده‌های وزارت خارجه‌ی بریتانیا مربوطه به مناسبات یقیناً با مقامات بریتانیا در ایران، از جمله نامه‌ای که وی به تاریخ ۱۴ اکتبر ۱۹۱۸/۲۲ مهر ۱۲۹۷ به سرپرسی کاکس، وزیر مختار بریتانیا در تهران، نوشت، روابط او را با انقلابیون جنگل دچار خدشه سازد. محتوای این نامه ممکن است گزارش یک «مأمور مخفی بریتانیا» به بالادستی‌هایش و تقاضای جبران خدمات ارائه شده به نظر آید. ۱۷۶

هنگامی که جنبش جنگل در هم شکست و میرزا کوچک خان کشته شد، یقیناً بی‌درنگ شروع به انتشار خاطراتش در مورد آن جنبش انقلابی در روزنامه‌ی ستاره ایران کرد. ۱۷۷ اما متأسفانه زیر فشار هیئت نمایندگی شوروی در تهران از ادامه‌ی این کار بازماند. ۱۷۸ به نظر می‌رسد که او از آن پس هم خود را صرف فعالیت‌های ادبی و روزنامه‌نگاری کرده باشد. در دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ او مؤسس یا همکار تعداد زیادی از روزنامه‌ها و نشریه‌های ایرانی بود که به زبان‌های فارسی، ارمنی، و روسی منتشر می‌شدند. این‌ها عبارت بودند از: ایران کنونی (۱۳۰۱)، کوشش (۱۳۰۱)، ندای گیلان (۱۳۰۲)، طلوع (۱۳۰۲)، آسیای وسطی (۱۳۰۱-۰۲)، ایران کبیر (۱۳۰۵) و سعادت بشر (۱۳۱۳). ۱۷۹

یقیناً در دوره‌ی فعالیت روزنامه‌نگاری‌اش با دخالت‌های شوروی در ایران مخالفت می‌کرد. انتشار سلسله مقالات او درباره‌ی جنبش انقلابی جنگل و همکاری آن با بلشویک‌ها پس از اشغال سواحل خزر از طرف آنان در تابستان ۱۲۹۹، زیر فشار سفارت شوروی در تهران متوقف گردید. ۱۸۰ یقیناً، در پاسخ به پرسش صدرهاشمی، نوشت که هنگامی که او در انقلاب گیلان با میکویان، مدیوانی و دیگران در تماس قرار گرفت به اهداف «امپریالیستی» روسیه‌ی شوروی پی برد. ۱۸۱ او اعتراف کرد که با «دیکتاتوری

چپ و راست» مخالف بود.

این طرح کلی زندگی یقیکیان بدون اشاره به تلاش او برای ممانعت از پیشروی‌های ترکیه و آلمان در خاورمیانه کامل نیست. در اواخر دهه‌ی ۱۹۲۰/۱۳۰۰، که نازیسم سر بلند می‌کرد و احساسات طرفداری از آلمان در خاورمیانه‌ی مسلمان در حال گسترش بود، یقیکیان این ترزا مطرح کرد که به نفع ایرانیان، کردان، ارمنیان و افغان‌ها بود که به‌عنوان مردمانی با «گذشته‌ی مشترک ایرانی» متحد شوند تا از خطر سقوط در دام اتحادیه‌ی ترکیه - آلمان جلوگیری کنند. روزنامه‌ی وی پیش از آن که او بتواند برای این ترز کاملاً تبلیغ کند به‌دستور تیمورتاش، وزیر دربار، بسته شد. ۱۸۲

یقیکیان افزون بر فعالیت‌های سیاسی و روزنامه‌نگاری، در کارهای ادبی نیز دست داشت. او چندین نمایشنامه نوشت و برخی از آثار ادبی و تاریخی را از زبان‌های دیگر به فارسی برگرداند که سزاوار است مورد بررسی قرار گیرند. ۱۸۳

او پس از جنگ جهانی دوم مخالف نفوذ شوروی در ایران و «ابزارش» حزب توده باقی ماند. یقیکیان در ۲۴ دی ۱۳۳۰ درگذشت و در ایران، وطن دومش، به خاک سپرده شد. ۱۸۴

1. Pittsburgh University Press, Pittsburgh, 1995.

سخن آغازین

۱. باید در نظر داشت که پیش‌نویس نخست این کتاب (به زبان انگلیسی) در ۱۳۶۹ و نسخه‌ی نهایی آن در ۱۳۷۳ به پایان رسید؛ و بنابر قراردادی که در مهر ۱۳۷۳ به امضا رسید، می‌بایست در ۱۳۷۴ با نام سوسیال دموکراسی در انقلاب مشروطیت ایران، ۱۲۸۴-۱۲۹۰؛ منتشر می‌شد. ناشر، پس از سه سال، در حالی که مؤلف به شدت بیمار بود، کتاب را بلا تکلیف رها کرد، و تعهد قانونی خود را، نه چندان بزرگوارانه، انکار کرد. به لطف انتشارات کرزن، این اثر (در سال ۲۰۰۰) منتشر شد. در این فاصله، دو اثر دیگر به انگلیسی منتشر شده‌اند که به سوسیال دموکراسی در دوران انقلاب مشروطیت می‌پردازند. یکی نوشته‌ی م. بیات (نخستین انقلاب ایران، نیویورک، ۱۹۹۲) است که تنها به صورت حاشیه‌ای به این موضوع می‌پردازد و موضوع‌های تازه‌ای را هم در بر نمی‌گیرد و نه اسناد تازه‌ای را ارائه می‌کند. دومی اثر ژانت آفاری (انقلاب مشروطیت ایران ۹۰-۱۲۸۵)، دموکراسی توده‌ای، سوسیال دموکراسی، و ریشه‌های جنبش آزادی زنان (فمینیسم)، نیویورک، ۱۹۹۶) تا حدی به تفصیل به سوسیال دموکراسی می‌پردازد، اما نه همیشه موشکافانه و دقیق، و از آثار اولیه‌ی این مؤلف درباره‌ی این موضوع (به بخش کتابنامه مراجعه کنید) بهره می‌جوید، بدون آن که همیشه به آن اذعان کند. افزون بر آن، کتاب وی تنها به منابع دست دوم متکی است و مطلقاً هیچ مدرک آرشیوی تازه یا منابع دست اول تازه‌ای ارائه نمی‌کند، و به تفسیرهای اغراق‌آمیزی، بویژه در مورد انجمن‌ها و «جنبش آزادی زنان» در دوره‌ی انقلاب مشروطیت، دست می‌زند. در مورد جنبه‌ی تفسیری این اثر، از آن جا که این مؤلف در موقعیت مناسبی برای ارزیابی نیست، ترجیح می‌دهد خواننده‌ی علاقه‌مند را به نقد و بررسی این کتاب از سوی یرواند آبراهامیان *American Historical Review*, October 1998. PP. 1288-89 ارجاع دهد. او به شیوه

تعارفات معمول، این کتاب را «اثر محققانه‌ی خوبی، بسیار خواندنی، و بررسی‌گیری یکی از مهم‌ترین دوره‌های تاریخ معاصر ایران» برآورد می‌کند که «در کنار سایر آثار کلاسیک درباره‌ی این موضوع قرار می‌گیرد»، اما به طرز چشم‌گیری اظهار می‌دارد که «او [مؤلف اثر] از بحث‌های پیشین در می‌گذرد». «متأسفانه مدارک ارائه شده [از سوی او درباره‌ی «صدها» انجمن انقلابی]، اگر نگوییم سؤال برانگیز و جهت‌دار، که اغلب قابل بحث و محل تردید است». «این "صدها انجمن" اکثرآ باندهای بی‌اعتباری از آب در می‌آیند که اعیان محلی، حتی اعیان سلطنت‌طلب، آن‌ها را هدایت می‌کردند». افزون بر اظهار نظر این مؤلف (خسرو شاکری، «روشنفکران ایرانی - ارمنی و نخبگان ایرانی غیرارمنی در دوران معاصر: دیدگاه‌های متقابل»، در کتاب *ارمنیان ایران. نقش خلاف - آمد - عادت (پارادوکسال) یک اقلیت در یک فرهنگ مسلط*، به کوشش خسرو شاکری، انتشارات دانشگاه هاروارد، کمبریج، ۱۹۹۸، ص ۱۵۴، شماره‌ی ۳۲)، خواننده‌ی موشکاف می‌تواند به نقد کتاب زیر از م. توکلی - ترقی (مجله بین‌المللی مطالعات خاورمیانه، ۳۱، ۱۹۹۹، صص ۷۶-۸۰) رجوع کند. نویسنده‌ی این نقد بر ولنگاری تاریخ‌نگاری مؤلف کتاب تأکید می‌ورزد و چند پرسش جدی روش‌شناسانه را در مورد «اتکای بیش از حد» او به گزارش‌های «نسبتاً شرق‌شناسان در تایمز» لندن و همچنین «منابع پس از مشروطیت» مطرح می‌کند که «به‌عنوان منابع معتبر دست اول پذیرفته شده‌اند»، و بویژه موضوع‌های «ارتباط»، «نفوذ» و «ذهنیت» و تفسیر او مبنی بر این که انجمن‌ها از روی شوراها‌ی ۱۹۰۵ روسیه الگوبرداری شده بودند.

2. C. Chaqueri, *The Soviet Socialist Republic of Iran. 1920-1921: Birth of the Trauma (henceforth Birth of the Trauma)*, Pittsburgh, 1995.
3. C. Chaqueri, *Victims of Faith: Iranian Communists and Soviet Russia, 1917-1940*, forthcoming; idem, *The Tragedy of Iranian Dissident Communists: The Arani Groups of 1926-1938*, forthcoming.

۴. برای آگاهی از تاریخ جدید تأسیس حزب توده، نگاه کنید به:

- C. Chaqueri, "Did the Soviets Play a Role in Founding the Tudeh Party in Iran?" *Cahier du Monde Russe*, Fall 1999.

پیشگفتار

۱. مطالعات مقدماتی این مؤلف در مورد این موضوع در پایان‌نامه‌ی دکترا

(۱۳۵۹/۱۹۸۰) و مقاله‌ی ۱۳۶۷/۱۹۸۸ درباره‌ی نقش روشنفکران ارمنی ایران نخستین پژوهش‌هایی بود که در این مورد انجام می‌گرفت. نگاه کنید به شاکری در منابع.

فصل اول: استعمار

۱. برای مطالعه‌ی تباهی اجتماعی - سیاسی ایران در آغاز قرن هیجدهم، نگاه کنید به: L. Lockhart, *The Fall of The Safavi Dynasty and The Afghan Occupation of Persia* Cambridge, 1958, chaps. 2,4,31.

2. L. Lockhart, *The Rule of Nadir Shah, A Critical Study Based Mainly Upon Contemporary Sources*, London, 1938.

3. See J. Rabino, "Banking in Persia: its Basis, History and Prospects". *Journal of the Institute of Bankers XIII*, pt. 1, pp 21-22.

۴. برای میان دوره‌ی زند، نگاه کنید به:

John R. Perry, *Karim Khan Zand, A History of Iran, 1747-1779*, Chicago, 1979.

۵. همچنین نگاه کنید به:

G. Hambly, 'An Introduction to the Economic Organization of Early Qajar Iran', Iran, *JBIPS* II, 1964, pp 69-81.

۶. از توصیف سر هنری راولینسون، که از نزدیک شاهد این رخدادها بود، چنین برمی‌آید که انضباط ارتش ایران «درخور نکوهش» بود. «نظام، چه به لحاظ لباس، غذا، باربری، تجهیزات، تدارکات، و تبلیغات و چه به لحاظ فرماندهی، کاملاً دچار کمبود بود؛ و تحت حاکمیت دولت بی‌کفایتی چون دولت ایران، چنین شکستی ناگزیر بود».

H. Rawlinson, *England and Russia in the East*, London, 1875, p. 31.

7. J. v. Hurewitz, *Diplomacy in the Near and Middle East, 1535-1914*, New York, 1956, I, pp 84-86.

8. Ibid; and R. K. Ramazani, *The Foreign Policy of Iran, A Developing Nation in World Affairs, 1500-1941*, Charlottesville (VA), 1966, pp 44-45.

9. C. Issawi, *The Economic History of Iran, 1800-1941*, Chicago, 1971, p 73.

10. Ibid., p 80.

11. Rabino, 'Banking in Persia', p 22.

12. Ann K. S. Lambton, 'Persian Trade under the Early Qajars' (hereafter, Lambton, PTEQ), *Islam and the Trade of Asia, A Colloquium*, in D. S. Richards (ed.), Oxford, 1970, p 216.

13. Ibid.

14. As quoted by Lambton, PTEQ, p 224.

15. Hurewits, *Diplomacy*, I, pp 96-102.

16. Lambton, PTEQ, p 228.
17. Ibid., p 230.
18. Ibid., pp 231-32.
19. Lambton, PTEQ, p 221.

برای بحث گسترده‌تر همچنین نگاه کنید به:

Issawi *Economic History*; G. N. Curzon *Persia and the Persian Question* London, 1892 (repr., 1966), II, chapter 30, and M. L. Entner *Russo-Persian Commercial Relation 1828-1914*, Gainesville (Florida), 1965, pp 1-17.

۲۰. لمبتون تأکید می‌کند که تغییرات مهم سیاسی و دودمانی و تهاجم‌ها همیشه پیامدهای فاجعه‌باری برای کشاورزی ایران داشتند. نگاه کنید به:

Lambton, 'Reflections on the Role of Agriculture in Medieval Persia' (hereafter 'Reflections'), in A. L. Udovitch, *The Islamic Middle East, 700-1900, Studies in Economic and Social History*, Princeton, 1981, p 283.

۲۱. برای آگاهی از برداشتی متفاوت از «سامان طبقاتی» در ایران اسلامی، نگاه کنید به:

A. Ashraf and A. Banuazizi, 'Classes in Medieval Islamic Persia', in *Encyclopaedia Iranica*, New York, 1992, V, pp 558-67.

۲۲. چنان که ا. اشرف به درستی خاطر نشان می‌کند، «تصویر مسیر تحولات تاریخی» ایران از سوی شوروی‌ها بر اثر «تعهد پیش‌پنداشته‌ی تئوریک آنان» تیره و ناشفاف است. نگاه کنید به:

A. Ashraf, 'Historical Obstacles to the Development of a Bourgeoisie in Iran'. in M. A. Cook (ed), *Studies in the Economic History of the Middle East*, London, 1978, p 309.

23. Ann K. S. Lambton, 'Rural Development and Land Reform in Iran' (hereafter, RDLRI), *CENTO Symposium on Rural Development, 1963*, as reproduced in Issawi, *Economic History*, p54.

24. Ibid.

25. Ann K. S. Lambton, *State and Government in Medieval Islam* (hereafter SGMI), Oxford, 1981, p 13.

تأثیر دیگر فتح ایران به دست مسلمانان آزاد کردن دهقانان از وابستگی‌شان به زمین در دوره‌ی ساسانیان بود، که در آن، آنان به عنوان عضو یک جامعه‌ی خودبسنده زندگی می‌کردند. جالب آن است که در ایران دوره‌ی اسلامی که دهقانان دیگر به زمین وابسته نبودند جامعه‌ی روستایی خودبسنده‌شان باقی ماند. نگاه کنید به:

Lambton, 'Reflections', in Udovitch, *The Islamic Middle East*, p 286.

26. M. Rodinson, 'Histoire Economique et Histoire des Classes Sociales dans le Monde Musulman', in Cook, *Studies in*, pp 141-43.

27. Ibid., p 145.

28. Ibid., p 148.

29. Ibid., pp 153-54

۳۰. درباره‌ی این موضوع در اثر زیر به تفصیل بحث کرده‌ام:
Beginning Politics, The Reproductive Cycle of Children's Tales and Games,
Lewiston (NY), 1992; rev. ed., 1996.

۳۱. برای بحث بیش‌تر در اطراف این موضوع، همچنین نگاه کنید به همان اثر صص
۲۵- ۱۲۲ و

Ann K. S. Lambton, 'Social Change in Persia in the Nineteenth Century', *AAS*,
no. 15, 1981 (hereafter, SCP).

۳۲. برای بحث تفصیلی، نگاه کنید به:

C. Chaqueri, *Beginning Politics: The Reproductive Cycle of Childrens Tales and Games*,
Lewiston (NY), 1992, rev. ed., 1996, chapter 7.

۳۳. منظورم از ایراناسلامی، و نه ایرانی - اسلامی، جامعه‌ای است که در آن مفهوم
اسلامی مساوات به برجسته‌ترین وجهی مشاهده و بر آن تأکید می‌شود، تا بدان حد که
اجازه داده می‌شود دون‌پایه‌ترین افراد به عالی‌ترین جایگاه قدرت اجتماعی و سیاسی
ارتقا یابند، برخلاف اصطلاح دارای خط پیوند (نظیر انگلیسی - شوروی)، حذف
خط پیوند به معنای جذب تمامی ارزش‌هاست، که جامعه‌ی دورگه‌ای را به بار
می‌آورد که نه به جامعه‌ی مسلمانان عرب شبیه است و نه به ایران پیش از اسلام.

۳۴. برای بررسی چنین رویگردانی‌هایی در دوره‌ی صفویه و پیامدهای تاریخی آن،
نگاه کنید به:

J.Reid, "Rebellion and Social Change in Astarabad, 1537-1744", *JMES*, 13/1m
1981, pp 35-53.

۳۵. در این جا، جاه‌طلبی در نقطه‌ی مقابل دستاورد قرار می‌گیرد؛ در حالی که اولی از
غرور و خودستایی مبتنی بر «عقده‌ی شاهنشاهی» ایرانی تغذیه می‌کند، دستاورد بر
سخت‌کوشی، پایبندی به عقاید، پشتکار در عمل، و حتی سرسختی استوار است؛
برای یک بحث مفصل در این باره، نگاه کنید به:

Chaqueri, *Beginning Politics*.

۳۶. وجه جالب توجه امکان سیلان اجتماعی و سستی، اگر نه فقدان، مبارزه‌ی
طبقاتی در ایران، پدید نیامدن تمایز طبقاتی در زندگی اجتماعی و فرهنگی کشور،
همچنان که در ادبیات، موسیقی، آشپزی، و غیره، بوده است. برخلاف جوامع
اروپایی، در ایران، عالی و دانی، دهقانان و اعضای دربار پادشاهی، از شعر، موسیقی،
آداب اجتماعی، خرافه‌ها، و حتی لطیفه‌های یکسانی بهره می‌بردند. نگاه کنید به:

Lady [Mary] Sheil, *Glimpses of Life and Manners in Persia*, London, 1856, pp
340-43- Sir John Malcolm, *The History of Persia from the Most Early Period to the*

Present Time, 2 vols, London, 1829, II, p 461; J. B. Tavernier, *Les Six Voyages en Turquie & en Perse*, Paris, 1981, I, pp 260-61; and Rev. Justin Perkins, *A Residence of Eight Years in Persia*, Andover, 1843, p 149.

۳۷. همان‌گونه که سر هنری راولینسون نوشته است، اگر ارباب زمینداری بدون حساب و کتاب بار زیادی را بر دوش رعایایش تحمیل می‌کرد، آنان صرفاً به چند کیلومتر آن طرف‌تر به نزد ارباب معتدل‌تری می‌کوچیدند و ارباب قبلی را به خود وامی‌گذاشتند تا هر طور که می‌خواست کسب درآمد کند. نگاه کنید به کتاب او «سفر به تبریز»، ص ۳۶، به نقل از:

G. G. Gilbar, 'The Persian Economy in the Mid-19 th Century', *Die Welt des Islams* 1979, 4-1/19, p. 193.

38. Rawlinson, *Journey to Tobriz*, p. 193;

همچنین نگاه کنید به:

Comte J. A. de Gobineau, *Trois ans en Asie*, Paris, 1980, p. 287.

که در آن مؤلف تأکید می‌کند که فردی که به‌طور سنتی از سوی مرکز به‌عنوان مباشر منصوب می‌شد «ذاتاً حامی» دهقانان بود و «به رفاه و رونق روستای خود بسیار علاقه داشت و ناگزیر بود به آن توجه داشته باشد.»

39. Ibid, pp 289-90;

همچنین نگاه کنید به گزارش سال ۱۸۴۴ (۱۲۲۳) کنسول آبوت در مورد مذاکره‌ی دهقانان با ارباب، بویژه زمینداران جدید، در

Issawi, *Economic History*, p 226.

جیمز ب. فریزر در

Narrative of A Journey into Khorasan in the Years 1821 and 1822, London, 1825 (repr. Dehli, 1984), pp 220-21.

می‌نویسد که جمع‌آوری مازاد [محصول] از دهقانان کار آسانی نبود؛ او می‌افزاید که گزارشی از «روش‌های اتخاذ شده» و «ترفندها و بهانه‌های هر طرف سندی شگفت‌انگیز خواهد بود». او سپس اظهار می‌دارد که «معمولاً مبارزه‌ی مستمری بین حکمران یک ایالت و فرمانبرانش، از یک سو، و روستا با ضابطین و کدخدایانش، از دیگر سوی، وجود دارد - اولی‌ها می‌کوشند تا آن‌جا که ممکن است و بیش از اندازه دومی‌ها را بدوشند و اینان نیز به هر کلک و ترفندی تلاش می‌کنند از پرداخت حتی اندازه‌ی مقرر شده خودداری ورزند». فریزر نتیجه می‌گیرد که «کم‌تر روستا یا بخشی است که حتی اندازه‌ی مقرر را بدون چون و چرا بپردازد».

40. James Morier, *Second Journey through persia, Armenia, and Asia Minor to Constantinople in the Years 1808 and 1809*, London, 1813, p 173.

شاهان ایران القاب زیادی داشتند که از طریق آن‌ها احترام و تکریم مردم انتقال می‌یافت. یک لقب مهم قبله‌ی عالم بود. نگاه کنید به:

Issac Adams, *Persia by a Persian*, London, 1906, p 103.

41. See Lambton, SGMI, chaps. 7, 8, 10, 13, 15.

۴۲. بیهقی دبیر، تاریخ بیهقی، به کوشش علی‌اصغر فیاض، مشهد، ۱۳۵۰، صص ۱۱۲-۱۱۵. تاریخدان - مستفکران دیگری چون راوندی (راحة‌الصدور و آیات‌السرور، به کوشش م. اقبال، لندن، ۱۹۲۱ (۱۳۰۰)، ص ۱۴۹) و ا. کاشانی، «ساز و پیرایه شاهان پرمایه»، مصنفات، به کوشش م. مینوی و ی. مهدوی، تهران، ۱۳۳۱، صص ۱۱۰ - ۸۳، از همین نظریه پیروی می‌کردند.

۴۳. م. ه. آصف (رستم‌الحکما)، رستم‌التواریخ، به کوشش محمد مشیری، تهران، ۱۳۵۲، ص ۲۹۸.

44. Lambton, SGMI, chaps. 7, 8, 10, 13, 15.

45. See. Ann K.S., Lambton, 'Quis Custodiet Custodes', in *Theory and Practice in Medieval Persian Government*, London, 1980, chapter 3.

46. Malcolm, *History II*, pp 303, 435; Curzon, *Persia*, II, p 433; C.R. Markham, *A General Sketch of the History of Persia*, London, 1874, p 364; R. G. Watson, *A History of Persia... The Kajar Dynasty*, London, 1866, p 14.

47. Malcolm, *History II*, p 435.

48. Ibid, II, pp 305, 411; Fraser, *An Historical Account*, p 343, Curzon, *Persia I*, pp 300, 382-83, 401.

برخی از ایرانیان مایلند استدلال کنند که این آرا افراطی و حتی استعماری است، آرایبی است که مأموران تحصیل اطلاعات قدرت‌های بیگانه‌ی صاحب نفوذ در ایران تبلیغ کرده‌اند؛ بویژه نگاه کنید به مقاله‌ی انتقادی هما ناطق که ماجراهای حاجی بابای موریه را بی‌رحمانه به نقد می‌کشد: «حاجی موریه و قصه‌ی استعمار»، در «از ماست که بر ماست»، تهران، ۱۳۵۷؛ و

A. Banuazizi, "Iraninan 'National' Character: A Critique of Some Perspectives," in.

E.C. Brown and N. Itzkowitz (ed.). *Psychological Dimensions of Near Eastern Studies*, Princeton, 1977.

49. Adams, *Persia*; N. Jacob, *The Sociology of Development, Iran as a Case Study*, New York, 1966; Rev. Perkins, *A Residence*, p 152.

50. Malcolm, *History II*, p 307.

51. Ibid., p 306.

52. Ibid.

53. Watson, *A History*, pp 12, 16.

برای آگاهی از گویاترین نمونه‌ی آنچه شاهان ایران حتی بر سر خدمتکاران با وفای

خود می‌آوردند، می‌توان سرنوشت حاج ابراهیم شیرازی را مورد بررسی قرار داد، که دودمان قاجار، اگر نه کل حکومت بر ایران، بس مدیونش بود؛ نگاه کنید به: Fraser, *An Historical Account*, p 315; J. Malcolm, *Sketches of Persia* II, London, 1827, p 155.

در مورد امیرکبیر، نگاه کنید به: فریدون آدمیت، *امیرکبیر و ایران*، تهران، ۱۳۴۸؛ و J.H.Lorentz, 'Iran's Great Reformer of the Nineteenth Century',... *Iranian Studies*, no 4, 1971.

54. Malcolm, *History* II, p 324.

برای نمونه‌های دیگر، نگاه کنید به:

Comte de Sercey, *La Perse en 1839-1840*, Paris, 1928, pp 248-51.

رضاشاه با کسانی که برای تحکیم قدرت سیاسی‌اش بیش‌ترین کمک را به او کردند، نظیر تیمورتاش، داور، سرهنگ پولادین و دیگران، همین کار را کرد.

55. Malcolm, *Sketches* II, p 188.

56. Malcolm, *History* II, p 407..

57. Fraser, *An Historical Account*, pp 396-97.

۵۸. کُنت دو سرسی نقل می‌کند که حتی به هنگام ملاقات خصوصی‌اش با محمدشاه قاجار، شاه از شمشیر و تفنگش، «دوستان وفادارش»، جدا نشد، و این به خاطر ترس از قتل در کشوری بود که در آن تنها چند فرمانروا به مرگ طبیعی از دنیا رفته بودند (*La Perse* p 243.)

59. Lambton, SGMI, pp 105-106.

60. Lambton, SGMI, p 120;

نگاه کنید به: غزالی طوسی، امام محمدبن محمد، *نصیحت‌الملوک*، به کوشش ج، همایی، تهران، ۱۳۵۱؛ ترجمه‌ی انگلیسی

F. R. C. Bagley, *Counsel for Kings*, Oxford, 1964.

61. English tr, by H. Darke, *The Book of Government, or Rules for Kings*, London, 1978.

62. Lambton, SGMI, pp 120-21, 135.

63. Ibid, pp 282-85.

برای بحث بیش‌تر درباره‌ی تقیه، همچنین نگاه کنید به:

Lambton, SCP, and Malcolm, *History* III, pp 129-30.

64. Watson, *A History*, p 18.

65. R. B. M. Binning, *A Journal of Two Years' Travel in Persia, Ceylon Etc.*, London, 1857, I, pp 337-40.

66. Malcolm *History* II, pp 304, 318.

۶۷. برای آگاهی از جزئیات، نگاه کنید به: Gordon *Persia* pp 105-15. تیگرانوف

نقل می‌کند که هر گاه حکومت در آذربایجان سعی می‌کرد حاکمی را از خارج از منطقه منصوب کند، در مخالفت با آن اهالی از خان محلی پشتیبانی می‌کردند؛ اهالی این کار را با وجود آزمندی خود خان انجام می‌دادند.

A. V. Tigranov, Lt. - Colonel, *Iz Obshchestvenno Ekonomicheskikh Otnoshenii V Persii* (...Socio - Economic Relations in Iran, Summary of Materials) Collected/Voyage and Observations on Landed Property, the Maaliat and the Administrative System), Tbilisi, 1905, p 74.

۶۸. برای آگاهی از پژوهشی بسیار خوب درباره‌ی اصناف در دوره‌ی صفویه، نگاه کنید به:

M. Keyvani, *Artisanas and Guild Life in the Later Safavi Period, Contributions to the Social-Economic History of Persia*, Berlin, 1982;

برای دوره‌ی قاجار نیز نگاه کنید به:

W. Floor, *The Guilds in Qajar Persia*, doctoral diss., Leiden, 1971 (hereafter, Guilds); 1971, and also his 'The Guilds in Iran, an Overview', *ZDMG*. 1975, 125.

۶۹. به خاطر مقاصد مالیاتی و گاه کشاورزی نیز، با روستا به عنوان واحد مشاع (مشترک) برخورد می‌شد؛ نگاه کنید به:

C. Cahen, 'Tribes, Cities, and Social Organization', *Cambridge History of Iran IV*, Cambridge, 1975, p 314.

۷۰. برای بحث‌های تفصیلی نگاه کنید به:

Ann K. S. Lambton, 'Ilat' in *Encyclopedia of Islam III*, new ed., Leiden, 1971; idem 'Reflections', in Udovitch, *The Islamic Middle East*; Cahen, 'Tribes, Cities, and Social Organization', p 309.

۷۱. اکثر مسافران و مقیمان اروپایی قرن نوزدهم، نظیر ملکم و فریزر، که در بالا از آن‌ها نقل قول شد، به این مسائل پرداخته‌اند؛ اما گزارش موجز و عالی این مسائل را لمبتون داده است، در:

'Islamic Society in Persia', *Theory and Practice of Medieval Persian Government*; 'Kalantar' in *Encyclopedia of Islam IV*, new ed., 1978; 'The office of Kalantar under the Safawids and Afshars' in M. Langes d' *Orientalisme offert Henri Mass.*, Teheran, 1963.

۷۲. برای بحثی درباره‌ی انجمن‌ها به عنوان بدیل الگوهای غربی سازمان سیاسی، نگاه کنید به: خسرو شاکری، «پیشینه‌ی جنبش انجمنین»، کتاب *جمعه‌ها*، شماره ۵، ۱۳۶۴.

۷۳. یکی از این حکایت‌ها داستان درویشی است که از شاه می‌خواهد که سلطنتش را تنها برای سه روز به او واگذارد و او طی این مدت مالیات‌ها را کاهش و حقوق‌ها را افزایش می‌دهد، و کارهایی نظیر آن، و در نتیجه موفق می‌شود اهالی شهر را راضی

کند که او را به پادشاهی برگزینند. شاه معزول، پس از سال‌ها رنج و مرارت سرانجام در شهر دیگری به پادشاهی می‌رسد و اکنون در آن جا با زیرکی و هوشمندی حکومت می‌کند. حکایت دیگر مربوط به شاه طهماسب صفوی است که در زمانی که داشت در حوضی شنا می‌کرد، پرنده‌ی سحرآمیز نیرومندی او را به هوا بلند کرد و در جنگلی دور افتاده رها ساخت. او در آن جا خود را نه تنها از لباس‌هایش، بلکه از قدرتش نیز محروم یافت. دیگر کسی او را به‌عنوان پادشاه نمی‌شناخت. به کلی ناامید و درمانده شد و از خدا طلب بخشش کرد. تنها کسی که اکنون نسبت به او هم‌دردی نشان می‌داد، درویش پیر فروتن و سخاوتمندی بود. او پس از دگرگونی‌های بسیار، به کاخ پادشاهی خود بازگشت. طبق معمول در آینه نگاه کرد تا ببیند که آیا کسی برتر از او وجود داشت یا نه. ندایی به او گفت: به خوشبختی خود در این دنیا غرّه مشو، بدبختی‌هایت را نیز از یاد مبر؛ خوشبختی لختی بیش نمی‌پاید، و بدبختی نیز زود برطرف نمی‌شود!

۷۴. این گرایش اشتراکی و موضع تسلیم‌باریک‌بینانه نسبت به قدرت مطلقه حتی تا به امروز باقی مانده و همچنان باز تولید شده است.

75. Lambton, 'Persian Society under the Qajars', *Royal Central Asian Journal* (Hereafter, PSQ), April, 1961; and also, Lambton, SGMI, p 123.

فصل دوم: دگرگونی‌ها

۱. برای آگاهی از اجاره‌داری زمین در ارمنستان تحت حاکمیت قاجاریه، نگاه کنید به: G. A. Bournoutian, *Eastern Armenia in the Last Decades of Persian Rule, 1807-1828*, Malibu (Calif.), 1982, chapter 5.

۲. ایران اساساً فاقد حق پایدار فردی و مالکیت خصوصی بود، که برخی از نویسندگان، از جمله این نویسنده در گذشته، آن را شیوه‌ی تولید آسیایی توصیف کرده بودند. برای آگاهی از بررسی‌های عمده درباره‌ی موضوع شیوه‌ی تولید آسیایی، نگاه کنید به:

K. Marx, *Pre-capitalist Economic Formations*, ed. E.Hobsbawm, London, 1964; F. Tokei, *Essays in the Asiatic Mode of Production*, Budapest, 1979 (Fr.ed.in 1966); U. Melotti, *Marx and the Third World*, London, 1977; E. Varga, *Politico-Economic Problems of Capitalism*, Mosscow, 1968; M. Godelier (ed), *Marx, Engels, Lenine, Sur les Societes Pre-Capitalistes*, Paris, 1970; R.Garudy (ed), *Sur le Mode de Production Asiatique*, Paris, 1969; *La Pense*, Octobre 1971; *Le Fil du Temps*, no. 9, July, 1972; L. Krader, *The Asiatic Mode of Production*, Assen

(Holland), 1975; idem *The Ethnological Notebooks of Karl Marx*, Assen, 1972; A. M. Bailey and J. R. Llobera (ed), *The Asiatic Mode of Production*, London, 1981.

برای آگاهی از آرای شوروی‌ها در مورد این موضوع، نگاه کنید به مقالات در *Vestnik Drevnei Istorii and Voprosii Istorii* as tr. in *Soviet Studies in History*, no. 12, 1965; nos. 3 and 4 (1966);

برای آگاهی از ردّ دیدگاه شوروی‌ها از سوی ایرانیان، نگاه کنید به: م. ع. خنجی، *رساله‌ای درباره‌ی تاریخ ماد*، تهران، ۱۳۵۸.

3. Ann K. S. Lambton, *Landlord and Peasant in Persia*, London, 1953 (hereafter, LPP); *Persian Land Reform*, London, 1969 (hereafter, PLR); RDLRI; PSQ; SCP; and 'Evolution of Iqta 'in Medieval Iran', *Iran, Journal of the British Institute for Persian Studies* V. 1967.

4. Lambton, RDIRI, in Issawi, *Economic History*, pp 52-53.

یک کارشناس روسیه‌ی تزاری که اقتصاد ایران را در اواخر قرن نوزدهم مورد بررسی قرار داده بود نیز خصلت شهری اجاره‌داری زمین را بازشناخت؛ او استدلال کرد که این ویژگی به دلیل مالکیت یا در اختیار داشتن زمین بود که از نامنی و همچنین فقدان حمایت ایدئولوژیک (یعنی از جانب روحانیت) و / یا نظامی از خارج ناشی می‌شد، و لذا گرایش به اتحاد با کسانی که صاحب قدرت بودند؛ نگاه کنید به:

Tigranov, *Iz Obshestvenno*, p 12.

۵. برای آگاهی از یک بحث موز دربارہ‌ی این تفاوت بین حق ابطال‌ناپذیر مالکیت ملک در اروپا و امتیاز در اختیار داشتن زمین متعلق به پادشاه، نگاه کنید به:

Lorini, *La Persia*, pp 154-55, 217-219.

احتمال دارد در ایران پیش از اسلام در اختیار داشتن اشتراکی زمین با زمین واگذاری از سوی فرمانروا همراه بوده باشد. نگاه کنید به:

V.G.Lukonin, *Persia*, New York, 1967, II, pp 22-25.

۶. در روایت دیگری از همین نظریه، گفته می‌شد که «جامعه مالک زمین است.»

Tigranov, *Iz Obshestvenno*, p 1.

اما در عمل این روایت قابلیت اجرایی محدودی داشت.

7. V.Berard, *Revolucion de la Perse*, Paris, 1910, p 314.

در خصوص نگرش ایلات در این زمینه، نگاه کنید به:

Malcolm, *History* II, pp 599-601.

او نقل می‌کند: «ایلات خانه‌به‌دوش ایران غار تگرند؛ و به این کار خود افتخار نیز می‌کنند. آن‌ها پیوسته عملیات موفقیت‌آمیز غار تگرانه‌ی خود یا نیاکانشان را

برمی‌شمارند؛ و از رئیس تا پایین‌ترین مرد ایل آشکارا به اعمالی می‌نازند که در یک حکومت بسامان‌تر مجازات مرگ به همراه دارد. او سپس به برشمردن نمونه‌ی مشخص چنین اعمالی می‌پردازد.

۹. بخشی از فرمان رمضان ۱۳۰۳ [ه.ق] بدین قرار است: «خدای بزرگ متعال وجود مقدس ما را سرچشمه‌ی عدالت و خیرخواهی و مجری رأی و قدرت خود قرار داده، و بخصوص حفظ جان و مال رعایای ممالک محروسه‌ی ایران را در کف با کفایت ما گذاشته؛ به شکرانه‌ی این نعمت، بر خودمان واجب می‌بینیم در اجرای این مسئولیت از تقسیم عدالت و حفظ جان و مال مردم این مملکت از تعدی ظالمان یا پس‌نکشیم و شانه خالی نکنیم و [بر خودمان واجب می‌دانیم] چنان جد و جهد کنیم و استقامت نشان دهیم که مردم حاکم بر جان و مال خود باشند؛... هیچ کس حق یا قدرت دست‌اندازی یا دخل و تصرف یا مداخله در جان و مال کسی را نداشته باشد، وگرنه رعایای دولت ایران تنبیه یا مجازات خواهند شد، مگر در جهت اجرای قانون شرع یا عرف باشد». او در فرمان دیگری مظفرالدین میرزا ولیعهد را مأمور اجرای فرمان نخست کرد که می‌بایست در تمام مساجد و مجالس خوانده و به‌طور کلی در تمام محل‌های عمومی پخش می‌شد. نگاه کنید به:

FO Persia, no. 2, 1888.

۱۰. این وضعیت در اواخر قرن نوزدهم تغییر کرد و دهقانان به‌نحو فزاینده‌ای به زمینداران جدید، مُلک‌داران، بدهکار شدند.

11. See Lambton, LPP; Tigranov, *Iz Obshchestvenno*, and J. Greenfield, *Die Verfassung des Persischen Staates*, Berlin, 1904.

12. Fraser, *Journey into Khorasan*, p 199.

13. Tigranov, *Iz Obshchestvenno*, p 5.

ضرب‌المثل مشابهی که مربوط به اروپای پیش از انقلاب است، چنین است: Right (حق با قدرت است) که در انگلیسی معنای دوگانه‌ای دارد، اما نه در سایر زبان‌های اروپایی.

14. Fraser, *Journey into Khorasan*, p 190. تأکید از ماست.

15. Malcolm, *History II*, P 378.

۱۶. برای بررسی وقف به‌عنوان یک اقدام دین‌دارانه، نگاه کنید به:

R. D. Mc Chesney. 'Waqf and Public Policy, The Waqfs of Shah' Abbas, 1011-1034/1602-1614, *AAS*, no. 15, 1981;

مؤلف در واقع نتیجه می‌گیرد که وقف بیش‌تر یک ابزار سیاست حکومتی بود تا اقدامی دین‌دارانه.

17. Ibid, pp 378-79.

18. Lambton, LPP, pp 27, 230-37.

۱۹. برای آگاهی از مورد وقف کردن ملک به دلایل ناامنی، نگاه کنید به:

Polak, *Persian* II, P 124.

که در آن مؤلف شرح می‌دهد بانیان وقف غالباً با روحانیت پنهانی به توافق می‌رسیدند تا درآمد مستمر آن برای اولادشان تضمین شود. برای توضیح مشابهی، نگاه کنید به:

M. L. Tomara, *Ekonomicheskoe Polozbenie persii* (The Economic Situation of Persia, Report by the Official of Extraordinary Mission of the [Russian] Ministry of Commerce and Industry, sent to Iran in 1893-94), St Petersburg, 1895, p 6.

20. Malcolm, *History* II, pp 313, 336.

ضبط زمین وقفی در واقع نشانه‌ی بی‌حرمتی بود، اما این موضوع برای نادرشاه فرقی نمی‌کرد.

۲۱. موقوفات امام رضا به‌وضوح بزرگترین املاک وقفی در ایران بوده است. این موقوفات که در سراسر کشور پخش بود، بین ۱۲۷۹ و ۱۲۹۹ در سال درآمدی بیش از ۶۰ هزار تومان داشت. نگاه کنید به:

Tomara, *Ekonomicheskoe Polozbenie*, p 6; FO Confidential Handbook Persia (London, 1919, p 97)

او نیز این درآمد را به همان میزان برآورد می‌کرد و نیز می‌افزود که املاک موقوفی امام رضا، شامل کاروانسراها، مغازه‌ها و بازارها بر اثر میراث معتقدان دینی یا «توافقات پنهانی» با صاحب‌منصبان دولتی، رو به افزایش بود. از این رو «معتقدان دینی»، با گریز از ضبط اموالشان از طریق انتقال آن به حَرَم، مستمری ثابت و مادام‌العمری را برای خود و وارثانشان تضمین می‌کردند.

22. Tigranov, *Iz Obshchestvenno*, p 84.

یک نمونه‌ی ثبت شده‌ی دیگر فروش زمین‌های شولستان در ۸۱-۱۲۸۰ از طرف امین‌السلطان، علی‌اصغر خان اتابک، صدراعظم به معین‌التجار بوشهری است که، از جمله، یکی از بانکداران خصوصی مظفرالدین شاه بود. نگاه کنید به:

Gilbar, 'Persian Agriculture in the Late Qajar period, 1860-1906: Some Economic and Social Aspects', *AAS*, 3/21, 1978, p 340.

۲۳. مسعود میرزا ظل‌السلطان، تاریخ مسعودی، تهران، ۱۹۸۳، ص ۳۲۲.

۲۴. ظل‌السلطان، تاریخ، ص ۲۳۳.

۲۵. برای متن فرمان، نگاه کنید به: Curzon, *Persia*, II, p 460، همچنین نگاه کنید به:

Lorini, *Persia*, p 217, and Tigranov, *Iz Obshchestvenno*, p 84.

اما نباید گمراه شد: حق انحصاری دیرینه‌ی فرمانروایان ایران را نمی‌شد با یک حرکت قلم از بین بُرد. پادشاهان بعدی خاندان قاجار، پهلوی‌ها، همچنین دولت اسلامی بارها اموال ثروتمندان و بینوایان را مصادره کردند. برای آگاهی از دوره‌ی محمدعلی شاه نگاه کنید به:

Atrept [S.M.Moubayadjian], *Mamed- 'Ali, Sovermennaia Persiia'* Alexandropol, 1909, pp. 39-40.

آترپت (۱۸۶۰-۱۹۳۷) یک ارمنی متولد قارص بود که به حزب سوسیال دموکرات هنجاکیست پیوست. او پس از تبعیدش در روستوف، به تبریز رفت و در آن جا روزنامه‌ی ارمنی‌زبان *آباکا* (آینده) را منتشر کرد. او داستان‌نویس نیز بود و تا هنگام مرگش در ارمنستان شوروی زیست. برای اطلاع بیش‌تر نگاه کنید به:

Armenian Encyclopaedia (abridged edition), Yerevan, 1994.

26. Tigranov, *Iz Obshchestvenno*, pp 84-85.

تیکرانوف نمونه‌هایی در شمال ایران به دست می‌دهد که در آن جا در یک مورد یک آبادی تحت تیول در اصل ۵۰۰ تومان بازدهی داشت که می‌بایست به‌عنوان حقوق دولت به تیول‌دار پرداخت می‌شد. اما به‌زودی دومی، برای آن که تیول را در خانواده‌ی خودش برای همیشه نگاه دارد، ۱۰۰۰ تومان در محافل درباری تهران پیشکش کرد. کمی پس از آن، خانواده‌ی تیول‌دار ۶۰۰۰ تومان از دهقانان مطالبه می‌کرد؛ حتی با در نظر گرفتن تورم، این افزایش دوازده‌برابریِ مازاد محصولی که از دهقانان گرفته می‌شد نشان‌دهنده‌ی وخامت وضع تولیدکنندگان در زمانی بود که از املاک خالصه به خصوصی انتقال پیدا می‌کردند.

27. *Ibid*, pp 12, 15-16, Paul English, *City and Village in Iran, Settlement and Economy in the Kirman Basin*, London, 1966, p 73.

نویسنده‌ی اخیر اظهار می‌دارد که بسیاری از اربابان زمیندار کرمان امروزی اخلاف صاحب‌منصبان قدرتمند دولتی، رهبری مذهبی، و بازرگانان قرن نوزدهم بوده‌اند. دیگران نوکسسه‌هایی بوده‌اند که در بازار یا دستگاه حکومتی ثروت اندوخته و در زمین سرمایه‌گذاری کرده‌اند، چون آن را شالوده‌ی واقعی قدرت می‌دانستند.

28. *Ibid*, pp 15-16.

ای. فلاندن از «ثروت هنگفتی» که روحانیون به دست آوردند و از «اجحافات متعدد» آنان سخن می‌گوید. او همچنین از «تکبر» و خودرأیی «شرم‌آور» آنان گزارش می‌دهد و نمونه‌ی شیخ‌الاسلام اصفهانی را مثال می‌آورد، که ظاهراً از شاه ثروتمندتر بود و ۳۰ هزار نفر تحت فرمان داشت.

Voyage en Perse I, F_{at}ib, 1851, p 255.

29. *Ibid*, p 59.

30. Ibid, p 64.

31. Ibid, Introduction; Greenfield, *Die Verfassung*, p 156.

نویسنده‌ی اخیر نیز به تملک زمین از سوی بازرگانان و روحانیون اشاره می‌کند.

32. Atrpet, *Sovremennaia Persiia*, p 44.

33. Ibid, pp 36-37.

«تاریخ و جغرافیای تبریز» اثر شاهزاده نادر میرزا، که در پایان قرن نوشته شد و در ۱۳۶۰ در تهران انتشار یافت، در صفحه ۱۱۹ ثروت هنگفت خانواده‌ی روحانی بزرگ تبریز حاجی میرزا جواد مجتهد را تأیید می‌کند. همچنین نگاه کنید به:

S. G. Wilson, *Persian Life and Customs*, New York, 1900, repr, 1973, pp 203-04,

که حاجی را «مردی با توانایی بسیار»، «شروتی کلان»، و ظاهراً مالک «چندصد آبادی» توصیف می‌کند، که «نفوذ و اعتبار زیادی دارد. مجرمان برای کسب حمایت به درگاه او پناه می‌برند».

34. Molcolm, *History* II, p 336.

35. Tigranov, *Iz Obshchestvenno*, p 65.

۳۶. تاریخ نامه ۱۵ سپتامبر ۱۸۹۹ (۲۴ شهریور ۱۲۷۸) است. نگاه کنید به:

S. Gwynn (ed), *The Letters and Friendships of Sir Cecil Spring-Rice, A Record*. London, 1925, I, P 298.

37. Atrpet, *Sovremennaia Persiia*, pp 36-37.

شایان ذکر است که هر یک از این املاک پنج برابر حرم امام رضا در مشهد درآمد داشت.

38. J. Bassett, *The Land of Imams*, London, 1886, p 264.

39. Tigranov, *Iz Obshchestvenno*, p 14; Atrpet, *Sovremennaia Persiia*, p 42.

به نظر می‌رسد که در ایران قرون وسطی نفوذ سرمایه‌ی تجاری در کشاورزی همیشه تا حدی وجود داشت؛ ممکن است دلیلش این بوده باشد که، چون صنعتی وجود نداشت که سرمایه‌ی انباشته شده در آن به کار رود، یگانه راه سرمایه‌گذاری در کشاورزی بود. برای چنین موارد سرمایه‌گذاری در ایران قرون وسطی، نگاه کنید به: Ann K. S. Lanbton, 'Reflections on the Role of Agriculture'. in A. L. Udovitch, *The Islamic Middle East, 700-1900, Studies in Economic and Social History*, Princeton, 1981, pp 289-90.

برای آگاهی از پدیده‌ی مشابهی در سایر کشورهای اسلامی، نگاه کنید به:

I. M. Lapidus, *Muslim Cities in Later Middle Ages*, Cambridge, 1984, pp 118-19.

40. Tigranov, *Iz Obshchestvenno*, pp 13-14.

41. Spring-Rice to Grey, FO 416/29, p 22.

۴۲. مالکان و اربابان زمیندار جدید به گریز از مالیات و رشوه‌دهی به منظور فریب دهقانان متوسل می‌شدند. تیگرانوف این را «غارت قانونی» می‌نامد (*Iz*)

(Obshchestvenno p 31)، همچنین نگاه کنید به:

Atpet, *Sovremennaia Persiia*, p 125.

گرنفیلد نیز بر این واقعیت تأکید دارد که مالکان جدید، برخلاف نظام قدیمی، به پیامدهای درازمدت توجهی نداشتند و برای کسب اضافه‌محصول بیش‌تر به دهقانان فشار می‌آوردند. (*Die Verfassung* p 156)، شاهزاده ظل‌السلطان نیز ملاحظات خارجیان را در این مورد تأیید می‌کند؛ نگاه کنید به خاطرات او، تاریخ، صص، ۲۳۳، ۲۵۴.

43. Malcolm, *History* II, P 336; and Fraser. *An Historical Account*, p 345.

44. *Ibid.*, p 345.

۴۵. باید افزود که ستم به دهقانان نه تنها از طریق ایدئولوژی، به شکل نظریه‌ی حکومتی حق الهی شاه، که مورد تأیید برخی مجتهدان اسلامی بود، بلکه به واسطه‌ی وجود عقاید خرافاتی گوناگون نیز حمایت می‌شد، نظیر «کسی که از پرداخت مالیات به شاه شانه خالی می‌کند، خر بارکش گول‌های بیابانی خواهد شد».

46. Malcolm, *History* II, p 335.

47. Malcolm, *History* II, p 454. Bérard, *Révolution*, pp 242-44.

پُرآر سه «وظیفه‌ی شاه را برمی‌شمارد، که همگی به حمایت از بازرگانی مربوط بود و از شاه انتظار می‌رفت به آن‌ها عمل کند. این وظایف ممکن است از موفقیت‌های مشروطه‌خواهان در ایران ناشی شده باشد.

48. Malcolm, *History* II, pp 336-37.

49. Consul Abbott, 'Report on Journey to Caspian', in Issawi, *Economic History*, p 226.

50. Markham, *A General Sketch*, p 367.

51. Fraser, *Journey into Khorasan*, p 173.

52. Fraser, *An Historical Account*, p 355, and also *Journey into Khorasan*, p 123, J.

M. Tancoigne, *A Narrative of a Journey into Persia and Residence at Teleran*, London, 1820, p 91.

۵۳. ملکم می‌افزاید که مالیات صادر، هر وقت مطالبه می‌شد، «غالباً برای طبقه‌ی تهیدست زارعان بسیار توانفرساست، زیرا آنان مجبورند محصول را روی زمین به‌قیمت پایین‌تر بفروشند تا بتوانند آن مالیات را پردازند. مشاهده‌ی فروش گندمی که زارع به خرواری یک تومان فروخته باشد، به ۲/۵ تومان نامعمول نیست» (*History* II, p 343). کنسول ابوت، که در دوره‌ی سلطنت ناصرالدین شاه در ایران بود، باز هم

فکر می‌کند که دهقانان در زمین‌های خالصه وضع بهتری داشتند. نگاه کنید به:

A. Amanat (ed); Consul Abbott, *Cities and Trade: Consul Abbott on the Economy and Society of Iran, 1847-1866* (hereafter *Cities and Trade*), London, 1983, p.220

54. Malcolm, *History* II, p 352.

غالباً پیش می‌آید که کسانی که به شکلی از ستم – احتکار یا بالا رفتن تحمل‌ناپذیر قیمت اجناس ضروری – معترض بودند به پادرمیانی یک مقام مذهبی متوسل می‌شدند، به امید این که علیه ستمگر فتوایی صادر شود، تا بر اساس آن بشود علیه‌اش اقدام کرد. چنان که دانسته است، بعدها از این روش در مبارزه علیه امتیاز تنباکوی انگلیسیان استفاده شد. بدین ترتیب، نفوذ مذهب، که گاه‌گاهی به‌عنوان تأیید ایدئولوژیک مبارزه علیه ستم به کار می‌رفت، ایمان به خود مذهب و اقتدار روحانیت را تقویت می‌کرد، و از این طریق مانع هجوم عقاید روشنگری اروپایی می‌شد. همچنین نگاه کنید به:

Wiloson; *Persian Life*, p 273.

۵۵. همان گونه که در بالا اشاره رفت، کسبه و پیشه‌وران انجمن‌های حرفه‌ای خود را داشتند که وظیفه‌ی اصلی آنان دفاع دسته‌جمعی از منافع اعضا بود. دفاع جمعی ایلات از آن هم گسترده‌تر بود، چه آنان نیروی نظامی تشکیل داده و مسلح بودند.

Malcolm, *History* II, pp 327, 330.

اگر چه این سازوکارها نیز به تدریج رو به ضعف گذاشت. برعکس، دهقانان، که فاقد سازمانی استوار بودند، در جوامع پراکنده، منزوی، و کوچک زندگی می‌کردند و عملاً جز بست‌نشستن یا فرار وسیله‌ی دفاعی دیگری نداشتند. علما، پناهگاه سنتی مردم، بسیار کمتر از آن‌چه انتظار می‌رفت در دسترس بودند. بازرگان روشن‌اندیش زین‌العابدین مراغه‌ای در اثر انتقادی خود درباره‌ی اوضاع ایران در پایان قرن نوزدهم، می‌نویسد که «حتی علماء طرز فکر ظالمانه پیدا کرده‌اند، و در هیچ جای دنیا خانه‌های روحانیان چنین پناهگاه متخلسان و افراد دغ‌لکار نیست!» سیاحتنامه‌ی ابراهیم بیگ، چاپ جدید، تهران، ۱۳۶۴، صص ۱۸۵-۱۹۰.

56. Polak, *Persien* II, p 130.

یک انگلیسی جوان، که در برابر بازپرداخت مبالغی که برادر بزرگترش از ایران وام گرفته بود در ایران به‌عنوان گروگان نگهداری می‌شد و همچنان از دولت ایران یک مقررری دریافت می‌کرد، سرانجام تیول‌دار دو آبادی در آذربایجان شد. او با رعیت‌هایش با ملایمت رفتار می‌کرد. وی در مکاتبه با خانواده‌اش گزارش می‌دهد که دهقانان آبادی‌های دیگر، که از دست ستمگری اربابانشان به ستوه آمده بودند، از او می‌خواستند که سرپرستی ناحیه‌ی آنان را نیز بر عهده گیرد. نگاه کنید به:

B.Schwartz (ed), *Letters from Persia, Written by Charles and Edward Burgess*, New York, 1943, p 58.

57. Polak, *Persien*, II, p 128.

58. Gorkon, *Persia*, p 38.

59. Curzon, *Persia*, II, p 443.

60. Perkins, *A Residence*, p 151.

61. Ibid, p 166.

تانکوان، حدود بیست سال زودتر (A Narrative, pp 83, 165)، درباره‌ی ترس‌های دهقانان به همین اشاره برد: «اهالی این روستا [نزدیک زنجان]، که به زورگویی اربابان بزرگ ایرانی عادت کرده بودند، که به‌هنگام سیر و سفر مایملک ساکنان [دهقانان] را به‌زور می‌گرفتند، در استقبال از ما تا مدتی تردید داشتند، چه می‌ترسیدند با ستمگران تازه‌ای روبه‌رو شوند». او می‌افزاید که «بویژه به‌هنگام مطالبه‌ی مالیات‌هاست که این قدرت استبدادی و ستمگری نمود پیدا می‌کند؛ تمام فشار روی زارعان و پیشه‌وران وارد می‌شود».

62. J. Morier, *A Second Journey Through Persia, Armenia, and Asia Minor to Constantinople, Between the Years 1810*, London, 1818, p 261;

مؤربه می‌افزاید که از این روش فرار برای جلوگیری از ستمگری «به‌کرات در کتاب مقدس یاد شده است». پدر روحانی سی. جی. ویلسون

(*Persian Life and Customs*, 1973, pp 273-74 New York, 1900 repr).

نیز همین پدیده را مشاهده می‌کند: «وقتی زارعان بینوا مورد ظلم و تعدی قرار می‌گیرند، امید چندانی به چاره‌جویی ندارند. گاهی دسته‌جمعی به پا می‌خیزند و برای درخواست کمک به نزدیک‌ترین حکمران مراجعه می‌کنند. به‌عنوان آخرین راه چاره، روستای خود را ترک می‌گویند... گاهی یک روستا به کلی از سکنه خالی می‌شود».

63. Ibid., P 170.

64. Ibid., p 279.

65. E. R. Durand, *An Autumn Tour in Western Persia*, Westminster, 1902, pp 253-54.

66. Lambton, 'The Role of Agriculture', p 208.

67. Polak, *Persien* II, p 123.

68. Malcolm, *Sketches* I, p 252.

۶۹. دولت‌آباد دقیقاً به‌معنای آباد شده از سوی دولت است. [جمله برای متن انگلیسی بود؛ و توضیح واضح‌تر در فارسی].

70. T. J. Bent, 'Village Life in Persia', *The New Review*, 1981, p 365.

سرهنگ و. ا. کاساکوفسکی، فرمانده فوج‌های سلطنتی در تهران در زمان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه، درباره‌ی وضعیت تأسف‌انگیز دهقانان در پایان قرن گزارش می‌دهد و می‌نویسد دهقانان در ایران، اگر چه برخلاف سرف‌های روسی آزاد بودند اما، در وضعیت دشوارتری به سر می‌بردند، و در واقع با آنان بدتر از بردگان رفتار

می‌شد. نگاه کنید به خاطرات او (ترجمه‌ی فارسی توسط ع. ق. جلی)، تهران، ۱۳۴۴، صص ۴۱-۱۴۰.

۷۱. شگفت آن است که یک بازرگان ثروتمند محلی به نام میرزا حاجی آقا مؤتمن اردبیلی قول پادرمیانی داد. نگاه کنید به:

Tigranov, *Iz Obshchestvenno*, p 4.

سر آرتور آرنولد در، *Through Persia by Caravan*, London, 1877, p 127، به نقل از لوئیز پلی، باز هم می‌نویسد که اخاذی از دهقانان در این زمان به فرار آنان و بایر شدن زمین منجر شد.

72. Gobineau, *Trois Ans*, pp 190-91

۷۳. دلیل ساده‌اش این بود که پس از آن که شاردن کتابش را نوشت، ایران مورد تجاوز افغان‌ها قرار گرفت، از سوی نادرشاه از نو یکپارچه شد، و او به هندوستان لشکرکشی کرد، و بار همی این‌ها بر دوش دهقانان افتاد؛ افزون بر آن، درگیری بین زنده و قاجاریه، از یک سو، و عملیات جنگی روسیه راه از دیگر سوی، باید عواملی به حساب آورد که در فقرزدگی دهقانان نقش داشتند.

۷۴. گزارش سال ۱۲۴۸، به نقل از: Gilbar, *Persian Agriculture*, p 351.

75. *Die Verfassung*, p 156.

76. Binning, *A Journal*, pp 348-49.

77. Watson, *A History*, p 29;

برای نمونه‌های دیگری از این نوع ستمگری، همچنین نگاه کنید به:

Polak, *Persien*, p 130, and Fraser, *Journey into Khorasan*, pp 114-15.

۷۸. کنسول ابوت در سال ۱۲۲۳ می‌نویسد که دهقان «غالباً نداشتن زمین را با صرفه‌تر از داشتن زمینی از آن خود می‌یابد»؛ به نقل از:

Issawi, *Economic History*, p 226.

79. Binning, *A Journal*, pp 384-49;

همچنین نگاه کنید به ارجاعات بالا به پرکینز و تانکوان.

80. V. Nowshirvani, 'The Beginning of Commercial Agriculture in Iran', in Udovitch ed, *The Islamic Middle East. 700-1900, Studies in Economic and Social History*, Princeton, 1981;

ج. ج. گیلبر، در مقالات گوناگونش که در بالا از آن‌ها نقل قول شد، بویژه در «کشاورزی ایران» (*Persian Agriculture*). اما استدلال‌های این دو قانع‌کننده نیست. نوشته‌های نوشیروانی اساساً نظری و به‌ندرت به مدارک متکی‌اند؛ و در جایی که پای مدارک به میان می‌آید، اعتبار خود را از دست می‌دهند. در مورد گیلبر، کافی است گفته شود که نتیجه‌گیری‌های او با مدارکی که خودش ارائه می‌دهد مغایرت دارد!

81. Rabino, 'Banking in Persia', P 22, and Issawi, *Economic History*, Chapter 8. ۸۲. بر اساس جدول‌هایی که عیسوی ارائه کرده (Ibid, pp 343-45)، نرخ برابری قران از ۱۲/۵ قران در برابر یک پوند در ۱۸۱۴ به ۵۶ قران در برابر یک پوند در ۱۹۱۴ سقوط کرد، یعنی ۴۴۸ درصد کاهش یافت. ویلسون (*Persian Life*, p 283)، به کاهش ارزش پول ایران به روش زیر اشاره می‌کند:

۶۰ سال پیش (حدود ۱۲۱۹): دلار طلا = ۳/۳۳ قران

۲۵ سال پیش (حدود ۱۲۵۴): دلار طلا = ۵ قران

۱۲۷۰: دلار طلا = ۷-۸ قران

۱۲۷۲: دلار طلا = ۹ قران

پس از قانون شرم، ۱۲۷۶: دلار طلا = ۱۰ قران (۱ تومان)

این یک کاهش سیصد درصدی ارزش پول رایج طی بیش از ۵۰ سال است. البته این نشانگر تورم ارزش طلا بسیار بیش از هر برآورد دیگر در دسترس است. نوشروانی تنها تورم ۱۴۵ درصدی را برای دوره ۱۲۲۷-۹۳ تأیید می‌کند (*The Beginning*, p 551). وضع خراب مالی کشور (تورم و کاهش ارزش پول رایج) در خاطرات ظل‌السلطان (تاریخ، صص ۲۳-۳۲۲) نیز گزارش شده است.

۸۳. نرخ‌های گوناگون بهره برای این دوره گزارش شده است؛ واتسون (*A History*, p 33) آن را ۲۵ تا ۳۰ درصد و گاهی حتی ۶۰ درصد ذکر می‌کند؛ کرزن (*Persia II*, p 490) آن را تا ۵۰ درصد می‌نویسد؛ پولاک (*Persien II*, p 188) آن را بین ۱۸ تا ۳۰ درصد گزارش می‌کند؛ و Burgess (*Letters*, p 88) آن را تا ۱۲۰ درصد ثبت می‌کند. *d'un Voyage en Perse Souvenirs*, Paris, 1867 J. M. De Rochechouart آن را بالای ۱۰۰ درصد برآورد می‌کند. ویلسون (*Persian Life*, p 283) نرخ بهره را از ۴۸ تا ۱۲۰ درصد ذکر می‌کند. در مورد بدهکاری دهقانان، نگاه کنید به گزارش کنسول بریتانیا در:

Issawi (*Economic History*, p 209); Gilbar ('The Persian economy', p 192; (Greenfield) *Die Verfassung*, p 155); L. Bouvat ('Notes Agricoles et Industrielles', *RMMX XIII*, June 1913, p 182).

84. J. Basset, *The Land of Imams*, pp 260. 264.

۸۵. به نقل از گیلبر در *Persian Agriculture*, p 363. همچنین باید تأکید کرد که مصرف «مقدار زیادی اجناس خارجی» در آن دوره، برخلاف اظهار گیلبر، لزوماً به معنای بهبود سطح زندگی دهقانان نیست، بلکه صرفاً نشانگر آن است که اقتصاد روستایی، به جهت کشیده شدن فرایندهای اقتصاد کشور به بازار جهانی، داشت پولی می‌شد؛ اکنون دهقانان بیش تر نیازهایشان را از بازار وارداتی خریداری می‌کردند (چه

صنعت محلی رو به زوال بود) و به تولیدی تک‌محصولی می‌پرداختند.
86. Demographic Developments in Late Qajar Period, *AAS*, 2/11, 1976, pp 140-41.

87. Ibid.,, p 140.

88. E.B.Eastwick, *Journal of a Diplomat's Three Years' Residence in Iran*, London, 1864, pp 85-86.

89. As quoted by Gilbar, 'Persian Economy', pp 191-92.

90. Watson, *A History*, pp 27-28.

گیلبر نتیجه می‌گیرد که دهقان ایرانی طی نیمه دوم قرن نوزدهم نسبت به هم‌قطارانش در «هلال الخصیب» و آناتولی از سطح زندگی بالاتری برخوردار بود، اما تأیید می‌کند که سطح زندگی دهقانان در مرکز و جنوب ایران در این دوره کاهش یافت. نگاه کنید به: 'Persian Economy', p 196. سرکنسول آمریکا در ایران، اس. جی. دلیو. بنجامین، نیز ضمن مقایسه‌ی ایران با هندوستان و ترکیه در سال ۱۲۶۳، بر این نظر بود که ایرانیان از سطح زندگی بالاتری برخوردار بودند. نگاه کنید به:

US Consular Reports, Labour in America, Asia, Africa, Australia, and Polynesia; Washington, D.C.1995, p 293.

91. Issawi, *Economic History*, pp 336, 364.

۹۲. تنها استناد دستمزدهای موقتاً بالای ۸۳-۱۲۸۲ برای کارگران کشاورزی در کشتزارهای تریاک است، که باید آن را به شرایط استثنایی بازار نسبت داد.

۹۳. واتسون (A History, p 26)، می‌نویسد که بسیاری از کشاورزان در زمستان بی‌کار بودند و در بهار مزد کمی می‌گرفتند.

94. Issawi, *Economic History*, p 221.

95. Tigranov, *Iz Obshchestvenno*, p 53.

96. Polak, *Persien II*, p 122; C. Serena (*Hommes et Choses en Perse*, paris, 1883, pp 275-76; Pers. tr., p 305),

سِرنا می‌نویسد که با یک کدخدا در نزدیکی تهران مواجه شد که سه زن داشت، اما این نامموم بود. شیل نیز تأکید می‌کند که در میان دهقانان و کوچ‌نشینان گرفتن بیش از یک زن نادر بود (Glimpses p 144).

97. Tancoigne, *A Narrative*, p 177.

98. Watson, *A History*, p 26; Bassett, *The Land of Imams*, p 266, and *US Consular Report*, p 294.

99. Perkins, *A residence*, p 152.

100. *Persia II*, p 490.

101. Gordon, *Persia Revisited*, p 10-11.

کتابچه‌ی سری وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا (1919, pp 88-89, *Persia*)، تصویر متفاوتی ترسیم می‌کند: کوچ‌نشینان، که جنگجویان خوبی بودند، زحمتکش‌ان

سخت‌کوشی بودند همانند جمعیت ساکن که «استیلا و حکومت بد روحشان را پژمرده یا تریاک و فساد شیرهی وجودشان را گرفته بود». اما در اواخر دهه ۱۳۳۰، کارشناس آمریکایی سیا، ج. آپتون

(*The History of Modern Iran, An Interpretation*, Boston 1959, p 68)

دهقان ایرانی را چنین تصویر کرد: «به‌طور کلی باید گفت، یک زحمتکش بسیار سخت‌کوش که به هجوم گرما، سرما و باد عادت کرده است. بزرگ‌ترین دشمن او یک بیماری است، که به دلیل وضعیت غیربهداشتی و عادات‌های رایج در ایران، تهدیدی دائمی برای او و فرزندگانش به شمار می‌رود، و دیگری اوضاع نامساعد آب و هوا که می‌تواند محصول او را نابود کند، زیرا او معمولاً از امروز تا به فردا حاشیه‌ی امنیتی ندارد».

۱۰۲. نگاه کنید به پژوهش عالی

A. Seyf, 'The Plague of 1877 and the Economy of Gilan', *Iran*, JBIPS, 1989, XXVII, pp 81-86.

۱۰۳. به گفته‌ی تانکوآن (*A Narrative* p 152) واردات در دهه‌ی دوم قرن نوزدهم از صادرات به مراتب بیش تر بود.

104. Issawi, *Economic History*, p 135.

105. Entner, *Russo-Persian*, pp 10-11; Krahrmer, *Russland in Asien VI: Die Beziehungen Russlands zu Persien*, Leipzig, 1903; G.I.Ter 'Gukasov' *Polinicheskii Ekonomicheskii Interesy Rossii v' Persii*, St Petersburg, 1916.

106. Entner, *Russo-Persian*, pp 650-66.

107. Issawi, *Economic History*, p 136.

108. *Ibid.*, P 137.

109. Curzon, *Persia II*, pp 559-560.. تأکید از ماست.

110. Lambton, *PTEQ*, PP 236-37.

111. *Ibid.*

112. *Ibid.*, p 240.

113. Perkins, *A Residence*, p 148.

114. Issawi, *Economic History*, p 111.

115. *Ibid.*, p 112.

۱۱۶. برگسن (Letters p 98) اظهار می‌دارد که بازرگانان یونانی در تبریز «تقریباً تجارت را از دست همه گرفته بودند».

117. *A Winter's Journey*, Fraser II, London, 1838, p 51.

در واقع احساس عمومی ضد روسی مربوط به قتل وزیر مختار روسیه بود. در ۱۰ بهمن ۱۲۰۷، وزیر مختار روسیه و کارمندانش به دست گروهی از اهالی تهران که تحت تأثیر مجتهدی به نام میرزا حسین به هیجان آمده بودند به قتل رسیدند. اکثر

تاریخ‌نویسان پذیرفته‌اند که علل واقعی این حادثه مسائل مستقیمی نبودند که بین وزیر مختار ا. س. گریبایدوف و دولت میزبانش پیش آمده بودند، بلکه بیش‌تر دشمنی گسترده نسبت به روسیه بود که از دو شکستی که ایران اخیراً متحمل شده بود سرچشمه می‌گرفت، برای گزارش ایرانی این رویدادها، در کنار موارد دیگر، نگاه کنید به:

H. Fasa'i, *History of persia under Qajar Rule*, tr. H. Busse, New York 1972. pp 187-189.

برای گزارش جدید شوروی‌ها از قتل شاعر - سفیر کبیر روسیه گریبایدوف، نگاه کنید به:

G. M. Petrov, 'New Material on the Murder of A. S. Griboyedov', *Ucheneye Zapiski Instituta Vostokovedeniya*. VIII 1952. pp 146-65.

گزارش مختصری از آن در مجله‌ی: *Central Asian Review* No. 4, 1959, pp, 382-86 منتشر شد. جالب آن است که تاریخ‌نویس شوروی پتروف می‌کوشد با به حساب آوردن اوضاع و احوال تاریخی و تیره‌ی وزیر مختار مقتول از همه‌ی خلاف‌های ممکن، از او اعاده‌ی حیثیت کند.

118. Issawi, *Economic History*, p 258;

برای متن کامل گزارش‌های عمده‌ی کنسول ابوت، نگاه کنید به:

Ammanat, *Cities and Trade*.

119. Ibid., pp 259-60.

۱۲۰. برای گزارش ناکامی‌های مؤسسات صنعتی در ایران پیش و پس از آغاز قرن،

نگاه کنید به: محمد علی جمال‌زاده، گنج شایگان، برلین، ۱۹۱۶ (۱۲۹۵) و

P. M. de Groote, *Perse, Situation Economique*, Brussels, 1901; and A. Sultanzade, *Sovremennia Persiia*, Moscow, 1922;

ترجمه‌ی فارسی در اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی، و کمونیستی در ایران، به کوشش خسرو شاکری، ۲۳ جلد، فلورانس و تهران، ۱۹۶۹-۹۴ (۱۳۴۸-۷۳)، ج. چهارم، چاپ دوم، ۱۳۶۴.

۱۲۱. به گزارش فرستاده‌ی بریتانیا، ایستویک، در ۱۲۴۰ و به نقل از: Gilbar,

'Persian Economy', p 190

۱۲۲. به گزارش ار. تامپسون در ۱۲۴۳، به نقل از: Gilbar, Ibid., p 200

۱۲۳. تأکید از ماست؛ متن کامل در ف. م. مؤتمن، سپهسالار اعظم، تهران، ۱۳۲۶، صص ۶-۷.

124. Malcolm, *Sketches I*, pp 259.

125. Ibid., pp 250-60.

در باره‌ی اسماک تجار ایرانی، همچنین نگاه کنید به:

Toncoigne, *A Narrative*, p 177, Perkins, *A Residence*, p151.

126. Fraser, *An Historical Account*, p 350.

او در سفر به خراسان می‌گوید که «طبقه‌ی تجار، مغازه‌داران، و پیشه‌وران کم‌تر از دیگران در معرض ظلم فرادستان‌شان قرار دارند».

127. Gobineau, *Trois Ans en Asie*, pp 267-77; Eng. tr. in Issawi, *Economic History*, p, 36 see also Polak, *Persien II*, p 188, and de Rochechouart *Souvenirs*, p 168.

128. Ibid.

129. Ibid.

چندین دهه بعد، در دوران انقلاب مشروطیت ایران، پُراز: (*La Révolution* p 245) به نشانه‌ی تأیید از گوبینو نقل قول می‌کند. تو مارا (*Polozhenie Ekonomicheskoe* p 106) می‌نویسد که «در ایران و سایر سرزمین‌های مسلمان»، تجارت «یک شغل شریف» تلقی می‌شد، و دولت همیشه به طرز چشم‌گیری موافق تجار بود. با آنان مخالفت نمی‌کرد، و در مقایسه با سایر طبقات اهالی از آنان مالیات کم‌تری می‌گرفت. به همین دلیل، این طبقه را باید بسیار پُر نفوذ و کاملاً جاافتاده به حساب آورد. افزون بر آن، چون شغل تجارت نسل به نسل انتقال می‌یابد، در میان تجار نوعی صداقت پدید آمده است که، اگر چه با تصور اروپاییان منطبق نیست، اما اعضای این طبقه را بسیار فراتر از بقیه‌ی جمعیت قرار می‌دهد!»

130. A. Ashraf and H. Hekmat, 'Merchants and Artisans and the Developmental Processes of Nineteenth Century Iran', in A. L. Udovitch (ed), *The Islamic Middle East, 700-1900, Studies in Economic and Social History*, Princeton, 1981, pp 725-46.

131. Ibid., p 728.

در این جا باید تأکید ورزید که با وجود روش‌های ناشایست دولت، مورد امین‌الضرب به‌زحمت قابل دفاع است. شاید این مدرک ناکافی باشد، اما این مورد از احتمال جدی تقلب در میزان نقره‌ی پول رایج که امتیاز ضرب آن را وی داشت حکایت دارد. به گزارش بانک استقراضی روس در ایران (تیر ۱۲۹۵)، امین‌الضرب جوان، حاج حسین، نه تنها توانسته بود ثروت برجامانده از پدرش حاجی حسن را افزایش دهد، که به‌طور محسوسی از آن کاسته بود. با این وجود، ثروتش هنوز هم به مبلغ گزاف ۲۵ میلیون تومان برآورد می‌شد. تنها هشت سال پیش از آن، امین‌الضرب جوان خود را ورشکسته اعلام کرده بود! برای اطلاعات مربوط، به آثار زیر رجوع کنید:

Kosogovski, *Memoirs*, pp 167-69.

جزئیات تقلب از سوی امین‌الضرب را که به حدود ۶ میلیون قران، یا ۶۰۰ هزار

تومان، بالغ می‌شد، به دست می‌دهد؛

Abdullaev, repr. in Issawi, *Economic History*, p 48; British Government (Fo), *Biographical Notices of Persian Statesmen and Notables* 1910, Hereafter *Biographical Notices*), 1910.

شخصیت ۴۱: امین‌الضرب حاجی محمدحسن «تمام پول خود را از به جریان انداختن سکه‌های کمکی مسی در ایران در دهه‌ی ۱۲۶۰ به دست آورد». بانک

شاهی ایران «او را ثروتمندترین مرد ایران می‌دانست»؛ و

British Government (Fo), *Persia, Biographical Notices of the Members of the Royal Family, Notables, Merchants and Clergy*, (hereafter, *Persia Biographical Notices*, 1897):

«ثروت او برای یک ایرانی بسیار زیاد است، و از دو تا سه میلیون تومان برآورد می‌شود». این سند، پس از اشاره به ثروت او در ایران و همچنین منچستر، مصر، مارس، بیروت، دمشق، حلب، مسکو، اودسا، ورشو، آستراخان، استانبول و بمبئی چنین نتیجه می‌گیرد که: «اما صداقت او با ثروتش نسبت عکس دارد».

۱۳۲. یک سند وزارت خارجه [بریتانیا] به نقل از: اشرف و حکمت، «تجار و پیشه‌وران» ص، ۷۲۹.

با آن که ظل‌السلطان در خاطراتش در مورد اعتراض به امتیاز تنباکوی رژی به اختصار به بحث می‌پردازد، در مورد تهدیداتش نسبت به تجار معترض تحت حوزه‌ی اقتدارش ساکت می‌ماند.

۱۳۳. پس از آن که رئیس ایل بختیاری به مهمان‌سرای سلطنتی هدایت شد، یک فنجان قهوه‌ی مسموم برایش آوردند که او از نوشیدن آن امتناع کرد؛ اما با طیب خاطر و شرافتمندانه به شمشیر سرسپرده‌ی شاهزاده تن در داد. برای آگاهی از کل ماجرا، نگاه کنید به:

E. Orsolle, *Le Caucase et la Perse*, Paris, 1885, pp 312-13.

مؤلف فرانسوی می‌گوید، هنگامی که خبر آن در بازار تهران پخش شد، چند روزی همه به ساده‌لوحی رئیس ایل خندیدند. اهمیت قتل حسین قلی‌خان بختیاری در اثر زیر نیز مورد بحث قرار گرفته است:

G. R. Gathwaite, *Khans and Shahs, A Documentary Analysis of the Bakhtiyari in Iran*, Cambridge, 1983, pp 62-63.

در مورد ستم‌گری حکمران اصفهان، کافی است یادآور شویم که به تحریک او پسرش، صارم‌الدوله اکبر میرزا، که بعدها چند بار در کابینه‌های گوناگون وزیر شد، مادرش (همسر حکمران) را به‌عنوان یکی از شرایط به ارث بردن تمامی ثروت هنگفت پدرش به قتل رساند! نگاه کنید به:

British Government, *Military Report*, pp 366-67; idem, *Report on Personalities in Persia*, 1940, pp 51-52.

۱۳۴. کاساکوفسکی (خاصرات، ص ۱۳۹) نقل می‌کند که خزانه‌دار کل شاه چنان احساس ناامنی می‌کرد که پس از آگاهی از این که شاه قرار بود به خانه‌اش به مهمانی بیاید، تمام اشیای گرانبه‌اش را جمع کرد. از این رو، درکی که تاریخ‌نویسانی به دست می‌دهند که بر اساس آن تجار ایرانی در فعالیت‌های اقتصادی خود «تقریباً آزادی عمل کامل» داشتند، و دولت «تلاش مؤثری برای دخالت در کارهای اقتصادی آنان» به عمل نمی‌آورد؛ یا این که آنان از «رفتار مالیاتی خاصی» برخوردار بودند، اگر نگوییم به کلی ناممکن، دست‌کم دشوار است. مثلاً، نگاه کنید به:

Gilbar, 'The Big Merchants and the Persian Constitutional Revolution', *AAS*, 3/11, 1977, p 282.

گیلبر، در مقالات متعددی که در این پژوهش از آن‌ها نقل قول شده، به شدت تحت تأثیر آن چیزی است که معمولاً «گرایش اروپامحوری» نامیده می‌شود. با وجود تبحر او در منابع، به ندرت به بحثی جدی پیرامون تأثیر فاجعه آمیز سرمایه‌داری اروپا بر تولید سنتی ایران می‌پردازد؛ فلور نیز همین گرایش را نشان می‌دهد، بجز در مقاله‌اش درباره‌ی تجارت. در آن مورد، به تأثیر اهریمنی سیل تجاری اروپا بر ایران به بحث می‌پردازد: (The Merchants in Qajar Iran, *ZDMG*, no. 126, 1979)

در واقع، در پرتو چنین گرایش‌هایی است که لُرد کرزن، استعمارگر کهنه کار، به‌عنوان یک تاریخ‌نگار «پیشرو» می‌درخشد. گیلبر، با نادیده گرفتن مواد معاهدات تحمیلی، برخلاف تمام مدارک در دسترس، ادعا می‌کند که بازرگانان خارجی «متحمل عوارض گمرکی بالاتری نسبت به تجار محلی بودند، و در واقع از عوارض ورود و راه‌داری معاف بودند (The Big Merchants, p 283) فلور (Bankers/ sarraf in Qajar Iran, *ZDMG*, 129, 1979, p 236) برخلاف مدارک قاطع، اظهار می‌دارد که عوارض تجاری در ایران «تجارت با ایران را برای بازرگانان اروپایی پُر دردسر و ناخوشایند ساخت!»

۱۳۵. برای بحث کامل در مورد این اتحادیه، نگاه کنید به: فریدون آدمیت و هما ناطق، *افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در اسناد منتشر نشده‌ی دوران قاجار*، تهران، ۱۳۵۵، صص ۲۹۹-۳۷۴. این مؤلفان، با تکیه بر برخی از اسناد به جا مانده، اظهار می‌دارند که مجالس مذکور نمایانگر «آگاهی» تجار به‌عنوان یک «طبقه» بودند، اما منظور خود را از این اصطلاحات روشن نمی‌کنند. ایشان با آن که اطلاعات مفیدی به دست می‌دهند، اما ارزیابی‌شان از تجار در این دوره بیش از حد خوشبینانه و

اغراق آمیز به نظر می‌رسد.

۱۳۶. فهرست مفصل اعضا، از جمله تجار بزرگی چون ملک‌التجار و مؤتمن‌التجار، را آدمیت و ناطق ارائه داده‌اند (همان منبع)، اما متأسفانه تمام اسناد مربوطه، از جمله ضوابط و مقررات گزینش اعضا و اداره‌ی مجالس، را عرضه نکرده‌اند.

۱۳۷. همان جا، صص ۳۲۴-۳۷۰.

۱۳۸. در مورد نزول‌خواران، نگاه کنید به: (Floor, `Bankers`).

139. Ibid., p 300.

۱۴۰. نیاز به گفتن نیست که این تحدیه‌ی جدید خودمختار، که در سطح کشوری عمل می‌کرد، به‌لحاظ کیفی از مجالس پیشین، نظیر صنف، مجالس روستایی یا ایلاتی، متمایز بود، که تنها تأثیر محلی داشتند.

۱۴۱. بنابراین، معلوم نیست که چرا برخی تاریخ‌نویسان، نظیر گیلبر (The Big Merchants)، باید مدعی شوند که حکومت «به تجار بزرگ در فعالیت اقتصادیشان تقریباً آزادی عمل کامل داد و هیچ تلاش مؤثری برای مداخله در کارهای اقتصادی آنان به عمل نیاورد!»

۱۴۲. برای بررسی این امتیاز نگاه کنید به:

F. Kazemzadeh, *Russia and Great Britain in Persia, 1864-1914*, New Haven, 1968. XXXX

۱۴۳. در برخی از موارد، تنها یک عضو خانواده‌ی تاجر تابعیت کشور خارجی را اختیار می‌کرد، در حالی که بقیه تبعه‌ی ایران باقی می‌ماندند. برای هر دو مورد، نگاه کنید به:

British Government, *Biographical Notices*; idem, *Persia, Biographical Notices*; and idem, *Military Report*.

تومارا (*Ekonomicheskoe Polozhenie*, p 106) می‌نویسد که تجار ایرانی تابع روسیه، ترکیه، انگلستان و امیرنشین مسقط بودند. حاجی زین‌العابدین مراغه‌ای، که خودش تاجری مقیم خارج از کشور بود (سیاحتنامه، ص ۱۸۵)، اظهار می‌دارد که چندین تاجر برجسته‌ی ایرانی، «که وجودشان افتخار ملت است»، زیر فشار محدودیت‌های اعمال شده از طرف مقامات اداری مستبد ایران، تابعیت خارجی، ظاهراً انگلیس و روسیه، را اختیار کرده بودند.

۱۴۴. برای آگاهی از مطالعات تاریخی نقش تجار ایرانی در تولید محصولات سریع‌الفروش در بازار (Crops Cash)، نگاه کنید به:

Issawi, *Economic History*; Gilbar, `The Big Merchants`, Tomara, *Ekonomicheskoe Polozhenie*, pp 6-25.

145. See Gilbar, 'Persian Agriculture', p 340.
 146. Tomara, *Ekonomicheskoe Polozhenie*, p 107. 147. Gilbar, 'Persian Agriculture', idem, 'The Big Merchants'.
 148. See British Government, *Biographical Notices*; idem, *Persia, Biographical Notices*; idem, *Military Report*.

۱۴۹. برای سوابق این عمل از سوی برخی تجار، ر. ک. به بالا تر.

۱۵۰. برای بحث درباره‌ی نقش تاجر مسلمان در تولید - توزیع سنتی، نگاه کنید به: Rodinson, 'Le Marchand Musulman', in D. S. Richards, *Islam and the Trade of Asia*, Oxford, 1970.

۱۵۱. در مورد سازمان اجتماعی حِرَف، نگاه کنید به آثار زیر:

- W. Floor, *The Guilds*; 1971, Keyvani, *Artisans and Guild Life*; Issawi, *Economic History*, chapter 8; Curzon, *Persia II*; Polak, *Persien II*, chapter 6; N. A. Kuznetsova, 'Urban Industry in Persia during the 18 th and early 19 th centuries' (in Russian), in *O Genzise Kapitalizma v Stranakh Vostoka*, XVIII-XIX vv., Moscow, 1962, summary English tr. in *Central Asian Review* II/3 1963.
 152. *Travels in Persia*, London, 1927 (repr. New York, 1972), p 277.
 153. Perkins, *A Residence*, p 149.

۱۵۴. ا. اشرف، «موانع ورود پارچه‌های ایرانی به انگلستان»، راهنمای کتاب، دوره‌ی ششم، شماره ۵، ۱۳۴۷، صص ۲۴-۲۲۲. مدت‌ها پیش از ویلیام سوم، شکسپیر این کلمات را در خطاب به ادگار در دهان «شاه لیر» گذاشت: «شما را، آقا، برای یکی از خویشتانم در نظر دارم؛ فقط سبک لباس شما را دوست ندارم؛ خواهید گفت جامه‌ی ایرانی است؛ اما بهتر است که آن را عوض کنید!» (پرده‌ی سوم، صحنه‌ی ششم).

155. Curzon, *Persia II*, p 523.
 156. Rabino, 'Banking in Persia', p 19.
 157. Issawi, *Economic History*, p 267.
 158. *Ibid.*, pp 268-69.

اصل آلمانی در 6 Polak *Persien II*, chapter 6، ورشکستگی صنایع دستی سنتی ایران را بسیاری از مسافران خارجی و خارجی‌ان مقیم ایران مشاهده و بدان اشاره کرده‌اند؛ نگاه کنید به آثار زیر:

M. Wagner, *Travels in Persia, Georgia and Koordistan*, London, 1856; Otto E. Biau, *Commerzielle Austaende Persiens*, Berlin, 1858; Comte de Sercey, *La Perse; Amanat, Cities and Trade*.

159. Issawi, *Economic History*, pp 279-80.
 160. *Ibid.*, p 280.

اوژن فلاندن (*Voyage en Perse* p 268) می‌نویسد که در کاشان، شهری که در زمان صفویه کارخانه‌هایی داشت که هزاران کارگر در آن‌ها کار می‌کردند، در نیمه‌ی قرن نوزدهم، به‌هنگام دیدار او از آن شهر، این کارخانه‌ها به کلی ویران شده بودند: «مقدم

بر همه تماس با انگلیسیان بود که، با پخش مقادیر قابل ملاحظه‌ای از کالاهایشان به‌قیمت پایین‌تر از محصولات داخلی، نتایج ویرانگری را به بار آوردند. باید گفت که این پیامد معاهده‌هایی تجاری بود که نمایندگی‌های دیپلماتیک که در پوشش دوستی یا اتحاد سیاسی به دست می‌آوردند و همیشه تیت پنهان خود را، که ریشه کنی صنعت کشور به‌منظور گشودن درهایش به روی آن‌ها بود، پنهان می‌کردند».

161. Issawi, *Economic History*, pp 280-81.

162. Ibid.

163. *Commerce et Industrie de la Perse*, Brussels, 1898, pp 34-37.

۱۶۴. برای متن اصلی روسی، نگاه کنید به:

Z. Z. Abdullaev, *Promyshlennost i Zarozhdenie Rabocheho Klassa Irana v Kontse XIX machale XX vv*, Baku, 1963, pp 115-16; English tr. in Issawi, *Economic History*, p 297.

165. Ibid., pp 115-16 & 297, respectively.

166. Curzon, *Persia* II, p 573.

167. J. Aubin, *La Perse d'Aujourd'hui*, Paris, 1908, pp 42-43.

168. Issawi, *Economic History*, pp 298-99; Abdullaev, *Promyshlennost*, p 118.

169. 'Merchants in Medieval Islam', in *Theory and Practice in Medieval Persian Government*, London, 1980, chapter 12.

170. Ibid., p 122.

۱۷۱. البته در این جا اصطلاح «ضروری» اصطلاحی نادقیق و ذهنی، یا دست کم به‌لحاظ اجتماعی مشروط، است.

172. Ibid., p 126-27.

173. Ibid.

174. Issawi, *Economic History*, p 24; Fraser, *An Historical Account*, p 350; Tancoigne, *A Narrative*, p 177.

۱۷۵. نظیر حاجی علی چکمه‌دوز شیرازی، در ح. فسایی، *فارسانامه‌ی ناصری*، ج ۲ تهران، ۱۳۱۴ ق / ۱۲۷۵ ش.، ص ۲۶؛ *ملک‌التجار یزدی*، به گزارش:

E. G. Browne, *A Year Amongst the Persians*, London, 1926, p 407.

ملک‌التجار سیرجانی، نانوازاده بود. به گزارش: ا.ا. وزیر، *جغرافیای کرمان*، تهران، ۱۳۴۶، ص ۱۵۹؛ حاجی آقا علی زعیم، هم از خانواده‌ی دهقانی، همان جا، ص ۱۷۲؛ آقا اسماعیل چورکچی در کرمان، *نانوای سابق*، همان جا، ص ۷۸.

۱۷۶. لمبتون (SCP, p 144) اظهار می‌دارد که «اهل قلم» یا روشنفکران، که به‌خاطر نوسانات زندگی سیاسی اساساً فاقد امنیت بودند، تجار و همچنین اهل شمشیر را تحقیر می‌کردند. او می‌افزاید که اصطلاح «بازاری» به‌معنای تحقیرآمیز به کار می‌رفت. اما کاربست این اصطلاح یقیناً پدیده‌ای جدید است، که تاریخ آن به

پیدایش دیوان‌سالاری جدید کشوری و لشکری در زمان پهلوی‌ها مربوط می‌شود.
177. Lambton, PSQ, p 137.

۱۷۸. ارمنیان در آذربایجان و اصفهان تمرکز داشتند:

Bassett, *The Land of Imams*, p 113; Sercey, *La Perse*, p 135.

برکیتز (A Residence p 147) آنان را یک «طبقه‌ی ممتاز، می‌نامد. برای آگاهی از تاریخ مشارکت ارمنه در تجارت ایران، نگاه کنید به:

J. Carswell, 'The Armenians and East - West Trade through Persia in the 17 th Century', in *Colloque international d'Histoire Maritime, Societee Compagnie de Commerce en Orient et l'Ocean Indien*, Paris, 1966; R. W. Ferrier, 'The Armenians and the East India Company in Persia in the seventeenth and Early Eighteenth Centuries', *The Ammenian Historical Review*, no 1, 1973, pp 38-62; and V. Gregorian 'Minorities of Ispahan: The Armenian Community of Ispahan, 1587-1722', *Iranian Studies*, no. 3-4, 1974, pp 652-80.

اما یهودیان، «بخش نسبتاً بزرگ و مرفهی» در بوشهر و همچنین در همدان را تشکیل می‌دادند که اغلب از سوی روحانیت، بویژه در اصفهان، با مزاحمت روبه‌رو می‌شدند؛ نگاه کنید به:

British Government, *Persia*, p 63; Floor, 'Merchants', p 122; Tomara, *Ekonomicheskoe Polozhenie*, pp 106-07.

179. Floom, 'Sarraf'.

۱۸۰. این کارکرد عمدتاً از سوی تجار مسلمان، و به‌رغم حکم قرآن حرمت بهره‌ر (رباء)، انجام می‌گرفت. برخی از یهودیان، زرتشتیان و ارمنیان نیز در این کار مشارکت داشتند. نگاه کنید به:

Lambton, PSQ, p 13; Perkins, *A Residence*, p 151.

181. Tomara, *Ekonomicheskoe Polozhenie*.

برای بررسی ورشکستگی‌های این دوره، نگاه کنید به:

W.Floor, 'Bankruptcies in Qajar Iran', ZDMG, no 127, 1977.

باید خاطر نشان کرد که فلور که بیش‌تر نگران «بازرگانان خشمگین اروپایی» است، در این جا به این نکته اساسی توجه نمی‌کند که ورشکستگی‌ها و کثرت آن‌ها اساساً ناشی از اوضاع جدید استعماری‌ای بود که در ایران به وجود آمده بود.

۱۸۲. سیاحتنامه، ص ۹۷.

183. In the Land, p 281.

۱۸۴. سیاحتنامه، ص ۹۷.

۱۸۵. البته کسانی هستند که با چنین ادعایی مخالفند؛ نگاه کنید به:

A. Banuazizi, 'The Iranian `National Character`',

و ناطق، از ماست.

۱۸۶. زین العابدین مراغه‌ای، سیاحتنامه؛ ترجمه‌ی آلمانی:

Zustände im Heutigen Persien wie sie das Reisebuch Ibrabim Begs Enthält I, tr. W.Schultz, Leipzig, 1903.

۱۸۷. همان جا، صص ۴۴، ۴۸-۵۳، ۸۸، ۹۴، ۱۰۱.

۱۸۸. همان جا، صص ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۳۷.

۱۸۹. همان جا، صص ۱۳۹، ۶۱-۱۶۰.

۱۹۰. همان جا، صص ۲۷-۳۲۶، ۳۸۵.

۱۹۱. یحیی دولت‌آبادی، *حیات یحیی*، ج ۱، تهران، ۱۳۶۱، صص ۵۳-۲۵۲،

۶۴-۲۶۱، ۷۵-۲۶۷، ۸۹-۲۶۸، ۹۵-۲۹۴. یک ضرب‌المثل فارسی می‌گوید:

«دیگی که برای من نجوشد، کله‌ی سگ توش بجوشد!» احتشام‌السلطنه، رئیس

مجلس و معاصر دولت‌آبادی انتقاد او را از طبقه‌ی سیاسی ایران تأیید می‌کند؛ نگاه

کنید به خاطرات او، تهران، ۱۳۷۰.

۱۹۲. علی‌اکبر دهخدا، *نامه‌های سیاسی*، تهران ۱۳۵۹، صص ۲۴-۵۴. مخالفاتش

نیز نظر او را تأیید می‌کنند. سپهسالار اعظم، بزرگ‌ترین ارباب زمیندار ایران و

جنگ‌سالار مستبدی که برای مدتی به صفوف انقلابیون مشروطه‌خواه پیوست و در

نتیجه پس از انقلاب چند بار صدراعظم شد، در خاطراتش می‌نویسد که بختیاری‌ها

(همکارانش در کابینه) دروغ می‌گفتند، وزیران دروغ می‌گفتند، و نایب‌السلطنه

دروغ می‌گفت. او می‌گوید که، با آن که نخبگان حاکم به چندین جناح تقسیم شده

بودند، یک چیز مشترک داشتند همه به کشور دروغ می‌گفتند. نگاه کنید به: ا. س.

خلع‌بری، زندگی سپهسالار اعظم، تهران، ۱۳۲۸، ص ۵۶.

۱۹۳. م. م. شریف کاشانی، *واقعات اتفاقیه*، ج ۳، تهران، ۱۳۶۲، ج ۳، صص

۵۶۱، ۵۸۶، ۵۹۵، ۶۰۰، ۶۱۱، ۶۱۹، ۷۵۲، ۷۶۴، ۷۷۵.

۱۹۴. به نقل از: شریف کاشانی، *واقعات*، ج ۲، ص ۴۷۳.

۱۹۵. اما نباید یک واقعیت مهم را که اغلب از سوی ایرانیان صادق و میهن‌دوست

مطرح می‌شود نادیده گرفت و آن این که انگلیسیان و دیگرانی که دائماً و با

برآشفستگی از فساد و اعمال خلاف میهن‌دوستی رایج در میان مقامات اداری ایران دم

می‌زدند، هرگز در عزم خود به حمایت از، تکیه بر، و بهره‌برداری از همان نظام

نفرت‌انگیز در جهت پیش‌برد منافع ملی خودشان تردیدی به خود راه نمی‌دادند، که

اغلب اوقات برخلاف منافع مردم ایران بود؛ بهترین مثال وثوق‌الدوله، صاحب‌منصب

کم‌اهمیت فاسدی بود که در سال ۱۲۹۸ به مقام صدراعظمی رسید. (برای آگاهی از فساد او، نگاه کنید به: Strang: *The ling of Persia*, New York, 1912) (Morgan Shuster) وثوق و شاهزاده فیروز، در سال ۱۲۹۸ (۱۹۱۹) به‌ازای دریافت رشوه از وزارت خارجه‌ی بریتانیا، امضای خود را پای قرارداد ننگین ۱۹۱۹ نهادند، که ایران را به تحت‌الحمایه‌ی انگلیس تبدیل می‌کرد. برای جزئیات این رشوه‌گیری، نگاه کنید به: G. Waterfield, *Professional Diplomat, Sir Percy Loraine of Kirkharle Bt., 1880-1961*, London, 1973, pp 53, 65.

۱۹۶. این مؤلف قصد ندارد به بررسی کامل همه‌ی آن چه که مسافران خارجی و خارجیان مقیم ایران در باره‌ی خصلت ایرانیان در این دوره مشاهده یا اظهار کرده‌اند بپردازد. به‌گفته‌ی کرزن (*Persia*, II p 17-18) بین ۱۸۰۰ (۱۱۷۹) و زمانی که او مشغول نگارش بود حدود ۱۹۲ سفرنامه درباره‌ی ایران به زبان‌های اروپایی منتشر شده بود. تا زمان انقلاب مشروطیت این رقم از ۲۰۰ فراتر می‌رفت!

197. Chardin, *Travels*, p 187.

198. Sir MacDonal Kinneir, *A Geographical Memoir of the Persian Empire*, London, 1813, p 22.

199. J. B. Fraser, *Narrative of a Journey into Khorasan in the Years 1821-1822*, London, 1825, pp 108-10; *An Historical and Descriptive Account*, pp, 380-83.

200. *History II*, p 458-59.

201. R. G. Watson, *A History of Persia, The Kajar Dynasty*, London, 1866, pp 10-12.

202. Bassett, *The Land of Imams*, p 260.

203. Rev. Justin Perkins (*A Residence*, 1843, pp 150, 157, 170)

از دهقانان یک روستا نقل می‌کند که می‌گفتند همه‌ی ایرانیان دروغگو هستند بجز خودشان! سپس با عجله اضافه می‌کنند که این شیوه‌ی رفتار اجتماعی نتیجه‌ی ناگزیر نظام ستمگر است.

204. Sheil, *Glimpses*, p 339.

205. E. Orsolle, *Le Caucase*, p 305.

206. Comte de Gobineau, *Trois Ans*, p 283.

او می‌نویسد: «زندگی همه‌ی این مردم صرف دسیسه‌گری‌های مداوم می‌شود. مشغله‌ی ذهنی هر کس این است که آن چه ملزم به انجام آن است انجام ندهد. اربابان مزد کسانی را که برایشان کار می‌کنند نمی‌پردازند؛ آنان نیز [در عوض] تا آن جا که بتوانند از اربابشان می‌دزدند. دولت حقوق مستخدمان را نمی‌پردازد یا کاغذ پاره [ی بی‌ارزشی] دست آنان می‌دهد؛ و مستخدمان نیز از دولت می‌زدند. از بالا تا پایین هرم اجتماعی یکپارچه رذالت بی‌حد و حصر، و باید افزود، بی‌دما، است». همچنین نگاه کنید به اثر دیگر او:

- Correspondence entre Gobineau et Prokesch, 1854-1876*, Paris, 1933, pp 336-37.
 207. S. G. W. Benjamin, *Persia and the Persians*, Boston, 1887, pp 161-68.
 208. W. Sparrow, *Persian Children of the Royal Family, Narrative of an English Tutor at the Court of H.I.H Zillu's - sultan*, London, 1902, pp 65,157.
 209. *In the Land of the Lion and Sun or Modern Persia*, London, 1883, pp 314-15; see also Browne, 1912, p xv.
 210. D. Mclean, *Britain and Her Buffer State, The Collapse of the Persian Empire, 1890-1914*, London, 1979, pp 51, 57, 68.

۲۱۱. یک پژوهش جمعی که همراه با مقاله‌ی بنو عزیزی:

Safa-yi Batin, A Study of the Interrelations of a set of Iranian Ideal Character types, in Itzkowitz *Psychological Dimensions* pp 257-73

منتشر شده اذعان می‌کند که ایرانیان، به هنگام صحبت در میان خودشان، ویژگی‌هایی شخصیتی چون زرنگی، نان به نرخ روز خوردن، کلک زدن، و زد و بند را به تجار، سیاستمداران، و تهرانی‌ها و اصفهانی‌های «طبقه» متوسط و بالا نسبت می‌دهند. همچنین نگاه کنید به:

Rev. M. D. Issac Adams, *Persia by a Persian*, London, 1906; W. S. Haas, *Iran*, New York, 1946; N. Jacobs, *The Sociology of Development: Iran as an Asian Case Study*, New York, 1966.

۲۱۲. شریف کاشانی، *واقعات*، ج ۲، ص ۴۶۸.

۲۱۳. مجموعه‌ی نامه‌های یک تاجر بازاری نوع جدید (حاجی م. ه کتابفروش، تا چه شود؟، به کوشش س. سعدوندیان، تهران، ۱۳۷۸)، کتابفروشی که به تدریج به همه نوع کسب و کاری، از صدور فرش تا وارد کردن پارچه، همچون هرگونه نزول‌خواری و صراف‌دستی زده، بر «دموکراتیسم» این «بوژوازی» نور می‌افکند. رویکرد نوسان‌آمیز او نسبت به مجلس، انجمن‌ها، و محمدعلی شاه، و پذیرش تابعیت بریتانیا به منظور حفظ اموالش، همه در توجه زودگذر این نوع صاحبان اموال به مبارزه‌ی مشروطه‌خواهی در کشور تردیدی باقی نمی‌گذارند. تنها چیزی که در مکاتبات این تاجر نوع جدید شاخص است منافع بی‌واسطه‌ی اوست.

فصل سوم: مهاجرت گسترده

1. Tigranov, *Iz Obshchestvenno*, Intro.
2. For a discussion, see Perry, *Karim Khan Zand*.
3. Amanat (ed.), *Cities & Trade*, pp 152; Abbott to Alison, dated 20 November 1871, FO 60/338; 'report on the Trade of Khorassan and Seistan for the year 1890-91,' made by Consul-General MacLean, FO, DCR, AS 796 1892, p 9;

‘Report on the Trade and Commerce of Khorassan for the year 1899-1900,’ made by Lt. - Col. Temple, FO, DCR, AS 2533, 1900, p 7, quoted in Gilbar ‘Demographic Development in Late Qajar Persia,’ p 152; Letter by Rev Chase A. Murray, dated 28 December 1917, to the American Legation, USNA, 891.00. MF. Roll 15; Chaqueri, *Birth of the Trauma*, Chapter 4.

4. A. Sultanzade, ‘La Situation Economique en Perse et le Parti Communiste de l’Iran,’ *Bulletin Communiste*, no. 3, 21 July 1921;

ترجمه‌ی فارسی در شاکری، اسناد تاریخی، ج ۴، چاپ دوم، ۱۳۶۵، ص ۸۶، Abdallaev in Issawi, *Economic History*, P 50; Gordon, *Persia Revisited*, pp 8-9.

مهاجران به ایالات متحده احتمالاً مسیحی بودند.

5. Abdullaev in Issawi, *Economic History*, p 50.

6. Abbott to Thompson, dated 31 March 1855, FO 60/205, quoted in H. Hakimian, ‘Wage labour and Migration: Persian Workers in Southern Russia-1880-1914,’ *IJMES*, November 1985, p 443.

7. N.K.Belova, ‘Ob Otkhodnichesve iz Severo-zapadnogo Irana v Kontse XIX - Nachale XX Veka,’ *Voprosy Istorii*, no. 10, 1956. pp 112-21; Fr, tr, in C. Chaqueri (ed.), *La Social Democratie en Iran*, Florence, 1978, p 54. Regarding Iranian immigration, see also M.Z.Tutaev, ‘K Voprosu o Vliianii Pervoi Ruskoj Revoliutsiiu 1905-1911 gg.,’ *Uchenye Zapiski Kazanskogo Gasudarstvennogo Universiteta im. Ul’ianova-Lenina*, 117, bk. 2, 1957, pp 3-8.

۸. او می‌افزاید که آنان به «همکاران حيله گر» شهرت داشتند: «در واقع، مصداق این ضرب‌المثل بودند که [اگر] «برای چاییدن یک ارمنی دو یهودی لازم است، برای چاییدن یک ایرانی دو ارمنی لازم است». نگاه کنید به:

Orsolle, *Le Caucase*, p 49.

۹. به نقل از: ر. رضازاده ملک، زبان بُرّای انقلاب، هوپ هوپ نامه، تهران، ۱۳۵۷، ص ۲۸.

۱۰. میرزا محمدحسین حسینی فراهانی، سفرنامه، به کوشش م. گلزاری، تهران ۱۳۶۲، صص ۷۹-۸۰.

11. J. Bryce, *Transcaucasia and Ararat*, London, 1896, p 156.

بنا بر یک گزارش، بناها و نجارهای ایرانی، همراه با هم‌قطاران ترک خود، در نیمه دهه‌ی ۱۲۲۰/۱۸۴۰ وارد قفقاز شده و شروع به انحصاری کردن حرفه‌ی خود کرده بودند، نگاه کنید به:

Belova, *Voprosy Storii*, p54.

اُرسول (La Coucace p 49) حسن شهرت آنان را در بنایی تأیید می‌کند.

12. Gordon, *Persia Revisited*, pp 8-9.

(*Persia Revisited* p 9) به نقل از آدمیت و ناطق، افکار، صص ۹۵-۲۹۴

۱۳. گوردون می‌گوید که در سال ۱۲۷۳ به او گفته شد که حدود ۲۰ هزار رواید ایرانی تنها از سوی سفارت در قسطنطنیه صادر شد که شامل زائران و دیدارکنندگان از وطن می‌شد.

14. Ibid.

15. Ibid.

16. Ibid.

۱۷. به نقل از رضازاده ملک، زبان، صص ۳۲-۳۳.

۱۸. حسینی فراهانی، سفرنامه، صص ۶۵-۶۶.

۱۹. مراغهای، سیاحتنامه، صص ۱۹، ۲۲، ۲۵، ۲۶.

20. Tigranov, *Iz Obshchestvenno*, pp 158-61.

21. Quoted in Belova, *‘K Voprosu,’* p 55.

۲۲. ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، به کوشش سعیدی سیرجانی، ۳ ج، تهران، ۱۳۴۹، ج ۱، ص ۳۵۹.

23. Belova, *Voprosy Istorii*, p 55.

۲۴. کرمانی، تاریخ، ج ۲، صص ۲۱-۱۲۰.

۲۵. شماره‌ی ۱۶۷، ۱۲۸۹. سید حسن تقی‌زاده، در خاطراتش که نیم قرن بعد نوشته شد، به یاد می‌آورد که به هنگام اقامت او در باکو به سال ۱۲۸۷ متوجه شد که تعداد ایرانیان مقیم آن شهر در زمستان ۸۰ هزار و در تابستان ۵۰ هزار نفر بود، زیرا بسیاری در طول فصل برداشت عازم وطن خود می‌شدند. نگاه کنید به: سید حسن تقی‌زاده، خاطرات، زندگی طوفانی، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۸، ص ۹۱. تقاضانامه ایرانیان مقیم ناحیه‌ی صابونچی باکو (کسبه و کارگران) از مجلس ایران مبنی بر درخواست داشتن نماینده در مجلس ملی، این تعداد را ۲۰ هزار ذکر می‌کند. نگاه کنید به: کرمانی، تاریخ، صص ۲۴-۱۲۳.

26. Gordon, *Persia Revisited*, pp 8-9.

۲۷. کرمانی، تاریخ، ج ۲، ص ۹۱.

28. Belova, *Voprosy Istorii*, p 54.

29. Ibid.

30. Belova, *Voprosy Istorii*, p 54.

31. Tigranov, *Iz Obshchestvenno*, pp 158-61.

32. Belova, *Voprosy Istorii*, p 55-56.

۳۳. عبدالله‌یف، به نقل از منابع آرشیوی، می‌نویسد که در یک مورد ۲۰۰ کارگر

غیرقانونی در الیزاویثیل (گنجه) دستگیر و هر کدام ده روبل جریمه شدند. نگاه کنید به: *Promyshlennost*, p 195.

34. Ibid., p 56.

35. A. M. Matveev, `Iranskie Revoliutsionnie Organizatsii v Sredney Azii v Nachale XX vek`, *NAA*, no. 2, 1961, pp 104-06; Fr. tr. in Chaqueri (ed.), *S - DL*, pp 63-67.

36. Ibid.

37. Ibid.

38. Ibid.

39. Quoted in Belova, *Voprosy Istorii*, p 55.

۴۰. به گفته‌ی یک مجاهد ایرانی (ک). طاهرزاده بهزاد، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، تهران، ۱۳۳۲، ص ۱۱) بسیاری از ایرانیان که عازم امپراتوری روسیه شدند بازنگشتند؛ آنان «برای همیشه از دست رفته» به حساب می‌آمدند. زین‌العابدین مراغه‌ای نیز (سیاحتنامه، صص ۱۹، ۲۲) این برداشت را تأیید می‌کند و می‌نویسد که در شمال ایران روی سنگ گورها تنها نام‌های زنانه به چشم می‌خورد.

41. Belova, *Voprosy Istorii*, p 54.

۴۲. مراغه‌ای، سیاحتنامه، صص ۱۹، ۲۲.

43. Gordon, *Persia Revisited*, pp 8-9.

44. Quoted in Belova, *Voprosy Istorii*, p 55.

45. J. G. Wishard, *Twenty Years in Persia, A Narrative of Life under the Last Three Shahs*, New York, 1909 [?], p212.

46. Kermani, *Tarikh* II, p 91.

47. J. Bryce, *Transcaucasia and Ararat*, London, 1896, p 156.

۴۸. برخی ایرانیان نوع‌دوست در سال ۱۲۸۴ یک انجمن ایرانی با هدف دستگیری از هموطنان مهاجر بینوای خود، از جهت تأمین مسکن، غذا، بهداشت و به طور کلی کمک مالی، در باکو تأسیس کردند (حبل‌المتین، شماره‌ی ۲۰، ۱۳ شهریور ۱۲۸۴، صص ۴۰-۱۳۹). انجمن‌های مشابهی از سوی ایرانیان وظیفه‌شناس‌تر در تفلیس، الیزاویثیل (گنجه)، ایروان، و عشق‌آباد تأسیس شدند.

49. Duff to Lansdowne, dated 14 September 1905, FO 416/24, p 87.

۵۰. ایران نو، ش. ۱۶۷، ۱۲۸۹.

۵۱. ثریا، ۲۹ مهر ۱۲۷۷، صص ۱۱-۱۲.

52. Abdulaev, *Promyshlennost*, p 195.

۵۳. بنا به گزارش روزنامه‌ی ارشاد در باکو، در سال ۱۲۸۶، پس از آغاز به کار

حکومت مشروطه در ایران، روابط ایرانیان مقیم قفقاز و مسلمانان محلی به‌طرز چشم‌گیری بهبود یافته بود. نگاه کنید به:

RMM II, 1907, p 556.

54. Belova, 'K Voprosu,' p 56.

۵۵. به نقل از رضازاده ملک، زبان، ص ۳۳.

۵۶. همان جا.

57. Belove, *Voprosy Istorii*, pp 57-59.

58. Ibid, p 61.

59. Ibid, pp 56-57.

60. Gordon, *Persia Revisited*, pp 10-11.

61. Belova, *Voprosy Istorii*, p 58.

62. Ibid.

همچنین نگاه کنید به گزارش کنسول ایران در باکو؛ تلگرام منصورالملک به وزارت امور خارجه.

تهران، به تاریخ ۹ آبان ۱۳۰۸، ترجمه در FO 371/6399

63. Tigranov, *Iz Obshchestvenno*, pp 158-61.

64. V. Minorsky, 'dvizhenie Persidskikh Rabochikh na Promysly v Zakavkaz' e, *Sbornik Konsul'skikh Doneseniy VIII/3*, St Petersburg, 1905, p 211, quoted in Entner, *Russo-Persian*, pp 60-61.

65. Ibid.

66. Belova, *Voprosy Istorii*, p 57.

۶۷. برای بررسی این موضوع، نگاه کنید به:

R. G. Suny, *The Baku Commune, 1917-1918*, Princeton, 1972, chapter 1.

68. Belova, *Voprosy Istorii*, p 119.

69. Ibid., pp 119-20.

70. Ibid., p 119.

۷۱. برای اظهارنظرهای بعدی در مورد انقلاب ایران، نگاه کنید به:

T. Tria (V. Mgladze), 'Le Caucase et la Révolution Persane', *RMM VIII*, February 1911, pp 234-25;

و «ایرانیان قفقاز»، *ایران نو*، شماره‌ی ۱۶۷، ۱۲۹۰.

۷۲. همان جا، ص ۱۲۰.

73. *Krasnyi Arkhiv*, no 105, 1941, pp 13-14.

74. Belova, *Voprosy Istorii*, p 119. S. Aliev, 'K Voprosu o Sviazakh Bakinskogo i Tifliskogo Komitetov RSDRP s Iranskimi Revoliutsionerami v 1903-1911 gg.', *Slavnnye Stranitsy Bor'by i Poved*, Baku, 1965, pp 192-96.

75. G. S. Arutiunian, *Iranskaia Revoliutsiia 1905-1911 gg. i Bol'sheviki Zakavkazia*, Yerevan, 1956, pp 27-28.

76. *Habl al-Matin*, 3 August 1906, p 18.

77. J.Stalin, *Collected Works*, Moscow, 1953, II, p 175.

۷۸. برای چاپ عکسی شماره‌های آن، نگاه کنید به: *اسناد تاریخی*، ج ۱۱، ۱۳۶۱، صص ۴۱-۱۳۸.

۷۹. حزب توده، *تاریخ مختصر نهضت سندیکایی ایران*، تهران [۱۳۳۰]، ص ۴۴ در *اسناد تاریخی*، ج ۱۱، چاپ دوم، ص ۲۰۳، متن حزب توده به چاپخانه با صفت «کوچک» اشاره می‌کند. ح. لاجوردی

(2) *Unions and Autocracy in Iran*, Syracuse, 1985, p. 2)، هنگام نقل از یک منبع دیگر «حزب توده»، صفت «کوچک» را به جای یک اسم خاص اشتباه می‌گیرد و هنگام اشاره به چاپخانه می‌نویسد: «کارگران چاپخانه‌های کوچکی» شاید منشأ این اشتباه نویسنده‌ی شوروی ا. باشکیروف

Rabochee i Profsojuznoe Dvizhenie v Irane Moscow [?], 1948, p 24

باشد که برای نخستین بار کوچکی را به جای یک اسم خاص اشتباه گرفت. از آن جا که این اشتباه مربوط به سال ۱۲۸۵ بود، در انتشارات حزب توده منظمآً تکرار شد؛ نگاه کنید به تاریخ پیش گفته در *اسناد تاریخی*، چاپ دوم، ص ۲۰۳ و همچنین جزوه‌ای که پس از کودتای ۱۳۳۲، رضا روستا رئیس اتحادیه کارگری حزب توده نوشت، تجدید چاپ در همان منبع، ص ۲۳۴. ممکن است همه‌ی این‌ها بر اساس تاریخ‌های مخدوشی باشد که در اصل چپی‌های مختلف ایرانی، نظیر سلطان‌زاده و دهقان در اوایل دهه‌ی ۱۳۰۰ به دست داده بودند؛ نگاه کنید به نوشته‌های مربوطه‌ی آنان در خ. شاکری (به کوشش) *وضعیت طبقه کارگر در ایران*، ج ۴، فلورانس و تهران، ۱۳۵۷ و ۱۳۷۳، ج ۱، صص ۷، ۱۰، ۷۸، ۹۲، ۹۳.

80. *Irاندust* [V.Osetrov], 'Klassy i Partii Sovremennoi Persii', *Mirovoe Khoziaiztvo i Mirovaia Politika*, no. 2, 1926, p 8.

ایران‌دوست نیز به منبع خود اشاره نمی‌کند. همچنین نگاه کنید به گزارش‌های موجود در آرشیو کمیته‌ی دربار‌ه‌ی اتحادیه‌های کارگری ایران؛

RTSKHIDNI, 534/177/421;495/90/22,495/90/12

۸۱. ا.ج. ال. رابینو، *مشروطه‌گیلان*، به کوشش: م. روشن، تهران، ۱۳۵۲، صص ۱-۱۰۰، همچنین نگاه کنید به:

Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, Cambridge, 1914, pp.229 ff.& 32.

که در آن شعر هجوآمیز «قوقولی قوقو» را که ماهیگیران ایرانی علیه سرمایه‌دار صاحب امتیاز به کار می‌برند، نقل می‌کند.

۸۲. نگاه کنید به:

'Extracts of monthly reports by the Russian Legation in Teheran, 9-16 March 1907', quoted in Ranjbar [Rendzhbar, alias for Gel'bras], 'O Rabochem Dvizhenii v Persii', *Ravoliutsionnyi Vostok*, nos. 1-2. 1932, pp 159-60.

یک نشریه‌ی حزب توده (سالنامه‌ی توده، لایپزیک، ۱۳۴۹، ص ۱۷۳) تعداد اعتصاب کنندگان را ۱۶۰۰ نفر ذکر می‌کند، رقمی که بسیار اغراق‌آمیز است؛ در واقع رقم واقعی به ۱۶۰ نزدیک‌تر است!

۸۳. حبل‌المتین، ۹ مهر ۱۲۸۶، اداره‌ی تلگراف انزلی تنها یک کارمند داشت، یک ارمنی ایرانی، اعتصاب او تقریباً دو ماه طول کشید و تمام ارتباطات با خارج را در آن شهر مهم بندری قطع کرد.

۸۴. سالنامه‌ی توده، ص ۱۷۴.

۸۵. حبل‌المتین (تهران)، ۱۶ مرداد ۱۲۸۶، اعتصاب کنندگان نام افرادی را که در حین کار دچار ضایعات دائمی شده بودند ذکر کردند.

۸۶. همان‌جا، ۱۱ مرداد ۱۲۸۶.

87. Ranjbar, 'O Rabochem', p 160.

رنجبر تاریخ اعتصاب را آذر ۱۲۸۶ ذکر می‌کند، اما باید اشتباه کرده باشد، زیرا هیچ گزارشی دیگری این تاریخ را تأیید نمی‌کند.

۸۸. حبل‌المتین، ۱۱ مرداد ۱۲۸۶.

۸۹. همان، ۹ مهر ۱۲۸۶؛ Ranjbar, 'O Rabochem' p 160.

۹۰. حبل‌المتین، ۲۱ مهر و ۱۷ آبان ۱۲۸۶.

۹۱. معادل یک کوپک روسی در آن زمان.

92. Chaqueri (ed), *S-DI*, p 40.

93. *Ibid.*, p, 41.

94. Quoted in Ranjbar 'O Rabochem,' p 160.

95. *Ibid.*

96. *Ibid.*; see also Browne, *Persian Revolution*, pp 35-36.

۹۷. شاکری (به کوشش)، اسناد تاریخی، ج ۱۱، صص ۴۱-۱۳۸؛ همچنین نگاه کنید به:

The Times, July 1910, p 7.

98. *Ibid.*

99. Browne, *Persian Revolution*, p 36.

تأیید این ادعای باشکیروف (*Rabochee i Profsoiuznoe* p 24) که کارگران چاپخانه‌ها در سال ۱۲۹۰ اتحادیه‌ی یکپارچه‌ی کارگران چاپخانه‌های سراسر کشور را به وجود آوردند، دشوار، اگر نه کاملاً غیرممکن، است.

۱۰۰. شاکری (به کوشش)، اسناد تاریخی، ج ۴، صص ۱۴۴، ۱۵۳؛ وضعیت طبقه کارگر، ج ۱ ص ۷.

101. See idem, *Victims of Faith*.

۱۰۲. دلیل بست‌نشینی آنان تحت حمایت دیپلمات‌های انگلیسی شاید این بوده باشد که یک دهه جلوتر مجتهدین ایران رسماً استخدام زنان و کودکان را در کارگاه‌های قالی‌بافی مسیحیان منع کرده بودند؛ در نتیجه، شرکت انگلیسی زیگلر از هاردینگ وزیر مختار بریتانیا در تهران تقاضای پشتیبانی کرده بود. او نیز سعی کرده بود حمایت دیپلمات روسی را برای ابطال این حکم روحانیت، که به بهره‌کشی شدید شرکت‌های خارجی در ایران پایان می‌داد، به دست آورد. نگاه کنید به:

Abdullaev, *Promyshlennost*, p 215.

همچنین نگاه کنید به: FO 416/22, p 21

103. Kerman Diary for the week ending 14 April 1913, FO 248/1072, pp 68-69; and Chaqueri (ed), *The Conditions of the Working Class IV*, pp 2-3.

۱۰۴. در تابستان ۱۲۹۰، به دنبال انتصاب رهبر مشروطه‌خواه شمالی سردار محیی [نگاه کنید به فصل ششم] به حکمرانی کرمان، صاحب نفوذان محلی مخالف او دسته‌ای از اشرار را واداشتند که بکوشند «قالیبافان شهر را ترغیب کنند دارهای قالی خود را تعطیل کنند و به این اعتراض بیوندند. قالی‌بافان حاضر به این کار نشدند، در نتیجه آنان را کتک زدند و در مواردی غارت کردند. آنان در کنسولگری بریتانیا بست نشستند... روز بعد قالی‌بافان متقاعد شدند که کنسولگری را ترک گویند اما اعلام کردند که اگر مهاجمان مجازات نشوند باز خواهند گشت.»

Kerman Diary, no 29, 1911, News for the Week ending 20 July 1911, FO 1030/248; Chaqueri (ed.), *The Condition of the 'Working Class, IV*, p 2.

105. Kerman Diary for the week ending 14 April 1913 FO 249/1072; Chaqueri (ed.), *The Condition of the Working Class IV*, p 3.

فصل چهارم: انقلاب مشروطیت

۱. این گزارش مختصری از انقلاب بر پایه اثر براون و برخی منابع اولیه تکمیلی است که تاکنون در دسترس قرار گرفته‌اند، آثار منتشر شده در سال‌های اخیر بیش‌تر ایدئولوژیک‌اند تا تحلیلی و، برخلاف ادعای خود، به دانش ما از این انقلاب کم‌تر چیزی می‌افزایند.

۲. نگاه کنید به سرگذشت‌ها.

۳. برای بازبینی این اعتراض‌ها، نگاه کنید به:

Issawi, *Economic History*, pp 112 ff.

۴. نگاه کنید به:

‘Situation in Persia’ *Skhivi*. no. 15, 13 June 1910

برای ترجمه‌ی این مقاله، مدیون Lali Eristavi-Baily هستم.

5. Issawi, *Economic History*, pp 80-81.

۶. ایوانف، (۱۹۳۹)، این نه جنبشی دهقانی که جنبش تجار ناراضی و متحدان روحانی

آنان بود. برای مطالعه‌ی شورش بایان، نگاه کنید به:

E. G. Browne, *Materials for the Study of Babi Religion*, Cambridge, 1918, idem, *A Traveller's Narrative*, Cambridge, 1891; J. A. Comte de Gobineau, *Les Religions et Philosophies dans L'Asie Centrale*, Paris, 1865; M. Bayat, *Mysticism and dissent, Socio-religious Thought in Qajar Iran*, Syracuse, 1982; M.Momen, ‘The Social Basis of Babi Upehvals in Iran, 1848-53’, *JMES* 1983, 2/15, pp 159-83.

۷. برای دو تحلیل بدیع از [جنبش] اعتراضی تنباکو، نگاه کنید به آثار زیر:

Ann K.S, Lambton, ‘The Tobacco Rimgie, a Prelude to revolution’, *Studia Islamica* XXII, 1965; XXIII, 1966, repr. in *Qajar Persia*, London, 1987.

فریدون آدمیت، شورش بر امتیازنامه‌ی رژی، تهران، ۱۳۶۰، منابع دیگر در مورد

این موضوع چیزی بیش از انتحال غیراخلاقی نیستند.

۸. پرچم‌داران این جنبش میرزا فتحعلی خان آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی،

طالبوف، شیخ احمد روحی، ملکم‌خان، و اسدآبادی بودند. برای بررسی افکار و

فعالیت‌های آنان، نگاه کنید به آثار زیر: فریدون آدمیت، زندگی و افکار میرزا

فتحعلی خان آخوندزاده، تهران، ۱۳۴۹؛ همان، زندگی و افکار میرزا آقاخان

کرمانی، تهران، ۱۳۴۶؛

E. G. Browne, *The Persian Revolution of 1905-1909*, London, 1910 (repr. 1966);

H. Pakdaman [Nateq], *Djamaal-Eddin Assad Abadi dit Afghani*, Paris, 1969.

فریدون آدمیت و هما ناطق، افکار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر

شده‌ی دوره‌ی قاجار، تهران، ۱۳۵۶؛

H. Algar, *Mirza Malkam Khan*, Berkeley, 1973.

۹. ان. پی. ماماتوف، بمباران مجلس شورای ملی... حکومت تزار و محمدعلی

شاه، به کوشش ح. شهیدی، تهران، ۱۳۶۳، صص ۰۸-۰۷-۰۳.

۱۰. همان جا، ص ۳۱۰؛ مؤلف، این افسر استعماری و نژادپرست، ایرانیان را به

تنبلی و نداشتن شهادت متهم می‌کند!

11. S. Gwynn (ed.), *The Letters and Friendships of Sir Cecil Spring- rice, A Record*, London, 1929, II, p 86.

۱۲. پزشک مخصوص شاه اشنايدر، در گزارش خود به هیئت نمایندگی فرانسه، در تهران، به سال ۱۲۷۴، در مورد وضع وخیم جسمانی شاه یاد آور شد و به دولت متبوعش اطلاع داد که مرگ شاه، در نتیجه بیماری‌ای که به حال خود رها شده بود نزدیک بود. در واقع، وضع جسمانی شاه طی شش ماه پیش از آن به سرعت رو به وخامت گذاشته و باعث شده بود که در مواقعی هوشیاری خود را از دست بدهد. نگاه کنید به گزارش

"Service de S.M.I Le Schah, Le Médecin en chef", dated 7 August 1906, in Archives du MAEF, NS, Perse, 1897-1917. 13. Letter dated 3 January 1906, in *ibid.*, pp 55-56.

۱۴. در مورد تاریخ انقلاب مشروطیت، نگاه کنید به: Browne, *Persian Revolution*؛ احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، تهران، ۱۳۴۹؛ ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ۳ ج، تهران، ۱۳۴۶، ملک‌زاده، *انقلاب مشروطه ایران*، ۷ ج، تهران، ۱۳۳۰، که بسیار کم‌تر قابل اتکاست.

آثار مؤلفان شوروی نظیر ام.اس. ایوانوف (*Iranskaia Revoliutsia*, Moscow, 1957)

پیش‌تر ایدئولوژیک هستند. تاریخ انتقادی این انقلاب هنوز باید نوشته شود.

15. Written in December 1906 by Sir Cecil Spring-Rice, Gwynn, Letters II, pp 86-87.

16. Browne, *Persian Revolution*, p 133.

۱۷. ماده‌ی ۵ متمم قانون اساسی.

۱۸. انجمن در فارسی به معنای گرد هم آمدن است، مخالفت شدید مجتهدین ضد مشروطه‌ای نظیر خُمامی رشتی با انجمن‌ها، محبوبیت و نفوذ این انجمن‌ها را در آن زمان نشان می‌دهد. برای آگاهی از نقش انجمن‌ها، نگاه کنید به:

Ann K. S. Lambton, 'Secret Societies in the Persian Revolution', *St Antony's Papers*, no. 4, 1958; *idem*, *Persian Political Societies*, in *ibid.*, no. 16 1963;

و خسرو شاکری، «پیشینه‌ی جنبش انجمنین»، کتاب *جمعه‌ها*، شماره ۵، زمستان ۱۳۶۴.

۱۹. معلوم نیست که آیا تیراندازی بعدی به جان شاه در ۹ اسفند، آن‌طور که معمولاً اظهار می‌شود، کار انقلابیون بود یا نه. از سوی دیگر، مرکز تلگرافی وولف در ۱۰ فروردین ۱۲۸۷ از استانبول گزارش داد که دربار عثمانی به سفیر ایران اطلاع داده بود که دو «آنارسیست» ایرانی را که به نامادری شاه به هنگام زیارت کربلا تیراندازی

نافرجامی کرده بودند دستگیر کرده بود.

AA 35908, Abt. IIIb, Geheime Akten betreffend: Sozialismus und Anarchismus in Persien (potsdam).

20. Gwynn, *Letters II*, p 28.

21. *Ibid.*,

۲۲. نگاه کنید به: صوراسرافیل، ۱۲۸۶؛ تجدید چاپ تهران، ۱۳۶۱، بویژه شماره‌های ۴، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶ و ۲۸. همچنین نگاه کنید به: انجمن، رمضان ۱۳۲۴ - شوال ۱۳۲۶ / مهر ۱۲۸۵ - مهر ۱۲۸۷، که از طرف انجمن ایالتی تبریز منتشر می‌شد؛ تجدید چاپ با عنوان انجمن (ارگان انجمن ایالتی آذربایجان)، به کوشش م. رفیعی، تهران ۱۳۶۲؛ و انجمن گیلان، شماره‌های ۱۲-۱، دی ۱۲۸۵ - خرداد ۱۲۸۶؛ شماره‌های ۱-۱۰، شهریور - آذر ۱۲۸۹. برای گزارش درباره‌ی برخی از انجمن‌های شهر آذربایجان، نگاه کنید به: شیخ‌الاسلام سیرزا عبدالامیر، دو سند از انقلاب مشروطیت ایران، تهران، بی‌تا.

23. Gwynn, *Letters II*, p 28.

۲۴. گزارش هارتویگ به تاریخ ۲۴ بهمن ۱۲۸۶، در Ministersvto Inostranikh Del (Russian Foreign Ministry), *Sbornik Diplomaticheskikh Dokumentov Kasaiushchikhsya Sobyii v Persii*, St Petersburg; 1911.

ترجمه‌ی فارسی با عنوان کتاب نارنجی، ۲-۱، ۴، به کوشش ا. مشیری، تهران، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۱۰۶.

۲۵. نگاه کنید به انجمن (تبریز)، ۲۶ خرداد ۱۲۸۷.

۲۶. مستوفی، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره‌ی قاجار، ج ۳، تهران، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۲۴۹.

۲۷. مامانوف، بمباران، ص ۳۳۸. بنا بر گزارش‌های دیپلمات‌های بریتانیا، ۱۰۰ انجمن در تهران وجود داشت که نیرومندترین آن‌ها انجمن آذربایجانی‌ها به رهبری تقی‌زاده بود، که ۲۹ هزار ۶۳۲ عضو داشت. کتاب آبی، ج ۱، ترجمه، به کوشش ا. مشیری، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۶۵. باید خاطر نشان کرد که عضویت در این انجمن منحصر به آذربایجانی‌ها نبود. زرتشتی‌های تهران نیز به آن می‌پیوستند. نگاه کنید به: صوراسرافیل، شماره ۲۳، محرم ۱۳۲۶ / ۱ اسفند ۱۲۸۶.

28. Rabino, 'Notes sur la Perse,' p 222.

29. Atrpel, *Mamed- Ali*, pp 99-100.

۳۰. اتابک اعظم، که به مدت دو دهه در رأس دستگاه اجرایی کشور قرار داشت، ۱۵۰۰ پارچه آبادی را از آن خود کرده بود؛ همان جا، ص ۷۹.

۳۱. ملک‌زاده، تاریخ، صص ۶۲-۶۱؛ Rabino, Mashrouteh, pp 15-16. برای متن تلگرام از «انجمن ملی در انزلی» به مجلس در تهران، نگاه کنید به: ح. محیط مافی، تاریخ انقلاب ایران، ج ۱، تهران، ۱۳۶۳، صص ۴۱-۲۴۰.

۳۲. درباره‌ی نقش انجمن‌ها، باز هم نگاه کنید به: کتاب نارنجی، ج ۱، ص ۵۳، ۹۵، ۱۰۲-۱۰۰، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۵۷، ۱۸۹-۹۰، ۱۹۷، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۳۲، ۳۶-۳۵، ۴۳-۴۲، ۲۵۹، ۲۷۸-۷۹، ۲۸۶؛ ج ۲، صص ۱۷، ۷۲، ۷۸، ۸۹، ۱۰۱، ۱۳۸، ۱۲-۱۱، ۱۹-۲۱۸، ۲۲۴.

33. Gwynn, *Letters*, II, pp 104.

۳۴. برای یک سلسله گزارش‌های سفیر روسیه در تهران درباره‌ی این کودتای نافرجام، نگاه کنید به: کتاب نارنجی، ج ۱، صص ۸۸-۵۲؛ برای گزارش سفیر روسیه درباره‌ی کودتای تیر و پس از آن، نگاه کنید به همان جا، ص ۲۴۹ به بعد.

35. Gwynn, *Letters* II, pp 95-96.

36. *Ibid.*

۳۷. برای بحث پیرامون قرارداد ۱۲۸۶/۱۹۰۷ روسیه و انگلیس، نگاه کنید به: Browne, *Persian Revolution*, chapter 6; R. P. Churchill, *Anglo-Russian Convention of 1907*, cedar Rapids (Iowa), 1939; R. W. Cottam, *Nationalism in Iran*, pitsburgh, 1979, pp 164-75.

۳۸. افزون بر سوسیالیست‌های اروپا، چند لیبرال نظیر پرفسور ادوارد براون در دانشگاه کمبریج اعتراض کردند. فرد اخیر به وزیر مختار بریتانیا در تهران نوشت: «چنین جنبش درخشان و امیدبخشی در خون و آتش فرو نشانده شد. حتی نمی‌توانم فکرش را بکنم و توان آن را ندارم که احساسم را نسبت به آن بنویسم». Gwynn,

Letters II, p 106

(English, Radical, Russia, and the Fate of Persia 1907-1913; *The English Historical Riview* XCII/367, 1978, p 338-53);

اگر چه این مقاله نسبت به براون تا حدی با کم‌لطفی همراه است. اطلاعات زیادی درباره‌ی نقش براون و همکارانش در تلاش برای کمک به حکومت مشروطه‌ی در ایران به دست می‌دهد.

۳۹. به نظر می‌رسد تصرف تهران با مقاومت روبه‌رو شده باشد. در ۳۰ خرداد ۱۲۸۷ دفتر تلگرافی وولف، که گزارش کودتا در تهران را می‌داد، خاطر نشان کرد که لشکر قزاق پانزده نفر و هجده اسب از دست داده و سه افسر عالی‌رتبه و بیست نفر زخمی داده بود.

AA 35908, Abt. IIIb, Geheime Akten betreffend: Sozialismus und Anarschismus in Persien (potsdam).

40. *RMM* V, 1908, p 749.

41. *RMM* V, 1908, pp 191-92.

۴۲. گزارش شده که در مرداد ۱۲۸۷ یک ارمنی در رشت به‌خاطر داشتن «مواد منفجره» بازداشت شده بود.

RMM V 1908, pp 191-92.

۴۳. انجمن ملی در رشت نیز احیا شد، اما دیگر مانند سابق مرکز تصمیم‌گیری نبود و، هماهنگ با اتحاد تازه‌ای که با اربابان زمیندار «انقلابی» برقرار شده بود، کاملاً میانه‌رو باقی ماند.

۴۴. کتاب نارنجی، ج ۲، ص ۱۰۵.

۴۵. سپهسالار در یادداشت‌های روزانه‌اش می‌نویسد که مردم رشت و تبریز از او خواستند که در حرکت به سوی تهران آنان را رهبری کند. ا. س. خلعتبری، زندگانی سپهسالار اعظم، تهران، ۱۳۲۸، ص ۲۴.

۴۶. ا. فخرايي (مشروطه‌گيلان، رشت، ۱۳۵۲، ص ۱۲۲) مدعی است که دعوتی که از سپهسالار به عمل آمد تا حکمرانی ایالت و رهبری (اسمی) انقلابیون را عهده‌دار شود یک حرکت «زیرکانه» از سوی کمیته‌ی ستار بود!

۴۷. ۱ اردیبهشت ۱۲۸۸، به نقل از:

G. Il'inskiĭ, 'Iranskii Azerbajian V Revoliutsii 1905-1911' *Revoliutsionnyi Vostok*, no. 4 (38), 1936, p 109.

او در ۱۲۹۰ که صدراعظم و وزیر جنگ بود، در یادداشت‌های روزانه‌اش درباره‌ی همان کسانی که به او در رسیدن به قدرت کمک کرده بودند مطالب توهین آمیزی نوشت. او از دست دموکرات‌ها، که برنامه‌شان را بجز چند ماده به‌طور کامل تصویب کرده بود، می‌نالید و آنان را «یک مشت شاهزاده» می‌نامید که در بچگی‌شان در «همجنس‌بازی» خیلی زیاده‌روی کرده بودند و حالا چیزی بیش از «یک عده شیاد و حقه‌باز» نبودند. خلعتبری، زندگینامه، ص ۴۵.

۴۸. کتاب آبی، ج ۲، صص ۶۱-۴۵۹.

۴۹. به‌گفته‌ی سفير روسیه، سابلین، سپهسالار «نگران» نفوذ انقلابی‌های قفقازی بود که در ایران می‌جنگیدند و او کنترل چندانی بر آنان نداشت. نگاه کنید به: کتاب نارنجی، ج ۲، صص ۱۶۵، ۱۹۱.

۵۰. به‌علت ملاقات بی‌دلیل رهبر ارمنی یفرم خان با کنسول روسیه در قزوین، سه انقلابی از شرکت در حمله‌ی نهایی به تهران خودداری کردند و به رشت بازگشتند. آنان «روزنامه‌نگار انقلابی» بلغاری پانوف، رهبر انقلابی گرجی ولیکوف، و میرزا

کوچک‌خان جنگلی که به‌عنوان یک مجاهد با سردار محیی همکاری داشت، بودند. فخرایی، گیلان، صص ۵۲-۱۵۱.

51. Browne, *Persian Revolution*, p 294.

۵۲. برای جزئیات، نگاه کنید به:

Ibid., pp 294-321

۵۳. برای بحثی پیرامون آرمان جمهوری‌خواهی در این زمان، نگاه کنید به: «جمهوری‌خواهان و هواداران فدرالیسم...» شاکری، در منابع.

۵۴. این حزب در لفظ «اعتدالی» (میان‌رو)، اما در عمل محافظه‌کار بود. نگاه کنید به برنامه‌ی آنان در شاکری (به کوشش)، اسناد تاریخی، ج ۱۹، تهران، و اجتماع‌یون - اعتدالیون، دستور مشروح مسلکی و مرامنامه‌ی حزب، تهران، بی‌تا.

۵۵. برای برنامه‌ی آنان، نگاه کنید به: شاکری (به کوشش)، *S-DI*؛ همان، اسناد تاریخی، ج ۳، ۴، ۱۳، ۱۹.

56. British Government, FO Historical Section, *Persian*, no. 80, London, 1919, p 38.

۵۷. تاریخ‌نگار شوروی آکوپوف می‌کوشد این دیدگاه مرسوم را که انقلاب ایران بر انقلاب در ترکمنستان تأثیر گذاشت رد کند و بگوید که در واقع این تأثیرگذاری در جهت عکس بود. او استدلال خود را بر پایه‌ی این ادعا استوار می‌سازد که سرمایه‌داری در ترکمنستان پیشرفته‌تر بود، طبقه‌ی کارگر ایران هنوز خیلی کوچک بود، و بورژوازی در انقلاب ایران نقش رهبری را بازی می‌کرد. او اصرار می‌ورزد که انجمن عشق‌آباد در زیر نفوذ «سوسیال انقلابی‌های آنارشیست» قرار گرفت. گروهی که آکوپوف به آن اقدامات تروریستی‌ای نظیر قتل صدراعظم اتابک را در ۱۲۸۷ نسبت می‌دهد. نگاه کنید به:

G. P. Akopov, 'The Influence of the 1905-1907 Revolution in Turkmenia on the Revolutionary Movement of the Persian People', *Trudy Instituta Istorii, Arkheologii i Etnografii AN/ Turk. SSR IV*, 1958; Eng. tr. in *Central Asian Review VIII/ 1*, 1960, p 76.

58. Bor-Ramenskii, 'K voprosu,' p 36.

59. Report dated 1 October 1908, quoted by Arutiunian, *Iranskaia Revoliusia*, p 130.

۶۰. در مورد تجاوز روسیه به ایران و مشارکت بریتانیا در آن، نگاه کنید به: ed. B. De, *Entente Diplomacy and the World*, G. A. Schreiner, New York, Siebert, 1921.

برای یک دیدگاه تجدید نظر طلبانه‌ی توجیه‌کننده‌ی مشارکت بریتانیا با تزاریس علیّه انقلاب ایران، نگاه کنید به:

I. Klein, 'British Intervention in the Persian Revolution. 1905-1909', *Journal Historical* 731-52. pp. 1972, XV/4.

۶۱. تا زمستان ۱۲۹۰، حدود ۱۰ هزار سرباز روسی وارد ایران شدند. تا ۱۲۹۳ این رقم به دو برابر رسید، نگاه کنید به:

Mclean, *Britain and Her Buffer State*, p 82.

62. *The Reign of Terror at Tabriz. England's Responsibility (with Photographs and a brief narrative of the events of December 1911 and January 1912)*, compiled for the use of the Persian Committee, by Edward G. Browne, M.A., F.B.A., F.R.C.P., Manchester, 1912.

63. *Ibid.*, pp 5-6

64. *Ibid.*, p 7.

65. *Ibid.*, pp 7-8.

66. *Ibid.*, pp 8-9.

۶۷. ترنر به اشتباه می‌گوید که «هیچ یک» از ارمنیان در مقاومت تبریز، چه در دوره‌ی آغازین و چه بعد، شرکت نداشتند. افزون بر آن، یک انقلابی ارمنی هنجاک به نام پتروس [بدروس نیز خوانده می‌شد] ملیک آندراسیان در نبردهای از رشت تا تهران (نگاه کنید به فصل ششم) شرکت داشت، که منجر به سرنگونی محمدعلی شاه شد؛ احتمال زیادی می‌رود که او همان کسی بوده باشد که روس‌ها مجازات کردند.

68. *Ibid.*, pp 10-14.

یک آزادی‌خواه انگلیسی که گری را مسئول این «بدنامی» می‌دانست، در خاطراتش نوشت که کودتای ۱۲۸۷ «ثمره‌ی معاهده‌ی گری با روسیه [در ۱۹۰۷/۱۲۸۶] و ملاقات شاه با تزار» بود. او در ۵ دی ۱۲۹۰ نوشت: «روس‌ها در تبریز به قتل عام نفرت‌انگیزی دست زده‌اند، ۵۰۰ نفر از مرد و زن و کودک کشته شدند، زنان مورد تجاوز قرار گرفتند و به هر عمل نفرت‌انگیزی که می‌شد تصورشان را کرد دست زده شد. این، مشخصاً مربوط به عمل گری است، انگار که او چنین دستوراتی را صادر کرده باشد؛ با این حال در مطبوعات ما تقریباً هیچ اعتراضی صورت نمی‌گیرد، احتمال یک همایش اعتراضی نیز وجود ندارد.»

W. S. Blun, *My Diaries Being a Personal Narrative of Events*. pt. II, 1900-1914, London, 1920, pp 213, 388-89.

69. M. W. Shuster, *The Strangling of Persia*, New York, 1912, p 229.

گزارش‌های ایرانیان در مورد وحشی‌گری‌های روس‌ها در گیلان در فخرایی، گیلان، فصل ۱۴؛ و ملوک‌زاده، تاریخ، ج ۷، فصل ۱۰، آمده است. برای یک گزارش مفصل و بسیار مستند در مورد همکاری روسیه و انگلستان علیه استقلال ایران، نگاه کنید به:

Schreiner, *Entente Diplomacy*, chaps II, III.

70. Shuster, *Strangling of Persia*, pp 220-29.

71. *Ibid.*, p 389.

۷۲. نگاه کنید به:

Shuster, *Strangling of Persia*;

برای یک تحلیل فاضلانیه، نگاه کنید به:

Mc Daniel, *The Shuster Mission and the Persian Constitutional Revolution*, Minneapolis, 1974.

73. FO, *Persia*, p 44.

74. Mclean, *Britain and Her Buffer State*, p 103.

۷۵. براون (*Persian Revolution*, p 437) می‌گوید: «عموماً گمان می‌رود، و ظاهراً به دلیلی قانع کننده، که سپهدار [سپهسالار] در واقع در انقلاب رشت نقش درجه دوم و تبعی، و نه به هیچ وجه مشتاقانه، ایفا کرد، و عمدتاً از سوی شخصیت‌های جسورتر و پُر تحرک‌تر به‌عنوان یک مقام اسمی مورد استفاده قرار گرفت... حالاً هم [تیر ۱۲۸۹] به او نه به‌عنوان عنصر ملی معتقد و ثابت قدم، که بیش‌تر به‌عنوان فرصت‌طلب نگرسته می‌شود. او به‌اندازه‌ی سردار اسعد هم از اعتماد هموطنانش برخوردار نیست».

۷۶. تقی‌زاده، یکی از رهبران انقلابیون در آن زمان، (در خاطرات، ص ۱۳۲) می‌نویسد: «حدس خود من این است که سپهدار و سردار اسعد خیلی خیلی از مجاهدین می‌ترسیدند، از بابت این که تهران به دست این‌ها نیفتد. می‌دانستند که [مجاهدین] آثار شایسته هستند و دیگر به خود این‌ها هم اعتنا نمی‌کنند و شلوغ می‌شود. حدس من این است که این دو با هم قرارش [را] گذاشتند که مجاهدین قفقازی دیرتر بیایند به تهران».

۷۷. دو وزیری که در کابینه اول تیماتوم روسیه را پذیرفتند قوام و برادرش وثوق بودند؛ شوستر خاطر نشان می‌کند که آنان در برکناری او ذینفع بودند، زیرا او به تحقیق در مورد اختلاس کلان از وجوه دولتی از سوی پدر آنان در اداره‌ی مالی‌ی آذربایجان پرداخته بود (Shuster, *Strangling of Persia* p 210). تأثیر این دو برادر بر سیاست‌های ایران از آن پس، که از نظر اکثر مردم ایران شروانه بود، مشهورتر از آن است که در این جا نیازی به بحث داشته باشد.

78. *Ibid.*, pp 300-01.

۷۹. از همان آغاز انقلاب در میان روحانیت شکاف افتاد، برخی مانند مجتهدان بزرگ ملاکاظم خراسانی و همکارانش در نجف با تمام وجود به حمایت از انقلاب

و مقاومت تبریز زیر رهبری ستارخان پرداختند. دیگران، نظیر شیخ فضل‌الله نوری، با آن مخالفت ورزیدند و با محمدعلی شاه غاصب به همکاری پرداختند، و به قول هیئت نمایندگی فرانسه در تهران شیخ فضل‌الله نوری «در میان اطرافیان شاه» «مشاوری بود که از همه پیش‌تر از او شنوایی داشت و معتبرتر از همه بود؛ وی با صدور جواز تأیید شرعی برای عملیات شاه، که گه‌گاه بی‌حساب و از سوی مشاور دیگر او امیر بهادر [جنگک] به وی تحمیل می‌شدند، وجدان شاه را آسوده می‌ساخت. اخیراً در یاقسیم که هم او [نوری] است که، در آستانه‌ی بمباران [مجلس] در ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸، نگرانی‌های شاه را ناشی از این فرض که نکند مسجد مجاور مجلس آتش بگیرد، رفع کرده بود». شیخ فضل‌الله در نامه‌ای به تاریخ ۱۴ مهر ۱۲۸۵ خطاب به وزیر مختار بریتانیا در تهران [ترجمه‌ی انگلیسی در FO 248/887]، به مناسبت ورود او به پایتخت ایران، بر خود فرض دانسته بود به وزیر مختار خوش آمد گوید: «در این موقع بهجت نمود جناب جلالت مآب عالی را این جانب و سایر از علمای اعلام ملت ایران که همواره به اتحاد و یک‌جهتی با ملت نجیبه و ترقی‌خواه انگلستان خود را شناخته‌ایم تبریک و تهنیت می‌گوییم و مسرت قلبی خودمان را با اظهار مخالفت و موافقت اظهار می‌داریم و از خداوند تعالی خواهانیم که همواره رجال کار آگاه [کذا] و مأورین سیاسی دولتین در حفظ و نگهداری این مودت و محبت که فی مابین ملتین بیش‌تر از پیش‌تر حاصل شده با نهایت صدق و صفا بکوشند و مواظب باشند که غرض مغرضین خللی نرسانند... بر خاطر... جنابعالی مکشوف و ظاهر است که همیشه ملت و دولت ایران خود را متحد و دوستدار دولت و ملت نجیبه، متمدنه‌ی انگلستان دانسته و می‌داند...» (با آن که نسخه اصلی این نامه به‌نحو شگفت‌انگیزی از پرونده‌های «مرکز اسناد دولتی» - PRO - ناپدید شده است) آخرین باری که دیده شده بود توسط:

(V. Martin, 'Shaikh Fazlallah Nouri and the Iranian Revolution, 1905-09', Middle East Studies, 1987, 23/1, pp 39ff). - -

نسخه‌ی تصویری آن در فرهنگ ایران زمین، ۴ - ۱/۲۳، ۱۳۵۸، ص ۴۶۴، و در م. ترکمان، به کوشش، رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات... و روزنامه‌های شیخ فضل‌الله نوری، تهران، ج ۱، ۱۳۶، ص ۱۲۴، به چاپ رسیده است. مجتهد ملاکاظم خراسانی، در پاسخ سؤال یک فرستاده‌ی فرانسه که «چرا اکثر ملاها با مشروطیت مخالفند؟»، در ۱۲ آذر ۱۲۹۷ اظهار داشت:

"Poul? Pour argent, Ils ont peur de perdre leurs rentes".

«پول، برای پول، آنان هراس دارند موجب خود [پرداختی از طرف شاه] را از دست

بدهند».

در پاسخ به سؤال دیگری در این مورد که ممکن است ملا محمد یزدی مخالف مشروطه و متحد نوری، انگیزه‌ی دیگری داشته باشد، خراسانی اظهار داشت: "Certainement, il a peur de perdre les 5,000 livres que le Shah lui envoie, Voila tout. Nous avons refus cette somme, et nous ne recevrons plus rien du Shah," "Conversation avec deux grands mujtaheds à Karbala et Najaf," dated 31 December 1908, Archives, MAEF, NS, Perse, 4.

«مسلماناً، او می‌ترسد پنج هزار پوندی را که شاه برایش می‌فرستد، از دست بدهد. این است دلیلش. ما این وجوه را رد کرده‌ایم. دیگر از شاه وجهی دریافت نمی‌کنیم». ملاقات با مجتهدان اعظم در نجف و کربلا، مورخ دهم دی ماه ۱۲۸۷.

در این مورد مجموعه‌ی خوبی از اسناد فراموش شده در آرشیوهای فرانسه وجود دارد که امیدوارم در آینده‌ی نزدیک مورد تحلیل و بررسی قرار دهم.
80. Auswaertiges Amt (Bonn), Persien, no. 21, 'Die Persische Frage, IX, Report A (3164 November 1911), cited in McDaniel, Shuster Mission, p 190, n 1'.

۸۱. فکر ملی کردن زمین به‌عنوان یک عامل برانگیزنده‌ی توسعه‌ی اقتصادی در مباحث مشروطه‌خواهان وجود داشت. برای مثال، اظهار نظر صوراسرافیل (شماره‌ی ۲۳، ۱۷ محرم ۱۳۲۶ / اسفند ۱۲۸۶) را در باره‌ی واگذاری زمین در ایالات متحده به کشاورزان به‌عنوان وسیله‌ای برای انکشاف اقتصاد ملی، یادآوری می‌کنیم. همچنین نگاه کنید به بحث‌های سوسیال‌دموکرات‌ها در مورد مسئله‌ی ارضی در فصل‌های ۶ و ۷.

82. Rabino, 'Notes sur la Perse', *RMM* XXVIII, p 226; idem, Mashrouteh, p 15; برای دستور سپهسالار (سپهدار آن زمان) به‌منظور سرکوب شورش دهقانان، نگاه کنید به: انجمن [تبریز]، ۲۹ فروردین ۱۲۸۶.

۸۳. در فروردین ۱۲۸۷، روزنامه‌ی پیشرو صبح صادق (شماره‌ی ۵۱، ۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۲۶ / ۲۹ فروردین ۱۲۸۷) نامه‌های اعتراضی از رشت را چاپ کرد که از ستمگری سردار محیی، برادرش کریم‌خان، و عمومی مقتدر و ثروتمندش سپهدار اعظم و غضب اموال دهقانان بی‌چاره از سوی آنان شکایت داشتند. گفته می‌شد که آنان از انجمن ایالتی به‌نفع خودشان سوءاستفاده می‌کردند. سپهدار اعظم در شماره‌ی ۶۷ همان روزنامه این اتهامات را تکذیب کرد!

۸۴. جوادزاده پیشووری در مقاله‌ی «حزب عدالت در نهضت مشروطه» [آژیر، شماره‌ی ۴۹، تابستان ۱۲۲۲] به بحث در مورد اختلافات بین انقلابیون آمده از قفقاز و افراد تحت رهبری سردار محیی می‌پردازد؛ او استدلال می‌کند که سوسیال

دموکرات‌ها از دیدگاه‌های ارتجاعی همراهان ائتلافی خود کاملاً آگاه بودند اما نمی‌توانستند در آن واحد هم با تراریسم و با شاه مرتجع بجنگند و هم با محیی و سپهسالار.

85. Shuster, *Strangling of Persia*, pp 203-04. See also E. G. Browne, *Origine et Developement du Mouvement Constitutionnel ou Nationaliste Persan, Conference Faite Fla British Academy le 6.2. 1918*, paris, 1919; and *The Independent Labour Party, Persia and Finland and our Russian Alliance*, London, 1915.

۸۶. به خواننده‌ی علاقه‌مند توصیه می‌شود به مقاله‌ی زیر رجوع کند، که به‌لحاظ تحلیل و اطلاعات در ارتباط با همه‌ی جنبه‌های انقلاب مشروطیت در ایران غنی است و ممکن است نویسنده‌ی گمنامش یکی از روشنفکران ارمنی تبریز بوده باشد:
X [pseud], 'La Situation Politique de la Perse', *Revue du Monde Musulman*, XXVII, 1914, pp 238-300.

فصل پنجم: سوسیال دموکراسی ۱

۱. برای نمونه‌هایی از این جعلیات، نگاه کنید به:

M. Z. Tutaev, 'K Voprosu o Vliianii Pervoi Ruskoi Revoliutsii 1905-1911 gg', *Uchenye Zapiski Kazanskogo Gasudarstvennogo Universiteta im. UL'ianova-Lenina* CXVII, bk, 2, 1957, pp 3-8; 'The Iranian Revolution of 1905-1911', *Sovetsakaia Istoricheskaia Entsiklopedia*, Moscow, 1965, VI, pp 279-83;

عبدالحسین آگاهی، «نخستین آشنایی ایرانیان با مارکسیسم»، تجدید چاپ در شاکری، (به کوشش)، اسناد تاریخی، ج ۱، چاپ جدید، ۱۳۷۰، صص ۲۰-۱۶؛ همان «دوران اولیه‌ی اندیشه‌های مارکسیستی در ایران»، در همان جا، صص ۲۴-۲۱.

۲. آثار عمده عبارتند از:

E. Bor-Ramenskii, 'K Voprosu o Roli Bol'shevikov Zakavkaz'ia v Iranskoi Revoliutsii, 1905-1911', *Istoriik Marksist* 1940, 11 pp 89-99; E. Bor-Ramenskii, 'Iranskaia Revoliutsia 1905-1911 gg. i Bol'sheviki Zakavkaz'ia', *Krasny Arkhiv*, 105, 1941 pp 33-70; M. S. Ivanov, 'Bovy Materialy o Sotsial Demokraticheskoi Grupe v Tebrize v 1908 Godu', *Problemi Vostokovedeniya*, 1959, 5 pp 179-83; Z. Z. Abdullaev and A. M. Agahi, 'Novye Materialy o Deiatel'nosti Rossiiskikh Revoliutsionerov v Irane v Nachale XX veka', *Problemy Vostokovedeniya* 6, 1959, pp 139-42; S. Aliev, 'Nekotorye Fakty o Znakomstve V. I. Lenina s Iranskimi Progresivnymi Deiateliami', *Problemy Vostokovedeniya* 2, 1960, pp 78-80; N.K. Belova, 'K Voprosu o Tak Nazivaemoi Sotsial Demokraticheskoi Partii Irana', *Voprosy Istorii i Literatury Stran Zarubezhnogo Vostoka*, Moscow, 1960, pp 115-33; S. Aliev, 'Neizvestyi Dokument ob Iranskoi Sotsial-Demokraticheskoi Partii

"Edzhtimaiun- e Ammiun", NAA 2, 1965, pp 133-37; S. Aliev, "K Voprosu o Sviziakh Bakinskogo i Tifliskogo Komitetov RSDRP c Iranskimi Revoliutsionerami v. 1903-1911 gg.", in *Slavnnye Stranitsy Bor'by i Pobed*, Baku, 1965, pp 189-208; N.K. Belova and F.B. Beleliukii, "Pervye Sviasi Sotsialistov c Natsional'no Osvoboditel'nym Dvizheniem," NAA 4, 1970, pp 46-53; I. N. Kurbatova, "Pisma Sotsial-Demokratov Irana i Yaponii G.V. Plekhanovu," *Vostochnyi Sbornik*, bk. 3, Moscow, 1972; N.K. Belova and V.N. Plastun, "Proklamatsii i Ottiski Pechatei Iranskikh Revoliutsionerov (1906-1908 gg)," NAA 1, 1973, pp 156-66; A.U. Martirosov, "Novye Materialy o Sotsial-Demokraticeskom Dvizhenii v Irane v 1905-1911 Godakh," NAA 2, 1973; S. L. Agaev "Iranskaia Revoliutsia 1905-11 GG.," NAA 4, 1975; N.K. Belova, "Ruskii Matros Uchastnik Iranskoi Revoliutsii," *Voprosii Istorii* 2, 1975; Sadullah Shahverdi Oghlu Aslani, *Obrazovannie Iranskoi Edzhtema 'iyoun' Ammiyoun Mudzakhed*, Summary of doct. diss. tr. from Azaeri, Baku, 1975; S.L. Agarev and V.N. Plastun. "Spornye Voprosy Sotsial-Demokraticeskogo Dvizhenia v Irane v 1905-1911 gg.," *Iran. Istorii Sovremennost*, Moscow, 1983.

۳. خالی از لطف نیست که اشاره شود که نخستین گروه دانشجویان اعزامی به خارج برای تحصیل ظاهراً آگاهی چندانی از عقاید سوسیالیستی‌ای که در آن زمان در اروپا رو به گسترش بود نداشتند. حتی هنگامی که از سوسیالیسم کاملاً بی‌خبر بودند، کاملاً با آن مخالف بودند. نمونه آن حسین قلی‌آقا بود که در مدرسه‌ی نظامی سن‌سیر تحصیل می‌کرد. هنگامی که انقلاب ۱۸۴۸/۱۲۲۷ در پاریس تا بهار ادامه یافت، او در دفاع از مجلس ملی و علیه انقلابیون سوسیالیست به گارد پیوست. نگاه کنید به: Comte J. A. de Gobineau, *Les Religions et les Philosophies*, pp 132-33.

۴. این مقاله در اصل در اختر نشر یافت که در استانبول منتشر می‌شد؛ بعدها بود که در ایران، ۱۷ اسفند ۱۲۵۹، تجدید چاپ شد؛ چنان که در عبدالحسین آگاهی، «پیرامون قدیمی‌ترین سند چاپی از تاریخ سوسیالیسم در ایران» گزارش شده، و در اسناد تاریخی، ج ۱، صص ۸-۱۵ تجدید چاپ گردیده است.

۵. نویسنده‌ی اختر ممکن است این نظر تطبیقی را از شرق‌شناس ج. فون هاو - پورگستال (*Sur le Socialisme en Orient*, *Journal Asiatique*, 1850, pp 344-49) وام گرفته باشد که، بر اساس تاریخ طبری، جنبش مزدک را با سوسیالیسم مدرن مقایسه کرده و نتیجه گرفته بود که: «این است سوسیالیسم در تمام ابعاد نفرت‌انگیز و عواقب خسران‌بارش».

«Voila le Socialisme dans toute sa hideuse fantasmagorie et suites funestes».

۶. برای جنبش قرامطه (قرن‌های نهم و دهم) و اسماعیلیه، به ترتیب نگاه کنید به: *L'Encyclopedie de l'Islam* IV, pp 687-92, 206-15.

۷. نگاه کنید به، آگاهی، در اسناد تاریخی، ج ۱، ص ۱۴.
 ۸. نوشته‌های پراکنده‌ی میرزا آقاخان کرمانی، که در دوران تبعیدش در استانبول (۷۵-۱۲۶۵) با عقاید سوسیالیستی اروپایی آشنا شده و درباره‌ی آن‌ها نوشته بود، در این مورد استثناست. آگاهی او نیز ابتدایی بود و به تبلیغ سوسیالیسم در ایران کمکی نمی‌کرد. نگاه کنید به ر. پایدار (م.ح. میرجانی، شیخ‌الملک کرمانی؟)، «سی سال پس از رجل اجتماعی بزرگ ایران»، تجدید چاپ در اسناد تاریخی، ج ۱۳، صص ۴۰-۱۰۸، بویژه صص ۸۴-۸۳.

9. Abdullaev and Agahi, 'Novye materialy,' p 139.

آگاهی این را در جای دیگری تکرار می‌کند؛ نگاه کنید به: «نخستین آشنایی ایرانیان با مارکسیسم»، اسناد تاریخی، ج ۱، ص ۱۷.
 ۱۰. به این موضوع که ایسکرا و سایر روزنامه‌های ممنوعه از طریق تبریز، انزلی و باکو به روسیه انتقال می‌یافت، در غفوروف و کیم [Lenin, pp 1-2] و ارژونیکیدزه [Staty pp 1-2] اشاره شده است. گیدور [History] الکسی الکسیف ارشوف، کارمند یک شرکت حمل و نقل در انزلی، را کسی معرفی می‌کند که ترتیب عبور غیرقانونی روزنامه‌ها را به روسیه می‌داد.

۱۱. آگاهی، در اسناد تاریخی، ج ۱، ص ۱۹.

12. A.Aliev, 'Nektorye Fakty,' 1960, pp 78-80.

۱۳. ملک‌زاده، تاریخ، ج ۴، صص ۶۷-۶۶؛ ج ۵، ص ۷۷.
 ۱۴. پیش از تأسیس جمهوری آذربایجان از سوی مساواتی‌ها در سال ۱۹۱۸/۱۲۹۷، بخش‌های گوناگون این منطقه به نام خان‌نشین‌های گوناگون آن شناخته می‌شدند؛ اما ایرانیان تمام این ناحیه را اران می‌نامیدند. برای تاریخ مختصر آذربایجان و اران به ترتیب نگاه کنید به:

L'Encyclopedie de l'Islam I, pp 194-97 and 680-81.

۱۵. در مورد همت، نگاه کنید به:

Efendiev, 'Au Sujet de l'Organisation Himmat', in Chaqueri (ed.), *S-DI*, pp 118; 19 - original Russian in *Zhizn Natsional'nostei*, 38, 27 July 1919; Bor-Ramenskii, 'K Voprosu' and 'Iranskaia Revoliutsia'; R. Suny, *The Baku Commune*, 1918-1919, Princeton, 1927; M. S. Ivanov, *Ocherk Istorii Irana*, Moscow, 1952, chapter 1326; *Baki Komisarinin Khatirasi*, Baku, 1968, pp 204; 05 - T.Swietochowski, 'The Hemmat Party, Socialism and the National Question in Russian Azerbaijan, 1904-1920'; *Cahiers du Monde Russe et Sovietique*; 1978, 2-1/19, idem, *Russian Azerbaijan, 1905-1920, the Shaping of National Identity in a Muslim Community*, Cambridge, 1985.

16. 'Gummat,' BSE XIX, Moscow, 1930, pp 810-11, and XIII, 1952, pp 809-11.

میرجعفر باقروف، یکی از دستیاران استالین طی سال‌ها و رئیس حزب کمونیست

آذربایجان، همت را شاخه‌ای از حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه می‌داند و تأسیس آن را هم به استالین نسبت می‌دهد. نگاه کنید به:

Iz Istorii Bol'shevistskoi Organizatsii Baki i Azerbaidzhan, Moscow, 1946, p 57.

17. 'Gummat,' BSE, Moscow, 1930-52, XIX, pp 810-11; XIII, pp 809-11.

18. *Sovetskaia Istoricheskaia Entsiklopedia* VI, Moscow, 1965, pp 297-83.

تو تائف (5 *K Voprosu*)، که مطلب خود را بلافاصله پس از کنگره‌ی بیستم نوشت، تنها از عزیزبکوف و جاپاریزده به‌عنوان پایه‌گذاران «همت» یاد می‌کند.

19. Efendiev, 'Au Sujet de L'Organisation Himmat'; also in *Zhizn Natsional'noste*, no, 38, 27 July, 1919.

ذکر نام استالین از سوی نویسنده را باید ناشی از جایگاه بسیار مهم استالین در آن زمان به‌عنوان رئیس کمیساریای امور ملیت‌ها دانست.

20. *Russian Azerbaijan*, p 51.

21. *Ibid.*, pp 51-51; see also Swietochowski, 'The Himmat party,' p 119.

22. Swietochowski, *Russian Azerbaijan*, p 52.

برجسته‌ترین رهبران عبارت بودند از: ا. د. آخوندوف (۱۸۷۳-۱۹۲۷ / ۱۲۵۲- / ۱۳۰۶)؛ ا. عزیزبکوف (۱۸۷۶-۱۹۱۸ / ۱۲۵۵-۱۲۹۷)؛ د. خ. بُنیادزاده (۱۸۹۲-۱۹۳۸ / ۱۲۷۱-۱۳۱۷)؛ ب. ی. افندیف (۱۸۹۳-۱۹۳۸ / ۱۲۷۲- / ۱۳۱۷)؛ س. م. افندیف (۱۸۸۷-۱۹۳۸ / ۱۲۶۶-۱۳۱۷)؛ و ن. نریمانوف (۱۸۷۰-۱۹۲۵ / ۱۲۴۹-۱۳۰۴).

۲۳. همت (به‌حروف نویسی روسی: Gummet)، به‌معنای عزم و اراده، نخست در پایان سال ۱۹۰۴/۱۲۸۳ و به‌صورت نام یک نشریه‌ی سوسیال دموکرات ظهور کرد. این نشریه پس از انقلاب فوریه‌ی ۱۹۱۷/۱۲۹۶ دوباره به زبان آذری منتشر شد. نگاه کنید به:

SSR of Azerbaijan, Party History Institute, *Bol'shevistskaia Periodicheskaia Pechat Azerbaidzhana, 1904-April 1920*, Baku, 1964, p 9.

۲۴. کوچ - دوات، روزنامه‌ای قانونی بود که در سال ۱۹۰۶/۱۲۸۵ از سوی بخش ارمنی حزب سوسیال، دموکرات کارگری روسیه منتشر می‌شد؛ همان ص ۱۳؛ نبات، منتشره در سال ۱۹۰۶/۱۲۸۵؛ همان، ص ۱۲؛ یولداش، منتشره بین ۲۲ اوت (۳۱ مرداد) و ۱ سپتامبر (۱۰ شهریور) ۱۹۰۷/۱۲۸۶؛ تکامل، منتشره بین دسامبر ۱۹۰۶ (آذر ۱۲۸۵) و مارس ۱۹۰۷ (اسفند ۱۲۸۵)؛ همان، ص ۱۶، نگاه کنید به:

Akademi Nauk, Azerbaijan SSR Bol'sheviki v Bor'be za Pobedu Sotsialisticheskoi Revoliusii v Azerbaidzhane, Baku, 1957; A.Bennigsen and C.Lemercier-Quelquejay, *La Presse et le Mouvement National chez les Musulmans de Russie avant 1920*, paris, 1964.

۲۵. تمام آثار شوروی مربوط به سوسیال دموکراسی ایران مطلقاً فرض را بر این

می‌گذارند که همت به‌خاطر ارتباطش با کمیته‌ی باکو یک سازمان مارکسیستی بود. تواریف (K Voprosu, p 5) و بلووا (K Voprosu, p 127) آن را به‌دقت توضیح می‌دهند. با این حال، سویتوچوفسکی (The Himmat Party, p. 120) بر اساس اظهارات وی. ای. صمدوف، خاطر نشان می‌کند که تاریخ‌نگاران شوروی «تصدیق می‌کنند» که مقالات همت از موضع «غیرمارکسیستی» نوشته می‌شدند. با این حال، نباید فراموش کرد که این‌گونه اظهار نظرها در تاریخ‌نگاری شوروی به زمان نگارش آن‌ها بستگی داشت.

26. Quoted in Bor-Ramenskii, 'K Voprosu,' p 90; T. Akhmedov, *Nariman Narimanov*, Baku, 1988. p 83.

27. As quoted by Swietochowski, *Russian Azerbaijan*, p 53.

28. See, for instance, the Armenian Revolutionary Federation, *Rapport Presente au Bureau Socialiste International*, Stuttgart, 1907, pp 13-14.

29. Bor-Ramenskii, 'K Voprosu,' p 89.

۳۰. برای متن کامل روسی، نگاه کنید به:

Bor-Ramenskii, 'Iranskaia Revoliutsia,' pp 51-52.

31. Ibid.

۳۲. برای یک بررسی پیرامون کاربوناری، نگاه کنید به:

Oreste Dito, *Massoneria, Carboneria, ed altre Societ Segrete nella Storia del Risorgimento Italiano*, Bologna, 1905; repr. 1966.

۳۳. باید تأکید ورزید که حتی در دیدار از پیش ترتیب داده شده‌ای از آرشوهای گرجستان در تفلیس در تابستان ۱۳۷۸/۱۹۹۹، یک نظام کاغذبازی پیچیده عملاً مانع از رجوع این مؤلف به هرگونه مطلب آرشو حزبی شد؛ با آن که از دسترسی به آرشوهای حکومتی رسماً جلوگیری نشد.

34. Aslani, *Obrazovannie*, p 10.

35. Ibid.

مشهدی علی‌خان ناطق، یک رهبر مجاهد (نگاه کنید به عکس)، نقل می‌کند که هنگامی که در باکو بود، نریمان نریمانوف او را به فرقه‌ی اجتماع‌یون عامیون (مجاهد) جلب کرد. من مدیون پرسش، فریدون آذرنور، هستم که اجازه داد دست‌نویس خاطرات پدرش را بخوانم.

۳۶. برای تازه‌ترین پژوهش در زندگی نریمانوف، نگاه کنید به:

Akhmedov, *Nariman Narimanov*

37. Bor-Ramenskii, 'K Voprosu,' p 93.

38. Bor-Ramenskii, 'Iranskaia Revoliutsia,' p 50.

39. Quoted by Aslani, *Obrazovannie*, p 11.

40. Ibid., p 9.

41. K.Aqae, 'Memoirs' (in Russian), ARSPIHMDA, 268/23/15/1.

42. Bor-Ramenskii, 'Iranskaia Revoliutsia,' p 36.

43. Ibid., p 38; Bor-Ramenskii, 'K Voprosu,' p 92.

۴۴. برای چاپ مجدد برخی نسخه‌های این دو روزنامه، نگاه کنید به: اسناد تاریخی، ج ۱۹، صص ۷۵-۱۴۸. نسخه‌ی تبریز در ۲۸ شهریور ۱۲۸۶ و نسخه‌ی رشت در ۲۴ آبان همان سال پخش شد.

۴۵. وجود یک سازمان سوسیال دموکرات در انزلی را وزیرمختار روسیه در ۱۲۸۶ گزارش داد. نگاه کنید به:

Belova, 'K Voprosu,' p 122.

۴۶. بر اساس تشابه اسمی آن با روزنامه‌های سوسیال دموکرات در قفقاز (یعنی کوچ دوات یا توکسن)، می‌توان تصور کرد که عناصر نزدیک به فرقه‌ی اجتماعیون عامیون (مجاهد) آن را بر پا داشته بوده باشند.

۴۷. فریاد، شماره ۹، ۱۵ اردیبهشت ۱۲۸۶، به نقل از:

Belova, 'K Voprosu,' p 122.

۴۸. فریاد، شماره‌ی ۱۳، ۱۱ خرداد ۱۲۸۶، به نقل از:

Belova, 'K Voprosu,' p 123.

۴۹. یافته و منتشر شده از سوی:

Bor-Romenskii, 'Iraskaia Revoliutsia,' 1941, pp 53-63.

50. Bor-Ramenskii, 'Iranskaia Revoliutsia,' p 38; idem 'K Voprosu,' p 92.

51. Belova, 'K Voprosu,' p 119.

52. A.M.Matveev, 'Materialy Istorii Iranskogo Endzhumena v Ashkhabade, 1907-1911,' *Trudy Sagu NS LXXXVII Ist. Nauk*, kn. 10, 1956; eng. tr. in *Central Asian Review* 11/1, 1963, pp 60-71.

53. Belova. 'K Voprosu,' p 131.

54. Ibid., p 119.

55. Bor-Ramenskii, 'Iraskaia Revoliutsia,' p 37; idem, 'K Voprosu,' p 92.

56. Belova, 'K Voprosu,' p 132; Aslani, *Obrazovannie*, pp 13, 15.

57. Ibid., p 16.

58. Ibid., p 17.

59. MSS. files of the Academy of Sciences of the Az. SSR. Narimanov Archives, Doc. no. 23, quoted by Aslani, *ibid.*, p 18, and also Akhmedov, *Nariman Narimanov*, pp 135-36.

این البته عدم آشنایی کامل نریمانوف را با وضعیت ایران آشکار می‌کند، زیرا در این زمان چند مدرسه‌ی غیرروحانی از سوی عناصر پیشروی چون یحیی دولت‌آبادی تأسیس شده بود. نگاه کنید به خاطرات دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱.

۶۰. شماره ۱۰، ۲۴ دی (۲۷ بهمن) ۱۲۸۵، به نقل از: Aslani *Obrazovannie* p 18. به گفته تاریخ‌نگار آذربایجان شوروی کوچرلی، برنامه‌ی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون (مجاهد) عبارت از مقاله‌ی نریمانوف «چند کلمه درباره‌ی آزادی» بود که تغییرات

جزئی در آن داده شده بود! نگاه کنید به: Akhmedov, *Nariman Narimanov*, p 14.

۶۱. ارشاد، شماره ۱۰، ۲۴ دی ۱۲۸۵، به نقل از: Aslani *Obrazovannie* p 19.

۶۲. نگاه کنید به «اساسنامه فرقه اجتماعيون عاميون ايران»، که، به گفته بلووا (K Voprosu - صص 35-134)، نظم سازمان را از زمان تأسيس تا تصويب اساسنامه جديد در شهريور ۱۲۸۶ برقرار می‌کرد. برای متن فارسی این اساسنامه، نگاه کنید به: اسناد تاریخی، ج ۶، صص ۲۴-۱۶. ترجمه فرانسو در:

Chaqueri (ed), *S-DI*, pp 161-74.

با توجه به این واقعیت که در این اساسنامه از انجمن‌ها ذکرى به میان آمده، می‌بایست پس از پیدایش جنبش انجمنی، یعنی پس از تابستان ۱۲۸۵، تصویب شده باشد. ۶۳. همان‌جا.

۶۴. یادداشتی بر این ماده می‌گوید که از آن‌جا که ایران به نقض آزادی مذهب شناخته شده نیست، این ماده به آن کشور مربوط نیست.

۶۵. نگاه کنید به: Aliev, 'Neizvestyi Dokument', p 133-37؛ اسناد تاریخی، ج ۱۹، صص ۴۶-۱۴۵.

66. Bor-Ramenskii, 'Iranskaia Revoliutsia', p 53.

۶۷. برنامه‌ی مصوب ۱۹ شهريور ۱۲۸۶ در مشهد؛ Bor-Ramenskii, *ibid.*, pp 53-55.

۶۸. بیان‌های که فرقه اجتماعيون عاميون به مناسبت درگذشت مظفرالدین شاه در دی ماه ۱۲۸۵ منتشر کرد، ضمن مقایسه‌ی او با پادشاه ساسانی، انوشیروان معروف به «عادل»، اظهار می‌داشت که «مجاهدین راه خدا و فداییان ملت» سوگوار فقدان «پادشاه بزرگی» هستند که آزادی را به ملت ارزانی داشت. فرقه، در این اعلامیه‌ی مدیحه‌سرایانه‌ی یک‌صفحه‌ای، ابراز امیدواری می‌کرد که وارث تخت و تاج این «پادشاه کبیر» نیز از الگوی پدرش پیروی کند. برای تصویر این اعلامیه، نگاه کنید به: ۱. افشار (به کوشش)، *قباله تاریخ*، تهران، ۱۳۶۹، ص ۸۵.

۶۹. نگاه کنید به:

C. Chaqueri, 'Republicans and Federalist, Lone Voices in Iran's Intellectual History', paper presented at AHA annual convention, December 1987, in *Obscured Issues in Iran's Contemporary History*, forthcoming.

جالب آن است که در حالی که آقایف و پلاستون (Sporny Veprosi, p 14) بر این عقیده‌اند که فرقه‌ی اجتماعيون عاميون «هیچ‌گاه سلطنت را مورد حمله قرار نداد» و بدین ترتیب ورود نمایندگان سرمایه‌ی تجاری بزرگ را به ترکیب خود «تسهیل» نمود، بلووا (Voprosu, p 129) تلویحاً می‌گوید که سازمان چنین خواستی را به‌دلیل تاکتیکی مطرح نساخت، بلکه به‌دفعات دودمان حاکم و شخص محمدعلی شاه را مورد حمله قرار داد. از سوی دیگر، بر اساس پرونده‌های پلیس که آروتونیان یافته است (117 p *Iranskaia Revoliutsia*)، می‌دانیم که نریمانوف مسائل مربوط به جمهوریت را در داخل سازمان مورد بحث قرار می‌داد.

70. Belova, 'K Voprosu,' pp 134-35.

۷۱. انجمن ملی، که مترادف انجمن ایالتی بود، نام انجمن‌های اصلی در مراکز ایالتی، نظیر تبریز و رشت بود، و معنای «ملی» به مفهومی که امروزه درک می‌شود نداشت. «ملی» در واقع در زبان فارسی به معنای میهنی است نه قومی.

72. Tutaev, 'K Voprosu,' p 6.

73. Belova, 'K Voprosu,' p 120.

74. Ibid., p 120.

۷۵. تأکید از ماست، نگاه کنید به:

S Aliev 'K Voprosu,' pp 133-137.

76. Bor-Ramenskii, 'Iranskaia Revoliutsia,' p 55.

77. 'Tanbihna meh-ye Ferqeh - ye Moja hedin- e Qafqa. z' *Habl al Matin*, 17 October 1908.

78. *Vestnik Baku*, no. 28, 30 December 1908; *Tifliskii Listok*, no. 6, 6 January 1909, as quoted in Belova, 'K Voprosu,' p 132.

۷۹. روزنامه‌ی گرجی چونی آزری.

Chveni Azri, no. 17, 21 May 1909, as quoted in Belova, 'K Voprosu,' p 132.

۸۰. م. س. ایوانوف (Iranskaia Revoliutsia, Moscow, 1957, p 146) نخستین ایران‌شناسی است که مدعی می‌شود دهقانان ایران انقلابی نبودند. آبراهامیان و کاظمی نیز به همین دیدگاه گرایش دارند، گرچه برای گیلان استثنا قائلند. نگاه کنید به:

'The Non-Revolutionary Peasantry of Modern Iran', *Iranian Studies*. 1978, 11.

81. 'The Persian Revolution,' *Mshak*, no. 199, 1909.

۸۲. ب. نیکیتین، که سه سال به‌عنوان معاون کنسول روسیه در رشت خدمت می‌کرد، می‌نویسد که دهقانان با بست نشینی در کنسولگری روسیه در پی جلب حمایت آن کشور در برابر اربابان ستمگر خود بودند. نگاه کنید به: نوشته‌ی او، ایرانی که من شناختم، تهران ۱۳۲۹، ص ۹۱. همچنین نگاه کنید به گزارش مورخه‌ی ۲۴ آوریل ۱۹۰۷ (۴ اردیبهشت ۱۲۸۶) کنسولگری بریتانیا، FO 371/304، p 3 و گزارش سالانه ۱۹۰۷ (۱۲۸۶)، به تاریخ ۲۷ ژانویه ۱۹۰۸ (۷ بهمن ۱۲۸۶) ص ۳۶ Fo, 498/371.

۸۳. ج. رابینو، مشروطه‌ی گیلان، رشت، ۱۳۵۲، صص ۱۳، ۳۷.

۸۴. همان‌جا، صص ۳۲-۳۱؛ همچنین نگاه کنید به: کتاب آبی، ج ۱، صص ۳۷-۶۶، که در آن‌جا نیز همین نکته تأیید می‌شود.

۸۵. کتاب نارنجی، ج ۱، ص ۱۲۲.

۸۶. مشروطه، ص ۵۰.

۸۷. همان‌جا، ص ۵۲.

88_ Rabino, 'Notes sur la Perse,' pp 219-20.

۸۹. گزارش کنسولی به تاریخ ۳ ژوئن ۱۹۰۷ (۱۳ خرداد ۱۲۸۶)، FO/416/36، p 162.

۹۰. «اساسنامه‌ی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون»

91. Belova, 'K Voprosu,' p 125.

92. Ibid., p 125.

93. Soviet archives as quoted by Belova, *ibid.*, p 127; Bor-Ramenskii, 'Iranskaia Revoliutsia,' p 56.

94. Belova 'K Voprosu,' p 127.

۹۵. اساسنامه‌ی مصوب در مشهد:

Krasny Arkhiv, 1941, 105,; pp 56-63 (Russian)

ترجمه‌ی فرانسه در ۱۶-۲۴ صص ج ۶، ترجمه‌ی فرانسه در ۱۶۱-۷۴، *S-DI*, pp 161-74, Chaqueri (ed.), متن فارسی در اسناد تاریخی،

۹۶. بلووا (K Voprosu, p 127) این را بدین معنا تفسیر می‌کند که ایشان می‌توانستند عضو سازمان‌های سوسیال دموکرات دیگری نظیر همت بوده باشند.

۹۷. مثال بارز آن در این گزارش دیپلماتیک بریتانیا آمده: «رویکرد انقلابی و حتی تروریستی بخشی از حزب اصلاح طلب در رشت ناشی از نفوذ زیانبار فداییان باکوست. گزارش شده است که دو فدایی به‌طور خصوصی به حضور حاجی خمّامی، مجتهد اصلی رشت و مرتجع ثروتمند، رفته‌اند و سپس تپانچه‌های خود را به سوی او نشانه گرفته و از او خواسته‌اند بین مرگ یا کمک به اصلاح طلبان یکی را انتخاب کند. حاجی خمّامی به آنان اطمینان داده است که حزب اصلاح طلب از همه‌گونه حمایت او برخوردار خواهد شد، و در همین باره اعلامیه‌ای در سطح شهر پخش کرد. او در این اعلامیه به هر کسی که با هدف‌های حزب جدید مخالفت کند لعنت فرستاد». Fo 416/31.

۹۸. یادگار، شماره‌های ۴ و ۵، ۱۳۲۵؛ چاپ مجدد در اسناد تاریخی، ج ۶، صص ۵۶-۶۷.

۹۹. همان جا، ص ۶۳.

۱۰۰. مرکز داخلی ایران، شعبه‌ی مجاهدین ایرانیان قفقاز، «مسئولیت مجاهدین». تبریز، (۱۲۸۷)؛ با امضای دهباشی مجاهدین، مسیو ایزاک [اسحاق]، و چاپ چاپخانه‌ی شرافت احمدی، تبریز؛ نسخه‌ی فارسی در موزه‌ی انقلاب مشروطیت، تبریز، ترجمه به روسی با عنوان

'Obiazannosti Mudzhakhedov', NAA, no. 1, 1973, pp 163-65.

101. Ibid.

102. Bor-Ramenskii, 'Iranskaia Revoliutsia,' pp 53, 56.

103. Bor-Ramenskii, 'K Voprosu,' p 92, n. 14.

104. Bor-Ramenskii, 'Iranskaia Revoliutsia,' p 38.

105. Tutaev, 'K Voprosu,' p 6.

106. Aslani, *Obrazovannie*, pp 11-12. 107. Belova, 'K Voprosy,' p 124.

108. Ibid., p 116.

109. Ibid., p 117.

110. Aslanı, *Obrazovannie*, pp 13.15.

111. Belova, 'K Voprosy,' p 118.

۱۱۲. نگاه کنید به نام‌های یاد شده در مدارک آنان منتشره از سوی سید حسن تقی‌زاده، ارائه‌ی مجدد در هوپ هوپ نامه، صص ۴۳-۴۴. یک گزارش پلیس اشاره می‌کند که رهبران «مجاهد» (یعنی فرقه اجتماعیون عامیون، مجاهد) نریمانوف، صادقوف (بازرگان)، علی اکبروف (باز هم بازرگان)، رضایف، مشهدی محمود (خیاط)، طاهرزاده (میوه‌فروش)، و آخوندوف بودند. ایشان را به‌عنوان «خارجیان نامطلوب» دستگیر و در تقلیس زندانی و سپس به ایران اخراج کردند. بر اساس یک گزارش پلیس در سال ۱۹۱۰/۱۲۸۹، اعضای سرشناس سازمان سوسیال دموکرات در ایران حیدرخان، علی مسیو، حاجی رسول صدقیانی، و م. سلماسی

بودند. Arutiunian, *Iranskaia Revolutsia*, pp 117-22.

113. Belova, 'K Voprosy,' pp 129-30.

114. Matveev, 'Iranskie Revolutsionnie,' pp 70-71.

Belova, 'K Voprosy,' p 131. به مرگ محکوم کردند.

115. Marveev, 'Iranskie Revolutsionnie,' pp 62-63.

116. Agaev and Plastun, 'Spornye Voprosy,' p 13.

117. 1907 Annual Report, dated 27 January 1908, FO 371/498, p 36.

118. Agaev and Plastun, 'Spornye Voprosy,' p 16.

۱۱۹. در مورد واژه‌ی مجتهد، به‌معنای یک مقام روحانی سرشناس در اسلام شیعی، سردرگمی بیش‌تری وجود داشته است. برای نخستین بار ادوارد براون (*Persian Revolution* p 336, n. 5.) در رابطه با یک «اشتباه فاحش» از سوی گزارشگر روزنامه‌ی تایمز (۱۰ اکتبر ۱۹۰۹ / ۱۸ مهر ۱۲۸۸) به این سردرگمی اشاره کرد و آن را توضیح داد. گزارشگر تایمز در مقاله‌ای تحت عنوان «نارضایتی در میان روحانیون»، یک رشته اعتراضات «مجتهدین»، به‌عوض «مجاهدین»، در مورد حمل سلاح، کاهش تعدادشان، و پرداخت حقوق معوقه، پرداخته بود. براون به بریتانیایی‌ها یادآور شد (همان‌جا، ص ۶۵، ش ۲) که اشتباه گزارشگر تایمز معادل این است که گفته شود *Chaplains* / پدران روحانی (به‌جای *Captains* / فرماندهان) خلع سلاح شدند. این اشتباه را اخیراً سویتوچوفسکی (122) (*Swietochowski, Russian Azerbaijan*) نیز تکرار کرده است. وی در آن‌جا که می‌گوید برنامه‌ی همت به‌عنوان یک طرح اولیه برای برنامه‌ی سیاسی «جنبش مجتهدین» ایران به کار رفت.

۱۲۰. صبح صادق، شماره ۸۵، خرداد ۱۲۸۷، ص ۳.

۱۲۱. همان، شماره ۲۰۸، دی ۱۲۸۷.

122. Ivanov, 'Novye Materialy,' 1959, p 179.

123. Ibid., p 182.

124. Belova, 'K Voprosy,' p 126.

125. 'K Voprosy,' pp 200-01.

126. T.A.Ibrahimov (Shahin), *Iran Kommonist Partiyasynyn Yaranmasy*, Baku, 1963, pp 39-52.

127. Aliev, 'K Voprosu,' p 211.

۱۲۸. نگاه کنید به: شاکری (به کوشش)، اسناد تاریخی، ج ۱۹، صص ۷۵-۱۴۸.

129. Ibrahimov, *Iran Kommonist*, pp 50-52.

۱۳۰. برای نشان دادن سرشت متناقض برخوردار او با این موضوع، کافی است خاطر نشان شود که ابراهیموف می‌گوید (*Iran Kommonist*, pp 41-42) که نخستین انجمنی که در ایران تشکیل شد انجمن تبریز به سال ۱۲۸۵ بود، در حالی که اذعان دارد (ص ۵۴) که نخستین انجمن‌ها در شهریور ۱۲۸۲ در تهران تأسیس شده بودند!

131. Belova and Plastun, 'Proklamatsii,' pp 163-66;

گرچه سند شماره ۱ را صرفاً «کمیت مرکزی» امضا کرد، و تاریخ ندارد، باید آن را متعلق به فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد دانست؛ ناکامل بودن امضا را باید ناشی از روش ریاکاری سازمان دانست، زیرا می‌خواست شاه را به خاطر صدور فرمان تأسیس حکومت مشروطه مورد ستایش قرار دهد. «مقام اعلیحضرت جاودانه باد!» تاریخ احتمالی مرداد ۱۲۸۵، درست پس از صدور فرمان شاه، است. تعدادی دیگر از اسنادی که بلووا در مقاله‌اش [ibid, pp 157-59] مورد بررسی قرار داده، اما ترجمه نکرده است، نیز امضای «کمیت مرکزی اجتماعیون، مجاهد» را دارد.

132. Aslani, *Obrazovannie*, pp 16-21.

۱۳۳. «غیرتمندی برادران ما در تفلیس»، تمدن، شماره ۵۰، ۸ بهمن ۱۲۸۶، صص ۱-۲، به گفته‌ی رضازاده ملک (به کوشش، هوپ هوپ نامه، تهران، ۱۳۵۷، صص ۴۸-۵۱)، این درخواست پس از آن در دو روزنامه‌ی دیگر تهران، یعنی روح‌القدس و مساوات، نیز منتشر شد. در نسخه‌های آذری و فارسی این درخواست که ملک از روزنامه‌ی اخیر نقل کرده (همان جا، صص ۴۵، ۵۰) رجوع به هنجاک‌ها حذف شده است. این نسخه‌ی اخیر را او در کتابی دیگر منتشر کرده بود (حیدرخان عمواغلی، چکیده‌ی انقلاب، تهران، ۱۳۵۲ صص ۱۱۱-۱۲)، که تفاوتی جزئی داشت، یعنی امضای سازمان تنها فرقه اجتماعیون عامیون بود و واژه‌ی «مجاهد» حذف شده بود. او به منبع خود دقیقاً اشاره نمی‌کند (ص ۱۲۷)!

۱۳۴. «انتباه‌نامه» فرقه اجتماعیون عامیون، مجاهد، منتشر، در ایران نو (شماره ۶۸، ۲۵ دی ۱۲۹۰)، تجدید چاپ در اسناد تاریخی، ج ۶، صص ۴۶-۴۵، انحلال شاخه‌های سازمان را در ایران اعلام می‌دارد و از فرقه نیز به عنوان اجتماعیون عامیون، فرقه‌ی مجاهد یاد می‌کند.

۱۳۵. کامل‌ترین نسخه‌ی فارسی را می‌توان در پیشگفتار ملک بر هوپ هوپ نامه،

صص ۴۳-۴۲، یافت. متأسفانه، ملک به منبع خود اشاره‌ای نمی‌کند (همان‌جا، ص ۴۸، ش ۳۰). در این جا او سلام‌الله جاوید (مشروطه ایران و نقش آزادیخواهان جهان، تهران، ۱۳۴۷، صص ۷۵-۷۶؛ ترجمه‌ی انگلیسی در Chaqueri, ed, *S-DI*, p 139) را متهم می‌کند که، بدون ذکر مأخذ، نسخه‌ی او را - ترجمه‌ی (۱۳۳۰)

فارسی متن «اصلی» م. پاولوویچ منتشره به سال ۱۹۲۵/۴/۱۳۰۴

(M. Pavlovich and S' ,Moscow, 1925, pp 30-31 *Persia v Bor'be za Nezavisimost Iranski.*)

گرفته و آن را به هم ریخته تا انتحال خود را پنهان کند. سرهنگ علی زیبایی (کمونیسم در ایران، یا تاریخ مختصر فعالیت کمونیست‌ها در ایران از اول مشروطیت تا فروردین ۱۳۴۳، ص ۷۱) نیز به ترجمه‌ی فارسی متن پاولوویچ اشاره می‌کند. باید یادآور شد که سه روایت دیگر این متن که نخست از سوی شرق‌شناس بلشویک پاولوویچ منتشر شد، برای تاریخ‌نویسان شوروی ناشناخته مانده است:

1) Novaia Persiia i eia Protivniki, *Sovremennyi Mir*, no. 2, 1909, pp 62-73; the text in question, pp 67-68; Fr. tr. in Chaqueri, ed, *S-DI*, pp 107-108; 2) *Neue Zeit* 8, April 1910 (repr. in *S-DI*, pp 276-77); and 3) *RMM* VIII, February 1911, p 319 (repr in *S-DI*, p 114;

اولی کامل تر و به نسخه‌ی «اصلی» فارسی منتشره از سوی رضازاده ملک نزدیک تر است. این‌ها بی‌شک نسخه‌های اصلی‌ای هستند که نسخه‌ی منتشره از سوی نوه‌ی مارکس، ژان لونگه، بر آن‌ها مبتنی است.

Le Mouvement Socialiste International, Paris, 1913/ Geneva, 1976, p 519.

با این حال، نسخه فارسی ملک به ترجمه‌ی فرانسه‌ی اوژن ابن از همه نزدیک تر است. *La perse d'Aujourd'hui*, Paris, 1908, pp 40-41.

این متنی است که باید اصیل و معتبر دانست؛ در واقع ممکن است همین متن منبع ملک‌زاده بوده باشد که نسخه‌ی فارسی‌اش کاملاً از همان سبکی برخوردار نیست که فرقه «اجتماعیون عامیون، مجاهد» در دیگر بیانیه‌هایش به کار می‌برد.

136. *RMM*, pp 319, and Aubin, *La Perse*, p 41, respectively.

۱۳۷. حریت، مساوات، و عدالت.

138. Ivanov, 'Convoking the Iranian First Majles', *Uchenye Zapiski Instituta Vostokovedeniya* VIII, 1953, p 79.

139. Belova, 'K Voprosu', p 117.

با این حال، بلووا، با استناد به کسروی، ادعای غریبی می‌کند [ibid., p 118] و می‌گوید «فرقه اجتماعیون عامیون» در تبریز همراه با گروه علی مسیو سازمان «مجاهد» را تحت رهبری «مرکز غیبی» تأسیس کردند؛ آنان برنامه‌ی سوسیال‌دموکراسی روسیه را به‌منظور آشنا کردن «مجاهدین» در تبریز با آن متن به فارسی برگرداندند. در مورد گزارشی به‌شدت متعصبانه و ایدئولوژیک (یعنی استالینیستی) از «مرکز غیبی» در

تبریز، نگاه کنید به: صمد سرداری‌نیا، علی مسیو، رهبر مرکز غیبی تبریز، تهران، ۱۳۵۹. کار او بر اساس منابع مشکوک، چه شوروی و چه ایرانی، است. سرداری‌نیا در کتاب بعدی خود (نقش مرکز غیبی تبریز در انقلاب مشروطیت ایران، تهران، ۱۳۶۳) تلاش ناموفق دیگری برای اثبات صداقت تاریخی مرکز «غیبی» به عمل می‌آورد. او هیچ منبع تازه‌ای ارائه نمی‌کند، بلکه به تکرار همان بحث‌های قدیمی می‌پردازد. مثلاً، فصل ۱۲ این کتاب جدید به «مبارزات» این مرکز از طریق شب‌نامه و مطبوعات می‌پردازد، اما برای اثبات ادعای خود حتی یک سند ارائه نمی‌کند! در مورد برخوردی مشابه، نگاه کنید به: رئیس‌نیا، حیدر عموآوغلی در گذر از طوفان‌ها، تهران، ۱۳۶۰.

140. Ibrahimov, *Iran Kommonist*, pp 68-69

در واقع، ابراهیموف می‌پذیرد که «مجاهد» برای نخستین بار یک سال بعد، در اواسط نیمه دوم سال ۱۲۸۶، منتشر شد.

۱۴۱. اسماعیل امیرخیزی، قیام آذربایجان و ستارخان، تهران، ۱۳۳۹، صص ۲۴۰-۴۱.

142. T. Tria (Vlās Mgladze), 'Le Caucase et la Revolution Persane', *RMM* VIII, February 1911, p 326.

143. 'Iranian Revolution of 1905-1911,' in *BSE* XVIII, Moscow, 1940, pp 413-14.

همان‌گونه که بعداً خواهیم دید، این گرجی بلشویک سرشناس حتی تا پاییز آن سال به ایران وارد نشده بود!

۱۴۴. از نظر س. علی‌یف (V Voprosu, p 198)، بلشویک‌ها بلافاصله از مقاومت مسلحانه حمایت کامل به عمل آوردند و حتی در زدودن شک و تردیدی که از جانب بخش‌های ایرانی و قفقازی حزب سوسیال دموکرات هنجاک ابراز می‌شد نقش داشتند! تنها استثنا در برابر این نظر یکپارچه، نظری است که در اثر زیر ابراز شده است؛ *G. Plekhanov i Mezhdanarodnoe Rabochee Dvizhenie*, Moscow, 1973, p 357.

145. Agaev and Plastun, 'Spornye Voprosy,' p 13.

146. N. K. Belova and F.B. Beleliuskii, 'Perviy Sviaz,' p 52, n. 23.

147. Belova, 'Ruskii Matros.'

۱۴۸. نگاه کنید به: Tria (Mgladze), *Le Caucase*؛ این تلاش بر اساس کوشش لنین برای انتشار گزارش تریا به عمل آمده بود. خاچاتوریان، سوسیال دموکرات ارمنی که در کنار انقلابیون ایران جنگید، در نوامبر ۱۹۰۸ / آبان ۱۲۸۷ به پلخانف نامه نوشت و از این رهبر روس خواست زخمی شدن و نیز بهبودی بعدی تریا را به آکسلرود، رهبر منشویک‌ها، اطلاع دهد؛ Chaqueri, (ed.), *S-DI*, p 43.

149. Arutiunian, *Iranskaia Revoliutsia*, pp 140, 146.

150. Bor-Ramenskii, 'Iranskaia Revoliutsia,' p 38.

151. Belova, 'K Voprosu,' p 117;

این ادعا در ص ۱۲۹ تکرار می‌شود.

۱۵۲. اظهارات تاریخدان شوروی قلی‌یف، به نقل از:

Swietochowski, *Russian Azerbaijan*, p 167.

۱۵۳. وی، ظاهراً بر اساس تجربه‌ی خویش در مورد روحانیت محلی، که او معتقد بود خودش را به حکومت فروخته بود، در نوشته‌اش نگرش دشمنانه‌ای نسبت به این کاست اجتماعی ابراز داشت؛ نگاه کنید به: حیات، ۲۱ خرداد ۱۲۸۵، به نقل از:

Akhmedov, *Nariman Narimanov*, pp 116-17.

۱۵۴. «اوضاع ایران»، حیات، شماره ۱۴۹، ۱۸ تیر ۱۲۸۵؛ ترجمه فارسی در آیندگان، ۱۱ فروردین ۱۳۵۸. او در مقاله‌ی بعدی («قانون اساسی و مشروطیت در ایران»، حیات، ۸ مرداد ۱۲۸۵، باز هم در آیندگان) به پیوند بین مردمی که در سفارت انگلیس بست نشسته بودند و روحانیون عالی‌رتبه‌ای که به شهر مقدس قم مهاجرت کرده بودند اشاره می‌کند، برای ترجمه‌ی روسی این مقاله نگاه کنید به:

Akhmedov, *Nariman Narimanov*, pp 128-30.

با این حال، تنها یک ماه بعد (حیات، ۲۱ تیر ۱۲۸۵) ابراز نگرانی می‌کند که هستند «ملاهای بسیاری که در وضعیتی نه بدتر از وضعیت خان‌ها و حکمرانان زندگی می‌کنند، و حتی پول و املاک بیش‌تری دارند... اگر آنان بدانند که زمین‌هایشان را خواهند گرفت، نه تنها با مردم متحد نخواهند شد بلکه برعکس، به امر مردم لطمه‌ی شدیدی وارد خواهند کرد. در چنین موردی، آنان بی‌شک طرف حکومت را خواهند گرفت». او به رفقاییش این ضرب‌المثل را یاد آور می‌شود که: «سیر شکمان از در رفاقت با گرسنگان در نمی‌آیند» [یا سیر از گرسنه خبر ندارد].

Ibid, p 129.

155. M. Pavlovitch [Mikhail Pavlovich, Weltman, 'Le Clerg Chiite dans la Revolution Persan', *RMM* VIII, February 1911.

156. Ibid., p 312.

157. Ibid., pp 315-16.

158. Ibid., p 317.

159. Ibid., p 318.

160. Ibid., pp 319.

۱۶۱. مطالعه‌ی حبل‌المتین، روزنامه‌ای ایرانی که در تبعید در کلکته منتشر می‌شد،

طی این سال‌ها، نشان می‌دهد که «بورژوازی تجاری» به هیچ‌وجه مترقی نبود.

162. Pavlovich, 'Le Clerge, p 321'.

163. Ibid., pp 321-22.

164. Ibid., p 323.

165. Tria (Mgladze), 'Le Caucase,' pp 324-25.

166. Ibid., p 332.

۱۶۷. این شعر از سعدی است. شکفت آن است که این شعر در نسخه‌ی فارسی

رضازاده ملک وجود ندارد، واقعیتی که نسبت به اصالت این متن بدگمانی بیش‌تری ایجاد می‌کند. بسیار نامحتمل است که اُبن (Aubin) این بیت را به متن افزوده باشد؛ احتمال می‌رود که عکس آن درست باشد.

۱۶۸. به تاریخ ۲۴ جمادی‌الاول ۱۳۲۴/۲۴ مرداد ۱۲۸۵. تأکیدها از ماست. همان‌گونه که در بالا اشاره شد، نسخه‌های گوناگونی از این بیانیه به زبان‌های فارسی، روسی، آلمانی و فرانسه ارائه شده است. من نسخه‌ی فرانسه‌ی اُبن را ترجمه کرده‌ام (La Perse pp 40-41)، که اول از همه منتشر شده و از همه کامل‌تر است. این بیانیه نمی‌تواند از طرف انجمن ایالتی تبریز صادر شده باشد، چه این انجمن در مرداد ۱۲۸۵ وجود نداشت. برای نسخه‌ی روسی آن، نگاه کنید به:

Pavlovich, `Novaia Persiia`.

۱۶۹. «مکتوب مجاهدین غیرتمند قفقاز»، *حبل‌المتین*، ۹ شهریور ۱۲۸۷.

۱۷۰. ناظم‌الاسلام کرمانی، با اشاره به این که این بیانیه در مرداد ۱۲۸۵ در چاپخانه‌ی «همت» به چاپ رسیده بود، آن را در کتاب خود آورده است، تاریخ

بیداری ایرانیان، ج ۱، تهران، ۱۳۴۶، صص ۷۲-۳۶۸.

171. `Declaration,` Addendum, no. 6, in M.A [Rdatov,] *Poslednee Politicheskoe Dvizhenie v Persii*, St. Petersburg, 1906, pp 74-75.

در دیگر بیانیه‌های منتشره در این مجموعه همین روح حاکم است.

۱۷۲. *ندای وطن*، شماره ۲۳، ۲۸ مرداد ۱۲۸۸.

۱۷۳. در زیر، برخی از مضمون‌های چشم‌گیر مطرح شده در شماره‌های مجاهد رشت و تبریز را، که در اسناد تاریخی، ج ۱۹، صص ۷۵-۱۴۸ دوباره منتشر شده‌اند، می‌آوریم: اشاعه‌ی انگاره‌های خدا، وطن، و انسانیت؛ مبارزه با «مفسد فی‌الارض»، کسب هدایت از اسلام و کتاب مقدس آن، قرآن؛ حفظ شرافت مسلمانی و ایرانی؛ یادآوری فتوحات اسلامی تا اسپانیا با در نظر گرفتن تحقیرشدگی کنونی به دست «کفار» اروپایی. همچنین نگاه کنید به بیانیه‌ی مجاهدین گیلان (اسفند ۱۲۸۷)، که با آیه‌ی افتتاحیه‌ی قرآن «بسم‌الله الرحمن الرحیم» آغاز می‌شود و با شعائر اسلامی درهم می‌آمیزد تا سرشت عمیق پندهای اسلامی را، با هدف بسیج و برانگیختن مردم به حمایت از جنبش مقاومت علیه شاه، نشان دهد. «انتباه‌نامه‌ی هیئت مجاهدین گیلان»، *حبل‌المتین*، ۱۷ اسفند ۱۲۸۷؛ بیانیه‌ی سوسیال دموکرات منتشره در *حبل‌المتین* (۲۱ مرداد ۱۲۸۶، در *RMM III*, 1907, p 304) اظهار می‌دارد که «مسلمانان معتقد و پیروان وفادار دوازده امام بودن، حساب کردن روی مجلس ملی، و امید داشتن به این که شاه همیشه مطابق آن عمل خواهد کرد، بهتر به آرماتشان

خدمت خواهد کرد تا کمک به فداییان یا [استفاده از] بمب‌های روسی به منظور ایجاد دگرگونی در ایران؛ و همچنین یک بیانیه‌ی فداییان تبریز در مرداد ۱۲۸۷ که کاملاً اسلامی است (ibid, VI, 1908, pp 187-90).

۱۷۴. با در نظر گرفتن این دل بستگی‌های به شدت تعصب‌آمیز نسبت به تاریخ باستانی ایران از سوی «فرقه اجتماع‌یون عامیون، مجاهد»، از جمله مجاهد تبریز [که در شماره ۲۰، ۱۹ آذر ۱۲۸۶، داستان‌های رستم و سهراب فردوسی را مایه‌ی «غرور ملی ما» می‌نامد]، شگفت‌انگیز است که در برخی دروغ‌پردازی‌های تاریخی عصر استالین شاهد چنین ادعاهایی هستیم: که مقاومت تبریز به رهبری ستارخان و باقرخان «از یک سو، انقلاب مردم ایران برای آزادی خود از ستم رژیم استبدادی شاه بود، و از سوی دیگر، [تلاشی] با هدف آزادی آذربایجان جنوبی، رهایی آن از دست حکومت ایران، و ایجاد یک آذربایجان مستقل، که سرانجام موجب برجیده شدن مرز ترکمن‌چای می‌شد». اظهارات محمد جعفر، تجدید چاپ در:

Swietochowski, Russian Azerbaijan, pp 67-68. 175. Belova, 'K Voprosu,' p 121. 176. Ibid., p 121.

فصل ششم: سوسیال‌دموکراسی ۲

۱. برای گزارش کامل نقش ارمنیان ایرانی در انقلاب مشروطیت، که بخشی از آن در این جا نیز ارائه شده است، نگاه کنید به:

C. Chaqueri, 'the Role and Impact of Armenian Intellectuals in Iranian Politics', *Armenian Review*, 1988, 4-2/41.

۲. برای گزارش مفصل ایجاد این سازمان، نگاه کنید به:

L. Nalbandian, *The Armenian Revolutionary Movement*, Berkeley, 1963, Chapter 5; and Hagop Turabian, 'The Armenian Social- Democratic Hentchakist Party,' in *Ararat*, nos. 33, 35, and 37, March, May, and July 1916, respectively, and no. 25, 1915.

کافی است در این جا متذکر شویم که این سازمان را در اصل آوتیس نظربکیان و نامزد انقلابی‌اش ماریام واردانیان (مارو) ایجاد کردند. هنگامیکه رسماً یک سازمان مارکسیستی بود و با این وجود تحت تأثیر «نارودنایا ولیا»ی روسیه قرار داشت. دستورالعمل اساسی آن تبلیغ، ترویج، سازماندهی و اقدام نظامی بود. هدفش تأسیس یک ارمنستان مستقل بود؛ برای برنامه‌ی آن، نگاه کنید به:

C. Chaqueri (ed.), *The Armenians of Iran: The Paradoxical Role of a Minority in a Dominant Culture*, Cambridge (MA), 1998.

این سازمان در ابتدا ارمنیان بسیاری را به خود جلب کرد، اما پافشاری‌اش بر سوسیالیسم به تدریج باعث کاهش حمایت از آن، بویژه در میان بورژوازی ارمنی، شد.

3. Nalbandian, *The Armenian*, chapter 7; A. S. Safrastian, 'Dashnaksutiun; Its Past and Present', Ararat, no. 18, December 1914.

دانشناک را سه ارمنی انقلابی اهل قفقاز — کریستافور میکائیلیان، رستم زوریان و سیمون زاواریان — تأسیس کردند. دانشناک‌ها، با آن که در روش‌های انقلابی با هنجاک‌ها اشتراک داشتند، طرفدار ایجاد ارمنستان مستقل نبودند: آنان صرفاً برای خودمختاری داخلی در داخل دولت عثمانی مبارزه می‌کردند. ایشان خود را سوسیالیست می‌دانستند، اما بر مسئله‌ی ملی به‌عنوان یک مسئله‌ی مبرم تأکید می‌ورزیدند.

4. Nalbandian, *The Armenian*, pp 166-69.

کنگره در تابستان همان سال که برنامه‌ی حزب تصویب شد، در تفلیس برگزار شد. دانشناک‌ها، به‌عنوان سوسیالیست، از بهره‌کشان و بهره‌دهان سخن می‌گفتند و اقدام پارتیزانی را به‌عنوان یک روش مبارزه‌ی مشروع مجاز می‌شمردند. برای برنامه‌ی دانشناک‌ها، نگاه کنید به:

J. Longuet, *Le Mouvement*, pp 506- 15; Armenian Revolutionary Federation, *Rapport Present eau Bureau Socialiste International*; Chaqueri (ed.), *The Armenians of Iran*.

۵. تیگران استپانیان جزو اینان بود، که در سال ۱۲۷۰ یک کارخانه‌ی اسلحه‌سازی در تبریز بر پا کرد؛ نگاه کنید به:

Nalbandian *The Armenian* p 173.

۶. برای نوشته‌های مؤید این نظر، علاوه بر موارد دیگر، نگاه کنید به:

Bor-Ramenskii, 'K Voprosu'; Arutiunian, *Iranskaia Revoliutsia*; Abdullaev and Aga. hi, 'Novye Materialy'; Aliev. 'K Voprosu'; Belova, 'K Voprosu'; Aslani, 'Obrazovannie'.

7. Ivanov, 'Novye Materialy,' pp 179-83; see also Belova and Beleliuskii, 'Perviye Sviaz,' pp 46-53.

8. S.L.Agaev, 'Iranskaia Revoliutsia 1905-11 GG,'

NAA, no. 4, 1975; A.U.Martirosov, 'Novye Materialy o Sotsial-Demokraticheskome Dvizhenii v Irane v 1905-1911 Godakh', NAA, no. 2, 1973; I.N.Kurbatova, 'Pisma Sotsial-Demokratov Irana i Yaponii G.V. Plekhanovu,' Vostochnyi Sbornik, vypusk 3, Moscow, 1972; Aliev, 'K Voprosu'; Agaev and Plastun, 'Spornye Voprosy'.

۹. یافته‌ی این مؤلف؛ نگاه کنید به:

Chaqueri ed, *S-DI*, pp, 19-28.

۱۰. ایرج افشار [به کوشش]، *اوراق تازه یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده*، تهران، ۱۳۵۹؛ برنامه‌های گروه سوسیال‌دموکرات گیلان را این مؤلف یافته و در *اسناد تاریخی*، ج ۶، و ۱۹ به چاپ رسانده است.
 ۱۱. در ۲۴ شهریور ۱۲۸۴ ژوزف کاراخانیان نامه‌ای به گئورگی پلخانف نوشت و وجود این گروه مطالعاتی را اطلاع داد. او از این رهبر سوسیال‌دموکرات روسیه نمونه‌های نوشته‌هایش را درخواست کرد. نگاه کنید به:

Chaqueri (ed.), *S-Di*, pp 33-34.

12. 'The Persian Revolution', *Mshak*, no. 200, 1909.

۱۳. به پنج دلیل این مؤلف فکر می‌کند که گروه سوسیال‌دموکرات تبریز هنجاک‌ی نبود: ۱- هیچ یک از اعضای آن، چه در مقالات و چه در نامه‌هایشان، هیچ اشاره‌ای به آن نمی‌برند، بجز نامه‌ی خاچاتوریان به پلخانف در ۱۲۸۴؛ ۲- چنگریان، در حالی که داشناک‌ها را در مقاله‌اش در *مشاک* (همان جا) مورد انتقاد قرار می‌دهد، هنجاک را در برابر آن قرار نمی‌دهد، در حالی که از یک عضو حزب رقیب چنین انتظار می‌رفت؛ ۳- آرسن گیدور، در خاطراتش درباره‌ی هنجاک‌ها در ایران، هیچ اشاره‌ای به چلنگریان یا دیگر اعضای گروه سوسیال‌دموکرات تبریز نمی‌کند؛ ۴- نه خاچاتوریان و نه تریا (مگلادزه) به این گروه به‌عنوان هنجاک، یا به‌طریقی وابسته‌ی به آن، اشاره نمی‌کنند؛ ۵- از همه مهم‌تر، برنامه‌ی حزب هنجاک هدف خود را ایجاد جمهوری ارمنستان، از طریق یکپارچه ساختن ارمنستان ترکیه، ارمنستان روسیه و نواحی مرزی ارمنی‌نشین ایران قرار داده بود، در حالی که گروه سوسیال‌دموکرات تبریز زندگی و کار در یک ایران دموکراتیک را به‌منظور دستیابی به سوسیالیسم واقع‌بینانه‌تر می‌دانست. تعیین هویت این گروه آسان‌تر می‌شد اگر عکسی که چلنگریان در ۱۲۸۹/۱۹۱۰ برای چاپ در *فرورس* به کائوتسکی فرستاد پیدا شده بود (نگاه کنید به: (DI, p 28-S)، مرور این روزنامه نشان می‌دهد که عکس مذکور در آن چاپ نشده است.

14. 'The Persian Revolution', *Mshak*.

15. See Chaqueri (ed.), *S-DI*, p 19.

۱۶. نامه‌ی خاچاتوریان به پلخانف، *S-DI*, p 43.

۱۷. نامه‌ی درویش به پلخانف، «صورت جلسه»، همان جا، به ترتیب، صص ۴۳-۳۵.
 18. *Ibid.*, p 45.

19. 'The Persian Revolution', *Mshak*; and Chaqueri (ed.), *S-DI*, pp 20-21, 46-47.

۲۰. نگاه کنید به: نامه‌های چلنگریان و تیگران درویش (تر - هاگویان) به کائوتسکی و پلخائف، در

Ibid., pp 19-22, 26, 27, 28, 35-7, 38-43, 44, 49, 50-52, 23-25.

۲۱. خاچاتوریان به پلخائف گزارش داد که ۱۵۰ کارگر در سه کارخانه چرم‌سازی دست به اعتصاب زده بودند و گروه برای دادن مشاوره‌ی سیاسی به آنان فعالانه پادرمیانی کرده بود. اعتصاب با موفقیت به پایان رسید و کارگران به خواست خود دست یافتند؛ p 40 .ibid.,

۲۲. این خلاصه بر پایه‌ی «صورت‌جلسه‌ی» «مجمع عمومی» که برای پلخائف فرستاده شد و نامه‌های ارسالی چلنگریان و درویش به ترتیب برای کائوتسکی و پلخائف است. برای متن کامل ترجمه‌ی فرانسه، نگاه کنید به:

Ibid., pp 35, 19-22, 44-49.

۲۳. هویت کامل سِدراک ناشناخته مانده است. بنا بر خاطرات اردشیر (آرتاشس) اوانسیان (خاطرات، پاریس، ۱۹۹۰/۱۳۶۹، صص ۲۶-۳۲۵)، یکی از سِدراک‌های حاضر در جلسه که نام مستعار بانووریان داشت، نام واقعی‌اش میرزایان بود. بر اساس آشنایی‌های اوانسیان، میرزایان، پس از انقلاب مشروطیت، ایران را به مقصد ترکیه ترک گفت و در آن‌جا در زندان درگذشت. این ممکن است همان س. بانووریان باشد که ا. گیدور از او به‌عنوان یک عضو «شورای مخفی نظامی» یاد می‌کند؛ نگاه کنید به پایین‌تر.

۲۴. «صورت جلسه»، در: Chaqueri (ed.), *S-DI*, pp 35-37

25. Chaqueri (ed.), *S-DI*, p 37.

کل آرا ۳۰ رأی است، اما از آن‌جا که در آغاز تعداد اعضای حاضر ۲۸ نفر اعلام می‌شود، باید فرض را بر این گذاشت که باید در کل آرا اشتباهی رخ داده بوده باشد. ۲۶. نگاه کنید به نامه‌های چلنگریان به کائوتسکی در 27-28 .ibid.,

27. Ibid., p 26.

۲۸. به نظر می‌رسد که نسخه‌های ارمنی این مقالات جامع‌تر از آن‌هایی باشد که کائوتسکی در نوبه تسایت منتشر کرد؛ برای ترجمه انگلیسی نسخه‌های ارمنی، نگاه کنید به: Chaqueri (ed.), *The Armenians of Iran*.

29. No. 2-4, 1908; 9 November, 1908; and 18 december 1908, respectively.

برای ترجمه انگلیسی، نک: Chaqueri (ed.), *The Armenians of Iran*, chapter 14. 30. Chaqueri (ed.), *S-DI*, p 27.

۳۱. در مقاله‌ای با عنوان «رخدادهای ایران». احتمالاً نوشته‌ی سرگو ارژونیکیدزه

۱۲۸۹ تا تابستان ۱۲۸۸، که از پاییز ۱۲۸۸ تا تابستان ۱۲۸۹ در شمال ایران اقامت داشت، گفته می‌شود که «بسیاری از دولتمردان در ایران به نام سوسیال دموکراسی عمل می‌کنند. اعضای احزاب میانه‌رو نیز گاهی خود را سوسیال دموکرات می‌نامند؛ واقعیتی که از تأثیر سوسیال دموکرات‌ها حکایت دارد». نگاه کنید به: (in Georgian), no. 15, 13 June 1910. Skhivi

این گرایش ممکن است ناشی از فرصت‌طلبی سیاسی نیز بوده باشد که در میان نخبگان سیاسی ایران بسیار رایج بود.

32. Chaqueri (ed.), *S-DI*, p 43.

33. Guidour, *History*.

۳۴. گیدور او را همان کی‌استوان فقید می‌داند. کی‌استوان در حدود ۱۲۶۷ در انزلی در خانواده‌ی مرفهی متولد شد و بخشی از تحصیلات خود را در روسیه گذراند و حقوق خواند. در ۱۲۹۰ وارد خدمت در وزارت خارجه و به معاونت کنسول در تفلیس منصوب شد. او به‌عنوان یک میهن‌دوست دست چپی، یکی از پایه‌گذاران گروه‌های سوسیال دموکرات در رشت بود که با هنجاک‌های ارمنی کار می‌کرد؛ او طی سال‌ها سوسیالیست باقی ماند، با نامزد حزب کمونیست ایران در گیلان به رقابت برخاست و در دهه‌ی ۱۳۰۰ برای مجلس (دوره‌های پنجم و ششم) انتخاب شد. او هم از سوی دیپلمات‌های بریتانیا (FO 371/6407, pp 220-23, 1921) و هم مخالف کمونیستش، آخوندزاده (کار، تهران، شماره ۱۹، ۵ اردیبهشت ۱۳۰۲؛ شماره ۲۰، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۰۲؛ و شماره ۵۰، ۱۱ تیر ۱۳۰۲) مورد افترا قرار گرفت. در ۱۳۰۱/۱۹۲۲ وابسته‌ی نظامی بریتانیا او را «عاملی» معرفی کرد که برای کنسول شوروی در اصفهان، تاردوف، کار می‌کرد

(Summary, no. 50, dated December 16, 1922; FO 416 Intelligence/ 72)

گزیده‌ی زیر از گزارش درباره‌ی شخصیت‌های برجسته‌ی ایران، ۱۹۳۷ [۱۳۱۶] است؛ او پیش از جنگ جهانی اول، مخالف نفوذ روسیه در ایران بود و در نتیجه دارایی خود را از دست داد. در ۱۲۹۴/۱۹۱۵ زیر فشار روسیه از سمت خود در اصفهان برکنار شد (به ادعای پیشین وزارت خارجه‌ی بریتانیا توجه کنید!) با قرارداد ۱۳۰۶/۱۹۲۷ ایران و روسیه نیز مخالفت کرد؛ در ۱۳۱۰/۱۹۱۳ به سمت کنسول در کراچی منصوب شد؛ در ۱۳۱۳/۱۹۳۴ به شائکهای اعزام گردید. او به زبان‌های روسی، فرانسه و انگلیسی صحبت می‌کرد و با یک روس ازدواج کرده بود. «گرایش ضد بلشویک» اش «تقریباً سواس‌گونه» بود (P 93, 95/416 FO). در «یادداشت» خصمانه‌ی دیگری به تاریخ ۲۳ ژوئیه ۱۹۲۷ / ۱ مرداد ۱۳۰۶

درباره‌ی کی‌استوان، به‌عنوان نماینده‌ی انزلی، ادعا شده بود که او برنامه‌ی یک حزب فاشیست را در ایران تهیه می‌کرد و تیمورتاش، وزیر دربار، و دیگران به آن علاقه‌مند بودند (یادداشت جی. تی. هاوارد در (Fo 248/1383). کی‌استوان، با وجود حمایتش از رضاخان در سال ۱۳۰۴، پس از جنگ جهانی دوم به دکتر مصدق، نخست‌وزیر میهن‌دوست ایران، نزدیک شد.

۳۵. این چهار نفر عبارت بودند از: بالاسان مگریدچیان، گریگور بقیکیان، ایزاک تر - هووانسیان و سیمون سیمونیان.

۳۶. آنان عبارت بودند از: ابوالفضل خان، غلامحسین خان محمد (کی‌استوان)، و ابوالقاسم رضازاده، به‌گفته‌ی گیدور، نفر آخر بعداً کمیسر تجارت در نخستین حکومت جمهوری انقلابی‌ای شد که میرزا کوچک‌خان در خرداد ۱۲۹۹ تشکیل داد. ا. فخرایی (سردار، صص ۲۵۱، ۲۷۷) این موضوع را مستقلاً تأیید می‌کند. بنا بر یک گزارش اطلاعاتی بریتانیا در ۱۹۱۸/۱۲۹۷ (FO no. F 5/1247/248/1278)، سوسیالیست‌های تبریز، به‌ربری فردی به‌نام رضازاده، با بلشویک‌ها همکاری می‌کردند. همین شخص به‌عنوان مؤلف یک برنامه‌ی سوسیالیستی معرفی می‌شود؛ نگاه کنید به «نشریه‌ی حزب سوسیالیست ایران».

Chaqueri, ed., *S-DI* pp 148-51.

با در نظر گرفتن تعارض شوروی و جنگل، نامحتمل است که او و رهبر سوسیالیست تبریز یکی بوده باشند.

۳۷. متن فارسی در شاکری (به کوشش)، اسناد تاریخی، ج ۱۹، صص ۴-۱۰۰.

38. Guidour, *History*.

39. *Ibid*.

40. B. G. Cafurov and G. F. Kim, eds., *Lenin and National Liberation in the East*, Moscow, 1978, pp 308-09;

برای متن اصلی روسی نگاه کنید به:

Staty i Rechi *Ordjonikidze*, I, Moscow, 1956, pp 1-2

همچنین نگاه کنید به خاطرات همسرش:

Put Bol'Shevika Moscow, 1967, p 93.

نسخه‌ای از این نامه در آرشیو آذربایجان در باکو نگهداری می‌شود؛ نگاه کنید به:

ARSPIHMDA, 609/1/168/4, pp 7-8.

41. *Skhivi* 13, June 1910.

۴۲. تاریخدانان شوروی، نظیر کورباتووا (Pisma, p 15) سعی دارند ورود و اقامت او را در ایران صرفاً به‌قصد کمک به انقلابیون ایران تصویر کنند، ادعایی که به هیچ

وجه به اثبات نرسیده است، همچنین نگاه کنید به:

M. S. Ivanov, `Vliianie Russkoi Revoliutsii na Iranskiu Revoliutsiu 1905-1911 gg`.

(تأثیر انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بر انقلاب ۱۲۸۴-۱۲۹۰ ایران)،

Uchenye Zapiski, Seria Vostokvedcheskikh Nauk, vypusk I, Leningrad, 1949, p. 263.

این ادعاها ظاهراً بر خاطرات سؤال‌برانگیز همسر ارژونیکیدزه مبتنی است. Moscow, 1945, pp 73-77, *Pui Bol'shevisa, Z, Ordjonikidze (pp 232,36), S-DI, Fr, tr. in Chaqueri; 94- repr. 1967, pp 86.*

که می‌گوید شوهرش پیش از آن که مشروطه‌خواهان گیلانی در ۸ بهمن ۱۲۸۷ برای حمله به حکومت ایالتی به حرکت درآیند، در گیلان بود (نگاه کنید به پایین‌تر). نه او و نه تاریخدانان شوروی، که به این مسئله پرداخته‌اند هیچ‌گاه تاریخ و اطلاع دقیقی درباره‌ی «نخستین» اقامت ارژونیکیدزه در گیلان به دست نداده‌اند؛ هیچ منبع موجود دیگری درباره‌ی این موضوع نیز این ادعا را تأیید نمی‌کند.

۴۳. ویراستاران

G. V. Plekhanov i Mezhdunarodnoe, Moscow, 1973, p 360. Rabochee Dvizhenie

همانند ویراستاران

Great Soviet Encyclopaedia II, Moscow, 1970, p 327.

ادعا می‌کنند که هنجاک یک «حزب ارمنی خرده‌بورژوازی بود که از یک خط‌مشی تفرقه‌گرایانه در جنبش کارگری پیروی می‌کرد، و پس از انقلاب ۸۶-۱۲۸۴ به یک گروه ناسیونالیست ارتجاعی تبدیل شد». شواهد تاریخی به هیچ‌وجه این ادعا را تأیید نمی‌کند. برعکس، همکاری ارژونیکیدزه با آنان در گیلان، از جمله این واقعیت که مقاله‌ای را در ارگان آن‌ها، زنگ، منتشر کرد، نشان دهنده‌ی عکس آن است.

۴۴. برای همکاری او با آن نشریه در خرداد ۱۲۸۹، نگاه کنید به:

Ivanov, `Vliianie Russkoi Revoliutssi 1905 g., pp 263-65.

در واقع، ایوانف به این می‌بالد که در صفحات زنگ بود که ارژونیکیدزه یفرم را به‌عنوان «فرماندهی اردوی تنبیه» و «مقام قابل‌امانه انقلابی» (!) «کشف کرد». در نامه‌ای از رحمانوف نامی به ارژونیکیدزه به تاریخ ۱۴ دی ۱۳۱۰ به این موضوع اشاره می‌شود. نویسنده‌ی نامه به او درباره‌ی آرشیو همکار سابق ارمنی‌اش در Gilan و Gurgen Rshtuni در انترلی اطلاع می‌دهد؛ نگاه کنید به: ARSPIHMDA, 456/4/19 و همچنین پی‌نوشت نامه‌ی مورخ ۴ ژوئن ۱۹۱۰/۱۴ خرداد ۱۲۸۹ ارژونیکیدزه به مرکز بلشویک‌ها، در همان‌جا، ص ۸.

۴۵. تصویری که حزب توده ارائه کرده است و ارژونیکیدزه را در کنار ستارخان ایستاده نشان می‌دهد جعلی، یعنی مونتاز شده، است؛ نگاه کنید به: سالنامه توده، ۱۳۴۹، لایپزیگ، ۱۹۷۰، ص ۱۵۲؛ و نیز چاپ آن در ردیف عکس‌ها از روی اصلی جعل که خود جاعل (کمونیست قدیمی محرملی شمیمه) با ذکر جعل در اختیار این نویسنده گذاشت.
۴۶. به گزارش

Martirosov, 'Novye Materialy,' pp 119-20.

۴۷. نایب‌السلطنه در بهمن ۱۲۹۰ از این منطقه عبور کرد؛ نگاه کنید به: بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۱، تهران، ۱۳۶۳، ص ۶۹.
۴۹. به گفته‌ی مارتیروسوف، مقاله‌ی باقریگ پرش‌هایی را که در جریان گفتگو مطرح شده بود به‌طور کلی منعکس می‌کرد. چند سال بعد یقین‌کنان مدعی شد که باقریگ نام مستعار خودش بود. نگاه کنید به: FO 248/1179، نامه‌ی کنسول بریتانیا در رشت، به تاریخ ۲۰ اکتبر ۱۹۱۷/۲۸ مهر ۱۲۹۶.

49. Martirosov, 'Novye Materialy', p 120.

50. Ibrahimov, *Iran Kommonist*, chapter 6.

۵۱. او می‌افزاید که سالم‌ترین و مؤثرترین سوسیال دموکرات‌ها در رشت با سرگو ارژونیکیدزه کار می‌کردند، درست مثل بوررامنسکی

Iranskaia Revoliutsia, pp 37, 39

که نقش لنین و بلشویک‌های گرجی را بزرگ جلوه می‌دهد.

52. *Bulletin periodique du Bureau socialiste International*, no. 7, 1911, p 37.

۵۳. رویکرد فدراسیون انقلابی ارمنی (داشناک‌ها) چنان انحصار طلبانه بود که، به‌عنوان عضو بین‌الملل سوسیالیست، حاضر نبود مشارکت سایر نیروهای انقلابی را در مقاومت تبریز گزارش دهد و اعضایش خود را «پیشگامان» این مقاومت نشان می‌دادند. نگاه کنید به، راپورت آنان، ص ۴. بین‌الملل به این گزاره گویی‌ها رسیدگی نکرد، به‌طوری که این رویکرد انحصار طلبانه هم در قطعنامه‌ی کنگره‌ی کپنهاگ

(Congrès de l'International Socialiste, ed. by G. Haupt, Geneva, 1981, p 83)

و هم در اثر نوه‌ی مارکس ژان لونگه درباره‌ی این موضوع (Le Mouvement pp 514-15) منعکس شد. به نظر نمی‌رسد که با وجود مخالفت سریع ارژونیکیدزه با داشناک‌ها این امر بر لنین یا دفتر بین‌الملل سوسیالیست، که لنین عضو آن بود، تأثیر چندانی گذاشته باشد!

۵۴. این داوری بی‌رحمانه را باید ناشی از مبارزه‌ی شدیدی دانست که بین دو سازمان

رقیب جریان داشت. هنجاک‌ها نیز نسبت به داشناک‌ها رویکرد مشابهی داشتند؛ مثلاً، گیدور می‌نویسد که پس از استقرار مجدد مشروطیت، هنگامی که پیشنهاد گرجی‌ها در مورد خلع سلاح فداییان رد شد و در نتیجه آنان ایران را ترک گفتند، «راه برای یفرم و حزب داشناک، که به‌عنوان باشی بوزوک (سردسته‌ی قاتلان) رفتار می‌کردند، باز شد. آرامش یفرم چندان دوام نیاورد. کشمکش ایشان حتی جنبه‌ی نفرت‌انگیزی پیدا کرد. پس از مرگ یفرم، داشناک‌ها از نام او بهره‌برداری کردند، درست همان‌گونه که در مورد آندرانیک کرده بودند»، *Guidour Revolution*.

۵۵. نگاه کنید به یادداشت ۱۰، فصل ۵.

۵۶. نگاه کنید به نامه‌های او به تاریخ‌های ۳۱ مارس / ۱۱ فرودین، ۲۵ آوریل / ۵ اردیبهشت، و ۴ ژوئن / ۱۴ خرداد ۱۹۱۰/۱۲۸۹، و دو نامه‌ی بدون تاریخ مربوط به همان سال؛ همه در

ARSPHMDA, 609/1/168/4, pp 2-6.

۵۷. اتحادیه (نظام مافی)، م. (به کوشش)، *مجموعه متون و اسناد تاریخی*، ج ۴، تهران، ۱۳۶۲، صص ۲۲-۲۱۳.

۵۸. «رخدادهای ایران»، *اسخوی* (به‌زبان گرجی)، شماره ۱۵، ۱۳ ژوئن ۱۹۱۰/۲۳ خرداد ۱۲۸۹، احتمالاً نوشته‌ی سرگو ارژونیکیدزه

(A. Martirosov, `Novye Materialy, n. 18`.)

۵۹. شاکری (به کوشش)، *اسناد تاریخی*، ج ۶، تهران ۱۳۵۸، صص ۵-۹.

۶۰. متولد ۱۲۳۸/۱۸۵۹ و نماینده‌ی حزب سوسیالیست در پارلمان ایتالیا در ۱۲۶۹/۱۸۹۰.

۶۱. اتحادیه، *مجموعه*، صص ۱۹۶-۲۱۰.

۶۲. شاکری (به کوشش)، *اسناد تاریخی*، ج ۶، صص ۵-۹.

۶۳. نگاه کنید به مجاهد، چاپ مجدد در همان جا، ص ۱۹، صص ۶۸-۱۶۷.

۶۴. همان جا، ج ۶، ص ۵-۹.

۶۵. یک نسخه از این نامه در شعبه‌ی سابق انستیتو مارکسیسم - لنینسیم - باکو، ARSPHMDA, 609, 1/168/4 نگهداری می‌شود.

66. Chaqueri (ed.), *S-DI*, p 25.

۶۷. همان‌گونه که پیش از این آمد، در بحبوحه‌ی مقاومت تبریز، درویش آن جا را به مقصد ژنو ترک گفت. او از آن جا با سوسیالیست‌های اروپا از جمله پلخانف، تماس گرفت. ما از این تماس سندی در اختیار داریم؛ یعنی نامه‌ی او به تاریخ ۳ دسامبر

۱۲/۱۹۰۸ آذر ۱۲۸۷؛ همان جا، صص ۴۴-۴۹.

مقاله‌ی درویش با عنوان «انقلاب ایران» در *Neue Zeit* I, 1908-09, pp 720-26. به چاپ رسید.

۶۸. در دو قسمت، در ۱۳ و ۲۰ مه ۱۹۱۰ (۲۳ و ۳۰ اردیبهشت ۱۲۸۹) منتشر شد؛ در واقع، مقاله‌ی او پس از مقاله‌ی م. پاولوویچ آمده بود (انقلاب ایران، علل، سرشت و روش‌های مبارزاتی آن)، آوریل ۱۹۱۰ / فروردین ۱۲۸۹). پاولوویچ سوسیال دموکراتی روس در تبعید در پاریس بود که بعدها مشاور اصلی رژیم شوروی در امور شرق شد.

۶۹. چنان که در «انقلاب ایران»، ۱۰، مشاک.

۷۰. حذف چنین موضوع‌های «حساسی» شاید ناشی از اصلاحات کائوتسکی در ویرایش مقاله به‌منظور اجتناب از مشاجرات شدید بین سازمان‌های گوناگون در ایران بوده باشد، که همگی مایل بودند به عضویت بین‌الملل سوسیالیست در آیند؛ برای چنین بحثی، نگاه کنید به:

Bulletin du Bureau Socialiste Internationale, no. 7, 1911.

که در آن‌جا، همان‌گونه که در بالا اشاره شد، دانشکده‌ها با عضویت گروه سوسیال دموکرات گیلان در این سازمان بین‌المللی مخالفت کرده بودند.

۷۱. «ماجرای‌های شاه سابق»،

(*Neue Zeit*, November, 24, 1911)

«اولتیماتوم» روسیه و پیامدهای آن برای ایران».

Ibid., 1911-12, pp 724-30.

۷۲. به احتمال زیاد مقالات بدون امضا نوبه تسایت مشابه مقالات قبلی او هستند که به نام خودش در مشاک منتشر شده بودند: «نامه‌های سوئیس» (مربوط به درگذشت لئو تولستوی)، ۲۸ دسامبر ۱۹۱۰ / ۷ دی ۱۲۸۹؛ «تحولات جدید امپریالیسم آلمان»؛ و «اقدامات شتاب‌زده‌ی اتحاد سه جانبه»، ۱۹۱۳ / ۱۲۹۲، ارسال از ژنو؛ نگاه کنید به:

Martirosov, 'Novye Materialy', p 116.

۷۳. همچنین باید از آرتاشس شهبازیان یاد کرد که هویش بر ما ناشناخته مانده است. او نیز مقاله‌ی روشنگرانه‌ای در *Sozialistische Monatshefte* نوشت:

in Chaqueri Berlin II, 1910; (ed.), *S-DI* pp 249-56, repr.

74. Rice to Grey, 4 January 1907: FO 371/304.

این در گزارش سالانه‌ی ۱۹۰۷ تکرار می‌شد؛ نگاه کنید به:

FO 371/498, 27 January 1908, p 36.

75. Rice to Grey, dated 14 July 1907; FO 416/33, p 119; see also FO 416/31, p 41.

76. Belova, 'K Voprosu', p 118.

77. Ibid., p 119.

۷۸. در یک مورد در حدود اسفند ۱۲۸۶، ۴۰۰۰ فشنگ تپانچه در یک پاسگاه

مرزی ضبط شد؛ نگاه کنید به: Bor-Ramenskii, 'K Voprosu'. p 93.

79. Belova, 'K Voprosu,' p 119.

80. Bor-Ramenskii, 'K Voprosu,' p 93.

81. Ibid., pp 93-94.

82. Ibid., p 94.

83. Ibid.

84. Ibid., p 95, and also Tria, 'Le Caucase,' p 328.

85. Bor-Ramenski, 'Iranskaia Revoliutsia, p 38; idem, 'K Voprosu,' p 93.

86. Belova, 'K Voprosu,' pp 132-33.

۸۷. به گزارش روزنامه‌ی گرجی، آلی، (۱۴) ۲۷ دسامبر ۱۹۰۸ و

Chveni Azri, no. 35, 26 May 1909; see Belova. 'K Voprosu,' p 134; see also Chaqueri (ed.), *S-DI*, p 51.

88. Ibid, p 113; see also below.

89. Matveev, 'Iranskie Revoliutsionnie,' pp 64-65, also Belova, 'K Voprosu,' p 131.

90. *RMM* VI, 1908, pp 191-92.

91. Tutaev, 'K Voprosu,' p 6.

۹۲. «غیرتمندی برادران ما در تفلیس»، تمدن، شماره‌ی ۵۰، ۸ بهمن ۱۲۸۶، صص ۱-۲.

۹۳. هویت این شورا نامشخص مانده، مگر آن که همان کمیته‌ی مرکزی‌ای باشد که تریا (مگلاذزه) در *Le Caucase* خود به آن اشاره می‌کند.

۹۴. «مکتوبی از تبریز»، *حبل‌المتین*، ۱۴ مهر ۱۲۸۷. مثل تمام اغراق‌گویی‌های تاریخ‌نگاری شوروی، مسئله‌ی مساعدت عملی به انقلاب ایران بهانه‌ای برای این ادعا فراهم آورده است که گویا نریمانوف به‌منظور اعزام دواطلبان به ایران حتی در فوریه ۱۹۰۹ / بهمن ۱۲۸۷ به تفلیس رفته بود. نگاه کنید به:

Sh. E. Taieva, 'Neriman Nerimanovun 1905-1911 iller Iran Ingilaby ile Elagadar Fealiyyeti Haggynnda'

(درباره‌ی فعالیت ن.نریمانوف در رابطه با انقلاب ۹۰ - ۱۲۸۴ ایران) در

Izvestiia Akademii Nauk Azerbaidzhanskoi SSR, Seria Istorii, Filosofii i Prava [Baku], no. 3, 1973, pp 38-49;

خلاصه‌ی روسی در صفحات ۴۹-۵۰.

اما این نمی‌تواند درست باشد، زیرا در آن تاریخ، مقاومت در تبریز در هم شکسته، بسیاری از داوطلبان به قفقاز عزیمت کرده، و داوطلبان قفقازی کم و بیش کارشان را در گیلان کامل کرده بودند، و در نتیجه انقلابیون آماده می‌شدند که برای تصرف تهران حرکت کنند.

95. *RMM* VI, 1908, pp 536-38, 684.

این کمک باید به ائتلاف فرودست، نه ایرانیان ثروتمند در آن منطقه، محدود شده بوده باشد. سیدحسن تقی‌زاده (مقالات و نوشته‌های تاریخی، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۹، ص ۳۸۲) مدعی است که پس از کودتای ۱۲۸۷، هنگامی که مجبور شد کشور را ترک گوید و پس از ورودش به باکو، او، حیدرخان، و احمدیگ آقاییف، سردبیر ملی «ارشاد»، در شهر دوره افتادند تا از میلیونرهای ایرانی برای کمک به انقلابیون تبریز به سرکردگی ستارخان، پول و اسلحه بگیرند. همه‌ی آنان امتناع کردند، بجز مختاروف، که قول داد ۸۰۰ موزر به انقلابیون بدهد. اما تقی‌زاده نمی‌داند که آیا او به عهدش وفا کرد یا نه.

96. Tutaev, 'K Voprosu,' p 4.

توایف مردم روسیه را نیز بر حسب سفارش می‌افزاید!

۹۷. مثلاً، نگاه کنید به: سرداری‌نیا، علی مسیو، و امیرخیزی، قیام.

۹۸. در حالی که ا. گیدور و منابع شوروی نقش دانشناک‌ها را کوچک جلوه می‌دهند، اینان نقش خودش را بیش از اندازه بزرگ می‌کنند و نقش دیگران را کم‌اهمیت نشان می‌دهند. مثلاً، نگاه کنید به:

Rapport Présenté au Congrès Socialiste Internationale, p 4;

برای دیدگاه متقابل آن، نگاه کنید به گزارش گرجی منشویک، تریا:

(Mgladze, 'Le Caucase,' pp 327-8)

برای «انحصارطلبی تاریخی» در این باره، نگاه کنید به: Guidour, *History* که در مورد نقش هنجاک‌ها غلو می‌کند؛ یا خاطرات یفرم، از انزلی، که به مشارکت هنجاک‌ها اشاره‌ای هم نمی‌کند. آروتونیان (*Revoliutsia Iranskaia*) تنها به نقش بلشویک‌ها، از طریق «همت»، اشاره می‌کند، بدون آن که دانشناک‌ها، هنجاک‌ها، منشویک‌ها، سوسیال انقلابی‌ها، و گروه سوسیال دموکرات تبریز را به حساب آورد! ظاهراً منابع آن زمان کم‌تر تحت تأثیر ملاحظات ایدئولوژیک بودند؛ افزون بر گزارش تریا، Le Caucase، باید به مقاله‌ی پیش‌گفته‌ی چلنگریان *Mshak*, The Persian Revolution, X,

و نامه‌ی واسو خاچاتوریان به گئورگی پلخانف، به تاریخ ۱۹ نوامبر ۱۹۰۹ (Chaqueri, ed *S-DI* pp 38-43) اشاره کنیم. علی‌یف (K Voprosu, p 198) بر اساس خاطرات یک بلشویک ارمنی به نام س. س. استیانیان، ادعا می‌کند که تنها بلشویک‌ها بودند که به مقاومت تبریز کمک رساندند؛ او به هنجاک‌ها به‌عنوان یک حزب «خرده‌بورژوایی» به‌خاطر درنگ در پیوستن به مبارزه، حمله می‌کند. بدیهی است که این گزارش بی‌طرفانه‌ی آن تاریخ نیست.

99. *Ararat* no. 37, July 1916, pp 35-36.

100. Chaqueri, (ed.), *S-DI*, pp 33-34.

این گروه خود را «هوادر سوسیال دموکراسی» نامید و مشغول «مطالعه‌ی منظم» آن نوع ادبیات شد.

101. Guidour, *History*; Fr. tr. of the relevant passages in Chaqueri (ed.), *S-DI*, pp 237-44

۱۰۲. نگاه کنید به یادداشت ۲۳ در بالا.

۱۰۳. تمام این اطلاعات را گیدور (*History*) ارائه کرده است؛ ترابیان (The Armenian, p 37) همکاری بین هنجاک‌ها و سوسیال دموکرات‌های ایرانی را تأیید می‌کند.

104. See Chaqueri (ed.), *S-DI*, pp 39-40.

خاچاتوریان می‌نویسد: «تا پیش از ورود ما از قفقاز در آن جا [در تبریز] یک گروه سوسیال دموکرات از روشنفکران ارمنی وجود داشت که ما برای کار با آنان متحد شدیم. ما خود را سازمان داده‌ایم، ما یک ارگان اجرایی انتخاب کرده‌ایم - ما و کمیته کار خود را شروع کرده‌ایم».

105. 'The Persian Revolution, X, *Mshak*.'

چلنگریان می‌نویسد: «دومین سازمان فعال [به‌غیر از دانشناک‌ها] در انقلاب تبریز سازمان سوسیال دموکرات بود. این سازمان در جریان نبردهای انقلابی توان و معنای سیاسی کسب کرد. تا پیش از این [مقاومت این گروه]، نمایانگر گروه کوچکی بود که تنها در یک محفل مخفی کار می‌کرد».

106. Tria (Mgladze), 'Le Caucase, p 326.

تریا در مقاله‌ای با عنوان «نامه‌هایی از ایران» (که در *Skhivi Akhali* January 1909, 11 منتشر شد) می‌نویسد: «در ۵ ژانویه / ۱۵ دی با سِدراک بانووریانتر [بانووریان] ملاقات کردم و او مرا از فعالیت سوسیال دموکرات‌های محلی و وضعیت سیاسی شهر تبریز آگاه کرد». تریا، در مورد کنفرانس مهر ماه گروه سوسیال دموکرات تبریز می‌افزاید: «در روز دوم آرشاک [آرشاویر] چلنگریانتر [چلنگریان] و گاییک از

سوسیال دموکرات‌های محلی را ملاقات کردیم. آنان کنگره‌ی سوسیال دموکرات‌ها را برگزار کرده بودند که در جریان آن گزارشی در مورد سوسیال دموکرات‌ها خوانده و به بحث در مورد وضعیت عمومی ایران پرداخته بودند». نگاه کنید به آرشیو شاخه‌ی تفلیس انستیتو مارکسیسم - لنینیسم، ۸/۳/۱۷۴/۳۹-۴۱، به نقل از:

V Plastun, `Gruzinskie Revoliutsionery v Iranskoi Revoliutsionii 1905-1911 gg`, *Literaturnaia Gruzii*, no. 4, 1971, p 68.

پلاستون تاریخ مقاله را ۱۲۸۹/۱۹۱۰ ذکر می‌کند که قطعاً نادرست است، چه تریا پیش از فتح تهران در تیر ۱۲۸۸ به دست مخالفان شاه ایران را ترک کرده بود.

107. Chaqeri (ed.), *S-DI*, p 113.

البته برافراشتن پرچم سرخ تازگی نداشت؛ پیش از آن در ۲۳ تیر (روز باستیل)، تنها سه هفته پس از کودتا در تهران، انقلابیون تبریز پرچم سرخی را بر فراز ساختمان انجمن ایالتی برافراشتند؛ نگاه کنید به:

AA 35908, Abt. IIIb, Geheime Akten betreffend: Sozialismus und Anarchismus in Persien (Potsdam).

108. *Ibid.*, p 115.

۱۰۹. مثلاً، نگاه کنید به:

Ministryvo Inostranikh Del (Russian Foreign Ministry), *Sbornik Diplo-maticheskikh Dokumentov Kasaiushchikhsya Sobyii v persii*, St Petersburg, 1911;

ترجمه‌ی فارسی با عنوان کتاب نارنجی، به کوشش ا. مشیری، تهران، ۱۳۶۷، (از این پس کتاب نارنجی) ج ۲، صص ۳۴-۴۲ و ۲۳۰. حتی نامه‌های تهدیدآمیز انقلابیون خطاب به مرتجعین با جوهر قرمز نوشته می‌شد. «این نامه‌های [تهدیدآمیز] با جوهر قرمز نوشته می‌شد و توسط زنان توزیع می‌گردید». نگاه کنید به گزارش هارتویگ

درباره‌ی رخدادهای بین ۲۳ و ۳۰ بهمن ۱۲۸۷، در *Ibid.*, p 110.

۱۱۰. هارتویگ وزیر مختار روسیه و کنسول او در تبریز به دفعات ورود و مشارکت قفقازی‌ها، یعنی تاتارهای [آذری‌های] سوسیالیست، ارمنی‌ها، گرجی‌ها و آنارشیست‌ها، را در این انقلاب گزارش کردند. نگاه کنید به:

Ibid., pp 12-13, 25, 27, 28, 29, 34, 38, 42, 48, 115, 155, 195, and 230.

۱۱۱. نگاه کنید به: Tria, Le Caucase گزارش تریا مورد توجه خاص لنین قرار گرفت؛ نگاه کنید به نامه‌ی او به ماکسیم گورکی به تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۱۰ / ۱۳ آبان ۱۲۸۹، *Oeuvres*, LXXXIV, 963, pp 452-53، خود تریا در اوایل این عملیات مجروح شد؛ نگاه کنید به نامه‌ی خاجاتوریان به پلخانف، به تاریخ ۱۹ نوامبر ۱۹۰۸ / ۲۸

آبان ۱۲۸۷، در Chaqueri (ed.), *S-DI* p 38. یک شاهد ایرانی این رخدادها نیز این رویداد را ثبت کرده است؛ نگاه کنید به: ع. کاتبی (به کوشش)، *بلوای تبریز، یادداشت‌های حاجی محمد باقر ویجویه، تبریز ۱۳۴۸*، ص ۲۱۷. شاهد ایرانی می‌نویسد که یک فدایی گرجی که در نبرد با نیروهای دولتی مجروح شد «مشروطه خواهی قفقازی» بود که «ثروت، آسایش، و مقام خود را رها کرده» بود تا از مردم تبریز دفاع کند.

۱۱۲. آرشیو شاخه‌ی تفلیس انستیتو مارکسیسم - لنینیسم، ۱۴/۱۷۳/۵/۸. به نقل از: ۹۶/۲۳۶/۵/۸.

V. Plastun, 'Gruzinskie Revoliutsionery,' p 64.

۱۱۳. نامه به پلخانف، به تاریخ ۱۹ نوامبر ۱۹۰۸/۲۸ آبان ۱۲۸۷، در Chaqueri (ed.), *S-DI*, p 39.

114. Bor-Ramenskii, 'Iranskaia Revoliutsia,' p 64.

۱۱۵. در آن زمان حدود ۱۲ انجمن در رشت وجود داشت؛ نگاه کنید به: شاکری، «پیشینه‌های جنبش انجمنین»، ص ۲۱.

۱۱۶. همان جا، صص ۶۵-۶۶.

۱۱۷. همان جا، ص ۶۶.

۱۱۸. همان جا، صص ۶۶-۶۷.

119. Tria, 'Le Cau8case,' pp 327-28.

120. 'The Persian Revolution, X,' Mshak;

چلنگریان می‌افزاید که دانشک‌ها پیش از آن به مدت ده سال در میان ارامنه در شهرهای گوناگون ایران کار می‌کردند. او از دانشک‌ها تقدیر می‌کند که این واقعت را دریافته بودند که «انقلاب ایران می‌توانست عرصه بسیار بزرگی برای بیداری توده‌ها، چه در ایران و چه در شرق، شود» و «نفوذ و تأثیر [انقلاب ایران] از نقطه نظر بین‌المللی و ارمنی مفید می‌بود». هر چند چلنگریان به نشانه‌ی مخالفت می‌افزاید که دانشک‌ها «تا پاییز (۱۲۸۷) وارد مبارزه نشدند.

121. Ibid.

۱۲۲. باید خاطر نشان ساخت که دانشک‌ها مشارکت خود را در مقاومت انقلابی تبریز در سطح بین‌المللی تنها مورد جلوه می‌دادند. گواه آن، مثلاً، طرح قطعنامه‌ای است که آنان به کنگره‌ی بین‌الملل سوسیالیست در کپنهاگ (۱۹۱۰) ارائه دادند و در آن وانمود کردند که تنها نیرویی بودند که در آن جا «آشکارا جدی گرفته می‌شوند»، یعنی شورشیان و رهبران از دانشک‌ها بودند. نگاه کنید به صورت جلسه‌ی کنگره‌ی کپنهاگ،

Haupt (ed.), Congrès p 107.

این متن تماماً در کنگره تصویب شد؛ نگاه کنید به:

Huitieme Congres Socialiste International tenu à Copenhague du 28 Aot au 3 September 1910, Compte Rendu Analytique, Gand, 1911, pp 470-71.

۱۳۳. اسماعیل رائین در سرگذشت یفرم (بیرم‌خان سردار، تهران، ۱۳۵۰، صص ۵۵-۵۶) نه یفرم بلکه رستم را، به‌عنوان معاون ستارخان و رهبر دانشناک‌ها ذکر می‌کند. به نظر می‌رسد اکثر داوطلبان ارمنی و گرجی که در مقاومت تبریز شرکت جستند قفقازی بوده باشند.

۱۲۴. احمد کسروی (تاریخ هجده ساله آذربایجان، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۴۶، صص ۸-۹) می‌گوید که میرزا کریم‌خان رشتی ابتکار عمل را در دست گرفت و با کمیته‌ی سوسیال دموکرات قفقاز تماس برقرار کرد و با کمک آن کمیته‌ی ستار را به وجود آورد؛ به‌گفته‌ی کسروی، علاوه بر میرزا کریم و برادران اسکندری، ولیکوف گرجی و یفرم اعضای این کمیته بودند. بنا بر خاطرات یفرم (از انزلی تا تهران، تهران، ۱۳۵۶، صص ۲۳-۲۴)، کمیته «با کمک رفقای ایرانی تشکیل شد»؛ و هفت عضو داشت که سه نفر آنان ارمنی و چهار نفر مسلمان بودند.

۱۲۵. بنا بر گزارش خود یفرم (همان جا، ص ۲۴)، در آغاز، هنگامی که سوسیال دموکرات‌های گرجی وارد رشت شدند، کمیته، «کمیته سوسیال دموکرات» نامیده شد؛ ظاهراً دانشناک‌ها نیز می‌کوشیدند با برنامه‌ی خود بر کمیته تأثیر بگذارند. در نتیجه‌ی ادامه‌ی مشاجره‌ها، یفرم به انزلی رفت و «کمیته برق» را به وجود آورد؛ اما سرانجام به «کمیته‌ی ستار» در رشت پیوست.

126. Tria, 'Le Caucase,' p 330.

127. Browne, *Persian Revolution*, p 267;

یفرم، از انزلی، ص ۲۶؛ و کسروی، تاریخ هجده ساله، صص ۹-۱۲؛ و Tria, p 330. 'Le Caucase,' همچنین نگاه کنید به: هدایت، مخبرالسلطنه، گزارش ایران، تهران ۱۳۶۴، ص ۲۲۹.

۱۲۸. کسروی، (تاریخ هجده ساله، صص ۹-۱۲)، می‌گوید که حدود پنجاه قفقازی در میان نیروهایی بودند که به مرکز حکومتی در رشت حمله بردند، در حالی که «کمیته‌ی جنگ» از دو ایرانی و سه قفقازی تشکیل می‌شد که یفرم یکی از آنان بود. یفرم خودش می‌گوید (از انزلی، ص ۲۶) که، در حالی خود ایرانیان هزینه تهیه‌ی مقدماتی اسلحه و مهمات را پرداخته بودند، سه مسلمان، بیست ارمنی، و بیست و پنج مجاهد گرجی تحت فرمان او تنها بودند. سفیر روسیه سابلین (کتاب نارنجی، ج ۲، ص ۹۶) گزارش داد که تعداد قفقازی‌ها دویست نفر بود. جبل‌المتین، نشریه‌ی

فارسی‌زبان چاپ کلکته (۱۶ فروردین ۱۲۸۸، صص ۱۷-۱۸)، ضمن گزارش شورش، خاطر نشان کرد که حدود چهل «مجاهد پر شور مسلمان - ارمنی - گرجی قفقازی» توانستند ۴۲ تن از نیروی دولتی را کشته و حدود پانصد نفر از آنان را پراکنده سازند. جالب آن است که اف. بی. بیللیوسکی و ان. ک. بلووا (*Svazi*) (52-53 pp *Perviyev* بر اساس روزنامه‌ی گرجی *اخالی*، گزارش می‌دهند که در جلسه‌ی نخست انقلابیون در رشت در آذر ۱۲۸۷، افراد زیر حضور داشتند: شانزده گرجی (که یازده نفر از آنان عضو حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه و پنج نفر هوادار بودند)، سه روس با تمایلات آنارشستی، یک سوسیال دموکرات آذری (تاتار)، یک یهودی و یک آلمانی (وابستگی حزبی دو نفر آخر گزارش نشده). این می‌تواند به معنای آن باشد که ارمنی‌ها یا همگی ساکنان محلی بودند یا بعداً از قفقاز آمدند. برای تأیید بیشتر چنین مشارکتی، نگاه کنید به:

M. S. Ivanov, *Uchenye Zapiski* 1949, pp 256-58.

که در آن‌جا مؤلف، در خصوص مشارکت انقلابیون قفقازی (و یک ملوان روسی رزمناو پوتمکین) به طرفداری از ستارخان و اسلحه و مهماتی که آن‌ها با خود آوردند، از منابع تزاری نقل قول می‌کند. حاج محمد تقی جورابچی، یک تاجر تبریزی که در این ماه‌های پریاهو در شهر خودش و رشت حضور داشت، نیز در خاطراتش (حرفی از هزاران کاندید عبرت آمد، وقایع تبریز و رشت، ۳۰-۱۳۲۶ / ه.ق.، تهران ۱۳۶۳) حضور ارمنیان را در میان انقلابیون در رشت تأیید می‌کند؛ او در صص ۳۳ و ۴۰ به حضور ارمنی‌ها و گرجی‌ها در جلسات مخفی برای تدارک قیام علیه محمدعلی شاه اشاره می‌کند؛ و در ص ۳۶ یادآور می‌شود که در یک جلسه‌ی انجمن ملی ایالتی در رشت در حدود زمان سال جدید ایرانی (اول فروردین ۱۲۸۸) یکی از ارمنی‌های حاضر به حضار گفت که «اگر آنان متحد شوند، دولت قادر نخواهد بود در برابرشان مقاومت کند!» او همچنین انتخاب هارتون گالوستیان را به انجمن ملی ایالتی در گیلان تأیید می‌کند (ص ۵۴).

۱۲۹. کتاب نارنجی، ج ۲، صص ۹۷-۹۶، ۱۰۵.

130. Ministersvto Inostranikh Del *Sbornik Diplomaticheskikh Dokumentov Kasaiushchikhsya Sobyii v Persii I*, St Petersburg, 1911, p 6.

سفیر بریتانیا در تهران این گزارش را تأیید می‌کند. ش. ۵۸، به تاریخ ۲۳ نوامبر ۱۹۰۸ / ۲ آذر ۱۲۸۷، کتاب آبی (ترجمه‌ی فارسی)، ج ۲، تهران، ۱۳۶۲، صص ۳۸۸-۸۹.

131. FO. Confidential 9642, 10 February 1910, p 2.

132. British government, FO, *Correspondence Respecting the Affairs of Persia*, no. I,

CD 4581, London, 1909, pp 189-99.

۱۳۳. گزارش ش. ۱۶۹، به تاریخ ۲۳ مارس ۱۹۰۹ / ۳ فروردین ۱۲۸۸، کتاب آبی (ترجمه فارسی)، ج ۲، تهران، ۱۳۶۲، صص ۶۱-۴۵۹.

۱۳۴. آی. ا. زینوویف، انقلاب مشروطه‌ی ایران، نظرات یک دیپلمات روس، منتشره تنها به فارسی، تهران، ۱۳۶۲، صص ۸۳، ۲۲-۱۲۱.

۱۳۵. همان جا.

۱۳۶. به گفته‌ی یفرم، او به هنگام ترک رشت، حدود بیست گرجی، ده ارمنی و سه مسلمان تحت فرماندهی خود داشت. حرکت آنان در ۶ اسفند ۱۲۸۷ آغاز شد؛ در راه تهران، در جریان و پس از نبرد در قزوین، تعداد مجاهدین به نود نفر رسید که چهل تن از آنان ارمنی بودند. هنگامی که گروه به تهران رسید، در یک نبرد مشترک با بختیاری‌ها در خرداد ۱۲۸۸، تعداد افرادش به هفتصد نفر افزایش یافته بود؛ نگاه کنید به خاطرات او، از انزلی، صص ۲۶، ۳۲، ۴۱.

۱۳۷. به نظر می‌رسد که حتی گزارش‌های ارمنی هم فهرست کامل تعداد فداییان ارمنی را که در این نبردها جان باختند در بر ندارند؛ برای یک گزارش ناکامل، نگاه کنید به: کسروی، تاریخ هجده ساله، صص ۲۵، ۵۶؛ و

Browne, *Persian Revolution*, pp 433-40; and Tria, 'Le Caucase,' p 328.

دقیق‌ترین فهرستی که تاکنون در دسترس قرار گرفته از آن راین است، یفرم، صص ۱۶-۵۱۵، اما نمی‌توان به این مؤلف اتکا کرد، زیرا او تاریخ نگار خیلی موشکافی نیست، و اغلب از ذکر منابع خودداری می‌کند.

128. Browne, *Persian Revolution*, pp 269, 272, 289.

139. *Ibid.*, pp 280, 289.

۱۴۰. کار دیگری که یفرم در آن مقصر دانسته شد تعطیل کردن مجلس در پی اولتیماتوم روسیه بود. نگاه کنید به:

Chaqueri, 'The Role and Impact'

۱۴۱. برای منصفانه‌ترین گزارش، نگاه کنید به: کسروی، تاریخ هجده ساله، صص ۴۱-۱۳۱؛ کسروی مشارکت حیدرخان را در کنار یفرم در «غم‌انگیزترین حادثه» و «بی‌شرمانه‌ترین رویداد» تاریخ مشروطه‌ی ایران ثبت می‌کند. خلع سلاح «فداییان» و مجاهدین در اصل خواست جدی وزارت خارجه‌ی دولت تزاری و وزارت خارجه‌ی بریتانیا بود؛ نگاه کنید به:

Nicolson to E. Grey, 19 February, 13 March, and 18 March 1910, *Persia no. 1, Further Correspondence Respecting the Affairs of Persia*, London, 1911, pp 24, 26, and 33.

برای موافقت گروه سوسیال دموکرات تبریز با خلع سلاح فداییان، نگاه کنید به: چلنگریان (ترجمه‌ی فارسی در اسناد تاریخی، ج ۱۹، صص ۶۹-۶۳)، *Neue Zeit I*, 1910-11, pp 186-92. همچنین،

‘*Mshak*; September 1909, The Persian Revolution,’ XII.

برای حمایت هنجاک‌ها و گرجی‌ها از این عمل، نگاه کنید به: *Guidour History* ظاهراً سایر گروه‌ها از این نظر حمایت نمی‌کردند، چنان که این گزارش دیپلماتیک بریتانیا گواه بر آن است: در روز پنج‌شنبه بمبی تصادفاً در یک مغازه‌ی دوچرخه‌فروشی واقع در سبزه‌میدان ترکید و ولادیمیر را که در زیر پیشخوان مغازه‌ی متعلق به یک ارمنی در حال آماده کردن آن بود کُشت؛ این بمب برای ملیون ساخته می‌شد؛ در هفته‌های اخیر یک بمب در مشهد و یکی در تربت حیدریه انداخته شد؛ یک شورش پوتمکین [آلشا] در حادثه‌ی مشابهی در آستارا کشته شد؛ یک تبعه‌ی دیگر روسیه، به نام محمد باقر [کارمند نوبل؟] نیز کشته شد؛ ۶ بمب هنگام خلع سلاح ۲۵ قفقازی کشف شد (رشت به تهران، دسامبر ۱۹۰۹/۱۷ آذر ۱۲۸۸، (Fo 248/970, 1909).

۱۴۲. افزون بر تریا (مگلادزه)، همچنین گزارش شده است که ساشای گرجی در نبرد قروین، که از طرف «کمیته‌ی ستار» پیش از حرکت برای تصرف تهران در تیر ۱۲۸۸ صورت گرفت، شهادت زیادی از خود نشان داد؛ نگاه کنید به آرشیو شعبه‌ی تفلیس انستیتو مارکسیسم - لنینیسم (۸/۳/۱۷۰/۳۵)، به نقل از:

Plastun, ‘Gruzinskie Revolutsionery,’ p 66.

۱۴۳. خاطرات اکبرزاده، در 93 p, ‘K Voprosu,’ Bor-Ramenskii. از تعداد مجاهدین قفقازی و ایرانی‌ای که در دوره‌ی ۱۲۸۷-۸۸ وارد شمال ایران شدند رقم‌های گوناگونی گزارش شده است. سرهنگ لیاخوف از بریگاد قزاق سلطنتی، که با انقلابیون جنگید، می‌گوید که این تعداد تنها در رشت به حدود پانصد نفر رسید، که احتمالاً رقم اغراق‌آمیزی است، در خصوص تبریز، یک گروه اعزامی، مرکب از ارمنی‌ها، تاتارها، ایرانی‌ها، و گرجی‌ها، که عظیم‌زاده در آن خدمت می‌کرد، ۳۰۰ تا ۳۵۰ رزمنده را شامل می‌شد؛ نگاه کنید به: Ibid., pp 95-96.

144. Tria (Mgladze), ‘Le Caucase,’ p 328.

پلاستون، به نقل از امیرخیزی، تعداد قفقازی‌هایی را که در ایران کشته شدند پنجاه نفر ذکر می‌کند، اما می‌افزاید که «متأسفانه» نام‌هایشان معلوم نیست. تنها نام گرجی‌هایی را که در نبردهای خیابانی تبریز کشته شدند مگلادزه در آرشیو

گرجستان ذکر کرده که عبارتند از: کولی مترولی، کولی لولادزه، ساندر و برزنیشویلی و سیمون پاولوویچ خالادزه؛ نگاه کنید به آرشیو شاخه‌ی تفلیس انستیتو مارکسیسم - لنینیسم، ۱۳/۱۷۰/۳/۸، به نقل از:

V. Plastun, 'Gruzinskie Revoliutsionery,' p 69.

در مورد چیتو گرجی که همچنین در تبریز کشته شد، نگاه کنید به پایین تر.

۱۴۵. اکثر منابع گرجی مبتنی بر سه نوشته‌ی زیر هستند:

G. S. Chipashvili: *Tavrizhkoie Vosstanie 1908-1909 gg. i Gruzinskaia Pressa*, Tbilise, 1979; 'Iz Istorii Internatsional'noi Dialekt'nosti Zakavkazskikh Revoliutsionerov v Irane', Matsne, Seria istorii, no. 4, 1981, pp 16-29; *Sergo Gamdlisvili* ('Sergo Gurdzhi') *i ego Iranske Dnevnik* (in Georgian), Tbilisi. 1983,

146. Chipashvili, *Tavrizhkoie Vosstanie*, p 87.

147. Ibid.

148. Ibid., p 88.

برادر لنین نیز به دلایل سیاسی از سوی دولت تزاری اعدام شده بود، اما مشکل بتوان دریافت که آیا گرجی‌هایی که درباره‌ی ستارخان می‌نوشتند از این مشابهت بین ستارخان و لنین آگاهی داشته بوده باشند.

149. Chipashvili, *Tavrizhkoie Vosstanie*, p 89.

150. Ibid., p 90.

151. Belova, 'Ruskii Matros,' pp 198-203; Chipashvili, *Tavrizhkoie Vosstanie*, p 89.

152. Ibid.

کاپیتان فرانسوی آرتینیور نیز در مورد این تشیع جنازه در ۲۷ مهر ۱۲۸۷ گزارش داد (نگاه کنید به بالا)؛ سرگو گاملیشویلی نیز آن را گزارش داد؛ همان جا، برای یک مقاله‌ی روشنگرانه درباره‌ی نقش مطبوعات آن کشور در تأثیر بر وضعیت ایران، نگاه کنید به:

L. Bendianishvili, 'The 1905-1911 Iranian Bourgeois-Democratic Revolution and the Georgian Democratic Press' (in Georgian), *Seriia Istorii, Arkheologii, Etnografii i Istorii Iskysstva*, Tbilisi, III, 1989, pp 98-110.

۱۵۳. مطبوعات گرجی آن زمان گنجینه‌ای از اطلاعات درباره‌ی انقلاب مشروطیت ایران و اوضاعی است که این انقلاب در آن صورت پذیرفت. صدها مقاله از ناظران و مشارکت‌کنندگان به خودی خود منبعی غنی برای یک پژوهش جداگانه است. برای فهرست این مقالات، نگاه کنید به:

G. P. Dzneladze, ed., *Bibliography of Iran* [History] (به گرجی) Tbilisi, 1981.

154. Chipashvili, *Sergo Georgevich Gamdlisvili*, p 169.

۱۵۵. بر اساس گزارشی از هارتویگک، ملوان پوتمکین به‌عنوان رئیس توپخانه‌ی ستارخان خدمت می‌کرد؛ نگاه کنید به کتاب نارنجی، ج ۲، ص ۲۷.

156. 'Iranskie Vospominania [Iranian Memoirs of] A.G.Dzhaparidze Published by G. S. Chipashvili in 1970 in Tbilisi, quoted in idem, 'Iz Istorii,' pp 23-24.

157. Chipashvili, *Sergo Georgevich Gamdlishvili*, pp 169-70.

158. Ibid., p 170.

۱. جاپاریدزه در نبرد قروین در اردیبهشت ۱۲۸۸ به شدت زخمی شد. او را برای درمان به خارکوف منتقل کردند. او در پاییز ۱۲۸۸ به رشت بازگشت و تادی ماه همان سال در آن جا ماند؛ در آن شهر همراه با سرگو ارژونیکیدزه در آپارتمان یک ارمنی زندگی می‌کرد (Chipashvili, 'Iz Istorii,' p 24).

159. Chipashvili, *Sergo Georgevich Gamdlishvili*., p 170.

160. Ibid.

همان‌گونه که در بالا اشاره رفت (فصل ۴)، سپهدار تنکابنی (بعدها سپهسالار) نیز از انقلابیون قفقازی‌ای که اسماً تحت فرماندهی‌اش بودند خوشش نمی‌آمد. نگاه کنید به: کتاب نارنجی، ج ۲، ص ۱۶۵.

161. Abdullaev and Agahi, 'Novye Materialy,' P 140; and Belova, 'Ruskii Matros,' pp 198-203.

162. Belova, 'Ruskii Matros,' pp 198-99.

فرضی که بعدها با مراجعه به مقاله‌ای در روزنامه‌ی گرجی *آخالی اسخیوی* به اثبات رسید.

Akhali Skhivi, no. 9, 13 February 1910. see Chipashvili, 'Iz Istorii...', p 26;

همچنین نگاه کنید به یادداشت شماره ۱۵۳ در بالا.

۱۶۳. نگاه کنید به تلگرامی از تهران به تاریخ ۱۷ ژوئیه ۱۹۰۹ / ۲۶ تیر ۱۲۸۸ AA 35908, Abt. IIIb, Geheime Akten betreffend: Sozialismus und Anarschismus in Persien (Potsdam).

164. *Humanite*, 26 June 1908; 8 March 1909.

(ترجمه فارسی در شاکری، *اسناد تاریخی* ج ۱۹، به ترتیب صص ۸۳، ۸۴)؛ همچنین نگاه کنید به:

Humanite, July 1909.

۱۶۵. نگاه کنید به قطعه‌نامه در دبیرخانه‌ی دفتر بین‌الملل سوسیالیست،

Bulletin Periodique, no. 5, 1910, p 77, and *Huitieme Congres*, pp 470-71.

۱۶۶. صبح صادق، ش. ۲۳، اسفند ۱۲۸۶؛ پژوهش ما در مطالب منتشر شده توانست هویت این «شرقی» را مشخص کند.

167. Bor- Ramenskii, 'K Voprosu,' p 99.

۱۶۸. روزنامه‌نگار بلغاری پانوف در این رخدادها نقش دوگانه‌ای داشت، هم خبرنگار بود و هم رزمنده و سازمانده انقلابی. برخی از تاریخدانان شوروی برای او

نقش انقلابی قابلند و برخی دیگر نقش خائنانه. با توجه به اسناد موجود، مشکل بتوان فهمید که دقیقاً حق با کدام طرف بوده است. یقیناً او نقشی به‌ظاهر انقلابی ایفا می‌کرد؛ اما این که آیا انگیزه‌های او همان‌گونه که نشان می‌داد شرافتمندانه بود یا نه، نیاز به بررسی بیش‌تر دارد. برای ارزیابی‌های مثبت درباره‌ی نقش او، نگاه کنید به:

Arutiunian (*Iranskaia Revoliutsiia*, pp 147-48)

Ibrahimov, *Iran Kommonist*, p 97),

و رحیم نامور، از رهبران حزب توده، در رساله‌ی دکترایش:

(*Iranskaia Revoliutsiia i Podvig't na Edin B'elgarin*, Sofia, 1970, pp 71-76)

که از او ارزیابی مثبتی به‌عمل می‌آورد. ز. ز. عبدالله‌یف، به پیروی از ام. اس. ایوانف، معتقد است که پانوف نه یک انقلابی، بلکه یک خرجین مقامات تزاری بود. او استدلال خود را بر پایه‌ی اسناد تازه‌ای که در آرشیو روسیه یافت شده قرار می‌دهد. *Novye Materialy o Deiatel'nosti F. Panova, 'Iran, Istoria i Sovremennost*, Akademia Nauk SSSR, Moscow, 1983, pp 5-8.

به‌گفته‌ی سرهنگک لیاخوف، مجری کودتای ۱۲۸۷، همه‌ی این کار انقلابی را پانوف خبرنگار بلغاری روزنامه‌ی *Rech* سازمان داد که «از امور ایران آگاه» و از اعتماد وزیر مختار ما، هارتویگ، برخوردار بود.

(Bor-Ramenskii, 'K Voprosu,' p 95).

این اتهام نسبت به پانوف به‌عنوان یک مأمور مخفی مقامات تزاری ظاهراً با دو گزارش سری مقامات تزاری به مقامات بریتانیا در تضاد است؛ نگاه کنید به گزارش‌های مورخ ۱ و ۲۹ مارس ۱۹۰۹ در (FO 416/E 319)؛ برای گزارش‌های هیئت نمایندگی روسیه درباره‌ی پانوف، نگاه کنید به: کتاب نارنجی، ج ۲، صص ۱۰۳، ۱۱۷، ۳۵-۳۴.

۱۶۹. متن کامل به فارسی، «استمداد از کارگران بین‌المللی» در ایران نو، ش. ۱۱۰، مرداد ۱۲۹۰ چاپ شد؛ تجدید چاپ در شاکری، *اسناد تاریخی*، ج ۶، صص ۴۷-۴۹، برای متن کامل به فرانسه، آلمانی و انگلیسی، نگاه کنید به:

“An Appeal from the Persian Socialists,” *Bulletin Périodique du Bureau Socialiste International*, no. 8, 1911, pp 49-50, A summary of the text in French is in G.Haupt, *Correspondence entre Lénine et Camille Huysmans*, 1905-1914, Paris, 1963, pp 90-91. FEAM'S 'Appeal to the International Proletariat' was also published in *Sotsial-Demokrat* in 1911; see Belova, 'K Voprosu', p 115.

170. *Bulletin Périodique*, no. 8, 1911/ pp 49-50; Fr. tr. in Le Peuple, repr. in G. Haupt, *Correspondance enre Lénine and Camille Huysmans*, 1905-14, Paris, 1963, pp 91-92;

متن اصلی فارسی در ایران نو، ش. ۱۱۰، ۲۷ مرداد ۱۲۹۰؛ تجدید چاپ در شاکری (به کوشش)، اسناد تاریخی، ج ۶، صص ۴۹-۴۸.

۱۷۱. نگاه کنید به نامه‌ی او به تاریخ ۸ دسامبر ۱۹۱۱ در (Chaqueri, ed, *S-DI* p 208) برای سایر مکاتبات در این زمینه از او به احزاب سوسیالیست اروپا، نگاه کنید به: Ibid., pp 22-219, 205-07, 212. گردهمایی‌های خارج پارلمان بریتانیا را عمدتاً «کمیته ایران» زیر نظر پرفسور ادوارد براون در کمبریج سازمان می‌داد. دانشجویان ایرانی، بویژه آنانی که مقیم پاریس و بروکسل بودند، در جلب توجه به وضع اسفناک ایران در زیر سرنیزه‌های روسیه فعال بودند (Ibid., pp 214-18)؛ ایشان همچنین به‌عنوان واسطه‌ی بین جنبش مقاومت در داخل ایران و حامیان اروپایی غربی‌اشان خدمت می‌کردند؛ نامه‌ی مورخ ۱۲ دسامبر ۱۹۱۱ به کامی، هویسمن، و دادخواست تقی‌زاده به تاریخ ۷ مارس ۱۹۱۲ / ۱۶ اسفند ۱۲۹۰ علیه وحشی‌گری‌های روس‌ها در تبریز، نگاه کنید به:

Ibid., pp 209-10, 213-14, 223-25, respectively;

همچنین پیام به کنگره‌ی بین‌الملل سوسیالیست در کینهاگ:

Secrétariat du Bureau Socialiste International, Huitième Congrès, p 456; see also *Vorwärts* 28, July 1911.

172. See *Humanité*, 10 November and 2 December 1911;

ترجمه‌ی فارسی در شاکری، اسناد تاریخی، ج ۱۹، صص ۸۸-۸۵. برای دیگر اعتراض‌های سوسیالیست‌ها و آزادی‌خواهان بریتانیا، نگاه کنید به:

Chaqueri, ed., *S-DI*, pp 205-27.

همچنین نگاه کنید به:

Longuet's article 'Le Mauvais Coup Russe contre la Perse,' *Humanité*, December 1911.

173. *Humanité*, 23 December 1911;

شاکری (به کوشش)، اسناد تاریخی، ج ۱۹، صص ۹۰-۸۹. حزب مستقل کارگر بریتانیای کبیر.

(*Persia, Finland, and our Russian Alliance* London, 1915, pp 12-23).

نیز به سیاست بریتانیا در مورد ایران حمله و به مشارکت آن در اخراج شوستر اعتراض کرد، و قرارداد ۱۹۰۷ انگلستان و روسیه را «کاغذپاره‌ای» نامید. این جلسه در ساختمانی روبروی کلیسای سن ژرمن در پره برگزار شد که دهه‌ها بعد کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی (اتحادیه‌ی ملی) نشست‌های خود را در

دفاع از مبارزات مردم ایران و بر ضد دیکتاتوری شاه برگذار می‌کرد.

174. Tria (Mgladze), "Le Caucase," p 33.

175. Ibid., p 332.

176. Issue nos. 2-4, 1908, p 8.

۱۷۷. نگاه کنید به گزارش سابلین به تاریخ ۶ مارس ۱۹۰۹/۱۵ اسفند ۱۲۸۷،

در کتاب نارنجی، ج ۲، ص ۱۲۰.

۱۷۸. همان جا، ص ۱۲۱.

فصل هفتم: سوسیال دموکراسی ۳

۱. ا. غروی نوری، حزب دموکرات ایران در دوره‌ی دوم مجلس شورای ملی، تهران، ۱۳۵۲. این کتاب بر چند سند رسمی حزب، چند خاطره‌ی ناتمام، و گزارش‌های روزنامه‌ای مبتنی است. رهبران گوناگون حزب دموکرات ایران همواره در مورد نقش شخصی خود مبالغه می‌کردند. با این حال، شگفت است که تقی‌زاده، که گفته می‌شود شخصیت مؤثر حزب بود، در خاطرات منتشره‌اش در دهه‌ی ۱۳۴۰ نوشت (خاطرات، ص ۱۶۹) می‌نویسد که او در حزب دموکرات ایران نقش مهمی ایفا نکرده بود!

۲. شیخ ابراهیم زنجانی (پسر شیخ هادی خمسه‌ای، یکی از علمای دینی زنجان) به هنگام محاکمه و به مرگ محکوم شدن مجتهد ضد مشروطه، شیخ فضل‌الله نوری، نماینده‌ی دادستان بود. او که در چهار دوره‌ی نخست مجلس نماینده بود، در مجلس دوم به پذیرش اولتیماتوم آذر ماه ۱۲۹۰ روسیه‌ی تزاری رأی داد. بعدها در رأس اداره‌ی دولتی اوقاف قرار گرفت و عضو فراماسیونری شد.

۳. او از تبار یهودی و پزشک دربار بود. برای مجالس اول و دوم انتخاب شد. دوست نزدیک تقی‌زاده و وزیر مالیه در کابینه‌ی مستوفی بود. پس از اشغال ایران از سوی متفقین و کناره‌گیری اجباری رضاشاه از سلطنت، به نخست‌وزیری رسید.

۴. سیدمحمد مساوات، اهل برازجان، روزنامه‌های مساوات و انجمن تبریز را منتشر می‌کرد. او برای مجلس دوم انتخاب شد.

۵. رسول‌زاده «تاتار» و مسلمان اهل باکو بود؛ نگاه کنید به فصل پیوست.

۶. برای یک ارزیابی آن زمان این روزنامه نگاه کنید به:

E. G. Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, Cambridge (UK), 1914; repr., Los Angeles, 1983, pp 52-53.

که در آن جا مؤلف اطلاعات شایان توجهی درباره‌ی این روزنامه به دست می‌دهد. آغاز انتشار این روزنامه‌ی چاپ تهران، ۲ شهریور ۱۲۸۸ بود.

۷. افشار، اوراق، صص ۴۲-۲۳۸.
۸. اصل دست نوشته‌ی این نظامنامه‌ی پیلوسیانتز در افشار، اوراق، ص ۳۶۶ (دست‌نوشته‌ی صص ۲۳-۱۱) چاپ شده است. درباره‌ی این نظامنامه، افشار اشتباهی را مرتکب شده است. در ص ۳۵۰ آن را به‌عنوان «ترجمه»ی برنامه‌ی حزب دموکرات ایران می‌آورد. عنوان دست‌نوشته به فرانسه چنین است: (Statuts et Règlements) «مقررات و نظامنامه». از آن گذشته، آن را پیلوسیانتز نوشته، و نه، چنان که افشار به اشتباه اظهار می‌دارد، تیگران. در واقع، همان‌گونه که در بالا اشاره شد، پیلوسیانتز در نامه‌اش به آن اشاره می‌کند و می‌افزاید که قرار است محمدعلی اکبرخان آن را به فارسی ترجمه کند (همان‌جا، صص ۳۹-۲۳۸). این را نیز باید افزود که پیلوسیانتز می‌توانست به فارسی بخواند، اما نمی‌توانست بنویسد. او در آن زمان می‌کوشید نگارش فارسی را بیاموزد. از این‌رو، نامه‌هایش را برای تقی‌زاده و دیگران به فرانسه می‌نوشت.
۹. نظیر تربیت، تقی‌زاده، مساوات، صدقیانی، دهخدا، مجدالملک و ذکاءالملک فروغی.
۱۰. افشار، اوراق، صص ۴۶-۲۴۳.
۱۱. همان‌جا، صص ۵۰-۲۴۷.
۱۲. پیلوسیانتز، در نامه‌اش به تاریخ ۲۱ بهمن ۱۲۸۸ (همان‌جا، صص ۶۶-۲۶۳)، ناخرسندی خود را نسبت به عزیمت «بی‌مورد» حیدرخان به آذربایجان برای نبرد با رحیم‌خان ابراز داشت و تأکید کرد که زمان عملیات نظامی دیگر به سر آمده بود!
۱۳. تاریخ این نامه در دست‌نوشته‌ی رسول‌زاده ۱۶ آوریل ۱۹۱۰/۲۷ فروردین ۱۲۸۹ است؛ GARF, 5402/1/404/2-3 ob.
14. See Aliev, 'K Voprosu,' 1965, pp 209-10 and Agaev and Plastun, 'Spornye Vopsrosy,' note 40, p 27.
۱۵. افشار، اوراق، صص ۳۰۴-۲۹۷.
۱۶. همان‌جا، صص ۶۲-۲۵۱.
۱۷. همان‌جا، صص ۷۰-۲۶۹.
۱۸. به تاریخ ۱۷ مهر ۱۲۹۰، همان‌جا، صص ۹۱-۲۷۶.
۱۹. به این دلیل از «باقی‌مانده» سخن به میان می‌آورم که پراکندگی نامه‌های او، از یک سو، و دقت و توجهی که او به جزئیات دقیق کار حزب معطوف می‌داشت، از سوی دیگر؛ در خصوص گم شدن تعدادی از نامه‌های او تردیدی باقی نمی‌گذارد.

۲۰. این به تعطیل کردن ایران نو به همراه چند روزنامه دیگر در دوران سپهدار اعظم و رئیس پلیس‌اش یفرم‌خان مربوط می‌شد، که اکثر سوسیال دموکرات‌ها در آن زمان آنان را به همراهی با نیروهای ارتجاعی ایران متهم می‌کردند؛ این اقدام از طرف مطبوعات قفقاز نیز مورد حمله قرار گرفت، از جمله اسخیوی که مقاله‌ی «رخدادهای ایران» (۱۳ ژوئن ۱۹۱۰/۲۳ خرداد ۱۲۸۹) را منتشر کرد، و ما در بالا به آن اشاره کردیم.

۲۱. زنجانی، یکی از فعالان حزب، نوشت که برای او یافتن یک میهن‌دوست سوازی مستوفی‌الممالک در میان نامزدهای حزب در دولت دشوار است! نگاه کنید به افشار، اوراق، ص ۳۴۲.

۲۲. شاکری (به کوشش)، اسناد تاریخی ۷ صص ۲۶-۱۶. برای پیش‌نویس نظام‌نامه‌ی موقت حزب، نگاه کنید به: افشار، اوراق، صص ۵۲-۳۵۰ و ۶۱-۳۵۹. ۲۳. همان‌جا، صص ۴۷-۳۴۶. با این حال، روشن نیست که چرا فردی مانند شیخ محمد خیابانی، که روحانی بود، به عضویت پذیرفته شد!

۲۴. همان‌جا، ص ۳۳۹.

۲۵. به‌گفته‌ی ابراهیم زنجانی، کمیته‌ی مرکزی تا تیر ۱۲۸۹ انتخاب نشده بود؛ همان‌جا، ص ۳۴۴.

۲۶. همان‌جا، صص ۶۶-۳۶۱، و شاکری (به کوشش)، اسناد تاریخی ج ۱۳، صص ۱۵-۱۲؛ «بیانیه‌ی پارلمانی» نیز در همان‌جا، ج ۱۹، صص، ۲۰-۱۱۳.

۲۷. باید خاطر نشان کرد که این مغایر دیدگاه نریمانوف بود.

۲۸. برای زندگی‌نامه‌ی او، نگاه کنید به پیوست (۹).

۲۹. در اشاره به چنین اشخاصی است که اصطلاح زیر از آن زمان به بعد در ایران سر زبان‌ها افتاد؛ «او به مشروطه‌اش رسیده»، یعنی جای خودش را در حکومت «مشروطه» باز کرده و به‌برکت پیدایش رژیم مشروطه منافع شخصی به دست آورده است.

۳۰. در گزارش ده‌ماهه‌ی مرکز موقت حزب (آذر ۱۲۸۹)، تصریح شده بود که روحانیت هنوز نفوذ زیادی در مردم داشت، که تأثیر نامطلوبی بر حزب می‌گذاشت. در قطعنامه‌ی مصوب همان ارگان، احترام‌گزاری به باورهای دینی و سنت‌های مردم، چه در حرف و چه در عمل، خواسته شده بود تا بهانه‌ای برای مخالفت روحانیت با حزب فراهم نشود؛ در همان حال، از حزب خواسته می‌شد برای از میان بردن خُرَافه‌پرستی دینی بکوشد و بر «آسیب‌های ناشی از «استبداد روحانیت» تأکید کند. نگاه کنید به: افشار، اوراق، ص ۳۶۶ (دست‌نوشته ص ۱۰).

۳۱. همان جا، صص ۵۹-۳۵۳.

۳۲. بی‌نام، نامه‌ی یک دموکرات، همدان، مهر ۱۲۹۳؛ این تاریخ بدین معنا نیست که این جزوه برای نخستین بار در ۱۲۹۳ منتشر شد؛ احتمالاً این جزوه نخست در ۱۲۹۰ انتشار یافته بود. و به احتمال زیاد کار میرزا محمدحسن خان همدانی بود که «کمیته‌ی ستار اجتماعون عامیون همدان» را تشکیل داده بود، که گرایش شدید اسلامی داشت؛ نگاه کنید به: پ. اذکایی، «برگ‌هایی از تاریخ سوسیال دموکراسی همدان»، در گفتگو، ش، ۱۲، ۱۳۵۷، صص ۱۵۹-۱۵۰، بویژه بیانیه‌ی آن کمیته در صص ۵۹-۱۵۸.

۳۳. همان جا، صص ۳-۱، ۱۱.

۳۴. همان جا، صص ۱۳، ۱۷.

۳۵. همان جا، ص ۱۹.

۳۶. همان جا، ص ۱۶.

۳۷. همان جا، صص ۴۵-۳۵.

۳۸. همان جا، صص ۴۸-۴۶، ۷۱-۶۳.

39. Browne, *Persian Revolution*, pp 243. 334, and *Press and Poetry*, pp 52-53.

۴۰. نامه‌ی مورخ ۱۶ آوریل ۱۹۱۰/۲۷ فروردین ۱۲۸۹؛

GARF 4502/1/404/ 2-3

۴۱. باید افزود که باسیل تأمین‌کننده‌ی مالی روزنامه‌ی ارمنی داشناک به نام آراوود نیز بود؛ نگاه کنید به: صدر هاشمی، تاریخ، ج ۱، ش ۷۴.

۴۲. نامه‌ای به تاریخ ۲ آبان ۱۲۸۹ از حسین پرویز تهرانی، یک فعال حزب دموکرات ایران، به تقی‌زاده روشن می‌سازد که در واقع ابوالضیاء به‌شرطی حاضر شد مجوز رسمی انتشار روزنامه را به حزب واگذار کند که مبلغ کلانی پول به او پرداخت شود! افشار، اوراق، صص ۲۹-۳۲۸.

43. Browne, *Press and Poetry*, p 52. 44. M. A. Persits, 'The Preparatory Stage of the Communist Movement in Asia,' in *The Revolutionary Process in the East: Past and Present*, R.Ulyanovsky (ed.), Moscow, 1982, p 58.

45. Ibid.

۴۶. مثلاً، نگاه کنید به نامه‌های تیگران به تقی‌زاده به تاریخ‌های ۲۰ اردیبهشت، ۲ خرداد، ۴ تیر، ۳ مرداد، و ۱۰ آبان ۱۲۸۹ (افشار، اوراق، صص به ترتیب ۰۶ - ۳۰۵، ۲۲-۳۲۱، ۱۰-۳۰۷، ۳۱۰، و ۱۸-۳۱۷)، که از نقش او در روزنامه خبر می‌دهند.

47. Browne, *Persian Revolution*, p 443.

۴۸. افشار، اوراق، صص ۲۹۱-۲۶۵. مجموعه‌ی هفت مقاله‌ی تیگران درویش درباره‌ی «تاریخ مالیه‌ی ایران» و محکوم کردن «تروریسم»؛ نگاه کنید به: ایران نو، آذر ۱۲۸۹.

۴۹. ایران نو، متناوباً بین شماره‌های ۱۶ و ۴۸، ۱۲۸۹.

۵۰. همان جا، متناوباً بین شماره‌های ۴۴ و ۶۴، ۱۲۸۹.

۵۱. هنگامی که دولت، ایران نو را توقیف کرد، حزب با انتشار دو روزنامه‌ی دیگر به کارش ادامه داد: ایران نوین و رهبر ایران نو.

۵۲. برای یک مرور مختصر حزب دموکرات ایران در مجلس سوم، نگاه کنید به اتحادیه (نظام مافی)، احزاب سیاسی در مجلس سوم، فصل ۵.

۵۳. برای شرح حال او به پیوست نگاه کنید.

۵۴. نگاه کنید به خاطرات او؛ و

U. Gehrke, *Persien in der Deutschen Orientpolitik während des Ersten Weltkrieges*, vols, Stuttgart, 1961.

۵۵. نگاه کنید به: مصدق، خاطرات.

۵۶. برای بحث حزب سوسیالیست در دهه‌ی ۱۳۰۰، نگاه کنید به:

Chaqueri, *Victims of Faith. Iranian Communists and Soviet Russia, 1917-1940*, forthcoming.

۵۷. توضیح ایشان چنان مبهم بود که حتی ارگان حزب دموکرات ایران خود را حیرت زده نشان داد. نگاه کنید به: «انتباه‌نامه»ی آنان، منتشره در ایران نو، و یادداشت آن روزنامه در شاکری، (به کوشش)، اسناد تاریخی، ج ۶ صص ۴۶-۴۵.

۵۸. برای بحث درباره‌ی تلاش‌های بعد از جنگ جهانی اول برای سازماندهی مجدد حزب دموکرات ایران از سوی «تشکیلی‌ها» و «ضد تشکیلی‌ها»، همچنین تغییر شکل آن به یک حزب سوسیالیست از سوی سلیمان میرزا اسکندری، نگاه کنید به:

Chaqueri, *Victims of Faith*.

فصل هشتم: ملاحظات پایانی

۱. یک انقلابی آن زمان، دکتر میرزا عبداللہ‌یف، نماینده‌ی انجمن تبریز که به اروپا سفر کرد تا حمایت اروپاییان را از انقلابیون جلب کند، به روزنامه‌ی بلژیکی (*Indépendance Blege*, 20 June 1909) گفت که این انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بود که «از طریق آتش بزرگی که در قفقاز به پا کرد، سبب جنبش ایران شد». و افزود که نه تنها

«جزوه‌ها و اعلامیه‌های انقلابی مخفیانه در ایران توزیع می‌شد» بلکه سلاح و مهمات نیز «از قفقاز» به ایران می‌رسید. بدیهی است که او از آن علل داخلی آگاهی نداشت که انبار باروت را آماده کرده بود تا با شکست روسیه در جنگ با ژاپن هم چون جرقه‌ای انقلاب را شعله‌ور سازد.

۲. نامه‌ی یک دموکرات منتشره در سال ۱۲۹۳ (که در بالا به آن اشاره رفت)، به احتمال زیاد کار پایه‌گذار «کمیته‌ی ستار اجتماعون عامیون همدان» بود، که این گرایش اسلامی کردن را هم در فرقه‌ی اجتماعون عامیون و هم در حزب دموکرات ایران نشان می‌دهد.

۳. بدیهی است که فرقه‌ی اجتماعون عامیون گمان می‌برد استفاده از اصطلاح «سّری» سوءظن برانگیز است، در حالی که «غیبی» مستقیماً هم جذاب بود و هم آرامش‌بخش، و فرمان‌برداری مسلمانان معمولی را آسان می‌کرد؛ زیرا فکر امام غایب، و مهم‌تر از آن، دست غیبی پروردگار را به ذهن می‌آورد! جالب آن است که نسل‌های بعدی استالینست‌ها و مائوتست‌های درگیر فعالیت‌های مخفی، به ترویج کیش مرکز غیبی به‌منظور حفظ اقتدار سازمانی خود ادامه دادند.

۴. در مورد برنامه‌های سال ۱۳۰۱ حزب کمونیست ایران که به ستایش اسلام و پیامبر آن می‌پردازد، نگاه کنید به: شاکری (به کوشش)، اسناد تاریخی، ج ۲۱، صص ۳-۵ و همان *Victims of Faith*.

۵. نگاه کنید به گفته‌های نورالدین کیانوری و احسان طبری بین سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۶۲، بویژه در (*World Marxist Review*) به‌خصوص مقالات زیر: ن. کیانوری، «حکومت اسلامی دارد به برنامه‌ی توده عمل می‌کند». *ایرانیان*، ۱۳ تیر ۱۳۵۸؛ کمیته‌ی مرکزی حزب توده «انقلاب و نیروهای ضد انقلابی در ایران».

(*Information Bulletin World Marxist Review*, no. 14, 1979)

۱. طبری، «نقش مذهب در انقلاب ما» (*World Marxist Review* December 1982)

ن. کیانوری، «راه دشوار انقلاب ایران»، (*World Marxist Review* March, 1983)

به همان اندازه جالب توجه موضعی است که یک سال پس از دستیگری رهبران حزب توده، «تاریخدان» مرکز غیبی، صمد سرداری‌نیا، گرفت و کار «دانشجویان پیرو خط امام» را در تصرف سفارت آمریکا در تهران به‌عنوان یک عمل «انقلابی» و «ارزشمند» که به «افشای» امپریالیست‌ها کمک می‌کرد ستود (نقش مرکز غیبی، صص ۱۱-۱). تصویر روی جلد کتاب حتی گویاتر است. گروهی از مجاهدین مخفی با یک شمایل شیعی نشان داده می‌شوند: یک دست باز با یک چشم در وسط آن که

به‌جای کل گروه می‌بیند. گروه و «دست بیننده»ی بیرون آمده از آن را دو میله‌ی پرچم نگه داشته‌اند که آن‌ها هم دو «دست بیننده» در رأس دارند.

۶. برای بررسی این موضوع، نگاه کنید به: Chaqueri, *Victims of Faith*.

۷. سنی‌ها در ایران تقریباً همگی ایلاتی هستند. ناتوانی صفویه در تحمیل شکل خاص شیعه‌گری خود بر ایلات مناطق مرزی را می‌توان با توانمندی نظامی ایلات توضیح داد؛ یا نمی‌شد بر آن‌ها غلبه کرد و یا به‌لحاظ نظامی به مصلحت نبود که دشمنی آن‌ها را برانگیخت، زیرا آن‌ها مناطق مرزی کشور را در اشغال خود داشتند.

۸. یعنی رژیم‌ی که روحانیون آن را اداره می‌کنند؛ باز هم نگاه کنید به:

Refiguring Islam: *Neo-Islamic Iran's Clericracy*, C. Chaqueri forthcoming.

۹. یک سفر تحقیقاتی در تابستان ۱۳۷۸ به تفلیس (جمهوری گرجستان) نتایج اندکی دربرداشت، چون «مقامات جدید» مسؤول آرشوها هنوز به قواعد کهنه پایبند بودند.

۱۰. برای متن فرانسه این نامه‌ها، نگاه کنید به:

(Chaqueri, ed. *S-DI* 52-pp 19)

ترجمه‌ی انگلیسی در: Chaqueri, ed., *The Armenians of Iran*.

11. *Neue Zeit*, Bd. II, 13 and 20 May 1910, pp 198-205, 234-40, respectively; Bd. I, 11 November 1911-13, pp 724-30.

12. 'Die Persische Revolution,' *Neue Zeit*, Bd. I, 1908-1909, pp 720-26; repr. in Chaqueri (ed.), *S-DI*, pp 257-69.

13. 'Die Umwaelzung in Persien,' *Sozialistische Monatshefte*, 14 (16), 1910, Bd. II; Fr. tr. in

S-DI, pp 250-56; Eng. tr. in Chaqueri, ed. *The Armenians of Iran*. 14. 'The Persian Revolution,' *Mshak*, nos. 157, 158, 178, 179, 180, 192, 193, 199, 200, 201 (1909); 'Constitutional Persia and its Needs,' *Mshak*, nos. 13, 14, 15 (1910); Eng. tr. in Chaqueri (ed.), *The Armenians of Iran*.

15. See Chaqueri, *Victims of Faith*; idem, *Birth of the Trauma*.

۱۶. حتی پس از برکناری موفقیت‌آمیز، اما خونین، شاه در تیر ۱۲۸۸، اصطلاح انقلاب یا انقلابات معنایی منفی داشت و اغلب با «اغتشاش»، «آشوب»، «هرج و مرج» و «شورش» مترادف و حاکی از هراس و نشانه‌ی بی‌ثباتی بود. کسانی که مخالف استبداد سلطنتی بودند تحولات دلخواه خود را مشروطه می‌نامیدند. برای یک مرور درست در متون آن زمان، نگاه کنید به: وقایع اتفاقیه در روزگار، به کوشش م. اتحادیه (نظام مافی)، ۳ ج، تهران، ۱۳۶۲.

17. 'The Persian Constitutional Revolution of 1905-6' in *Revolution in the Middle East and Case Studies*, ed. P. J. Vatikiotis, London, 1972, p 175.

ارزیابی پرفسور لمبتون را نباید به معنای مطلق گرفت، زیرا افرادی بودند که کم و بیش می‌دانستند برای چه می‌جنگند، اما آنان در اقلیت بودند. مثلاً، گزارش سر ا. هاردینگ به مارکیز لندس‌آون (در سپتامبر ۱۹۰۱ / شهریور ۱۲۸۰) روشن می‌سازد که حتی در سال ۱۲۸۰، در حالی که جناح روحانی آپوزیسیون در پی جایگزینی پادشاهی قاجار با «جمهوری دین‌محور» بود، برخی از اعضای «اشرافی» آپوزیسیون خواستار برکناری وزیر اعظم بودند. از سوی دیگر، در سال ۱۲۸۱ وجود یک گروه کوچک جمهوری‌خواه گزارش شد که خواستار برپایی جمهوری عرفی بود. به ترتیب نگاه کنید به:

FO 416/7, no. 14, pp 14-16;

و گزارش گراهام به تاریخ ۲۶ ژوئن ۱۹۰۲ / ۵ تیر ۱۲۸۱

FO 416/10, no. 84, p 93.

برای تحلیلی در این مورد، نگاه کنید به:

Chaqueri, 'Republicans and Federalists'.

۱۸. باید تأکید کرد که این ارمنیان ایران را کشور خود می‌دانستند.

19. F. Braudel, *The Wheels of Commerce* II, New York, 1986, pp 122-24, 154-59, 67-163.

۲۰. در ایران نیز آرامنه در معرض ستم بودند. اما این امر تنها گاه‌گاهی رخ می‌داد، نه به‌خاطر این یا آن سیاست عمومی دولت، بلکه در نتیجه‌ی تحریکات برخی روحانیون نظیر آقا نجفی اصفهانی در اواخر قرن نوزدهم، همان‌گونه که در مورد سایر اقلیت‌های دینی اتفاق می‌افتاد. با وجود این، ایران پناهگاه امن برای آرامنه در مبارزه‌شان علیه روسیه و ترکیه بود. نگاه کنید به:

Chaqueri, *The Armenians of Iran*, Chaps. 1 and 5.

۲۱. برای یک گزارش دست‌اول از قوم‌کشی ضد ارمنی در سال ۱۹۰۵، نگاه کنید به:

Eva Broido, *Memoirs of a Revolutionary*, tr. Vera Broido, New York, 1967, pp, 101-15.

۲۲. مشروطه‌ی گیلان، تهران، ۱۳۵۳، ص ۱۳۹.

۲۳. همان‌جا.

24. Browne, *Persian Revolution*, pp 292-93.

25. Armenian Revolutionary Federation, *Rapport*, pp 5-6.

26. E. G. Browne, The Religious Influence of Persia, *The Persia Society* 4/2, 1914 (?), pp 57-58.

27. *Ibid.*, p 59.

28. E. G. Browne, *Le Mouvement Constitutionnel Perse*, Conférence faite à la British Academy le 6 février 1918, traduit d'anglais, Paris, 1919, pp 22-23.

29. Belova, 'K Voprosu,' p 132.

۳۰. آرتونویان (*Iranskaia Revoliutsia* p 116) بر این عقیده است که عوامل «خرده‌بورژوا» در صفوف «مجاهدین» نفوذ کرده» بودند. اقدامات توطئه‌آمیز و تروریستی، نظیر قتل اتابک و تیراندازی به شاه در ۱۲۸۷، نتیجه‌ی چنین نفوذی بود.

31. Belova, 'K Voprosu,' p 133.

32. Aliev, 'K Voprosu', Ibrahimov, *Iran Kommonist*.

33. Agaev and Plastun, 'Spomye Voprosy,' pp 23-24.

34. Bor-Ramenskii, 'K Voprosu', 'Iranskaia Revoliutsia'.

35. Ivanov, 'Novye Materialy'.

36. Agaev & Plastun, 'Spomye Voprosy,' pp 15-16.

37. Persits, 'The Preparatory State,' p 47.

۳۸. نگاه کنید به پیوست.

39. B.Nikitin, 'Le Dernier Kadjar', *L'Asie francaise*, no. 279, April 1930, p 130.

۴۰. مثلاً، شگفت‌انگیز است که وابسته‌ی نظامی سابق بریتانیا در تهران، سرهنگ جی. ا. ویلر، که می‌بایست تا حدی در جریان بوده باشد، تاریخدانان شوروی را در مورد وجود سوسیال دموکراسی در ایران صرفاً بر این پایه که در «تاریخ» احزاب سیاسی ایران بهار ذکری از آن به میان نیامده مورد اعتراض قرار دهد! همچنین شگفت‌انگیز می‌تواند بود که همان عاملی که پژوهشگران شوروی را به برخوردهای اغراق‌آمیز کشاند موجب شده باشد که پژوهشگران غربی نقش سوسیال دموکرات‌ها را نادیده بگیرند! نگاه کنید به:

G. Wheeler, 'Soviet Writing on Persia from 1906 to 1946,' in *Historians of the Middle East*, eds. B. Lewis and P. M. Holt, London, 1964, pp 375-87.

این را نیز نباید از نظر دور داشت که «تاریخدانان» ایرانی طرفدار شوروی در حزب توده فراموش نکردند که سهم خود را در این دروغ‌پردازی‌ها ایفا کنند. یکی از این برخوردهای ایدئولوژیک با انقلاب مشروطیت ایران را رحیم نامور انجام داد (برخی ملاحظات پیرامون تاریخ مشروطیت، تهران، ۱۳۵۸، در اصل منتشره در سال ۱۳۴۹ در صوفیه پایتخت بلغارستان به‌عنوان رساله‌ی دکترای مؤلف؛ نگاه کنید به منابع)، که در آن مؤلف تا آن جا پیش می‌رود که ادوارد براون را متهم می‌کند که به هنگام انتشار بخشی از نامه‌ها و اسناد پانوف برخی دیگر از آن‌ها را از بین برد! (ص ۲۶۱).

پیوست: طرح کلی زندگی‌نامه‌ها

1. Browne, *Persian Revolution*, p 440.

2. Ibid.

۳. نامه‌ی مورخ ۹ مارس ۱۹۰۹ / ۱۸ اسفند ۱۲۸۷ جان بی. جکسون، عضو هیئت نمایندگی آمریکا در تهران، به وزیر امور خارجه، USNA, 862/483.

۴. یادداشت وزارت امور خارجه، سرویس کنسولی، به تاریخ ۵ آوریل ۱۹۰۹؛ نامه‌ی معاون وزیر خارجه، به تاریخ ۵ آوریل ۱۹۰۹ به هیئت مدیره‌ی هیئت‌های مبلغان خارجی پرسیتری؛ هر دو در USNA, 862/483.

5. Ibid.

6. Shuster, *Strangling of Persia*, Pxli.

۷. به تاریخ ۳۰ مارس ۱۹۰۹ در USNA, 862/483.

۸. نامه‌های اس. جی. ویلسون، به تاریخ‌های ۳۰ مارس و ۱ آوریل ۱۹۰۹، در همان جا.

۹. باسکرویل به ویلسون، به تاریخ ۲ آوریل ۱۹۰۹ در همان جا.

۱۰. وزارت خارجه به هیئت مدیره‌ی هیئت‌های پرسیتری، به تاریخ ۵ آوریل ۱۹۰۹؛ معاون وزیر خارجه ویلسون به هیئت مدیره‌ی هیئت‌های مبلغان خارجی کلیسای پرسیتری در ایالات متحده‌ی آمریکا، به تاریخ ۵ آوریل؛ هر دو در همان جا.

۱۱. باسکرویل به کنسول آمریکا در تبریز، دبلیو. اف. دوتی، به تاریخ ۱ آوریل ۱۹۰۹، در همان جا.

۱۲. کنسول دوتی به جکسون وزیر مختار آمریکا در تهران، به تاریخ ۵ آوریل ۱۹۰۹؛ وزیر مختار آمریکا در تهران به وزارت امور خارجه، به تاریخ ۲۰ آوریل ۱۹۰۹؛ آر. اف. اسپیر از کلیسای پرسیتری به وزارت خارجه، تلگرام به تاریخ ۶ آوریل ۱۹۰۹؛ نامه به تاریخ ۷ آوریل ۱۹۰۹؛ ویلسون قائم مقام وزیر امور خارجه به جکسون وزیر مختار آمریکا در تهران، به تاریخ ۹ آوریل ۱۹۰۹، همه در همان جا.

۱۳. کنسول دوتی به وزیر مختار جکسون، به تاریخ ۵ آوریل ۱۹۰۹، و وزیر مختار جکسون به وزیر امور خارجه ناکس، به تاریخ ۲۰ آوریل ۱۹۰۹؛ هر دو در همان جا.

۱۴. گزارش به امضای کنسول دوتی، به تاریخ ۶ مه ۱۹۰۹، در همان جا.

15. Browne, *Persian Revolution*, p 440.

۱۶. کنسول دوتی به وزیر مختار جکسون، به تاریخ ۲۶ آوریل ۱۹۰۹؛ در USNA,

862/484؛ احمد کسروی (تاریخ، صص ۹۰۰-۸۹۱) گزارش متفاوتی می‌دهد و می‌گوید که تنها چهل داوطلب در این حمله شرکت جستند؛ و از روایت مور از این رویدادها انتقاد می‌کند.

۱۷. وزیر مختار جکسون به وزیر خارجه ناکس، به تاریخ ۹ مارس ۱۹۰۹، در SNA، 862/483؛ او نظیر همین را در گزارش خود به این وزارت به تاریخ ۲۰ آوریل ۱۹۰۹ تکرار می‌کند، در همان جا.

۱۸. کنسول دوتی به وزیر مختار جکسون، ۱۴ آوریل ۱۹۰۹، در USNA، 862/483.

۱۹. کنسول دوتی به معاون وزیر خارجه، به تاریخ ۲۰ مه ۱۹۰۹، در USNA، 862/484.

۲۰. اس. جی. ویلسون به آقای اسپیر به تاریخ ۱۹ آوریل ۱۹۰۹، در USNA، 862/483.

۲۱. همان جا.

۲۲. همان جا.

۲۳. اعلام وصول گزارش کنسولگری تبریز درباره‌ی باسکرویل، به تاریخ ۱۷ ژوئن ۱۹۰۹، در USNA، 862/483.

۲۴. کنسول دوتی به وزیر مختار جکسون، به تاریخ ۲۶ آوریل ۱۹۰۹، در USNA، 862/484.

۲۵. همان جا.

۲۶. همان جا.

۲۷. کسروی، تاریخ، صص ۹۰۰-۸۹۱؛ ایران نو (ش، ۱۳۶، ۲۹ بهمن ۱۲۸۸) می‌نویسد که انقلابیون ارمنی و مسلمان «در کنار مزار او آن چه را که می‌بایست می‌گفتند گفتند».

۲۸. همان جا.

۲۹. ایران نو، ش. ۱۳۶، ۲۹ بهمن ۱۲۸۸.

۳۰. این زندگی‌نامه بر اساس منابع زیر تهیه شده: علی‌اکبر دهخدا، نامه‌های سیاسی، همان؛ دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۲، پیشگفتار، همان، مقالات، ج ۲، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۶۲؛ یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۴، تهران، ۱۳۶۱؛ محمد مصدق، خاطرات و تألمات، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۵؛ مستوفی، شرح، ج ۲؛ ایرج افشار،

- سواد و بیاض، تهران، ۱۳۴۹، صص ۳۹-۲۳۳.
۳۱. دهخدا، دیوان، صص پنج و شش.
۳۲. همان جا؛ مستوفی، شرح، ج ۲، صص ۷۱، ۷۹.
۳۳. دهخدا، دیوان، ص هفت؛ علوی، رجال عصر مشروطیت، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۳، ص ۷۸.
۳۴. همان جا، صص هفت و هشت.
۳۵. علوی، رجال، ص ۷۸.
۳۶. همان جا، ص ۹؛ مستوفی، شرح، ج ۲، صص ۵۰-۲۴۹؛ ادعای دومی، که غالباً دیگران نیز تکرار کرده‌اند، مبنی بر این‌که هر هفته حدود ۲۴ هزار نسخه از صوراسرافیل فروخته می‌شد، آشکارا اغراق آمیز است، بویژه اگر تعداد کسانی که در تهران و شهرهای عمده قادر به خواندن و پرداخت بهای آن بودند در نظر گرفته شود. در مورد صوراسرافیل، همچنین نگاه کنید به:
- Browne, *The Press and Poetry in Modern Persia*, Los Angeles, 1983, no. 244, and J.Rabino, 'La Presse Persane', *RMM* XXII, 1913, p 307.
۳۷. مثلاً نگاه کنید به سرمقاله‌ی صوراسرافیل، ش. ۲۸، صص ۴-۱، که از روزنامه‌ی سوسیال دموکرات باکو، ارشاد، ترجمه شده بود.
۳۸. دهخدا، دیوان، ص یازده؛ همان، نامه‌ها، صص ۷۴-۹؛ همچنین نگاه کنید به: مستوفی، شرح، ج ۲، ص ۲۶۳.
۳۹. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۳، ص ۱۰۱ و Rabino, *La Presse Persane*, p 306.
۴۰. دهخدا، نامه‌ها، صص ۲۴، ۵۹-۶۰.
۴۱. نگاه کنید به نامه‌های او به معاضدالسلطنه‌ی پیرنیا در همان جا، صص ۶۲-۱۷.
۴۲. همان جا، صص ۲۳-۲۲. متأسفانه نام او ناشناخته باقی مانده است. احتمالاً او یکی از دو دختر عموی فرانسوی شاهزاده‌های، یونانی‌تبار، آنا دو نوآی، یا مارتا بیسکو، بود. اینان هر دو به ایران علاقه‌مند بودند، درباره‌ی ایران شعر سروده بودند و دومی به ایران سفر کرده بود. پژوهش‌های بعد روشن خواهد کرد که کدامین این دو بود.
۴۳. همان جا.
۴۴. دهخدا نام او را به دست نمی‌دهد.
۴۵. ترجمه‌ی این برنامه به همراه خبر مربوط به انتشار سروش در استانبول در *RMM*

(VIII, June 1909, pp 292-94) منتشر شد؛ نگاه کنید به: شاکری، «پیشینه‌های جمهوری...»، کتاب جمعه‌ها، شماره‌های ۲ و ۳، زمستان ۱۳۶۳ و بهار ۱۳۶۴، صص ۲۴-۲۲. برای اصل فارسی این برنامه (خلاصه‌ی پروگرام جمهوری ممالک متحده ایران، بهمن ۱۲۸۷)، نگاه کنید به شاکری، اسناد تاریخی، ج ۱۳، صص ۲۹-۲۷؛ همچنین نگاه کنید به:

Chaqueri, 'Republican and Federalists.'

۴۶. دهخدا، دیوان، ص دوازده؛ مستوفی، شرح، ج ۲، ص ۲۹۱.
 ۴۷. همان جا، ص ۳۲۰؛ مصدق (خاطرات، صص ۸۷-۸۵) می‌نویسد که در زمانی که مجلس سوم افتتاح شد، دهخدا از او دعوت کرد که به اعتدالیون بپیوندد اما پس از آن که دهخدا حزب را ترک گفت، او نیز کناره‌گیری کرد. برای خلاصه‌ی برنامه‌ی اعتدالیون، نگاه کنید به شاکری، اسناد تاریخی ج ۱۹، صص ۹۲-۱۹۱. ا. علوی (رجال، ص ۷۹) یادآور می‌شود که وابستگی دهخدا به اعتدالیون «نامنظره» بود.
 ۴۸. برای برنامه و اساسنامه‌ی این حزب، نگاه کنید به: «نظامنامه‌ی جمعیت اجتماع‌یون اتحادیون ایران، سوسیالیست‌های متحده»، در شاکری، اسناد تاریخی، ج ۳، چاپ دوم، صص ۹-۳۴. همچنین نگاه کنید به:

Chaqueri, *Victims of Faith*

۴۹. دهخدا، دیوان، ص هجده؛ افشار، سواد، صص ۲۳۶، ۲۴۰.
 ۵۰. برای فهرست این آثار، نگاه کنید به دهخدا، دیوان، پیشگفتار و مقالات، ج ۱، صص هفده - نوزده.

۵۱. مقامات بریتانیا به‌شیوه‌ی معمول خود در اشاره به شخصیت‌های میهن‌دوست ایران کوشیدند با اشاره‌ی به او به‌عنوان «یک کارمند سابق و ناقابل دولت» (!) وی را بی‌اهمیت جلوه دهند. دیگر مهمانان دعوت شده عبارت بودند از: سلیمان میرزا اسکندری، شیروانی نماینده‌ی اصفهان و روزنامه‌نگار، فرخی یزدی سردبیر طوفان، حاج امین‌الضرب، حاج میرزا حبیب‌الله خان امین‌التجار (نماینده مجلس از اصفهان)، یک بازرگان تهرانی به‌نام نیک‌پور، الکسان خان تومانیانز، سابقاً یک بانک‌دار سرشناس در شمال ایران، و علی دشتی سردبیر شفق سرخ (فرصت‌طلب سیاسی تمام‌عیار)؛ نگاه کنید به: کلایو به‌چمبرلین، به تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۹۲۷، Fo 371/12299. خالی از لطف نیست که خاطر نشان شود علی دشتی جزو دسته‌ای از سیاستمداران و روزنامه‌نگاران (کار، اقدام، شفق سرخ، ستاره ایران) بود که در سال ۱۳۰۲/۱۹۲۳ از سفیر شوروی شومیاتسکی کاغذ و کمک نقدی دریافت کردند.

دشتی، سردبیر شفق سرخ، مبلغ ۱۶۰ تومان دریافت کرد. نگاه کنید به: Intelligence Summary, no. 23, 19 June 1923; FO 416/73; no. 31, 4 August 1923; and, Intelligence Summary, no. 36, 8 September 1923; Fo 73/416.

۵۲. کسانی که رفتند عبارت بودند از: اسکندری، دشتی و فرخی.

۵۳. دهخدا، دیوان، صص نوزده، بیست.

۵۴. نگاه کنید به شاکری، «پیشینه‌های جمهوری»، ص ۵۰. درست است که مصدق در دادگاه نظامی هر گونه قصدی را از جانب خود برای استقرار جمهوری انکار کرد؛ به‌رغم تلاش او برای منحرف کردن بحث دادستان نظامی در مورد این موضوع، محتوای ادعای او به بررسی چنین طرحی از جانب او و وزیر خارجه‌ی رادیکال‌ش حسین فاطمی اشاره می‌کند. نگاه کنید به: مصدق در محکمه‌ی نظامی، ۲ ج، به کوشش ج. بزرگمهر، تهران، ۱۳۶۳، ج ۲، صص ۵۸۴ به بعد. دو عکس از دهخدا با مصدق (دهخدا، مقالات، ص ۳۶۷؛ همان، نامه‌ها، ص ۱۳۵ (نسخه‌ی اصلی عکس دوم در اختیار این نویسنده) در بعد از ظهر ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ گرفته شده، هنگامی که مصدق با دهخدا در این مورد مشورت می‌کرد که اکنون که شاه از کشور فرار کرده بود برای جایگزینی او چه اقدامی می‌بایست صورت می‌گرفت.

۵۵. این سرگذشت بر منابع زیر مبتنی است:

G. S. Chipashvili, *Tavrizkoe Vosstanie 1908-1909* gg. i Gruzinskaia Pressa, Tbilisi, 1979, idem. 'Iz Istarii Internatsional'noi Dialtel'nosti Zakavkazskikh Revoliutsionerov v Irane', *Matsne*, Seria istorii, no. 4, 1981, pp 16-29; idem, *Sergo Gamdlishvili ('Sergo Gurdzhi') i ego Iranskie Dnevniky* (in Georgian,) Tbilisi, 1983.

56. Chipashvili, 'Iz Istarii,' esp, pp 27-29.

57. Ibid.

58. Chipashvili, *Serfo Gamdlishvili*, p. 170.

۵۹. شماره‌های ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۴، ۱۷، ۲۱، ۲۸، ۳۵، ۱۹۱۰؛ نسخه‌ای از این مقالات در اختیار این مؤلف است و امیدوار است که به زبانی در دسترس‌تر ترجمه شود.

۶۰. لازم است یادآور شویم که امضای «سرگو گرجی» از جانب او بهانه‌ای شد برای نویسندگان استالینیست در گرجستان (و همچنین مقلدان ایرانی آنان در حزب توده) که این سلسله مقالات را به سرگو کستانتینویچ ارژونیکیدزه نسبت دهند که او نیز در ایران اقامت داشت، منتها پس از پایان قیام مسلحانه (نگاه کنید به فصل ۶). پژوهشگر گرجی ج. س. چیپاشویلی، در سرمقاله‌ی بسیار محققانه و بسیار مستند خود که در بالا به آن‌ها اشاره شد، این تحریف تاریخی را به تفصیل افشا کرده است.

۶۱. مختصر آن را در اثر زیر می‌توان یافت:
Chipashvili, *Sergo Georgevich Gamdlishvili* pp 171-74.
62. Chipashvili, 'Iz Istiorii,' pp 29.
۶۳. احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، تهران، چاپ هفتم، ۱۳۴۶، ج ۱، ص ۴۴۷.
۶۴. رحیم رئیس‌نیا، حیدر عمواغلی، ص ۸؛ رضازاده‌ی ملک، حیدرخان عمواغلی، ص ۱۷؛ و
A. Shamideh, *Haidar Amoghli* (in Russian), Baku, 1973, p 13; M.A.Tariverdy and A.I.Mageramov, 'Khaidar Khan Amu-Ogli', *Narody Azii i Afriki*, no. 5, 1971, pp 85; BSE XIV, Moscow, p 309.
۶۵. علی امیرخیزی، «حیدرخان عمواغلی»، دنیا، ش. ۴، ۱۳۵۱، صص ۸۹-۹۱؛
ارائین، حیدرخان عمواغلی، ج ۲، تهران، ۱۳۵۸، ص ۲۷۶.
۶۶. علی امیرخیزی، «حیدرخان»، ص ۸۹.
۶۷. عبدالحسین نوایی، «حیدرخان عمواغلی و محمد امین رسول‌زاده»، یادگار، شماره‌های ۱-۲، شهریور - مهر ۱۳۲۷، ص ۴۶.
68. Tariverdy, 'Khaidar Khan,' p 85.
۶۹. علی امیرخیزی، «حیدرخان»، صص ۸۹-۹۱.
۷۰. اقبال، «حیدرخان عمواغلی»، یادگار، سال سوم، ش. ۵، آذر - دی ۱۳۲۵.
۷۱. نوایی، «حیدرخان»، ص ۴۶.
72. Tariverdy, 'Khaidar Khan,' p 86.
۷۳. برای اغراق در نقش او، نگاه کنید به رائین، حیدرخان، ج ۲، صص ۲۶-۱۴؛
برای یک نقد، نگاه کنید به شاکری، اسناد تاریخی، ج ۱۹، صص ۱۶-۶.
۷۴. کسروی، تاریخ، ج ۱، صص ۴۵-۵۰.
۷۵. اقبال، «حیدرخان»، صص ۵۱-۵۰؛ نوایی، «حیدرخان»، ص ۴۷.
76. Browne, *Persian Revolution*, p 198.
- کسروی، تاریخ، ج ۱، ص ۵۴۲.
۷۷. کسروی، تاریخ هجده ساله، صص ۳۲-۲۹؛ نوایی، «حیدرخان»، ص ۵۳.
۷۸. کسروی، تاریخ هجده ساله، ج ۲، صص ۴۶-۱۳۷.
۷۹. ع. غروی نوری، حزب دموکرات ایران در دوره‌ی دوم مجلس شورای ملی، تهران، ۱۳۵۲، صص ۲۰-۱۱۸؛ شاکری، اسناد تاریخی، ج ۱۹، صص ۱۱-۱۰؛
نوایی، «حیدرخان»، ص ۵۳؛ رئیس‌نیا، حیدر عمواغلی، صص ۱۷۰-۹۴.
- Tariverdy, 'Khaidar Khan,' pp 10-14;

- رائین، حیدر عمواغلی، صص ۹۸-۱۹۲.
۸۱. حسابی، مجاهد بزرگ - حیدر عمواغلی، تهران، ۱۳۲۹، صص ۲۷-۲۶؛ BSE, p 309؛ رئیس‌نیا، حیدر عمواغلی، صص ۷-۳۰۳؛ م. قزوینی «وفات معاصرین»، یادگار، ۳/۵، آذر-دی ۱۳۲۵، ص ۴۱.
۸۲. وزارت امور خارجه‌ی فرانسه از وزارت کشور و سرویس‌های امنیتی خواست دانشجویان جوان ایرانی را زیر نظر داشته باشند و در مورد کسی به نام حیدرخان به آن وزارت اطلاع دهند. یکی از دو «حیدرخان»ی که سرویس‌های امنیتی ردیابی کردند، حیدرخان عمواغلی بود که گفته می‌شد در سال ۱۲۶۴ در تهران به دنیا آمده بود؛ دیگری یک دانشجوی حقوق متولد ۱۲۶۹ بود. هر چند، پلیس هیچ نشانه‌ای از فعالیت خاصی در میان دانشجویان ایرانی نیافت که گاه‌گاهی در کافه سوفلو در بلوار سن میشل گرد می‌آمدند. نگاه کنید به پرونده‌ی مکاتبات وزارت خارجه در Archives du MAEF, N.S., 1897-1917, perse (50).
۸۳. رئیس‌نیا، حیدر عمواغلی، صص ۲۰۲-۱۹۹؛ Tariverdy, "Khaidar Khan", p. 87.
۸۴. علی‌یف، «برخی واقعیت‌ها در خصوص آشنایی و.ا. لنین با فعالان پیشرو ایران» در
Problemy Vostokovedeniia, no. 2, 1960, pp 78-80.
85. BSE, p 309; Tariverdy, "Khaidar Khan," p 88.
۸۶. رئیس‌نیا، حیدر عمواغلی، صص ۸-۲۰۸؛ حسابی، مجاهد بزرگ، صص ۲۶-۲۷.
87. Tariverdy, "Khaidar Khan," p 88.
88. Ibid.
- و.ن. پلاستون، «مشارکت کارگران ایرانی در جنگ داخلی روسیه» (به روسی) در
۸۹.
Narody Azii i Afriki, no. 2, 1972, p 61;
- ترجمه‌ی فارسی در شاکری (به کوشش)، اسناد تاریخی، ج ۲۰، ص ۱۶۲.
90. Ibid., p 60; Tariverdy, "Khaidar Khan," pp 88-89.
۹۱. شاکری (به کوشش)، اسناد تاریخی، ج ۱۹، ص ۱۲.
۹۲. همان‌جا، صص ۱۴-۱۳.
۹۳. همان‌جا، ج ۱، صص ۶۳-۵۸.

۹۴. برای بررسی کامل‌تر حیدرخان پس از جنگ جهانی اول و مشارکت او در حزب کمونیست ایران و جنبش جنگل، نگاه کنید به:

Chaqueri, *Birth of the Trauma*, index; idem. *Victims of Faith*.

۹۵. برای اطلاع درباره‌ی رسول‌زاده، نگاه کنید به:

A. Bennigsen and S. E. Wimbush, *Muslim National Communism in the Soviet Union*, Chicago, 1979, p 204; T. Swietochowski, *Russian Azerbaijan, 1905-1920*, Cambridge, 1985, index.

۹۶. نگاه کنید به: علی آذری، شیخ محمد خیابانی، تهران، ۱۳۴۶، صص ۳۰۰-۲۹۹؛ «افسانه‌ی دیرین و نقل شیرین دیگک همسایه زابید»، جنگل، ش. ۲۴،

۱۲۹۷.

۹۷. محمد امین رسول‌زاده، «سه نامه به تقی‌زاده»، آینه، ش. ۱۴، ۱۳۶۷، صص

۵۵-۵۹.

98. M. E. Rassoulzad, *L'Azerba idjan en Lutte Pour L'Indépendance*, paris, 1930, pp 10, ff.; idem, 'Qafqasiya,' in *Turk Yili*, Istanbul, 1928, pp 483 ff.

۹۹. تداوم موجودیت این ائتلاف زمانی آشکار شد که دولت ایالات متحده یک «جبهه‌ی ملت‌های ضد بلشویک» را در مونیخ تأسیس و از آن حمایت مالی کرد، که ظاهراً مهاجران روسی بر آن تسلط داشتند. نگاه کنید به نامه‌ی اعتراضی این ائتلاف به سفارت آمریکا در لندن، در USNA, 761.00/4-1353.

۱۰۰. گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت، ترجمه‌ی رحیم رئیس‌نیا، تهران، ۱۳۷۷.

۱۰۱. این گزارش بر اساس منابع زیر است:

Rabino, 'Notes sur la Perse,' p 224, no. 2; FO 248/1203; FO 248/1300; British Government (Army General Staff,) *Military Report on Tehran and Adjacent Provinces of Northeastern Persia, including the Caspian Littoral*, Calcutta, 1922, personality no. 76.

یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۴، تهران، ۱۳۶۱، ج ۴، صص ۵۴-۱۵۲،

و ۱۶۲.

Chaqueri, *Birth of The Trauma*, Appendix.

102. See Chaqueri, *Birth of the Trauma*, index.

۱۰۳. این زندگی‌نامه بر اساس منابع زیر است:

E.Abrahamian, *Iran between Two Revolutions*, Princeton, 1982. P.Avery, *Modern Iran*, London, 1965. Archives Frasuaises, Ministeredes Affairs Etranieres, Paris, erie Asie, Perse, Files 18, 38.

شاکری، اسناد تاریخی؛

idem, *Birth of the Trauma*; idem, *Victims of Faith*; 'Documents Captured on

Suleiman Mirza, in idem (ed.), *Challenging the Establishment in Iran: The Iranian Left 2*, Vols, (Forthcoming);

ایرج اسکندری، یادمانده‌ها و یادداشت‌های پراکنده، به کوشش ح. فرزانه (مستعار) دوسلدرف، ۱۳۶۵؛ همان، *خاطرات سیاسی*، ۴ ج، به کوشش ب، امیرخسروی و ف. آذرنور، پاریس، ۶۸-۱۳۶۶؛ ح. فرزانه (مستعار) (به کوشش)، *پرونده پنجاه و سه نفر*، تهران، ۱۳۷۲.

Gehrke, *Persien in der Deutschen Orientpolitik*; R. H. Hoare, 'Leading Personalities of Persia,' 11 April 1932 in FO E 2181/2181/34 (PRO, London);

انورخامه‌ای، فرصت بزرگ از دست رفته، تهران، ۱۳۶۲، *غروی نوری*، حزب دموکرات ایران؛

V. A. Gurko-Kriazhin, 'Krtikicheskie Razmyshleniya o Perevorote v Persii', *Novyi Vostok*, no. 15, 1926;

حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲، تهران، ۱۳۶۲؛ ز. قیامی «یادداشت‌ها و خاطرات در باره‌ی سلیمان محسن اسکندری»، دنیا، ۱۱/۲، ۱۳۴۹؛ ن. رستگار، «مجلس مؤسسان ۱۳۰۴ و مخالفان آن»، آینه، ۱۲-۱۶/۹؛ ا. ا. سپهر (مورخ الدوله)، ایران در جنگ بزرگ، تهران ۱۳۳۶، ز. شجاعی، *نمایندگان مجلس شورای ملی در ۲۱ دوره‌ی قانونگذاری و مطالعه‌ای از نظر جامعه‌شناسی*، تهران، ۱۳۴۴.

104. Hoare, 'Leading Personalities,' p 141.

۱۰۵. بامداد، *رجال*، ج ۲، صص ۱۳-۱۱۲؛ شاکری، *اسناد تاریخی*، ج ۱۹، صص ۱۲۰-۱۱۳؛ ایران نو، ش ۸، ۲۹ اسفند ۱۳۰۰.

106. Avery, *Modern Iran*, p 164.

۱۰۷. بامداد، *رجال*، ج ۲، صص ۱۳-۱۱۲.

۱۰۸. دولت‌آبادی، *حیات یحیی*، ج ۳، ص ۳۰۳.

109. Hoare, 'Leading Personalities,' p 142; Chaqueri, *Birth of the Trauma*, Chapter 6; Documents, in Chaqueri, *Challenging the Establishment I*; PRO, WO 106/55.

۱۱۰. شاکری، *اسناد تاریخی*، ج ۹، صص ۳۷-۳۰.

Ejtema 'iyoun Party in Teheran, in Chaqueri, *Challenging the Establishment I*; PRO, FO 317/9027.

۱۱۱. پس از آن، رضاشاه از انتخاب شدن مصدق جلوگیری کرد.

112. Archives Franaises, file 18, p 136.

113. Ibid., p 108;

بامداد، *رجال*، ج ۲، صص ۱۳-۱۱۲؛ دولت‌آبادی، *حیات یحیی*، ج ۴، ص ۳۰۳؛

- مکی، تاریخ بیست ساله، ج ۲، ص ۴۲۷.
114. Hoare, 'Leading Personalities,' p 141.
115. Gurko-Kriazhin, 'Kritikicheskie Razmyshleniya,' p 33; Rastegar, p 769.
۱۱۶. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۴، ص ۳۱۲.
۱۱۷. شاکری، اسناد تاریخی، ج ۶، صص ۴۱-۱۳۹؛
 idein, *Victims of Faith*, Chapter 8; Hoare, 'Leading Personalities,' p 141.
۱۱۸. اسکندری، یادمانده‌ها، ص ۲۵۲؛ همان، خاطرات سیاسی، ج ۱، ص ۱۱.
119. *Izvestia* 19, January 1928; Archives Fransaises, file 38, p 177.
120. Plishevskii's 'Report,' dated 11 September 1944, in chaqueri, *Victims of Faith*.
121. 'Report of Conversation with Solayman Mirza,' dated 9 November 1941; *ibid.*, chapter 13.
122. *Ibid.*
- طبری، کژراهه، تهران، ۱۳۶۶، ص ۴۵-۱۲۳.
۱۲۴. نگاه کنید به: «یادداشت‌ها» ی قیامی؛ و
 Hoare, 'Leading Personalities,' p 141.
۱۲۵. منابع درباری تقی‌زاده بسیار متعدد است؛ مناسبت‌ترین‌ها برای یک سرگذشت مختصر عبارتند از:
Persian Revolution, Browne.
- تقی‌زاده، زندگی طوفانی؛ کسروی، تاریخ؛ همان، تاریخ هجده ساله؛ وزارت خارجه بریتانیا، زندگی‌نامه‌ها یا گزارش‌های مربوط به «شخصیت‌های برجسته در ایران»، FO 416/86,88,90,92,93,95,98
126. *Persian Revolution*, p 264.
۱۲۷. نگاه کنید به: سخنرانی او در پنجاه و یکمین جلسه، یوم شنبه، صفر ۱۳۲۸/۲۳ بهمن ۱۲۸۸ منتشره در مذاکرات مجلس شورای دوم، قسمت اول، تهران، ۱۳۲۵ شمسی. سخنرانی او مورد توجه سفارت روسیه در تهران قرار گرفت که آن را به سن‌پترزبورگ گزارش کرد. نگاه کنید به: «نامه فوری» پوکلوفسکی به تاریخ ۶/۱۹ فوریه ۱۹۱۰، وزارت امور خارجه‌ی روسیه، ترجمه فارسی با عنوان کتاب نارنجی (اسناد وزارت خارجه‌ی روسیه‌ی تزاری...)، ج ۴، تهران، ۱۳۶۸، ج ۴، ترجمه‌ی پ، منزوی، صص ۳۷-۳۶.
۱۲۸. برای گزارش مفصل کمک آلمان به مخالفان ایرانی اشغال ایران، از جمله تقی‌زاده، از سوی متفقین در جریان جنگ جهانی اول، نگاه کنید به:
 Gehrke, *Persien in der Deutschen Orienpolitik*.

۱۲۹. وحیدالملک شیبانی در تهران و کمبریج (انگلستان) تحصیل کرد و پس از انقلاب مشروطیت به ایران بازگشت. در مبارزه علیه محمدعلی شاه شرکت جست و در پاییز ۱۲۸۸ به عضویت مجلس شورای ملی برگزیده شد. به‌عنوان عضو «دولت ملی» در کرمانشاه، از او خواسته شد برای کسب حمایت دولت رایش به آلمان برود. در انتخابات مجلس چهارم (تابستان ۱۳۰۰) انتخاب شد، و سپس وزیر آموزش شد. ۱۳۰۰. برای متن این بیانیه به فارسی، نگاه کنید به: راهنمای کتاب، ش. ۱۴، اسفند ۱۳۵۰؛ تجدید چاپ در شاکری (به کوشش)، اسناد تاریخی، ج ۱۹، صص ۸۶-۱۷۶. ترجمه‌های این متن به زبان‌های اروپایی در آن زمان به‌وسعت منتشر شد؛ نسخه‌های آن در اختیار این مؤلف است.

131. *Birth of the Trauma* Chaqueri p 145.

برای تلگرام تقی‌زاده نگاه کنید به: FO 248/1311 مورخ ۵ ژانویه ۱۹۲۰/۱۵ دی ۱۲۹۸.

132. UK, Directorate of Intelligence, Home Office, Confidential, *A Monthly Review of Revolutionary Movements in British Dominions Overseas and Foreign Countries*, no. 18, London, April 1920, p 37.

۱۳۳. احتمالاً کارل رادک، که در آن زمان انور پاشا، وزیر جنگ عثمانی در جریان جنگ جهانی اول، را جذب اهداف بلشویک‌ها کرده بود.

134. Fo 416/90, p 18.

۱۳۵. دیوان دآوری لاهه، ادعای شرکت نفت ایران و انگلیس (بریتانیای کبیر و ایران)، لاهه، ۱۹۵۲/۱۳۳۱، صص ۷۷-۷۱، ۳۷-۲۳۵، ۲۵۸.

136. FO 416/95, p 115.

137. Ibid.

138. US Government, Military Intelligence Division, W.D.G.S., 19 October 1943; USNA, Confidential, C.I.D. 46856.

139. Memorandum dated 8 April 1948; USNA, RG 84/ Box 19, 1948.

۱۴۰. افزون بر آن چه در بالا گفته شد (بویژه یادداشت ۱۳۰)، در ژوئن ۱۹۱۹ / خرداد ۱۲۹۸ «رئیس هیئت بریتانیا در وزارت جنگ فرانسه» از فرانسویان خواست تقی‌زاده و ح. نواب را از فرانسه اخراج کند، چون «تقی‌زاده به آلمانی‌ها در سازماندهی توطئه‌ها در شرق کمک کرده بود... نباید به این افراد که اجازه‌ی ورود به قلمروهای امپراتوری بریتانیا را نخواهند داشت، روادید داد». نگاه کنید به یادداشت وزارت کشور فرانسه به تاریخ ۶ ژوئن، ۱۹۱۹، در Archives du MAEF, Asie, Perse, 1918-1940, Doss 81.

۱۴۱. شاید این را با اشتیاق تقی‌زاده به ارائه‌ی اطلاعات بسیار مهم در مورد وضعیت

ایران به مقامات بریتانیا بتوان توضیح داد؛ نمونه‌ای از آن که بر ملا شده است گزارش ۶ اوت ۱۹۴۵ (۱۵ مرداد ۱۳۲۴) اوست، به‌هنگام سفارت ایران در لندن، به وزارت خارجه‌ی انگلستان (FO 371/25-124, 45450, pp) در مورد فعالیت‌های حزب توده و نیاز به کنترل شدیدتر دولت مرکزی بر ایالات، و نیز «حمایت متفقین از حکومت مرکزی». این گزارش بس شبیه نوع گزارش‌های «اطلاعاتی» افسران انگلیسی است.

۱۴۲. در مورد تیگران درویش (تر - هاکویان) جز این چیزی نمی‌دانیم که در ۱۲۶۷ متولد شد و از مرداد ۱۲۸۷ تا مرداد ۱۲۸۸ در ژنو زندگی می‌کرد. در مورد ورام پیلوسیانتز می‌دانیم که در دهه‌ی ۱۳۰۰ در ایران می‌زیست و در تماس با تقی‌زاده باقی ماند؛ نگاه کنید به: افشار، اوراق، ص ۲۳۷؛ در آن جا نامه‌ای به تاریخ ۲۱ مهر ۱۳۰۴ از رضاخان وزیر جنگ به تقی‌زاده در مورد پیلوسیانتز وجود دارد. نامه حاکی از آن است که پیلوسیانتز در آن زمان در زندان بود و تقی‌زاده به‌خاطر او نزد رضاخان پادرمیانی کرده بود. رضاخان با درخواست تقی‌زاده برای آزادی پیلوسیانتز موافقت کرد، اما افزود که «موافق راپرت‌های واصله طرز عملیات مشارالیه با مفاد توصیه‌ی شما به کلی متفاوت و مغایر است. شاید در اسم اشتباه شده باشد. یقین دارم جنابعالی نیز هیچ‌گاه اشخاصی را که با دست اجانب می‌خواهند به وطن خود خدمت کنند به نظر مهر نخواهید نگریست». اشتباه نخواهد بود اگر تصور شود که پیلوسیانتز در دوره‌ی دیکتاتوری نظامی رو به رشد ایران، که عقیده داشت همه‌ی مخالفت‌ها با او ملهم از «توطئه‌ی خارجی»، یعنی اتحاد شوروی است، در زندان بوده باشد!

143. G. Jones, *Banking and Empire in Iran, The History of the British Bank Of the Middle East I*, Cambridge, 1986, p 200.

۱۴۴. نشانی فرستنده‌ای که او در نامه‌اش به کائوتسکی داد چنین است: «بانک شاهنشاهی ایران، تبریز، ایران»؛ کوشش برای دستیابی به آرشیو بانک شاهنشاهی ایران نتیجه‌ای در بر نداشت.

۱۴۵. نامه‌ی ارژونیکیدزه در ARSPIHMDA, 609/1/168؛ نسخه اصلی در آرشیو باکو موجود است.

۱۴۶. چنان که علی‌یف ('K Voprosu') و مارتیروسوف ('Novye Materialy') اظهار داشته‌اند.

147. Quoted in E. L. Keenan, 'Remarques sur l'Histoire du Mouvement Revolutionnaire à Bakou, 1904-1905,' Cahiers du Monde russe et Soviétique, April-June, 1962, p 243.

148. R. Medvedev, *Let History Judge*, London, 1971, pp 3-5.

149. Chaqueri, *S-DI*, p 50.

150. *Ibid.*, p 43.

151. 'Pisma Sotsial-Demokratov,' p 14.

۱۵۲. برای یک تلاش ناموفق به منظور سرهم‌بندی رابطه‌ای بین لنین و ایرانیان تبعیدی در ژنو، نگاه کنید به:

Aliev, 'Certain Facts,' pp 78-80.

۱۵۳. ایوانف (Novye materialy, p 180) با اظهار این که تر یا «بعدها» منشویک شد (!)، یک واقعیت تاریخی را تحریف می‌کند.

154. Martirosov, 'Novye Materialy,' pp 116-17.

155. *Internationale Communiste*, 14 November 1920, pp 268-69; repr. in C. Chaqueri (ed.), *Le Mouvement Communiste en Iran*, Florence, 1979, p 50; See also Chaqueri, *Birth of the Trauma*, Epilogue.

۱۵۶. ن. فتحی، *آزاده گمنام*، خاطرات ناظم شاهرخی، تهران، ۱۳۳۴، ص ۸۸.

157. Martirosov, 'Novye Materialy,' pp 116-17.

۱۵۸. مورد چلنگریان، همانند پیلوسیانتز، تر - ها کویان، و دیگران، شایسته‌ی بررسی بیش تر از جانب کسانی است که با منابع ارمنی آشنایی دارند.

۱۵۹. فخرایی، سردار، ص ۲۷۴؛ شاهرخی نیز که در همان کنگره حضور داشت این را تأیید می‌کند، نگاه کنید به: فتحی، *آزاده*، ص ۹۴. [از زمان نشر انگلیسی این کتاب تاکنون بر این نویسنده آشکار شده است که چلنگریان دوران اخیر شخص دیگری بود. چه اسم کوچک با حرف «ت» شروع می‌شد].

۱۶۰. برای شرکت او در بحث‌های حزب کمونیست ایران درباره‌ی کوچک‌خان، نگاه کنید به:

Chaqueri, *Birth of the Trauma*, index.

۱۶۱. *خاطرات*، ص ۳۲۶.

۱۶۲. به تاریخ ۱۵ سپتامبر ۱۹۰۵ / ۲۴ شهریور ۱۲۸۴؛

Chaqueri *S-DI*, pp 33-34

۱۶۳. *اوانسیان*، *خاطرات*، ص ۳۲۵.

162. See C. Chaqueri (ed.), *Revolutionary Movement in Iran vs. Great Britain and Soviet Russia*, Florence, 1979, p 854; idem, *Birth of the Trauma*, index.

۱۶۵. *زندگی طوفانی*، ص ۱۴۸.

۱۶۶. برای بحث در مورد برخی از آرای یقیکیان، نگاه کنید به:

A. Arkun, 'Grigor Yecikyan, Writer and Journalist,' in C. Chaqueri (ed.), *The Armenians of Iran: The Paradoxical Role of a Minority in a Dominant Culture*,

Harvard University Press, Cambridge, Forthcoming.

۱۶۷. اطلاعات فراهم آمده از سوی یقین‌کنان برای معاون کنسول بریتانیا در رشت به تاریخ ۱۱ اکتبر ۱۹۱۷ / ۱۹ مهر ۱۲۹۶، و نامه‌ی موزخ ۲۰ اکتبر ۱۹۱۷ / ۲۸ مهر ۱۲۹۶ به چارلز مارلینگک، FO/248/1179.

168. Ibid.

۱۶۹. اطلاعات موجود در این بند از ب. دهقان، *شوروی و انقلاب گیلان*، تهران، ۱۳۶۲، صص ۷-۵، اخذ شده است. همچنین نگاه کنید به: ا. رائین، *ایرانیان ارمنی*، تهران ۱۳۴۹، ص ۱۷۲.

۱۷۰. دهقان، *شوروی*، ص ۸؛ و *Guidour History*.

۱۷۱. م. صدرهاشمی، *تاریخ جراید و مجلات ایران*، ۴ ج، اصفهان، ۱۳۲۷، ج ۱، ص ۳۴۴. به گفته‌ی براون (*Press and Poetry* p 100)، زنگ (یا زنک) هفته‌نامه‌ی ارمنی‌زبانی بود که انتشار آن در سال ۱۲۸۹ آغاز شد. این نشریه ارگان حزب هنجچاک بود. گیدور یادآور می‌شود که مؤسس آن، گوگاسیان (معروف به ماریسیان)، یک ارمنی هنجچاک‌گرا بود که در تبریز اقامت گزید و پس از ورودش به شهر انتشار این هفته‌نامه را آغاز کرد. گیدور نام سایر اعضای هیئت تحریریه را چنین اعلام می‌کند: ا. تر - واردانیان، لودویگ تاتیان، آراکل پاتماکریان، و سدراک آواکیان (History). گیدور زنگ را «نخستین نشریه‌ی پیشرو سوسیالیستی در ایران» می‌نامد. چلنگریان نیز به نشریه‌ی گروه سوسیال دموکرات تبریز به‌عنوان «نخستین نشریه‌ی سوسیال دموکراتیک ایران» اشاره می‌کند (نامه به کائوتسکی، به تاریخ ۲۷ ژوئن ۱۹۱۰ / ۶ تیر ۱۲۸۹؛ نگاه کنید به: Chaqueri *S-DI* p 27). اگر چه دانش کنونی ما این اجازه را نمی‌دهد که دقیقاً مشخص کنیم که آیا این دو هفته‌نامه یکی بودند یا نه، متمایل هستیم که تصور کنیم که یکی نبودند؛ این واقعیت که نام چلنگریان در میان هیئت تحریریه‌ی زنگ دیده نمی‌شود نشان می‌دهد که نشریه‌ای که از سوی گروه سوسیال دموکرات تبریز منتشر می‌شد نشریه‌ی دیگری بوده است. نگاه کنید به بالا برای پنج دلیل این که چرا گروه سوسیال دموکرات تبریز و هنجچاک یک گروه نبودند. ارگان هنجچاک متناوباً تا سال ۱۳۰۰ به انتشار ادامه داد.

۱۷۲. دهقان، *شوروی*، ص ۹.

۱۷۳. نامه به مارلینگک، به تاریخ ۲۰ اکتبر ۱۹۱۷ / ۲۸ مهر ۱۲۹۶، Fo248/1176.

174. Index., *Birth of the Trauma*, See Chaqueri.

۱۷۵. محمدعلی سیانلو (نویسندگان پیشرو ایران، اروین [کالیفرنیا]، ۱۳۶۵، ص ۲۰۷، به اشتباه او را یکی از پایه‌گذاران حزب عدالت (سپس حزب کمونیست ایران) معرفی می‌کند.

۱۷۶. برای بررسی کامل این موضوع، نگاه کنید به:

Chaqueri, *The Role and Impact* pp 31-35.

۱۷۷. دهقان، شوروی، ص ۹؛ مجموعه‌ی کامل مقالات او در مورد جنبش جنگل اکنون در کتاب دهقان منتشر شده است؛ پیش‌تر در شاکری (به‌کوشش)، اسناد تاریخی، ج ۸، تجدید چاپ شده بود.

۱۷۸. صدرهاشمی، تاریخ، ج ۱، ص ۳۴۴.

۱۷۹. برای ارجاع‌های دقیق به این روزنامه‌ها، نگاه کنید به صدرهاشمی، تاریخ، ج ۴-۱. برخی از این روزنامه‌ها، نظیر کوشش و ایران کنونی، تا اواخر دهه‌ی ۱۳۲۰ متناوباً منتشر می‌شد.

۱۸۰. همان‌جا، ج ۱، ص ۳۴۴، این مقالات در ستاره ایران، ۱۳۰۰، چاپ شد؛ تجدید چاپ در اسناد تاریخی، ج ۸، ترجمه‌ی آلمانی در

Chaqueri, *The Revolutionary Movement* (ed.),

۱۸۱. صدرهاشمی، تاریخ، ج ۱، ص ۳۴۴.

۱۸۲. همان‌جا، ص ۲۴۱.

۱۸۳. در این جا کافی است فهرستی از آثار و ترجمه‌های او در این زمینه ارائه شود:
 ۱- تاریخ ارمنستان، اثر موسی خورنی؛ ۲- تاریخ ارمنستان، اثر قازار پاریری؛ ۳- مسئله ارمنستان، اثر یکی از رهبران انقلاب ارمنستان؛ ۴- آشوب و هنرمند، اثر الکساندر مووسیان؛ ۵- رفیق من ناسو، اثر تومانیان؛ ۶- آبیگر خالی، اثر داویدیان؛ ۷- ناتیا، صفحه‌ای از خاطرات کودکی‌ام (پیرامون انقلاب ۱۹۰۵ روسیه)؛ ۸- در جریان طوفان شدید، اثر در - گابریلیان، یک رهبر هنجاک؛ و ۹- دوبروسکی، اثر پوشکین (ترجمه به فارسی). او همچنین یک رشته مقالات درباره‌ی شوروی‌ها نوشت با عنوان «رهبران شوروی چه گفتند و کردند، چه می‌گویند و چه می‌کنند!». از آثار ادبی خود یقین‌کنان، می‌توان از موارد زیر نام برد: مزدک و انوشیروان، که در سال‌های ۱۳۰۳ و ۱۳۰۹ در رشت به صحنه رفت؛ داریوش سوم یا گدومان؛ شرق و غرب؛ فاجعه یا راه خونبار؛ سلیمه؛ در پوشش یک زن؛ چه کسی حق دارد؟؛ برای سرزمین مادری؛ عرصه‌ی ترور؛ سقوط پارت‌ها (برگرفته از تاریخ ارامنه)؛ شاپور دوم و جنگ‌های او با ژولیوس سزار؛ دخترک زیبا؛ سیره (داستانی مربوط به قتل عام ارامنه در استانبول)؛ آیدا؛ و گילה دختر (داستان یک دختر در انقلاب گیلان). نگاه کنید به: دهقان، شوروی؛ و صدرهاشمی، تاریخ، ج ۱.

۱۸۴. همان‌جا، ج ۱، ص ۳۴۳؛ دهقان، شوروی، صص ۲۲-۱۸.

منابع

آرشیوهای دیپلماتیک

جمهوری آذربایجان

Azerbaijan Republic (ARSPIHMDA, Baku): 456/4/19, 609/1/168/4.

فرانسه

France, Achives of the French Ministry of Foreign Affairs (MAEF, Paris): 1897-1917, N.S., Perse: 4, 47, 50; 1919-1928, Asie, Perse: 18, 38, 81.

آلمان

Germany, Auswaertiges Amt (AA, Bonn/Potsdam): Persien, no, 21. IX, Report A 164, November 3, 1911.

جمهوری گرجستان

Republic of Georgia, [Former] Institute of Marxism-Leninism (Tiflis): 8/3/170/13; 8/5/173/14; 8/5/236/96; 8/3/174/39-41.

فدراسیون روسیه

Russian Federation (GARF, Moscow): 5402/1/404: (RTSKHIDNI, Moscow), 534/17/421; 495/90/22; 495/90/12.

بریتانیا

United Kingdom, Public Record Office, London:

(Foreign Office) FO 5/1203, 1247; FO 248/887; 248/970, 1030,/ 1072,/ 1203,/ 1176,/ 1278,/ 1300./ 1311; 416/7,/ 10,/ 29,/ 31,/ 33,/ 86,/ 88,/ 90,/ 92,/ 93,/ 95,/ 98; 371/304; /498; /6407. FO, E2181/218/34, (War Office) WO 106/55.

ایالات متحده

United States, USNA: 862/483-484; Record Group 84/19; C.I.D. 46856; 761; 862/483,/484.

منابع منتشر شده

- به فارسی (مطابق الفبای انگلیسی)
- آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران، تهران، ۱۳۴۸.
- ، شورش بر امتیاز رژی، تهران، ۱۳۶۰.
- ✓ زندگی و افکار میرزا فتحعلی خان آخوندزاده، ۱۱۹۱-۱۲۵۷، تهران، ۱۳۴۹.
- ، زندگی و افکار میرزا آقاخان کرمانی، تهران، ۱۳۴۶.
- آدمیت، فریدون و هما ناطق، افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشره نشده‌ی دوران قاجار، تهران، ۱۳۵۶.
- افشار، ایرج، سواد و بیاض، تهران، ۱۳۴۹.
- ، (به کوشش)، اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، تهران ۱۳۵۹.
- ، (به کوشش)، قبالة تاریخ، تهران ۱۳۶۹.
- آگاهی، عبدالحسین، «پیرامون قدیمی‌ترین سند چاپی از تاریخ سوسیالیسم در ایران»، در خسرو شاکری، اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی، و کمونیستی در ایران، ۲۳ ج، فلورانس و تهران، ۷۳-۱۳۴۸، ج ۱، چاپ جدید، ۱۳۷۰.
- ، «نخستین آشنایی ایرانیان با مارکسیسم»، در همان جا.
- ، «دوران اولیه‌ی اندیشه‌های مارکسیستی در ایران»، در همان جا.
- علوی، ع.ح.، رجال عصر مشروطیت، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۳.
- امیرخیزی، اسماعیل، قیام آذربایجان و ستارخان، تهران، ۱۳۳۹.
- امیرخیزی، علی، «حیدرخان عمواغلی»، دنیا، ش. ۴، ۱۳۵۰.
- آصف (رستم‌الحکما)، م.ح.، رستم‌التواریخ، به کوشش م. مشیری، تهران، ۱۳۵۲.
- اشرف، ا.، «موانع ورود پارچه‌های ایرانی به انگلستان»، راهنمای کتاب، دوره ۱۱، ش ۵، ۱۳۴۷.
- ✓ آوانسیان، اردشیر، خاطرات، پاریس، ۱۳۶۹.
- آذری، ع.، شیخ محمد خیابانی، تهران، ۱۳۴۶.
- اذکابی، پ.، «برگ‌هایی از تاریخ سوسیال دموکراسی همدان»، در گفتگو، ش. ۱۲، ۱۳۷۵.
- بامداد، م.، شرح حال رجال ایران، ج ۱، تهران، ۱۳۶۳.
- بیهقی - دبیر، تاریخ بیهقی، به کوشش علی اصغر فیاض، مشهد، ۱۳۵۰.
- بهباد، طاهرزاده، ک.، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، تهران، ۱۳۳۲.
- ✓ شاکری، خسرو (به کوشش)، اسناد تاریخی، جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی، و کمونیستی در ایران، ۲۳ ج، فلورانس و تهران، ۷۳-۱۳۴۸.

— (به کوشش)، وضعیت طبقه کارگر در ایران [به انگلیسی]، ج ۴، فلورانس و تهران، ۱۳۵۷-۷۱.

—، «پیشینه‌های جمهوری...»، کتاب جمعه‌ها، ش. ۳-۲، زمستان ۱۳۶۳ - بهار ۱۳۶۴.

—، «پیشینه‌های جنبش انجمنین»، کتاب جمعه‌ها، ش. ۵، زمستان ۱۳۶۴.

—، (به کوشش)، سلطان‌زاده، نظریه‌پرداز انقلابی فراموش شده‌ی ایران [به انگلیسی]، فلورانس و تهران، ۱۳۶۵.

دهقانی، ب.، شوروی و انقلاب گیلان، تهران، ۱۳۶۲.

دهخدا، علی اکبر، نامه‌های سیاسی، به کوشش افشار، تهران، ۱۳۵۸.

—، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۲.

—، مقالات، ج ۲، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۶۲.

دولت‌آبادی، یحیی حیات یحیی، ج ۴، تهران، ۱۳۶۱.

اجتماعیون - عامیون، دستور مشروح مسلکی، تهران، بی تا.

احتشام‌السلطنه، خاطرات، تهران، ۱۳۷۰.

«انتباه‌نامه»ی فرقه اجتماعیون عامیون - مجاهد، در ایران نو، ش. ۶۸، ۲۵ دی ۱۲۸۹؛

تجدید چاپ در خسرو شاکری (به کوشش)، اسناد تاریخی، ج ۶.

«استمداد از کارگران بین‌المللی»، در ایران نو، ش. ۱۱۰، ۲۵ مرداد ۱۲۹۰؛ تجدید چاپ

در خسرو شاکری، (به کوشش)، اسناد تاریخی، ج ۶.

اقبال، عباس (به کوشش)، «حیدرخان عمواغلی»، یادگار، ش. ۵، ۱۳۲۵.

اسکندری، ایرج، یادمانده‌ها و یادداشت‌های پراکنده، به کوشش ح، فرزانه (مستعار)،

دوسلدورف، ۱۳۶۵.

—، خاطرات سیاسی، ج ۴، به کوشش ب. امیر خسروی و ف. آذرنور، پاریس،

۱۳۶۶-۶۸.

اتحادیه (نظام مافی)، م. احزاب سیاسی در مجلس سوم، تهران، ۱۳۶۱.

—، (به کوشش)، مجموعه‌ی متون و اسناد تاریخی، ج ۴، تهران، ۱۳۶۲.

—، (به کوشش)، وقعات / اتفاقیه در روزگار، ج ۳، تهران، ۱۳۶۲.

[اعتدالیون - اجتماعیون]، «برنامه»، در خسرو شاکری (به کوشش)، اسناد تاریخی، ج ۱۹.

—، دستور مشروح مسلکی و مرآة حزب اعتدالیون - اجتماعیون، چاپ دوم، تهران

۱۲۹۰].

فخرایی، ا.، مشروطه گیلان، رشت، ۱۳۵۲.

—، سردار جنگل، تهران، ۱۳۵۱.

فرهنگ ایران زمین، ۱-۲۳/۴، ۱۳۵۸.

فرزانه، ح. (مستعار) (به کوشش)، پرونده‌ی پنجاه و سه نفر، تهران، ۱۳۷۲.

فسایی، فارسنامه ناصری، ج ۲، تهران، ۱۳۱۴/۱۲۷۶.

فتحی، ن. آزاده گمنام، خاطرات کاظم شاهرخی، تهران، ۱۳۳۴.

- فرصت‌الدوله، میرزا م. ن.، دیوان، شیراز و بمبئی، ۱۲۹۴.
- «قانون اساسی و مشروطیت در ایران»، حیات، ش. ۳۰، تیر ۱۲۸۵.
- «غیرتمندی برادران ما در تفلیس»، تمدن، ش. ۸۵۵، بهمن ۱۲۸۶.
- غروی نوری، ا.، حزب دموکرات ایران در دوره‌ی دوم مجلس شورای ملی، تهران، ۱۳۵۲.
- غزالی طوسی، امام محمد بن محمد، نصیحت الملوک، به کوشش جلال همایی، تهران، ۱۳۵۱.
- هدایت، مخبرالسلطنه، گزارش ایران، تهران، ۱۳۶۴.
- هدایت، صادق، حاجی آقا (چاپ نخست در تهران، ۱۳۳۰)؛ چاپ جدید، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۴. ✓
- _____، بوف کور، ترجمه دی. پی. کوستل لو، نیویورک، ۱۹۷۸. ✓
- حسائی، ا.، مجاهد بزرگ، حیدر عموآوغلی، تهران، ۱۳۲۹.
- حزب توده ایران، تاریخ مختصر نهضت سندیکایی ایران، تهران، [؟] ۱۳۳۰؛ چاپ مجدد در خسرو شاکری (به کوشش)، اسناد تاریخی، ج ۱۱، چاپ دوم. ✓
- _____، سالنامه‌ی توده، لایپزیگ، ۱۳۴۹.
- حسینی فراهانی، میرزا م. ح.، سفرنامه، به کوشش م. گلزاری، تهران، ۱۳۶۲.
- «ایران قفقاز»، ایران نو، ش. ۱۶۷، ۱۲۹۰.
- جمالزاده، سید محمدعلی، گنج شایگان، برلین، ۱۲۹۵.
- _____، خلیقات ما ایرانیان، تهران، ۱۳۴۵.
- جاوید، سلام‌الله، مشروطه ایران و نقش آزادیخواهان جهان، تهران، ۱۳۴۷.
- جورابچی، حاج م. ت.، حرفی از هزاران کاندر عبارت آمد، وقایع تبریز و رشت، ۱۳۲۶-۳۰ به کوشش نظام مافی، تهران، ۱۳۶۳.
- کاشانی، ا.، «ساز و پیرایه شاهان پرمایه»، مصنفات، به کوشش م. مینوی و ی. مهدوی، تهران ۱۳۳۱.
- کسروی، احمد، «کمونیستی در ایران»، پرچم، ش. ۵، ۱۳۲۲.
- _____، تاریخ مشروطه ایران، تهران، ۱۳۴۹.
- _____، تاریخ هجده ساله ایران، ج ۴، تهران، ۱۳۴۶.
- کتابفروش، حاج م. ح.، تا چه شود؟، به کوشش س. سعدوندیان، تهران، ۱۳۷۸.
- کتابی، ا. (به کوشش)، بلوای تبریز. یادداشت‌های حاج محمدباقر ویجویه، تبریز، ۱۳۴۸.
- خواجهنوری، احمد، بازیگران عصر طلایی، تهران، چاپ جدید، ۱۳۶۷.
- خلعتبری، ا. س.، زندگی سیهسالار اعظم، تهران، ۱۳۲۸.
- خامه‌ای، انور، فرصت بزرگ از دست رفته، تهران، ۱۳۶۲.
- خلاصه‌ی پروگرام جمهوری ممالک متحده ایران، در خسرو شاکری (به کوشش)، اسناد تاریخی، ج ۱۳.
- خنجی، محمدعلی، رساله‌ای در بررسی تاریخ ماد، تهران، ۱۳۵۸.

- مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲، تهران، ۱۳۶۲.
- «مکتوب مجاهدین غیرتمند قفقاز»، حبل‌المتین، ۹ شهریور ۱۲۸۷.
- «مکتوبی از تبریز»، حبل‌المتین، ۱۴ مهر ۱۲۸۷.
- ملکزاده، م.، انقلاب مشروطه ایران، ج ۷، تهران، ۱۳۳۰.
- مامانوف، ن. پ.، «بیماران مجلس شورای ملی... حکومت تزار و محمدعلی شاه، به کوشش ح. شهیدی، تهران، ۱۳۶۳.
- مراغه‌ای، زین‌العابدین، سیاحتنامه ابراهیم بیگ، تهران، ۱۳۶۴.
- مرکز داخله ایران، شعبه مجاهدین ایرانی قفقاز، «مسئولیت مجاهدین»، تبریز، [؟] ۱۲۸۶؛ نسخه اصلی فارسی در موزه انقلاب مشروطیت، تبریز.
- محیط مافی، ج.، تاریخ انقلاب ایران، ج ۱، تهران، ۱۳۶۳.
- مصدق، محمد، خاطرات و تألمات، به کوشش افشار، تهران، ۱۳۶۵.
- ، مصدق در محکمه نظامی، ج ۲، به کوشش ج. بزرگمهر، تهران، ۱۳۶۳.
- مستوفی، ع.، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار، ج ۳، تهران، ۱۳۶۰.
- مؤتمن، ف. م.، سپهسالار اعظم، تهران ۱۳۲۶.
- مذاکرات مجلس دوم، جلسه ۵۱، ۱۳۲۸ هجری، روزنامه رسمی کشور، ۳ مهر ۱۳۲۵.
- نامور، رحیم، برخی ملاحظات پیرامون تاریخ مشروطیت، تهران، ۱۳۵۸.
- نریمانوف، نریمان، «وضعیت در ایران»، حیات، ش. ۱۴۹، ۱۸ تیر ۱۲۸۵؛ ترجمه فارسی در آیندگان، ۱۱ فروردین ۱۳۵۸.
- ناطق، هما، «حاجی موریه و قضیه استعمار»، در از ماست که برماست، تهران، ۱۳۵۷.
- نوابی، عبدالحسین، «حیدرخان عمواغلی و محمد امین رسول‌زاده»، یادگار، ش. ۱-۲، ۱۳۲۷.
- ناظم الاسلام کرمانی، م. م.، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۳، به کوشش ع. سعیدی سیرجانی، تهران، ۱۳۴۶.
- نظام‌الملک، سیاستنامه.
- «نظامنامه جمعیت اجتماعیون اتحادیون ایران» در خسرو شاکری، اسناد تاریخی، ج ۳، چاپ دوم.
- پایدار، ر. [م. ح. میرجانی، شیخ‌الملک کرمانی؟]، «سی سال پس از رجل اجتماعی بزرگ ایران»، تجدید چاپ در خسرو شاکری (به کوشش)، اسناد تاریخی، ج ۱۳.
- قاجار، شاهزاده نادر میرزا، تاریخ و جغرافیای تبریز (نوشته شده در آغاز قرن)، تهران، ۱۳۶۰.
- قزوینی، محمد، «وفات معاصرین»، یادگار، ش. ۵، ۱۳۲۵.
- قیامی، ق.، «یادداشت‌ها و خاطرات درباره‌ی سلیمان محسن اسکندری»، دنیا، ۱۱/۱۲، ۱۳۴۹.

- رابینو، ج.، مشروطه گیلان، رشت، ۱۳۵۲.
- رائین، اسماعیل، *ایرانیان ارمنی*، تهران، ۱۳۴۹.
- ، *یفرم خان سردار*، تهران، ۱۳۵۰.
- ، *حیدرخان عمواوغلی*، ج ۲، تهران، ۱۳۵۸.
- رئیس‌نیا، رحیم، *حیدرخان عمواوغلی در گذار از طوفان‌ها*، تهران، ۱۳۶۰.
- رسول‌زاده، محمدامین، *گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت*، ترجمه رحیم رئیس‌نیا، تهران، ۱۳۷۷.
- ، «سه نامه به تقی‌زاده»، *آینده*، سال ۱۴، ۱۳۶۷.
- رستگار، ن.، «مجلس مؤسسان ۱۳۰۴ و مخالفان آن»، *آینده*، سال ۱۶، ۹-۱۲، ۱۳۶۹.
- راوندی، محمدبن عبدالله بن س.، *راحت‌الصدور و آیات‌الصدور*، به کوشش م. اقبال، لندن، ۱۳۰۰.
- رضازاده‌ی ملک، رحیم، *حیدرخان عمواوغلی*، چکیده‌ی انقلاب، تهران، ۱۳۵۲.
- *زیان برای انقلاب* هوپ هوپ نامه، تهران، ۱۳۵۷.
- رستم‌الحکما (آصف)، م. ح.، *رستم‌التواریخ*، به کوشش م. مشیری، تهران، ۱۳۵۲.
- صدرهاشمی، م.، *تاریخ جراید و مجلات ایران*، ج ۴، اصفهان، ۳۰-۱۳۲۷.
- سرداری نیا، صمد، *علی مسیو*، رهبر مرکز غیبی، تهران، ۱۳۵۹.
- ، *نقش مرکز غیبی تبریز در انقلاب مشروطیت*، تهران، ۱۳۶۳.
- سپهر، (مورخ‌الدوله)، ا. ا.، *ایران در جنگ بزرگ*، تهران، ۱۳۳۶.
- سپانلو، محمدعلی، *نویسندگان پیشرو ایران*، ایروین (کالیفرنیا)، ۱۳۶۵.
- شیخ‌الاسلام، میرزا عبدالامیر، *دو سند از انقلاب مشروطیت ایران*، تهران، بی‌تا.
- شجیعی، ز.، *نمایندگان مجلس شورای ملی در ۲۱ دوره‌ی قانونگذاری و مطالعه‌ای از نظر جامعه‌شناسی*، تهران، ۱۳۴۴.
- شریف‌کاشانی، م. م.، *واقعات اتفاقیه*، ج ۳، تهران، ۱۳۶۲.
- شعاعیان، مصطفی، *پنج نامه سرگشاده به چریک‌های فدایی خلق ایران*، تهران، ۱۳۵۹.
- ، *ششمین نامه سرگشاده به ج. ف. خ. ا.*، فلورانس، ۱۳۵۵.
- صووراسرافیل، *تجدید چاپ مجموعه*، تهران، ۱۳۶۱.
- طبری، احسان، *کژراهه*، تهران، ۱۳۶۶.
- «تنبیه‌نامه فرقه مجاهدین قفقاز»، *حبل‌المتین*، ۲۵ مهر ۱۲۸۷.
- تقی‌زاده، س. ح.، *مقالات و نوشته‌های تاریخی*، به کوشش ا. افشار، تهران، ۱۳۴۹.
- ، *خاطرات، زندگی طوفانی*، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۷.
- ترکمان، م. (به کوشش)، *رسایل، اعلامیه‌ها، مکتوبات... و روزنامه‌های شیخ‌فضل‌الله نوری*، تهران، ج ۱، ۱۳۶۰.
- تریات، ت. (ولاس مگلاذزه)، «مختصری درباره‌ی رشد انقلاب ایران»، در *پاولوویچ* و دیگران، *انقلاب مشروطه ایران*، ترجمه‌ی م. هوشیار، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۷.

- وزیری، ع. ا.، جغرافیای کرمان، تهران، ۱۳۴۶.
- یفرم (داویدیان)، از انزلی تا تهران، تهران، ۱۳۵۶.
- ظل السلطان، مسعود میرزا، تاریخ مسعودی، تهران، ۱۳۶۲.
- زیبایی، سرهنگ علی، کمونیزم در ایران، یا تاریخ مختصر فعالیت کمونیست ها در ایران از اول مشروطیت تا فروردین ۱۳۴۳.
- زینوویف، ی. ا.، انقلاب مشروطه ایران، نظرات یک دیپلمات روس، تهران، ۱۳۶۲.

Bibliography in Foreign Languages:

- Abdullaev, Z.Z., and A.M. Agahi, "Novye Materialy o Deiatel'nosti Rossiiskikh Revoliutsionerov v Irane v nachale XX veka," *Problemy Vostokovedeniya*, no. 6, 1959.
- Abdullaev, Z.Z., *Promyshlennost i Zarozhdenie Rabocheho Klassa Irana v Kontse XIX nachale XX vv.*, Baku, 1963.
- _____, "Novye Materialy o Deiatel'nosti F. Panova," *Iran. Istorii i Sovremennost'*, Akademia Nauk, SSSR, Moscow, 1983.
- Abrahamian, E., *Iran between Two Revolutions*, Princeton, 1982.
- Economic Thoughts in the unpublished Works of the Qajar Period), Teheran, 1977.
- Adams, Rev. Issac, M.D., *Persia by a Persian*, London, 1906.
- Agaev, S.L., "Iranskaia Revoliutsia 1905-11 GG.," *Narody Azii i Afriki*, no. 4, 1975.
- Agaev, S.L. and V.N. Plastun, "Spornye Voprosy Sotsial-Demokraticeskogo Dvizheniia v Irane v 1905-1911 gg.," *Iran. Istorii i Sovremennost'*, Moscow, 1983.
- Akhmedov, T., *Nariman Narimanov*, Baku, 1988.
- Akopov, G.P., "The Influence of the 1905-1907 Revolution in Turkmenia on the Revolutionary Movement of the Persian People," *Trudy Instituta Istorii, Arkheologi i Etnografii An/Turk. SSR IV*, 1958 (in Russian); Eng. tr. in *Central Asian Review VIII/1*, 1960.
- Algar, H., *Mirza Malkam Khan*, Berkeley, 1973.
- Aliev, S.M., "Nekotorye Fakty o Znakomstve V. I. Lenina s Iranskimi Progresivnymi Deiateliami," *Problemy Vostokovedeniya*, no. 2, 1960.
- _____, "Neizvestnyi Dokument ob Iranskoj Sotsial-Demokraticeskoi Partii Edzhtimaiun-e Ammiiun'," *Narody Azii i Afriki*, no. 2, 1965.
- _____, "K Voprosu o Sviziakh Bakinskogo i Tifliskogo Komitetov RSDRP s Iranskimi Revoliutsionerami v. 1903-1911 gg.," in *Slavnyye Stranitsy Bor'by i Pobedy*, Baku, 1965.
- Amanat, A., ed., *Consul Abbot, City and Trade: Consul Abbot on the Economy and Society of Iran, 1847*, London, 1983.
- Amirkhizi, E., *Qom-e Azerbaijan va Satt'hor Khan*, Teheran, 1960.
- "An Appeal from the Persian Socialists," *Bulletin Périodique du Bureau Socialiste International*, no. 8, 1911 (in French, German, and English).
- Anonymous, "Situation in Persia" (in Georgian), *Skhivi* (Tiflis), no. 15, 13 June 1910.
- Anonymous, "L'organisation des partis en Perse, ..." *Revue du Monde Musulman*, 52, December 1922, pp. 135-41.

- "Appeal to the International Proletariat," originally published in *Sotsial Demokrat*, 1911; Fr. tr. in G. Haupt ed., *Correspondence entre Lénine et Camille Huysmans, 1905-1911*, Paris, 1963.
- Armenian Revolutionary Federation (Dashnaks), *Rapport présenté au Bureau Socialiste International*, Stuttgart, 1907.
- Arutiunian, G.S., *Iranskaia Revoliutsia 1905-1911 gg. i Bol'sheviki Zakavkaz'ia*, Erevan, 1956.
- Ashraf, A., "Historical Obstacles to the Development of a Bourgeoisie in Iran," in M.A. Cook, ed., *Studies in the Economic History of the Middle East*, London, 1978.
- _____, "Merchants and Artisans and the Developmental Processes of Nineteenth-Century Iran," in A.L. Udovitch, ed., *The Islamic Middle East, 700-1900, Studies in Economic and Social History*, Princeton, 1981.
- Ashraf, A. and A. Banuazizi, "Classes in Medieval Islamic Persia," in *Encyclopaedia Iranica* V, New York, 1992.
- Aslani, S.Sh.O., *Obrazovannie Iranskoï Edzhtema'iyun Ammiyun Mudzakhed*, summary of doct. diss. tr. from Azeri, Baku, 1975.
- Atkin, M., *Russia and Iran, 1780-1828*, Minneapolis, 1980.
- Atrpet, [pseud., Sarkis M. Moubayadjian], *Mamed 'Ali, Sovremennaiia Persiia*, Alexandropol [Leninakan], 1909.
- Aubin, J., *La Perse d'Aujourd'hui*, Paris, 1908.
- Avery, P. *Modern Iran*, London, 1965.
- [Azerbaijan] ("Adherbaydjan" and Arrân), *l'Encyclopédie de l'Islam* I, Paris, 1975.
- Azerbaijan SSR, Akademi Nauk, *Bol'sheviki v Bor'be za Pobedu Sotsialisticheskoi Revoliutsii v Azerbaidzhane*, Baku, 1957.
- Azerbaijan SSR, Party History Institute, *Bol'shevistskaia Periodicheskaiia*
- Bagirov, J., *Iz Istorii Bol'shevistskoi Organizatsii Baki i Azerbaidzhna*, Moscow, 1946.
- Bailey, A.M. and J.R. Llobera, eds., *The Asiatic Mode of Production*, London, 1981.
- Banuazizi, A., "Iranian 'National' Character: A Critique of Some Perspectives," in E. Carl Brown and Norman Itzkowitz, eds., *Psychological Dimensions of Near Eastern Studies*, Princeton, 1977.
- Barmine, A., *Memoirs of a Soviet Diplomat*, London, 1938; Fr. ed., *Vingt Ans au Service de l'URSS*, Paris, n.d.
- Baron Beynes, *Commerce et Industrie de la Perse*, Brussels, 1898.
- Bashkirov, A., *Rabochee i Profsoiuznoe Dvizhenie v Irane*, Moscow [?], 1948.
- Bassett, J., *The Land of Imams*, London, 1886.
- Bayat, B., *Mysticism and Dissent, Socio-religious Thought in Qajar Iran*, Syracuse, 1982.
- Belova, N.K., "K Voprosu o Tak Nazivaemoi Sotsial-Demokraticeskoi Partii Irana," *Voprosy Istorii i Literatury Stran Zarubezhnogo Vostoka*, Moscow, 1960.

- _____, "Ruskii Matros Uchastnik Iranskoï Revoliutsii," *Voprosii Istorii*, no. 2, 1975.
- Belova N.K. and F.B. Beleliuskii, "Pervye Sviazi Sotsialistov c Natsional'no Osvoboditel'nym Dvizheniem," *Narody Azii i Afriki*, no. 4, 1970.
- Belova, N.K. and V.N. Plastun, "Proklamatsii i Ottiski Pechatei Iranskikh Revoliutsionerov (1906-1908 gg.)," *Narody Azii i Afriki*, no. 1, 1973.
- Bendianishvili, L., "The 1905-1911 Iranian Bourgeois-Democratic revolution and the Georgian Democratic Press" (in Georgian), *Seriia Istorii Arkheologii i Etnografii I Istorii Iskysstva*, Tbilisi, III, 1989, pp. 98-110.
- Bennigsen A., and C. Lemerrier-Quellejay, *Les Mouvements Nationaux chez les Musulmans de Russie*, Paris, 1960.
- _____, *La Presse et le Mouvement National chez les Musulmans de Russie avant 1920*, Paris, 1964.
- Bennigsen, A. and S. Enders Wimbush, *Muslim National Communism in the Soviet Union, a Revolutionary Strategy for the Colonial World*, Chicago, 1979.
- Benjamin, S.G.W., *U.S. Consular Reports, Labor in America, Asia, Africa, Australia, and Polynesia*, Washington, D.C., 1885.
- _____, *Persia and the Persians*, Boston, 1887.
- Bent, Th.J., "Village Life in Persia," *The New Review*, 1891.
- Bérard, V., *Révolution de la Perse*, Paris, 1910.
- Binning, R.B.M., *A Journal of Two Years' Travel in Persia, Ceylon Etc.*, London, 1857.
- Blau, Otto E., *Commerzielle Zustaende Persiens*, Berlin, 1858.
- Blunt, W.S., *My Diaries, Being a Personal Narrative of Events*, pt. I, 1900-1914, London, 1920.
- Bol'shaia Sovetskaia Ensiklopedia* (Great Soviet Encyclopaedia) XIV, Moscow, 1929.
- Bor-Ramenskii, E., "K Voprosu o Roli Bol'shevikov Zakavkaz'ia v Iranskoï Revoliutsii, 1905-1911," *Istoriik Maksist*, no. 11, 1940.
- _____, "Iranskaia Revoliutsia 1905-1911 gg. i Bol'sheviki Zakavkaz'ia," *Krasny Arkhiv*, no. 105, 1941.
- Bournoutian, G.A., *Eastern Armenia in the Last Decades of Persian Rule, 1807-1828*, Malibu (Calif.), 1982.
- Bouvat, L., "Notes Agricoles et Industrielles," *Revue du Monde Musulman* XXII, June 1913.
- Braudel, F., *The Wheels of Commerce II*, New York, 1986.
- British Government, *Persia, Biographical Notices of the Members of the Royal Family, Notables, Merchants, and Clergy*, FO, London, 1897.
- _____, "Consular Report," dated 24 April 1907; FO 371/304.
- _____, "Consular Report," dated 3 June 1907, FO 416/36.
- _____, "Annual Report for 1907," dated 27 January 1908; FO 371/498.
- _____, FO, *Correspondence Respecting the Affairs of Persia, no. 1*, CD 4581, London, 1909.

- _____, *Persia no. 1, Further Correspondence Respecting the Affairs of Persia*, London, 1911.
- _____, *Biographical Notices of Persian Statesmen and Notables*, FO, London, 1910.
- _____, *Persia* (Confidential Handbook), FO, London, 1919.
- _____, (British Army General Staff), *Military Report on Teheran and Adjacent Provinces of Northeastern Persia, including the Caspian Littoral*, Calcutta, 1922.
- _____, *Report on Leading Personalities in Persia, 1937*, FO 416/95.
- _____, "Leading Personalities in Persia," FO 416/86; 88; 90; 92; 93; 95; 98.
- _____, Blue Book, (Pers. tr. as *Ketab-e Abi*) 6 vols., Teheran, 1983.
- Broido E., *Memoirs of a Revolutionary*; tr. Vera Broido, New York, 1967.
- Browne, E.G., *A Traveller's Narrative*, Cambridge, 1891.
- _____, *The Persian Revolution of 1905-1909*, London, 1910; repr., 1966.
- _____, *The Reign of Terror at Tabriz. England's Responsibility (with photographs and a brief narrative of the events of December 1911 and January 1912)*, Manchester, 1912.
- _____, *The Press and Poetry in Modern Persia*, Cambridge, 1914 repr., Los Angeles, 1983.
- _____, "The Religious Influence of Persia," *The Persia Society* 4/2, 1914 [?].
- _____, *Materials for the Study of Babi Religion*, Cambridge, 1918.
- _____, "The Persian Constitutional Movement," *Proceedings of the British Academy* 8, 1917-1918 (Read Feb. 6, 1918); Fr. tr. as a) *Le Mouvement Constitutionnel Perse* [Conférence faite à la British Academy le 6 Février 1918], Paris, 1919; and b) *Origine et Développement du Mouvement Constitutionnel ou Nationaliste Persan* [Conférence faite à la British Academy le 6.2.1918], Paris, 1919.
- _____, *A Year Amongst the Persians*, London, 1926.
- _____, *A Literary History of Persia*, 4 vols., London, repr. 1977.
- Bryce, J., *Transcaucasia and the Ararat*, London, 1896.
- Cahen, C. "Tribes, Cities, and Social Organization," *Cambridge History of Iran* IV, Cambridge, 1975.
- Carswell, J., "The Armenians and East-West Trade through Persia in the 17th Century," in *Colloque International d'Histoire Maritime, Sociétés et Compagnie de Commerce en Orient et l'Océan Indien*, Paris, 1966.
- Chaqueri, C., ed., *Historical Documents: The Workers', Social Democratic, and Communist Movement in Iran*. 23 vols. Florence and Teheran, 1969-94.
- _____, ed., *Sultanzade: Politische Schriften*, Florence, 1975.
- _____, *La Social-Démocratie en Iran*, Florence, 1978; new rev. ed., 2000.
- _____, ed., *The Revolutionary Movement in Iran versus Great Britain and Soviet Russia, 1914-1932*, Florence, 1979.
- _____, ed., *The Condition of the Working Class in Iran*, 4 vols. Florence and Teheran, 1978-92.

- _____, "Congrès des Peuples de l'Orient, Bakou, September 1920," *L'Expérience soviétique et le Problème National dans le Monde, 1920 - 1939*, Paris, 1979.
- _____, *Parti Communiste Iranien, Genèse, développement et fin, 1916-1932*, Ph.D. diss., Université de Paris (III) Sorbonne Nouvelle, 1980.
- _____, ed., *Sultanzade: Ecrits Economiques*, Florence, 1980.
- _____, ed., *Le Premier congrès des peuples de l'Orient (Bakou, 1920), documents inédits avec une introduction historique*, Paris, 1981.
- _____, "Socialisme et Islam en Iran," *Bulletin du Centre d'Etudes du Moyen Orient et de la Communauté Islamique*, nos. 1-2, 1982, (Brussels).
- _____, "The Baku Congress," *Central Asian Survey*, 2/2, 1983.
- _____, "Sultanzade: The Forgotten Revolutionary Theoretician of Iran: A Biographical Sketch," *Iranian Studies*, nos. 2-3, 1984.
- _____, ed., *L'Orient et la Deuxième Internationale*, (unpubl. Comintern documents, with a critical introd.), Paris, 1984.
- _____, "The Soviet Historiography of Iran and La Raison d'Etat," paper presented at Middle East Studies Association, Boston, 1986, forthcoming.
- _____, ed., *Sultanzade, The Forgotten Revolutionary Theoretician of Iran*, Florence and Teheran, 1986.
- _____, "The Jangali Movement and Soviet Historiography," *Central Asian Survey* 5/1, 1986.
- _____, "The Role and Impact of Armenian Intellectuals in Iranian Politics, 1905-1909," *Armenian Review*, nos. 2 and 4, 1988.
- _____, "I. Eskandary and the Tudeh Party of Iran," *Central Asian Survey* 7/4, 1988.
- _____, *Beginning Politics: The Reproductive Cycle of Children's Tales and Games*, Lewiston (NY), 1992; rev. ed., 1996.
- _____, "Iranian Communism, The Early Phase, 1905-1932," *Encyclopaedia Iranica* VI, New York, 1992.
- _____, *The Soviet Socialist Republic of Iran, 1920-21. Birth of the Trauma*, Pittsburgh, 1995.
- _____, "The Iranian Communist Party and the Comintern," in *History of the Comintern* (proceedings of an international conference organized by the International Institute for Social History), Amsterdam, 1992, Bern and New York, 2000.
- _____, "Iraj Eskandari," *Encyclopaedia Iranica* VIII, New York, 1998.
- _____, "Solayman Mirza Eskandari," *Encyclopaedia Iranica* VIII, New York, 1998.
- _____, "Soviet Historiography and la Raison d'État," paper presented at the annual meeting of the Middle Eastern Studies Association, Boston, 1986, forthcoming.
- _____, ed., *The Armenians of Iran: The Paradoxical Role of a Minority in a Dominant Culture*, Cambridge (MASS), 1998.

- _____, "Republicans and Federalists, Lone Voices in Iran's Intellectual History," paper presented at the American Historical Association, Washington D.C., 1987, forthcoming.
- _____, "The Cold War and Western Historiography of Iran," paper presented at the American Historical Association, Washington D.C., December 1992, forthcoming.
- _____, ed., *Challenging the Establishment I-II: A Documentary History of the Iranian Left, 1905-1985*, forthcoming.
- _____, *Victims of Faith: Iranian Communist and Soviet Russia, 1916-1940*, forthcoming.
- _____, *Sublating Subverted History: Obscured Issues in Iran's Contemporary History*, forthcoming.
- Chardin, Sir John, *Travels in Persia*, London, 1927; repr. New York, 1972.
- Chipashvili, G.S., *Tavrizkoe Vostanie 1908-1909 GG. i Gruzinskaia Pressa*, Tiflis, 1979.
- _____, "Iz Istorii Internatsional'noi Dialectel'nosti Zakavkazskikh Revoliutsionerov v Irane," *Matsne*, Seria istorii, no. 4, 1981.
- _____, *Sergo Gamdlisvili ("Sergo Gurdzhi") i ego Iranskie Dnevnikii* (in Georgian), Tiflis, 1983.
- Churchill, R.P., *Anglo-Russian Convention of 1907*, Cedar Rapids (Iowa), 1939.
- Cook, M.A., ed., *Studies in the Economic History of the Middle East*, London, 1978.
- Cottam, R.W., *Nationalism in Iran*, Pittsburgh, 1979.
- Curzon, G.N., *Persia and the Persian Question*, 2 vols., London, 1892; repr. 1966.
- "Declaration," Addendum no. 6, in M. A[rdatov], *Poslednee Politicheskoe Dvizhenie v Persii*, St. Petersburg, 1906.
- Derviche, T. "Die Persische Revolution," *Neue Zeit*, Bd I, 1908-1909.
- Dito, O., *Massoneria, Carboneria, ed altre Societ' Segrete nella Storia del Risorgimento Italiano*, Bologna, 1905; repr. 1966.
- Durand, E.R., *Autumn in Western Persia*, Westminster, 1902.
- Dzneladze, G.P., ed., *Bibliography of Iran [History]* (in Georgian), Tbilisi, 1981.
- Eastwick, E.B., *Journal of Three Years' Residence in Iran*, London, 1864.
- Efendiev, "On the Question of Hemmat," *Zhizn Natsional'nostei*, no. 38, 27 July 1919 (in Russian).
- English, P., *City and Village in Iran, Settlement and Economy in the Kirman Basin*, London, 1966.
- Entner, M.L., *Russo-Persian Commercial Relations, 1828-1914*, Gainesville, Florida, 1965.
- "Events in Persia," (in Georgian) *Skhivi*, no. 15, 13 June 1910.
- Ferrier, R.W., "The Armenians and the East India Company in Persia in the Seventeenth and Early Eighteenth Centuries," *The Armenian Historical Review*, no. 1, 1973.

- Flandin, E. *Voyage en Perse*, 2 vols., Paris, 1851.
- Floor, W., *The Guilds in Qajar Persia*, Doct. Diss., Leiden, 1971.
- _____. "The Guilds in Iran, an Overview," *ZDMG*, no. 125, 1975.
- _____. "The Merchants (tojjar) in Qajar Iran," *ZDMG*, no. 126, 1976.
- _____. "Bankruptcies in Qajar Iran," *ZDMG*, no. 127, 1977.
- _____. "The Bankers (sarraf) in Qajar Iran," *ZDMG*, no. 129, 1979.
- Forsat al-Doleh, Mirza M.N., *Divan*, Shiraz and Bombay, 1915.
- Fraser, J.B., *Narrative of A Journey into Khorasan, in the Years 1821 and 1822*, London, 1825; repr., Delhi, 1984.
- _____. *An Historical and Descriptive Account of Persia from the Earliest Ages to the Present Time ...*, Edinburgh, 1834.
- _____. *A Winter's Journey*, 2 vols., London, 1838.
- "Fundamental Laws and Constitutionalism in Iran," *Hay'at*, no. 30, July 1906.
- Gafurov, B.G. and G.F. Kim, eds., *Lenin and National Liberation in the East*, Moscow, 1978.
- Garaudy, R. ed., *Sur le Mode de Production Asiatique*, Paris, 1969.
- Garthwaite, G.R., *Khans and Shahs, A Documentary Analysis of the Bakhtiyari in Iran*, Cambridge, 1983.
- Gehrke, U., *Persien in der Deutschen Orientpolitik während des Ersten Weltkrieges*, 2 vols., Stuttgart, 1961.
- Georgi V. Plekhanov i Mezhdonarodnoe Rabochee Dvizhenie, Moscow, 1973.
- Gilbar, G.G., "Demographic Development in Late Qajar Period," *Asian and African Studies*, 11/2, 1976.
- _____. "The Big Merchant (tojjar) and The Persian Constitutional Revolution," *Asian and African Studies* 11/3, 1977.
- _____. "Persian Agriculture in the Late Qajar Period, 1860-1906;
- _____. "Some Economic and Social Aspects," *Asian and African Studies* 12/3, 1978.
- _____. "The Persian Economy in the Mid-19th Century," *Die Welt des Islams*, 19/1-4, 1979.
- Gobineau, J.A. Comte de, *Les Religions et Philosophies dans l'Asie Centrale*, Paris, 1866.
- _____. *Trois Ans en Asie*, Paris, 1980.
- _____. *Correspondance entre Gobineau et Prokesch, 1854-1876*, Paris, 1933.
- Godélier, M., ed., *Marx, Engels, Lénine, Sur les Sociétés Pré-Capitalistes*, Paris, 1970.
- Gordon, E. (General, Sir), *Persia Revisited (1895)*, London, 1896.
- Great Soviet Encyclopedia* II, Moscow, 1970.
- Greenfield, J., *Die Verfassung der Persischen Staates*, Berlin, 1904.
- Gregorian, V., "Minorities of Ispahan: The Armenian Community of Ispahan, 1587-1722," *Iranian Studies*, nos. 3-4, 1974.
- Groote de, P.M., *Perse, Situation Economique*, Brussels, 1901.
- Guidor [Kitur], A., *History of the Social-Democratic Party Hnchakist (in Armenian)*, Beirut, 1963.

- "Gummat," *Bol'shaia Sovetskaia Entsiklopedia*, Moscow, 1930, XIX; 1952, XIII.
- "Gummat," *Sovetskaia Istoricheskaia Entsiklopedia* VI, Moscow, 1965.
- Gurko-Kriazhin, V.A., "Kriticheskie Razmyshleniia o Perevorote v Persii," *Novyi Vostok*, no. 15, 1926.
- Gwynn, S., ed., *The Letters and Friendships of Sir Cecil Spring-Rice, A Record*, 2 vols., London, 1929.
- Haas, W.S., *Iran*, New York, 1946.
- Hakimian, H. "Wage Labor and Migration: Persian Workers in Southern Russia-1880-1914," *IJMES*, November 1985.
- Hambly, G., "An Introduction to the Economic Organization of Early Qajar Iran," *Iran, Journal of British Institute of Persian Studies* II, 1964.
- Hammer-Purgstall, J. von "Sur le Socialisme en Orient," *Journal Asiatique*, 1850, pp. 344-49.
- Haupt, G., ed., *Correspondance entre Lénine et Camille Huysmans, 1905-1914*, Paris, 1963.
- _____, *Congrès Socialiste International*, Geneva, 1981.
- Hedayat, Mokhber al-Saltaneh, *Gozroresh-e Iran*, Teheran, 1985.
- Hedayat, S., *Haji Aqa* (first published in Persian in 1330/1951 in Teheran); new ed. Javidon Press, Teheran, 1976; Eng. tr. V.M. Wickens, Austin (Texas), 1978.
- _____, *The Blind Owl*, tr. D.P. Costello, New York, 1978.
- Herodotus, *The Histories*, Penguin ed., London, 1984.
- Hoare, R.H., "Leading Personalities of Persia," 11 April 1932 in FO E2181/2181/34 (PRO, London).
- Huitième Congrès Socialiste International tenu à Copenhague du 28 août au 3 septembre 1910, compte rendu analytique*, Gand (Belgium), 1911.
- Hurewitz, J.V., *Diplomacy in the Near and Middle East, 2 vols.*, I: 1535-1914, New York, 1956.
- Ibrahimov (Shahin), T.A., *Iran Kommonist Partiyasynyn Yaranmasy*, Baku, 1963.
- Il'inskii, G., "Iranskii Azerbajian v Revoliutsii 1905-1911," *Revoliutsionnyi Vostok*, no. 4 (38), 1936.
- The Independent Labour Party, *Persia and Finland and our Russian Alliance*, London, 1915.
- Iran dust [V. Osetrov], "Klassy i Partii Sovremennoi Persii," *Mirovoe Khoziaistvo i Mirovaia Politika*, no. 2, 1926.
- "The Iranian Revolution of 1905-1911," in *Bol'shaia Sovetskaia Entsiklopedia* XVIII, Moscow, 1940.
- "The Iranian Revolution of 1905-1911," *Sovetskaia Istoricheskaia Entsiklopedia* VI, Moscow, 1965.
- "Isma'iliya," *Encyclopédie de l'Islam* IV, Paris, 1975.
- Issawi, C., ed., *The Economic History of Iran, 1800-1914*, Chicago, 1971.
- Ivanov, M.S., *Babidskie Vosstaniia v Irane, 1848-1852*, Moscow, 1939.

- _____, "Vliianie Russkoi Revoliutsii 1905 g. na Iranskiu Revoliutsiiu 1905-1911 gg." (The Influence of the Russian Revolution of 1905 on the Iranian Revolution of 1905-1911), *Uchenye Zapiski*, Seriya Vostokvedcheskikh Nauk, vipusk 1, Leningrad, 1949.
- _____, *Ocherk Istorii Irana*, Moscow, 1952.
- _____, "Convoking the First Iranian Majles and the Struggle for the Establishment of Fundamental Laws," *Uchenye Zapiski Instituta Vostokovedeniya* VIII, 1953.
- _____, *Iranskaia Revoliutsia*, Moscow, 1957.
- _____, "Novye Materialy o Sotsial-Demokraticheskoi Grupe v Tebrize v 1908 Godu," *Problemi Vostokovedeniya*, no. 5, 1959.
- Jacobs, N., *The Sociology of Development: Iran as an Asian Case Study*, New York, 1966.
- Jones, G., *Banking and Empire in Iran, The History of the British Bank of the Middle East I*, Cambridge, 1986.
- Kazemi, F. and E. Abrahamian, "The non-revolutionary Peasantry of Modern Iran," *Iranian Studies* XI, 1978.
- Kazemzadeh, F., *Russia and Great Britain in Persia, 1864-1914*, New Haven, 1968.
- Keenan, E.L., "Remarques sur l'Histoire du Mouvement Rvolutionnaire ^ Bakou, 1904-1905, *Cahiers du Monde Russe et Soviétique*, April-June, 1962.
- Keyvani, M., *Artisans and Guild Life in the Later Safavi Period, Contributions to the Social-Economic History of Persia*, Berlin, 1982.
- Kholaseh-ye Program-e Jomhuri-ye Mamalek-e Mottahed-e Iran*, in C. Chaqueri, ed., *Historical Documents XIII*; summary Fr. tr. in *Revue du Monde Musulman* VIII, June 1909.
- Kianouri, N., "Islamic Regime is Enacting Tudeh Programme," *The Iranian*, 4 July 1979.
- _____, "The Arduous Path of the Iranian Revolution," *World Marxist Review*, March 1983.
- Kinneir, Sir MacDonald, *A Geographical Memoir of the Persian Empire*, London, 1813.
- Kosagovskii, Col. V.A., *Iz Tegranskogo Dnevnika Polkovnika V. A. Kosagovskii*, ed. G. M. Petrov, Moscow, 1960; Pers. tr. as A.Q. Jalli, ed., *Kh%oter%ot*, Teheran, 1965.
- Krader, L., *The Asiatic Mode of Production*, Assen (Holland), 1975.
- _____, ed., *The Ethnological Notebooks of Karl Marx*, Assen, 1972.
- Kraher (Generalmajor), *Russland in Asien VI: Die Beziehungen Russlands zu Persien*, Leipzig, 1903.
- Kurbatova, I.N., "Pisma Sotsial-Demokratov Irana i Yaponii G.V. Plekhanovu," *Vostochnyi Sbornik*, vypusk 3, Moscow, 1972.
- Kuznetsova, N.A., "Urban Industry in Persia during the 18th and early 19th Centuries," in *O Genzise Kapitalizma v Stranakh Vostoka, XVIII-XIX*

- ۷۷., Moscow, 1962; abridged Eng. tr. in *Central Asian Review* II/3, 1963.
- Ladjevardi, H., *Labor Unions and Autocracy in Iran*, Syracuse, 1985.
- Lambton, Ann K.S., *Landlord and Peasant in Persia*, London, 1953.
- _____, "Secret Societies in the Persian Revolution," *St. Antony's Papers*, no. 4, 1958.
- _____, "Persian Society under the Qajars," *Royal Central Asian Journal*, April, 1961.
- _____, "Persian Political Societies," *St. Antony's Papers*, no. 16, 1963.
- _____, "Rural Development and Land Reform in Iran," *CENTO Symposium on Rural Development*, 1963.
- _____, "The Office of Kalantar under the Safawids and Afshars," in *M'Jange de l'Orientalisme à Henri Massé*, Teheran, 1963.
- _____, "The Tobacco Régie, a Prelude to Revolution," *Studia Islamica* XXII-XXIII, 1965-1966 repr. in *Qajar Persia*, London, 1987.
- _____, "Evolution of Iqta' in Medieval Iran," *Journal of the British Institute for Persian Studies* V, 1967.
- _____, *Persian Land Reform*, London, 1969.
- _____, "Persian Trade under the Early Qajars," in *Islam and the Trade of Asia, A Colloquium*, ed. D. S. Richards, Oxford, 1970.
- _____, "Ilat" in *Encyclopedia of Islam* III, new ed., Leiden, 1971.
- _____, "The Persian Constitutional Revolution of 1905-06," in P.J. Vatikodis, ed., *Revolution in the Middle East and Case Studies*, London, 1972.
- _____, "Kalantar," in *Encyclopedia of Islam* IV, new ed., 1978.
- _____, "Quis Custodiet Questodes," in Ann K.S. Lambton, *Theory and Practice in Medieval Persian Government*, London, 1980.
- _____, "Islamic Society in Persia," in Ann K.S. Lambton, *Theory and Practice in Medieval Persian Government*, London, 1980
- _____, "Merchants in Medieval Islam," in *Theory and Practice in Medieval Persian Government*, London, 1980.
- _____, "Reflections on the Role of Agriculture in Medieval Persia," in A.L. Udovitch, *The Islamic Middle East, 700-1900, Studies in Economic and Social History*, Princeton, 1981.
- _____, *State and Government in Medieval Islam*, Oxford, 1981.
- _____, "Social Change in Persia in the Nineteenth Century," *Asian and African Studies* 15/1, 1981.
- Lapidus, I.M., *Muslim Cities in the Later Middle Ages*, Cambridge, 1984.
- Lockhart, L. *The Rule of Nadir Shah, A Critical Study Based Mainly upon Contemporary Sources*, London, 1938.
- _____, *The Fall of the Safavi Dynasty and the Afghan Occupation of Persia*, Cambridge, 1958.
- Longuet, J., *Le Mouvement Socialiste International*, Paris, 1913; Geneva, 1976.
- _____, "Bobmardement du Majles," *Humanit* ۲۶, June 1908; Pers. tr. in C. Chaqueri, ed. *Historical Documents* XIX.

- _____, "Le Mauvais Coup Russe contre la Perse," *Humanité*, 10 November, 1910; Pers. tr. in C. Chaqueri, ed. *Historical Documents XIX*.
- _____, "La Responsabilité d'Angleterre," *Humanité*, 2 December, 1910; Pers. tr. in C. Chaqueri, ed. *Historical Documents XIX*.
- Lorini, E., *La Persia Economica Contemporanea et la sua Questione Monetaria*, Rome, 1900.
- Lorentz, J.H., "Iran's Great Reformer of the Nineteenth Century....," *Iranian Studies* 4, 1971.
- Lukonin, V.G., *Persia*, 2 vols., New York, 1967.
- M.A., *Poslednee Politicheskoe Dvizhenie v' Persie po Razkazam' Persov'-Tegrantsev'*, St. Peterburg', 1906.
- Malcolm, Sir John, *The History of Persia from the Most Early Period to the Present Time*, 2 vols., London, 1829.
- _____, *Sketches of Persia*, 2 vols., London, 1827.
- Maragheh'i, Z., *SiahatnmeH-ye Ebrahim Beg*, Teheran, 1985; Ger. tr. as *Zustaende im heutigen Persien wie sie das Reisebuch Ibrahim Beg enthaelt*, tr. W. Schultz, Leipzig 1903.
- Markaz-e Dakheleh-ye Iran, Sho'beh-ye Mojahedin-e Iranian-e Qafqaz, "Mas'ouliyat-e Mojahedin," Tabriz, 1907 [?]; Pers. original at the Mouzeh-ye Enqelab-e Mashroutiyat, Tabriz; [tr. into Russian as "Obiazannosti Mudzhakhedov," *Narody Azii i Afriki*, no. 1, 1973].
- Markham, C.R., *A General Sketch of the History of Persia*, London, 1874.
- Martin, V. 'Shaikh Fazlallah Nouri and the Iranian Revolution, 1905-09,' *Middle East Studies*, 23/1, 1987.
- Martirosov, A.U., "Novye Materialy o Sotsial-Demok-raticheskome Dvizhenii v Irane v 1905-1911 Godakh," *Narody Azii i Afriki*, no. 2, 1973.
- Marx, K., *Pre-Capitalist Economic Formations*, ed. E. Hobsbawm, London, 1964.
- Matveev, A.M., "Iranskie Revoliutsionnie Organizatsii v Sredney Azii v Nachale XX vek," *Narody Azii i Afriki*, no 2, 1961.
- _____, "Materialy Istorii Iranskogo Endzhumena v Ashkhabade, 1907-1911," *Trudy Sagu NS LXXVII Ist. Nauk* kn. 10, 1956; Eng. tr. in *Central Asian Review* XI/1, 1963.
- McChesney, R.D., "Waqf and Public Policy, The Waqfs of Shah Abbas, 1011-1034/1602-1614," *Asian and African Studies*, no. 15, 1981.
- McDaniel, R.A., *The Shuster Mission and the Persian Constitutional Revolution*, Minneapolis, 1974.
- McLean, D., "English Radicals, Russia, and the Fate of Persia 1907-1913," *The English Historical Review* XCII/367, 1978.
- _____, *Britain and Her Buffer State, The Collapse of the Persian Empire, 1890-1914*, London, 1979.
- Medvedev, R., *Let History Judge*, London, 1971.
- Melotti, U., *Marx and the Third World*, London, 1977.
- Ministersvto Inostranikh Del' (Russian Foreign Ministry), *Sbornik Diplomaticheskikh Dokumentov Kasaiushchikhsya Sobyii v Persii, St*

- Petersburg, 1911; Pers. tr. as *Orange Book* 1-2, 4, ed. A. Moshhiri, Teheran, 1988-89.
- Minorsky, V., "Dvizhenie Persidskikh Rabochikh na Promysly Zakavkaz'e," *Sbornik Konsulskikh Doneseniy VIII*, no. 3, St. Petersburg, 1905.
- Mirza Firooz Khan, "Shahsevans v. Cossacks," *The Near East*, 2 August 1912.
- Mojahed, "Rules adopted at Meshhed" (in Russian), *Krasny Arkhiv*, no. 105, 1941; Fr. tr. in C. Chaqueri, ed., *La Social-Démocratie en Iran*; Pers. tr. in C. Chaqueri, ed., *Historical Documents VI*.
- Momen, M., "The Social Basis of Babi Upheavals in Iran, 1848-53," *International Journal of Middle Eastern Studies* 15/2, 1983.
- Morier, J., *Second Journey through Persia, Armenia, and Asia Minor to Constantinople in the Years 1808 and 1809*, London, 1813.
- _____, *The Adventures of Hajji Baba of Isphahan*, ed. C. Morley, New York, 1937.
- Nikitin, B., "Le Dernier Kadjar," *l'Asie Française*, no. 279, April 1930.
- _____, *Irani keh Man Shenakhteh Am*, Teheran, 1950.
- Nowshirvani, V., "The Beginning of Persian Agriculture in Iran," in A.L. Udovitch, ed., *The Islamic Middle East, 700-1900, Studies in Economic and Social History*, Princeton, 1981.
- Olmstead, A.T., *History of the Persian Empire*, Chicago, 1959.
- Ordzhonikidze, G., *Staty i Rechi I*, Moscow, 1956.
- Ordzhonikidze, Z.V., *Put Bol'shevika*, Moscow, 1967.
- Orsolle, E., *Le Caucase et la Perse*, Paris, 1885.
- Pakdaman [Nateq], H., *Djamal-Eddin Assad Abadi dit Afghani*, Paris, 1969.
- "The Party of Mojaheds (Champions of Islam), the Social-Democrats of Persia," dated 24 Jamadi II, 1324/17 August 1906, in *Sovremenniy Mir*, no. 2, 1909; also in *Die Neue Zeit*, 18 April 1910; and *RMM VIII*, February 1911, p. 319; Fr. tr. in Chaqueri, ed., *La Social-Démocratie en Iran*.
- Pavlovitch, M. [Weltman], "Novaia Persiia i eia Protivniki," *Sovremenniy Mir*, no. 2, 1909.
- _____, "Die Persische Revolution, ihre Ursachen, ihr Charakter, und ihre Kampfmethoden," *Die Neue Zeit*, 8 April 1910.
- _____, "Le Clergġ Chiite dans la Rġvolution Persane," *Revue du Monde Musulman XIII*, February, 1911.
- Pavlovich M., Iranskii, S. [Pastukhov], ... *Persiia v Bor'be za Nezavisimost'*, Moscow, 1925.
- Perkins, Rev. Justin, *A Residence of Eight Years in Persia*, Andover, 1843.
- Perry, J.R., *Karim Khan Zand, A History of Iran, 1747-1779*, Chicago, 1979.
- Persits, M.A., "The Preparatory Stage of the Communist Movement in Asia," in R. Ulyanovsky, ed., *The Revolutionary Process in the East: Past and Present*, Moscow, 1982.
- Petrov, G.M., "Iranskaia Revoliutsia 1906-1911 Godov," in M.C. Godesa, ed., *Probyzhenie Azii. 1905 God Revoliutsii na Vostoke*, Leningrad, 1935.

- _____, "New Material on the Murder of A.S. Griboyedov," *Ucheneye Zapiski Instituta Vostokovedeniya* VIII, 1952; a short review in *Central Asian Review*, no. 4, 1959.
- Plastun, V.N., "Gruzinskiye Revoliutsionery v Iranskoj Revoliutsionii 1905-1911 gg.," *Literaturnaia. Gruziiia*, no. 4, 1971.
- _____, "Participation of Iranian Workers in the Russian Civil War" (in Russian), *Narody Azii i Afriki*, no. 2, 1972; Pers. tr. in C. Chaqueri, ed., *Historical Documents XX*.
- Polak, J.E., *Persien und Seine Bewohner*, 2 vols., Leipzig, 1865.
- "Premier Congrès des Communistes Persans du Parti Adalat," *Internationale Communiste*, no. 14, November 1920; repr. in Chaqueri, ed., *Le Mouvement Communiste en Iran*.
- "Qarmati," *Encyclopédie de l'Islam* IV, Paris, 1976.
- Rabino, J., "Banking in Persia: its Basis, History and Prospects," *Journal of the Institute of Bankers* XIII, pt. 1, 1892.
- _____, "La Presse Persane depuis ses Origines," *Revue du Monde Musulman* XXII, 1913.
- _____, "Notes sur la Perse, Une Chanson Guilek," *Revue du Monde Musulman* XXVIII, 1914.
- _____, *Mashrouteh-ye Gilan*, Rasht, 1973.
- Ramazani, R.K., *The Foreign Policy of Iran, A Developing Nation in World Affairs, 1500-1941*, Charlottesville (VA), 1966.
- Ranjbar [Rendzhbar; alias for Gel'bras], "O Rabochem Dvizhenii v Persii," *Revoliutsionnyi Vostok*, nos. 1-2, 1932.
- Rasoulzadé (Rassoulzadé), M.-E., "Qafqasiya Turkleri," in *Turk Yili*, Istanbul, 1928.
- _____, *L'Azerbaïdjan en lutte pour l'Indépendance*, Paris, 1930.
- Rawlinson, H., *England and Russia in the East*, London, 1875.
- Reid, J., "Rebellion and Social Change in Astarabad, 1537-1744," *International Journal of the Middle East Studies*, 13/1, 1981.
- Richard, D.S. ed., *Islam and the Trade of Asia*, Oxford, 1970.
- Rodinson, M. "Le Marchand Musulman," in D.S. Richard, ed., *Islam and the Trade of Asia*, Oxford, 1970.
- _____, "Histoire Économique et Histoire des Classes Sociales dans le Monde Musulman," in M.A. Cook, ed., *Studies in the Economic History of the Middle East*, London, 1978.
- "Safa-yi Batin, A Study of the Interrelations of a Set of Iranian Ideal Character Types," in E.C. Brown and N. Itzkowitz, eds., *Psychological Dimensions of Near Eastern Studies*, Princeton, 1977.
- Safrastian, A.S., "Dashnaksutiun; its Past and Present," *Ararat*, no. 18, Dec. 1914.
- Schahbasian, A., "Die Umwaelzung in Persien," *Sozialistische Monatshefte*, 14 (16), 1910, Bd. 2; repr. in C. Chaqueri, ed., *La Social-Démocratie en Iran*.

- Schreiner, G.A., *Entente Diplomacy and the World*, ed. B. De Siebert, New York, 1921.
- Schwartz, B., ed., *Letters from Persia written by Charles and Edward Burgess*, New York, 1943.
- Sercey, Comte de, *La Perse en 1839-1840*, Paris, 1928.
- Serena, C., *Hommes et Choses en Perse*, Paris, 1883.
- Seyf, A., "The Plague of 1877 and the Economy of Gilan," *Iran, Journal of British Institute of Persian Studies* XXVII, 1989.
- Shaikh al-Islam, Mirza 'Abdolamir, *Do Sanad az Enqelab-e Mashrouaiyat-e Iran*, Tehran, s.d.
- Shamideh, 'A. *Haidar Amoghli* (in Russian), Baku, 1973.
- Sheil, Lady Mary, *Glimpses of Life and Manners in Persia*, London, 1856.
- Shuster, M.W., *The Strangling of Persia*, New York, 1912.
- _____, "Shuster's Own Story: Cossack Rule in Persia," *Hearst's Magazine*, April, May, and June, 1912.
- Sparroy, W., *Persian Children of the Royal Family (Narrative of an English Tutor at the Court of H.I.H Zillu's-Sultan)*, London, 1902.
- Stalin, J., *Collected Works*, 13 vols., Moscow, 1953.
- "Statutes of the Persian Social Democratic Party," Fr. tr. in C. Chaqueri, ed., *La Social-Démocratie en Iran*; Pers. tr. in C. Chaqueri, ed., *Historical Documents* VI.
- Sultanzade, A., "La Situation Economique en Perse et le Parti Communiste en Iran," *Bulletin Communiste*, no. 3, July 1921; Pers. tr. in C. Chaqueri, ed., *Historical Documents* IV, 1986.
- _____, *Sovremennia Persiia*, Moscow, 1922; Pers. tr. in C. Chaqueri, ed., *Historical Documents* IV, 1986.
- Suny, R., *The Baku Commune, 1918-1919*, Princeton, 1972.
- Swietochowski, T., "The Himmät Party, Socialism and the National Question in Russian Azerbaijan, 1904-1920," *Cahiers du Monde Russe et Soviétique* XIX/1-2, 1978.
- _____, *Russian Azerbaijan, 1905-1920, the Shaping of National Identity in a Muslim Community*, Cambridge, 1985.
- Tabari, E. "The Role of Religion in Our Revolution," *World Marxist Review*, December 1982.
- Tagieva, Sh.E. "Neriman Nerimanovun 1905-1911 iler Iran Ingilaby ile Elagdar Fealiyyeti Haggynda" ("N. Narimanov's Activity in Connection with the 1905-1911 Iranian Revolution,") in *Izvestiia Akademii Nauk Azerbaidzhanskoi SSR, Seria Istorii, Filosofii i Prava* [Baku], no. 3, 1973.
- Tancoigne, J.M., *A Narrative of a Journey into Persia and Residence at Teheran*, tr. from the French by W. Wright, London, 1820.
- Tariverdy, M.A. and A.I. Mageramov, "Khaidar Khan Amu-Ogli," *Narody Azii i Afriki*, no. 5, 1971.
- Tavernier, J.B., *Les Six Voyages en Turquie & en Perse*, 2 vols. Paris, 1981 (repr.).

- Tchilinkirian, A., "The Persian Revolution," *Mshak*, nos. 157-180, 192-193, 199-201, 1909; English tr. in C. Chaqueri, ed., *The Armenians of Iran: The Paradoxical Role of a Minority in a Dominant Culture*, Cambridge (MASS), 1998.
- _____, "Constitutional Persia and its Needs," *Mshak*, nos. 13-15, 1910; English tr. in C. Chaqueri, ed., *The Armenians of Iran: The Paradoxical Role of a Minority in a Dominant Culture*, Cambridge (MASS), 1998.
- _____, "Die Wirtschaftliche und soziale Ursachen der persischen Revolution," *Neue Zeit*, Bd. II, 13 and 20 May 1910.
- _____, "Persien nach der Revolution," *Neue Zeit*, Bd. I, 11 November 1911.
- _____, "Abendteuer des Exschahs," *Neue Zeit*, Bd. I, 24 November 1911.
- _____, "Die russische Ultimatum und seine Folgen fuer Persien," *Neue Zeit*, Bd. I, 1911-12.
- _____, "Letters from Switzerland" (concerning the death of L. N. Tolstoy), *Mshak*, 28 December 1910.
- Ter'-Gukasov', G.I., *Politicheskije Ekonomicheskije Interesy Rossii v' Persii*, Petrograd, 1916.
- Tigranov, Lt.-Colonel A.V., *Iz Obshchestvenno-Ekonomicheskikh Otnoshenii v' Persii* (Socio-Economic Relations in Iran, Resum̄ of Materials [Collected] on Voyage and Observations on Landed Property, the Maliat and the Administrative System), Tiflis, 1905.
- Tökei, F., *Essays on the Asiatic Mode of Production*, Budapest 1979; Fr. ed. Budapest, 1966.
- Tomara, M.L., *Ekonomicheskoe Polozhenie Persii* (The Economic Situation of Persia, Report by the Official Extraordinary Mission of the [Russian] Ministry of Commerce and Industry, sent to Iran in 1893-94), St. Petersburg, 1895.
- Torkman, M., ed., *Rasa'el, E'lamiyeha, Maktoubat ... va Rouznameha-ye Shaikh Fazl al-Allah Nouri*, Teheran, I, 1981.
- Tria, T. (Vlas Mgladze), "Letters from Persia," *Akhali Skhivi* (Tiflis), 11 January 1909.
- _____, "Le Caucase et la Révolution Persane," *Revue du Monde Musulman* XIII, February 1911.
- Tudeh Party, "The Revolution and Counter-Revolutionary Forces in Iran," *World Marxist Review Information Bulletin*, no. 14, 1979.
- Turabian, H., "The Armenian Social-Democratic Hentchakist Party," *Ararat*, no. 25, 1915; nos. 33, 35, and 37, March, May, and July 1916, respectively.
- Tutaev, M.Z., "K Voprosu o Vliianii Pervoi Ruskoi Revoliutsii 1905-1911 gg.," *Uchenye Zapiski Kazanskogo Gasudarstvennogo Universiteta im. Ul'ianova-Lenina*, 117/2, 1957.
- Upton, J., *The History of Modern Iran, An Interpretation*, Cambridge (MA), 1959.
- U.S. Government (Military Intelligence Division, W.D.G.S.), "Intelligence Report," 19 October 1943; USNA, Confidential, C.I.D. 46856.

- _____, "Memorandum" dated 8 April 1948; USNA, RG 84/Box 19, 1948.
- Varga, E., *Politico-Economic Problems of Capitalism*, Moscow, 1968.
- Wagner, W., *Travels in Persia, Georgia and Koordistan*, London, 1856.
- Waterfield, G., *Professional Diplomat, Sir Percy Loraine of Kirkharle Bt., 1880-1961*, London, 1973.
- Watson, R.G. *A History of Persia, ... The Kajar Dynasty*, London, 1866.
- Wheeler, G., "Soviet Writing on Persia from 1946 to 1946," in *Historians of the Middle East*, ed. B. Lewis and P.M. Holt, London, 1964.
- Wills, Dr. C.J., *In the Land of the Lion and Sun, or Modern Persia*, London, 1883.
- Wilson, Sir Arnold, *Through Persia by Caravan*, London, 1877.
- Wilson, S.G., *Persian Life and Customs*, New York, 1900; repr., 1973.
- Wishard, J.W., *Twenty Years in Persia. A Narrative of Life under the Last Three Shahs*, New York, 1909 [?].
- 26 *Baki Komisarın Khaterasi*, Baku, 1968.

روزنامه‌ها و گاهنامه‌ها

- انجمن (تبریز)، ۸۷-۱۲۸۵.
- انجمن گیلان (رشت)، ۹۰-۱۲۸۶.
- آینده (تهران)، ۱۳۶۴.
- آیندگان (تهران)، ۱۳۵۸.
- آزیر (تهران)، ۱۳۲۲.
- دنیا (لایبزیك)، ۵۷-۱۳۳۹.
- ارشاد (باکو)، ۱۹۰۷ / ۱۲۸۶.
- اتفاق کارگران (تهران)، ۱۲۸۹.
- جنگل (رشت)، ۱۲۹۶.
- حبل‌المتین (کلکته و تهران)، ۸۸-۱۲۸۶.
- حیات (باکو)، ۱۹۰۶ / ۱۲۸۵.
- ایران (تهران)، ۱۲۵۹.
- ایران نو (تهران)، ۹۰-۱۲۸۸.
- کار (تهران)، ۱۳۰۲.
- کوچ - دوات («نداء»؛ باکو)، ۱۹۰۶ / ۱۲۸۵.
- مجاهد (تبریز و رشت)، ۱۲۸۶.
- نبات (باکو)، ۱۹۰۶ / ۱۲۸۵.
- ناهید (تهران)، ۱۳۰۰.
- ندای وطن (تهران)، ۱۲۸۸.
- راهنمای کتاب (تهران)، ۱۳۵۰.
- روح‌القدس (تهران)، ۱۲۸۷.
- صبح صادق (تهران)، ۱۳۲۶ / ۱۲۸۷.
- ثریا (قاهره)، ۱۲۷۷.
- سروش (استانبول)، ۱۲۸۸.
- صوراسرافیل (تهران و یوردون)، ۸۸-۱۲۸۶.
- تکامل (باکو)، ۰۷-۱۹۰۶ / ۸۶-۱۲۸۵.
- یادگار (تهران)، ۲۷-۱۳۲۵.
- یولداش (باکو)، ۱۹۰۷ / ۱۲۸۶.

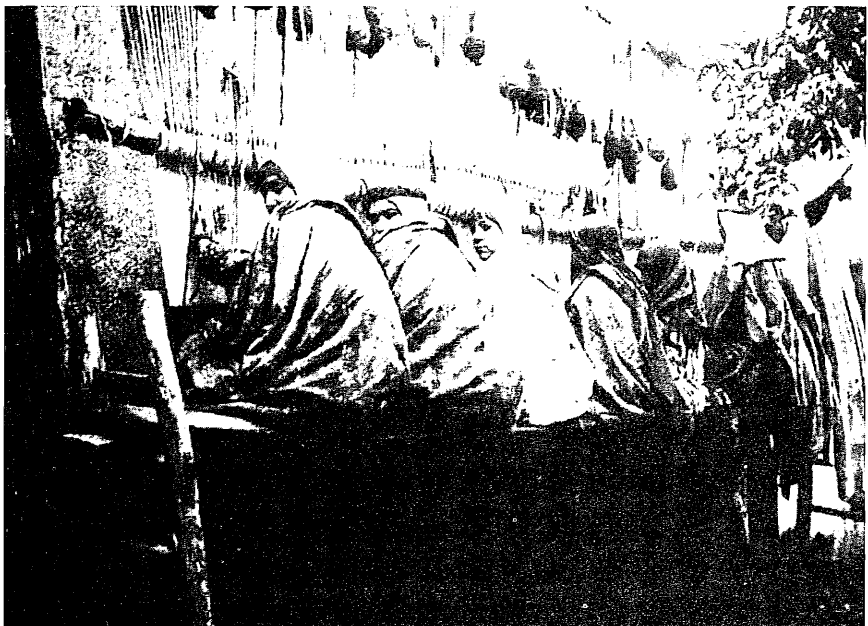
Non-Persian Newspapers and Journals

- Akhali Skhivii* (Tbilisi), 1909-10
Ali (Tbilisi), 1908.
Ararat (London), 1916.
Arawood (Tabriz), 1910.
Asie Française (Paris), 1930.
Bulletin Communiste (Moscow), 1921.
Bulletin Périodique du Bureau Socialiste International (Brussels), 1911.
Cahiers du Monde Russe et Soviétique (Paris), 1978.
Chveni Azri (Tbilisi), 1909.
Humanité (Paris), 1908-12.
Indépendance Belge, 1909.
Izvestia (Moscow), 1928.
Mirovoe Khoziaistvo i Mirovaia Politika (Moscow), 1925.
Neue Zeit (Berlin), 1909-10.
La Pensée (Paris), October 1971.
Revoliutsionnyi Vostok (Moscow), 1932.
Revue du Monde Musulman (Paris), 1908.
Skhivi (Tbilisi), 1909-10.
Soviet Studies in History (USA), 1965-1966.
Sovremennyi Mir (St Petersburg), 1909.
Tifliskii Listok (Tbilisi), 1909.
Vestnik (Baku), 1908.
World Marxist Review (Prague)
Zank/Zang (Tabriz), 1910, 1919-21.
Zhizn Natsioan'nostei (Moscow), 1919-21.

تصاویر



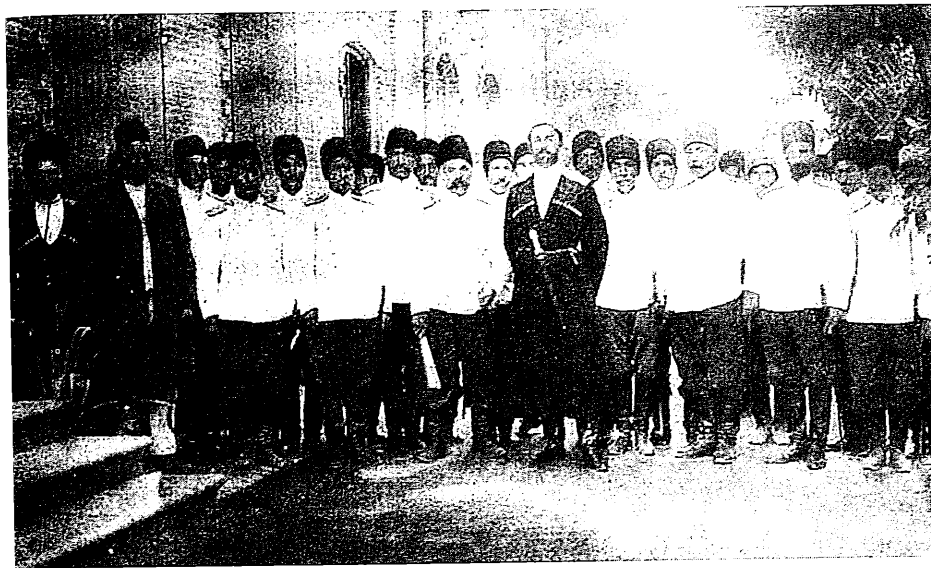
نمایی از منطقه‌ی نفتی بالاخانی در باکو، ۱۹۰۵



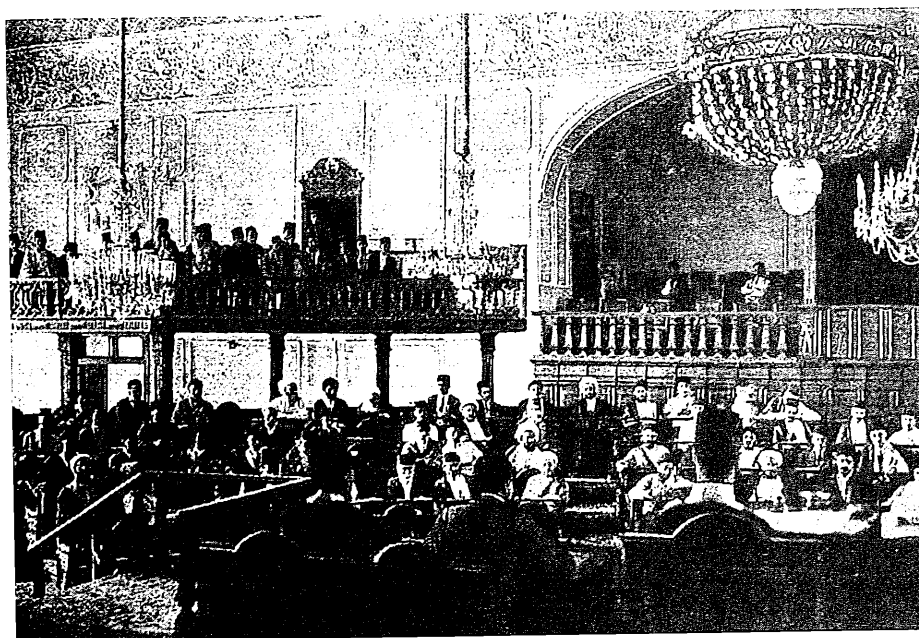
دختران قالیباف، ۱۹۱۰



تاجگذاری محمد علی‌شاه، ۱۹۰۷



لیاخوف و گروهی از قزاقانش، ۱۹۰۸



نشستی از مجلس شورای ملی، ۱۹۰۷



سنگری از جنگندگان در تبریز، ۱۹۰۸



دیوانخانه‌ی رشت پس از فتح آن به دست مجاهدان، ۱۹۰۹



گروهی از مشروطه خواهان در بست، سفارت بریتانیا، قلهک، ۱۹۰۶



نشست یکی از انجمن های تهران، ۱۹۰۶



مجمعی از مشروطه خواهان در تهران ۱۹۰۶



مجاهدان ایرانی و قفقازی در رشت، ۱۹۰۹



مجاهدان در سنگر، تبریز، ۱۹۰۸



باغ مجلس، ۱۹۰۷



گروهی از مشروطه خواهان اسیر محمد علی شاه در باغشاه، ۱۹۰۸

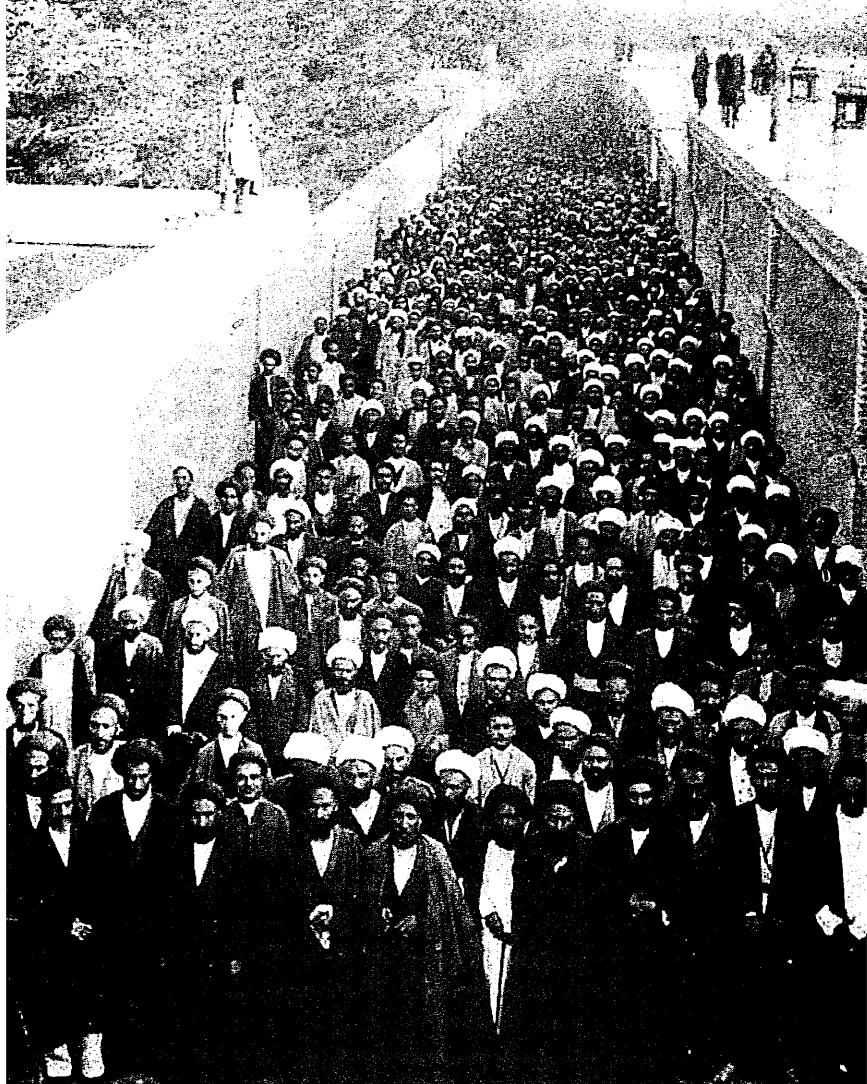


گروهی از مشروطه خواهان در برابر سفارت بریتانیا، اوت ۱۹۰۶



گروهی از مشروطه خواهان در راه قم

Five thousand mullahs, merchants, and artisans: marching to the British Legation, Teheran, for refuge at the beginning the Persian Constitution Revolution (*Illustrated London News*)



پنج هزار ملا، تاجر و پیشه‌ور در راه سفارت بریتانیا در قلهک، ۱۹۰۶



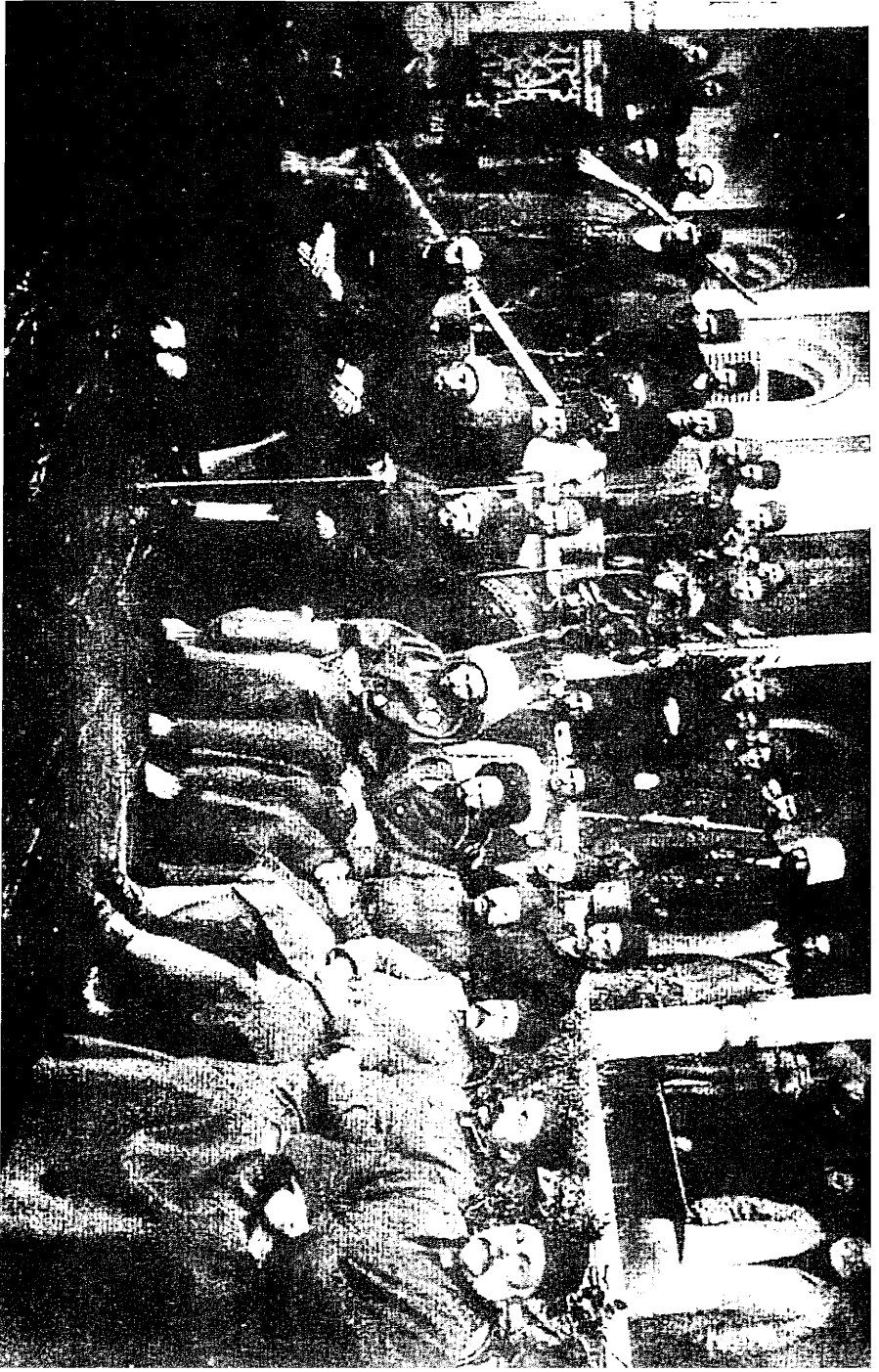
جلادان روسی در باغ شمال تبریز



توپچی های شاه در راه



سردار اسعد بختیاری در اروپا

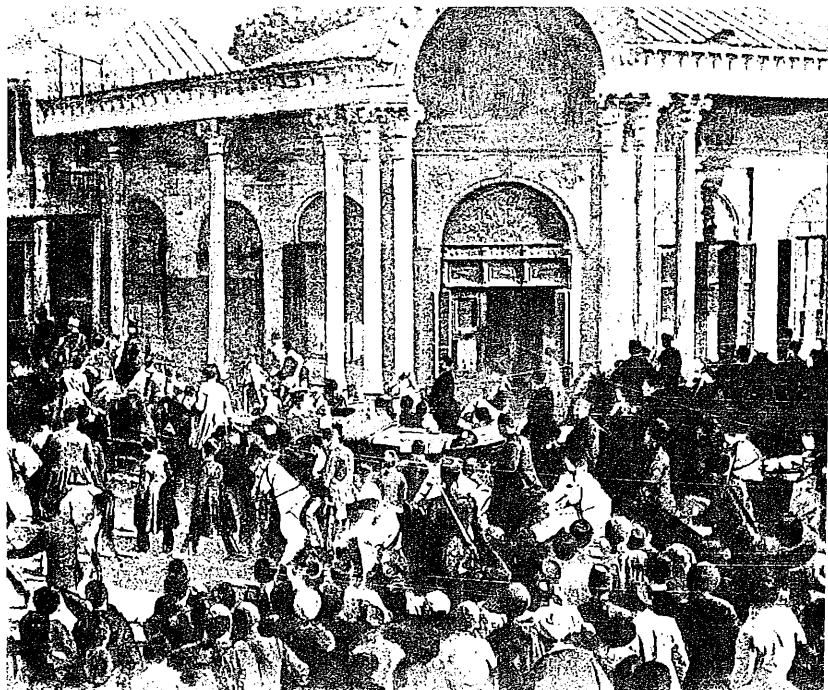




وسط: نریمان نریمانف، رهبر انقلابی قفقازی و نخستین رئیس جمهور آذربایجان شوروی



ستارخان



بمب اندازی به محمد علی شاه



دستگیری چند عابر پس از بمب اندازی به محمد علی شاه



استاد علی اکبر دهخدا



آرشاویر چلنگریان، اندیشمند
سوسیال دمکرات ارمنی تبریز



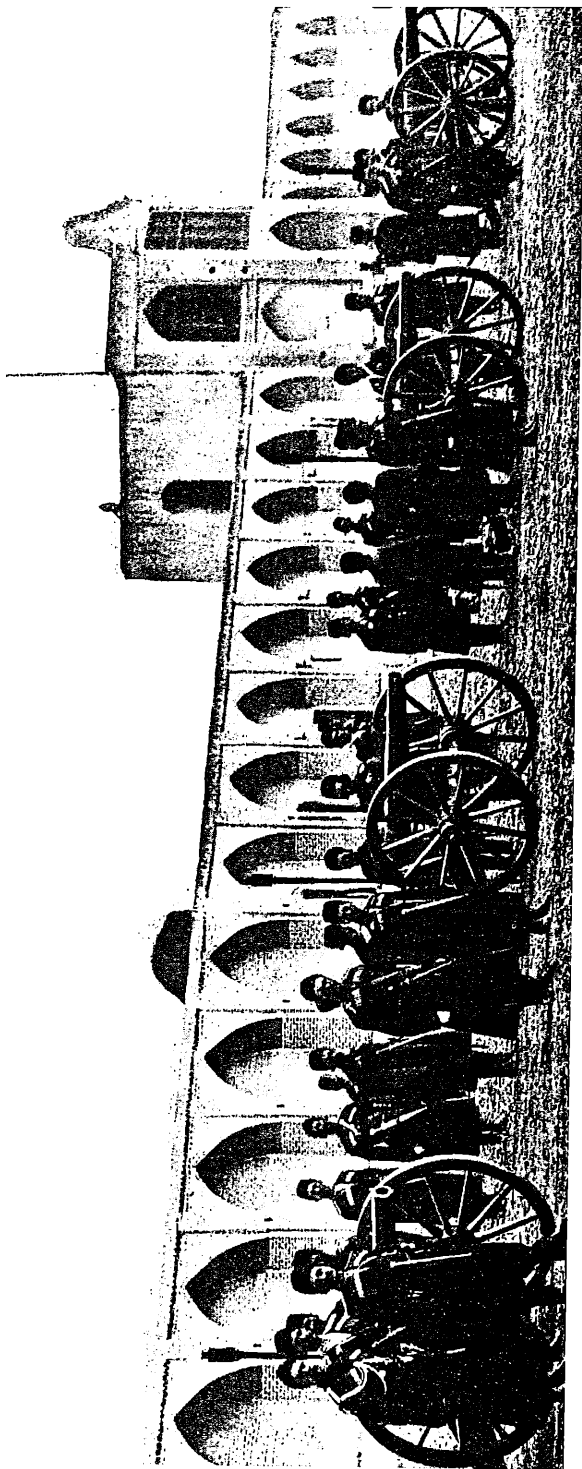
گ. یقیکیان، سوسیال
دمکرات ارمنی ساکن رشت



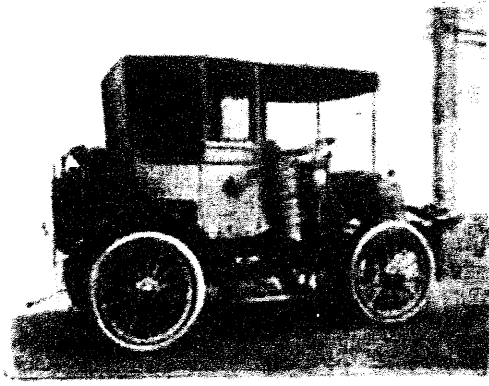
عبدالحسین خان معزاسلطان، سردار محی



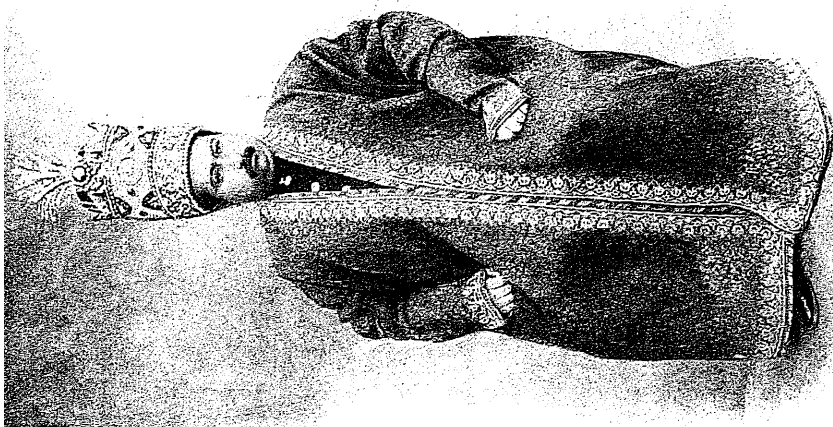
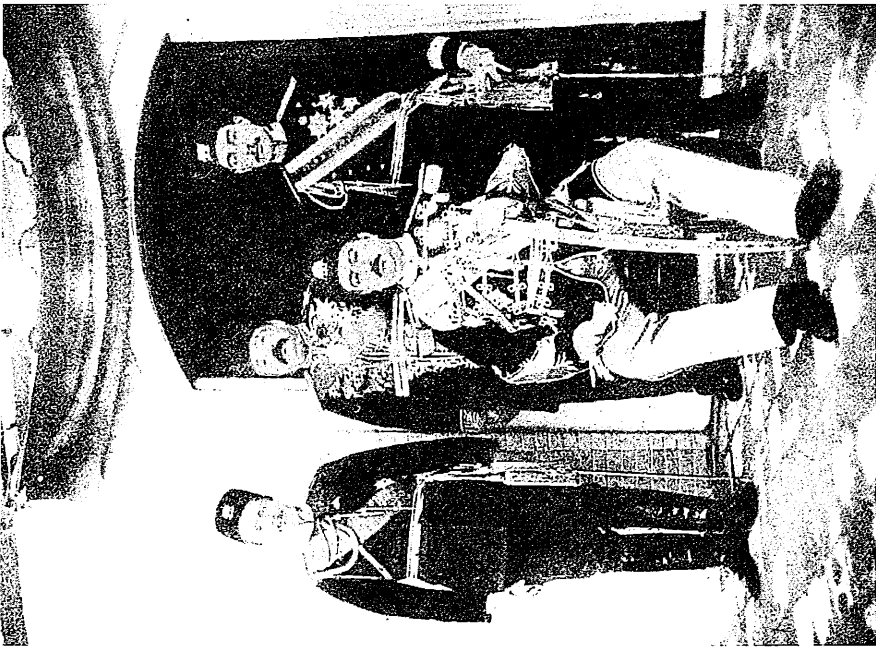
سلیمان میرزا اسکندری در عصر مشروطیت



توپچی های قراق



اتومبیل محمد علیشاه پس از ضربت بمب، ۱۹۰۸





رسولزاده، سوسیال دمکرات ایرانی الاصل باکویی



حسن تقی زاده در عصر مشروطیت

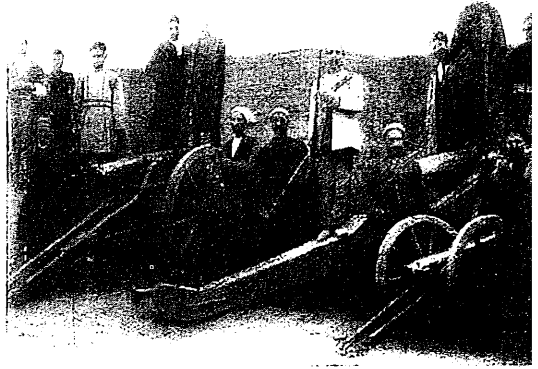


سنارخان،
میرهاشمخان، هم
مجاهدان تبریز

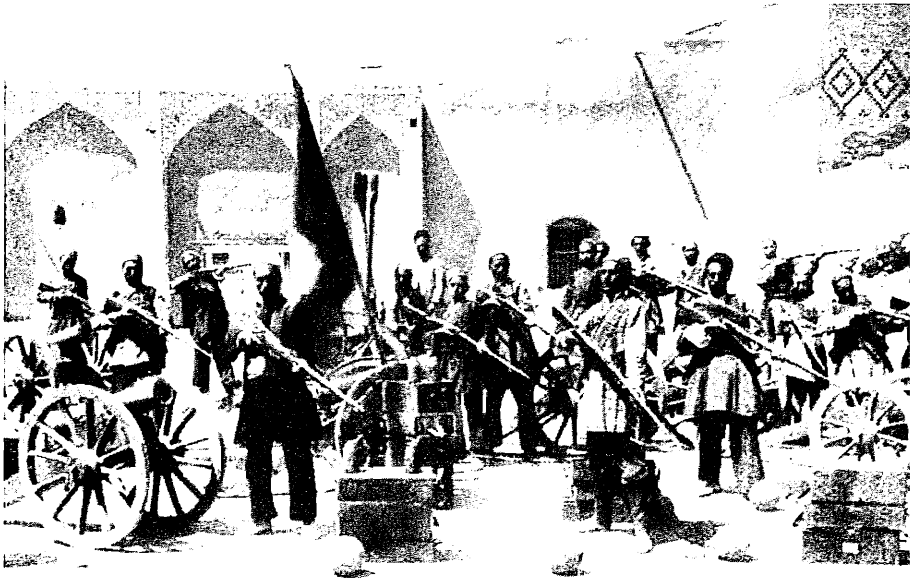
میرهاشم خان



میرهاشم و برخی مجاهدان دیگر



باقرخان و یکی از سنگرهای تبریز



انقلابیون با پرچم ایران در سنگر، تبریز / ۱۹۰۸

واضعان و تدفین و شغای این اولاد غیور را بر از انچه اهل تنگ تلو که اینک از انجمن معتز و از دیگران بجهت مبادی عموها ملی ایران نمودند انقدر
 بیشتر امید است تا درین محترم بدیده وقت نگریسته و قرائت فرمائید و تا قیومت انجمن ابا انی کرمان



از تبریز بکرمان
 اداره تلگراف و دولت علیه ایران
 صفحه

تاریخ اصل مطلب	عدد کلمات	روز	ساعت	دقیقه	اقتلاعات
	۵۲۶				

انجمن معتز را بالی حضرت آقا علماء و آغیان و تجار و اشرف کسیر اصناف در قضاة جاهلین و عموم ملت علیه نیز مالک محروسه ایران
 اید و لایحه عالی نالیده چندی بخوابیم بهمان برکت سینه میگوید که من تنگ آمد فراکش بمقتضای آنکه از اینجا بماند هر چه
 و هر آنچه در طریق فداکاری و یوم شهادت و رضا پیش قدمترین بوده و جان و مال و خانان را تقدیم حفظ حقوقی و هوطن خود نمود
 اینک با فواد دل شکاف نامی نفوس کبک ملائیه و ملت حاجت ایران را در پیتر و آمدن وطن غرق چون میطلبند و در شمار روحانی علماء
 و کرامت اولاد و تجار و اشرف انجمن است که در گمان این لاوران ایلات و طوایف ایران که آثار نشان نامس لوجه تاریخ ملائیه است و وطن عزیز
 ما مدفن نیلان ما از دست میروند و تمام زان و همدیلت نامشروع اجانب از حد گذشته و مع حفظ ناموس ملیان محفوظ بمانند مگر با تعلق
 وطن است و در وقت استقلال وطن میسر نیست جز بفرق و فتنه و فتنه بجز این اتحاد دارد که خون گریسته جا میزنند دریم
 و تنگ بر اساس زار خود بندیم که هوطن غریب از اذخار جبهه تنگ بخوار بر سینه زد و اول بتاوان ناگوار در دست انگلیس خاطر نشانی
 ما میکنند که در امتیث حد و در قسالت از یونان و در صد حلوله اساکرا انگلیس هستند چه بدینچو الا از این خواهد بود در این موقع
 که از این بیان با نامر قوای خود در صد رنج بهمانست که از این بنابر خلاص گردند خدای بخوانست صحت خوب و وطن عزیز ما را چارشان را بر گریز
 ایران مال ایران است و این جامه بشهر سازند برک ما بیو فخر هنوز را و چاره میدورند گویید هنوز خون ایران را میخورد بگسند با همان
 همت و رشادت جامعه ملیه که خود را از قید استبداد نجات داد بر همین بلامه بدر مجاری راهم که داعی امتیث و ماحی استبداد است
 متواپن از خون بر این و پس از این همه همدردیما و همدما آموال دست بسته در دل خار جبهه نشویم و مسلما این موقعیت ما نافع اختلاف
 داخل است که مقاصد خصوصی و صدایت عنا و بن مشروطه و استبداد و نقویت فرق بخلفه ریاسته را که استمهک سیاسی است
 بیک سو نموده و دست اتحاد بر بلامه غیرت و معرفت ایرانیت را بر وزدهیم و همت از دولت محبوب خون بنامه و در اتحاد و اجتماع
 قول قاهره ملیه کوشیم و عقاید خود را از روی حقیقت متفق ازین نام سفید در همدگر گسند و وطن را با ساحل غایت رسانده و اسیر بند
 و بلاد خارجی بر عنوان که پانند نشویم روز همت است و در روز غیرت است اخلاص و ایمه ما القاد است و اتفاق ای برادران و ای پیشوایان
 قوم رسمی مروتی بحال وطن بنامید و نگذارید عدم اتفاق خود مان بنای استقلال حاکمات منزله سازد که انوسر بعد حاصل و نتیجه
 نخواهد داد و السلام علی من اتبع الهدی

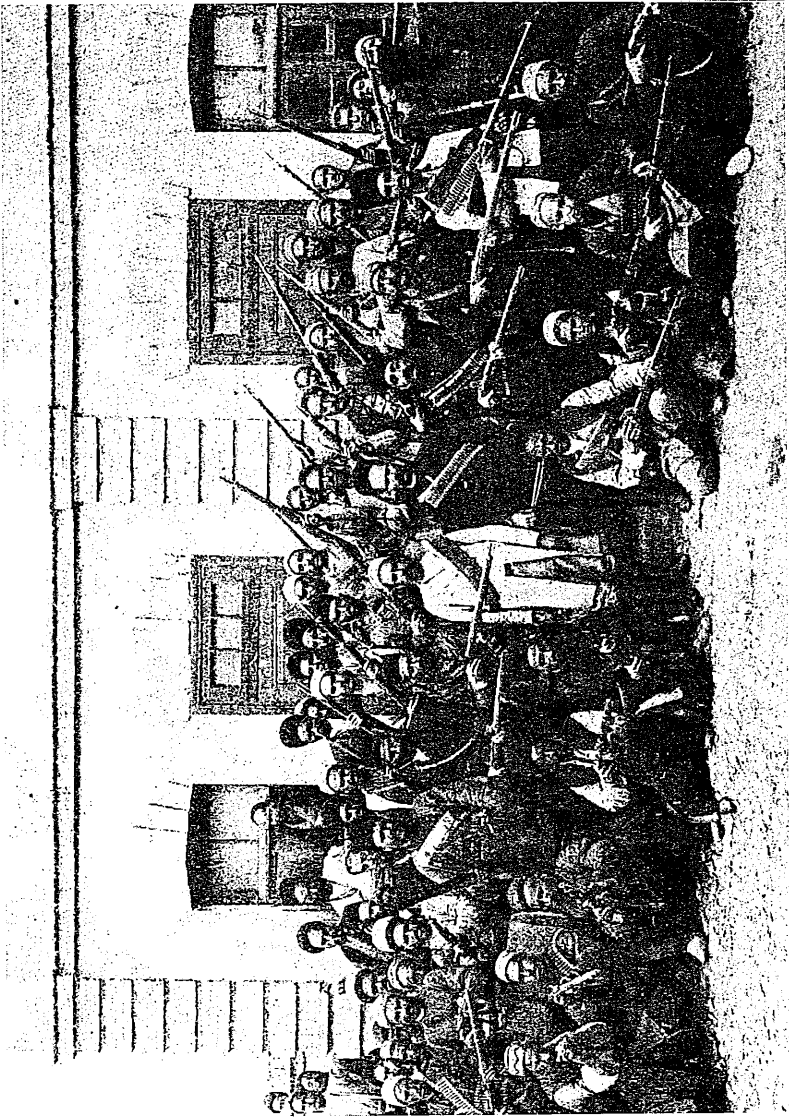


انجمن ابا انی از رایجان

تاریخ ۴ ذی قعدة ۱۵ برج عقرب
 اینجمن
 سنه ۱۳۲۸

Telegram of the Azerbaijan Provincial Anjoman to other provincial anjomans
 (dated 4 Zu'l-qa'deh 1328/15 'Aqrab [Abān] 1328/6 November 1910) (FO 248/1030)

ک اف انجم. انات آذ. باحاز. نه ساد انجم. هاء. انات. در. حصار. م. ذ. القعدة. ۱۳۲۸ / عقرب ۱



ستارخان و مجاهدان



سرگي گامدلشویلی، مجاهد گرجي که پس از شرکت در انقلاب ایران در روسیه تزاری محکوم به اعدام شد



هوارد باسکرویل آموزگار آمریکایی که جان خود را در دفاع از مشروطیت از دست داد



حیدر خان عموانغلی تازیوردیف، در لباس نظامی عثمانی طی جنگ جهانی اول



تبریز ویرانه پس از بمباران روس‌ها



چند قزاق



برادرزاده‌های ستارخان که به دست روس‌ها به دار آویخته شدند، تبریز، ۱۹۱۲



میرزا آقابالاخان آویخته بیع دار از پا، تبریز، ۱۹۱۲



کلبه‌ی یک دهقان ایرانی در اواخر سده‌ی نوزدهم



حملان ایرانی در اوایل سده‌ی بیستم

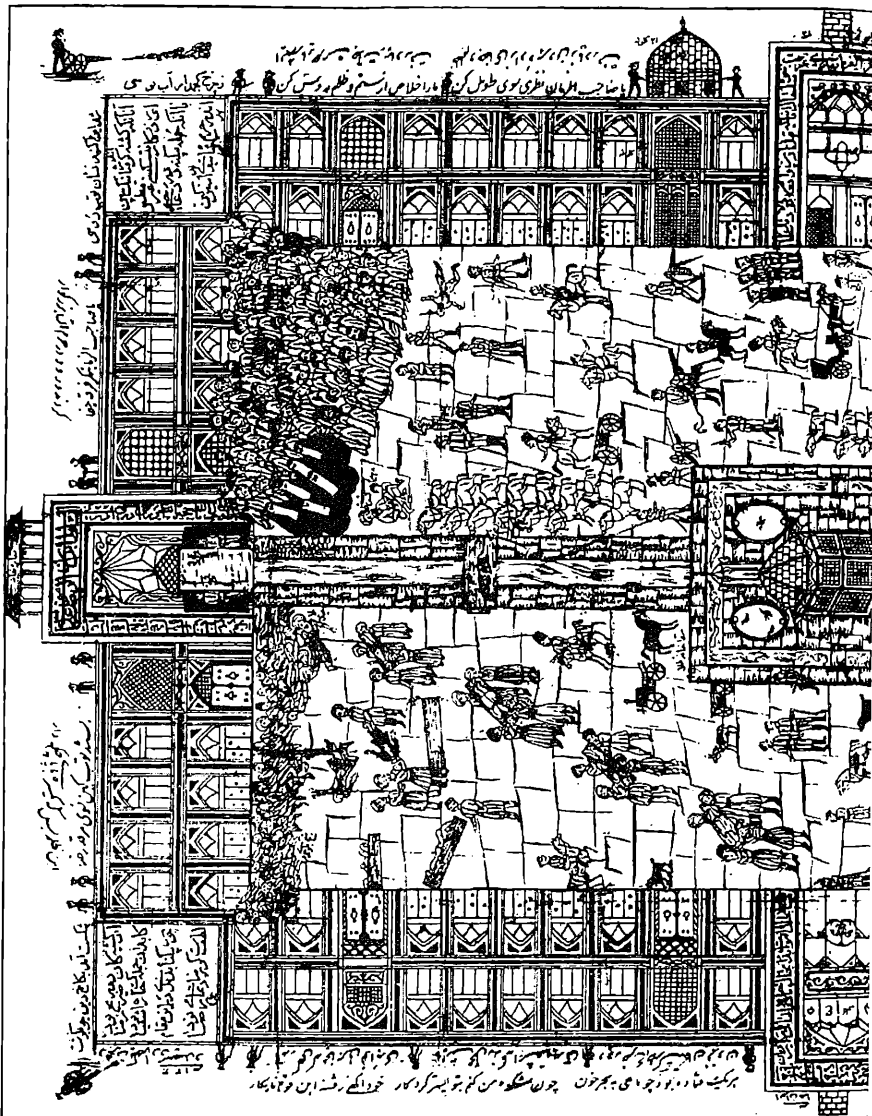




چهار مشروطه خواه آویخته به دار به دست روس ها، تبریز، ۱۹۱۲

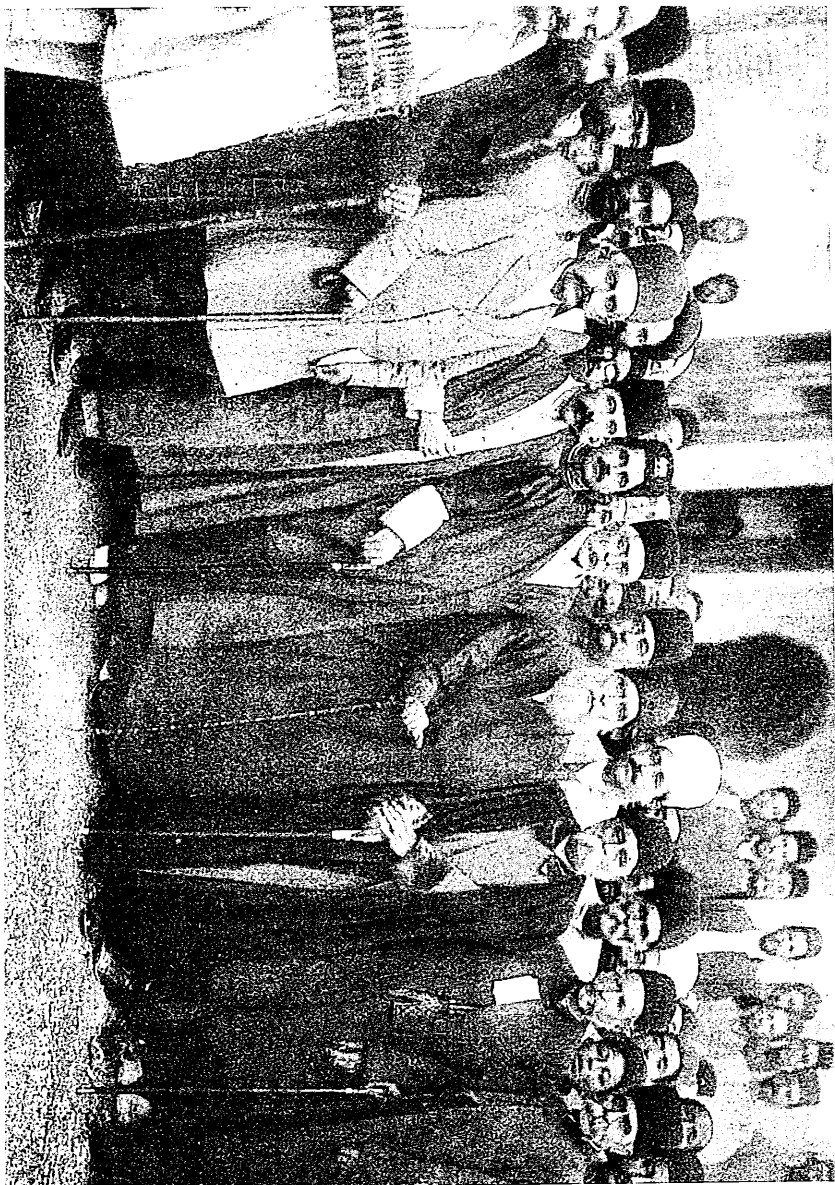


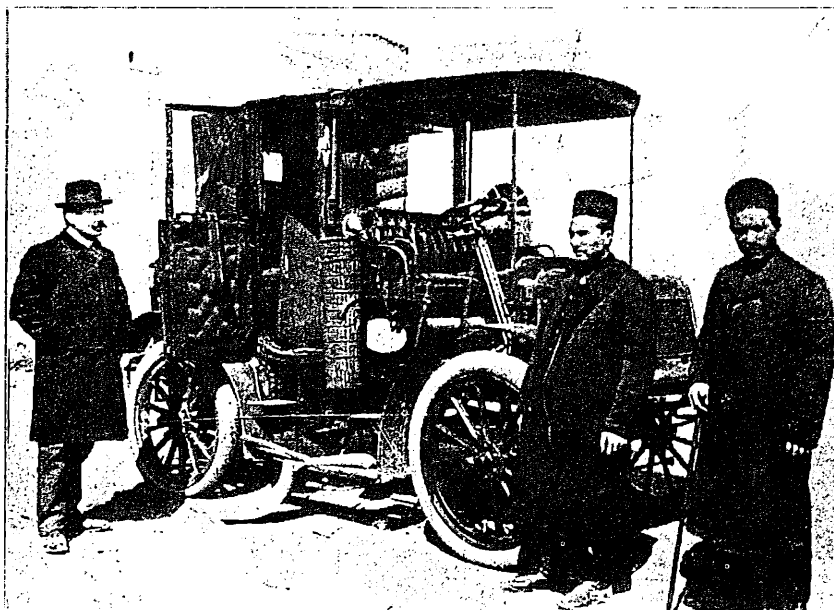
مشروطه خواهان آویخته به دار توسط روس ها و دستیاران ایرانی شان، تبریز، ۹۱۲



An anti-Russian cartoon by a Persian watchmaker to show half of the 'old court' of the shrine of Imam Reza after the Russian bombardment of March 1912, confiscated by the Russians (*The Illustrated London News*)

کارتون توقیف شده‌ی یک ساعت‌ساز ایرانی که نیم ویران حرم امام رضا (ع) پس از بمباران روس‌ها در مارس ۱۹۱۲ را نشان می‌دهد.

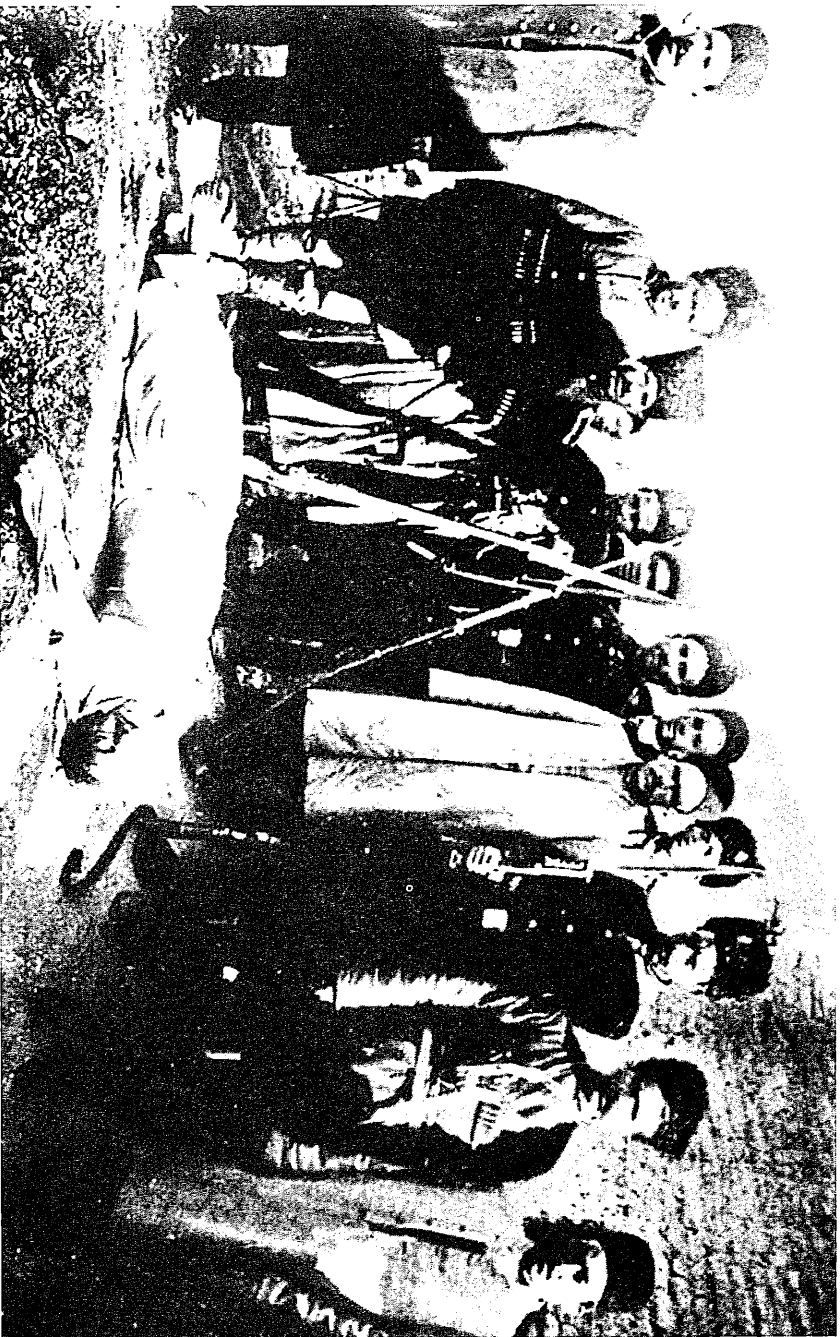




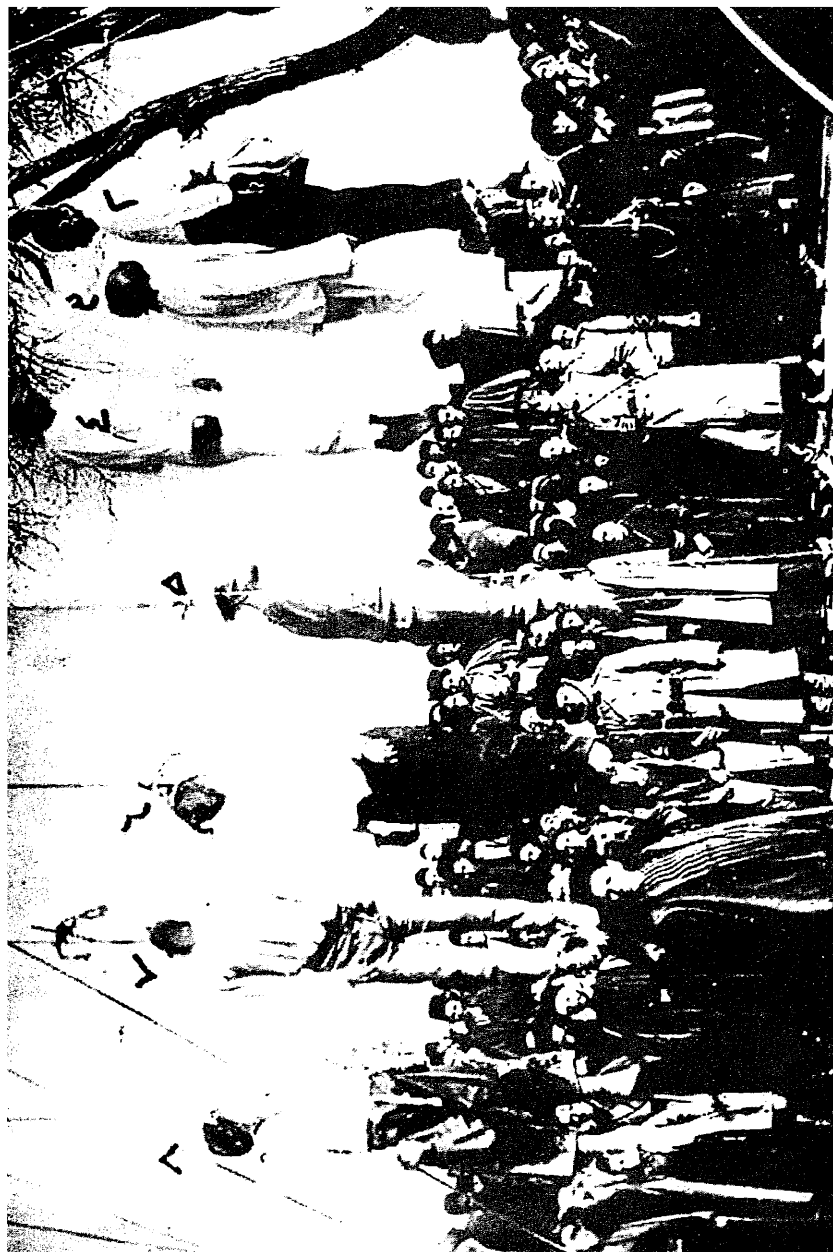
اتومبیل بمب خورده‌ی محمد علیشاه



چند پاسبان نظمیه‌ی عصر مشروطیت



جنازه‌ی مجاهد قفقازی تقی‌یف کشته‌ی دستیاران شجاع‌الدوله، ۱۹۱۲





گروهی از بست نشینان در سفارت بریتانیا، قلهک، ۱۹۰۶



جنازه‌های سید محمد و خسرو شاهی در میان قاتلان شان در خدمت شجاع الدوله، ۱۹۰۹



سپهسالار تنکابنی



چند سرباز ایرانی عصر مشروطیت



زنان مشروطه خواه در برابر رئیس مجلس، تهدید به قتل همسران و پسرانشان
با تیغچه در صورت تسلیم دولت به خواست‌های روسیه تزاری، پایان ۱۹۱۱



برخی بست نشینان در سفارت بریتانیا در حال بحث، ۱۹۰۶



اعضای انجمن زرتشتیان یزد، ۱۹۰۶



دهقانان ایرانی در خرمن کوبی، اوایل سده‌ی بیستم



بدر فرجه سردار داه طبرستان در دوران
حکومت سید علی

گروه از داه طلبان حزب دمکرات ایران ۱۳۲۹/۱۹۱۱ قمری



رجال در بیان سده‌ی نوزدهم



نمایندگان آذربایجان در مجلس اول شورای ملی، ۱۹۰۷







گروهی از مجاهدان زیر فرمان مشهدی محمدعلی ناطف، اهدایی فریدون آذرنور



پنج تن از مجاهدان زیر فرمان مشهدی محمدعلی ناطف، اهدایی فریدون آذرنور



گروهی از مزدوران شهری، بابران، در آغاز سده‌ی بیستم



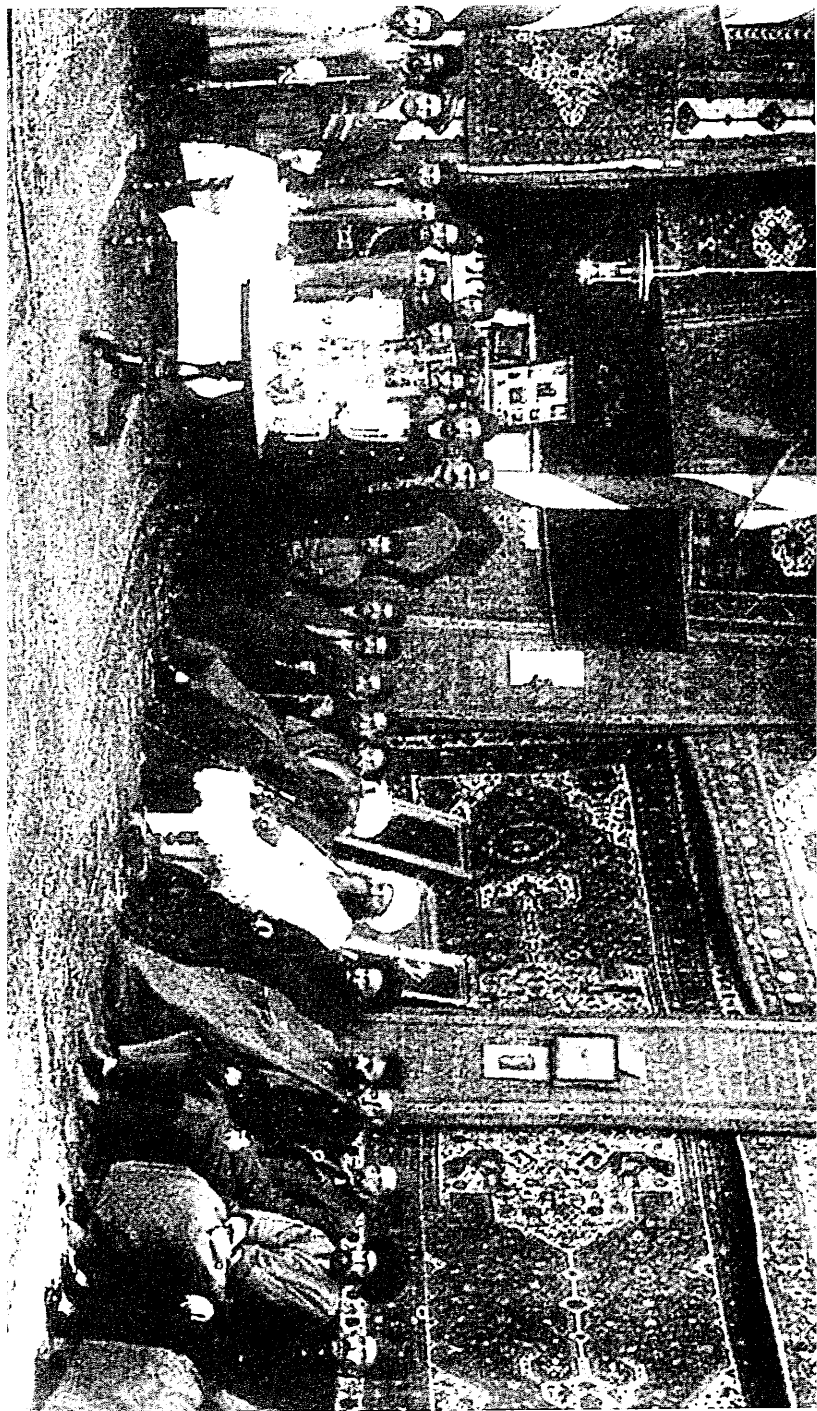
نطق انقلابی در برابر جمعی از مردم تهران، ۱۹۰۶



حمل نان برای بست نشینان در سفارت بریتانیا، ۱۹۰۶



تدارک غذا برای بست نشینان در سفارت بریتانیا، ۱۹۰۶



1977
1978
1979

Директор
Мехизуминг
REDACTION DU JOURNAL
"JIAN XOV"
Mous. Tachoukhan
TACHOUKHAN
TACHOUKHAN

Навандгони моҳона
маҷмуаи намура "Иқоо. Бай-
деҳқонӣ ва Ҳамаҷам Наҳа
Қишлоқи о "Маҷмуаи моҳона
Ҳамаҷам ба Ҳамаҷам
Саркардорони моҳона
Қаҳрамони ҳамаҷам
Иқоо ва Ҳамаҷам
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона

.....

Қаҳрамон, ҳамаҷам ва Ҳамаҷам
маҷмуаи моҳона
Қаҳрамон. Қаҳрамон ва Ҳамаҷам
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона

Қаҳрамон ва Ҳамаҷам
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона

қисмат, ҳамаҷам ва Ҳамаҷам
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона

Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона

Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона
Маҷмуаи моҳона

Rasoulzadeh's Letter to Pavlovich and the latter's remarks on Haidar Khan (courtesy of GARF)

1977
1978
1979
1980
1981
1982
1983
1984
1985
1986
1987
1988
1989
1990
1991
1992
1993
1994
1995
1996
1997
1998
1999
2000
2001
2002
2003
2004
2005
2006
2007
2008
2009
2010
2011
2012
2013
2014
2015
2016
2017
2018
2019
2020
2021
2022
2023
2024
2025



Горьковские революционеры сняты в Дуртавиле в 1909г.
Слева на право: Исдан-Хан и Сатпар-Жан Джамаловы
и чуйинский революционер Орджоникидзе.
Справа на переднем плане — протестный революционер Спиритов.

ستارخان، ارژونیکیدزه و حسن خان در اردبیل، عکس جعلی ساخته‌ی حزب توده سالنامه، ۱۹۷۰



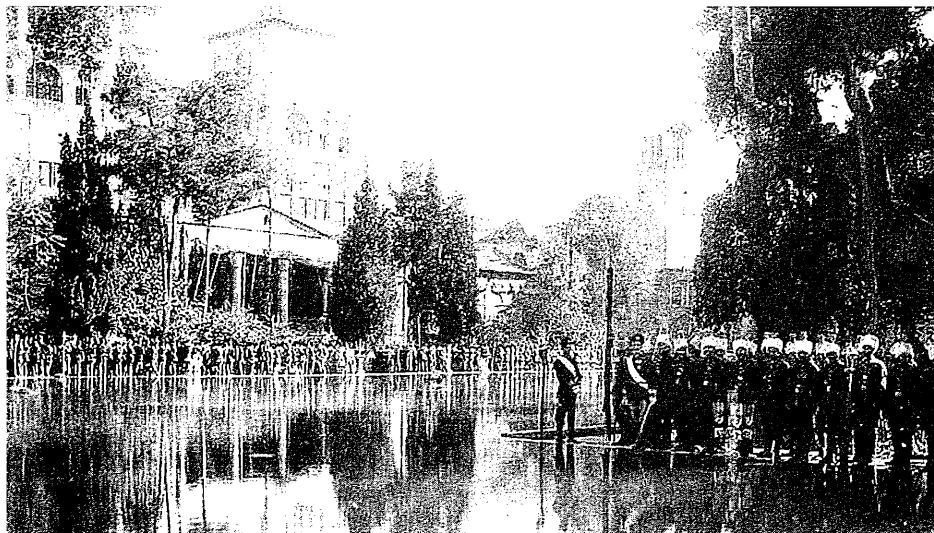
گروهی از تفنگچیان بختیاری که در نبرد علیه محمدعلیشاه شرکت جستند، ۱۹۰۹



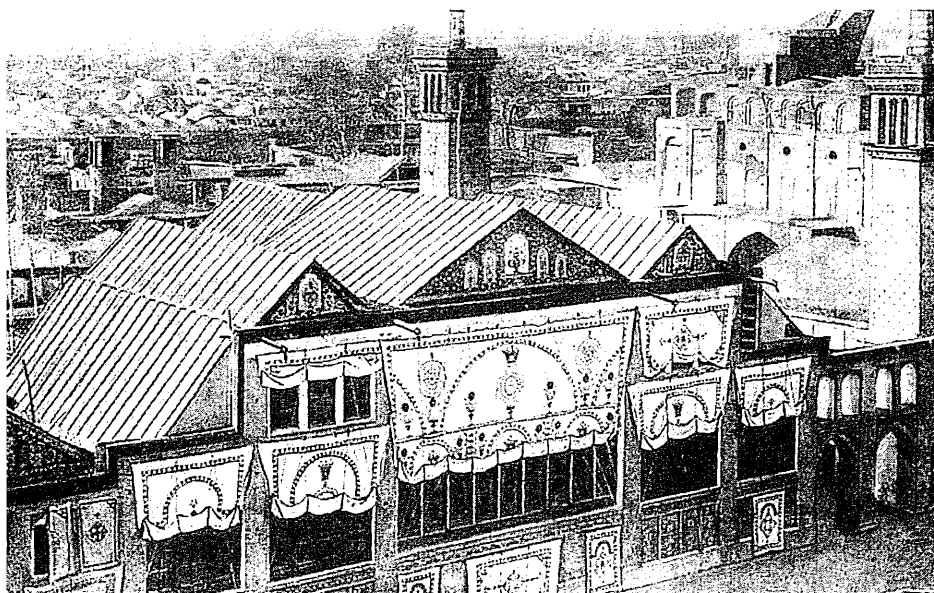
گروهی از مجاهدان آذربایجان، ۱۹۰۸



تیراندازی یک آنارشیست فرانسوی در پاریس به مظفرالدین شاه، سفر ۱۹۰۰



تاج گذاری محمدعلیشاه، ژانویه ۱۹۰۷



نخستین ساختمان مجلس شورای ملی، ۱۹۰۶



ناصرالدين شاه

نمایه

- آ
 آباکا (ن) ۳۴۶
 آبراهامیان، پرواند ۳۳۳، ۳۸۹
 آپتون، جورج ۳۵۴
 آتریت، ۳۴۶
 آخالی اسخیوی (ن) ۳۱۰
 آخالی (ن) ۲۰۹، ۲۵۲، ۴۱۴
 آخوندزاده ۳۷۳، ۴۰۲
 آخوندوف، ا.د. ۱۷۶، ۱۸۱، ۳۸۶
 آدمیت، فریدون ۹۷، ۹۸، ۳۵۸، ۳۵۹
 آذرنور، فریدون ۳۸۷
 آذری، ا. ۲۰۶
 آراوود (ن)، ۴۲۴
 آرتولد، سر آرتور ۳۵۱
 آرتوتیان ۳۸۹، ۴۰۹، ۴۲۹
 آزریر (ن) ۳۸۲
 آفاری، ژانت ۳۳۳
 آقا سید رضا ۲۰۲
 آقایف ۱۸۰، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۲۳، ۲۶۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷
 آکسلرود ۳۲۷، ۳۹۵
 آکوپوف ۳۷۸
 آگاهی، عبدالحسین ۱۷۲، ۲۵۵، ۳۸۳، ۳۸۵
 آلی (ن) ۲۲۸، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۹۶
 آلیوشا ۲۰۹
 آمیرانی (ن) ۲۵۱
 آنتیپوف ۲۴۴
 آندراسیان، پطروس ملیک ۳۷۹، ۲۴۲
 آندرانیک ۴۰۶
 آندریاسیان، بدروس ۱۵۹
- آثرینبور (کاپیتان)، ۴۱۷
 آثرینبو (سروان) ۲۴۳
 آواکیان، سیدراک ۴۴۳
 آوخوتیف، ۲۵۸
 آیندگان (ن) ۳۹۶
- الف
 ابراهیم شیرازی (حاج) ۳۴۰
 ابراهیموف، تقی شاهین ۱۸۰، ۶-۲۰۵
 ۲۰۸، ۲۳۱، ۲۹۵، ۳۹۲، ۳۹۵
 اُبن، اوژن ۲۰۷، ۲۱۳، ۳۹۶، ۳۹۷
 ابن روستا ۵۳
 ابوالعلاء معری ۲۹۳
 ابوالفضل خان ۲۲۹، ۴۰۳
 اُبوت (کنسول) ۸۰، ۸۳، ۹۱، ۱۰۲، ۱۱۵
 ۱۴۴، ۳۳۸، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۵
 اتابک، میرزا علی اصغرخان ۱۵۰، ۲۱۷
 ۳۱۲، ۳۷۸، ۴۲۹، ۳۷۵
 اتحادیه (نظام مافی)، منصوره ۴۲۷
 اتحادیه‌ی شاهسون، ۶۱
 اتفاق کارگران، ۳۸، ۱۳۳، ۱۴۰
 اجتماعیون اعتدالیون، ۳۰۸
 احتشام‌السلطنه، ۳۶۳
 احزاب سیاسی در مجلس سوم (ک) ۴۲۵
 احمدبیگ آقایف، ۴۰۹
 احمد شاه، ۳۱۱
 احمدعلی خان، ۳۱۸
 احمد میرزا، ۳۷، ۱۵۴
 اختر (ن) ۳۱، ۱۷۰، ۱۷۱، ۳۸۴
 اذکایی، پرویز ۴۲۴

- ارانی، تقی ۲۹۲
 آرژونیکدزه، سرگو ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۷۶، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۸۵، ۴۰۱-۶، ۴۰۴، ۴۱۸، ۴۳۴، ۴۴۱
 ارسول، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۳۶۶
 ارشاد (ن) ۱۸۴، ۳۶۸، ۴۰۹
 ارفع، ۱۱۵
 ارمنیان ایران (ک) ۳۳۴
 از انزلی تا تهران (ک)، ۴۱۳
 اسپرینگ، سیر سیسل - رایس ۷۱، ۱۴۶، ۱۴۸
 استالین، ژوزف ۱۳۰، ۱۷۵-۶، ۲۰۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۸۲، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۲۶، ۳۸۶، ۳۹۸
 استپانیان، تیگران ۳۹۹، ۴۲۲، ۴۲۴
 استپانیان، س. س. ۱۱۰
 استولین ۱۷۷
 اسخیوی (ن) ۲۳۰، ۲۵۲، ۲۷۶، ۴۰۶، ۴۲۳
 اسدآبادی، سید جمال ۱۴۵، ۳۷۳
 اسکاچکو ۳۱۴
 اسکندری، سلیمان میرزا (محسن) ۲۶۱، ۲۶۷، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶-۲۲، ۳۱۹، ۳۲۱، ۴۲۵، ۴۳۳، ۴۳۴
 اسکویی، اکبر ۲۰۲
 اسماعیلیه ۷۹، ۱۷۱، ۱۷۸، ۲۳۷
 اسناد تاریخی (ک) ۳۶۶
 اشرف، احمد ۹۳، ۹۶، ۳۳۶، ۳۵۷
 اشنایدر ۳۷۴
 اصلاتی، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۷
 اعتدالیون، ۲۵۰
 افشار، ایرج، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴
 افندیف، ب. ی. ۱۷۵، ۱۷۶، ۳۸۶
- افندیف، س. م. ۳۸۶
 اقبال، عباس ۳۱۲
 اقدام (ن) ۴۳۳
 اکالی (ن) ۲۵۱
 اکبرزاده، یوسف ۱۸۰، ۲۳۸، ۴۱۶
 الکسیف آرشوف، الکسی ۳۸۵
 امام حسین، ۲۱۷
 امام علی، ۲۱۷
 امام غایب، ۲۱، ۷۸، ۲۸۱
 امپراتوری عثمانی، ۱۹، ۱۱۶، ۱۱۸، ۲۲۲، ۲۳۵
 امیر اعظم، ۱۹۳
 امیر بهادر، ۳۸۱
 امیر حاجبی ۲۷۲
 امیرخیزی، اسماعیل ۲۰۸، ۳۹۵، ۴۰۹، ۴۱۶
 امیرکبیر، میرزاتقی خان ۳۱، ۹۳
 امین‌التجار، حاج میرزا حبیب‌الله خان ۴۳۳
 امین‌الدوله ۴-۳۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۹۳
 امین‌السلطان، علی اصغر خان اتابک ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۴۵
 امین‌الضرب، حاجی محمد حسن ۷-۹۶، ۹۹، ۱۰۷، ۱۳۲، ۳۵۶، ۳۵۷، ۴۳۳
 انتر، ۱۲۵
 انجمن جوانان مسیحی ۱۵۷
 انجمن گیلان ۳۷۵
 انجمن مجاهدین تبریز ۲۰۸
 انجمن ملی ۱۵۱، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳
 انجمن ملی آذربایجان ۱۵۱
 انجمن (ن) ۳۷۵، ۴۲۱
 انقلاب آمریکا ۴۷
 انقلاب اکتبر ۳۱۳
 انقلاب ۱۹۰۵ روسیه ۲۳، ۱۴۵، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۵، ۲۲۴، ۲۳۷

- انقلاب فرانسه ۴۷
 انقلاب مشروطه ایران (ک) ۴۱۵
 انقلاب مشروطیت ایران ۹۰-۱۲۸۵ (ک)
 ۳۳۳
 انگلس، فردریش ۲۸۵
 اوانسیان آرداشس ۳۲۸، ۴۰۱
 اولتیماتوم روسیه، ۳۸، ۲۶۹، ۲۷۴
 اومانیتہ (ن) ۲۵۶
 ایران دوست ۳۷۰
 ایران کبیر (ن) ۳۳۱
 ایران کنونی (ن) ۴۴۴، ۳۳۱
 ایران نو (ن) ۳۷، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۲،
 ۲۰۷، ۲۶۱، ۶-۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۱،
 ۴۲۵، ۴۲۳، ۳۱۵، ۲۷۲-۴
 ایرولیسکی ۲۴۴
 ایزوستیا (ن) ۳۲۱
 ایستویک، ای. بی. ۸۳
 ایسکرا (ن) ۱۷۲، ۳۸۵
 ایلات قاجار ۴۷
 ایل بختیاری ۹۷، ۹۹، ۱۵۳، ۱۶۳
 ایل شاهسون ۱۵۶، ۲۶۴
 ایوانف، م. س. ۱۸۰، ۷-۲۰۵، ۲۲۲،
 ۲۹۶، ۳۲۷، ۳۷۳، ۳۸۹، ۴۰۴، ۴۱۹
 ایوان مخوف ۳۱۰
- ب
 بابا محمدوف گنجوی ۱۰۵
 باست، جیمز ۷۱، ۸۲، ۱۱۱
 باسکرویل، هوارد سی. ۵، ۲۹، ۳۶،
 ۳۰۵-۲۹۸، ۴۳۰، ۴۳۱
 باسکرویل، هنری ۲۹۹
 باسیل، ژوزف ۲۷۲
 باشکیروف، ا. ۳۷۰، ۳۷۱
 باقریگ ۲۳۰، ۲۳۱
 باقرخان ۲۰۲، ۲۴۱، ۲۵۶، ۳۱۲، ۳۹۸
- باقروف، میرجعفر ۳۸۶
 باکو (ن)، ۲۳۰
 باکینسکی رابوچی (ن)، ۱۲۷، ۱۲۸
 بانوریان، سیدراک [بانوریانتز] ۴۱۰،
 ۲۴۲
 بختیاری، حسین قلی خان ۳۵۷
 برآر ۳۴۸
 برامبولینی، جی. ۲۳۴
 براون، ادوارد جی. ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۵۶،
 ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۴، ۲۴۶، ۷۳-۲۷۱،
 ۲۹۱، ۴-۲۹۳، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۰۸،
 ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۷۶، ۳۹۲، ۴۲۰،
 ۴۴۳، ۴۲۹
 بردزولا ۲۵۱
 برڈل، ۲۸۹
 برزنیشویلی، ساندرو ۴۱۷
 برگسن ۳۵۴
 بلانکی، آگوست ۱۷۱
 بلان، لویی ۱۷۱
 بلنوسیم، ۷۳-۱۷۲، ۱۹۵، ۲۱۰، ۲۸۴،
 ۲۹۶، ۲۹۴
 بلنویک (ن)، ۱۲۷
 بلیوسکی، اف. بی. ۴۱۴
 بلووا، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۷۹، ۱۸۰،
 ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۹، ۶-۱۹۴، ۲۰۲،
 ۷-۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۱۹،
 ۲۳۹، ۲۵۵، ۲۹۵، ۳۸۷، ۳۹۰،
 ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۱۴
 بنایی، مشهدی اسماعیل ۲۰۲
 بنجامین، اس. جی. دلبیو. ۱۱۱، ۳۵۳
 بنو عزیزی ۳۶۵
 بُنیادزاده، د.خ. ۳۸۶
 یوربا ۲۲۸، ۲۵۹
 بور - رانسکی، ۱۸۱، ۱۹۶، ۲۰۱،
 ۲۱۰، ۲۹۵، ۲۹۶

- بهار، محمدتقی ۴۲۹
 بهبهانی، آیت‌الله سید عبدالله ۳۸، ۱۵۰
 ۳۱۲، ۲۱۷
 بهزاد نک: طاهرزاده
 بیات، م. ۳۳۳
 بین‌الملل سوسیالیست ۲۱۰، ۲۲۴، ۲۲۸
 ۲۳۱، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۹۱
 بین‌الملل کارگری ۲۵۹
 بنس (بارون) ۱۰۴
 بینینگ، رابرت ۸۰، ۸۱
 بیهقی ۵۶
- ب**
 پائومیان ۱۷۶
 پاشاخان ۲۵۴
 پالکونیک ۲۱۶
 پان اسلامیس ۲۳۵
 پانوف ۳۱۷، ۳۷۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۹
 پاولوویچ، میخائیل (ولتمان) ۲۰۷، ۲۱۲
 ۲۱۳، ۲۵۸، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۱
 ۲۷۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۰۷
 پتروف، ۳۵۵
 پراودا (ن) ۲۳۲
 پرسیتس (ن) ۲۷۲
 پرکینز، جاستین ۷۶، ۷۷، ۱۰۲، ۱۱۱
 ۲۵۹، ۳۵۱
 پرنی، ۲۵۹
 پرولتاریا، ۲۳۲
 پرولتاریات، ۱۲۷
 پرومیسلوی و ستنیک (ن) ۱۲۷
 پلاتسون، ۱۷۹
 پلاستون، و. ۲۸، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۶-۹
 ۲۲۳، ۲۶۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷
 ۴۱۱، ۴۱۶، ۴۳۶
 پلخانف، گئورگی ۳۳، ۵۴، ۱۳۶، ۱۳۷
- ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶-۹، ۲۳۲، ۲۴۱
 ۲۴۴، ۲۷۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۶
 ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۹۵، ۴۰۰، ۴۰۱
 ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲
 پلی، لوئیز ۳۵
 پندنامه، ۶۳
 پوتمکین (رزمن او) ۲۰۹، ۲۵۴، ۲۵۵
 پوختونوف، ۲۵۳
 پوکلوفسکی، ۴۳۹
 پولادین (سرهنگ) ۳۴۰
 پولاک، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۱۰۳، ۳۵۲
 پولسی، ۲۵۳
 پهلوی، رضاشاه ۶۳، ۲۸۲، ۳۲۲، ۳۲۴
 ۳۲۹، ۳۴۰، ۴۲۱، ۴۳۸
 پهلوی، محمدرضا شاه ۲۵، ۲۱۶، ۲۸۲
 پیرنیا، ابوالحسن ۱۷۴
 پیشه‌وری، جوادزاده ۳۲۸، ۳۸۲
 پیشه‌وری، محمد جعفر، ۳۹۸
 پیلسیاتنز، ورام ۲۲۶، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳
 ۲۶۴-۶، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۲۸
 ۳۲۹، ۴۲۲، ۴۴۱، ۴۴۲
- ت**
 تاتیان، لودویگ ۴۴۳
 تاچه شود؟ (ک) ۳۶۵
 تاریخ بیداری ایرانیان (ک) ۳۹۷
 تاریخ طبری (ک) ۳۸۴
 تاریخ و جغرافیای تبریز (ک) ۳۴۷
 تاریخ هجده ساله آذربایجان (ک) ۴۱۵
 تارپوردیف، علی اکبر ۳۱۱
 تامپسون، آر. ۹۳
 تانکوان ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۴
 تاینز (ن) ۱۳۹، ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۳۴، ۳۹۲
 تحویل‌دار، میرزا حسین خان ۱۰۳
 ترابیان ۲۴۱، ۴۱۰

ج
 جاپاریدزه، آپولون گلاخویچ ۶-۱۷۵،
 ۴۱۸، ۳۸۶، ۲۵۴، ۱۸۱
 جاپاریدزه، الیوشا ۱۷۵
 جاوید، سلام‌الله ۳۹۳
 جبالوف، مشهدی محمد آقا ۱۸۳
 جغرافیای کرمان (ک) ۳۶۱
 جکسون، جان بی. ۴۳۰
 جمال‌زاده، محمد علی ۳۵۵
 جمال واعظ (سید) ۲۰۳
 جنبش بایبه ۳۱
 جنبش ترک‌های جوان ۱۹
 جنبش قرامطه ۱۷۱، ۳۸۴
 جنگ اول ایران و روسیه ۴۸، ۵۰، ۱۰۲
 جنگ جهانی اول ۲۵، ۳۹، ۸۸، ۱۱۴
 ۱۲۱، ۱۴۱، ۱۶۲، ۲۳۳، ۲۷۴، ۲۷۶
 جنگ جهانی دوم ۳۹، ۴۰، ۲۳۶، ۲۸۶
 جنگ دوم ایران و روسیه، ۴۸
 جورابچی، حاج محمد تقی ۴۱۴
 جونز، سر هنری ۵۰
 جوینی، ۵۶، ۵۹
 جهانشاه خان ایل بیگی، ۶۱

ج
 چرچیل، جی. بی. ۲۴۷
 چکمه‌دوز شیرازی، حاجی علی ۳۶۱
 چلنگریان، آرشاویر ۳۶، ۱۹۱، ۵-۲۲۳،
 ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۲
 ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۸۶، ۲۸۸، ۸-۳۲۶،
 ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲
 ۴۱۶، ۴۴۲، ۴۴۳
 چورکچی، اسماعیل ۳۶۱
 چونی آزی (ن) ۲۵۱، ۲۵۳، ۳۸۹
 چونی ساکمه (ن) ۲۵۱
 چونی کوالی (ن) ۲۵۱، ۲۵۲

تریت، میرزا محمد علی خان ۲۰۲، ۴۲۲
 ترکمان، محمد ۳۸۱
 ترکمن‌چای (معاهده) ۳۱، ۵۰، ۲۱۲
 ترک‌های جوان ۱۹، ۲۲۲، ۳۰۷
 ترنر، جی. دی. ۱۵۷، ۳۷۹
 تر - واردانیان، ا. ۴۴۳
 تر - هاکوبیان، ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۶۱، ۲۶۳
 ۲۶۵، ۲۷۳، ۴۰۱، ۴۴۱، ۴۴۲
 تر - هووانسیان، ایزاک ۴۰۳
 تشیح صفوی، ۲۸۴
 تقی‌زاده، سید حسن ۱۱۷، ۱۴۹، ۲۵۱
 ۵-۲۶۱، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۵
 ۳۱۶، ۳۱۹، ۵-۳۲۲، ۳۲۹، ۳۶۷
 ۳۷۵، ۳۸۰، ۳۹۱، ۴۰۰، ۴۰۹
 ۲-۴۲۰، ۴۲۴، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱
 ۶۰، ۶۰، ۶۳
 تقی‌یف، ۱۲۹، ۳۳۰
 تکامل (ن) ۱۷۶، ۳۸۶
 تمدن (ن) ۲۰۷، ۳۹۳
 تنکابنی، محمدطاهر ۲۶۱
 توتایف، ۱۸۹، ۲۰۱، ۲۴۰، ۳۸۶، ۳۸۷
 ۴۰۹
 توچوفسکی، سیویو ۱۷۶
 توکسن، ۳۸۸
 تولستوی، لئو ۴۰۷
 تومارا، ۱۰۰، ۱۰۷، ۳۵۶، ۳۵۹
 تومانیانز، الکسان خان ۳۳۰، ۴۳۳
 تهرانی، میرزا ابوالحسن ۲۰۲
 تیگرانوف، ۶۹، ۷۰، ۱۱۹، ۱۲۵، ۳۴۰
 ۳۴۶، ۳۴۷
 تیمورتاش، ۳۳۲، ۳۴۰، ۴۰۳

ث
 ثریا (ن) ۳۲، ۱۲۳، ۲۵۱
 ثقة‌الاسلام ۱۵۷، ۱۵۹

- چپاشویلی، ج. س. ۲۷، ۳۱۰، ۳۳۴
 چیچرین، ۳۲۱
- ح
 حاجی‌خان، ۲۰۲
 حاجی‌رضا، ۱۹۲، ۱۹۳
 حاجینسکی، م. ح. ۱۷۶
 حادثه‌ی پارک اتابک، ۲۵۰
 حبل‌المتین (ن) ۳۲، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۹۶
 ۴۱۳، ۴۰۸، ۳۹۷
 حرفی از هزاران کاندید عبرت‌آمد (ک) ۴۱۴
- حزب اجتماع‌یون ۱۸۱، ۲۷۵، ۳۲۰
 حزب اجتماع‌یون - اتحادیون ۳۰۸
 حزب انقلابی ایران ۳۱۳
 حزب توده ۲۵، ۳۹، ۱۳۳، ۲۸۱، ۲۸۴
 ۲۸۷، ۳۰۹، ۳۲۱-۲، ۳۲۲، ۳۳۲
 ۳۳۴، ۳۷۰، ۳۷۱، ۴۰۵، ۴۱۹
 ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۴، ۴۴۱
 حزب دموکرات ایران ۱۴۰، ۱۵۵، ۱۷۰
 ۲۰۷، ۲۳۵، ۲۳۷، ۵۱-۲۵۰، ۲۶۱
 ۷۳-۲۶۲، ۶-۲۷۵، ۲۸۵، ۲۸۷-۹
 ۲۹۵، ۳۰۸، ۳۱۹، ۴۲۵، ۴۲۶
 حزب سوسیال دموکرات آلمان ۲۳۲، ۲۶۷، ۲۵۹
- حزب سوسیال دموکرات ایران ۳۱۳
 حزب سوسیال دموکرات تبریز ۲۰۸
 حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۶۹، ۱۷۲، ۷۸-۱۷۵
 ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۲۸
 ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۵۴، ۲۵۸-۹، ۲۶۴
 ۲۶۵، ۲۷۲، ۲۹۵-۶، ۳۱۰، ۳۱۵
 ۳۲۷
 حزب عدالت ۳۱۳، ۴۴۳
 حزب کمونیست ایران ۲۵، ۳۹، ۱۴۰
- ۲۵۱، ۲۸۱-۸، ۲۸۷، ۳۱۴، ۳۲۸
 ۴۰۲، ۴۲۶، ۴۳۷، ۴۴۲، ۴۴۳
 حزب مساوات ۳۱۵، ۳۱۶
 حزب هنجاک ۳۲۹، ۳۳۰، ۴۰۰، ۴۴۳
 حسن خداداد آذربایجانی، ۱۱۶
 حسین پرویز تهرانی، ۴۲۴
 حسین سرابی، ۲۰۲
 حقوق (ن)، ۳۱۹
 حکمت، ۹۳، ۹۶، ۳۵۷
 حکومت وحشت در تبریز (ک) ۱۵۶
 حکیمی (حکیم الملک)، ابراهیم ۲۶۱، ۳۲۵
 حیات (ن)، ۳۹۶
 حیات یحیی (ک) ۳۶۳، ۳۸۹
 حیدرخان عمواغلی (تاریوردیف) ۱۹۷، ۱۹۸، ۲-۳، ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۱۹، ۲۵۱
 ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۱۲-۳۱۱، ۳۱۴
 ۳۹۱، ۴۰۹، ۴۱۵، ۴۲۲، ۶-۴۳۵
 ۴۳۷، ۲۶۵، ۳۱۱
 حیدرخان عمواغلی، چکیده‌ی انقلاب (ک) ۳۹۳
 حیدر عمواغلی درگذر از طوفان‌ها (ک) ۳۹۵
- خ
 خاچاتوریان، واسو ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۲۵
 ۸-۲۲۷، ۲۴۲، ۲۵۳، ۳۲۶، ۳۲۷
 ۳۹۵، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۱۰، ۴۱۱
 خاطرات (ک) ۳۸۰
 خالادزه، سیمون پاولوویچ ۴۱۷
 خامنه‌ای، محمدصادق ۲۰۲
 خراسانی، مُلا میرزا حبیب‌الله ۲۰۳
 خطاب به دهقانان (ک) ۲۳۴
 خلعتبری، آ. س. ۳۶۳، ۳۷۷
 خُمامی رشتی (حاجی) ۱۹۲، ۱۹۳، ۳۷۴

دوافروش، حاجی علی ۲۰۲
 دوتی، دبلیو. اف. ۴-۳۰۱، ۳۰
 دو سند از انقلاب مشروطیت ایران (ک)
 ۳۷۵
 دوگروت، ام. پی. ۹۲
 دولت آبادی، یحیی ۱۰۹، ۱۷۴، ۲۹۲،
 ۳۰۷، ۳۱۹، ۳۶۳، ۳۸۹، ۴۳۱
 دولیدزه، شالوا ۲۵۴
 دومون، ام. ۲۷
 دهخدا، علی اکبر ۵، ۲۹، ۱۰۹، ۱۷۳،
 ۲۶۵، ۲۹۲، ۳۰۶-۹، ۳۶۳، ۴۲۲،
 ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۴
 دهقان، ۳۷۰
 دیمیتروف، گئورگی ۳۲۱
 دین زرتشت، ۴۳
 ر
 رئیس‌نیا، رحیم ۳۱۷، ۳۹۵
 راثین، اسماعیل ۴۱۳، ۴۱۵
 رابینو ۱۴۹، ۱۹۳، ۱۹۴، ۳۱۸
 رادک، کارل ۴۴۰
 رازی، ۱۰۶
 راولینسون، سر هنری ۳۳۵، ۳۳۸
 راهنمای کتاب (ن) ۳۶۰، ۴۴۰
 رحمانوف، ۴۰۴
 رحیم خان، ۲۶۴، ۴۲۲
 رُدنسون، ماکسیم ۲۷، ۵۲، ۵۳
 رساله‌ای درباره‌ی تاریخ ماد (ک) ۳۴۳
 رستم‌الحکما، ۵۶
 رسول‌زاده، محمدامین ۱۷۶، ۲۶۱، ۲۶۴،
 ۲۶۵، ۲۶۶-۳، ۲۷۱، ۲۷۶، ۳۱۵
 ۳۱۶، ۳۱۷، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۷
 رضاخان (شاه) ۲۷۵، ۳۲۰، ۴۰۳، ۴۴۱
 رضازاده، ابوالقاسم ۲۲۹، ۴۰۳
 رضازاده ملک، رضا ۳۶۷، ۳۶۹،

خُملی (ن) ۲۵۱
 خمینی، آیت‌الله روح‌الله ۲۱۶
 خنجی، محمدعلی ۳۴۳
 خواجه نصیرالدین طوسی، ۵۶
 خواجه نظام‌الملک، ۵۶، ۵۹
 خوشتاریا، ۱۳۲، ۱۳۳
 خوبی، علی اصغر ۲۰۲
 خیابانی، شیخ محمد ۳۱۶، ۴۲۳

د

دارسی، ویلیام ناکس ۳۲
 داشکوف، کنت ورونتسوف ۱۷۶، ۲۴۴
 داشناک، ۳۶، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۸،
 ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲-۲۴۱،
 ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۶۲
 ۲۸۵، ۲۹۱، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۵
 ۴۰۶-۷، ۴۰۹-۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳
 ۴۲۴
 داشناکسوتیون، ۲۲۱
 داشناک‌ها، ۳۹۹
 داور، ۳۴۰
 داهاوآتزه، چیئو (یا چیتا الکساندروویچ
 تزرتوادزده)، ۲۵۳، ۴۱۷
 دایره‌المعارف بزرگ شوروی (ک) ۱۷۵،
 ۲۰۹، ۳۱۴
 دایره‌المعارف تاریخی شوروی (ک)
 ۱۷۵
 درویش، تیگران (تر - هاکوبیان) ۲۲۶،
 ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۵
 ۲۷۴، ۲۸۶، ۳۲۸، ۴۰۰-۱، ۴۰۶
 ۴۰۷، ۴۲۵، ۴۴۱
 دشتی، علی ۴۳۳، ۴۳۴
 دُمبالاگیان، ا. ۲۷
 دنونیک (ن)، ۲۳۲
 دوات (ن) ۱۷۶، ۱۷۷

- ساراتفسکی لیستوک (ن)، ۱۲۵
 سازمان سوسیال دموکرات کارگری باکو
 ۲۴۴
 سازمان مجاهد ۱۸۳
 سازمان «مسلمانان» قفقاز: «همت»، ۱۷۴
 سیزعلی، ۲۰۳
 سپهدار اعظم (سپهدار تنکابنی؛ بعدها
 سپهسالار) ۱۵۲، ۲۵۵، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۵
 ۴۱۸، ۳۸۲، ۳۱۸، ۳۱۰، ۲۵۵
 سپهسالار، ۷-۳۵، ۱۵۲، ۴-۱۵۳، ۱۶۳،
 ۶-۱۶۶، ۳۱۷، ۳۵۵، ۳۶۳، ۳۷۷،
 ۳۸۳، ۳۸۲، ۳۸۰
- ستارخان ۳۶، ۳۸، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۹۱،
 ۲۰۸، ۲۱۹، ۲۳۰، ۲-۲۴۰، ۲۴۴،
 ۲۴۶، ۵۲-۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۷۶،
 ۳۰۲-۲۹۹، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۸۱
 ۳۹۸، ۴۰۵، ۴۰۹، ۱۴-۴۱۳، ۴۱۷
 ستار (کمیته) ۲۴۹
 ستاره ایران (ن) ۳۳۱، ۴۳۳، ۴۴۴
 سدارک، بارن ۳۰۵
 سیدراک دوم، ۲۲۶
 سردار اسعد بختیاری ۳۸۰، ۲۴۸
 سردار افخم، ۲۴۷، ۲۴۸
 سردار محبی، عبدالحسین خان مُعز السلطان
 ۱۶۶، ۲۳۰، ۳۱۰، ۱۹-۳۱۷، ۳۷۲
 ۳۸۲
 سردار منصور (سپهدار رشتی)، ۱۶۶،
 ۳۱۸
 سرداری‌نیا، صمد ۳۹۴، ۴۲۶
 سرسی، کُنت دو ۳۴۰
 سیرنا، ۳۵۳
 سروش (ن) ۳۷، ۳۰۷، ۳۳۲
 سعادت بشر (ن) ۳۳۱
 سعدالدوله، ۳۵
 سعدی، ۲۱۶
- ۳۹۷، ۳۹۴، ۳۹۳
 رنجبر (ن) ۳۷۱
 روتشتین، ۳۲۱
 روح‌القدس (ن) ۳۰۷، ۳۹۳
 روحانیت شیعه، ۴۸، ۶۸، ۲۱۱
 روحی، شیخ احمد ۳۷۳
 روستا، رضا ۳۷۰
 روسکو اسلَوُو (ن) ۱۵۳
 رُوو دوموند (ن) ۳۰۸
 رویتر (امتیاز) ۹۹
- ز
 زاپاتا، امیلیانو ۱۵۱
 زاریدزه، سدارک ۲۵۴، ۳۱۱، ۴۰۱،
 ۴۱۰
 زاواریان، سیمون ۳۹۹
 زبان بُرّای انقلاب، هوپ هوپ نامه (ن)
 ۳۶۶
 زعیم، حاجی آقا علی ۳۶۱
 زنجانی، شیخ ابراهیم ۲۶۱، ۲۶۷، ۴۲۱،
 ۴۲۳
 زنجانی، میرزا جعفر ۲۰۲
 زندگی سپهسالار اعظم (ک) ۳۶۳
 زَنک (ن) ۳۸، ۲۳۰
 زنگ (ن) ۳۳۰، ۴۰۴، ۴۴۳
 زوریان، رستم ۳۹۹
 زیبایی، علی ۳۹۳
 زینوویف، آی.ا. ۴۱۵، ۴۲۸
- ژ
 ژورس، ژان ۲۹۸، ۲۹۶
 ژورنال دو دِبا (ن) ۳۰۸
- س
 سابلین، ۲۴۷، ۲۵۹، ۳۷۷، ۴۱۳، ۴۲۱

- سفر به تبریز (ک) ۳۳۸
 سلطانزاده (سیکائیلیان) ۱۴۰، ۲۸۸،
 ۳۱۴، ۳۷۰
 سلطان عبدالحمید، ۳۲۹
 سلماسی، م. ۳۹۱
 سورچی میرزا ۲۰۲
 سوسیال دموکرات (ن) ۲۳۲
 سوشیان، ۴۳
 سوتوچوفسکی، ۳۸۷
 سیاحتنامه ابراهیم بیگ (ک) ۳۶۳، ۳۴۹،
 ۳۶۷
 سیاستنامه (ک) ۵۹
 سید ضیاء، ۳۱۹
 سیمونیان، سیمون ۲۲۹، ۴۰۳
- ش
 شاردن، ژان ۸۰، ۱۰۲، ۱۱۰، ۳۵۱
 شاتومیان، استپان ۱۷۵
 شاه اسماعیل صفوی ۵۶
 شاهرخ، ناظم، ۴۴۲
 شاهزاده فیروز، ۳۶۴
 شاهزاده نادر میرزا، ۳۴۷
 شبستری (ابوالضیاء)، سید محمد ۲۷۱
 شجاعالدوله، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰
 شجاعی آقا، آقائقی ۲۰۲
 شرکت نفت ایران و انگلیس، ۳۵
 شریفزاده، سیدحسن ۲۰۲
 شریفزاده، میرزا حسین خان ۲۹۹
 شریف کاشانی، م. م. ۳۶۳
 شعاعیان، مصطفی ۲۹۲
 شفق سرخ (ن) ۴۳۳، ۴۳۴
 شکسپیر، ویلیام ۳۶۰
 شورای عثمانی ۲۴۰
 شور دولی ۲۵۱
 شوستر، مورگان ۳۸، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۰
- شوکی (ن) ۲۵۱
 شومیاتسکی، ۴۳۳
 شهبازیان، آرتاشس ۲۸۶، ۴۰۷
 شهر آشوب، سید جلال ۱۹۳
 شیپلی، ۱۵۶
 شیروانی، ۴۳۳
 شیرینزاده سلماسی، محمدتقی ۲۰۲
 شیل (لیدی) ۱۱۱، ۳۵۳
- ص
 صادقوف، حاجی فتحعلی ۱۸۳
 صارمالدوله، اکبر میرزا ۳۵۷
 صبح صادق (ن) ۳۸۲، ۴۱۸
 صدرالملک، ۷۱
 صدر هاشمی ۳۳۱، ۴۲۴
 صدقیانی، حاجی رسول ۲۰۲، ۴۲۲،
 ۳۹۱
 صمدخان شجاعالدوله، ۱۵۶، ۳۰۲
 صمدوف، و. ای. ۳۸۷
 صمصام، ۳۱۸
 صوراسرافیل ۳۴، ۱۴۸، ۳۰۷، ۳۷۵،
 ۴۳۲
 صوراسرافیل (ن)، ۳۸۲
- ط
 طالبوف ۳۷۳
 طاهرزاده بهزاد، ک. ۲۰۶، ۳۶۸
 طباطبایی، آیت الله ۱۵۰، ۲۱۷
 طبری، احسان ۲۸۱، ۲۸۴، ۴۲۶
 طلوع (ن) ۳۳۱
 ظل السلطان ۵۶، ۶۹، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۱۱،
 ۳۵۷، ۳۴۸

- ع
- عباس میرزا قاجار، ۵۰، ۳۱۹
 عبدالامیر، شیخ‌الاسلام میرزا ۳۷۵
 عبدالله‌یف، ۱۷۲، ۲۵۵، ۳۶۷، ۴۱۹، ۴۲۵
 عبدالناصر، ۳۹
 عدالت (ن)، ۱۸۱
 عزیزبکوف، ۱۷۶، ۲۱۰، ۳۱۲، ۳۸۶
 عظیم‌زاده، ۲۳۸، ۴۱۶
 علوی، مرتضی ۳۲۱
 علی مسیو (کربلایی)، ۲۰۲، ۲۰۸، ۳۹۱، ۳۹۴
 علی مسیو (ک)، ۳۹۴
 علی‌یف، حاجی محمد ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۹، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۶۴، ۲۹۵، ۳۲۷، ۴۱۰
 علی‌یف، س. ۳۹۵
 عمیدالسلطان، حسن خان ۳۱۸
 عمید همایون ۳۳۰
 عیسوی، چارلز ۹۲
 عین‌الدوله ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۳
- غ
- غروی نوری، ا. ۴۲۱
 غزالی، امام محمد ۵۶، ۵۹، ۱۰۶
 غفوروف، ۳۸۵
- ف
- فارابی، ۵۹
 فارسنامه‌ی ناصری (ک) ۳۶۱
 فاطمی، حسین ۴۳۴
 فتحعلی شاه قاجار ۳۱، ۴۸، ۵۷، ۶۷، ۷۳، ۸۳، ۹۰
 فخرائی، ابراهیم ۲۹۱
- فخرالدین رازی، ۵۶
 فدراسیون انزلی حزب سوسیال دموکرات
 هنجچاکی ۲۳۱
 فدراسیون انقلابی ارمنی ۲۲۱
 فراهانی، ۱۱۵
 فرخی یزدی، ۴۳۳، ۴۳۴
 فردوسی، ۲۱۶، ۳۹۸
 فرقه‌ی اجتماعیون ایران، ۳۱۲
 فرقه‌ی اجتماعیون عامیون، مجاهد، ۲۸، ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۹۱-۱۸۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۱-۲۰۱، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۸-۴۰، ۲۴۲، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۵-۸، ۲۸۱، ۲۸۹، ۲۹۴، ۲۹۵، ۱۳-۳۱۲، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴-۳۹۲، ۳۹۸، ۴۲۶
 فرقه‌ی اسماعیلیه، ۱۷۱
 فرقه‌ی دموکرات ایران ۳۷، ۲۲۴، ۲۶۱
 ۳۱۳
 فرقه‌ی فداییان، ۲۰۵
 فرورتس (ن) ۴۰۰
 فروغی، ذکاءالملک ۴۲۲
 فرو، مارک ۲۷
 فریاد (ن) ۱۸۲، ۳۸۸
 فریزر، جیمز ب. ۶۷، ۷۲، ۷۴، ۹۵، ۹۶، ۱۱۰، ۱۱۱، ۳۳۸، ۳۴۱
 فسایی، ح. ۳۶۱
 فلانندن، اوژن، ۳۴۶، ۳۶۰
 فلور، ویلم ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۲
 فیروز میرزا ۶۰
- ق
- قائم مقام ۵۰
 قرآن ۱۲۷
 قلی‌زاده ۱۱۷

کمیته‌ی ایران، ۳۲۳
 کمیته‌ی دفاع ملی، ۳۲۰
 کمیته‌ی ستار، ۱۵۲، ۱۶۶-۱۶۴، ۲۴۶،
 ۲۴۷، ۳۷۷، ۴۱۳، ۴۱۶
 کمیته‌ی ستار اجتماع‌یون عامیون همدان،
 ۴۲۴، ۴۲۶

کمیته‌ی ستار رشت، ۳۱۸
 کمیته‌ی موقت استانبول، ۲۶۹
 کمیترن، ۲۸۸
 کوچ - دوات (ن) ۳۸۶، ۳۸۸
 کوچ (ن) ۱۷۶، ۱۷۷
 کوچوا، کویاوا.ا ۲۵۴
 کودتای ۱۲۹۹ ۲۷۵
 کورباتووا ۲۲۳، ۳۲۷، ۴۰۳
 کورینتلی، کا کو ۲۵۴، ۳۱۱
 کوشش (ن) ۳۳۱، ۴۴۴
 کولومیتسف، ۳۲۹
 کی استوان، غلامحسین خان محمد ۲۲۹،
 ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۲۲
 کیانوری، نورالدین ۲۸۱، ۲۸۴، ۴۲۶
 کیم، ۳۸۵
 کینر، سر مک دونالد ۱۱۰

گ

گادوک، ۱۲۷
 گالوستیان، هارتون ۲۹۱
 گامدلیشویلی، سرگو گشورگوییچ ۵، ۲۹،
 ۲۵۲-۵، ۲۵۴، ۳۰۹، ۳۱۰، ۴۱۷
 گامدلیشویلی، گرگوری کیخسروویچ ۳۰۹
 گاییک، ۴۱۰
 گراهام، ۴۲۸
 گرومیخ، ۲۵۹
 گروه سوسیال دموکرات تبریز ۳۳، ۲۲۳،
 ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۲
 ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۶

قلی‌یف ۳۹۵
 قوام، ۱۶۴، ۳۸۰
 قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت
 ایران (ک) ۳۶۸

ک

کائوتسکی، کارل ۳۶، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۸،
 ۲۳۶، ۲۵۹، ۲۸۲، ۶-۲۸۵، ۲۹۶،
 ۳۲۷، ۴۰۰-۱، ۴۰۷، ۴۴۱، ۴۴۳
 کابلین، پ. ۳۲۶
 کاپیتولاسیون ۴۹
 کاراخان ۳۲۱
 کاراخانیان، رستم ۲۴۱
 کاراخانیان، ژوزف (هوسپ) ۳۲۹، ۴۰۰
 کاربوناری (فرقه) ۱۷۸
 کار (ن) ۴۰۲، ۴۳۳
 کاساکوفسکی، و.ا. ۳۵۰، ۳۵۸
 کاشن، مارسل ۳۲۱
 کاظم‌زاده، ۱۷۶
 کاظمی، ۳۸۹
 کاکس، سر پرسی ۳۳۱
 کامران آقازاده (آقایف)، ۱۸۱
 کتاب نارنجی، ۳۷۵
 کرزن (لرد) ۷۶، ۸۶، ۸۹، ۱۰۲، ۱۶۱،
 ۳۵۲، ۳۶۴
 کرمانی، میرزا آقاخان ۱۱۷، ۳۷۳، ۳۸۵
 کرمانی، میرزا رضا ۳۲، ۱۲۳
 کرمانی، ناظم‌الاسلام ۳۹۷
 کریم‌خان زند ۴۷، ۵۰، ۱۵۲
 کسروی، سید احمد ۱۴۳، ۲۰۲، ۲۰۸،
 ۲۴۱، ۲۴۶، ۳۹۴، ۴۱۳
 کسمایی، میرزا حسین خان ۲۵۴، ۳۱۷
 کمون پاریس، ۱۷۰
 کمونیزم در ایران (ک) ۳۹۳
 کمیته‌ی اتحاد و ترقی، ۲۴۳، ۲۶۳

۴۱۱، ۴۰۵، ۳۹۵، ۳۲۷، ۳۱۳	۳۲۶، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۸۵، ۲۷۶
۴۴۲، ۴۳۶، ۴۱۷	۴۰۹، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷
لنینیسم، ۴۳، ۱۷۴، ۲۸۲	گروه سوسیال‌دموکرات گیلان ۲۲۸،
لوپیل (ن) ۲۵۷	۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۸۵،
لولادزه، کولی ۴۱۷	۳۳۰، ۲۸۷
لونگه، ژان ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۹۸	گریبایدوف ۳۵۵
۴۰۵، ۳۹۴	گری، سِر ادوارد ۱۶۱، ۳۷۹
لیاخوف، ۳۵، ۳۷، ۱۵۰، ۴۱۶، ۴۱۹	گرینفیلد، ۸۰، ۳۴۸
لیانازوف، ۱۳۲، ۱۳۴، ۳۳۰	گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت (ک)
لیستوک (ن) ۱۲۷	۳۱۷
لیوسکی، پله ۲۰۹	گفتگو (ن)، ۴۲۴
م	گلستان (معاهده) ۳۱، ۴۸
ماتراخی (ن) ۲۵۲	گنج شایگان (ک) ۳۵۵
ماتویف، ۱۱۹	گنجه‌ای خان، ۲۰۲
مارتیروسوف، ۲۲۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۲۸	گوبینو، کنت دو ۵۵، ۷۹، ۹۵، ۹۶، ۱۱۱،
۴۰۵	۳۵۶
مارکس، کارل ۲۵۶، ۲۹۸، ۴۰۵	گوردون، ۷۵، ۸۶، ۸-۱۱۷، ۳۶۷
مارکسیسم روسی، ۲۳، ۴۴، ۱۷۴	گوردون (ژنرال) ۱۱۶
مارلینگ، چارلز ۴۴۳	گورکی، ماکسیم ۴۱۱
مامانوف، ۱۴۵، ۱۴۹	گوکاسیان، ۴۴۳
مترولی، کولی ۴۱۷	گولوس سوسیال‌دموکرات، ۲۳۲، ۲۷۲
متویف ۲۰۳	گونچاروف، تروفیم آندریویچ (آلشا)،
مجاهد (ن)، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۸۲، ۲۰۶	۲۵۵، ۲۵۴، ۳۸
۳۹۸، ۳۹۵، ۲۷۱	گیدور، ۲۲۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۷، ۳۸۵،
مجاهدین مازندران، ۲۰۵	۴۰۰-۰۳، ۴۰۶، ۱۰-۴۰۹، ۴۴۳
مجدالملک، ۴۲۲	گیلبر، ج.ج. ۱۰۰-۳، ۳۵۱-۳۵۸، ۳۵۹
مجلسی، محمدباقر ۶۰	ل
مجلسی، ملا محمد باقر ۵۶	لژاوا، ۳۲۱
محللاتی، آقاخان ۷۹	لغتنامه (ک) ۳۰۸
محمدشاه قاجار ۳۱، ۳۴۰	لمبتون، ۵۲، ۶۵، ۶۸، ۷۸، ۱۰۶، ۲۸۸،
محمدعلی اکبر خان، ۲۶۲	۴۲۸، ۳۶۱، ۳۴۱، ۳۳۶
محمدعلی شاه قاجار ۲۹، ۳۶، ۳۷، ۱۳۶،	لسندآون، مارکیز ۴۲۸
۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۴-۱۶۳،	لنین، ولادیمیر ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۰۱، ۲۳۰،
۱۹۰، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۸	۲۹۸، ۲۹۷، ۲۸۷، ۲۵۹، ۲۵۷

- میرالسلطان سردار محبی، ۳۱۰
 معصوموف، ام. جی. ۱۷۶
 معین‌التجار بوشهری، ۳۴۵
 مقالات و نوشته‌های تاریخی (ک) ۴۰۹
 مک دونالد، رامزی ۲۵۸
 مگریدجیان، بالاسان ۴۰۳
 مگلادزه (تریا) ۱۹۱، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۴۲
 ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۳، ۲۵۹
 ۲۹۰، ۲۹۸، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۹۵
 ۴۰۰، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱
 ۴۱۶، ۴۴۲
 ملا کاظم خراسانی ۲۰۳، ۲۱۲، ۳۸۰
 ۳۸۱
 ملانجفی ۳۳
 ملک‌التجار ۳۵۹
 ملک‌التجار سیرجانی ۳۶۱
 ملک‌التجار یزدی ۳۶۱
 ملک‌المتکلمین ۱۷۲، ۲۰۳، ۲۱۶
 ملک‌زاده ۱۷۳، ۲۰۶
 ملکم‌خان ۳۲، ۳۷۳
 ملکم، سیرجان ۵۷، ۶۰، ۶۷، ۶۸، ۷۱
 ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۹۴، ۹۶، ۷۹، ۳۴۱
 منچستر گاردین (ن) ۱۵۷
 منصورالملک، ۳۶۹
 موریر، جیمز ۷۶
 موریه، جیمز ۳۳۹، ۳۵۰
 موسیان، رافائل ۲۴۱
 مهدویت، ۴۳
 میرزا آقا جواد، ۹۸
 میرزا جواد ۷۰
 میرزا جواد مجتهد، حاجی ۳۴۷
 میرزا علی اکبر خان ۲۶۵
 میرزا کریم خان رشتی ۱۷۳، ۲۴۶، ۲۴۷
 ۳۱۸، ۴۱۳
 میرزا کریم خان مجیب‌السلطان، ۳۱۸
- ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۴۷-۸، ۲۵۰، ۲۵۳
 ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۷۱، ۲۸۸، ۲۹۵
 ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۹
 ۳۲۳، ۳۴۶، ۳۶۵، ۳۷۹، ۳۸۱
 ۳۸۹، ۴۱۴، ۴۴۰
 محمدعلی میرزا، ۳۴، ۷۱، ۱۳۴
 محمدیاروف ۱۸۱
 محبی ۳۷۸
 مختاروف، ۴۰۹
 مدرسه‌ی سپهسالار ۳۵
 مدرنیت ۲۶۶
 مدیوانی ۳۳۱
 مراغه‌ای، حاجی زین‌العابدین ۹-۱۰۸
 ۱۰۹، ۳۴۹، ۳۵۹، ۳۶۳
 مرکز غیبی ۲۱، ۳۴، ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۰۲
 ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۸۱، ۳۹۴
 مزدک ۳۸۴
 مسئله‌ی شرق (ک) ۴۹
 مساوات، سیدمحمدرضا ۳-۲۶۱، ۳۱۸
 ۳۹۳، ۴۲۱، ۴۲۲
 مساوات (ن) ۴۲۱
 مستوفی‌الممالک ۴۲۱، ۴۲۳
 مستوفی، عبدالله ۱۴۹
 می‌شاک (ن) ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۸۶، ۴۰۰
 مشاورالممالک، ۳۲۴
 مشهدی باقرخان ارومیه‌ای، ۲۰۲
 مشهدی علی‌خان ناطق، ۳۸۷
 مشهدی محمد، ۲۰۲
 مشهدی محمدعلی‌خان، ۲۰۲
 مشیرالدوله، ۳۴
 مصدق، محمد ۱۹، ۲۵، ۲۷۵، ۲۹۲
 ۳۰۹، ۳۲۰، ۴۰۳، ۴۲۵، ۴۳۱
 ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۸
 مصطفی اوغلی گنجه‌ای، اسماعیل ۱۸۳
 مظفرالدین شاه ۳۲، ۱۴۵، ۲۱۵، ۳۴۵

- میرزا کوچک خان جنگلی ۳۱۶، ۳۱۴، ۳۱۲، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱، ۰.
- نظام‌السلطنه، ۳۵
 نظریکیان، آوتیس ۳۹۸
 نقش مرکز غیبی تبریز در انقلاب مشروطیت ایران (ک) ۳۹۴، ۴۲۶
 نوئه تسایت (ن) ۱۷۳
 نواب، ح. ۴۴۰
 نواب، حسینقلی خان ۲۶۱
 نوابی، عبدالحسین ۳۱۲
 نوری، شیخ فضل‌الله ۳۷، ۲۰۵، ۳۸۱، ۳۸۲، ۴۲۱
 نوز، ۳۴
 نوشیروانی، ۳۵۱، ۳۵۲
 نویه تسایت (ن) ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۸۶، ۳۲۸، ۴۰۱، ۴۰۷
 نیشادوری، ۲۵۲
 نیک‌پور، ۴۳۳
 نیکولا، ۲۴۳
 نیکیتین، ب. ۲۹۷، ۳۸۹
 و
 واتسون، ۸۱، ۸۳، ۱۱۱، ۳۵۳
 واردانیان، فلوا ۲۴۲
 واردانیان، ماریام ۳۹۸
 واسیلوفسکی، ۱۱۷
 واعظ اصفهانی، جمال ۳۳
 واقعات اتفاقیه (ک) ۳۶۵، ۳۶۳
 وثسوق‌الدوله ۱۶۴، ۲۷۵، ۳۱۹، ۳۶۴، ۳۶۳، ۳۸۰
 وحیدالملک شیبانی ۳۲۳، ۴۴۰
 وزیر، ا.ا. ۳۶۱
 وضعیت طبقه کارگر در ایران (ک) ۳۷۰
 وقایع اتفاقیه در روزگار (ک) ۴۲۷
 وقف ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱
- میرزا شیرازی، ۳۲
 میریاناشویلی، ال. ۲۷
 میزان (ن) ۳۲۹
 میکائیلیان، کریستافور ۳۹۹
 میکویان، ۳۳۱
 مینورسکی، ۱۲۵
 مؤتمن اردبیلی، میرزا حاجی آقا ۳۵۱
 مؤتمن التجار، ۳۵۹
 مؤتمن، ف. م. ۳۵۵
 ن
 ناپرتسکالی (ن) ۲۵۱
 نادرشاه افشار ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۶۸، ۳۴۵، ۳۵۱
 ناری (ن) ۲۵۳
 ناصرالدین شاه، ۳۱، ۳۲، ۶۰، ۶۱، ۶۶، ۶۹، ۷۵، ۸۰، ۸۴، ۹۳، ۹۷، ۱۲۳، ۳۴۸
 ناصرالملک، ۳۵، ۲۳۰
 ناطق، هما ۹۷، ۹۸، ۳۳۹، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۳
 ناکس، ۴۳۰
 نامور، رحیم ۴۱۹، ۴۲۹
 نامه‌های سیاسی دهخدا (ک) ۳۶۳
 نبات (ن) ۱۷۶، ۳۸۶
 نجفی اصفهانی ۴۲۸
 نجم‌آبادی، حاج شیخ هادی ۳۰۶
 نجم‌الدین رازی، ۱۰۶
 نخستین انقلاب ایران (ک) ۳۳۳
 ندای گیلان (ن) ۳۳۱
 ندای وطن (ن) ۲۱۸
 نریمانوف، نریمان ۱۷۶، ۱-۱۸۴، ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۴۰

همداني، ميرزا محمد حسن خان ۴۲۴
 هنگاڪ، ۳۸، ۱۷۷، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۹،
 ۲۳۰، ۲۳۸، ۲-۲۴۰، ۲۵۱، ۲۸۵،
 ۲۸۶، ۲۹۸، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰،
 ۳۷۹، ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۸، ۳۹۹،
 ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۹،
 ۴۱۰، ۴۱۶، ۴۴۳، ۴۴۴

هوپ هوپ نامه (ڪ) ۳۹۱

هويسمانز، ڪاٿي ۲۵۸، ۲۵۷

هويسمن، ۴۲۰

هيات (ن) ۱۸۴

ي

يادگار (ن) ۳۹۱

پيرم خان سردار (ڪ) ۴۱۳

پريتاسات هايسان (ن) ۳۳۰

يزدي، ملا محمد ۳۸۲

يفرم (يا پيرم) داويديان ۲۴۲، ۲۴۳،

۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱،

۲۶۰، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۱۳،

۴۱۵

يقيڪيان، گريگور ۲۳۰، ۲-۲۳۱، ۳۲۸،

۳۲-۳۲۹، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۴-۴۴۲

يڪاني، نصرالله خان ۲۰۲

يولداش (ن) ۱۷۶، ۳۸۶

ولاخوف ۳۳۰

ولتمن (پاولوويچ)، ميخائيل ۲۶۴

وليڪوف ۲۴۲، ۲۴۷، ۳۷۷، ۴۱۳

ولتمن (دڪتر) ۳۰۵

ويلز، سي. ج. ۱۰۸، ۱۱۱

ويلسون، اس. جي. ۴۳۰

ويلسون (دڪتر) ۳۰۳، ۳۰۴

ويليام سوم ۱۰۲، ۳۶۰

ه

هاپت، جورج ۲۷

هارتويگ ۲۳۸، ۲۳۹، ۳۷۵، ۴۱۱،

۴۱۷، ۴۱۹

هاردي، ڪ. ۲۹۸

هاردينگ، سيرا. ۱۱۱، ۳۷۲، ۴۲۸

هاردينگ، سير چارلز ۱۱۱

هاروتونيان، ۲۱۰

هاوارد، جي. تي. ۴۰۳

هاو - پورگستال، ج. فون ۳۸۴

همت (سازمان) ۳۳، ۱۲۷، ۱۷۴، ۱۷۵،

۸-۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۵، ۲۰۴،

۲۱۰، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۷۶، ۳۱۲،

۳۱۵، ۲۳۹، ۳۸۶، ۳۹۰، ۳۹۲،

۴۰۹

همت (ن)، ۱۷۶، ۳۸۶، ۳۸۷

خسرو شاکری، در این اثر، ریشه‌های جنبش ملی و دموکراتیکی را که در آغاز قرن بیستم پدید آمد می‌کاود. پیشینه‌ی آن در نخستین دهه‌های قرن نوزدهم ردیابی می‌شود، یعنی در زمانی که پیامدهای فشارهای توأمان روسیه و انگلیس برای وارد کردن ایران به بازار جهانی، این کشور را دچار آشفتگی ساخته بود. البته کشور نه اشغال شد و نه مستعمره، اما اقتدار دولت سست شد و بالاتر از همه، تعادل اجتماعی اقتصادی کشور به هم خورد که به خانه‌خرابی تعدادی از صنایع سنتی انجامید. این بحران، که در سراسر قرن نوزدهم ادامه یافت باعث مهاجرت گسترده‌ی دهقانان و پیشه‌وران از هستی ساقط شده به قفقاز شد...

... مهاجران ایرانی در دوره‌ی حکومت تزاری، پایه‌ی گذار یک جنبش سوسیالیستی و نه لزوماً مارکسیستی شدند که پایه‌های زندگی سیاسی سنتی را در ایران به لرزه درآورد.

ماکس فرو، سردبیر مجله‌ی «آنال»

از این نویسنده منتشر می‌شود:

● جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران؛ میلاد زخم



نشر اختران

۵۵۰۰ تومان

ISBN:964-7514-77-8



9 789647 514774